**مسلم بن حجاج نیشابوری**

مختصر

صحيح مسلم

**)جلد دوم(**

**اختصار:**

**علامه زکی الدین عبدالعظیم منذری**

**ترجمه:**

**عبدالقادر ترشابی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مختصر صحیح مسلم | | | |
| **عنوان اصلی:** | مختصر صحيح المسلم | | | |
| **اختصار:** | علامه زکی الدین عبدالعظیم منذری | | | |
| **ترجمه:** | عبدالقادر ترشابی | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | خرداد (جوزا) 1395 شمسی -شعبان 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده- انتشارات حرمین | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود ش****ده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc448060681)

[کتاب جهاد 1](#_Toc448060682)

[باب (1):درباره این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢا﴾ [آل عمران: 169]. (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده‌اند، مرده مپندار) و یادی از ارواح شهدا 1](#_Toc448060683)

[باب (2): دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست 2](#_Toc448060684)

[باب (3): تشویق به جهاد و فضیلت آن 2](#_Toc448060685)

[باب (4): رفع درجات بنده با جهاد 3](#_Toc448060686)

[باب (5): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می‌کند 4](#_Toc448060687)

[باب (6): درباره‌ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد 4](#_Toc448060688)

[باب (7): فضیلت جهاد در دریا 4](#_Toc448060689)

[باب (8): فضیلت نگهبانی در راه الله 6](#_Toc448060690)

[باب (9): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است 6](#_Toc448060691)

[باب (10): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: آیا آب دادن به حجاج را... 6](#_Toc448060692)

[باب (11): تشویق به درخواست شهادت 7](#_Toc448060693)

[باب (12): فضیلت شهادت در راه الله 7](#_Toc448060694)

[باب (13): نیت در اعمال 8](#_Toc448060695)

[باب (14): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال 8](#_Toc448060696)

[باب (15): شهدا پنج گروهند 9](#_Toc448060697)

[باب (16): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است 9](#_Toc448060698)

[باب (17): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می‌شوند 10](#_Toc448060699)

[باب (18): هرکس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است 11](#_Toc448060700)

[باب (19): درباره این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ﴾ مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند 11](#_Toc448060701)

[باب (20): درباره‌ی کسی که به خاطر اعلای کلمه‌ی الله بجنگد 12](#_Toc448060702)

[باب (21): درباره‌ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد 12](#_Toc448060703)

[باب (22): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود 14](#_Toc448060704)

[باب (23): درباره‌ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد 14](#_Toc448060705)

[باب (24): پاداش کسی که مجاهدی را مجهز نماید 15](#_Toc448060706)

[باب (25): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی‌اش را به کسی بدهد که جهاد می‌کند 15](#_Toc448060707)

[باب (26): درباره‌ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده‌ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند 16](#_Toc448060708)

[باب (27): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ص که می‌فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حق‌اند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی‌رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه‌اند» 16](#_Toc448060709)

[باب (28): درباره‌ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هردو وارد بهشت می‌شوند 17](#_Toc448060710)

[باب (29): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی‌شود 18](#_Toc448060711)

[باب (30): فضیلت کسی که ناقه‌ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید 18](#_Toc448060712)

[باب (31): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ (تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید) 19](#_Toc448060713)

[باب (32): تشویق به تیراندازی 19](#_Toc448060714)

[باب (32): در پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد 20](#_Toc448060715)

[باب (34): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال 20](#_Toc448060716)

[باب (35): مسابقه‌ی میان اسب‌ها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها 20](#_Toc448060717)

[باب (36): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ 21](#_Toc448060718)

[باب (37): درباره‌ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود 21](#_Toc448060719)

[35ـ کتاب سِیَر (ابواب جهاد) 23](#_Toc448060720)

[باب (1): درباره‌ی تعیین امیران سپاه و سریه‌ها و توصیه‌های لازم 23](#_Toc448060721)

[باب (2): دستور به آسان گیری 24](#_Toc448060722)

[باب (3): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به جهاد می‌رود، جانشین فردی است که می‌ماند 25](#_Toc448060723)

[باب (4): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد 25](#_Toc448060724)

[باب (5): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود 25](#_Toc448060725)

[باب (6): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه 26](#_Toc448060726)

[باب (7): سفر، بخشی از عذاب است 26](#_Toc448060727)

[باب (8): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر 26](#_Toc448060728)

[باب (9): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن 27](#_Toc448060729)

[باب (10): نامه‌های نبی اکرم ص به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی الله 27](#_Toc448060730)

[نامه‌ی رسول الله ص به هرقل و دعوت او به اسلام 28](#_Toc448060731)

[باب (11): درباره‌ی دعای نبی اکرم ص نزد الله متعال، و صبر و بردباری‌اش در برابر اذیت و آزار منافقان 32](#_Toc448060732)

[باب (12): نهی از پیمان شکستن 33](#_Toc448060733)

[باب (13): وفای به عهد 33](#_Toc448060734)

[باب (14): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو شدن 34](#_Toc448060735)

[باب (15): دعای علیه دشمن 35](#_Toc448060736)

[باب (16): جنگ، فریبکاری است 35](#_Toc448060737)

[باب (17): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ 35](#_Toc448060738)

[باب (18): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان 36](#_Toc448060739)

[باب (19): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ 38](#_Toc448060740)

[باب (20): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شبیخون زدن 38](#_Toc448060741)

[باب (21): قطع کردن نخل های دشمن و سوزاندن آنها 38](#_Toc448060742)

[باب (22): گرفتن غذا از سرزمین دشمن 39](#_Toc448060743)

[باب (23): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد 39](#_Toc448060744)

[باب (24): درباره‌ی غنایم 40](#_Toc448060745)

[باب (25): جایزه دادن به دسته‌های نظامی 41](#_Toc448060746)

[باب (26): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت 41](#_Toc448060747)

[باب (27): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد) 41](#_Toc448060748)

[باب (28): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد 43](#_Toc448060749)

[ترجمه: عبد الرحمن بن عوف س می‌گوید: روز بدر در صف جهاد ایستاده بودم و به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم متوجه شدم که میان دو نوجوان انصاری قرار دارم. آرزو کردم ای کاش! میان افراد قوی‌تری قرار می‌گرفتم. در این اثنا، یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا ج را دشنام می‌دهد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هریک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: آیا او را می‌بینید؟ او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. در این هنگام، آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول الله ص برگشتند و پیامبر اکرم ص را از ماجرا آگاه ساختند. رسول الله ص پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند»؟ هریک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ص فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید»؟ گفتند: خیر. نبی اکرم ص به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید؛ و ساز و برگ جنگی او را به معاذ بن عمرو بن جموح، عنایت نمود». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود. 43](#_Toc448060750)

[باب (29): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد 44](#_Toc448060751)

[باب (30): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول 45](#_Toc448060752)

[باب (31): درباره‌ی جائزه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی 46](#_Toc448060753)

[باب (32): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود 47](#_Toc448060754)

[باب (33): حکم فئ (اموالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید) 47](#_Toc448060755)

[باب (34): سهم‌ اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت 53](#_Toc448060756)

[باب (35): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ 53](#_Toc448060757)

[باب (36): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان 55](#_Toc448060758)

[باب (37): جلای وطن کردن یهود از مدینه 56](#_Toc448060759)

[باب (38): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره‌ی عربستان 57](#_Toc448060760)

[باب (39): حکم محارب و پیمان شکن 57](#_Toc448060761)

[36ـ کتاب هجر ت و غزوات 59](#_Toc448060762)

[باب (1): هجرت نبی اکرم ص و معجزات آن 59](#_Toc448060763)

[باب (2): درباره‌ی غزوه‌ی بدر 61](#_Toc448060764)

[باب (3): درباره‌ی کمک شدن بوسیله‌ی فرشتگان، فدیه گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت 63](#_Toc448060765)

[باب (4): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان 66](#_Toc448060766)

[باب (5): درباره‌ی غزوه‌ی احد 67](#_Toc448060767)

[باب (6): زخمی‌شدن نبی اکرم ص در روز جنگ احد 68](#_Toc448060768)

[باب (7): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ص در روز جنگ احد 69](#_Toc448060769)

[باب (8): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله ص کشته شود، بسیار شدید است 69](#_Toc448060770)

[باب (9): اذیت و آزار نبی اکرم ص توسط قوم‌اش 69](#_Toc448060771)

[باب (10): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قوم‌شان 72](#_Toc448060772)

[باب (11): کشته شدن ابوجهل 72](#_Toc448060773)

[باب (12): کشته شدن کعب بن اشرف 73](#_Toc448060774)

[باب (13): غزوه‌ی رقاع 74](#_Toc448060775)

[باب (14): درباره‌ی غزوه‌ی احزاب که همان غزوه‌ی خندق است 75](#_Toc448060776)

[باب (15): سخنی از بنی قریظه 77](#_Toc448060777)

[باب (16): غزوه‌ی ذی قرد 78](#_Toc448060778)

[باب (17): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم ص با قریش 89](#_Toc448060779)

[باب (18): غزوه‌ی خیبر 90](#_Toc448060780)

[باب (19): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگرداندند 91](#_Toc448060781)

[باب (20): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرمص به اهل مکه 92](#_Toc448060782)

[باب (21): بیرون کردن بت ها از اطراف کعبه 95](#_Toc448060783)

[باب (22): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی‌شود 96](#_Toc448060784)

[باب (23): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت میشود 96](#_Toc448060785)

[باب (24): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است 97](#_Toc448060786)

[باب (25): هر کس که هجرت برایش دشوار شد،کار خیر، انجام دهد 97](#_Toc448060787)

[باب (26): در مورد کسی که بعد از هجرت به او اجازه‌ی بادیه نشینی داده شود 97](#_Toc448060788)

[باب (27): غزوه‌ی حنین 98](#_Toc448060789)

[باب (28): درباره‌ی غزوه‌ی طائف 101](#_Toc448060790)

[باب (29): تعداد غزوه‌های رسول الله ص 101](#_Toc448060791)

[37ـ کتاب امارت 103](#_Toc448060792)

[باب (1): خلفا از قریش هستند 103](#_Toc448060793)

[باب (2): حکم تعیین جانشین و عدم آن 104](#_Toc448060794)

[باب (3): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت 105](#_Toc448060795)

[باب (4): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند 107](#_Toc448060796)

[باب (5): همه‌ی شما مسئول هستید و از شما در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد 107](#_Toc448060797)

[باب (6): کراهیت درخواست امارت و علاقه داشتن به آن 108](#_Toc448060798)

[باب (7): مسئولیت‌ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی‌دهیم 109](#_Toc448060799)

[باب (8): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می‌آید 110](#_Toc448060800)

[باب (9): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند 110](#_Toc448060801)

[باب (10): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت 111](#_Toc448060802)

[باب (11): دین، خیرخواهی است 111](#_Toc448060803)

[باب (12): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد 112](#_Toc448060804)

[باب (13): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن 113](#_Toc448060805)

[باب (14): اموالی را که امیران، پنهان می‌کنند، خیانت شمرده می‌شود 114](#_Toc448060806)

[باب (15): درباره‌ی هدایای امیران 114](#_Toc448060807)

[باب (16): بیعت با نبی اکرم ص در زیر درخت بر عدم فرار 115](#_Toc448060808)

[باب (17): بیعت بر مرگ 116](#_Toc448060809)

[باب (18): بیعت بر سمع و طاعت به اندازه‌ی توانایی 116](#_Toc448060810)

[باب (19): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی‌که کفری آشکار، مشاهده نشده است 117](#_Toc448060811)

[باب (20): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن 117](#_Toc448060812)

[باب (21): درباره‌ی اطاعت از امام 118](#_Toc448060813)

[باب (22): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند 119](#_Toc448060814)

[باب (23): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است 119](#_Toc448060815)

[باب (24): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد 120](#_Toc448060816)

[باب (25): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند 120](#_Toc448060817)

[باب (26): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان 121](#_Toc448060818)

[باب (27): نهی از منکر کردن حکام و نجنگیدن با آنان تا زمانی که نماز می‌خوانند 121](#_Toc448060819)

[باب (28): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض 122](#_Toc448060820)

[باب (29): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم 122](#_Toc448060821)

[باب (30): درباره‌ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد 123](#_Toc448060822)

[باب (31): درباره‌ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند 124](#_Toc448060823)

[باب (32): هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست 124](#_Toc448060824)

[باب (33): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه 125](#_Toc448060825)

[باب (34): مردود شمردن بدعت‌ها 125](#_Toc448060826)

[باب (35): درباره‌ی کسی که امر به معروف می‌کند اما خودش به آن، عمل نمی‌کند 126](#_Toc448060827)

[38ـ کتاب شکار و ذبیحه‌ها 127](#_Toc448060828)

[باب (1): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی 127](#_Toc448060829)

[باب (2): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته 127](#_Toc448060830)

[باب (3): درباره‌ی شکار بوسیله‌ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ 128](#_Toc448060831)

[باب (4): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد 129](#_Toc448060832)

[باب (5): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است 129](#_Toc448060833)

[باب (6): درباره‌ی کشتن سگ ها 130](#_Toc448060834)

[باب (7): ممنوعیت پرتاب سنگریزه 130](#_Toc448060835)

[باب (8): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات 130](#_Toc448060836)

[باب (9): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم 131](#_Toc448060837)

[باب (10): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن 132](#_Toc448060838)

[39ـ کتاب قربانی 133](#_Toc448060839)

[باب (1): هنگامی که دهه‌ی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح کنید، موها و ناخن‌هایتان را کوتاه نکنید 133](#_Toc448060840)

[باب (2): وقت ذبح قربانی 133](#_Toc448060841)

[باب (3): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست 133](#_Toc448060842)

[باب (4): سن قربانی 134](#_Toc448060843)

[باب (5): قربانی کردن بزغاله 134](#_Toc448060844)

[باب (6): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن 135](#_Toc448060845)

[باب (7): نبی اکرم ص قربانی را از طرف خودش، اهل بیت و امتش، ذبح نمود 135](#_Toc448060846)

[باب (8): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد 135](#_Toc448060847)

[باب (9): اجازه‌ی خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن 136](#_Toc448060848)

[باب (10): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد 137](#_Toc448060849)

[باب (11): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند 137](#_Toc448060850)

[کتاب نوشیدنی‌ها 139](#_Toc448060851)

[باب (1): حرمت شراب 139](#_Toc448060852)

[باب (2): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است 141](#_Toc448060853)

[باب (3): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است 141](#_Toc448060854)

[باب (4) هرکس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌شود مگر اینکه توبه کند 142](#_Toc448060855)

[باب (5): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند 142](#_Toc448060856)

[باب (6): شراب از خرمای نارس و رسیده 142](#_Toc448060857)

[باب (7): شراب از پنج چیز، ساخته می‌شود 143](#_Toc448060858)

[باب (8): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود 143](#_Toc448060859)

[باب (9): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد 144](#_Toc448060860)

[باب (10): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است 144](#_Toc448060861)

[باب (11): اجازه‌ی عصاره گرفتن در همه‌ی ظرف‌ها و منع از نوشیدن هر چیز نشئه آور 144](#_Toc448060862)

[باب (12): اجازه‌ی استفاده از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند 145](#_Toc448060863)

[باب (13): مدت گذاشتن خرما در آب 145](#_Toc448060864)

[باب (14): درباره‌ی شرابی که تبدیل به سرکه شود 145](#_Toc448060865)

[باب (15): معالجه با شراب 146](#_Toc448060866)

[باب (16): درباره‌ی پوشاندن دهان ظرف 146](#_Toc448060867)

[باب (17): روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید 146](#_Toc448060868)

[باب (18): درباره‌ی نوشیدن عسل و نبید و شیر و آب 147](#_Toc448060869)

[باب (19): نوشیدن در لیوان 148](#_Toc448060870)

[باب (20): نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، ممنوع است 149](#_Toc448060871)

[باب (21): آب نوشیدن در ظرف‌های طلایی و نقره‌ای ممنوع است 149](#_Toc448060872)

[باب (22): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد 150](#_Toc448060873)

[باب (23): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها 151](#_Toc448060874)

[باب (24): تنفس در ظرف، ممنوع است 151](#_Toc448060875)

[باب (25): رسول الله ص هنگام آب نوشیدن، تنفس می‌نمود 151](#_Toc448060876)

[باب (26): نباید ایستاده آب نوشید 152](#_Toc448060877)

[باب (27): اجازه‌ی ایستاده نوشیدن آب زمزم 152](#_Toc448060878)

[کتاب خوردنی‌ها 153](#_Toc448060879)

[باب (1): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن 153](#_Toc448060880)

[باب (2): خوردن با دست راست 154](#_Toc448060881)

[باب (3): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد 154](#_Toc448060882)

[باب (4): غذا خوردن با سه انگشت 155](#_Toc448060883)

[باب (5): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند 155](#_Toc448060884)

[باب (6): لیسیدن انگشتان و کاسه 155](#_Toc448060885)

[باب (7): پاک کردن لقمه‌ای که افتاد و خوردن آن 155](#_Toc448060886)

[باب (8): الحمدلله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن 156](#_Toc448060887)

[باب (9): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا 156](#_Toc448060888)

[باب (10): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا 157](#_Toc448060889)

[باب (11): کسی که برای صرف غذا،دعوت شود و شخص دیگری با او برود 158](#_Toc448060890)

[باب (12): ایثار کردن در حق مهمان 158](#_Toc448060891)

[باب (13): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است 159](#_Toc448060892)

[باب (14): مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده 160](#_Toc448060893)

[باب (15): درباره‌ی خوردن کدو 161](#_Toc448060894)

[باب (16): سرکه بهترین خورش است 161](#_Toc448060895)

[باب (17): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگشتان 161](#_Toc448060896)

[باب (18): چمباتمه نشستن (سرپا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن 162](#_Toc448060897)

[باب (19): ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما و جود نداشته باشد گرسنه هستند 163](#_Toc448060898)

[باب (20): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت 163](#_Toc448060899)

[باب (21) : خوردن خیار با خرمای تازه 163](#_Toc448060900)

[باب (22): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک 164](#_Toc448060901)

[باب (23): خوردن خرگوش 164](#_Toc448060902)

[باب (24): درباره‌ی خوردن ضبّ (نوعی سوسمار) 164](#_Toc448060903)

[باب (25): خوردن ملخ 166](#_Toc448060904)

[باب (26): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می‌اندازد 166](#_Toc448060905)

[باب (27): درباره‌ی خوردن گوشت اسب 168](#_Toc448060906)

[باب (28): خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، ممنوع می‌باشد 168](#_Toc448060907)

[باب (29): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده 168](#_Toc448060908)

[باب (30): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار 169](#_Toc448060909)

[باب (31): درباره‌ی کراهیت سیر 169](#_Toc448060910)

[باب (32): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا 170](#_Toc448060911)

[42ـ کتاب لباس و زینت 171](#_Toc448060912)

[باب (1): کسی در دنیا ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای نداشته باشد. اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می‌باشد 171](#_Toc448060913)

[باب (2): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود 172](#_Toc448060914)

[باب (3): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست 173](#_Toc448060915)

[باب (4): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازه‌ی دو انگشت باشد 173](#_Toc448060916)

[باب (5): پوشیدن قبای ابریشمی، ممنوع است 174](#_Toc448060917)

[باب (6): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری 174](#_Toc448060918)

[باب (7): اجازه‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد 175](#_Toc448060919)

[باب (8): قطعه قطعه نمودن پارچه‌ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان 176](#_Toc448060920)

[باب (9): پوشیدن لباس‌هایی که دارای خط‌های ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشتر طلایی، ممنوع می‌باشد 176](#_Toc448060921)

[باب (10): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس) 177](#_Toc448060922)

[باب (11): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید 177](#_Toc448060923)

[باب (12): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن 177](#_Toc448060924)

[باب (13): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار 177](#_Toc448060925)

[باب (14): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است 177](#_Toc448060926)

[باب (15): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی 178](#_Toc448060927)

[باب (16): درباره‌ی نمدها 178](#_Toc448060928)

[باب (17): تهیه‌ی رختخواب به اندازه‌ی نیاز 178](#_Toc448060929)

[باب (18): رختخواب چرمین که داخل آن، الیاف درخت خرما باشد 179](#_Toc448060930)

[باب (19): درباره‌ی اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر 179](#_Toc448060931)

[باب (20): خوابیدن بر پشت و یکی از پاها را بالای دیگری گذاشتن، ممنوع می‌باشد 179](#_Toc448060932)

[باب (21): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است 179](#_Toc448060933)

[باب (22): بالا بردن ازار تا نصف ساق‌ها 180](#_Toc448060934)

[باب (23): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی‌کند 180](#_Toc448060935)

[باب (24): الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند و به سوی آنان، نگاه نمی‌کند 181](#_Toc448060936)

[باب (25): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد 181](#_Toc448060937)

[باب (26): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می‌رفت که در زمین، فرو رفت 181](#_Toc448060938)

[باب (27): فرشتگان به خانه‌ای که درآن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند 182](#_Toc448060939)

[باب (28): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد 183](#_Toc448060940)

[باب (29): کراهیت پرده‌ی عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد 183](#_Toc448060941)

[باب (30): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد 184](#_Toc448060942)

[باب (31): عذاب کسانی که تصویر می‌کشند در روز قیامت 185](#_Toc448060943)

[باب (32): سخت گیری بر کسانی که تصویر می‌کشند 185](#_Toc448060944)

[باب (33): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلایی و نوشیدن در ظرف نقره‌ای و پوشیدن لباس‌های ابریشمی و دیباج (نوعی ابریشم نفیس) 186](#_Toc448060945)

[باب (34): انداختن انگشتر طلایی 186](#_Toc448060946)

[باب (35): نبی اکرم ص یک انگشتر نقره‌ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند 187](#_Toc448060947)

[باب (36): درباره‌ی انگشتر نقره‌ای که نگینش عقیق حبشه باشد و در دست راست نمودن 188](#_Toc448060948)

[باب (37): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ 189](#_Toc448060949)

[باب (38): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد 189](#_Toc448060950)

[باب (39): درباره‌ی کفش پوشیدن و تهیه‌ی کفش زیاد 189](#_Toc448060951)

[باب (40): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ 189](#_Toc448060952)

[باب (41): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش 190](#_Toc448060953)

[باب (42): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر 190](#_Toc448060954)

[باب (43): ممنوعیت پیوند مو برای زنان 190](#_Toc448060955)

[باب (44): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو) 190](#_Toc448060956)

[باب (45): نفرین خال کوب‌ها و کسانی‌که میان دندان‌هایشان، فاصله ایجاد می‌کنند 191](#_Toc448060957)

[باب (46): درباره‌ی کسی‌که خود را سیر وانمود می‌کند حال آنکه اینگونه نباشد 192](#_Toc448060958)

[باب (47): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند 193](#_Toc448060959)

[باب (48): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات 193](#_Toc448060960)

[باب (49): در مورد زنگ‌ها و اینکه فرشتگان با کسانی که سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی‌شوند 194](#_Toc448060961)

[باب (50): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات 194](#_Toc448060962)

[باب (51): داغ کردن گوش‌های گوسفندان 194](#_Toc448060963)

[باب (52): درباره‌ی نشان کردن شتران 195](#_Toc448060964)

[43ـ کتاب آداب 197](#_Toc448060965)

[باب (1): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم ص که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید 197](#_Toc448060966)

[باب (2): انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان 197](#_Toc448060967)

[باب (3): محبوب‌ترین اسم‌ها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند 198](#_Toc448060968)

[باب (4): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند 198](#_Toc448060969)

[باب (5): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او 198](#_Toc448060970)

[باب (6): انتخاب اسم‌های پیامبران و صالحان 200](#_Toc448060971)

[باب (7): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند 200](#_Toc448060972)

[باب (8): انتخاب اسم منذر برای فرزند 201](#_Toc448060973)

[باب (9): تغییر دادن یک نام به نام بهتر 201](#_Toc448060974)

[باب (10): تغییر دادن نام برّه به جویریه 201](#_Toc448060975)

[باب (11): تغییر نام برّه به زینب 202](#_Toc448060976)

[باب (12): درباره‌ی کرم گفتن انگور 202](#_Toc448060977)

[باب (13): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع 203](#_Toc448060978)

[باب (14): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام های فوق 203](#_Toc448060979)

[باب (15): سیّد نامیدن برده و کنیز و مولا 204](#_Toc448060980)

[باب (16): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال 204](#_Toc448060981)

[باب (17): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسرکم! 204](#_Toc448060982)

[باب (18): بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که شاهنشاه نامیده شود 205](#_Toc448060983)

[باب (19): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد 205](#_Toc448060984)

[باب (20): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه 206](#_Toc448060985)

[باب (21): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند 206](#_Toc448060986)

[باب (22): اجازه خواستن و سلام گفتن 206](#_Toc448060987)

[باب (23): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می‌شود 207](#_Toc448060988)

[باب (24): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن 208](#_Toc448060989)

[باب (25): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن 208](#_Toc448060990)

[باب (26): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و آنها چشمش را کور کردند 209](#_Toc448060991)

[باب (27): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن 209](#_Toc448060992)

[باب (28): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند 209](#_Toc448060993)

[باب (29): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن 210](#_Toc448060994)

[باب (30): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا، مستحق تر ازدیگران است 210](#_Toc448060995)

[باب (31): ممنوعیت در گوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون مشارکت نفر سوم 210](#_Toc448060996)

[باب (32): سلام دادن به کودکان 211](#_Toc448060997)

[باب (33): به یهود و نصاری، سلام ندهید 211](#_Toc448060998)

[باب (34): جواب سلام اهل کتاب 211](#_Toc448060999)

[باب (35): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب 212](#_Toc448061000)

[باب (36): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت 212](#_Toc448061001)

[باب (37): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر 213](#_Toc448061002)

[باب (38): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این، فلانی است 214](#_Toc448061003)

[باب (39): مرد نباید شب را نزد زنی که محرمش نیست، بگذراند 215](#_Toc448061004)

[باب (40): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی که شوهر آنها در منزل، حضور ندارد 216](#_Toc448061005)

[باب (41): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان 216](#_Toc448061006)

[باب (42): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن 217](#_Toc448061007)

[44ـ کتاب دَم کردن 219](#_Toc448061008)

[باب (1): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم ص را دَم کرد 219](#_Toc448061009)

[باب (2): درباره‌ی سحرکردن و اینکه یهودیان، نبی اکرم ص را سحر کردند 219](#_Toc448061010)

[باب(3): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن 221](#_Toc448061011)

[باب (4): دَم کردن به نام الله و پناه خواستن 221](#_Toc448061012)

[باب (5): پناه خواستن از شیطان وسوسه در نماز 221](#_Toc448061013)

[باب (6): خواندن سوره‌ی فاتحه بر فردی که عقرب او را گزیده است 222](#_Toc448061014)

[باب (7): دَم کردن گزیدگی تمام جانواران زهر دار 223](#_Toc448061015)

[باب (8): دربارهی دَم کردن بیماری ریش پهلو 223](#_Toc448061016)

[باب (9): دربارهی دم کردن از عقرب گزیدگی 223](#_Toc448061017)

[باب (10): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشویید، این کار را انجام دهید 224](#_Toc448061018)

[باب (11) درباره‌ی دَم کردن برای چشم زخم 224](#_Toc448061019)

[باب (12): دَم کردن برای چشم زخم 225](#_Toc448061020)

[باب (13): دَم کردن با خاک زمین 225](#_Toc448061021)

[باب (14): اگر یکی از اعضای خانواده‌ی شخص، مریض شد، می‌تواند او را دَم کند 226](#_Toc448061022)

[45ـ کتاب مریضی و طبابت 229](#_Toc448061023)

[باب (1): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می‌شود 229](#_Toc448061024)

[باب (2): فضیلت عیادت بیماران 229](#_Toc448061025)

[باب (3): نگویید دلم ناپاک و پلید شده است 230](#_Toc448061026)

[باب (4): هر بیماری، دارویی دارد 231](#_Toc448061027)

[باب (5): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا سرد کنید 231](#_Toc448061028)

[باب (6): تب گناهان را از بین می‌برد 231](#_Toc448061029)

[باب (7): دربارهی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن 232](#_Toc448061030)

[باب (8): تلبینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد 232](#_Toc448061031)

[باب (9): مداوا با غسل 233](#_Toc448061032)

[باب (10): مداوا با شونیز (سیاه دانه) 233](#_Toc448061033)

[باب (11): هرکس، صبحش را با خوردن خرمای عجوه، آغاز نماید، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی‌رساند 233](#_Toc448061034)

[باب (12): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است 234](#_Toc448061035)

[باب (13): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می‌گویند 234](#_Toc448061036)

[باب (14): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن) 235](#_Toc448061037)

[باب (15): درباره ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن 235](#_Toc448061038)

[باب (16): معالجه با حجامت و داغ 235](#_Toc448061039)

[باب (17): معالجه با قطع رگ و داغ کردن 237](#_Toc448061040)

[باب (18): معالجه‌ی زخم‌ها با داغ 237](#_Toc448061041)

[باب (19): معالجه‌ی با شراب 237](#_Toc448061042)

[46- کتاب طاعون 239](#_Toc448061043)

[باب (1): درباره ی طاعون و اینکه عذابی است؛ پس به منطقه‌ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید 239](#_Toc448061044)

[47 – کتاب بدفالی و سرایت بیماری 243](#_Toc448061045)

[باب (1): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصالتی ندارند 243](#_Toc448061046)

[باب (2): هیچ‌کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم‌اند، ببرد 244](#_Toc448061047)

[باب (3): ستارگان باعث باد و باران نمی‌شوند 245](#_Toc448061048)

[باب (4): غول نمی‌تواند کسی را گمراه کند 246](#_Toc448061049)

[باب (5): پرهیز از فرد بیمار 246](#_Toc448061050)

[باب (6): به فال نیک گرفتن 246](#_Toc448061051)

[باب (7): بدیُمن بودن منزل و زن و اسب 246](#_Toc448061052)

[48- کتاب کهانت (غیب‌گویی کردن) 249](#_Toc448061053)

[باب (1): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن 249](#_Toc448061054)

[باب (2) درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند 249](#_Toc448061055)

[باب (4): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود 250](#_Toc448061056)

[49- کتاب مارها و چیزهای دیگر 251](#_Toc448061057)

[باب (1): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند 251](#_Toc448061058)

[باب (2): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه 251](#_Toc448061059)

[باب (3): کشتن مارها 253](#_Toc448061060)

[باب (4): درباره‌ی کشتن وزغ ها 254](#_Toc448061061)

[باب (5): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها 254](#_Toc448061062)

[باب (6):دربارهی کشتن گربه 255](#_Toc448061063)

[باب (7): دربارهی موش‌ها و مسخ بودن آنها 255](#_Toc448061064)

[باب (8): آب دادن به حیوانات 256](#_Toc448061065)

[50- کتاب شعر و چیزهای دیگر 257](#_Toc448061066)

[باب (1): درباره‌ی شعر خواندن 257](#_Toc448061067)

[باب (2): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است 257](#_Toc448061068)

[باب (3): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر 257](#_Toc448061069)

[باب (4): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان 258](#_Toc448061070)

[باب (5): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد 258](#_Toc448061071)

[باب (6): بازی نرد 259](#_Toc448061072)

[51- کتاب رؤیا (خواب دیدن) 261](#_Toc448061073)

[باب (1): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم ص 261](#_Toc448061074)

[باب (2): نبی اکرم ص مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید 262](#_Toc448061075)

[باب (3): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ص که فرمود: « هرکس، مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است». 263](#_Toc448061076)

[باب (4): خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب‌های پریشان از جانب شیطان است 263](#_Toc448061077)

[باب (5): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس، خواب ناپسندی دید، آن را به دیگران نگوید 264](#_Toc448061078)

[باب (6): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن خوابیده، تغییر دهد 264](#_Toc448061079)

[باب (7): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود 265](#_Toc448061080)

[باب (8): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود 265](#_Toc448061081)

[باب (9): نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید 265](#_Toc448061082)

[باب (10): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است 266](#_Toc448061083)

[باب (11): نباید بازیهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند 267](#_Toc448061084)

[52- کتاب فضایل «فضایل نبی اکرم ص» 269](#_Toc448061085)

[باب (1): انتخاب نبی اکرم ص 269](#_Toc448061086)

[باب (2): درباره ی این سخن نبی اکرم ص که من سرور فرزندان آدم هستم 269](#_Toc448061087)

[باب (3): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ص با آن، مبعوث شده است 269](#_Toc448061088)

[باب (4): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم ص 271](#_Toc448061089)

[باب (5): سلام دادن سنگ به نبی اکرم ص 271](#_Toc448061090)

[باب (6): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ص 272](#_Toc448061091)

[باب (7): آشکار شدن معجزه‌ی نبی اکرم ص در آب 272](#_Toc448061092)

[باب (8): برکت نبی اکرم ص در غذا 273](#_Toc448061093)

[باب (9): آشکار شدن برکت نبی اکرم ص در شیر 277](#_Toc448061094)

[باب (10): آثار برکت نبی اکرم ص در روغن 280](#_Toc448061095)

[باب (11): اطاعت درخت از نبی اکرم ص 281](#_Toc448061096)

[باب (12): در مورد شقّ قمر (دو نیم شدن ماه) 290](#_Toc448061097)

[باب (13): جلوگیری کسی که می‌خواست نبی اکرم ص را اذیت و آزار کند 291](#_Toc448061098)

[باب (14): جلوگیری کسی که می‌خواست پیامبر اکرم ص را به قتل برساند 292](#_Toc448061099)

[باب (15): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم 293](#_Toc448061100)

[باب (16): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم ص 294](#_Toc448061101)

[باب (17): این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «من کمرهایتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید» 295](#_Toc448061102)

[باب (18): نبی اکرم ص الله متعال را بهتر از همه می‌شناخت و بیشتر از همه هم از الله متعال می‌ترسید 296](#_Toc448061103)

[باب (19): دوری کردن نبی اکرم ص از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی 296](#_Toc448061104)

[باب (20): درباره‌ی نماز خواندن نبی اکرم ص تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود«آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟ 297](#_Toc448061105)

[باب (21): این سخن نبی اکرم ص که فرمود «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم» 297](#_Toc448061106)

[باب (22): بزرگی حوض نبی اکرم ص ، و ورود امتش به آن 297](#_Toc448061107)

[باب (23): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم ص 300](#_Toc448061108)

[باب (24): در مورد مُهر نبوت 301](#_Toc448061109)

[باب (25): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم ص 302](#_Toc448061110)

[باب (26): ریش (مبارک) نبی اکرم ص 303](#_Toc448061111)

[باب (27): موهای سفید نبی اکرم 303](#_Toc448061112)

[باب (28): موهای نبی اکرم 303](#_Toc448061113)

[باب (29): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن 304](#_Toc448061114)

[باب (30): تبسم رسول الله 304](#_Toc448061115)

[باب (31): نبی اکرم ص از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌بَرَد، حیای بیشتری داشت 304](#_Toc448061116)

[باب (32): خوشبویی نبی اکرم 304](#_Toc448061117)

[باب (33): عرق کردن نبی اکرم 305](#_Toc448061118)

[باب (34): خوشبویی عرق نبی اکرم 306](#_Toc448061119)

[باب (35): تبرک جستن از عرق نبی اکرم 306](#_Toc448061120)

[باب (36): نزدیک بودن نبی اکرم 307](#_Toc448061121)

[باب (37): رسول الله 308](#_Toc448061122)

[باب (38): شفقت نبی اکرم 309](#_Toc448061123)

[باب (39): شجاعت نبی اکرم 310](#_Toc448061124)

[باب (40): نبی اکرم 310](#_Toc448061125)

[باب (41): روش صحبت کردن نبی اکرم 311](#_Toc448061126)

[باب (42): رسول الله 311](#_Toc448061127)

[باب (43): نبی اکرم 312](#_Toc448061128)

[باب (44): هرگاه از رسول الله 312](#_Toc448061129)

[باب (45): عطای نبی 313](#_Toc448061130)

[باب (46): شمارش نبی اکرم 313](#_Toc448061131)

[باب (47): تعداد اسمهای نبی اکرم 314](#_Toc448061132)

[باب (48): چه مدت نبی اکرم 314](#_Toc448061133)

[باب (49):هنگام وفات، نبی اکرم 315](#_Toc448061134)

[باب (50): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید 316](#_Toc448061135)

[باب (51): در باره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ [النساء: 65]. (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند) 316](#_Toc448061136)

[باب (52): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم ص و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید. 317](#_Toc448061137)

[باب (53): خو دداری از کارهایی که نبی اکرم 319](#_Toc448061138)

[باب (54): در مورد سخنان نبی اکرم 319](#_Toc448061139)

[باب (55): آرزوی دیدن نبی اکرم 320](#_Toc448061140)

[باب (56): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم 320](#_Toc448061141)

[53ـ کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان 321](#_Toc448061142)

[باب (1): در مورد آغاز آفرینش آدم ÷ 321](#_Toc448061143)

[باب (2): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل ÷ 321](#_Toc448061144)

[باب (3): ختنه کردن ابراهیم ÷ 321](#_Toc448061145)

[باب (4): در مورد این سخن ابراهیم ÷ که گفت: 322](#_Toc448061146)

[باب (5): در مورد این سخنان ابراهیم ÷ که گفت: 322](#_Toc448061147)

[باب (6): یادی از موسی ÷ 324](#_Toc448061148)

[باب (7): داستان موسی با خضر علیهما السلام 325](#_Toc448061149)

[باب (8): در مورد این سخن نبی اکرم 328](#_Toc448061150)

[باب (9): در مورد وفات موسی ÷ 330](#_Toc448061151)

[باب (10): در مورد این سخن نبی اکرم 330](#_Toc448061152)

[باب (11): یادی از یوسف ÷ 331](#_Toc448061153)

[باب (12): یادی از زکریا ÷ 331](#_Toc448061154)

[باب (13): یادی از یونس ÷ 331](#_Toc448061155)

[باب (14): یادی از عیسی ÷ 332](#_Toc448061156)

[باب (15): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می‌آید، شیطان او را لمس می‌کند 332](#_Toc448061157)

[باب (16): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می‌کنم 332](#_Toc448061158)

[54ـ کتاب فضایل یاران نبی اکرم ص 333](#_Toc448061159)

[فضایل ابوبکر صدیق: 333](#_Toc448061160)

[باب (1): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست»؟ 333](#_Toc448061161)

[باب (2): در مورد این سخن نبی اکرم 333](#_Toc448061162)

[باب (3): ابوبکر صدیق 334](#_Toc448061163)

[باب (4): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق 334](#_Toc448061164)

[باب (5): در مورد این سخن نبی اکرم 334](#_Toc448061165)

[باب (6): همراهی صدیق و فارق 335](#_Toc448061166)

[باب (7): جانشینی ابوبکر 336](#_Toc448061167)

[باب (8): فضایل عمر بن خطاب 337](#_Toc448061168)

[باب (9): فضایل عثمان بن عفان 340](#_Toc448061169)

[باب (10): فضایل علی بن ابی طالب 343](#_Toc448061170)

[باب (11): فضایل طلحه بن عبید الله 346](#_Toc448061171)

[باب (12): فضایل زبیر بن عوام 346](#_Toc448061172)

[باب (13): فضایل طلحه و زبیر 347](#_Toc448061173)

[باب (14): فضایل سعد بن ابی وقاص 347](#_Toc448061174)

[باب (15): فضایل ابو عبیده بن جراح 351](#_Toc448061175)

[باب (16): فضایل حسن و حسین 351](#_Toc448061176)

[باب (17): فضایل فاطمه دختر محمد 352](#_Toc448061177)

[باب (18): فضایل اهل بیت نبی اکرم 354](#_Toc448061178)

[باب (19): فضایل ام المؤمنین عایشه 356](#_Toc448061179)

[باب (20): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع 361](#_Toc448061180)

[باب (21): فضایل ام المؤمنین خدیجه 365](#_Toc448061181)

[باب (22): فضایل همسر گرامی نبی اکرم 366](#_Toc448061182)

[باب (23): فضایل ام المؤمنین ام سلمه 367](#_Toc448061183)

[باب (24): فضایل ام سُلیم مادر انس بن مالک 368](#_Toc448061184)

[باب (25): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید 368](#_Toc448061185)

[باب (26): فضایل زید بن حارثه 369](#_Toc448061186)

[باب (27): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید 369](#_Toc448061187)

[باب (28): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق 369](#_Toc448061188)

[باب (29): فضایل سلمان و صهیب و بلال 370](#_Toc448061189)

[باب (30): فضایل انس بن مالک 371](#_Toc448061190)

[باب (31): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عُمیس و سایر کسانی که سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند 372](#_Toc448061191)

[باب (32): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب 374](#_Toc448061192)

[باب (33): فضایل عبد الله بن عباس 374](#_Toc448061193)

[باب (34): فضایل عبد الله بن عمر 375](#_Toc448061194)

[باب (35): فضایل عبد الله بن زبیر 376](#_Toc448061195)

[باب (36): فضایل عبد الله بن مسعود 376](#_Toc448061196)

[باب (37): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام 378](#_Toc448061197)

[باب (38): فضایل عبد الله بن سلام 378](#_Toc448061198)

[باب (39): فضایل سعد بن معاذ 380](#_Toc448061199)

[باب (40): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سُلیم 381](#_Toc448061200)

[باب (41): فضیلت ابی بن کعب 383](#_Toc448061201)

[باب (42): فضیلت ابو ذر غفاری 383](#_Toc448061202)

[باب (43): فضیلت ابو موسی اشعری 390](#_Toc448061203)

[باب (44): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری 391](#_Toc448061204)

[باب (45): فضیلت ابو هریره دوسی 393](#_Toc448061205)

[باب (46): فضیلت ابو دجانه سماک بن خُرَشَه 396](#_Toc448061206)

[باب (47): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب 396](#_Toc448061207)

[باب (48): فضیلت جُلَیبیب 397](#_Toc448061208)

[باب (49): فضیلت حسان بن ثابت 398](#_Toc448061209)

[باب (50): فضیلت جریر بن عبد الله بجلی 402](#_Toc448061210)

[باب (51): فضایل اصحاب شجره 403](#_Toc448061211)

[باب (52): فضایل شهدای بدر 404](#_Toc448061212)

[باب (53): فضایل قریش و انصار و دیگران 405](#_Toc448061213)

[باب (54): در مورد زنان قریش 406](#_Toc448061214)

[باب (55): فضایل انصار 406](#_Toc448061215)

[باب (56): بهترین تیره‌های انصار 408](#_Toc448061216)

[باب (57): در مورد خدمت به انصار 408](#_Toc448061217)

[باب (58): فضایل اشعریها 409](#_Toc448061218)

[باب (59): دعای نبی اکرم 410](#_Toc448061219)

[باب (60): فضیلت قبیله‌های مزینه، جهینه و غفار 410](#_Toc448061220)

[باب (61): آنچه در مورد قبیله‌ی طیئ آمده است 411](#_Toc448061221)

[باب (62): آنچه در مورد قبیله‌ی دوس آمده است 411](#_Toc448061222)

[باب (63): فضیلت بنی تمیم 411](#_Toc448061223)

[باب (64): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم 412](#_Toc448061224)

[باب (65): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند 413](#_Toc448061225)

[باب (66): در مورد کسی که نبی اکرم 413](#_Toc448061226)

[باب (67): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می‌آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می‌آیند 414](#_Toc448061227)

[باب (68): مردم، مانند معادن‌ هستند 415](#_Toc448061228)

[باب (69): در مورد این سخن پیامبر اکرم 415](#_Toc448061229)

[باب (70): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می‌آیند 416](#_Toc448061230)

[باب (71): یادی از اُویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او 416](#_Toc448061231)

[باب (72): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن 418](#_Toc448061232)

[باب (73): آنچه در مورد عمان آمده است 419](#_Toc448061233)

[باب (74): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است 419](#_Toc448061234)

[باب (75): مردم مانند صد شتر هستند که یک شخص نمی‌تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند 420](#_Toc448061235)

[باب (76): سخنی در مورد کذاب و قاتل قبیله‌ی ثقیف 420](#_Toc448061236)

[55ـ کتاب نیکی و صله‌ی رحمی 423](#_Toc448061237)

[باب (1): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق‌ احسان بیشتری است 423](#_Toc448061238)

[باب (2): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی) 423](#_Toc448061239)

[باب (3): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها 426](#_Toc448061240)

[باب (4): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم 426](#_Toc448061241)

[باب (5): بینی کسی‌که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد، به خاک مالیده شود 426](#_Toc448061242)

[باب (6): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند 427](#_Toc448061243)

[باب (7): فضیلت احسان کردن به دختران 427](#_Toc448061244)

[باب (8): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می‌گردد 428](#_Toc448061245)

[باب (9): بجا آوردن حق خویشاوندی اگرچه آنان بجای نیاورند 428](#_Toc448061246)

[باب (10): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن 429](#_Toc448061247)

[باب (11): در مورد سرپرست یتیم 430](#_Toc448061248)

[باب (12): پاداش کسی‌که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه، و مساکین، تلاش می‌کند 430](#_Toc448061249)

[باب (13): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند 430](#_Toc448061250)

[باب (14): روز قیامت، هرکس با دوستانش حشر می‌شود 431](#_Toc448061251)

[باب (15): هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبوب بندگانش می‌گرداند 432](#_Toc448061252)

[باب (16): ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند 432](#_Toc448061253)

[باب (17): مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است 433](#_Toc448061254)

[باب (18): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن‌اند 433](#_Toc448061255)

[باب (19): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند و او را تنها نمی‌گذارد 433](#_Toc448061256)

[باب (20): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده 434](#_Toc448061257)

[باب (21): در مورد سفارش همنشینان 434](#_Toc448061258)

[باب (22): مثال همنشین خوب 435](#_Toc448061259)

[باب (23): سفارش در مورد همسایه 435](#_Toc448061260)

[باب (24): استحباب خوشرویی با مردم 435](#_Toc448061261)

[باب (25): در مورد نرم‌خویی و ملایمت 436](#_Toc448061262)

[باب (26): الله متعال نرم‌خویی و ملایمت را دوست دارد 436](#_Toc448061263)

[باب (27): عذاب انسان متکبر 436](#_Toc448061264)

[باب (28): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می‌‌کند 437](#_Toc448061265)

[باب (29): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند 437](#_Toc448061266)

[باب (30): در مورد عفو کردن 438](#_Toc448061267)

[باب (31): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می‌کند 438](#_Toc448061268)

[باب (32): گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هنگام خشم 438](#_Toc448061269)

[باب (33): انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل کند 439](#_Toc448061270)

[باب (34): در مورد کار نیک و گناه 439](#_Toc448061271)

[باب (35): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی‌دارد 440](#_Toc448061272)

[باب (36): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید 440](#_Toc448061273)

[باب (37): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می‌شود 441](#_Toc448061274)

[باب (38): حسادت ورزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است 442](#_Toc448061275)

[باب (39): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید 442](#_Toc448061276)

[باب (40): نهی از دشمنی و قهر کردن 442](#_Toc448061277)

[باب (41): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است 443](#_Toc448061278)

[باب (42): شیطان نماز گزاران را تحریک می‌کند و به جان هم می‌اندازد 443](#_Toc448061279)

[باب (43): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد 443](#_Toc448061280)

[باب (44): غیبت نکنید 444](#_Toc448061281)

[باب (45): در مورد سخن چینی 444](#_Toc448061282)

[باب (46): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود 445](#_Toc448061283)

[باب (47): در مورد شخص دو چهره (منافق) 445](#_Toc448061284)

[باب (48): در مورد راستگویی و دروغگویی 445](#_Toc448061285)

[باب (49): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است 446](#_Toc448061286)

[باب (50): ممنوعیت دعوت جاهلیت 446](#_Toc448061287)

[ترجمه: جابر س می‌گوید: ما در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم ص بودیم. پس مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول الله ص فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید»؟ مردم گفتند: یا رسول الله! مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. پیاکبر اکرم ص فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید؛ زیرا زشت و بد بو هستند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: چنین کاری انجام داده‌اند؟ سوگند به الله، اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. نبی اکرم ص فرمود: «او را رها کن؛ زیرا اگر کشته شود، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند». 446](#_Toc448061288)

[باب (51): منع کردن از دشنام دادن 447](#_Toc448061289)

[باب (52): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه 447](#_Toc448061290)

[باب (53): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند 448](#_Toc448061291)

[باب (54): محافظت از پیکان و لبه‌ی تیز تیرها در داخل مسجد 448](#_Toc448061292)

[باب (55): ممنوعیت زدن به چهره 449](#_Toc448061293)

[باب (56): در مورد نفرین حیوانات و سخت گیری درباره‌ی آن 449](#_Toc448061294)

[باب (57): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد 450](#_Toc448061295)

[باب (58): در مورد کسی که می‌گوید: مردم هلاک شدند 450](#_Toc448061296)

[باب (59): کسانی که بیش از حد سخت گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند 451](#_Toc448061297)

[باب (60): هر مسلمانی را که نبی اکرم 451](#_Toc448061298)

[56ـ کتاب ظلم 455](#_Toc448061299)

[باب (1): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه 455](#_Toc448061300)

[باب (2): در مورد مهلت دادن به ظالم 457](#_Toc448061301)

[باب (3): هرکس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه مظلوم 457](#_Toc448061302)

[باب (4): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می‌کنند 458](#_Toc448061303)

[باب (5): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده‌اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید 458](#_Toc448061304)

[باب (6): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده‌اند 459](#_Toc448061305)

[57ـ کتاب تقدیر و سرنوشت 461](#_Toc448061306)

[باب (1): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم 461](#_Toc448061307)

[باب (2): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی 461](#_Toc448061308)

[باب (3): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی 462](#_Toc448061309)

[باب (4): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است 462](#_Toc448061310)

[باب (5): درباره‌ی اثبات تقدیر 462](#_Toc448061311)

[باب (6): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که می‌فرماید: 463](#_Toc448061312)

[باب (7): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت 464](#_Toc448061313)

[باب (8): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان 465](#_Toc448061314)

[باب (9): در مورد تعیین اجل‌ها و تقسیم شدن رزق و روزی 466](#_Toc448061315)

[باب (10): چگونگی آفرینش و شقاوت وسعادت 466](#_Toc448061316)

[باب (11): بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است 469](#_Toc448061317)

[باب (12): الله متعال دل‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می دهد 469](#_Toc448061318)

[باب (13): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید 469](#_Toc448061319)

[باب (14): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است 470](#_Toc448061320)

[باب (15): در مورد کودکی که خضر ÷ او را به قتل رساند 470](#_Toc448061321)

[58ـ کتاب علم 473](#_Toc448061322)

[باب (1): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی 473](#_Toc448061323)

[باب (2): از بین رفتن علم 473](#_Toc448061324)

[باب (3): علم با وفات علما از بین می‌رود 473](#_Toc448061325)

[باب (4): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه گذاری کند 474](#_Toc448061326)

[باب (5): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند 475](#_Toc448061327)

[باب (6): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و برحذر داشتن از نسبت دادن سخنان دروغ به رسول الله 475](#_Toc448061328)

[59ـ کتاب دعا 477](#_Toc448061329)

[باب (1): در مورد اسم‌های الله متعال و کسی‌که آنها را حفظ کند 477](#_Toc448061330)

[باب (2): دعای رسول الله 477](#_Toc448061331)

[باب (3): بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی‌ام ده 480](#_Toc448061332)

[باب (4): (بار الها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده 480](#_Toc448061333)

[باب (5): 481](#_Toc448061334)

[باب (6): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که برای رضای الله انجام داده است 481](#_Toc448061335)

[باب (7): دعای غم و اندوه 483](#_Toc448061336)

[باب (8): دعای بنده اجابت می‌شود تا زمانی که عجله نکند 483](#_Toc448061337)

[باب (9): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی 484](#_Toc448061338)

[باب (10): در شب، لحظه‌ای وجود دارد که دعا در آن لحظه، اجابت می‌شود 484](#_Toc448061339)

[باب (11): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت 484](#_Toc448061340)

[باب (12): دعا کردن هنگام بانگ خروس 485](#_Toc448061341)

[باب (13): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او 485](#_Toc448061342)

[باب (14): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا 486](#_Toc448061343)

[باب (15): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می‌شود؛ و باید دعای خیر نمود 486](#_Toc448061344)

[60ـ کتاب ذکر 489](#_Toc448061345)

[باب (1): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش 489](#_Toc448061346)

[باب (2): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن 489](#_Toc448061347)

[باب (3): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم 490](#_Toc448061348)

[باب (4): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد 491](#_Toc448061349)

[باب (5): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار 492](#_Toc448061350)

[باب (6): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می‌کنند 493](#_Toc448061351)

[باب (7): در مورد لا اله الا الله گفتن 493](#_Toc448061352)

[باب (8): در مورد ذکر کردن با آواز بلند 494](#_Toc448061353)

[باب (9): دعای هنگام فرارسیدن شب 494](#_Toc448061354)

[باب (10): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن 495](#_Toc448061355)

[باب (11): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح 499](#_Toc448061356)

[باب (12): فضیلت تسبیح گفتن 500](#_Toc448061357)

[باب (13): در مورد لا اله الا الله، الحمد لله و الله اکبر گفتن 500](#_Toc448061358)

[باب (14): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب‌ترین سخن نزد الله متعال است 501](#_Toc448061359)

[باب (15): در مورد کسی که روزانه، صد بار لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیک لَهُ بگوید 501](#_Toc448061360)

[61ـ کتاب پناه خواستن و امور دیگر 503](#_Toc448061361)

[باب (1): پناه خواستن از بدی فتنه‌ها 503](#_Toc448061362)

[باب (2): پناه خواستن از عجز (ناتوانی) و تنبلی 504](#_Toc448061363)

[باب (3): پناه خواستن از نگون بختی و قضای بد 504](#_Toc448061364)

[باب (5): «یرحمک الله» گفتن به کسی که عطسه بزند و الحمد لله بگوید 505](#_Toc448061365)

[62ـ کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله ﻷ و امور دیگر 507](#_Toc448061366)

[باب (1): دستور به توبه 507](#_Toc448061367)

[باب (2): تشویق به توبه 507](#_Toc448061368)

[باب (3): در مورد صداقت در توبه و آیه‌ی: 508](#_Toc448061369)

[باب (4): قبول توبه‌ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند 519](#_Toc448061370)

[باب (5): هرکس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد 521](#_Toc448061371)

[باب (6): قبول توبه‌ی کسی که شب و روز، گناه می‌کند 521](#_Toc448061372)

[باب (7): در مورد بخشیده شدن گناهان 521](#_Toc448061373)

[باب (8): درباره‌ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد 521](#_Toc448061374)

[باب (9): رحمت و عذاب الهی 522](#_Toc448061375)

[باب (10): الله متعال بر بندگانش، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است 522](#_Toc448061376)

[باب (11): عمل هیچ‌کس باعث نجاتش نمی‌گردد 523](#_Toc448061377)

[باب (12): هیچ‌کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد 523](#_Toc448061378)

[باب (13): هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست 524](#_Toc448061379)

[باب (14): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش 524](#_Toc448061380)

[باب (15): دیدن الله متعال 525](#_Toc448061381)

[باب (16): روز قیامت، کافر و منافق به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کنند 526](#_Toc448061382)

[باب (17): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش 527](#_Toc448061383)

[باب (18): در مورد کسی‌که گناه کند و طلب مغفرت نماید 528](#_Toc448061384)

[باب (19): در مورد کسی‌که مرتکب گناهی شود؛ سپس وضو بگیرد و نماز فرضش را بخواند 528](#_Toc448061385)

[باب (20): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می‌رود 529](#_Toc448061386)

[63ـ کتاب منافقان 531](#_Toc448061387)

[باب (1): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: 531](#_Toc448061388)

[باب (2): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم 532](#_Toc448061389)

[باب (3): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان 532](#_Toc448061390)

[باب (4): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که خواستند پیامبر اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها 533](#_Toc448061391)

[باب (5): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است 534](#_Toc448061392)

[باب (6): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق 534](#_Toc448061393)

[باب (7): شدت عذاب منافق در روز قیامت 535](#_Toc448061394)

[باب (8): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت 535](#_Toc448061395)

[64ـ کتاب توصیف قیامت 537](#_Toc448061396)

[باب (1): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می‌گیرد 537](#_Toc448061397)

[باب (2): زمین در روز قیامت 537](#_Toc448061398)

[باب (3): هر بنده به همان حالتى برانگیخته مى‌شود که فوت نموده است 537](#_Toc448061399)

[باب (4): برانگیخته شدن بر اساس اعمال 538](#_Toc448061400)

[باب (5): مردم، پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد 538](#_Toc448061401)

[باب (6): مردم در گروههای مختلفی حشر خواهند شد 538](#_Toc448061402)

[باب (7): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد 539](#_Toc448061403)

[باب (8): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت 539](#_Toc448061404)

[باب (9): کثرت عرق در روز قیامت 540](#_Toc448061405)

[باب (10): روز قیامت، کافر می‌خواهد که فدیه بدهد 540](#_Toc448061406)

[65ـ کتاب توصیف بهشت 541](#_Toc448061407)

[باب (1): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند 541](#_Toc448061408)

[باب (2): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود 542](#_Toc448061409)

[باب (3): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان دارند 542](#_Toc448061410)

[باب (4): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود 542](#_Toc448061411)

[باب (5): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها 543](#_Toc448061412)

[باب (6): بهشتیان در بهشت، غذا می‌خورند 544](#_Toc448061413)

[باب (7): تحفه‌ی بهشتیان 544](#_Toc448061414)

[باب (8): در مورد استمرار نعمت‌های بهشتیان 546](#_Toc448061415)

[باب (9): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه‌ی آن، حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند آنرا بپیماید 546](#_Toc448061416)

[باب (10): خیمه‌های بهشت 546](#_Toc448061417)

[باب (11): بازار بهشت 547](#_Toc448061418)

[باب (12): در دنیا از نهرهای بهشت، وجود دارد 547](#_Toc448061419)

[باب (13): بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است 547](#_Toc448061420)

[باب (14): تعداد کم‌تری از زنان، ساکن بهشت هستند 548](#_Toc448061421)

[باب (15): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا 548](#_Toc448061422)

[باب (16): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه در بهشت و دوزخ می‌مانند 550](#_Toc448061423)

[66ـ کتاب توصیف جهنم 551](#_Toc448061424)

[باب (1): افسارهای جهنم 551](#_Toc448061425)

[باب (2): شدت حرارت جهنم 551](#_Toc448061426)

[باب (3): عمق زیاد جهنم 551](#_Toc448061427)

[باب (4): در مورد فردی از جهنمیان که آسانترین عذاب را می‌بیند 552](#_Toc448061428)

[باب (5): قسمت‌هایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد 552](#_Toc448061429)

[باب (6): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت 552](#_Toc448061430)

[باب (7): عذاب کسی که سایبه را رواج داد 553](#_Toc448061431)

[باب (8): بزرگی دندان کافر در جهنم 553](#_Toc448061432)

[باب (9): عذاب شکنجه کنندگان مردم 554](#_Toc448061433)

[باب (10): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده‌ترین فرد دنیا در بهشت 555](#_Toc448061434)

[67ـ کتاب فتنه‌ها 557](#_Toc448061435)

[باب (1): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود، وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می‌رسد 557](#_Toc448061436)

[باب (2): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران 557](#_Toc448061437)

[باب (3): عرضه شدن فتنه‌ها بر دل‌ها و ایجاد نقطه در آنها 558](#_Toc448061438)

[باب (4): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کنند 559](#_Toc448061439)

[باب (5): در مورد فتنه‌ها و ویژگی‌های آنها 559](#_Toc448061440)

[باب (6): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند 561](#_Toc448061441)

[باب (7): فتنه از سمت مشرق 562](#_Toc448061442)

[باب (8): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد 562](#_Toc448061443)

[باب (9): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند 563](#_Toc448061444)

[باب (10): از راه و روش امت‌های گذشته، پیروی خواهید کرد 564](#_Toc448061445)

[باب (11): امتم را قریش هلاک می‌کند و دستور کناره گیری از آنان 564](#_Toc448061446)

[باب (12): فتنه‌ها‌یی رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است 565](#_Toc448061447)

[باب (13): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت 566](#_Toc448061448)

[باب (14): عمار توسط گروه باغی به قتل می‌رسد 566](#_Toc448061449)

[باب (15): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیا مت برپا نخواهد شد 566](#_Toc448061450)

[باب (16): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم 567](#_Toc448061451)

[باب (17): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد 567](#_Toc448061452)

[باب (19): تا زمانی‌که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود، قیامت برپا نخواهد شد 568](#_Toc448061453)

[باب (20): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند، قیامت برپا نمی‌شود 568](#_Toc448061454)

[باب (21): تا زمانی که لات و عزّی عبادت نگردد، قیامت برپا نمی‌شود 568](#_Toc448061455)

[باب (22): قیامت برپا نمی شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ فلان شهر نروند 569](#_Toc448061456)

[باب (23): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی‌گردد 570](#_Toc448061457)

[باب (24): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که شما با قومی نجنگید که چهره‌هایی مانند سپر دارند 570](#_Toc448061458)

[باب (25): تا زمانی‌که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند قیامت برپا نخواهد شد 571](#_Toc448061459)

[باب (26): قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی‌که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد 571](#_Toc448061460)

[باب (27): قیامت زمانی برپا می‌گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد 571](#_Toc448061461)

[باب (28): نسیمی از یمن می‌وزد و هرکس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می‌کند 571](#_Toc448061462)

[باب (29): قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود 572](#_Toc448061463)

[باب (30): تا زمانی‌که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد. 572](#_Toc448061464)

[باب (31): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان 572](#_Toc448061465)

[باب (32): قیامت در حالی برپا می‌شود که رومی‌ها (کفار) از همه بیشترند 573](#_Toc448061466)

[باب (33): در مورد جنگیدن با رومی‌ها و کثرت قتل هنگام ظهور دجال 573](#_Toc448061467)

[باب (34): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال 575](#_Toc448061468)

[باب (35): درباره‌ی فتح قسطنطنیه 576](#_Toc448061469)

[باب (36): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می‌کند، در زمین فرو میرود 577](#_Toc448061470)

[باب (37): درباره‌ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت 578](#_Toc448061471)

[باب (38): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد 578](#_Toc448061472)

[باب (39): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد 578](#_Toc448061473)

[باب (40): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دل‌ها 579](#_Toc448061474)

[باب (41): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمیشود 580](#_Toc448061475)

[باب (42): نشانه‌هایی که قبل از قیامت، آشکار می‌گردد 581](#_Toc448061476)

[باب (43): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد 582](#_Toc448061477)

[باب (44): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید 582](#_Toc448061478)

[باب (45): عبادت در دوران هرج و مرج 582](#_Toc448061479)

[باب (46): داستان ابن صیاد 583](#_Toc448061480)

[باب (47): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است 597](#_Toc448061481)

[باب (48): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جسّاسه 597](#_Toc448061482)

[باب (49): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند 602](#_Toc448061483)

[باب (50): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوه‌ها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان 603](#_Toc448061484)

[باب (51): 603](#_Toc448061485)

[باب (52): نزول عیسی بن مریم ÷ و شکستن صلیب و کشتن خنزیر 603](#_Toc448061486)

[باب (53): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک‌اند 605](#_Toc448061487)

[باب (54): در مورد نزدیک بودن قیامت 605](#_Toc448061488)

[باب (55): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر دِه است؛ اما قبل از اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌گردد 606](#_Toc448061489)

[باب (56): فاصله‌ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش 606](#_Toc448061490)

[باب (57): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند 607](#_Toc448061491)

[باب (58): برحذر داشتن از فتنه‌ی زنان 607](#_Toc448061492)

[68ـ کتاب زهد و رقائق 609](#_Toc448061493)

[باب (1): ‌بار الها! آل محمد را به اندازهی سد رَمَق، روزی بده 609](#_Toc448061494)

[باب (2): زندگی دشوار رسول الله 609](#_Toc448061495)

[باب (3): نبی اکرم 610](#_Toc448061496)

[باب (4): فقرای مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندان‌شان سبقت میگیرند 611](#_Toc448061497)

[باب (5): فقرا بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می‌دهند 611](#_Toc448061498)

[باب (6): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال 612](#_Toc448061499)

[باب (7): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن 613](#_Toc448061500)

[باب (8): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی 614](#_Toc448061501)

[باب (9): دنیا در برابر آخرت به اندازهی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی‌دارد 614](#_Toc448061502)

[باب (10): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن 615](#_Toc448061503)

[باب (11): قلّت دنیا و صبر در برابر آن، و خوردن برگ درختان 617](#_Toc448061504)

[باب (12): خانواده و مال میت بر می‌گردند و عملش باقی می‌ماند 619](#_Toc448061505)

[باب (13): به کسانی‌که سطح زندگی آنان از شما پایین‌تر است، نگاه کنید 619](#_Toc448061506)

[باب (14): الله متعال بنده‌ی پرهیزگارِ ثروتمندِ گمنام را دوست دارد. 619](#_Toc448061507)

[باب (15): درباره‌ی کسی‌که در عملش غیر الله را شریک بگرداند 620](#_Toc448061508)

[باب (16): هرکس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید 620](#_Toc448061509)

[باب (17): چه بسا که یک سخن باعث سقوط انسان در آتش جهنم شود 620](#_Toc448061510)

[باب (18): برای مؤمن هرچه اتفاق افتد، خیر است 620](#_Toc448061511)

[باب (19): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب أخدود 621](#_Toc448061512)

[69ـ کتاب فضایل قرآن 627](#_Toc448061513)

[باب (1): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه 627](#_Toc448061514)

[باب (2): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران 627](#_Toc448061515)

[باب (3): فضیلت آیت الکرسی 628](#_Toc448061516)

[باب (4): درباره‌ی آیات پایانی سوره‌ی بقره 628](#_Toc448061517)

[باب (5): فضیلت سوره‌ی کهف 628](#_Toc448061518)

[باب (6): فضیلت سوره‌ی اخلاص 629](#_Toc448061519)

[باب (7): فضیلت خواندن سوره‌های فلق و ناس 629](#_Toc448061520)

[باب (8): درباره‌ی کسانی که بوسیله‌ی قرآن عزت و رفعت می‌یابند 630](#_Toc448061521)

[باب (9): فضیلت یاد گرفتن قرآن 630](#_Toc448061522)

[باب (10): مثال کسی که قرآن می‌خواند و کسی که قرآن نمی‌خواند 631](#_Toc448061523)

[باب (11): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می‌خواند 631](#_Toc448061524)

[باب (12): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می‌شود 632](#_Toc448061525)

[باب (13): غبطه فقط در دو مورد، جایز است 633](#_Toc448061526)

[باب (14): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد 633](#_Toc448061527)

[باب (15): خواندن قرآن با صدای خوب 634](#_Toc448061528)

[باب (16): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن 634](#_Toc448061529)

[باب (17): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن 635](#_Toc448061530)

[باب (18): 635](#_Toc448061531)

[باب (19): قرآن خواندن نبی اکرم ص برای دیگران 636](#_Toc448061532)

[باب (20): قرآن خواندن نبی اکرم ص برای جن‌ها 636](#_Toc448061533)

[باب (21): نبی اکرم ص به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می‌داد 637](#_Toc448061534)

[باب (22): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم 639](#_Toc448061535)

[70ـ کتاب تفسیر 641](#_Toc448061536)

[سوره‌ی بقره 641](#_Toc448061537)

[باب (1): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید ﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ﴾ (با فروتنی از دروازه‌ی ـ آن شهرـ وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش 641](#_Toc448061538)

[باب ‌(2): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ ...﴾ 641](#_Toc448061539)

[باب (3): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [البقرة: 260]. «پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می‌گردانی» 642](#_Toc448061540)

[باب (4): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 284]. 642](#_Toc448061541)

[سوره‌ی آل عمران 644](#_Toc448061542)

[باب (5): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند» 644](#_Toc448061543)

[باب (6): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ...﴾ 645](#_Toc448061544)

[سوره‌ی نساء 647](#_Toc448061545)

[باب (7): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ همچنین این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِ﴾ 647](#_Toc448061546)

[باب (8): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ «و هرکس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد» 648](#_Toc448061547)

[باب (9): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَمَا لَكُمۡ فِي ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيۡنِ﴾ «چرا شما ـ مؤمنان ـ در مورد منافقان دو دسته شده‌اید؟» 649](#_Toc448061548)

[باب (10): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا﴾ «وکسی‌که مؤمنی را از روی عمد، بکشد» 649](#_Toc448061549)

[باب (11): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ «و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی» 650](#_Toc448061550)

[باب (12): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خود داری و بی اعتنایی کند» 650](#_Toc448061551)

[سوره‌ی مائده 651](#_Toc448061552)

[باب (13): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل نمودم» 651](#_Toc448061553)

[سوره‌ی أنعام 652](#_Toc448061554)

[باب (14): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند» 652](#_Toc448061555)

[باب (15): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده‌اند، سودی به حال‌شان نخواهد داشت» 652](#_Toc448061556)

[سورهی اعراف 654](#_Toc448061557)

[باب (16): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ «در هر سجده گاهی، خود را ـ با لباس مادی و معنوی ـ بیارایید» 654](#_Toc448061558)

[باب (17): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «مؤمنان ندا داده می‌شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید، به ارث می‌برید».‏ 654](#_Toc448061559)

[سوره‌ی أنفال 655](#_Toc448061560)

[باب (18): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡ﴾ «تا تو در میان آنان هستی، الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی‌کند» 655](#_Toc448061561)

[سوره‌ی برائت (توبه) 656](#_Toc448061562)

[باب (19): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِ﴾ [التوبة: 84]. «هرگاه، یکی از آنان مُرد، هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست» 656](#_Toc448061563)

[باب (20): در مورد سوره ی برائت (توبه)، أنفال و حشر 656](#_Toc448061564)

[سوره‌ی هود 656](#_Toc448061565)

[باب (21): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند 656](#_Toc448061566)

[سوره‌ی سبحان (اسراء) 657](#_Toc448061567)

[باب (22): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ﴾ «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند» 657](#_Toc448061568)

[باب (23): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرّب به پروردگارشان وسیله می‌جویند» 658](#_Toc448061569)

[باب (24): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾ «نمازت را بلند یا آهسته مخوان» 659](#_Toc448061570)

[سوره‌ی کهف 660](#_Toc448061571)

[باب (25): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ «و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی‌شویم» 660](#_Toc448061572)

[سوره‌ی مریم 660](#_Toc448061573)

[باب (26): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ﴾ 660](#_Toc448061574)

[باب (27): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا﴾ «آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟» 661](#_Toc448061575)

[سوره‌ی أنبیاء 662](#_Toc448061576)

[باب (28): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُ﴾ «همان‌گونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد» 662](#_Toc448061577)

[سوره‌ی حج 663](#_Toc448061578)

[باب (29): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند» 663](#_Toc448061579)

[سوره‌ی نور 663](#_Toc448061580)

[باب (30): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ﴾ «کسانی که این تهمت بزرگ را ـ در مورد عایشه ـ سرهم کردند، گروهی از شما هستند» 663](#_Toc448061581)

[باب (31): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ﴾ کنیزان‌تان را مجبور به زنا نکنید 673](#_Toc448061582)

[سوره‌ی فرقان 674](#_Toc448061583)

[باب (32): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند» 674](#_Toc448061584)

[سوره‌ی الم تنزیل سجده 675](#_Toc448061585)

[باب (33): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ﴾ «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرّت بخشی، برایش، نهفته است» 675](#_Toc448061586)

[باب (34): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر ـ دنیا ـ را پیش از عذاب بزرگ‌تر ـ آخرت ـ بدیشان می‌چشانیم» 675](#_Toc448061587)

[سوره‌ی أحزاب 676](#_Toc448061588)

[باب (35): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ﴾ [الأحزاب: 10]. «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند» 676](#_Toc448061589)

[سوره‌ی یس 676](#_Toc448061590)

[باب (36): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است» 676](#_Toc448061591)

[سوره‌ی زمر 677](#_Toc448061592)

[باب (37): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را نشناختند) 677](#_Toc448061593)

[سوره‌ی حم سجده (فُصّلت) 677](#_Toc448061594)

[باب (38): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ﴾ [فصلت: 22]. 677](#_Toc448061595)

[سوره‌ی دخان 678](#_Toc448061596)

[باب (39): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ١٠﴾ «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می‌کند» 678](#_Toc448061597)

[سوره‌ی فتح 680](#_Toc448061598)

[باب (40): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ﴾ «او همان کسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد» 680](#_Toc448061599)

[سوره‌ی حجرات 681](#_Toc448061600)

[باب (41): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ «صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید» 681](#_Toc448061601)

[سوره‌ی ق 682](#_Toc448061602)

[باب (42): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ٣٠﴾ [ق: 30]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پُر شده‌ای‌؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد»‌ 682](#_Toc448061603)

[سوره‌ی اقتربت الساعة (قمر) 682](#_Toc448061604)

[باب (43): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ «آیا هیچ پند گیرنده‌ای وجود دارد؟»‌ 682](#_Toc448061605)

[سوره‌ی الرحمن 683](#_Toc448061606)

[باب (44): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ١٥﴾ «و جن را از شعله‌ی آتش آفریده است» 683](#_Toc448061607)

[سوره‌ی حدید 683](#_Toc448061608)

[باب (45): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟» 683](#_Toc448061609)

[سوره‌ی حشر 684](#_Toc448061610)

[باب (46): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ «و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن» 684](#_Toc448061611)

[سوره‌ی جن 684](#_Toc448061612)

[باب (47): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ «بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها ـ به ‌تلاوت من ـ گوش فرا داده‌اند» 684](#_Toc448061613)

[سوره‌ی قیامت 685](#_Toc448061614)

[باب (48): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ «شتابزده لبهایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده» 685](#_Toc448061615)

[سوره‌ی مطففین 687](#_Toc448061616)

[باب (49): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦﴾ «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند» 687](#_Toc448061617)

[سوره‌ی انشقاق 687](#_Toc448061618)

[باب (50): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد» 687](#_Toc448061619)

[سوره‌ی لیل 688](#_Toc448061620)

[باب (51): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾ 688](#_Toc448061621)

[سوره‌ی ضحی 688](#_Toc448061622)

[باب (52): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ٣﴾ «پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است» 688](#_Toc448061623)

[سوره‌ی تکاثر 689](#_Toc448061624)

[باب (53): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ١﴾ «فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است» 689](#_Toc448061625)

[سوره‌ی فتح (نصر) 689](#_Toc448061626)

[باب (54): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ [النصر: 1]. «هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا ‌رسید» 689](#_Toc448061627)

کتاب جهاد

باب (1):درباره این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢا﴾ [آل عمران: 169]. (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده‌اند، مرده مپندار) و یادی از ارواح شهدا

1068ـ عَنْ مَسْرُوقٍ س قَالَ سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الآيَةِ ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩﴾ [آل عمران: 169]. قَالَ أَمَا إِنَّا قَدْ سَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ «أَرْوَاحُهُمْ فِي جَوْفِ طَيْرٍ خُضْرٍ لَهَا قَنَادِيلُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِى إِلَى تِلْكَ الْقَنَادِيلِ فَاطَّلَعَ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمُ اطِّلاَعَةً فَقَالَ هَلْ تَشْتَهُونَ شَيْئًا قَالُوا أَىَّ شَىْءٍ نَشْتَهِى وَنَحْنُ نَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْنَا فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَنْ يُتْرَكُوا مِنْ أَنْ يُسْأَلُوا قَالُوا يَا رَبِّ نُرِيدُ أَنْ تَرُدَّ أَرْوَاحَنَا فِي أَجْسَادِنَا حَتَّى نُقْتَلَ فِي سَبِيلِكَ مَرَّةً أُخْرَى. فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَيْسَ لَهُمْ حَاجَةٌ تُرِكُوا». (م/1877)

ترجمه: مسروق س می­گوید: از عبدالله بن مسعود س درباره‌ی مفهوم این آیه‌ پرسیدیم که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩﴾ «کسانی که در راه الله متعال کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

عبدالله بن مسعود س گفت: ما در این باره از رسول الله ص پرسیدیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «روح شهدا در پرندگان سبز رنگی وارد می‌شود. آن پرندگان، لانه‌هایی به شکل چراغ دارند که به عرش آویزان‌اند و هر کجای بهشت که بخواهند به چرا می‌پردازند. سپس به همین لانه‌هایشان برمی‌گردند. الله متعال نگاهی به آنان می‌اندازد و می‌فرماید: آیا آرزویی دارید؟ آنان می‌گویند: چه آرزویی داریم در حالی که هر کجای بهشت بخواهیم به تفریح و چرا می‌پردازیم. الله متعال سه بار سؤالش را تکرار می‌نماید. هنگامی که شهدا می‌بینند که سؤال ادامه دارد و رها نمی‌شوند، می‌گویند: پروردگارا! می‌خواهیم ارواحمان به جسدهایمان برگردند و یک بار دیگر در راه تو کشته شویم. وقتی الله متعال می‌بیند که نیازی ندارند، آنها را به حال خودشان می‌گذارد».

باب (2): دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست

1069ـ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ بِحَضْرَةِ الْعَدُوِّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيُوفِ». فَقَامَ رَجُلٌ رَثُّ الْهَيْئَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى، آنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ ص يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ: فَرَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلاَمَ، ثُمَّ كَسَرَ جَفْنَ سَيْفِهِ فَأَلْقَاهُ، ثُمَّ مَشَى بِسَيْفِهِ إِلَى الْعَدُوِّ، فَضَرَبَ بِهِ حَتَّى قُتِلَ. (م/1742)

ترجمه: ابوبکر بن عبدالله بن قیس می‌گوید: پدرم در حالی که در برابر دشمن قرار داشت، ‌گفت: رسول الله ص فرمود: «دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». با شنیدن این سخن، مردی ژنده پوش برخاست و گفت: ای ابوموسی! (کنیه‌ی عبدالله بن قیس) آیا خودت شنیدی که رسول الله ص اینگونه می‌فرمود؟ پدرم گفت: بلی. آن مرد نزد یارانش رفت و گفت: شما را به الله متعال می­سپارم. سپس غلاف شمشیرش را شکست و به گوشه‌ای انداخت و با شمشیرش بسوی دشمن رفت و آنقدر شمشیر زد و جنگید تا اینکه کشته شد.

باب (3): تشویق به جهاد و فضیلت آن

1070ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَضَمَّنَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لاَ يُخْرِجُهُ إِلاَّ جِهَادًا فِي سَبِيلِى، وَإِيمَانًا بِى، وَتَصْدِيقًا بِرُسُلِىف فَهُوَ عَلَيَّ ضَامِنٌ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ أَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ نَائِلاً مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا مِنْ كَلْمٍ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهِ حِينَ كُلِمَ لَوْنُهُ لَوْنُ دَمٍ، وَرِيحُهُ مِسْكٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْلاَ أَنْ يَشُقَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا قَعَدْتُ خِلاَفَ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَبَدًا، وَلَكِنْ لاَ أَجِدُ سَعَةً فَأَحْمِلَهُمْ، وَلاَ يَجِدُونَ سَعَةً وَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّى، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي أَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ». (م/1876)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال برای کسی‌که با ایمان به او و تصدیق پیامبرانش صرفاً برای جهاد در راه الله متعال بیرون شود، وارد شدن به بهشت را تضمین نموده است؛ و یا اینکه او را به خانه‌ای که از آن بیرون رفته همراه پاداش و غنیمتی که بدست آورده، باز می‌گرداند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر زخمی که در راه الله متعال ایجاد شود، روز قیامت، تازه می‌گردد و رنگش، رنگ خون، و بویش، بوی مشک خواهد بود. و سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر برای مسلمانان، دشوار نمی‌شد، در تمام سریه‌هایی که در راه الله متعال می­جنگند، شرکت می‌کردم؛ ولی از آنجایی که نه من می‌توانم برای آنها سواری فراهم نمایم و نه آنها این توانایی را دارند، و در عین حال، باز ماندن از همراهی من، برایشان دشوار است، در تمام سریه‌ها شرکت نمی‌نمایم. همچنین سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دوست دارم که در راه الله متعال بجنگم و کشته شوم؛ بجنگم وکشته شوم؛ بجنگم و کشته شوم».

باب (4): رفع درجات بنده با جهاد

1071ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ «يَا أَبَا سَعِيدٍ مَنْ رَضِىَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». فَعَجِبَ لَهَا أَبُو سَعِيدٍ، فَقَالَ: أَعِدْهَا عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفَعَلَ، ثُمَّ قَالَ: «وَأُخْرَى يُرْفَعُ بِهَا الْعَبْدُ مِائَةَ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ». قَالَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/1884)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ای ابوسعید! هرکس، الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد ص را به عنوان پیامبر، انتخاب و پسند نماید، بهشت برایش واجب می‌شود». ابوسعید از این سخن تعجب نمود و گفت: یا رسول الله! یک بار دیگر این کلمات را برایم تکرار کن. پیامبر گرامی اسلام آنها را تکرار نمود و افزود: «و چیز دیگری وجود دارد که الله متعال بوسیله‌ی آن، بنده‌اش را صد درجه در بهشت بالا می‌برد. و فاصله‌ی میان دو درجه به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان و زمین است» ابوسعید گفت: یا رسول الله! آن چیست؟ فرمود: «جهاد در راه الله متعال، جهاد در راه الله متعال».

باب (5): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می‌کند

1072ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ص، فَقَالَ: أَىُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «رَجُلٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِمَالِهِ وَنَفْسِهِ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ يَعْبُدُ اللَّهَ رَبَّهُ، وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (م/1888)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید : مردی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: بهترین انسان‌ها چه کسی است؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «مردی که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد کند». پرسیدند: بعد از او چه کسی بهتر است؟ فرمود: «انسان مؤمنی که پروردگارش را در یکی از دره‌ها پرستش می‌کند و به مردم، آسیبی نمی‌رساند».

باب (6): درباره‌ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد

1073ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَي شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ».

قَالَ ابْنُ سَهْمٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: فَنُرَي أَنَّ ذَلِكَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/1901)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است».

ابن سهم می‌گوید: عبدالله بن مبارک می­گفت: ما گمان می­کنیم که این مسئله به دوران رسول الله ص اختصاص داشت.

باب (7): فضیلت جهاد در دریا

1074ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا   
رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، ثُمَّ جَلَسَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ، أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ». يَشُكُّ أَيَّهُمَا قَالَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِى مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ». كَمَا قَالَ فِي الأُولَى، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِى مِنْهُمْ، قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتْ أُمُّ حَرَامٍ بِنْتُ مِلْحَانَ الْبَحْرَ فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ فَهَلَكَتْ. (م/1912)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: گاهی رسول الله ص به منزل ام حرام دختر ملحان که همسر عباده بن صامت بود، می‌رفت و ام حرام از وی پذیرایی می‌نمود. روزی، رسول اکرم ص به خانه‌ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شرو ع به خاراندن سر مبارک رسول اکر م ص نمود تا اینکه رسول الله ص خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می­خندید.

ام حرام می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! چرا می­خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می‌کنند؛ آنان روی این دریا سوار می­شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تخت‌ها نشسته­اند». ام حرام می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم ص هم برایش دعا کرد.

دوباره رسول الله ص سرش را گذاشت (و خوابید.) و هنگامی که بیدار شد، می‌خندید. ام حرام می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! چرا می‌خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می‌کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می‌گوید: آنگاه ام­حرام در دوران معاویه بن ابی­سفیان (همراه مجاهدان) از دریا عبور کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری‌اش به زمین افتاد و فوت کرد.

امام نووی / می‌گوید : «علما اتفاق نظر دارند که ام حرام مَحرَم رسول الله ص بوده است. اما درباره‌ی کیفیت محرم بودن اختلاف نظر دارد. ابن عبدالبر و تعدادی گفته‌اند: ام حرام یکی از خاله‌های رضاعی رسول الله ص بود و برخی گفته‌اند: بلکه خاله‌ی پدر یا پدر بزرگ رسول الله ص بوده است؛ زیرا مادر عبدالمطلب از بنی نجار بود». (شرح نووی بر صحیح مسلم)

باب (8): فضیلت نگهبانی در راه الله

1075ـ عَنْ سَلْمَانَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «رِبَاطُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَقِيَامِهِ، وَإِنْ مَاتَ جَرَي عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ، وَأُجْرِيَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَأَمِنَ الْفَتَّانَ». (م/1913)

ترجمه: سلمان س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «یک شبانه روز نگهبانی در راه الله متعال از روزه گرفتن و شب زنده داری یک ماه بهتر است. و اگر بر این حالت بمیرد، ثواب اعمالی که در دوران حیاتش انجام می‌داده همچنان به او می‌رسد و به او روزی داده می‌شود (مانند شهدا) و از فتنه‌ی قبر در امان می‌ماند».

باب (9): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است

1076ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا».(م/1880)

ترجمه: انس بن مالک س روایت می‌کندکه رسول الله ص فرمود: «صبح و شامی در راه الله متعال بیرون رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

باب (10): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: آیا آب دادن به حجاج را...

1077ـ عَنْ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ س قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا أُبَالِى أَنْ لاَ أَعْمَلَ عَمَلاً بَعْدَ الإِسْلاَمِ إِلاَّ أَنْ أُسْقِيَ الْحَاجَّ، وَقَالَ آخَرُ: مَا أُبَالِي أَنْ لاَ أَعْمَلَ عَمَلاً بَعْدَ الإِسْلاَمِ إِلاَّ أَنْ أَعْمُرَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَقَالَ آخَرُ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِمَّا قُلْتُمْ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ وَقَالَ: لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ عِنْدَ مِنْبَرِ   
رَسُولِ اللَّهِ ص، وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا صَلَّيْتُ الْجُمُعَةَ دَخَلْتُ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فِيمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [التوبة: 19]. الآيَةَ إِلَى آخِرِهَا. (م/1879)

ترجمه: نعمان بن بشیر س می‌گوید: کنار منبر رسول الله ص بودم که مردی گفت: اگر بعد از مسلمان شدن بجز آب دادن حجاج، هیچ عمل دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. مرد دیگری گفت: اگر بعد از مسلمان شدن، بجز تعمیر و آباد ساختن مسجد الحرام، هیچ‌کار دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. و فرد دیگری گفت: جهاد در راه الله متعال بهتر از کارهایی است که شما نام بردید. عمر س آنان را سرزنش نمود و گفت: صدایتان را کنار منبر رسول الله ص بلند نکنید ـ قابل یادآوری است که این گفتگو در روز جمعه بود ـ هنگامی که نماز جمعه را خواندم، به خانه‌ی رسول الله ص می‌روم و در مورد اموری که شما با هم اختلاف نمودید از پیامبر اکرم ص استفتا می‌کنم. (سپس عمر س رفت و استفتا نمود.) آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٩﴾ [التوبة: 19].

«آیا کار آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را مانند کار کسی می‌دانید که به الله و روز آخرت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟ این افراد، نزد الله متعال منزلت یکسانی ندارند و الله متعال ستمگران را هدایت نمی‌کند».

باب (11): تشویق به درخواست شهادت

1078ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَّغَهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَإِنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ». (م/1909)

ترجمه: سهل بن حُنَیف س می‌گوید : نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، صادقانه از الله متعال شهادت بخواهد، الله متعال او را به درجه‌ی شهدا می‌رساند اگرچه در رختخوابش بمیرد».

باب (12): فضیلت شهادت در راه الله

1079ـ عن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنَّ لَهُ مَا عَلَى الأَرْضِ مِنْ شَىْءٍ غَيْرُ الشَّهِيدِ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ». (م/1877)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هیچ‌کس بعد از ورود به بهشت، دوست ندارد که به دنیا برگردد و در روی زمین به چیزی برسد بجز شهید که به خاطر عزت و احترامی که می‌بیند، آرزو می‌نماید به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود».

باب (13): نیت در اعمال

1080ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لاِمْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». (م/1907)

ترجمه: عمر بن خطاب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اعمال انسان به نیت، بستگی دارند و با هر شخص، مطابق نیتش رفتار می­شود. پس هرکس، به سوی الله متعال و رسولش هجرت نماید، هجرتش به سوی الله متعال و رسولش بحساب می­آید. و هرکس، به خاطر مقاصد دنیوی و یا ازدواج با زنی، هجرت کند، به دنیا دست می­یابد و با آن زن، ازدواج می­کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هرکس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

باب (14): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال

1081ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: جَاءَ نَاسٌ إِلَى النَّبِيِّ ص: فَقَالُوا: أَنِ ابْعَثْ مَعَنَا رِجَالاً يُعَلِّمُونَا الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ سَبْعِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ، فِيهِمْ خَالِى حَرَامٌ، يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وَيَتَدَارَسُونَ بِاللَّيْلِ يَتَعَلَّمُونَ، وَكَانُوا بِالنَّهَارِ يَجِيئُونَ بِالْمَاءِ فَيَضَعُونَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَيَحْتَطِبُونَ فَيَبِيعُونَهُ وَيَشْتَرُونَ بِهِ الطَّعَامَ لأَهْلِ الصُّفَّةِ وَلِلْفُقَرَاءِ، فَبَعَثَهُمُ النَّبِيُّ ص إِلَيْهِمْ، فَعَرَضُوا لَهُمْ، فَقَتَلُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا الْمَكَانَ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَّا قَدْ لَقِينَاكَ، فَرَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا – قَالَ: وَأَتَي رَجُلٌ حَرَامًا خَالَ أَنَسٍ مِنْ خَلْفِهِ فَطَعَنَهُ بِرُمْحٍ حَتَّى أَنْفَذَهُ، فَقَالَ حَرَامٌ: فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لأَصْحَابِهِ: «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ قُتِلُوا، وَإِنَّهُمْ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَّا قَدْ لَقِينَاكَ فَرَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا». (م/677)

ترجمه: انس س می‌گوید: عده­ای نزد نبی­اکرم ص آمدند و گفتند: مردانی را همراه ما بفرست تا قرآن و سنت را به ما بیاموزند. رسول الله ص همراه آنان، هفتاد نفر از انصار را که قاری گفته می‌شدند، فرستاد. دایی­ام حرام نیز در میان آنان بود. این هفتاد نفر، شب‌ها قرآن تلاوت می‌کردند؛ بدین معنا که برای یکدیگر می­خواندند و یاد می­گرفتند. روزها هم آب می­آوردند و داخل مسجد می­گذاشتند و هیزم جمع آوری می­نمودند و می­فروختند و برای اهل صفه و فقرا غذا می‌خریدند.

پیامبر اکرم ص این قاریان را به سوی آنان فرستاد. اما قبل از اینکه به مقصد برسند، کافرانی که درخواست قاری کرده بودند، به آنها حمله کردند و آنان را به قتل رساندند. آنها گفتند: بار الها! پیام ما را به پیامبرمان برسان که ما به دیدار تو رفتیم و از تو خشنود شدیم و تو نیز از ما خشنود شدی.

راوی می‌گوید: فردی از پشت سر به حرام؛ دایی انس؛ نزدیک شد و نیزه­ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

رسول الله ص به یارانش گفت: «برادران شما کشته شدند و گفتند: بار الها! پیام ما را به پیامبرمان برسان که ما به ملاقات تو رفتیم و از تو خشنود شدیم و تو نیز از ما خشنودی شدی».

باب (15): شهدا پنج گروهند

1082ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ». وَقَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﻷ». (م/1914)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شخصی، شاخه‌ی خارداری را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. در نتیجه، الله متعال از او خشنود گردید و او را مورد مغفرت قرار داد». همچنین رسول الله ص فرمود: «شهدا پنج گروه‌اند: 1ـ کسی‌که در اثر طاعون و وبا بمیرد. 2ـ کسی‌که در اثر اسهال بمیرد. 3ـ کسی‌که در اثر غرق شدن در آب بمیرد. 4ـ کسی‌که زیر آوار، فوت نماید. 5ـ کسی‌که در راه الله متعال، کشته شود».

باب (16): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است

1083ـ عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ قَالَتْ: قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ س: بِمَا مَاتَ يَحْيَى بْنُ أَبِي عَمْرَةَ؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بِالطَّاعُونِ، قَالَتْ: فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (م/1916)

ترجمه: حفصه دختر سیرین می‌گوید: انس بن مالک س از من پرسید که: یحیی بن ابی عمره چگونه فوت نمود؟ گفتم: در اثر طاعون. انس س گفت: رسول الله ص فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است».

باب (17): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می‌شوند

1084ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلُّ ذَنْبٍ إِلاَّ الدَّيْنَ». (م/1886)

1084ـ عبدالله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می‌شوند».

(یعنی فقط حقوق انسان‌ها با شهادت بخشیده نمی‌شود.) نووی در شرح مسلم

1085ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّهُ قَامَ فِيهِمْ فَذَكَرَ لَهُمْ: «أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالإِيمَانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الأَعْمَالِ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تُكَفَّرُ عَنِّى خَطَايَاىَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «نَعَمْ، إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَيْفَ قُلْتَ»؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتُكَفَّرُ عَنِّى خَطَايَاىَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «نَعَمْ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ، إِلاَّ الدَّيْنَ، فَإِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ قَالَ لِي ذَلِكَ». (م/1885)

ترجمه: از ابوقتاده س روایت است که رسول الله ص در میان آنان برخاست و به سخنرانی پرداخت و متذکر شد که: «جهاد در راه الله متعال و ایمان به او بهترین اعمال هستند». مردی برخاست و گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شوند؟ رسول الله ص فرمود: بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهره‌ات به سوی دشمن باشد و فرار نکنی، تمام گناهان تو بخشیده می‌شوند». سپس رسول الله ص پرسید: «چه گفتی»؟ آن مرد گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شوند؟ فرمود: «بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهره‌ات بسوی دشمن باشد و فرار نکنی (تمام گناهانت بخشیده می‌شوند) بجز قرض که بخشیده نمی‌شود؛ جبریل این چیز را به من گفت».

باب (18): هرکس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است

1086ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا   
رَسُولَ اللَّهِ, أَرَأَيْتَ إِنْ جَاءَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَخْذَ مَالِي؟ قَالَ: «فَلاَ تُعْطِهِ مَالَكَ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَاتَلَنِى؟ قَالَ: «قَاتِلْهُ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَنِي؟ قَالَ: «فَأَنْتَ شَهِيدٌ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ فِي النَّارِ». (م/140)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: اگر شخصی آمد و خواست مالم را از من بگیرد، چکار کنم؟ رسول الله ص فرمود: «مالت را به او نده». آن مرد گفت: اگر با من جنگید، چکار کنم؟ فرمود: «با او بجنگ». گفت: اگر مرا به قتل برساند، تکلیفم چه می­شود؟ فرمود: «تو شهید هستی». گفت: اگر من او را کشتم، تکلیف­اش چه می‌شود؟ فرمود: «او در جهنم است».

باب (19): درباره این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ﴾ مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند

1087ـ عَنْ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ أَنَسٌ س: عَمِّيَ الَّذِي سُمِّيتُ بِهِ لَمْ يَشْهَدْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص بَدْرًا، قَالَ: فَشَقَّ عَلَيْهِ، قَالَ: أَوَّلُ مَشْهَدٍ شَهِدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص غُيِّبْتُ عَنْهُ، وَإِنْ أَرَانِىَ اللَّهُ مَشْهَدًا، فِيمَا بَعْدُ، مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيَرَانِىَ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، قَالَ: فَهَابَ أَنْ يَقُولَ غَيْرَهَا، قَالَ فَشَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ لَهُ أَنَسٌ: يَا أَبَا عَمْرٍو أَيْنَ؟ فَقَالَ: وَاهًا لِرِيحِ الْجَنَّةِ، أَجِدُهُ دُونَ أُحُدٍ، قَالَ: فَقَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ، قَالَ: فَوُجِدَ فِي جَسَدِهِ بِضْعٌ وَثَمَانُونَ، مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ وَرَمْيَةٍ، - قَالَ: - فَقَالَتْ أُخْتُهُ، عَمَّتِيَ الرُّبَيِّعُ بِنْتُ النَّضْرِ: فَمَا عَرَفْتُ أَخِي إِلاَّ بِبَنَانِهِ، وَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾ [الأحزاب: 23]. قَالَ: فَكَانُوا يُرَوْنَ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَصْحَابِهِ. (م/1903)

ترجمه: ثابت می‌گوید : انس س گفت: عمویم (انس بن نضر) که نام او را بر من نهاده‌اند و همراه رسول الله ص در غزوه‌ی بدر حضور نداشت، گفت: من در نخستین جنگی که رسول الله ص در آن حضور داشت، غایب بودم. اگر بعد از این، الله متعال توفیق جنگیدن در کنار رسول الله ص را به من عنایت کند، خواهد دید که چه می‌کنم.

راوی می‌گوید : انس بن نضر ترسید که سخن دیگری به زبان بیاورد (یعنی عهدی بزرگتر بکند که بعد نتواند آن را عملی نماید.)

به هر حال، وی همراه رسول الله ص در غزوه‌ی احد شرکت کرد. در اثنای جنگ، سعد بن معاذ او را دید و به وی گفت: ای ابوعمرو! کجا؟ انس بن نضر گفت: به به، بوی بهشت از کوه احد به مشامم می‌رسد. و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد.

انس می‌گوید : هشتاد و اندی ضربه‌ی شمشیر، اثر نیزه و جای تیر در بدن انس بن نضر وجود داشت. خواهرش و عمه‌ی من؛ رُبیِّع دختر نضر؛ گفت: برادرم را فقط از انگشتانش شناختم. در این هنگام، این آیه نازل گردید: ﴿رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾ [الأحزاب: 23]. «مردانی که در پیمانشان با الله متعال راست بودند؛ پس برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر در انتظار بسر می‌برند و هیچگونه تغییری در عهد و پیمان خود، ایجاد نکرده‌اند».

راوی می‌گوید: صحابه معتقد بودند که این آیه درباره‌ی انس بن نضر و یارانش نازل گردید.

باب (20): درباره‌ی کسی که به خاطر اعلای کلمه‌ی الله بجنگد

1088ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِىُّ س: أَنَّ رَجُلاً أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذْكَرَ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ أَعْلَى فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».(م/1904)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید : مردی بادیه نشین خدمت نبی اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! یکی به خاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان، و آن یکی هم به خاطر ریا می‌جنگد؛ کدام یک مجاهد در راه الله متعال بشمار می­رود؟ رسول الله ص فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه‌ی الله (لا اله الا الله) بجنگد، او مجاهد در راه الله متعال است».

باب (21): درباره‌ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد

1089ـ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، فَقَالَ لَهُ نَاتِلُ أَهْلِ الشَّامِ: أَيُّهَا الشَّيْخُ حَدِّثْنَا حَدِيثًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: نَعَمْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ، رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لأَنْ يُقَالَ جَرِىءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِىَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلاَّ أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ، كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِىَ فِي النَّارِ». (م/1905)

ترجمه: سلیمان بن یسار می‌گوید : هنگامی که مردم از اطراف ابوهریره س پراکنده شدند، ناتل شامی به وی گفت: ای شیخ! حدیثی برای ما بیان کن که از رسول الله ص شنیده‌ای. ابوهریره گفت: بله، شنیدم که رسول الله ص فرمود: «نخستین کسی‌که روز قیامت، علیه او فیصله می‌شود، مردی است که به شهادت رسیده است؛ روز قیامت، او را می‌آورند و الله متعال نعمت‌هایش را برایش برمی‌شمارد؛ او هم به داشتن این نعمت‌ها اعتراف می‌کند. آنگاه، الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید: به خاطر رضایت و خوشنودی تو جنگیدم تا اینکه به شهادت رسیدم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه جنگیدی تا مردم بگویند: انسان شجاعی بود. و مردم هم این را گفتند «به هدفت رسیدی». سپس دستور داده می‌شود و این شخص را بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

هم‌چنین یکی از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که درس خوانده و به دیگران، درس داده و قرآن تلاوت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشته، برایش بر می­شمارد. او هم به وجود این نعمت‌ها اعتراف می‌نماید. سپس الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید : علم و دانش فرا گرفتم و به دیگران نیز آموزش دادم و به خاطر رضایت و خوشنودی تو قرآن تلاوت کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی، بلکه علم آموختی و قرآن تلاوت کردی تا مردم به تو عالم و قاری بگویند. و مردم هم به تو عالم و قاری گفتند. «و تو به هدفت رسیدی». سپس دستور داده می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

و یکی دیگر از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که الله متعال رزق و روزی فراوان و انواع مختلف مال و سرمایه به وی عنایت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به وی ارزانی داشته، بر می‌شمارد. او هم به وجود آن نعمت‌ها اعتراف می‌کند. بعد از آن، الله متعال می‌فرماید: در مقابل این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ می‌گوید : در همه‌ی راه‌های خیری که مورد پسند تو بودند، به خاطر رضایت و خوشنودی تو انفاق کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه انفاق کردی تا مردم بگویند: فلانی، فردی جواد و سخی است. و به این هدفت رسیدی. سپس دستور داده می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند».

باب (22): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود

1090ـ عَنِ الْبَرَاءِ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي النَّبِيتِ ـــ قَبِيلٍ مِنَ الأَنْصَارِ ـــ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا». (م/1900)

ترجمه: براء بن عازب س می­گوید: مردی از بنی نبیت ـ یکی از قبایل انصار ـ آمد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی. آنگاه، به سوی دشمن رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. نبی اکرم ص فرمود: «این مرد، عمل اندکی انجام داد؛ ولی از پاداش فراوانی، برخوردار گردید».

باب (23): درباره‌ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد

1091ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «مَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فَتَغْنَمُ وَتَسْلَمُ إِلاَّ كَانُوا قَدْ تَعَجَّلُوا ثُلُثَىْ أُجُورِهِمْ، وَمَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تُخْفِقُ وَتُصَابُ إِلاَّ تَمَّ أُجُورُهُمْ». (م/1906)

ترجمه: عبدالله بن عمرو ل می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «هر گروه یا سریه‌ای که جهاد کند و غنیمت بگیرد و سالم بماند، دو سوم پاداش خود را دریافت نموده است. و هر گروه و سریه‌ای که غنیمتی بدست نیاورد و کشته و زخمی‌گردد، پاداش‌اش را به طور کامل، دریافت خواهد نمود».

باب (24): پاداش کسی که مجاهدی را مجهز نماید

1092ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِىِّ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». (م/1895)

1092ـ زید بن خالد جهنی س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «هرکس، ساز و برگ نظامی مجاهدی را در راه الله متعال، فراهم سازد، در حقیقت، جهاد کرده است. و هرکس که خانواده‌ی مجاهدی را به نحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز در حقیقت، جهاد کرده است».

باب (25): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی‌اش را به کسی بدهد که جهاد می‌کند

1093ـ عَنْ أَنَسِ س: أَنَّ فَتًى مِنْ أَسْلَمَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ الْغَزْوَ وَلَيْسَ مَعِى مَا أَتَجَهَّزُ بِهِ، قَالَ: «ائْتِ فُلاَنًا فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ تَجَهَّزَ فَمَرِضَ». فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ   
رَسُولَ اللَّهِ ص يُقْرِئُكَ السَّلاَمَ وَيَقُولُ: أَعْطِنِى الَّذِي تَجَهَّزْتَ بِهِ، قَالَ: يَا فُلاَنَةُ أَعْطِيهِ الَّذِي تَجَهَّزْتُ بِهِ، وَلاَ تَحْبِسِى عَنْهُ شَيْئًا، فَوَاللَّهِ لاَ تَحْبِسِى مِنْهُ شَيْئًا فَيُبَارَكَ لَكِ فِيهِ. (م/1894)

ترجمه: انس س می‌گوید: جوانی از قبیله‌ی اسلم گفت: یا رسول الله! من می­خواهم جهاد کنم؛ اما ابزار جنگ ندارم. رسول الله ص فرمود: «نزد فلانی برو؛ زیرا او ساز و برگ نظامی فراهم ساخت؛ اما بیمار شد». جوان اسلمی نزد آن مرد رفت و گفت: رسول الله ص به تو سلام رساند و فرمود: ساز و برگی را که برای جهاد تدارک دیده بودی، به من بده. آن مرد خطاب به همسرش گفت: ای فلانی! ساز و برگم را بدون کم و کاست به او بده؛ سوگند به الله، اگر چیزی از آن را دریغ کنی، خیر و برکتی برایت نخواهد داشت.

باب (26): درباره‌ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده‌ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند

1094ـ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ، وَمَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْقَاعِدِينَ يَخْلُفُ رَجُلاً مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فى أَهْلِهِ فَيَخُونُهُ فِيهِمْ، إِلاَّ وُقِفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْ عَمَلِهِ مَا شَاءَ، فَمَا ظَنُّكُمْ»؟ (م/1897)

ترجمه: سلیمان بن بریده به روایت از پدرش می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «حرمت همسران مجاهدان برای کسانی که به جهاد نرفته‌اند، مانند حرمت مادرانشان است. و اگر یکی از افرادی که به جهاد نرفته و سرپرستی یکی از خانواده‌های مجاهدان را به عهده دارد، نسبت به خانواده‌ی مجاهدی خیانت کند، روز قیامت، جلویش را می‌گیرند تا آن مجاهد هر اندازه که بخواهد از اعمالش بردارد؛ پس گمان شما چیست»؟

باب (27): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ص که می‌فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حق‌اند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی‌رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه‌اند»

1095ـ عَنْ ثَوْبَانَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ». (م/1920)

ترجمه: ثوبان س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همچنان گروهی از امت من بر حقاند و کسانی که با آنان همکاری نکنند، ضرری به آنها نمی­رسانند و آنان تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد (فرا رسیدن قیامت) اینگونه‌اند».

1096ـ عن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ الْمَهْرِىِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَسْلَمَةَ بْنِ مُخَلَّدٍ، وَعِنْدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ إِلاَّ عَلَى شِرَارِ الْخَلْقِ، هُمْ شَرٌّ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، لاَ يَدْعُونَ اللَّهَ بِشَىْءٍ إِلاَّ رَدَّهُ عَلَيْهِمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، فَقَالَ لَهُ مَسْلَمَةُ: يَا عُقْبَةُ اسْمَعْ مَا يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ عُقْبَةُ: هُوَ أَعْلَمُ، وَأَمَّا أَنَا فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لاَ تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، قَاهِرِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ، وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ». فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَجَلْ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ، مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلاَ تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنَ الإِيمَانِ إِلاَّ قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ، عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ. (م/1924)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه مهری می‌گوید: نزد مسلمه بن مخلّد بودم و عبدالله بن عمرو بن عاص ل نیز آنجا بود. عبدالله س گفت: قیامت بر بدترین انسان‌ها بر پا می‌شود؛ آنان از مردم دوران جاهلیت هم بدترند. هر دعایی نزد الله متعال بکنند، الله ﻷ دعایشان را به خودشان بر می‌گرداند. در این اثنا، عقبه بن عامر س آمد. مسلمه به او گفت: ای عقبه! گوش کن، عبدالله چه می­گوید. عقبه گفت: او بهتر می­داند. ولی من شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «همچنان گروهی از امتیان من به خاطر دین الله متعال جهاد می‌کنند و بر دشمن خود غالب و پیروزند. و کسانی که با آنان مخالفت می­ورزند، ضرری به آنها نمی­رسانند. و تا برپا شدن قیامت به راه‌شان ادامه می­دهند».

عبدالله س گفت: بلی، ولی بعد از آن، الله متعال نسیمی به خوشبویی مشک و لطافت و نرمی ابریشم می‌فرستد و آن نسیم، هر فردی را در قلبش به اندازه‌ی یک دانه‌ی اسپند ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می‌کند. بعد از آن، فقط انسان‌های بد باقی می‌مانند و قیامت بر آنان برپا می‌شود.

1097ـ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (م/1925)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «همچنان اهل غرب (شام) بر حق‌اند تا زمانی که قیامت برپا شود».

باب (28): درباره‌ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هردو وارد بهشت می‌شوند

1098ـ عن ابي هُرَيْرَةَ س قال: قال رَسُولِ اللَّهِ ص: «يَضْحَكُ اللَّهُ لِرَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، كِلاَهُمَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «يُقْتَلُ هَذَا فَيَلِجُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الآخَرِ فَيَهْدِيهِ إِلَى الإِسْلاَمِ، ثُمَّ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُسْتَشْهَدُ». (م/1890)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هردو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد». مردم پرسیدند: چگونه ‌یا رسول الله؟ فرمود: «کسی که به قتل می‌رسد، وارد بهشت می‌شود. بعد از آن، الله متعال توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او را به سوی اسلام هدایت می‌نماید؛ سپسس او در راه الله متعال جهاد می‌کند و به شهادت می‌رسد».

باب (29): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی‌شود

1099ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَجْتَمِعَانِ فِي النَّارِ اجْتِمَاعًا يَضُرُّ أَحَدُهُمَا الآخَرَ». قِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ قَتَلَ كَافِرًا ثُمَّ سَدَّدَ». (م/1891)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آن دو نفر با هم وارد جهنم نمی‌شوند طوری که یکی به دیگری ضرری برساند». صحابه عرض کردند: کدام دو نفر یا رسول الله؟ فرمود: «مؤمنی که یک کافر را به قتل برساند و بر اسلام و التزامش باقی بماند». (یعنی او و قاتلش با هم وارد جهنم نمی‌شوند.) مترجم

باب (30): فضیلت کسی که ناقه‌ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید

1100ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِىِّ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ بِنَاقَةٍ مَخْطُومَةٍ، فَقَالَ: هَذِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَكَ بِهَا، يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُمِائَةِ نَاقِةٍ، كُلُّهَا مَخْطُومَةٌ». (م/1892)

ترجمه: ابومسعود انصاری س می‌گوید : یک مرد، ناقه‌ای را که دارای مهار بود، نزد رسول الله ص آورد و گفت: این، وقف راه الله متعال (جهاد) است. رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، در برابر این یک شتر، به تو هفت صد شتر مهار دار، عنایت می‌شود».

1101ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِىِّ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: إِنِّي أُبْدِعَ بِي فَاحْمِلْنِي، فَقَالَ: «مَا عِنْدِي». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَدُلُّهُ عَلي مَنْ يَحْمِلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ». (م/1893)

ترجمه: ابومسعود انصاری س می‌گوید: مردی خدمت نبی اکرم ص آمد و گفت: اسبم مرده است؛ به من اسبی عنایت کن «تا در جهاد شرکت کنم». رسول الله ص فرمود: «ندارم». مردی دیگر گفت: یا رسول الله! من او را نزد کسی راهنمایی می‌کنم که به او یک سواری بدهد. رسول الله ص فرمود: «هرکس، مردم را به امر نیکی راهنمایی کند، از پاداشی مانند پاداش انسان نیکوکار، برخوردار خواهد شد».

باب (31): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ (تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید)

1102ـ عن عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ س قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، يَقُولُ: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ [الأنفال: 60]. أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ» قَالَهَا ثَلاَثاً. (م/1917)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید : شنیدم که رسول الله ص از بالای منبر می‌فرمود: ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ «تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه با آنان، نیرو فراهم کنید». آگاه باشید که نیرو، تیراندازی است؛ نیرو، تیرو اندازی است؛ نیرو، تیراندازی است». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

باب (32): تشویق به تیراندازی

1103ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرَضُونَ وَيَكْفِيكُمُ اللَّهُ، فَلاَ يَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ». (م/1918)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «سرزمینهای زیادی برای شما فتح خواهد شد و الله متعال شما را کفایت می‌نماید؛ مبادا در تمرین کردن و بازی با تیرها از خود، سستی نشان دهید».

1104ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شَمَاسَةَ: أَنَّ فُقَيْمًا اللَّخْمِىَّ قَالَ لِعُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍس: تَخْتَلِفُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْغَرَضَيْنِ، وَأَنْتَ كَبِيرٌ يَشُقُّ عَلَيْكَ، قَالَ عُقْبَةُ س: لَوْلاَ كَلاَمٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلَمْ أُعَانِيهِ، قَالَ الْحَارِثُ: فَقُلْتُ لاِبْنِ شُمَاسَةَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَلِمَ الرَّمْىَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ قَدْ عَصَى».

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه می‌گوید : فُقَیم لخمی به عقبه بن عامر س گفت: میان این دو نشانه، رفت و آمد می‌کنی حال آن که سن شما بالا است و این کار برای شما دشوار می‌باشد. عقبه س گفت: اگر سخنی از رسول الله ص نمی‌شنیدم، این زحمت را به خود نمی‌دادم.

حارث می‌گوید : به ابن شماسه گفتم: این سخن چه بود؟ جواب داد: رسول الله ص فرمود: «هرکس، تیراندازی را یاد بگیرد، سپس آن را ترک کند، از ما نیست یا نافرمانی کرده است».

باب (32): در پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد

1105ـعَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَلْوِى نَاصِيَةَ فَرَسٍ بِإِصْبَعِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الأَجْرُ وَالْغَنِيمَةُ». (م/1872)

ترجمه: جریر بن عبدالله س می‌گوید : رسول الله ص را دیدم که موی پیشانی اسبی را با انگشتش، تاب می‌داد و می‌فرمود: «با پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره خورده است». (یعنی صاحب اسب، جهاد می‌کند و پاداش و غنیمت بدست می‌آورد.)

1106ـ عَنْ أَنَسِ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِى الْخَيْلِ». (م/1874)

1106ـ انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ج فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است».

باب (34): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال

1107ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَكْرَهُ الشِّكَالَ مِنَ الْخَيْلِ، وَالشِّكَالُ أَنْ يَكُونَ الْفَرَسُ فِي رِجْلِهِ الْيُمْنَى بَيَاضٌ وَفِي يَدِهِ الْيُسْرَى، أَوْ فِي يَدِهِ الْيُمْنَى وَرِجْلِهِ الْيُسْرَى. (م/1875)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید : رسول الله ص اسب شکال را ناپسند می‌دانست. و شِکال به اسبی گفته می‌شود که در پای راست و دست چپش، یا دست راست و پای چپش، سفیدی وجود داشته باشد.

باب (35): مسابقه‌ی میان اسب‌ها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها

1108ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سَابَقَ بِالْخَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَكَانَ أَمَدُهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (م/1870)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که رسول الله ص میان اسبهایی که لاغر شده‌اند و برای دویدن تربیت یافته‌اند، مسابقه‌ای برپا نمود که مسافت آن از حفیا تا ثنیه الوداع بود. و برای اسبهایی که لاغر نشده و برای دویدن تربیت نشده‌اند، از ثنیه الوداع تا مسجد بنی زریق، تعیین فرمود. و ابن عمر ل جزو کسانی بود که در این مسابقه، شرکت داشت.

باب (36): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾

1109ـ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ س يَقُولُ فِي هَذِهِ الآيَةِ: «لاَ يَسْتَوِى الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص زَيْدًا فَجَاءَ بِكَتِفٍ يَكْتُبُهَا، فَشَكَا إِلَيْهِ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ، فَنَزَلَتْ: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ [النساء: 95]. (م/1898)

ترجمه: ابواسحاق می‌گوید : شنیدم که براء س درباره‌ی آیه‌ی ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: 95] یعنی کسانی‌که نشسته‌اند با کسانی که در راه الله متعال، جهاد می‌کنند، برابر نیستند، می‌گفت: رسول الله ص به زید دستور داد و زید استخوان شانه‌ای آورد و شروع به نوشتن آن نمود. در این اثنا، عبدالله بن ام مکتوم س از نابینایی‌اش شکایت نمود. در این هنگام اینگونه نازل گردید که: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: 95]. یعنی مسلمانانی که بدون عذر به جهاد نمی‌روند با مجاهدان در راه الله، برابر نیستند.

باب (37): درباره‌ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود

1110ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ص فِي غَزَاةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرِجَالاً مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا وَلاَ قَطَعْتُمْ وَادِيًا، إِلاَّ كَانُوا مَعَكُمْ، حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ». (م/1911)

ترجمه: جابر س می‌گوید : در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم ص بودیم که فرمود: «در مدینه، مردانی وجود دارند که هر دره و رودخانه‌ای را که شما طی می‌کنید، آنان همراه شما هستند (در اجر و ثواب با شما شریکند.) زیرا بیماری، مانع آمدن آنها با شما شد.

35ـ کتاب سِیَر (ابواب جهاد)

باب (1): درباره‌ی تعیین امیران سپاه و سریه‌ها و توصیه‌های لازم

1111ـ عَنْ بُرَيْدَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَمَّرَ أَمِيرًا عَلَى جَيْشٍ أَوْ سَرِيَّةٍ أَوْصَاهُ فِي خَاصَّتِهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، ثُمَّ قَالَ: «اغْزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اُغْزُوا وَ لاَ تَغُلُّوا، وَلاَ تَغْدِرُوا، وَلاَ تَمْثُلُوا، وَلاَ تَقْتُلُوا وَلِيدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلاَثِ خِصَالٍ أَوْ خِلاَلٍ: فَأَيَّتُهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلاَ يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَىْءٌ إِلاَّ أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلْهُمُ الْجِزْيَةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ فَلاَ تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَلاَ ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنِ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَمَكُمْ وَذِمَمَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، فَلاَ تُنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لاَ تَدْرِى أَتُصِيبُ حُكْمَ اللَّهِ فِيهِمْ أَوْ لاَ». قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، يعنی ابن مهدي: هَذَا أَوْ نَحْوَهُ. (م/1731)

ترجمه: بریده س می‌گوید: هر گاه رسول الله ص امیری برای یک سپاه یا سریه، تعیین می‌نمود، او را به رعایت تقوای الهی در حق خودش و مسلمانان همراهش و همچنین نیکی به همراهانش، توصیه می‌نمود. سپس می‌فرمود: «به نام الله، در راه الله متعال، جهاد کنید. با کسانی که به الله کفر می‌ورزند بجنگید. جهاد نمایید و دراموال غنیمت، خیانت نکنید، پیمان شکنی نکنید، کشته شدگان را مثله نکنید، (گوش و دهان و بینی و سایر اعضای بدنشان را نبرید) هیچ کودکی را به قتل نرسانید. و هنگامی که با دشمنان مشرک، برخورد کردی، آنان را به سه چیز دعوت کن؛ هریک از این سه چیز را پذیرفتند، از آنها قبول کن و دست از جنگ بردار. نخست، به سوی اسلام دعوت کن. اگر پذیرفتند، اسلام آنان را قبول کن و با آنها جنگ مکن. سپس آنها را به تغییر مکان و آمدن به مدینه دعوت کن و به آنان بگو که اگر هجرت کنند و به مدینه بیایند از امتیازات مهاجران (غنیمت و غیره) بهره مند می‌شوند و مسئولیت‌های مهاجران (جهاد و مبارزه) نیز بر عهده‌ی آنهاست. اما اگر قبول نکردند که به مدینه بیایند، به آنان بگو که مانند بادیه نشینان مسلمان با آنها رفتار خواهد شد و احکامی که بر سایر مؤمنان اجرا می‌شود، در حق آنان نیز اجرا خواهد شد. و هیچ سهمیه‌ای از غنایم جنگی و مالیات ندارند مگر اینکه همراه مسلمانان جهاد کنند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان مالیات بخواه، اگر آماده شدند که مالیات بدهند از آنان، قبول کن و به جنگ ادامه مده. اما اگر مالیات هم ندادند از الله متعال کمک بخواه و با آنان بجنگ.

و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره نمودی و آنها از تو خواستند که بر اساس عهد و پیمان الله متعال و رسولش، صلح کنند، نپذیر؛ بلکه بر اساس پیمان خودت و همراهانت با آنان، صلح کن؛ زیرا اگر آنان، عهد و پیمان تو و همراهانت را بشکنند، آسان‌تر است تا اینکه عهد و پیمان الله متعال و پیامبرش را بشکنند. و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره کردی، و از تو خواستند که حکم الله را بر آنان جاری کنی، قبول نکن؛ بلکه تعهد بده که حکم خودت را بر آنان، جاری نمایی؛ زیرا تو نمی‌دانی که به حق می‌رسی و واقعاً حکم الله متعال را درباره‌ی آنان اجرا می‌نمایی یا نه.

باب (2): دستور به آسان گیری

1112ـ عن ابي موسی س: أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَهُ وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَسِّرَا وَلاَ تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلاَ تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا وَلاَ تَخْتَلِفَا». (م/1732)

ترجمه: از ابوموسی اشعری س روایت است که نبی اکرم ص او و معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید. یکسان حکم نمایید و با یکدیگر، اختلاف نکنید».

باب (3): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به جهاد می‌رود، جانشین فردی است که می‌ماند

1113ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ إِلَى بَنِي لَحْيَانَ: «لِيَخْرُجْ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ». ثُمَّ قَالَ لِلْقَاعِدِ: «أَيُّكُمْ خَلَفَ الْخَارِجَ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ بِخَيْرٍ، كَانَ لَهُ مِثْلُ نِصْفِ أَجْرِ الْخَارِجِ». (م/1896)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص یک دسته‌ی نظامی به سوی قبیله‌ی بنی لحیان فرستاد و فرمود: «از هردو نفر، یک نفر به جهاد برود». سپس خطاب به کسانی که ماندند و به جهاد نرفتند، فرمود: «هریک از شما، جانشین خوبی برای خانواده و اموال مجاهد باشد، به اندازه‌ی نصف پاداش مجاهد به او پاداش می­رسد».

باب (4): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد

1114ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ س قَالَ: عَرَضَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْقِتَالِ، وَأَنَا ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، وَعَرَضَنِى يَوْمَ الْخَنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي، قَالَ نَافِعٌ: فَقَدِمْتُ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ خَلِيفَةٌ، فَحَدَّثْتُهُ هَذَا الْحَدِيثَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لَحَدٌّ بَيْنَ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، فَكَتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ أَنْ يَفْرِضُوا لِمَنْ كَانَ ابْنَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً، وَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَاجْعَلُوهُ فِي الْعِيَالِ. (م/1868)

ترجمه: ابن عمر س می‌گوید: رسول الله ص روز جنگ احد مرا که چهارده سال داشتم، ورانداز نمود و اجازه‌ی شرکت در جنگ نداد. همچنین روز جنگ خندق که پانزده ساله بودم ورانداز نمود و اجازه‌ی شرکت داد.

نافع می‌گوید : در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز س نزد وی رفتم و این حدیث را برایش بیان نمودم. او گفت: این حدیث، مرز میان کوچک و بزرگ را تعیین می‌کند. پس نامه‌ای به استاندارانش نوشت که برای سپاهیانی حقوق تعیین کنند که پانزده سال دارند و کسانی را که کمتر از پانزده سال دارند، جزو افراد خانواده بشمار آورند.

باب (5): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود

1115ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ، مَخَافَةَ أَنْ يَنَالَهُ الْعَدُوُّ. (م/1869)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید : رسول الله ص از بردن قرآن به سرزمین دشمن، منع فرمود؛ چرا که مبادا دشمن به آن، هتک حرمت کند.

باب (6): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه

1116ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِي الْخِصْبِ فَأَعْطُوا الإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الأَرْضِ، وَإِذَا سَافَرْتُمْ فِي السَّنَةِ فَأَسْرِعُوا عَلَيْهَا السَّيْرَ، وَإِذَا عَرَّسْتُمْ بِاللَّيْلِ فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». (م/1926)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اگر در زمین سرسبز به سفر رفتید، بگذارید تا شتر سهمیه‌اش را از سبزه‌ها بخورد. و اگر هنگام قحط سالی و در زمین خشک و بی آب و علف به سفر رفتید، شتر را با شتاب ببرید. و اگر در شب خواستید استراحت نمایید، سر راه استراحت نکنید؛ زیرا راه در شب، محل حشرات است».

باب (7): سفر، بخشی از عذاب است

1117ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ مِنْ وَجْهِهِ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (م/1927)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول ‏الله ص فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می‌دارد. بنابراین، پس از انجام کار و برآورده ساختن نیاز ، باید هر چه زودتر به خانه برگشت».

باب (8): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر

1118ـ عَنْ جَابِرٍ بن عبدالله ل قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلاً، يَتَخَوَّنُهُمْ أَوْ يَلْتَمِسُ عَثَرَاتِهِمْ. (م/715)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) به هدف اطلاع یافتن از خیانت‌های اهل خانه یا جستجوی لغزشهایشان، منع فرمود.

1119ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكَانَ لاَ يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلاً، وَكَانَ يَأْتِيهِمْ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. (م/1928)

ترجمه: از انس س روایت است که رسول ‏الله ص (در بازگشت از سفر)، هنگام شب، به خانه نمی‌رفت؛ بلکه صبح یا بعد از ظهر، به منزلش می‌رفت.

باب (9): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن

1120ـ عَنِ ابْنِ عَوْنٍ س قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الدُّعَاءِ قَبْلَ الْقِتَالِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَىَّ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ الإِسْلاَمِ، قَدْ أَغَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى سَبْيَهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ - قَالَ يَحْيَى: أَحْسِبُهُ قَالَ: جُوَيْرِيَةَ - أَوْ قَالَ الْبَتَّةَ - ابْنَةَ الْحَارِثِ، وَحَدَّثَنِي هَذَا الْحَدِيثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، وَكَانَ فِي ذَاكَ الْجَيْشِ. (م/1730)

ترجمه: ابن عون س می‌گوید: نامه‌ای به نافع نوشتم و از وی درباره‌ی فراخواندن به اسلام قبل از جنگ پرسیدم. او در جوابم نوشت: فراخواندن و دعوت دادن، در اول اسلام بود. رسول الله ص قبیله‌ی بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که چهارپایانشان مشغول آب خوردن بودند، به آنان، حمله نمود؛ جنگجویان آنها را به قتل رساند و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت و در همان روز جویره دختر حارث ل سهمیه‌ی رسول الله ص گردید.

راوی می‌گوید : این حدیث را برایم عبدالله بن ل که در همان لشکر بود، بیان نمود.

باب (10): نامه‌های نبی اکرم ص به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی الله

1121ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ نَبِىَّ اللَّهِ ص كَتَبَ إِلَى كِسْرَى، وَإِلَى قَيْصَرَ، وَإِلَى النَّجَاشِىِّ، وَإِلَى كُلِّ جَبَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَلَيْسَ بِالنَّجَاشِىِّ الَّذِي صَلَّى عَلَيْهِ النَّبِىُّ ص. (م/1774)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص نامه‌ای به کسری (پادشاه ایران)، نامه‌ای به قیصر (پادشاه روم)، نامه‌ای به نجاشی (پادشاه حبشه) و نامه‌های به همه‌ی ستمگران نوشت و آنها را به سوی الله متعال، دعوت نمود. قابل یادآوری است که این پادشاه حبشه، آن پادشاهی نبود که پیامبر اکرم ص بر او (غائبانه) نماز جنازه خواند.

نامه‌ی رسول الله ص به هرقل و دعوت او به اسلام

1122ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخْبَرَهُ، مِنْ فِيهِ إِلَى فِيهِ، قَالَ انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّأْمِ، إِذْ جِيءَ بِكِتَابٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى هِرَقْلَ: يَعْنِي عَظِيمَ الرُّومِ، قَالَ: وَكَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِىُّ جَاءَ بِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بُصْرَى إِلَى هِرَقْلَ، فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَدُعِيتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ، فَأَجْلَسَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا. فَأَجْلَسُونِى بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِى خَلْفِى، ثُمَّ دَعَا بِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنِ الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ، فَإِنْ كَذَبَنِى فَكَذِّبُوهُ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: وَايْمُ اللَّهِ، لَوْلاَ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْثَرَ عَلَيَّ الْكَذِبُ لَكَذَبْتُ، ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: سَلْهُ، كَيْفَ حَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قَالَ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ، قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ؟ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: وَمَنْ يَتَّبِعُهُ؟ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ، قَالَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قَالَ قُلْتُ: لاَ، بَلْ يَزِيدُونَ، قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ، بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ، سَخْطَةً لَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قَالَ قُلْتُ، تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالاً يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ. قَالَ فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لاَ، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لاَ نَدْرِى مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا أَمْكَنَنِى مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ، قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لاَ، قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِهِ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو حَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لاَ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ، وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ، أَضُعَفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ؟ فَقُلْتَ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لاَ، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدَعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَهُ سَخْطَةً لَهُ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لاَ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بَشَاشَةَ الْقُلُوبِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ؟ فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ فَزَعَمْتَ أَنَّكُمْ قَدْ قَاتَلْتُمُوهُ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سِجَالاً يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ. وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ لاَ يَغْدِرُ. وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لاَ تَغْدِرُ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ فَزَعَمْتَ أَنْ لاَ، فَقُلْتُ: لَوْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ، قُلْتُ: رَجُلٌ ائْتَمَّ بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: بِمَ يَأْمُرُ كُمْ؟ قُلْتُ يَأْمُرُنَا بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّلَةِ وَالْعَفَافِ، قَالَ: إِنْ يَكُنْ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِىٌّ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ، وَلَمْ أَكُنْ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ، وَلَيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَىَّ، قَالَ ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلاَمٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّى أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلاَمِ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ، وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ، وَ ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾ [آل عمران: 64]. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّغْطُ، وَأَمَرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا، قَالَ: فَقُلْتُ لأَصْحَابِى حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ سَيَظْهَرُ، حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلاَمَ. (م/1773)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: ابوسفیان س بطور مستقیم وشفاهی به من گفت: من در دوران آتش بسی که میان من و رسول الله ص برقرار بود، به مسافرت رفتم. در شام بودم که نامه‌ای از طرف رسول الله ص به هرقل پادشاه روم رسید. قابل یادآوری است که نامه را دحیه کلبی آورده بود و به امیر بُصری داده بود و امیر بُصری آن را برای هرقل فرستاده بود. هرقل بعد از خواندن نامه گفت: آیا در سرزمین ما کسی از قبیله‌ی این شخص که فکر می‌کند، پیامبر است، وجود دارد؟ اطرافیانش گفتند: بله. آنگاه مرا با چند نفر دیگر از قریش فراخواندند. ما نزد هرقل رفتیم. او ما را روبروی خود نشاند و گفت: کدام یک از شما با فردی که ادعای نبوت دارد، خویشاوندی نزدیکتری دارد؟

ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من. پس مرا روبروی هرقل، و همراهانم را پشت سر من نشاندند. سپس هرقل، مترجم خود را خواست و به او گفت: به همراهان او بگو: می‌خواهم از این مرد درباره‌ی مردی که مدعی نبوت است، اطلاعاتی کسب کنم؛ اگر به من دروغ گفت، او را تکذیب کنید.

ابوسفیان می‌گوید: سوگند به الله، اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا متهم به دروغگویی کنند، حتماً دروغ می‌گفتم. سپس هرقل به مترجمش گفت: از او بپرس که: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما از نسب بالایی برخوردار است. گفت: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغگویی می‌کردید؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کنند یا فقرا و مستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: آیا پیروانش هر روز بیشتر می‌شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می‌شوند. هرقل پرسید: آیا کسی‌که دین محمد را پذیرفته، به خاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده و از دینش برگشته؟ گفتم: خیر. گفت: آیا شما با او جنگیده‌اید؟ گفتم: بله. پرسید: نتیجه جنگ چه بوده است؟ جواب دادم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم. گفت: آیا پیمان شکنی می‌کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته‌ایم و نمی‌دانیم که چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می‌گوید : سوگند به الله، بجز جمله‌ی فوق، نتوانستم چیز دیگری علیه پیامبر بگویم.

هرقل گفت: آیا قبل از او، کسی دیگر چنین ادعایی کرده است؟ گفتم: خیر. سپس هرقل به مترجمش گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو اذعان نمودی که او در میان شما از نسب بالایی برخوردار است. و پیامبران اینگونه‌اند که از میان افراد دارای نسب مبعوث می‌شوند. پرسیدم: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است. گفتی: خیر. اگر چنین بود، می‌توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران. گفتی از ضعفا هستند و پیروان انبیا هم از همین قشرند. و از تو پرسیدم که آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغگویی می‌کردید. پاسخ دادی: خیر. لذا یقین نمودم که کسی‌که با مردم، دروغ نگفته است، نمی‌تواند درباره‌ی الله، دروغ بگوید. از تو پرسیدم: آیا کسی‌که به دین او گراییده است، دوباره بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ باز هم جواب منفی بود. و ایمان هم همینگونه است هنگامی که در سویدا و وسط دل، جای ‌گیرد. پرسیدم که با گذشت زمان، پیروانش افزایش می‌یابند یا کاهش. جواب دادی: افزایش می‌یابند. و این، صفت ایمان است تا اینکه کامل گردد. همچنین از تو پرسیدم که آیا شما با او جنگیده‌اید. جواب دادی که جنگیده‌ایم و گاهی او پیروز شده است و گاهی هم شما. و پیامبران اینگونه مورد آزمایش، قرار می‌گیرند؛ ولی سرانجام، آنان، پیروز خواهند شد. پرسیدم: آیا عهد شکنی می‌کند. گفتی: خیر. آری، پیامبران، عهد شکنی نمی‌کنند. پرسیدم: آیا قبل از او کسی ادعای نبوت کرده است. جواب منفی دادی. اگر کسی قبل از او در میان شما، ادعای نبوت کرده بود، می‌توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می‌کند.

بعد از آن، هرقل گفت: به چه کارهایی شما را دستور می‌دهد؟ گفتم: به نماز، زکات، صله‌ی رحم و پاک دامنی امر می‌کند. گفت: اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، او پیامبر است؛ من می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد؛ اما نمی‌دانستم که او از میان شما خواهد بود؛ اگر می‌دانستم که می‌توانم به او برسم، دیدارش را دوست داشتم. واگر نزد ایشان می‌بودم، شخصاً پاهایش را می‌شستم؛ پادشاهی او به همین جای پاهایم خواهد رسید. ابوسفیان می‌گوید: سپس هرقل نامه‌ی رسول الله ص را خواست و قرائت نمود؛ در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

از جانب محمد پیامبر الله به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی‌که هدایت را برگزیند. اما بعد: من شما را بسوی اسلام، دعوت می‌کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد الله متعال، پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستانت بر گردن تو خواهد بود و ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾ [آل عمران: 64]. «ای اهل کتاب، بیایید به سوی چیزی که میان ما و شما مشترک است؛ به این معنا که بجز الله، کسی دیگر را نپرستیم و چیزی را با وی شریک قرار ندهیم و هیچ یک از ما دیگری را به جای الله متعال، پروردگار خود قرار ندهد. پس اگر روی گردانی کردند، بگویید: ـ ای اهل کتاب! ـ گواه باشید که ما مسلمانیم».

ابوسفیان می‌گوید : پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد، شلوغ شد و همهمه‌ای بپا گردید و دستور صادر کرد و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین فرزند ابوکبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده است که پادشاه زردپوستان (رومی‌ها) هم از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می‌گوید : از همان زمان، یقین پیدا کردم که دین رسول الله ص پیروز خواهد شد، تا اینکه الله متعال مرا مشرف به اسلام کرد.

باب (11): درباره‌ی دعای نبی اکرم ص نزد الله متعال، و صبر و بردباری‌اش در برابر اذیت و آزار منافقان

1123ـ عن أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَافٌ، تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أُسَامَةَ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَاكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلاَطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لاَ تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ص، ثُمَّ وَقَفَ فَنَزَلَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ   
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لاَ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا، إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلاَ تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: اغْشَنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاثَبُوا، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِىُّ ص يُخَفِّضُهُمْ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ: «أَىْ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ ـــ يُرِيدُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أُبَىٍّ ــــ قَالَ: كَذَا وَكَذَا». قَالَ: اعْفُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاصْفَحْ فَوَاللَّهِ، لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ أَنْ يُتَوِّجُوهُ، فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَهُ، شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ النَّبِىُّ ص. (م/1798)

ترجمه: از اسامه بن زید س روایت است که نبی اکرم ص قبل از جنگ بدر بر الاغی که زیر پالانش، چادری ساخت فدک وجود داشت، سوار شد و اسامه را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عباده که در محله‌ی بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه، از کنار مجلسی که در آن ترکیبی از مسلمانان، مشرکین بت پرست و یهودیان بود، گذشت. قابل یادآوری است که عبدالله بن أبی و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس حضور داشتند. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ص به آنان سلام داد و توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنان را بسوی الله دعوت نمود و بر آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن أبی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد؛ اگر آنها حق‌اند، پس ما را در مجالس ما، اذیت و آزار مرسان؛ بلکه به خانه‌ات برو و هرکس از ما که نزد تو آمد، برایش داستان سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: یا رسول الله! سخنانت را در مجالس ما بگو؛ چرا که ما آنها را دوست داریم.

راوی می‌گوید: در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جایی که خواستند با هم درگیر شوند. و رسول الله ص همچنان آنان را به آرامش دعوت می‌کرد.

سپس پیامبر اکرم ص سوار مَرکَبش شد و به راهش ادامه داد تا اینکه به منزل سعد بن عباده رسید. در آنجا، خطاب به سعد فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابو حباب (عبدالله بن أبی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید». سعد س گفت: یا رسول الله! او را ببخش و از او درگذر؛ سوگند به الله متعال، هنگامی که مردم مدینه، اتفاق کرده بودند تا او را تاج گذاری کرده و عمامه‌ای بر سر او بگذارند، الله متعال حق را به تو عنایت کرد. پس هنگامی که الله متعال با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش گلوگیر شد و برخوردی که از او مشاهده نمودی، بدین جهت بود. آنگاه رسول الله ص او را بخشید.

باب (12): نهی از پیمان شکستن

1124ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْفَعُ لَهُ بِقَدْرِ غَدْرِهِ، أَلاَ وَلاَ غَادِرَ أَعْظَمُ غَدْرًا مِنْ أَمِيرِ عَامَّةٍ». (م/1738)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد که به اندازه‌ی پیمان شکنی‌اش بالا برده می‌شود. آگاه باشید که خیانت هیچ پیمان شکنی به بزرگی پیمان شکنی امیر بزرگ نیست».

باب (13): وفای به عهد

1125ـ عن حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ س قَالَ: مَا مَنَعَنِى أَنْ أَشْهَدَ بَدْرًا إِلاَّ أَنِّي خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِى، حُسَيْلٌ، قَالَ: فَأَخَذَنَا كُفَّارُ قُرَيْشٍ، قَالُوا: إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ مُحَمَّدًا؟ فَقُلْنَا: مَا نُرِيدُهُ، مَا نُرِيدُ إِلاَّ الْمَدِينَةَ، فَأَخَذُوا مِنَّا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ لَنَنْصَرِفَنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ وَلاَ نُقَاتِلُ مَعَهُ، فَأَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرْنَاهُ الْخَبَرَ فَقَالَ: «انْصَرِفَا، نَفِى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَنَسْتَعِينُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ». (م/1787)

ترجمه: حذیفه بن یمان س می‌گوید: علت عدم حضور من در غزوه‌ی بدر این بود که من و پدرم حُسَیل[[1]](#footnote-1) هنگام بیرون رفتن، توسط کفار قریش دستگیر شدیم. آنها گفتند: شما می‌خواهید به محمد ملحق شوید. ما گفتیم: نزد محمد نمی‌رویم؛ بلکه می‌خواهیم به مدینه برویم. آنگاه، ما را به عهد و پیمان الهی سوگند دادند که به مدینه برویم و همراه محمد در جنگ، شرکت نکنیم. ما نزد رسول الله ص رفتیم و ماجرا را برایش تعریف نمودیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «برگردید؛ ما به پیمان آنان، عمل می‌کنیم و از الله متعال، علیه آنان، کمک می‌خواهیم».

باب (14): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو شدن

1126ـ عَنْ أَبِي النَّضْرِ عَنْ كِتَابِ رَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِىِّ ص يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى س، فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، حِينَ سَارَ إِلَى الْحَرُورِيَّةِ، يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ، فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، يَنْتَظِرُ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لاَ تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ وَاسْأَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ص وَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجْرِىَ السَّحَابِ، وَهَازِمَ الأَحْزَابِ، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ». (م/1742)

ترجمه: ابونضر به نقل از نامه‌ی یکی از یاران نبی اکرم ص از قبیله‌ی اسلم بنام عبدالله بن اوفی س می‌گوید: او به عمر بن عبیدالله هنگام رفتن به سوی خوارج، نامه‌ای نوشت و به او اطلاع داد که: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله ص با دشمن، روبرو گردید، منتظر ماند تا آفتاب، به سمت غروب، متمایل گردد؛ سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از الله متعال، عافیت بخواهید؛ ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کننده‌ی کتاب، ای حرکت دهنده‌ی ابرها و ای شکست دهنده‌ی احزاب! آنان را شکست بده و ما را بر آنها پیروز گردان».

باب (15): دعای علیه دشمن

فيه حديث عبدالله بن ابي اوفي، و قد تقدم فی الباب قبله.

در این باره به حدیث فوق که روایت عبدالله بن ابی اوفی است، مراجعه کنید.

1127ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَشَأْ لاَ تُعْبَدْ فِي الأَرْضِ». (م/1743)

ترجمه: از انس س روایت است که رسول الله ص روز جنگ احد می‌فرمود: «الهی! اگر خواست و مشیت تو باشد، دیگر در روی زمین، پرستش نمی‌شوی».

(قابل یادآوری است که هدف از این جمله، طلب فتح و پیروزی است.) مترجم

باب (16): جنگ، فریبکاری است

1128ـ عن جابر بن عبدالله ل قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْحَرْبُ خَدْعَةٌ». (م/1739)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «جنگ، فریبکاری است».

باب (17): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ

1129ـ عَنْ عَائِشَةَ ل زَوْجِ النَّبِيِّ ص أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص قِبَلَ بَدْرٍ، فَلَمَّا كَانَ بِحَرَّةِ الْوَبَرَةِ أَدْرَكَهُ رَجُلٌ، قَدْ كَانَ يُذْكَرُ مِنْهُ جُرْأَةٌ وَنَجْدَةٌ، فَفَرِحَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص حِينَ رَأَوْهُ، فَلَمَّا أَدْرَكَهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: جِئْتُ لأَتَّبِعَكَ وَأُصِيبَ مَعَكَ،، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟». قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَارْجِعْ، فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَتْ: ثُمَّ مَضَى، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالشَّجَرَةِ أَدْرَكَهُ الرَّجُلُ، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ ص كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، قَالَ: «فَارْجِعْ فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ فَأَدْرَكَهُ بِالْبَيْدَاءِ.، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَانْطَلِقْ». (م/1817)

ترجمه: عایشه ل همسر گرامی نبی اکرم ص می‌گوید : رسول الله ص به سوی بدر، حرکت کرد. و هنگامی که در مکانی بنام «حره الوبره» (چهار میلی مدینه) رسید، مردی که جرأت و شجاعتش سر زبان‌ها بود، از راه رسید. یاران رسول الله ص از دیدن او خوشحال شدند. هنگامی که آن مرد به رسول الله ص رسید، گفت: آمده‌ام تا تو را همراهی کنم و با تو کشته شوم. پیامبر اکرم ص فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می‌آوری؟» آن مرد گفت: خیر. فرمود: «پس برگرد؛ زیرا من از شخص مشرک، کمک نمی‌گیرم».

عایشه ل می‌گوید: آنگاه، رسول الله ص به راهش ادامه داد تا اینکه به ذو الحلیفه رسیدیم؛ دوباره همان مرد آمد و سخنان اولش را تکرار کرد. رسول الله ص هم همان پاسخ اولیه را به او داد و فرمود: «برگرد، زیر من از شخص مشرک کمک، نمی‌گیرم».

راوی می‌گوید: آن مرد برگشت. سپس دوباره در بیداء نزد نبی اکرم ص آمد و   
رسول الله ص مانند نخستین بار به او فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می‌آوری؟» آن مرد گفت: بلی. رسول الله ص فرمود: «پس حرکت کن» (و با ما بیا.)

باب (18): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان

1130ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ اتَّخَذَتْ يَوْمَ حُنَيْنٍ خِنْجَرًا، فَكَانَ مَعَهَا، فَرَآهَا أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ أُمُّ سُلَيْمٍ مَعَهَا خَنْجَرٌ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا هَذَا الْخَنْجَرُ»؟ قَالَت: اتَّخَذْتُهُ، إِنْ دَنَا مِنِّى أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بَقَرْتُ بِهِ بَطْنَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَضْحَكُ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْتُلْ مَنْ بَعْدَنَا مِنَ الطُّلَقَاءِ انْهَزَمُوا بِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَى وَأَحْسَنَ». (م/1809)

ترجمه: انس س می‌گوید : ام سلیم انصاری ل روز جنگ حنین، خنجری با خود، برداشت. ابوطلحه س خنجر را دید و به رسول الله ص گفت: یا رسول الله! این ام سلیم است که خنجری با خود دارد. رسول الله ص به ام سلیم فرمود: «این خنجر چیست»؟ ام سلیم ل گفت: آن را برداشتم تا اگر کسی از مشرکین به من نزدیک شود، شکمش را پاره کنم. رسول الله ص با شنیدن این سخنان، خندید. ام سلیم ل گفت: یا رسول الله! آزاد شدگانی را که در فتح مکه، مسلمان شدند، به قتل برسان؛ زیرا این آنان بودند که باعث شکست شما شدند. رسول الله ص فرمود: «الله متعال کفایت نمود و احسان کرد».

1131ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ عَنِ النَّبِيِّ ص وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص مُجَوِّبٌ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلاً رَامِيًا شَدِيدَ النَّزْعِ وَكَسَرَ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا، قَالَ: فَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ فَيَقُولُ: «انْثُرْهَا لأَبِى طَلْحَةَ»، قَالَ: وَيُشْرِفُ نَبِيُّ اللَّهِ ص يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى لاَ تُشْرِفْ لاَ يُصِبْكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِى دُونَ نَحْرِكَ، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا، تَنْقُلاَنِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، ثُمَّ تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِهِمْ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلآنِهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَىْ أَبِي طَلْحَةَ إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاَثًا، مِنَ النُّعَاسِ. (م/1811)

ترجمه: انس س می‌گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم ص پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش رسول الله ص قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می‌کرد. او که تیر انداز ماهری بود، در آنروز،‌ دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه‌ی تیری از کنارشان می‌گذشت، نبی اکرم ص می‌فرمود: «آن را برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم ص سرش را بلند می‌کرد تا به سوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می‌گفت: ای پیامبر الله! پدر و مادرم فدایت؛ سرت را بالا مگیر؛ مبادا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند؛ سینه‌ام جلوی سینه‌ات قرار دارد (سینه‌ام را برایت، سپر کرده‌ام).

راوی می‌گوید: همچنین در آن روز، عایشه دختر ابوبکر و ام سُلیم انصاری ل را دیدم که لباس‌هایشان را بالا زده بودند طوریکه خلخال‌های ساق پایشان را مشاهده می‌کردم (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود.) آنان مشک‌های آب را بر دوش خود حمل می‌کردند و به مردم، آب می‌دادند و بر می‌گشتند و دوباره آنها را پر از آب کرده و می‌آمدند و به مردم، آب می‌دادند. و در آنروز، به علت خواب آلودگی، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد.

1132ـ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ل الأَنْصَارِيَّةِ قَالَتْ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَخْلُفُهُمْ فِي رِحَالِهِمْ، فَأَصْنَعُ لَهُمُ الطَّعَامَ، وَأُدَاوِى الْجَرْحَي، وَأَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى. (م/1812)

ترجمه: ام عطیه ل می‌گوید: در هفت غزوه، همراه رسول الله ص بودم؛ در محل اقامت آنان می‌ماندم، برای آنها غذا درست می‌کردم، زخمی‌ها را مداوا می‌نمودم و بیماران را سرپرستی می‌کردم.

باب (19): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ

1133ـ عَنِ عبدالله بنِ عُمَرَ­ قَالَ: وُجِدَتِ امْرَأَةٌ مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَغَازِي، فَنَهَي رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (م/1744)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: در یکی از غزوات، زنی را دیدند که کشته شده بود. لذا رسول الله ص از کشتن زنان وکودکان، منع فرمود.

باب (20): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شبیخون زدن

1134ـ عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ص عَنِ الذَّرَارِىِّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ يُبَيَّتُونَ فَيُصِيبُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ. فَقَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (م/1745)

ترجمه: صعب بن جثامه س می‌گوید: از رسول الله ص درباره‌ی شبیخون زدن بر مشرکین و کشته شدن زنان و کودکان آنان پرسیدند. فرمود: «زنان وکودکانشان جزو آنان هستند».

باب (21): قطع کردن نخل های دشمن و سوزاندن آنها

1135ـ عَنِ عبدالله بْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص: قَطَعَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ، وَحَرَّقَ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ |  | حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ |

وَفِي ذَلِكَ نَزَلَتْ: ﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [الحشر: 5]. الآيَةَ. (م/1746)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص درختان نخل بنی نضیر را قطع کرد و سوزاند و درباره‌ی همین ماجرا است که حسان می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ |  | حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ |

(برای سران بنی لوی ـ قریش ـ آسان شد که آتش شعله ور را در بویره ببینند. و در همین باره این آیه نازل گردید: ﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ یعنی: هر درخت خرمایی را که بریدید یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود بر جای گذاشتید به اجازه‌ی الله متعال بوده است.

باب (22): گرفتن غذا از سرزمین دشمن

1136ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ س قَالَ: أَصَبْتُ جِرَابًا مِنْ شَحْمٍ يَوْمَ خَيْبَرَ، قَالَ: فَالْتَزَمْتُهُ، فَقُلْتُ: لاَ أُعْطِى الْيَوْمَ أَحَدًا مِنْ هَذَا شَيْئًا، قَالَ: فَالْتَفَتُّ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص مُتَبَسِّمًا. (م/1772)

ترجمه: عبدالله بن مغفّل س می‌گوید: روز جنگ خیبر، یک مشک چربی و پیه یافتم و محکم به آن چسبیدم و گفتم: امروز هیچ‌کس را از این، چیزی نمی‌دهم. آنگاه صورتم را برگردانم، ناگهان رسول الله ص را دیدم که تبسم بر لبانش نقش بسته بود.

باب (23): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد

1137ـ عن أبی هُرَيْرَةَ س قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لاَ يَتْبَعْنِى رَجُلٌ قَدْ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِىَ بِهَا، وَلَمَّا يَبْنِ، وَلاَ آخَرُ قَدْ بَنَى بُنْيَانًا، وَلَمَّا يَرْفَعْ سُقُفَهَا، وَلاَ آخَرُ قَدِ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ، وَهُوَ مُنْتَظِرٌ وِلاَدَهَا، قَالَ: فَغَزَا، فَأَدْنَى لِلْقَرْيَةِ حِينَ صَلاَةِ الْعَصْرِ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: أَنْتِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيَّ شَيْئًا، فَحُبِسَتْ عَلَيْهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَجَمَعُوا مَا غَنِمُوا، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ لِتَأْكُلَهُ، فَأَبَتْ أَنْ تَطْعَمَهُ، فَقَالَ: فِيكُمْ غُلُولٌ، فَلْيُبَايِعْنِى مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَبَايَعُوهُ، فَلَصِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَلْتُبَايِعْنِى قَبِيلَتُكَ، فَبَايَعَتْهُ قَالَ: فَلَصِقَتْ بِيَدِ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلاَثَةٍ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، أَنْتُمْ غَلَلْتُمْ، قَالَ: فَأَخْرَجُوا لَهُ مِثْلَ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: فَوَضَعُوهُ فِي الْمَالِ وَهُوَ بِالصَّعِيدِ، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهُ، فَلَمْ تَحِلَّ الْغَنَائِمُ لأَحَدٍ مِنْ قَبْلِنَا، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا، فَطَيَّبَهَا لَنَا». (م/1747)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می‌خواست به جنگی برود. پس به قومش گفت: هرکس که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه‌اش نیاورده یعنی عروسی نکرده است و می‌خواهد او را به خانه بیاورد، همچنین کسی‌که خانه‌ای ساخته و سقفش را نزده است، و کسی‌که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می‌باشد، مرا همراهی نکند.

سپس به راه افتاد. هنگام نماز عصر یا نزدیک به آن، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. بار الها! آن را برای ما ثابت نگهدار. پس خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که الله متعال، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. هنگام بیعت، دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. آن پیامبر گفت: سرقت توسط قبیله‌ی شما انجام گرفته است. قبیله‌ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. یوشع بن نون گفت: شما سرقت کرده‌اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه‌ی آن اموال را خورد و نابود ساخت. گفتنی است که غنایم برا ی هیچ‌کس قبل از ما حلال نبوده است. ولی الله متعال که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت».

باب (24): درباره‌ی غنایم

1138ـ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَرْبَعُ آيَاتٍ: أَصَبْتُ سَيْفًا فَأَتَي بِهِ النَّبِيَّ ص، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفِّلْنِيهِ، فَقَالَ: «ضَعْهُ» ثُمَّ قَامَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص: «ضَعْهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ». ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: نَفِّلْنِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «ضَعْهُ». فَقَامَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفِّلْنِيهِ، أَأُجْعَلُ كَمَنْ لاَ غَنَاءَ لَهُ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص: «ضَعْهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهَ» قَالَ: فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [الأنفال: 1]. (م/1748)

ترجمه: مصعب بن سعد می‌گوید: پدرم گفت: درباره‌ی من چهار آیه نازل گردید: در یکی از غزوات، شمشیری بدستم افتاد؛ آن را نزد رسول الله ص آوردم و گفتم: یا رسول الله! آن را به من ببخش. پیامبر اکرم ص فرمود: «آن را بگذار». و هنگامی که برخاستم، پیامبر اکرم ص فرمود: «از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». سعد دوباره گفت: یا رسول الله! آن را به من ببخش. پیامبر فرمود: «آن را بگذار». سعد دوباره برخاست و گفت: یا رسول الله! آن را به من ببخش؛ آیا مرا مانند کسی قرار می‌دهید که به آن، نیاز ندارد (شجاعت کافی ندارد؟) باز هم نبی اکرم ص فرمود: «آنرا از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». آنگاه این آیه نازل گردید: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ «از تو در مورد غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم از آنِ الله متعال و پیامبر هستند».

باب (25): جایزه دادن به دسته‌های نظامی

1139ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَرِيَّةً إِلَى نَجْدٍ، فَخَرَجْتُ فِيهَا، فَأَصَبْنَا إِبِلاً وَغَنَمًا، فَبَلَغَتْ سُهْمَانُنَا اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا، وَنَفَّلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص بَعِيرًا، بَعِيرًا. (م/1749)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص یک دسته‌ی نظامی به سوی نجد فرستاد که من نیز همراه آنان بودم. ما شتران و گوسفندان زیادی به غنیمت گرفتیم طوریکه سهم هر کدام از ما دوازده شتر شد. علاوه بر آن، رسول الله ص به هر نفر از ما یک شتر به عنوان جایزه داد.

باب (26): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت

1140ـ عَنْ ابن عمر ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ كَانَ يُنَفِّلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا، لأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً، سِوَى قَسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ، وَالْخُمْسُ فِي ذَلِكَ وَاجِبٌ كُلِّهِ. (م/1750)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که: رسول الله ص به بعضی از دسته‌های نظامی بجز تقسیم عمومی غنایم در میان سپاه، جایزه و بخشش عنایت می‌نمود. البته یک پنجم از میان همه‌ی این غنایم، واجب بود. (که به بیت المال تعلق گیرد.)

باب (27): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد)

1141ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَامَ حُنَيْنٍ، فَلَمَّا الْتَقَيْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ، قَالَ: فَرَأَيْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ عَلاَ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاسْتَدَرْتُ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ، فَضَرَبْتُهُ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِى ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَأَرْسَلَنِى، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: مَا لِلنَّاسِ؟ فَقُلْتُ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ». قَالَ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ الثَّالِثَةَ، فَقُمْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا لَكَ؟ يَا أَبَا قَتَادَةَ»؟ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلَبُ ذَلِكَ الْقَتِيلِ عِنْدِي، فَأَرْضِهِ مِنْ حَقِّهِ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: لاَهَا اللَّهِ، إِذًا لاَ يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أُسُدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ، فَيُعْطِيكَ سَلَبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «صَدَقَ، فَأَعْطِهِ إِيَّاهُ». فَأَعْطَانِى، قَالَ: فَبِعْتُ الدِّرْعَ فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ، فَإِنَّهُ لأَوَّلُ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ فِي الإِسْلاَمِ. (م/1751)

ترجمه: ابو قتاده س می‌گوید : سال جنگ حنین، همراه رسول الله ص بیرون رفتیم. هنگامی که روبروی هم قرار گرفتیم، مسلمانان به نوعی شکست خوردند. در این میان، مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان فایق آمده است (و می‌خواهد او را به قتل برساند) بسوی او رفتم و از پشت سرش دور زدم و ضربه‌ای به شانه‌اش زدم. او بسوی من آمد و آنقدر محکم مرا فشار داد که بوی مرگ را استشمام نمودم. آنگاه مرگ او را امان نداد و مرا رها کرد. بعد از آن، به عمر بن خطاب س رسیدم. او گفت: مردم را چه شده است؟ گفتم: این، کار الله متعال است. سرانجام، مردم برگشتند و رسول الله ص نشست و فرمود: «هر کس، کافری را به قتل رسانده است، و برای این کارش، گواه دارد، اموال مقتول از آنِ اوست».

ابو قتاده می‌گوید : من برخاستم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ و نشستم. بار دیگر، رسول الله ص سخنش را تکرار کرد. باز هم من بلند شدم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ و نشستم. رسول الله ص برای سومین بار سخنش را تکرار کرد. باز هم من برخاستم. رسول الله ص فرمود: «ای ابوقتاده! موضوع شما چیست»؟ من داستان را برای پیامبر اکرم ص تعریف کردم. در این هنگام، مردی از میان مردم گفت: یا رسول الله! راست می‌گوید؛ اموال آن مقتول، نزد من است؛ پس او را بجای این حقش، راضی بگردان. ابوبکر صدیق س گفت: نه، سوگند به الله، چنین نمی‌شود که شیری از شیران الله در راه الله بجنگد، آنگاه اموال مقتولش را به تو بدهند. رسول الله ص فرمود: «راست می‌گوید؛ آن اموال را به او بده». آن مرد اموال مقتول را به من داد.

ابو قتاده س می‌گوید : من زره او را فروختم و از پولش یک باغ از بنی سلمه خریدم. و این، اولین مالی بود که در اسلام بدست آوردم.

باب (28): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد

1142ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، نَظَرْتُ عَنْ يَمِينِى وَشِمَالِى، فَإِذَا أَنَا بَيْنَ غُلاَمَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ، حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا، فَغَمَزَنِى أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمِّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، وَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ص، وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لاَ يُفَارِقُ سَوَادِى سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا، قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَغَمَزَنِى الآخَرُ فَقَالَ مِثْلَهَا، قَالَ: فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَزُولُ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ: أَلاَ تَرَيَانِ؟ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي تَسْأَلاَنِ عَنْهُ، قَالَ: فَابْتَدَرَاهُ، فَضَرَبَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، حَتَّى قَتَلاَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ»؟ فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُه، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا»؟ قَالاَ: لاَ، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ فَقَالَ: «كِلاَكُمَا قَتَلَهُ». وَقَضَى بِسَلَبِهِ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ، وَالرَّجُلاَنِ: مُعَاذُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ وَمُعَاذُ ابْنُ عَفْرَاءَ. (م/1752)

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف س می‌گوید: روز بدر در صف جهاد ایستاده بودم و به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم متوجه شدم که میان دو نوجوان انصاری قرار دارم. آرزو کردم ای کاش! میان افراد قوی‌تری قرار می‌گرفتم. در این اثنا، یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا ج را دشنام می‌دهد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هریک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: آیا او را می‌بینید؟ او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. در این هنگام، آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول الله ص برگشتند و پیامبر اکرم ص را از ماجرا آگاه ساختند. رسول الله ص پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند»؟ هریک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ص فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید»؟ گفتند: خیر. نبی اکرم ص به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید؛ و ساز و برگ جنگی او را به معاذ بن عمرو بن جموح، عنایت نمود». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

باب (29): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد

1143ـ عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَتَلَ رَجُلٌ مِنْ حِمْيَرَ رَجُلاً مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرَادَ سَلَبَهُ، فَمَنَعَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَكَانَ وَالِيًا عَلَيْهِمْ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لِخَالِدٍ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تُعْطِيَهُ سَلَبَهُ»؟ قَالَ: اسْتَكْثَرْتُهُ يَا   
رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ادْفَعْهُ إِلَيْهِ». فَمَرَّ خَالِدٌ بِعَوْفٍ فَجَرَّ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ أَنْجَزْتُ لَكَ مَا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاسْتُغْضِبَ، فَقَالَ: «لاَ تُعْطِهِ يَا خَالِدُ، لاَ تُعْطِهِ يَا خَالِدُ، هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي أُمَرَائِى؟ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتُرْعِىَ إِبِلاً أَوْ غَنَمًا فَرَعَاهَا، ثُمَّ تَحَيَّنَ سَقْيَهَا، فَأَوْرَدَهَا حَوْضًا، فَشَرَعَتْ فِيهِ فَشَرِبَتْ صَفْوَهُ وَتَرَكَتْ كَدَرَهُ، فَصَفْوُهُ لَكُمْ وَكَدَرُهُ عَلَيْهِمْ». (م/1753)

ترجمه: از عوف بن مالک س روایت است که: یک مرد حمیری یک نفر از دشمن را به قتل رساند و خواهان ساز و برگ نظامی مقتول گردید. خالد بن ولید سکه فرمانده آنان بود، از دادن ساز و برگ نظامی مقتول به قاتل، خودداری کرد. عوف بن مالک خدمت رسول الله ص آمد و او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول اکرم ص به خالد فرمود: «چرا این کار را انجام ندادی؟» خالد گفت: یا رسول الله! فکر کردم بسیار زیاد است. رسول الله ص فرمود: «به او بده». روزی، خالد از کنار عوف می‌گذشت. عوف ردای خالد را گرفت و به او گفت: آیا به سخنی که از رسول خدا ص برایت نقل نمودم، نیازت را برآورده نمودم؟! رسول الله ص سخن عوف را شنید و خشمگین شد و فرمود: «ای خالد! ساز و برگ نظامی مقتول را به قاتل مده؛ آیا فرماندهانم را می‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی است که از او می‌خواهند تا شتران یا گوسفندان را بچراند. او هم به مسئولیت خویش، عمل کرد. و چون، وقت آب دادن، فرا رسید، آنها را کنار حوض آب برد. آنها شروع به نوشیدن آب کردند و آبهای صاف و زلال را نوشیدند و فقط آب ته حوض که آلوده است باقی ماند. لذا آب صاف و زلال از آنِ شما و آلوده و ته مانده از آن فرماندهان و امیران است». (یعنی شما از خدمات آنان برخوردار می‌شوید و زحمت و مشکلات را آنان تحمل می‌کنند.)

باب (30): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول

1144ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ س قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص هَوَازِنَ، فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَضَحَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ، فَأَنَاخَهُ، ثُمَّ انْتَزَعَ طَلَقًا مِنْ حَقَبِهِ فَقَيَّدَ بِهِ الْجَمَلَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ يَتَغَدَّى مَعَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ، وَفِينَا ضَعْفَةٌ وَرِقَّةٌ فِي الظَّهْرِ، وَبَعْضُنَا مُشَاةٌ، إِذْ خَرَجَ يَشْتَدُّ، فَأَتَى جَمَلَهُ فَأَطْلَقَ قَيْدَهُ، ثُمَّ أَنَاخَهُ وَقَعَدَ عَلَيْهِ، فَأَثَارَهُ، فَاشْتَدَّ بِهِ الْجَمَلُ، فَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ عَلَى نَاقَةٍ وَرْقَاءَ، قَالَ سَلَمَةُ: وَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَكُنْتُ عِنْدَ وَرِكِ النَّاقَةِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ، حَتَّى كُنْتُ عِنْدَ وَرِكِ الْجَمَلِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ حَتَّى أَخَذْتُ بِخِطَامِ الْجَمَلِ فَأَنَخْتُهُ، فَلَمَّا وَضَعَ رُكْبَتَهُ فِي الأَرْضِ اخْتَرَطْتُ سَيْفِى فَضَرَبْتُ رَأْسَ الرَّجُلِ، فَنَدَرَ، ثُمَّ جِئْتُ بِالْجَمَلِ أَقُودُهُ، عَلَيْهِ رَحْلُهُ وَسِلاَحُهُ، فَاسْتَقْبَلَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص وَالنَّاسُ مَعَهُ، فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ الرَّجُلَ»؟ قَالُوا: ابْنُ الأَكْوَعِ، قَالَ: «لَهُ سَلَبُهُ أَجْمَعُ». (م/1754)

ترجمه: سلمه بن اکوع س می‌گوید: درغزوه‌ی هوازن، همراه رسول الله ص بودیم. هنگامی که ما با پیامبر اکرم ص مشغول خوردن نهار بودیم، ناگهان یک مرد که بر شتر نر قرمزی سوار بود آمد و شترش را خوابانید و طنابی چرمین از جعبه‌اش بیرون کشید و شتر را قید کرد. آنگاه جلو آمد و با مردم، شروع به نهار خوردن نمود و اوضاع را می‌پایید. قابل یادآوری است که ما خسته و کوفته و ناتوان بودیم و تعدادی از ما پیاده بودند. آن مرد، ناگهان و با عجله، بیرون دوید و خود را به شترش رساند و قیدش را باز کرد و خوابانید و بر آن سوار شد و آن را حرکت داد. شتر به سرعت، حرکت کرد. مردی، با شتر ماده‌ی خاکستری سوار شد و به تعقیب او پرداخت. سلمه می‌گوید: من هم پیاده، به سرعت، حرکت کردم. ابتدا به سرین شتر ماده رسیدم. سپس از آن گذشتم و به کپل شتر نر رسید. آنگاه جلو رفتم و مهار شتر نر را گرفتم و آن را بر زمین خواباندم. هنگامی که شتر زانوهایش را بر زمین زد، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و گردنش را زدم. سرش به زمین افتاد. سپس شتر را با پالان و اسلحه، مهار کردم و آوردم. رسول الله ص همراه مردم به استقبال من آمد و فرمود: «چه کسی آن مرد را به قتل رساند»؟ مردم گفتند: فرزند اکوع. فرمود: «همه‌ی ساز و برگ نظامی آن مرد به او (فرزند اکوع) تعلق می‌گیرد».

باب (31): درباره‌ی جائزه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی

1145ـ عَنْ إِيَاسِ بنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: غَزَوْنَا فَزَارَةَ وَعَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، أَمَّرَهُ   
رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيْنَا، فَلَمَّا كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَاءِ سَاعَةٌ، أَمَرَنَا أَبُو بَكْرٍ فَعَرَّسْنَا، ثُمَّ شَنَّ الْغَارَةَ، فَوَرَدَ الْمَاءَ فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ عَلَيْهِ، وَسَبَى وَأَنْظُرُ إِلَى عُنُقٍ مِنَ النَّاسِ، فِيهِمُ الذَّرَارِىُّ، فَخَشِيتُ أَنْ يَسْبِقُونِى إِلَى الْجَبَلِ، فَرَمَيْتُ بِسَهْمٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْجَبَلِ، فَلَمَّا رَأَوُا السَّهْمَ وَقَفُوا، فَجِئْتُ بِهِمْ أَسُوقُهُمْ، وَفِيهِمُ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي فَزَارَةَ، عَلَيْهَا قِشْعٌ مِنْ أَدَمٍ – قَالَ: الْقِشْعُ النِّطَعُ - مَعَهَا ابْنَةٌ لَهَا مِنْ أَحْسَنِ الْعَرَبِ، فَسُقْتُهُمْ حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمْ أَبَا بَكْرٍ، فَنَفَّلَنِى أَبُو بَكْرٍ ابْنَتَهَا، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَلَقِيَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي السُّوقِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْجَبَتْنِى، وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، ثُمَّ لَقِيَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْغَدِ فِي السُّوقِ فَقَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ، لِلَّهِ أَبُوكَ». فَقُلْتُ: هِيَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَبَعَثَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَفَدَى بِهَا نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا أُسِرُوا بِمَكَّةَ. (م/1755)

ترجمه: ایاس بن سلمه به روایت از پدرش می‌گوید : برای جنگ با قبیله‌ی فزاره رفتیم. در آن جنگ، ابوبکر صدیق س طبق دستور رسول الله ص امیر ما بود. هنگامی که میان ما و آبادی فزاره به اندازه‌ی یک ساعت راه، باقی مانده بود، ابوبکر س دستور داد و ما آخر شب را در آنجا به استراحت پرداختیم. پس از آن، هجوم را آغاز نمود و تعدادی از آنان را در کنار آب به قتل رساند و تعدادی را هم به اسارت گرفت. نگاه من به گروهی از مردم افتاد که زنان و کودکان هم در میان آنان بودند. ترسیدم که زودتر از من به کوه برسند. به همین خاطر، تیری میان آنان و کوه، پرتاب کردم. هنگامی که تیر را دیدند، ایستادند. آنها را جلو گرفتم و آوردم. در میان آنان، زنی از بنی فزاره همراه دخترش بود که آن دختر یکی از زیباترین دختران عرب به شمار می‌رفت. آنها را خدمت ابوبکر س آوردم. ابوبکر س آن دختر را به عنوان جایزه به من داد. به هر حال، ما به مدینه آمدیم و من با آن دختر، هم بستر نشدم. رسول الله ص مرا در بازار دید و فرمود: «ای سلمه! آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! سوگند به الله که او مورد پسند من واقع شد ولی با او همبستر نشده‌ام. فردای آنروز، دوباره، رسول الله ص مرا در بازار دید و خطاب به من فرمود: «ای سلمه! الله متعال پدرت را بیامرزد؛ آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! او را به تو بخشیدم؛ سوگند به الله که با او همبستر نشده‌ام. آنگاه رسول الله ص او را به عنوان فدیه در برابر آزادی اسیران مسلمانان در مکه برای اهل مکه فرستاد.

باب (32): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود

1146ـ عَنْ ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَيُّمَا قَرْيَةٍ أَتَيْتُمُوهَا وَأَقَمْتُمْ فِيهَا، فَسَهْمُكُمْ فِيهَا، وَأَيُّمَا قَرْيَةٍ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ خُمُسَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، ثُمَّ هِيَ لَكُمْ». (م/1756)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر روستایی که شما به آن، وارد شدید و در آن، سکونت کردید (بدون جنگ و خونریزی) سهم شما در آن هست.[[2]](#footnote-2) (یعنی حکم فئ را دارد و یک پنجم آن، از آنِ الله و رسول و فقرای مسلمین می‌باشد). و هر روستایی از دستور الله و پیامبرش، نافرمانی کند (و با جنگ فتح شود) یک پنجم آن از آنِ الله و رسولش می‌باشد و آن سهم نیز به شما بر می‌گردد». (به مسلمانان فقیر و مستمند می‌رسد).

باب (33): حکم فئ (اموالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید)

1147ـ عن مَالِكَ بْنَ أَوْسٍ س قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَجِئْتُهُ حِينَ تَعَالَى النَّهَارُ، قَالَ: فَوَجَدْتُهُ فِي بَيْتِهِ جَالِسًا عَلَى سَرِيرٍ، مُفْضِيًا إِلَى رِمَالِهِ مُتَّكِئًا عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ، فَقَالَ لِي: يَا مَالُ، إِنَّهُ قَدْ دَفَّ أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْ قَوْمِكَ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضْخٍ، فَخُذْهُ فَاقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ، قَالَ: قُلْتُ: لَوْ أَمَرْتَ بِهَذَا غَيْرِى؟ قَالَ: خُذْهُ، يَا مَالُ، قَالَ: فَجَاءَ يَرْفَا فَقَالَ: هَلْ لَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ؟ فَقَالَ عُمَرُ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا، ثُمَّ جَاءَ. فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِىٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمَا، فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ـ و ذكر كلاماً ـ قَالَ: فَقَالَ الْقَوْمُ: أَجَلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاقْضِ بَيْنَهُمْ وَأَرِحْهُمْ، فَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُمْ قَدْ كَانُوا قَدَّمُوهُمْ لِذَلِكَ، فَقَالَ عُمَرُ: اتَّئِدَا، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: « لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَعَلِىٍّ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ»؟ قَالاَ: نَعَمْ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ص بِخَاصَّةٍ لَمْ يُخَصِّصْ بِهَا أَحَدًا غَيْرَهُ، قَالَ: ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: 7]. مَا أَدْرِى هَلْ قَرَأَ الآيَةَ الَّتِي قَبْلَهَا أَمْ لاَ، قَالَ: فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَكُمْ أَمْوَالَ بَنِي النَّضِيرِ، فَوَاللَّهِ مَا اسْتَأْثَرَ عَلَيْكُمْ، وَلاَ أَخَذَهَا دُونَكُمْ، حَتَّى بَقِىَ هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْخُذُ مِنْهُ نَفَقَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِىَ أُسْوَةَ الْمَالِ، ثُمَّ قَالَ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ أَتَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ نَشَدَ عَبَّاسًا وَعَلِيًّا بِمِثْلِ مَا نَشَدَ بِهِ الْقَوْمَ: أَتَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالاَ نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِىُّ رَسُولِ اللَّهِ ص فَجِئْتُمَا، تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ، وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تُوُفِّىَ أَبُو بَكْرٍ، وَأَنَا وَلِىُّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَوَلِىُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِى كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، فَوَلِيتُهَا، ثُمَّ جِئْتَنِى أَنْتَ وَهَذَا، وَأَنْتُمَا جَمِيعٌ، وَأَمْرُكُمَا وَاحِدٌ، فَقُلْتُمَا: ادْفَعْهَا إِلَيْنَا، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُمْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ أَنْ تَعْمَلاَ فِيهَا بِالَّذِى كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَأَخَذْتُمَاهَا بِذَلِكَ، قَالَ: أَكَذَلِكَ؟ قَالاَ: نَعَمْ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُمَانِى لأَقْضِىَ بَيْنَكُمَا، وَلاَ وَاللَّهِ لاَ أَقْضِى بَيْنَكُمَا بِغَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَرُدَّاهَا إِلَىَّ. (م/1757)

ترجمه: مالک بن اوس س می‌گوید: عمر بن خطاب س شخصی بدنبال من فرستاد. من هنگامی که خورشید بالا آمده بود، به خدمت رسیدم؛ ایشان بالای تختی از حصیر بدون اینکه زیراندازی داشته باشد، نشسته بود و بر بالشتی چرمین، تکیه زده بود. پس خطاب به من گفت: ای مالک! خانواده‌هایی از قوم شما شتابان نزد من آمدند. من دستور دادم تا اندکی مال به آنان بدهند. آن مال را بگیر و میان آنان، تقسیم کن. گفتم: اگر این مسئولیت را به فرد دیگری می‌سپردی، چقدر خوب بود. گفت: ای مالک! شما این کار را انجام دهید. بعد از آن، یرفأ (خدمتگذار عمر بن خطاب س) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا به عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر س گفت: بلی. پس آنان، اجازه یافتند و وارد شدند.

دوباره یرفأ آمد و گفت: آیا به علی و عباس ل اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر گفت: بلی. لذا یرفأ به آنان، اجازه‌ی ورود داد. عباس گفت: ای امیر المؤمنین! میان من و این ـ و سخنی بزبان آورد ـ فیصله کن. کسانی که آنجا حضور داشتند، گفتند: بلی ای امیر المؤمنین! میان آنان فیصله کن تا راحت شوند.

مالک بن اوس می‌گوید: من فکر می‌کنم سایر صحابه نیز به همین خاطر، جلوتر آمده بودند. عمر س خطاب به آن دو نفر گفت: مقداری صبر کنید و مهلت دهید. آنگاه خطاب به حاضران گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او پابرجا هستند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله ص فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. سپس چهره‌اش را به سوی علی و عباس ل برگرداند و گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او استوارند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله ص فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. عمر گفت: الله متعال خصوصیتی برای رسول الله ص قایل شد که بجز ایشان برای هیچ‌کس دیگری، قایل نگردید. الله متعال می‌فرماید: ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ (چیزهایی را که الله متعال از اهالی این آبادی‌ها (بدون جنگ و خونریزی) به پیامبرش ارزانی داشته است، از آنِ الله و پیامبر و خویشاوندان ـ پیامبر ـ و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد.)

ـ راوی می‌گوید: نمی‌دانم که آیه‌ی قبل از این را هم خواند یا نه ـ.

عمر بن خطاب ادامه داد: رسول الله ص اموال بنی نضر را میان شما تقسیم نمود؛ به الله سوگند، ایشان خودش را بر شما ترجیح نداد و به تنهایی آنها را برنداشت تا اینکه (بعد از تقسیم) این مال، باقی ماند. بعد از آن، رسول الله ص نفقه‌ی یک سالش را بر می‌داشت و باقیمانده‌ی آن را طبق دستور (میان شما، فقرا و مستمندان) تقسیم می‌نمود. (ای مردم!) شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او استوارند، سوگند می‌دهم، آیا این مطلب را می‌دانید؟ گفتند: بلی. آنگاه علی و عباس را نیز مانند افراد حاضر در جلسه، سوگند داد و گفت: آیا شما دو نفر هم این مطلب را می‌دانید؟ گفتند: بلی. سپس عمر بن خطاب ادامه داد و گفت: هنگامی که رسول الله ص وفات یافت، ابوبکر گفت: من جانشین رسول الله ص هستم. پس شما دو نفر آمدید؛ و توی عباس میراثت را از برادرزاده‌ات می‌خواستی و این علی هم میراث همسرش را از پدر، طلب کرد. ابوبکر س گفت: رسول الله ص فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است». پس شما او را درغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می‌داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق بود. بعد از آن، ابوبکر وفات یافت و من جانشین رسول الله و ابوبکر شدم. شما مرا هم دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می‌داند که من راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق هستم. به هر حال، سرپرستی به دست من افتاد. سپس شما و ایشان آمدید در حالی که با یکدیگر وحدت داشتید و یک ادعا داشتید. و گفتید: آنها را به ما بدهید. من گفتم: اگر می‌خواهید به شما می‌دهم به شرطی که با الله متعال پیمان ببندید که در این اموال مانند رسول الله ص تصرف می‌نمایید. شما بر این پیمان، اموال را تحویل گرفتید؛ آیا اینگونه نیست؟ گفتند: بلی. عمر بن خطاب گفت: هم اکنون هم نزد من آمده‌اید تا میان شما فیصله نمایم؛ نه، سوگند به الله که تا قیام قیامت، فیصله‌ی دیگری میان شما نخواهم کرد؛ اگر توانایی اداره‌ی آنها را ندارید، به من برگردانید.

1148ـ عَنْ عَائِشَةَ ل: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ». وَإِنِّي وَاللَّهِ لاَ أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَلأَعْمَلَنَّ فِيهَا، بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَأَبَي أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، قَالَ: فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلاً، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِىٌّ، وَكَانَ لِعَلِىٍّ مِنَ النَّاسِ وِجْهَةٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتِ اسْتَنْكَرَ عَلِىٌّ وُجُوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالَحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ بَايَعَ تِلْكَ الأَشْهُرَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنِ ائْتِنَا، وَلاَ يَأْتِنَا مَعَكَ أَحَدٌ - كَرَاهِيَةَ مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - فَقَالَ عُمَرُ، لأَبِى بَكْرٍ: وَاللَّهِ لاَ تَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَحْدَكَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عَسَاهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِى، إِنِّي وَاللَّهِ لآتِيَنَّهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، فَتَشَهَّدَ عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا، يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبْدَدْتَ عَلَيْنَا بِالأَمْرِ، وَكُنَّا نَحْنُ نَرَى لَنَا حَقًّا لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمْ يَزَلْ يُكَلِّمُ أَبَا بَكْرٍ حَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِى، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الأَمْوَالِ، فَإِنِّى لَمْ آلُ فِيهِ عَنِ الْحَقِّ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلاَّ صَنَعْتُهُ، فَقَالَ عَلِىٌّ لأَبِى بَكْرٍ: مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةُ لِلْبَيْعَةِ، فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ صَلاَةَ الظُّهْرِ، رَقِيَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَتَشَهَّدَ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِىٍّ وَتَخَلُّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ وَعُذْرَهُ بِالَّذِى اعْتَذَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، وَتَشَهَّدَ عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَلاَ إِنْكَارًا لِلَّذِى فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَكِنَّا كُنَّا نَرَى لَنَا فِي الأَمْرِ نَصِيبًا، فَاسْتُبِدَّ عَلَيْنَا بِهِ، فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا، فَسُرَّ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ، وَقَالُوا: أَصَبْتَ، فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِىٍّ قَرِيبًا، حِينَ رَاجَعَ الأَمْرَ الْمَعْرُوفَ. (م/1759)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: فاطمه دختر رسول الله ص فردی را نزد ابوبکر صدیق س فرستاد و از او خواست تا اموالی را که از رسول الله ص در مدینه به ارث برده و همچنین فدک را به او بدهد. ابوبکر س گفت: رسول الله ص فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی گذاشته‌ایم، صدقه است؛ اهل بیت محمد از این اموال، استفاده می‌کنند». سوگند به الله که من هیچ چیز از صدقات رسول الله ص را از وضعیتی که در دوران پیامبر اکرم ص داشته‌اند، تغییر نمی‌دهم و به همان روش رسول الله ص در آنها تصرف می‌نمایم. لذا ابوبکر س نپذیرفت که به فاطمه ل چیزی بدهد. بعد از آن، فاطمه ل بر ابوبکر، خشمگین شد و او را ترک کرد و با او سخن نگفت تا اینکه فوت نمود. قابل یادآوری است که فاطمه ل بعد از رسول الله ص شش ماه زنده ماند. و هنگامی که فوت نمود، شوهرش، علی بن ابی طالب س، شبانه بدون اینکه ابوبکر را اطلاع دهد، بر او نماز جنازه خواند و او را دفن نمود. در دوران حیات فاطمه ل علی س در میان مردم از جایگاه خوبی برخوردار بود. اما بعد از وفات ایشان، علی س متوجه شد که چهره‌های مردم نسبت به وی تغییر کرده است. لذا به فکر آشتی و بیعت با ابوبکر افتاد؛ چرا که در این مدت، بیعت نکرده بود. لذا شخصی نزد ابوبکر فرستاد و از وی خواست تا نزدش بیاید و چون آمدن عمر را ناپسند می‌داشت، متذکر شد که هیچ‌کس همراه شما نیاید. عمر به ابوبکر گفت: سوگند به الله که نباید تنها نزد آنان بروی. ابوبکر گفت: با من چه کار خواهند کرد. به الله سوگند که نزد آنان خواهم رفت. آنگاه ابوبکر س نزد آنان رفت. علی بن ابی طالب س بعد از به زبان آوردن شهادتین گفت: ای ابوبکر! ما فضایل و خوبی‌هایی را که الله متعال به تو عنایت کرده است بخوبی می‌دانیم، و بخاطر خیری (خلافتی) که الله متعال آن را به تو عنایت نموده حسادت نمی‌ورزیم. ولی شما در امر خلافت، خودسرانه عمل کردید و با ما مشورت نکردید. ما به خاطر خویشاوندی و قرابتی که با رسول الله ص داشتیم، برای خودمان حقی قایل بودیم. و آنقدر با ابوبکر س صحبت کرد که اشک از چشمان ابوبکر جاری شد.

بعد از آن، هنگامی که ابوبکر شروع به صحبت کردن نمود، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من خویشاوندان رسول الله ص را بیشتر از خویشاوندان خودم دوست دارم. درباره‌ی اختلافی که میان من و شما به خاطر این اموال، اتفاق افتاد، باید بگویم که من در اجرای حق، کوتاهی نکردم؛ در همه‌ی کارها فقط همان کاری را انجام می‌دادم که رسول الله ص انجام می‌داد. آنگاه علی به ابوبکر گفت: وعده‌ی ما برای بیعت بعد از زوال می‌باشد. آنگاه ابوبکر بعد از خواندن نماز ظهر، بالای منبر رفت و شهادتین را به زبان آورد و مقام و منزلت علی را یادآوری نمود و درباره‌ی عقب ماندن وی از بیعت و عذری را که برایش بیان کرده بود، صحبت نمود و در پایان هم از الله متعال، مغفرت خواست. سپس علی بن ابی طالب بعد از شهادتین، حق ابوبکر را بزرگ شمرد و گفت: انگیزه‌ام از تأخیر در بیعت، حسادت به ابوبکر و انکار فضایلی که الله متعال بوسیله آنها او را برتر گردانده است، نبود؛ ولی ما معتقد بودیم که در امر خلافت بهره‌ای داریم اما خودسرانه تصمیم گرفته شد و با ما مشورت نشد؛ لذا ما ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان، خوشحال شدند و گفتند: حق با تو است. بعد از آن هنگامی که علی س به آن کار خوب (خلافت ابوبکر) رجوع نمود، مسلمانان به او بسیار نزدیک شدند.

1149ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِيِنَارًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ». (م/1760)

1149ـ ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند, آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به شمار می‌رود».

باب (34): سهم‌ اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت

1150ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَسَمَ فِي النَّفَلِ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّجُلِ سَهْمًا. (م/1762)

ترجمه: عبدالله بن عمر س می‌گوید: رسول الله ص به اسب اسوار دو سهم، و به فرد پیاده یک سهم از اموال غنیمت، داد.

باب (35): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ

1151ـ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هُرْمُزَ: أَنَّ نَجْدَةَ كَتَبَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَسْأَلُهُ عَنْ خَمْسِ خِلاَلٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَوْلاَ أَنْ أَكْتُمَ عِلْمًا مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ، كَتَبَ إِلَيْهِ نَجْدَةُ: أَمَّا بَعْدُ، فَأَخْبِرْنِى هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَهَلْ كَانَ يَضْرِبُ لَهُنَّ بِسَهْمٍ؟ وَهَلْ كَانَ يَقْتُلُ الصِّبْيَانَ؟ وَمَتَى يَنْقَضِى يُتْمُ الْيَتِيمِ؟ وَعَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَتَبْتَ تَسْأَلُنِى هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَقَدْ كَانَ يَغْزُو بِهِنَّ فَيُدَاوِينَ الْجَرْحَى وَيُحْذَيْنَ مِنَ الْغَنِيمَةِ، وَأَمَّا بِسَهْمٍ فَلَمْ يَضْرِبْ لَهُنَّ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَكُنْ يَقْتُلُ الصِّبْيَانَ، فَلاَ تَقْتُلِ الصِّبْيَانَ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي: مَتَى يَنْقَضِى يُتْمُ الْيَتِيمِ؟ فَلَعَمْرِى إِنَّ الرَّجُلَ لَتَنْبُتُ لِحْيَتُهُ وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الأَخْذِ لِنَفْسِهِ، ضَعِيفُ الْعَطَاءِ مِنْهَا، فَإِذَا أَخَذَ لِنَفْسِهِ مِنْ صَالِحِ مَا يَأْخُذُ النَّاسُ، فَقَدْ ذَهَبَ عَنْهُ الْيُتْمُ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ وَإِنَّا كُنَّا نَقُولُ: هُوَ لَنَا، فَأَبَى عَلَيْنَا قَوْمُنَا ذَاكَ. (م/1812)

ترجمه: یزید بن هرمز می‌گوید: نجده نامه‌ای به ابن عباس ل نوشت و از او درباره‌ی پنج چیز پرسید. ابن عباس ل گفت: اگر بیم کتمان علم نمی‌رفت، جواب او را نمی‌دادم.[[3]](#footnote-3)

نجده در نامه‌اش نوشت اما بعد: آیا رسول الله ص زنان را به جهاد می‌برد؟ و آیا به آنان سهمی از مال غنیمت می‌داد؟ و آیا کودکان را می‌کشت؟ و چه هنگام حکم یتیم بودن یک شخص به پایان می‌رسد؟ و یک پنجم مال غنیمت به چه کسی تعلق می‌گیرد؟

ابن عباس ل در جوابش نوشت: در نامه‌ات پرسیده‌ای که آیا رسول الله ص زنان را به جهاد می‌برد؟ بلی، رسول الله ص زنان را برای مداوای افراد زخمی به جهاد می‌برد؛ ولی سهمی از غنیمت به آنان نمی‌داد؛ بلکه فقط اندکی از اموال غنیمت به عنوان عطیه و بخشش به آنان عنایت می‌نمود. و پیامبر اکرم ص کودکان را به قتل نمی‌رساند. پس تو هم کودکان را به قتل مرسان.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که چه هنگامی حکم یتیم بودن شخص به پایان می‌رسد؟ تاکید می‌کنم که گاهی ریش شخص، ظاهر می‌شود؛ ولی در عین حال، او در داد و ستد خود ضعیف است و مصلحتش را نمی‌داند؛ پس هنگامی که مصلحت خود را مانند سایر مردم ‌دانست، حکم یتیم بودن از وی برطرف می‌گردد.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که خُمس (یک پنجم اموال غنیمت) به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ ما (بنی هاشم) معتقد بودیم که به ما تعلق می‌گیرد؛ اما قوم ما آن را نپذیرفتند. (و گفتند که بطور مشخص به شما تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه بر اساس مصلحت، مصرف می‌شود).

باب (36): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان

1152ـ عن ابي هُرَيْرَةَ س قال: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ، سَيِّدُ أَهْلِ الْيَمَامَةِ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِى الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: « مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟». فَقَالَ: عِنْدِي يَا مُحَمَّدُ خَيْرٌ، إِنْ تَقْتُلْ تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطَ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْغَدِ، فَقَالَ: « مَا عِنْدَكَ؟ يَا ثُمَامَةُ؟». قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ تَقْتُلْ تَقْتُلْ ذَا دَمٍ وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطَ مِنْهُ مَا شِئْتَ فَتَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى كَانَ مِنَ الْغَدِ، فَقَالَ: « مَاذَا عِنْدَكَ؟ يَا ثُمَامَةُ؟» فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ تَقْتُلْ تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ تُعْطَ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ». فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، يَا مُحَمَّدُ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهُكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ كُلِّهَا إِلَىَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ كُلِّهِ إِلَىَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلاَدِ كُلِّهَا إِلَىَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذَتْنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ، فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: أَصَبَوْتَ؟ فَقَالَ: لاَ، وَلَكِنِّي أَسْلَمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلاَ وَاللَّهِ، لاَ يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةُ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص. (م/1764)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص تعدادی اسب سوار به سوی نجد فرستاد. آنان یک مرد از طایفه‌ی بنی حنیفه را که ثمامه بن اثال، نام داشت و سردار مردم یمامه بود، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. در این اثنا، رسول الله ص به سوی او رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری»؟ (فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟) ثمامه گفت: ای محمد! نزد من، خیر است؛ اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته‌ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است). و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. پیامبر اکرم ص او را تا فردا به حال خود، رها نمود. آنگاه به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ او گفت: همان که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته‌ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. باز هم رسول الله ص او را تا فردا به حال خود، رها ساخت. آنگاه، به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ او گفت: همان چیزی که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای و اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته‌ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. رسول الله ص فرمود: «ثمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد و برگشت و وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی الله است؛ ای محمد! سوگند به الله که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت؛ ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره‌ی تو نزد من وجود ندارد؛ سوگند به الله که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است؛ سوگند به الله که شهری مبغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است؛ اسب سواران شما مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله ص به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ ثمامه گفت: خیر، بلکه توسط رسول الله؛ محمد ص؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به الله، تا زمانی که رسول الله ص اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد.

باب (37): جلای وطن کردن یهود از مدینه

1153ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ»، فَخَرَجْنَا مَعَهُ، حَتَّى جِئْنَاهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَنَادَاهُمْ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ يَهُودَ أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ذَلِكَ أُرِيدُ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ذَلِكَ أُرِيدُ»، فَقَالَ لَهُمُ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الأَرْضِ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلاَّ فَاعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/1765)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: روزی، ما در مسجد بودیم که رسول الله ص نزد ما آمد و فرمود: «به سوی یهودیان حرکت کنید». ما همراه ایشان به راه افتادیم تا اینکه به یهودیان رسیدیم. رسول اکرم ص آنان را صدا زد و فرمود: «ای یهودیان! مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان گفتند: ای ابو القاسم! شما پیامتان را رساندید. رسول الله ص فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید؛ مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان دوباره گفتند: ای ابوالقاسم! شما پیام خود را رساندید. رسول الله ص بار دیگر فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید». و سخنش را برای بار سوم، تکرار نمود؛ آنگاه فرمود: «بدانید که زمین از آنِ الله و پیامبرش می‌باشد؛ پس هرکس، در برابر زمینش به چیزی دست می‌یابد، آن را بفروشد؛ در غیر این صورت، بدانید که زمین از آنِ الله و پیامبرش می‌باشد».

باب (38): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره‌ی عربستان

1154ـ عن عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ س: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، حَتَّى لاَ أَدَعَ إِلاَّ مُسْلِمًا». (م/1767)

ترجمه: عمر بن خطاب س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «یهود و نصارا را از شبه جزیره‌ی عربستان بیرون خواهم راند و بجز مسلمان، کسی دیگر را در آن، باقی نخواهم گذاشت».

باب (39): حکم محارب و پیمان شکن

1155ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ ابْنُ الْعَرِقَةِ، رَمَاهُ فِي الأَكْحَلِ، فَضَرَبَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ يَعُودُهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْخَنْدَقِ، وَضَعَ السِّلاَحَ، فَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ، فَقَالَ: وَضَعْتَ السِّلاَحَ؟ وَاللَّهِ مَا وَضَعْنَاهُ، اخْرُجْ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: « فَأَيْنَ؟». فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَقَاتَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَنَزَلُوا عَلَى حُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحُكْمَ فِيهِمْ إِلَى سَعْدٍ، قَالَ: فَإِنِّى أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسْبَى الذُّرِّيَّةُ وَالنِّسَاءُ، وَتُقْسَمَ أَمْوَالُهُمْ، قال هشام: قال أبی: فأخبرت: ان رسول الله ص قال: «لقد حكمت فيهم بحكم الله ﻷ» و فی رواية: «حكمت بحكم الله» و قال مرة: «لقد حكمت بحكم الـملك». (م/1769)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید : مردی از قریش بنام ابن عرقه در روز جنگ خندق، تیری به سوی سعد بن معاذ س پرتاب کرد و شاهرگ دستش را مورد اصابت قرار داد. رسول الله ص خیمه‌ای در مسجد برپا نمود تا از نزدیک، مراقب حال او باشد. گفتنی است که رسول اکرم ص هنگامی که از خندق بازگشت، اسلحه به زمین گذاشت و غسل نمود. در این لحظه، جبرئیل که گرد و غبار را از سرش دور می‌کرد، نزد پیامبر آمد و گفت: شما اسلحه به زمین گذاشتید؟ سوگند به الله که ما اسلحه به زمین نگذاشته‌ایم؛ به سوی آنان برو. رسول الله ص فرمود: «کجا»؟ جبرئیل ÷ به سوی بنی قریظه اشاره نمود. آنگاه پیامبر اکرم ص با بنی قریظه جنگید. سرانجام، آنان تسلیم دستور رسول الله ص شدند. نبی اکرم ص داوری در مورد آنان را به سعد بن معاذ س سپرد. سعد گفت: داوری من این است که جنگجویان آنان را به قتل برسانید و زنان و فرزندانشان را اسیر کنید. رسول الله ص فرمود: «در مورد آنان، طبق دستور الله، داوری کردی».

و در روایتی فرمود: «مطابق دستور الله، داوری کردی». ودر روایتی فرمود: «مطابق حکم پادشاه (الله) داوری نمودی».

36ـ کتاب هجر ت و غزوات

باب (1): هجرت نبی اکرم ص و معجزات آن

1156ـ عن ابي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يَقُولُ: جَاءَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ إِلَى أَبِي فِي مَنْزِلِهِ، فَاشْتَرَى مِنْهُ رَحْلاً، فَقَالَ لِعَازِبٍ، ابْعَثْ مَعِىَ ابْنَكَ يَحْمِلْهُ مَعِى إِلَى مَنْزِلِى، فَقَالَ لِي أَبِى: احْمِلْهُ، فَحَمَلْتُهُ، وَخَرَجَ أَبِي مَعَهُ يَنْتَقِدُ ثَمَنَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِى: يَا أَبَا بَكْرٍ، حَدِّثْنِى كَيْفَ صَنَعْتُمَا لَيْلَةَ سَرَيْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص ؟ قَالَ: نَعَمْ أَسْرَيْنَا لَيْلَتَنَا كُلَّهَا حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ، وَخَلاَ الطَّرِيقُ فَلاَ يَمُرُّ فِيهِ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَتْ لَنَا صَخْرَةٌ طَوِيلَةٌ لَهَا ظِلٌّ، لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدُ، فَنَزَلْنَا عِنْدَهَا، فَأَتَيْتُ الصَّخْرَةَ فَسَوَّيْتُ بِيَدِى مَكَانًا، يَنَامُ فِيهِ النَّبِىُّ ص فِي ظِلِّهَا، ثُمَّ بَسَطْتُ عَلَيْهِ فَرْوَةً، ثُمَّ قُلْتُ: نَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا أَنْفُضُ لَكَ مَا حَوْلَكَ فَنَامَ، وَخَرَجْتُ أَنْفُضُ مَا حَوْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِى غَنَمٍ مُقْبِلٍ بِغَنَمِهِ إِلَى الصَّخْرَةِ، يُرِيدُ مِنْهَا الَّذِي أَرَدْنَا، فَلَقِيتُهُ فَقُلْتُ: لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلاَمُ؟ فَقَالَ: لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، قُلْتُ لَهُ: أَفِى غَنَمِكَ لَبَنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: أَفَتَحْلُبُ لِي؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَخَذَ شَاةً، فَقُلْتُ لَهُ: انْفُضِ الضَّرْعَ مِنَ الشَّعَرِ وَالتُّرَابِ وَالْقَذَي ــــ قَالَ: فَرَأَيْتُ الْبَرَاءَ يَضْرِبُ بِيَدِهِ عَلَى الأُخْرَى يَنْفُضُ ــــ فَحَلَبَ لِي، فِي قَعْبٍ مَعَهُ، كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، قَالَ: وَمَعِى إِدَاوَةٌ أَرْتَوِى فِيهَا لِلنَّبِىِّ ص لِيَشْرَبَ مِنْهَا وَيَتَوَضَّأَ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ص وَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُ مِنْ نَوْمِهِ، فَوَافَقْتُهُ اسْتَيْقَظَ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ مِنَ الْمَاءِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، قَالَ: فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلرَّحِيلِ»؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ الله، قَالَ: فَارْتَحَلْنَا بَعْدَ مَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَاتَّبَعَنَا سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: وَنَحْنُ فِي جَلَدٍ مِنَ الأَرْضِ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُتِينَا، فَقَالَ: «لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَارْتَطَمَتْ فَرَسُهُ إِلَى بَطْنِهَا، أُرَى فَقَالَ: إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمَا قَدْ دَعَوْتُمَا عَلَىَّ، فَادْعُوَا لِي، فَاللَّهُ لَكُمَا أَنْ أَرُدَّ عَنْكُمَا الطَّلَبَ، فَدَعَا اللَّهَ فَنَجَا، فَرَجَعَ لاَ يَلْقَي أَحَدًا إِلاَّ قَالَ: قَدْ كَفَيْتُكُمْ مَا هَهُنَا، فَلاَ يَلْقَي أَحَدًا إِلاَّ رَدَّهُ، قَالَ: وَوَفَي لَنَا. (م/2009)

ترجمه: ابو اسحاق می‌گوید: شنیدم که براء بن عازب ل می‌گوید : ابوبکر صدیق در منزل نزد پدرم آمد و از او پالان شتری خرید و گفت: فرزندت را همراهم بفرست تا پالان را با من به منزل برساند. من پالان را برداشتم. پدرم هم برای گرفتن پول همراه او از خانه بیرون آمد. آنگاه پدرم به او گفت: ای ابوبکر! از شبی که همراه رسول الله ص به هجرت رفتی، برایم بگو. چکار کردید؟ ابوبکر گفت: بلی، تمام شب را راه رفتیم تا روز بعد که کاملاً ظهر شد. و راه، خلوت گردید طوری که هیچ‌کس در آن، رفت و آمد نمی‌کرد. در این هنگام نگاه ما به سنگ بلند و سایه داری افتاد که آفتابگیر نبود. در آنجا به استراحت پرداختیم. من کنار سنگ رفتم و در سایه‌ی آن، مکانی را که رسول اکرم ص بخوابد، با دست‌هایم، هموار ساختم. سپس چادری روی پیامبر اکرم ص انداختم و گفتم: یا رسول الله! شما بخوابید. من اطراف شما را می‌پایم (که کسی نباشد). پیامبر اکرم ص خوابید و من بیرون رفتم و اطراف را نگاه می‌کردم؛ ناگهان، چشم‌ام به چوپانی افتاد که گوسفندانش را به همان هدف ما یعنی استراحت، بسوی همین سنگ می‌آورد. با او ملاقات کردم و به او گفتم: شما پسر کی هستید؟ جواب داد: فردی از اهل مدینه. گفتم: آیا گوسفندانت شیر دارند؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای من می‌دوشی؟ گفت: بله. آنگاه گوسفندی را گرفت. به او گفتم: مو و خاک و خس و خاشاک را از پستان گوسفند، پاک کن. ـ راوی می‌گوید: من براء را دیدم که یک دستش را روی دیگری می‌زد (و به علامت تمیز کردن) تکان می‌داد. ـ سپس او مقداری شیر داخل لیوان چوبی برایم دوشید. من ظرف آبی همراهم داشتم که رسول اکرم ص از آن، آب می‌نوشید و وضو می‌ساخت. شیرها را نزد نبی اکرم ص بردم و ناپسند دانستم که رسول الله ص را بیدار کنم. اما با رسیدن من، پیامبر اکرم ص بیدار شد. من بالای ظرف شیر، آب ریختم تا اینکه سرد گردید. آنگاه گفتم: یا   
رسول الله! از این شیر میل فرمایید. پیامبر اکرم ص به اندازه‌ای نوشید که من راضی و خوشحال شدم. آنگاه فرمود: «آیا وقت حرکت فرا نرسیده است»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله. سپس بعد از زوال آفتاب، حرکت کردیم. ما در سرزمینی سخت و هموار بودیم که سراقه بن مالک به دنبال ما آمد. من گفتم: یا رسول الله! به ما رسیدند. رسول اکرم ص فرمود: «غمگین مباش، الله با ماست». آنگاه رسول الله ص او را نفرین نمود. اینجا بود که اسب سراقه تا شکم در زمین فرو رفت.

راوی می‌گوید: من فکر می‌کنم که در این هنگام، سراقه گفت: من می‌دانم که شما مرا نفرین کردید؛ برایم دعای خیر کنید؛ من الله متعال را گواه می‌گیرم که هرکس به تعقیب شما بیاید، برگردانم. لذا رسول اکرم ص برایش دعا نمود و او نجات پیدا کرد. آنگاه برگشت و هرکس را که می‌دید، می‌گفت: این منطقه را من بررسی نمودم، کسی وجود ندارد. و اینگونه با هرکس که ملاقات می‌نمود او را بر می‌گرداند و به سخنش وفا کرد.

باب (2): درباره‌ی غزوه‌ی بدر

1157ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص شَاوَرَ حِينَ بَلَغَهُ إِقْبَالُ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ تَكَلَّمَ عُمَرُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ: إِيَّانَا تُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نُخِيضَهَا الْبَحْرَ لأَخَضْنَاهَا، وَلَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نَضْرِبَ أَكْبَادَهَا إِلَى بَرْكِ الْغِمَادِ لَفَعَلْنَا، قَالَ: فَنَدَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّاسَ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى نَزَلُوا بَدْرًا، وَوَرَدَتْ عَلَيْهِمْ رَوَايَا قُرَيْشٍ، وَفِيهِمْ غُلاَمٌ أَسْوَدُ لِبَنِى الْحَجَّاجِ، فَأَخَذُوهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَسْأَلُونَهُ عَنْ أَبِي سُفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ؟ فَيَقُولُ: مَا لِي عِلْمٌ بِأَبِى سُفْيَانَ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ، فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ ضَرَبُوهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، أَنَا أُخْبِرُكُمْ، هَذَا أَبُو سُفْيَانَ، فَإِذَا تَرَكُوهُ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ: مَا لِي بِأَبِي سُفْيَانَ عِلْمٌ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعُتْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ فِي النَّاسِ، فَإِذَا قَالَ هَذَا أَيْضًا ضَرَبُوهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ص قَائِمٌ يُصَلِّى، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ انْصَرَفَ، قَالَ: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَتَضْرِبُوهُ إِذَا صَدَقَكُمْ وَتَتْرُكُوهُ إِذَا كَذَبَكُمْ». قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَذَا مَصْرَعُ فُلاَنٍ». قَالَ: وَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى الأَرْضِ، هَهُنَا وَهَهُنَا قَالَ: فَمَا مَاطَ أَحَدُهُمْ، عَنْ مَوْضِعِ يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/1779)

ترجمه: انس س می‌گوید: هنگامی که خبر آمدن ابوسفیان به رسول الله ص رسید، با یارانش مشورت نمود. ابوبکر س صحبت کرد. رسول اکرم ص از او روی گردانی نمود. سپس عمر س صحبت کرد. پیامبر اکرم ص از ایشان نیز روی گردانی نمود. آنگاه سعد بن عباده س برخاست و گفت: یا رسول الله! ما طرف خطاب شما هستیم؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما دستور دهید که با اسبهایتان وارد دریا شوید، ما وارد می‌شویم. واگر به ما دستور دهید که اسبهایتان را تا برک الغماد بدوانید، ما می‌دوانیم. آنگاه رسول الله ص به مردم دستور داد و آنان حرکت کردند تا اینکه در بدر، منزل گرفتند. در این هنگام، ساقیان قریش نیز آمدند. در میان آنان، برده‌ی سیاهی از بنی حجاج نیز وجود داشت. یاران رسول الله ص از او درباره‌ی ابوسفیان و همراهانش می‌پرسیدند. او می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم؛ ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرف‌ها را می‌زد، او را کتک می‌زدند. پس او می‌گفت: بله، به شما می‌گویم، ابوسفیان نیز در میان آنان است. و هنگامی که او را رها می‌کردند و می‌پرسیدند، می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرف را می‌زد دوباره کتک می‌زدند. در این اثنا، رسول الله ص ایستاده بود و نماز می‌خواند. هنگامی که این صحنه را دید، نمازش را به پایان رساند و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هنگامی که به شما راست می‌گوید، او را کتک می‌زنید و هنگامی که به شما دروغ می‌گوید ، رهایش می‌کنید».

راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله ص با گذاشتن دستش بر روی زمین فرمود: «این، مکان کشته شدن فلانی است». اینجا مکان کشته شدن فلانی است، اینجا مکان کشته شدن فلانی است». لذا مکان کشته شدن هیچ یک از آنها از جایی که رسول الله ص دستش را گذاشته بود، تغییر نکرد.

1158ـ عَنْ أَنَسِ س بْنِ مَالِكٍ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بُسَيْسَةَ، عَيْنًا يَنْظُرُ مَا صَنَعَتْ عِيرُ أَبِي سُفْيَانَ، فَجَاءَ وَمَا فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ غَيْرِى وَغَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: لاَ أَدْرِى مَا اسْتَثْنَى بَعْضَ نِسَائِهِ، قَالَ: فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَتَكَلَّمَ، فَقَالَ: «إِنَّ لَنَا طَلِبَةً، فَمَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا فَلْيَرْكَبْ مَعَنَا». فَجَعَلَ رِجَالٌ يَسْتَأْذِنُونَهُ فِي ظُهْرَانِهِمْ فِي عُلْوِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «لاَ، إِلاَّ مَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا». فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى سَبَقُوا الْمُشْرِكِينَ إِلَى بَدْرٍ، وَجَاءَ الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يُقَدِّمَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَى شَىْءٍ حَتَّى أَكُونَ أَنَا دُونَهُ». فَدَنَا الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قُومُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ». قَالَ: يَقُولُ عُمَيْرُ بْنُ الْحُمَامِ الأَنْصَارِىُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: بَخٍ بَخٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا يَحْمِلُكَ عَلَى قَوْلِكَ: بَخٍ بَخٍ»؟ قَالَ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلاَّ رَجَاءَ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِهَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ مِنْ أَهْلِهَا». فَأَخْرَجَ تَمَرَاتٍ مِنْ قَرْنِهِ فَجَعَلَ يَأْكُلُ مِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: لَئِنْ أَنَا حَيِيتُ حَتَّى آكُلَ تَمَرَاتِى هَذِهِ إِنَّهَا لَحَيَاةٌ طَوِيلَةٌ، قَالَ: فَرَمَى بِمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ التَّمْرِ، ثُمَّ قَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ. (م/1901)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص بُسَیسه را به عنوان جاسوس برای زیر نظر گرفتن قافله ابوسفیان فرستاد. و فقط من و رسول اکرم ص داخل منزل بودیم که بُسیسه از مأموریتش آمد. راوی می‌گوید : نمی‌دانم شاید یکی از همسرانش هم آنجا بود. به هر حال، بُسیسه ماجرای قافله را برای پیامبر اکرم ص بیان نمود. رسول الله ص بیرون رفت و صحبت کرد و فرمود: «ما برای انجام کاری می‌رویم؛ لذا سواری هرکس که حاضر و آماده است، همراه ما بیاید». بعضی از مردم از نبی اکرم ص اجازه خواستند تا سواری‌هایشان را از قسمت بالای مدینه بیاورند. پیامبر اکرم ص فرمود: «نه، فقط کسانی بیایند که سواری‌شان حاضر و آماده است». آنگاه رسول الله ص و یارانش حرکت نمودند و جلوتر از مشرکین به بدر رسیدند. رسول الله ص فرمود: «تا من جلو نشدم هیچ‌کس اقدام به انجام کاری نکند». سرانجام، مشرکین آمدند و نزدیک شدند. رسول الله ص فرمود: «به سوی بهشتی که پهنای آن به اندازه‌ی پهنای آسمان‌ها و زمین است، برخیزید». عُمیر بن حمام انصاری س گفت: یا رسول الله! بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است؟   
پیامبر اکرم ص فرمود: «بلی». عُمیر گفت: به به. رسول الله ص فرمود: انگیزه‌ات از به به گفتن چه بود؟ عُمیر گفت: یا رسول الله! بجز اینکه امیدوارم اهل آن بهشت باشم هیچ انگیزه‌ی دیگری ندارم. رسول الله ص فرمود: «تو اهل بهشتی». بعد از آن، عُمیر چند خرما از جعبه‌اش بیرون آورد و شروع به خوردن آنها کرد. سپس گفت: اگر آنقدر زنده بمانم که این خرماهایم را بخورم، یک زندگی طولانی خواهد شد. آنگاه خرماهایی را که بدست داشت به زمین انداخت و آنقدر با کفار جنگید تا اینکه کشته شد.

باب (3): درباره‌ی کمک شدن بوسیله‌ی فرشتگان، فدیه گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت

1159ـ عن عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ ل قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَهُمْ أَلْفٌ، وَأَصْحَابُهُ ثَلاَثُمِائَةٍ وَتِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلاً، فَاسْتَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ص الْقِبْلَةَ، ثُمَّ مَدَّ يَدَيْهِ فَجَعَلَ يَهْتِفُ بِرَبِّهِ: «اللَّهُمَّ، أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ، آتِ مَا وَعَدْتَنِى، اللَّهُمَّ، إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِي الأَرْضِ». فَمَازَالَ يَهْتِفُ بِرَبِّهِ، مَادًّا يَدَيْهِ، مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، حَتَّى سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبَيْهِ، فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَأَلْقَاهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، ثُمَّ الْتَزَمَهُ مِنْ وَرَائِهِ وَقَالَ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ، كَذَاكَ مُنَاشَدَتُكَ رَبَّكَ، فَإِنَّهُ سَيُنْجِزُ لَكَ مَا وَعَدَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ٩﴾ [الأنفال: 9]. فَأَمَدَّهُ اللَّهُ بِالْمَلاَئِكَةِ. قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: فَحَدَّثَنِى ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ يَشْتَدُّ فِي أَثَرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَمَامَهُ، إِذْ سَمِعَ ضَرْبَةً بِالسَّوْطِ فَوْقَهُ، وَصَوْتَ الْفَارِسِ يَقُولُ: أَقْدِمْ حَيْزُومُ، فَنَظَرَ إِلَى الْمُشْرِكِ أَمَامَهُ فَخَرَّ مُسْتَلْقِيًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ خُطِمَ أَنْفُهُ، وَشُقَّ وَجْهُهُ كَضَرْبَةِ السَّوْطِ، فَاخْضَرَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ، فَجَاءَ الأَنْصَارِىُّ فَحَدَّثَ بِذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ص، فَقَالَ: «صَدَقْتَ، ذَلِكَ مِنْ مَدَدِ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ». فَقَتَلُوا يَوْمَئِذٍ سَبْعِينَ، وَأَسَرُوا سَبْعِينَ، قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَمَّا أَسَرُوا الأُسَارَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لأَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلاَءِ الأُسَارَى»؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ هُمْ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةِ، أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ فِدْيَةً، فَتَكُونُ لَنَا قُوَّةً عَلَى الْكُفَّارِ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ لِلإِسْلاَمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ»؟ قُلْتُ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى الَّذِي رَأَى أَبُو بَكْرٍ، وَلَكِنِّى أَرَى أَنْ تُمَكِّنَّا فَنَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، فَتُمَكِّنَ عَلِيًّا مِنْ عَقِيلٍ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَتُمَكِّنِّى مِنْ فُلاَنٍ - نَسِيبًا لِعُمَرَ - فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَإِنَّ هَؤُلاَءِ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَصَنَادِيدُهَا، فَهَوِىَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَهْوَ مَا قُلْتُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَبُو بَكْرٍ قَاعِدَيْنِ يَبْكِيَانِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَبْكِي أَنْتَ وَصَاحِبُكَ؟ فَإِنْ وَجَدْتُ بُكَاءً بَكَيْتُ وَإِنْ لَمْ أَجِدْ بُكَاءً تَبَاكَيْتُ لِبُكَائِكُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَبْكِى لِلَّذِى عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ » ـــــ شَجَرَةٍ قَرِيبَةٍ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ص ــــ وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنفال: 67]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا﴾ [الأنفال: 69]. فَأَحَلَّ اللَّهُ الْغَنِيمَةَ لَهُمْ. (م/1763)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید : عمر بن خطاب س به من گفت: روز جنگ بدر، رسول الله ص به مشرکان که تعدادشان هزار نفر بود و مسلمانان که سیصد و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت و رو به سوی قبله نمود و دستهایش را بلند کرد و پروردگارش را صدا زد و گفت: «بار الها! وعده‌ات را عملی کن؛ بار الها! به وعده‌ات وفا کن؛ اگر این گروه از مسلمانان را هلاک کنی، روی زمین عبادت نخواهی شد». و همچنان رو به قبله، دستهایش بلند بود و از پروردگارش کمک می‌خواست تا اینکه ردایش از بالای شانه‌هایش به زمین افتاد. در این هنگام، ابوبکر س نزدیک آمد و ردایش را برداشت و بالای شانه‌هایش گذاشت و از پشت، دست به گردنش انداخت و گفت: یا رسول الله! دعا و درخواست از الله متعال کافی است. الله متعال به وعده‌اش عمل خواهد نمود. در این باره الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ٩﴾ [الأنفال: 9]. یعنی: به یاد آورید زمانی را که از پروردگارتان درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌کنم و آنان، گروه‌های دیگری را پشت سر خواهند داشت.

در نتیجه، الله متعال پیامبرش را با فرشتگان کمک کرد.

ابو زمیل می‌گوید : ابن عباس ل به من گفت: در آن روز، یک مرد مسلمان، به دنبال یک نفر از مشرکین می‌دوید؛ ناگهان، صدای شلاق را از بالای سرش شنید و هم چنین صدای اسب سواری را شنید که می‌گفت: ای حیزوم! جلو برو.

آن مسلمان به مشرکی که جلویش قرار داشت نگاه کرد و دید که به پشت سر به زمین افتاد و اثری مانند ضربه‌ی شلاق روی بینی‌اش وجود دارد و چهره‌اش پاره شده و رنگ تمام چهره‌اش سبز شده است.

آن مرد انصاری نزد رسول الله ص آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول اکرم ص فرمود: «راست می‌گویی، او از فرشتگان آسمان سوم بوده است».

قابل یادآوری است که در آن روز، مسلمانان هفتاد نفر از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند.

ابو زمیل می‌گوید : ابن عباس ل گفت: بعد از به اسارت گرفتن اسیران، رسول الله ص به ابوبکر و عمر فرمود: «نظر شما درباره‌ی این اسیران چیست»؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله! آنان پسر عموها و خویشاوندان ما هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیه بگیرید؛ چرا که باعث تقویت ما در برابر کفار می‌شود و چه بسا که الله متعال هم آنان را به سوی اسلام، هدایت نماید. آنگاه رسول الله ص به عمر بن خطاب فرمود: «ای فرزند خطاب! نظر شما چیست»؟ عمر می‌گوید: من گفتم: نه، یا رسول الله، سوگند به الله که نظر من مانند نظر ابوبکر نیست؛ نظر من این است که به ما اختیار دهی تا گردنشان را بزنیم؛ عقیل را در اختیار علی قرار دهی تا گردنش را بزند و فلان خویشاوند مرا در اختیار من قرار دهی تا گردنش را بزنم؛ زیرا اینها سران و بزرگان کفر هستند.

رسول الله ص به رأی ابوبکر تمایل نشان داد و به سخنان من تمایلی نشان نداد.

عمر س می‌گوید: فردای آنروز آمدم و دیدم که رسول الله ص و ابوبکر نشسته‌اند و گریه می‌کنند. گفتم: یا رسول الله! به من بگو که تو و همراهت چرا گریه می‌کنید؟ اگر گریه‌ام بیاید، گریه می‌کنم. و اگر گریه‌ام نیاید، به سبب گریه‌ی شما، خود را به گریه می‌زنم. رسول الله ص فرمود: «به خاطر پیشنهاد دوستانت مبنی بر این که از اسیران فدیه بگیرم، گریه می‌کنم؛ عذاب آنان نزدیک‌تر از این درخت ـ اشاره به درختی نزدیک ـ به من عرضه گردید. و الله متعال این آیات را نازل فرمود که: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٦٧ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ٦٨ فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا﴾ [الأنفال: 67-69]. یعنی: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیر جنگی داشته باشد تا زمانی که شدت عمل به خرج نداده و دشمن را خسته و زخمی ننموده است». شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتی که الله متعال آخرت را می‌خواهد و الله متعال، غالب و با حکمت است. اگر حکم سابق الله متعال (مبنی بر عدم عذاب بدون ابلاغ یا تقدیر الهی) نبود بخاطر چیزی که (به عنوان فدیه) گرفته‌اید، دچار عذاب بزرگی می‌شدید. اکنون از آن چیزی که به غنیمت گرفته‌اید، حلال و پاکیزه بخورید.

و اینگونه الله متعال غنیمت را برای آنان، حلال ساخت.

باب (4): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان

1160ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص تَرَكَ قَتْلَى بَدْرٍ ثَلاَثًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ: «يَا أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ يَا عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّى قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِى رَبِّى حَقًّا». فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِىِّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَسْمَعُوا وَأَنَّى يُجِيبُوا وَقَدْ جَيَّفُوا؟ قَالَ: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ لاَ يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا». ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا، فَأُلْقُوا فِي قَلِيبِ بَدْرٍ. (م/2875)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص کشته شدگان بدر را سه روز گذاشت. آنگاه کنار آنان رفت و بالای سرشان ایستاد و صدایشان زد و فرمود: «ای ابوجهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبه بن ربیعه! و ای شیبه بن ربیعه! آیا وعده‌ای را که پروردگارتان به شما داده بود، تحقق پیدا کرد؟ همانا وعده‌ای را که پروردگارم به من داد، تحقق پیدا نمود». عمر س این سخن پیامبر را شنید و عرض کرد: یا رسول الله! آنان چگونه می‌شنوند و جواب می‌دهند حال آنکه متعفن شده‌اند؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید؛ ولی آنها نمی‌توانند پاسخ دهند». آنگاه رسول اکرم ص دستور داد و آنان را کشیدند و در چاه بدر انداختند.

باب (5): درباره‌ی غزوه‌ی احد

1161ـ عَنْ أَنَسِ س بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أُفْرِدَ يَوْمَ أُحُدٍ فِي سَبْعَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا رَهِقُوهُ قَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟». فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّي قُتِلَ، ثُمَّ رَهِقُوهُ أَيْضًا فَقَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِى فِي الْجَنَّةِ»؟ فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّي قُتِلَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّي قُتِلَ السَّبْعَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِصَاحِبَيْهِ: «مَا أَنْصَفْنَا أَصْحَابَنَا». (م/1789)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: روز جنگ احد، رسول الله ص با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد»؟ پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم ص فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد»؟ این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله ص فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند.)

باب (6): زخمی‌شدن نبی اکرم ص در روز جنگ احد

1162ـ عن أَبِي حَازِمٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يُسْأَلُ عَنْ جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ، وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص تَغْسِلُ الدَّمَ، وَكَانَ عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمِجَنِّ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لاَ يَزِيدُ الدَّمَ إِلاَّ كَثْرَةً، أَخَذَتْ قِطْعَةَ حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ. (م/1790)

ترجمه: ابو حازم می‌گوید: شنیدم که از سهل بن سعد س درباره‌ی زخمی‌شدن   
رسول الله ص در روز جنگ احد پرسیدند. او گفت: چهره‌ی رسول الله ص زخمی گردید، دندان‌های پیشین‌اش شکستند و کلاه خودی را که بر سر داشت، روی سرش شکست. علی بن ابی طالب س با سپر، آب بالای زخمش می‌ریخت و فاطمه ل خون‌ها را می‌شست. و چون فاطمه ل دید که آب باعث افزایش خونریزی می‌شود، قطعه حصیری برداشت و آن را سوخت تا اینکه تبدیل به خاکستر گردید؛ آنگاه آن خاکستر را بالای زخم گذاشت. پس خونریزی قطع شد.

1163ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَشُجَّ فِي رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يَسْلُتُ الدَّمَ عَنْهُ وَيَقُولُ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ وَكَسَرُوا رَبَاعِيَتَهُ، وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ»! فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل عمران: 128].

ترجمه: انس س می‌گوید: روز جنگ احد، دندانهای رباعی (پیشین) رسول الله ص شکست و سر مبارک، زخمی گردید. پیامبر اکرم ص در حالی که خون‌ها را از چهره‌اش پاک می‌کرد، می‌فرمود: «قومی که به خاطر دعوت به سوی الله، سر پیامبرش را زخمی ‌کند و دندان‌هایش را بشکند، چگونه رستگار می‌شود»؟! پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل عمران: 128]. «ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست».

باب (7): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ص در روز جنگ احد

1164ـ عَنْ سَعْدٍ بن ابي وقاص س قَالَ: رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَعَنْ شِمَالِهِ يَوْمَ أُحُدٍ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا ثِيَابُ بَيَاضٍ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلاَ بَعْدُ، يَعْنِي جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ، وَ فِي رِوَايَةٍ: يُقَاتِلاَنِ عَنهُ كأَشَدِّ القِتَالِ.

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: روز غزوه احد، سمت راست و چپ   
رسول الله ص دو مرد سفید پوش را دیدم که آنها را قبل از آنروز ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم. و در روایتی آمده است که: آن دو به شدت از رسول الله ص دفاع می‌کردند.

باب (8): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله ص کشته شود، بسیار شدید است

1165ـ عن ابي هُرَيْرَةَ س قال: قال رَسُولِ اللَّهِ ص: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا هَذَا بِرَسُولِ اللَّهِ». وَهُوَ حِينَئِذٍ يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَتِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ ﻷ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/1793)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص با اشاره به دندان پیشین‌اش (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «الله متعال، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، به شدت خشمگین می‌شود. همچنین، الله متعال بر کسی‌که توسط پیامبرش که در راه او می‌جنگد، کشته شود، به شدت خشمگین می‌گردد».

باب (9): اذیت و آزار نبی اکرم ص توسط قوم‌اش

1166ـ عن عَائِشَةَ ل زَوْجَ النَّبِىِّ ص: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: يَا   
رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ بْنِ عَبْدِ كُلاَلٍ، فَلَمْ يُجِبْنِى إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِى، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلاَّ بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِى فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِى، فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ، فَنَادَانِى فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﻷ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، قَالَ: فَنَادَانِى مَلَكُ الْجِبَالِ وَسَلَّمَ عَلَىَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَأَنَا مَلَكُ الْجِبَالِ، وَقَدْ بَعَثَنِي رَبُّكَ إِلَيْكَ لِتَأْمُرَنِي بِأَمْرِكَ، فَمَا شِئْتَ؟ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلاَبِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لاَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (م/1795)

ترجمه: از عایشه ب؛ همسر گرامی نبی اکرم ص ؛ روایت است که ایشان از رسول الله ص پرسید: آیا روزی، سخت‌تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده‌ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود؛ یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلال، عرضه کردم (و خواسته‌ام را به او گفتم) و اوآنرا نپذیرفت؛ در آن هنگام، بسیار غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم؛ هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه ‌انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا الله متعال، سخنان قوم‌ات و پاسخشان را شنید؛ هم اکنون، فرشته‌ی کوه‌ها را به سوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته‌ی کوه‌ها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! همانا الله متعال، سخنان قوم‌ات و پاسخشان را شنید. من فرشته‌ی کوه‌ها هستم. الله متعال مرا نزد تو فرستاد تا دستور تو را اجرا کنتم. پس چه می‌خواهی؟ اگر می‌خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می‌آورم. نبی اکرم ص فرمود: «بلکه من امیدوارم که الله متعال از نسل‌های آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط الله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند».

1167ـ عَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ س قَالَ: دَمِيَتْ إِصْبَعُ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ فَقَالَ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ |  | وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ». (م/1796) |

ترجمه: جندب بن سفیان س می‌گوید: انگشت مبارک رسول اکرم ص در یکی از غزوات، زخمی شد. پیامبر اکرم ص فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه الله می‌باشد».

1168ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص يُصَلِّى عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالأَمْسِ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلاَ جَزُورِ بَنِي فُلاَنٍ فَيَأْخُذُهُ، فَيَضَعُهُ فِي كَتِفَىْ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشْقَي الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ، فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِىُّ ص وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ: فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَى بَعْضٍ، وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ، لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَالنَّبِىُّ ص سَاجِدٌ، مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ، فَجَاءَتْ وَهِيَ جُوَيْرِيَةُ، فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَسُبُّهُم، فَلَمَّا قَضَى النَّبِىُّ ص صَلاَتَهُ رَفَعَ صَوْتَهُ، ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِمْ، وَكَانَ إِذَا دَعَا دَعَا ثَلاَثًا، وَإِذَا سَأَلَ سَأَلَ ثَلاَثًا، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا سَمِعُوا صَوْتَهُ ذَهَبَ عَنْهُمُ الضِّحْكُ، وَخَافُوا دَعْوَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ بِأَبِى جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ». (وَذَكَرَ السَّابِعَ وَلَمْ أَحْفَظْهُ) فَوَالَّذِى بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ سَمَّى صَرْعَى يَوْمَ بَدْرٍ، ثُمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلِيبِ، قَلِيبِ بَدْرٍ. قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ غَلَطٌ فِي هَذَا الْحَدِيثِ. (م/1794)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: روزی، رسول الله ص کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. همچنین ابوجهل و تنی چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. قابل یادآوری است که روز گذشته، شتری ذبح شده بود. ابوجهل گفت: چه کسی بچه دان شتر فلان قبیله را بر می‌دارد و می‌آورد و هنگامی که محمد به سجده می‌رود، آن را بر پشت او می‌گذارد؟ بدبخت ترین آنان (عقبه) برخاست و آن را آورد و هنگامی که نبی اکرم ص به سجده رفت، آن را میان شانه‌هایش گذاشت. راوی می‌گوید: آنان یکدیگر را تنه می‌زدند و با آواز بلند می‌خندیدند؛ ای کاش، من که شاهد این صحنه بودم، می‌توانستم آن را از پشت رسول الله ص بردارم. بله، رسول الله ص همچنان در سجده بود و سرش را از سجده بر نمی‌داشت تا اینکه فردی رفت و فاطمه ل را اطلاع داد. فاطمه ل که دختر بچه‌ی کوچکی بود، آمد و آن را از پشت پیامبر اکرم ص برداشت و دور انداخت. آنگاه رو به قریش کرد و آنان را بد و بی راه گفت. نبی اکرم ص بعد از به پایان رساندن نماز، با صدای بلند، آنان را نفرین کرد و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». گفتنی است که هر گاه رسول الله ص دعا می‌کرد یا چیزی مسألت می‌نمود، سه بار تکرار می‌کرد. با شنیدن صدای پیامبر، مشرکین از نفرین پیامبر، وحشت کردند و خنده‌ی آنان قطع شد. پیامبر اکرم ص نفرینش را ادامه داد و فرمود: «پروردگارا! ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، ولید بن عقبه، امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط را نابود کن». راوی می‌گوید : رسول الله ص نفر هفتم را نیز نام برد؛ ولی من آن را فراموش کرده‌ام. سوگند به ذاتی که محمد ص را به حق فرستاده است، همه‌ی کسانی را که رسول الله ص نام برد، من دیدم که در روز جنگ بدر کشته شده و درچاه بدر انداخته شدند.

ابو اسحاق می‌گوید: نام ولید بن عقبه، اشتباها در این حدیث، وارد شده است.

باب (10): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قوم‌شان

1169ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن مسعود س قَالَ: كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يَحْكِى نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ». (م/1792)

1169ـ عبد الله بن مسعود س می‌گوید: گویا هم اکنون، رسول الله ص را می‌بینم که از پیامبری حکایت می‌کند که قومش او را زده‌اند و او در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کند، می‌گوید: پروردگارا! قومم را ببخشای؛ چرا که آنان نمی‌دانند».

باب (11): کشته شدن ابوجهل

1170ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ يَنْظُرُ لَنَا مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ»؟ فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَكَ، قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ: آنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَقَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ (أَوْ قَالَ:) قَتَلَهُ قَوْمُهُ؟ قَالَ: وَقَالَ أَبُو مِجْلَزٍ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: فَلَوْ غَيْرُ أَكَّارٍ قَتَلَنِي. (م/1800)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می‌آورد»؟ ابن مسعود س رفت و دید که فرزندان عفراء او را زده و از پای در آورده‌اند. پس ریش‌اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته‌اید یا مردی را قومش کشته است.

ابومجلز می‌گوید: ابوجهل گفت: ای کاش! به دست کشاورزی کشته نمی‌شدم. (قابل یاد آوری است که ابو جهل توسط فرزندان عفرای انصاری که کشاورز بودند، کشته شد و کشاورزی نزد عرب، عیب و نقص شمرده می‌شد.)

باب (12): کشته شدن کعب بن اشرف

1171ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: ائْذَنْ لِي فَلأَقُلْ، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ، وَذَكَرَ مَا بَيْنَهُمَا، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَرَادَ صَدَقَةً، وَقَدْ عَنَّانَا، فَلَمَّا سَمِعَهُ قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ، لَتَمَلُّنَّهُ، قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ الآنَ، وَنَكْرَهُ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ أَمْرُهُ، قَالَ: وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تُسْلِفَنِي سَلَفًا، قَالَ: فَمَا تَرْهَنُنِى؟ قَالَ: مَا تُرِيدُ، قَالَ: تَرْهَنُنِى نِسَاءَكُمْ، قَالَ: أَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ، أَنَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا؟ قَالَ لَهُ: تَرْهَنُونِى أَوْلاَدَكُمْ، قَالَ: يُسَبُّ ابْنُ أَحَدِنَا، فَيُقَالُ: رُهِنَ فِي وَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرٍ، وَلَكِنْ نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ ــــــ يَعْنِى السِّلاَحَ ــــــ قَالَ: فَنَعَمْ، وَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْحَارِثِ وَأَبِى عَبْسِ بْنِ جَبْرٍ وَعَبَّادِ بْنِ بِشْرٍ، قَالَ: فَجَاءُوا فَدَعَوْهُ لَيْلاً، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، قَالَ سُفْيَانُ: قَالَ غَيْرُ عَمْرٍو: قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: إِنِّي لأَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ صَوْتُ دَمٍ، قَالَ: إِنَّمَا هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيعُهُ وَأَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِىَ إِلَى طَعْنَةٍ لَيْلاً لأَجَابَ، قَالَ مُحَمَّدٌ: إِنِّي إِذَا جَاءَ فَسَوْفَ أَمُدُّ يَدِى إِلَى رَأْسِهِ، فَإِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنْهُ فَدُونَكُمْ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ، نَزَلَ وَهُوَ مُتَوَشِّحٌ، فَقَالُوا: نَجِدُ مِنْكَ رِيحَ الطِّيبِ، قَالَ: نَعَمْ، تَحْتِى فُلاَنَةُ، هِيَ أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، قَالَ: فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشُمَّ مِنْهُ، قَالَ: نَعَمْ، فَشُمَّ، فَتَنَاوَلَ فَشَمَّ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَعُودَ؟ قَالَ: فَاسْتَمْكَنَ مِنْ رَأْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: دُونَكُمْ، قَالَ: فَقَتَلُوهُ. (م/1801)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می‌رسد؟ زیرا او الله و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه گفت: یا رسول الله! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم ج فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و قرابت وخویشاوندی خودش را با او یادآور شد و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می‌خواهد و ما را خسته کرده است. کعب گفت: سوگند به الله که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی‌خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌کشد. و هم اکنون می‌خواهیم که به ما قرض بدهی. کعب گفت: به شرطی قرض می‌دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چه می‌خواهی؟ کعب جواب داد: زنانتان را نزد من، رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ کعب گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. محمد بن مسلمه گفت: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وَسَق، به رهن گذاشته شد. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. کعب گفت: خوب است. سرانجام، با او وعده کرد تا همراه حارث و ابوعبس بن جبر و عباد بن بشر نزد او بیاید. آنگاه، شبانه نزد او رفتند و او را فرا خواندند. او از قلعه پایین آمد. همسرش به او گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: محمد بن مسلمه و برادر رضاعی‌اش؛ ابو نائله؛ آمده‌اند. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد.

محمد بن مسلمه به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می‌گیرم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید.

سر انجام، کعب که مسلح بود از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه و همراهان وی گفتند: از شما بوی خوشی به مشام ما می‌رسد. کعب گفت: بله، همسرم فلانی است که خوشبو‌ترین زنان عرب است. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سرت را ببویم؟ کعب گفت: بلی. اینگونه محمد بن مسلمه سرش را بویید. و دوباره گفت: اجازه می‌دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. کعب گفت: بلی. پس هنگامی که محمد بن مسلمه بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). و اینگونه او را کشتند.

باب (13): غزوه‌ی رقاع

1172ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزَاةٍ، وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، قَالَ: فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا، فَنَقِبَتْ قَدَمَاىَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِى، فَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ، فَسُمِّيَتْ غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نُعَصِّبُ عَلَى أَرْجُلِنَا مِنَ الْخِرَقِ، قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهَذَا الْحَدِيثِ، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، قَالَ: كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاهُ، قَالَ أَبُو أُسَامَةَ: وَزَادَنِى غَيْرُ بُرَيْدٍ: وَاللَّهُ يَجْزِى بِهِ. (م/1816)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: همراه رسول الله ص به غزوه‌ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می‌شدیم. بدین جهت پاهای ما فرسوده و زخمی ‌شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی ‌شد و ناخنهایم افتاد. ما پاهایمان را با تکه پارچه‌های کهنه می‌بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند. ابوبرده می‌گوید: نخست، ابوموسی، این حدیث را بیان می‌کرد؛ اما بعدها بیان این حدیث را ناپسند می‌دانست و شاید علت ناپسند دانستنش این بود که نمی‌خواست اعمالش را میان مردم، آشکار کند.

ابو اسامه می‌گوید: بجز بُریده، راویان دیگر افزوده‌اند که ابوموسی در پایان حدیث گفت: و الله متعال پاداش آن را می‌دهد.

باب (14): درباره‌ی غزوه‌ی احزاب که همان غزوه‌ی خندق است

1173ـ عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِىِّ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ حُذَيْفَةَ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَوْ أَدْرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص قَاتَلْتُ مَعَهُ وَأَبْلَيْتُ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: أَنْتَ كُنْتَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الأَحْزَابِ، وَأَخَذَتْنَا رِيحٌ شَدِيدَةٌ وَقُرٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَلاَ رَجُلٌ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ فَسَكَتْنَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ: «أَلاَ رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ فَسَكَتْنَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ «أَلاَ رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ فَسَكَتْنَا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، فَقَالَ: «قُمْ يَا حُذَيْفَةُ، فَأْتِنَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ». فَلَمْ أَجِدْ بُدًّا إِذْ دَعَانِى بِاسْمِى أَنْ أَقُومَ، قَالَ: «اذْهَبْ فَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، وَلاَ تَذْعَرْهُمْ عَلَىَّ». فَلَمَّا وَلَّيْتُ مِنْ عِنْدِهِ جَعَلْتُ كَأَنَّمَا أَمْشِى فِي حَمَّامٍ حَتَّى أَتَيْتُهُمْ، فَرَأَيْتُ أَبَا سُفْيَانَ يَصْلِى ظَهْرَهُ بِالنَّارِ، فَوَضَعْتُ سَهْمًا فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْمِيَهُ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص: «وَلاَ تَذْعَرْهُمْ عَلَىَّ». وَلَوْ رَمَيْتُهُ لأَصَبْتُهُ، فَرَجَعْتُ وَأَنَا أَمْشِى فِي مِثْلِ الْحَمَّامِ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِ الْقَوْمِ وَفَرَغْتُ، قُرِرْتُ، فَأَلْبَسَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ فَضْلِ عَبَاءَةٍ كَانَتْ عَلَيْهِ يُصَلِّى فِيهَا، فَلَمْ أَزَلْ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحْتُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَالَ: «قُمْ يَا نَوْمَانُ». (م/1788)

ترجمه: ابراهیم تیمی به روایت از پدرش می‌گوید: ما نزد حذیفه س بودیم که مردی گفت: اگر رسول الله ص را درمی‌یافتم، در کنارش می‌جنگیدم و آزمایش خوبی پس می‌دادم. حذیفه س گفت: شما این کار را می‌کردید؟ ما شب جنگ احزاب همراه   
رسول الله ص بودیم. در آن شب، باد تند و سردی می‌وزید. رسول الله ص فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد»؟ همه‌ی ما سکوت کردیم و هیچ‌کس از ما به نبی اکرم ص پاسخی نداد. دوباره رسول الله ص فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال اورا همراه من قرار دهد»؟ باز هم سکوت کردیم و هیچ یک از ما به ایشان، پاسخی نداد. برای بار سوم پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد»؟ باز هم ما سکوت کردیم و هیچ‌کس از ما به او جوابی نداد. سرانجام، رسول الله ص فرمود: «ای حذیفه! بلند شو و اخبار دشمن را برای ما بیاور». هنگامی که پیامبر اکرم ص مرا به نام، صدا زد، مجبور شدم بلند شوم. پیامبر اکرم ص فرمود: «برو و اخبار دشمن را بیاور بدون اینکه آنان را بترسانی و علیه ما تحریک کنی».

هنگامی که از آنجا براه افتادم و به دشمن رسیدم (به اندازه‌ای احساس گرما می‌نمودم که) گویا داخل حمامی راه می‌روم. در آنجا ابوسفیان را دیدم که پشت‌اش را با آتش، گرم می‌کرد. تیری در کمان گذاشتم و تصمیم گرفتم که ابوسفیان را هدف قرار دهم؛ اما بیاد سخن رسول الله ص افتادم که فرمود: «آنان را مترسان و علیه ما تحریک نکن». گفتنی است که اگر تیراندازی می‌کردم، تیرم به هدف می‌خورد. به هر حال، من برگشتم در حالی که گویا در حمامی راه می‌روم. هنگامی که نزد رسول الله ص آمدم و اخبار دشمن را برایش بیان نمودم و کارم تمام شد، احساس سرما کردم. سول الله ص قسمت اضافه‌ی عبایی را که در آن نماز می‌خواند، بالای من انداخت. من تا صبح خوابیدم. هنگام صبح، رسول الله ص فرمود: «ای مرد خوابیده! برخیز».

1174ـ عن الْبَرَاءَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ، وَلَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «وَاللَّهِ لَوْلاَ أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا |  | وَلاَ تَصَدَّقْنَا وَلاَ صَلَّيْنَا |
| فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا |  | إِنَّ الأُلَى قَدْ أَبَوْا عَلَيْنَا». |

قَالَ: وَرُبَّمَا قَالَ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «إِنَّ الْمَلاَ قَدْ أَبَوْا عَلَيْنَا |  | إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا». |

وَيَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ. (م/1803)

ترجمه: براء س می‌گوید: روز جنگ احزاب، رسول الله ص را دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می‌گفت:«بار الها! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نماز نمی‌خواندیم و صدقه هم نمی‌دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن. آنان دعوت ما را نپذیرفتند. هرگاه، اراده‌ی فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت».

قابل یادآوری است که رسول الله ص این اشعار را با آواز بلند می‌خواند.

1175ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صكَانُوا يَقُولُونَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا |  | عَلَى الإِسْلاَمِ مَا بَقِينَا أَبَدًا |

أَوْ قَالَ: عَلَى الْجِهَادِ، شَكَّ حَمَّادٌ وَالنَّبِىُّ ص يَقُولُ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «اللَّهُمَّ، إِنَّ الْخَيْرَ خَيْرُ الآخِرَهْ |  | فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ». (م/1805) |

ترجمه: انس س می‌گوید: یاران محمد ص روز خندق می‌گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد ص بر اسلام ـ و طبق روایت حماد: بر جهاد ـ بیعت کرده‌ایم. و نبی اکرم ص می‌فرمود: «همانا خیر، خیر آخرت است؛ پس مهاجرین و انصار را مغفرت کن».

باب (15): سخنی از بنی قریظه

1176ـ عنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر قَالَ: نَادَى فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ انْصَرَفَ عَنِ الأَحْزَابِ: «أَنْ لاَ يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الظُّهْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَتَخَوَّفَ نَاسٌ فَوْتَ الْوَقْتِ، فَصَلُّوا دُونَ بَنِي قُرَيْظَةَ، وَقَالَ آخَرُونَ: لاَ نُصَلِّى إِلاَّ حَيْثُ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَإِنْ فَاتَنَا الْوَقْتُ، قَالَ: فَمَا عَنَّفَ وَاحِدًا مِنَ الْفَرِيقَيْنِ. (م/1770)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص هنگام بازگشت از غزوه‌ی احزاب در میان ما نداد داد و فرمود: «هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه». در مسیر راه، تعدادی از فوت شدن نماز ظهر ترسیدند؛ لذا قبل از رسیدن به بنی قریظه، نماز خواندند. و تعدادی دیگر گفتند: ما همان جایی می‌خوانیم که رسول الله ص به ما دستور داده است اگرچه وقتش بگذرد. راوی می‌گوید: پیامبر اکرم ص هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکرد.

باب (16): غزوه‌ی ذی قرد

1177ـ عن إِيَاسُ بْنُ سَلَمَةَ قال: حَدَّثَنِي أَبِى، قَالَ: قَدِمْنَا الْحُدَيْبِيَةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَنَحْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَعَلَيْهَا خَمْسُونَ شَاةً لاَ تُرْوِيهَا، قَالَ: فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَبَا الرَّكِيَّةِ، فَإِمَّا دَعَا وَإِمَّا بَسَقَ فِيهَا، قَالَ: فَجَاشَتْ، فَسَقَيْنَا وَاسْتَقَيْنَا، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَعَانَا لِلْبَيْعَةِ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ، قَالَ: فَبَايَعْتُهُ أَوَّلَ النَّاسِ، ثُمَّ بَايَعَ وَبَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي وَسَطٍ مِنَ النَّاسِ قَالَ: «بَايِعْ، يَا سَلَمَةُ». قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَالَ: وَرَآنِى رَسُولُ اللَّهِ ص عَزِلاً، ــــــ يَعْنِى لَيْسَ مَعَهُ سِلاَحٌ ــــــ قَالَ: فَأَعْطَانِى رَسُولُ اللَّهِ ص حَجَفَةً أَوْ دَرَقَةً، ثُمَّ بَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ النَّاسِ قَالَ: «أَلاَ تُبَايِعُنِى يَا سَلَمَةُ» قَالَ قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، وَفِي أَوْسَطِ النَّاسِ، قَالَ: « وَأَيْضًا ». قَالَ: فَبَايَعْتُهُ الثَّالِثَةَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ أَيْنَ حَجَفَتُكَ ـــــــ أَوْ دَرَقَتُكَ ــــــــ الَّتِي أَعْطَيْتُكَ»؟ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقِيَنِى عَمِّى عَامِرٌ عَزِلاً، فَأَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ: «إِنَّكَ كَالَّذِى قَالَ الأَوَّلُ: اللَّهُمَّ أَبْغِنِى حَبِيبًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِى». ثُمَّ إِنَّ الْمُشْرِكِينَ رَاسَلُونَا الصُّلْحَ، حَتَّى مَشَى بَعْضُنَا فِي بَعْضٍ وَاصْطَلَحْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ تَبِيعًا لِطَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَسْقِى فَرَسَهُ، وَأَحُسُّهُ، وَأَخْدُمُهُ، وَآكُلُ مِنْ طَعَامِهِ، وَتَرَكْتُ أَهْلِى وَمَالِى، مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ص، قَالَ: فَلَمَّا اصْطَلَحْنَا نَحْنُ وَأَهْلُ مَكَّةَ، وَاخْتَلَطَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، أَتَيْتُ شَجَرَةً فَكَسَحْتُ شَوْكَهَا، فَاضْطَجَعْتُ فِي أَصْلِهَا، قَالَ: فَأَتَانِى أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَجَعَلُوا يَقَعُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص، فَأَبْغَضْتُهُمْ، فَتَحَوَّلْتُ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى وَعَلَّقُوا سِلاَحَهُمْ وَاضْطَجَعُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٍ مِنْ أَسْفَلِ الْوَادِى: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ قُتِلَ ابْنُ زُنَيْمٍ، قَالَ: فَاخْتَرَطْتُ سَيْفِى ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَى أُولَئِكَ الأَرْبَعَةِ وَهُمْ رُقُودٌ، فَأَخَذْتُ سِلاَحَهُمْ، فَجَعَلْتُهُ ضِغْثًا فِي يَدِى، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لاَ يَرْفَعُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَأْسَهُ إِلاَّ ضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاهُ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُ بِهِمْ أَسُوقُهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: وَجَاءَ عَمِّى عَامِرٌ بِرَجُلٍ مِنَ الْعَبَلاَتِ يُقَالُ لَهُ مِكْرَزٌ، يَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، عَلَى فَرَسٍ مُجَفَّفٍ، فِي سَبْعِينَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَقَالَ: «دَعُوهُمْ، يَكُنْ لَهُمْ بَدْءُ الْفُجُورِ وَثِنَاهُ»، فَعَفَا عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: 24]. الآيَةَ كُلَّهَا، قَالَ: ثُمَّ خَرَجْنَا رَاجِعِينَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً، بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَنِي لَحْيَانَ جَبَلٌ، وَهُمُ الْمُشْرِكُونَ، فَاسْتَغْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَنْ رَقِيَ هَذَا الْجَبَلَ اللَّيْلَةَ، كَأَنَّهُ طَلِيعَةٌ لِلنَّبِىِّ ص وَأَصْحَابِهِ، قَالَ سَلَمَةُ: فَرَقِيتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا ثُمَّ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِظَهْرِهِ مَعَ رَبَاحٍ غُلاَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَأَنَا مَعَهُ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ بِفَرَسِ طَلْحَةَ أُنَدِّيهِ مَعَ الظَّهْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْفَزَارِىُّ قَدْ أَغَارَ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَاسْتَاقَهُ أَجْمَعَ، وَقَتَلَ رَاعِيَهُ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَبَاحُ خُذْ هَذَا الْفَرَسَ فَأَبْلِغْهُ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَأَخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَغَارُوا عَلَى سَرْحِهِ، قَالَ: ثُمَّ قُمْتُ عَلَى أَكَمَةٍ فَاسْتَقْبَلْتُ الْمَدِينَةَ فَنَادَيْتُ ثَلاَثًا: يَا صَبَاحَاهْ. ثُمَّ خَرَجْتُ فِي آثَارِ الْقَوْمِ أَرْمِيهِمْ بِالنَّبْلِ، وَأَرْتَجِزُ أَقُولُ: أَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ يَوْمُ الرُّضَّعِ فَأَلْحَقُ رَجُلاً مِنْهُمْ، فَأَصُكُّ سَهْمًا فِي رَحْلِهِ، حَتَّى خَلَصَ نَصْلُ السَّهْمِ إِلَى كَتِفِهِ قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَعْقِرُ بِهِمْ، فَإِذَا رَجَعَ إِلَيَّ فَارِسٌ أَتَيْتُ شَجَرَةً فَجَلَسْتُ فِي أَصْلِهَا ثُمَّ رَمَيْتُهُ فَعَقَرْتُ بِهِ، حَتَّى إِذَا تَضَايَقَ الْجَبَلُ فَدَخَلُوا فِي تَضَايُقِهِ، عَلَوْتُ الْجَبَلَ فَجَعَلْتُ أُرَدِّيهِمْ بِالْحِجَارَةِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ أَتْبَعُهُمْ حَتَّى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ بَعِيرٍ مِنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلاَّ خَلَّفْتُهُ وَرَاءَ ظَهْرِى، وَخَلَّوْا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُمْ أَرْمِيهِمْ، حَتَّى أَلْقَوْا أَكْثَرَ مِنْ ثَلاَثِينَ بُرْدَةً وَثَلاَثِينَ رُمْحًا، يَسْتَخِفُّونَ، وَلاَ يَطْرَحُونَ شَيْئًا إِلاَّ جَعَلْتُ عَلَيْهِ آرَامًا مِنَ الْحِجَارَةِ يَعْرِفُهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى أَتَوْا مُتَضَايِقًا مِنْ ثَنِيَّةٍ فَإِذَا هُمْ قَدْ أَتَاهُمْ فُلاَنُ بْنُ بَدْرٍ الْفَزَارِىُّ، فَجَلَسُوا يَتَضَحَّوْنَ ــــــ يَعْنِى يَتَغَدَّوْنَ ـــــ وَجَلَسْتُ عَلَى رَأْسِ قَرْنٍ، قَالَ الْفَزَارِىُّ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَى؟ قَالُوا: لَقِينَا مِنْ هَذَا الْبَرْحَ، وَاللَّهِ مَا فَارَقَنَا مُنْذُ غَلَسٍ، يَرْمِينَا حَتَّى انْتَزَعَ كُلَّ شَىْءٍ فِي أَيْدِينَا، قَالَ: فَلْيَقُمْ إِلَيْهِ نَفَرٌ مِنْكُمْ، أَرْبَعَةٌ، قَالَ: فَصَعِدَ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ فِي الْجَبَلِ، قَالَ: فَلَمَّا أَمْكَنُونِى مِنَ الْكَلاَمِ قَالَ قُلْتُ: هَلْ تَعْرِفُونِى؟ قَالُوا: لاَ، وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَنَا سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ، وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ ص لاَ أَطْلُبُ رَجُلاً مِنْكُمْ إِلاَّ أَدْرَكْتُهُ، وَلاَ يَطْلُبُنِى رَجُلٌ مِنْكُمْ. فَيُدْرِكَنِى، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَرَجَعُوا، فَمَا بَرِحْتُ مَكَانِى حَتَّى رَأَيْتُ فَوَارِسَ رَسُولِ اللَّهِ ص يَتَخَلَّلُونَ الشَّجَرَ، قَالَ: فَإِذَا أَوَّلُهُمُ الأَخْرَمُ الأَسَدِىُّ عَلَى إِثْرِهِ أَبُو قَتَادَةَ الأَنْصَارِىُّ وَعَلَى إِثْرِهِ الْمِقْدَادُ بْنُ الأَسْوَدِ الْكِنْدِىُّ قَالَ: فَأَخَذْتُ بِعِنَانِ الأَخْرَمِ، قَالَ: فَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ قُلْتُ يَا أَخْرَمُ احْذَرْهُمْ، لاَ يَقْتَطِعُوكَ حَتَّى يَلْحَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَصْحَابُهُ، قَالَ: يَا سَلَمَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، فَلاَ تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ الشَّهَادَةِ، قَالَ: فَخَلَّيْتُهُ، فَالْتَقَى هُوَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ: فَعَقَرَ بِعَبْدِ الرَّحْمَنِ فَرَسَهُ، وَطَعَنَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَتَلَهُ، وَتَحَوَّلَ عَلَى فَرَسِهِ وَلَحِقَ أَبُو قَتَادَةَ فَارِسُ رَسُولِ اللَّهِ ص بِعَبْدِ الرَّحْمَنِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ، فَوَالَّذِى كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ ص لَتَبِعْتُهُمْ أَعْدُو عَلَى رِجْلَىَّ حَتَّى مَا أَرَى وَرَائِى، مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص وَلاَ غُبَارِهِمْ شَيْئًا، حَتَّى يَعْدِلُوا قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى شِعْبٍ فِيهِ مَاءٌ، يُقَالُ لَهُ ذا قَرَدٍ، لِيَشْرَبُوا مِنْهُ وَهُمْ عِطَاشٌ، قَالَ: فَنَظَرُوا إِلَيَّ أَعْدُو وَرَاءَهُمْ، فَحَلَّيْتُهُمْ عَنْهُ ـــــ يَعْنِى أَجْلَيْتُهُمْ عَنْهُ ـــــ فَمَا ذَاقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، قَالَ: وَيَخْرُجُونَ فَيَشْتَدُّونَ فِي ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَأَعْدُو فَأَلْحَقُ رَجُلاً مِنْهُمْ فَأَصُكُّهُ بِسَهْمٍ فِي نُغْضِ كَتِفِهِ، قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الأَكْوَعِ، وَالْيَوْمَ يَوْمُ الرُّضَّعِ، قَالَ: يَا ثَكِلَتْهُ أُمُّهُ أَكْوَعُهُ بُكْرَةَ، قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ يَا عَدُوَّ نَفْسِهِ أَكْوَعُكَ بُكْرَةَ، قَالَ: وَأَرْدَوْا فَرَسَيْنِ عَلَى ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَجِئْتُ بِهِمَا أَسُوقُهُمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: وَلَحِقَنِى عَامِرٌ بِسَطِيحَةٍ فِيهَا مَذْقَةٌ مِنْ لَبَنٍ وَسَطِيحَةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَتَوَضَّأْتُ وَشَرِبْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ عَلَى الْمَاءِ الَّذِي حَلَّيْتُهُمْ عَنْهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَدْ أَخَذَ تِلْكَ الإِبِلَ، وَكُلَّ شَىْءٍ اسْتَنْقَذْتُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَكُلَّ رُمْحٍ وَبُرْدَةٍ، وَإِذَا بِلاَلٌ نَحَرَ نَاقَةً مِنَ الإِبِلِ الَّذِي اسْتَنْقَذْتُ مِنَ الْقَوْمِ، وَإِذَا هُوَ يَشْوِى   
لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ كَبِدِهَا وَسَنَامِهَا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلِّنِى فَأَنْتَخِبُ مِنَ الْقَوْمِ مِائَةَ رَجُلٍ فَأَتَّبِعُ الْقَوْمَ فَلاَ يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرٌ إِلاَّ قَتَلْتُهُ، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فِي ضَوْءِ النَّارِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ أَتُرَاكَ كُنْتَ فَاعِلاً»؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُمُ الآنَ لَيُقْرَوْنَ فِي أَرْضِ غَطَفَانَ». قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ فَقَالَ: نَحَرَ لَهُمْ فُلاَنٌ جَزُورًا، فَلَمَّا كَشَفُوا جِلْدَهَا رَأَوْا غُبَارًا فَقَالُوا: أَتَاكُمُ الْقَوْمُ، فَخَرَجُوا هَارِبِينَ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَانَ خَيْرَ فُرْسَانِنَا الْيَوْمَ أَبُو قَتَادَةَ، وَخَيْرَ رَجَّالَتِنَا سَلَمَةُ». قَالَ: ثُمَّ أَعْطَانِى رَسُولُ اللَّهِ ص سَهْمَيْنِ: سَهْمُ الْفَارِسِ وَسَهْمُ الرَّاجِلِ، فَجَمَعَهُمَا لِي جَمِيعًا، ثُمَّ أَرْدَفَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص وَرَاءَهُ عَلَى الْعَضْبَاءِ رَاجِعِينَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَسِيرُ قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ لاَ يُسْبَقُ شَدًّا، قَالَ: فَجَعَلَ يَقُولُ: أَلاَ مُسَابِقٌ إِلَى الْمَدِينَةِ؟ هَلْ مِنْ مُسَابِقٍ؟ فَجَعَلَ يُعِيدُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا سَمِعْتُ كَلاَمَهُ قُلْتُ: أَمَا تُكْرِمُ كَرِيمًا، وَلاَ تَهَابُ شَرِيفًا؟ قَالَ: لاَ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَسُولُ اللَّهِ ص، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِى وَأُمِّى ذَرْنِى فَلأُسَابِقَ الرَّجُلَ، قَالَ: «إِنْ شِئْتَ». قَالَ: قُلْتُ: اذْهَبْ إِلَيْكَ، وَثَنَيْتُ رِجْلَىَّ فَطَفَرْتُ فَعَدَوْتُ، قَالَ: فَرَبَطْتُ عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ أَسْتَبْقِى نَفَسِى، ثُمَّ عَدَوْتُ فِي إِثْرِهِ، فَرَبَطْتُ عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ، ثُمَّ إِنِّي رَفَعْتُ حَتَّى أَلْحَقَهُ، قَالَ: فَأَصُكُّهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ قُلْتُ: قَدْ سُبِقْتَ وَاللَّهِ، قَالَ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَسَبَقْتُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثْنَا إِلاَّ ثَلاَثَ لَيَالٍ حَتَّى خَرَجْنَا إِلَى خَيْبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: فَجَعَلَ عَمِّى عَامِرٌ يَرْتَجِزُ بِالْقَوْمِ:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| وتَ اللَّهِ لَوْلاَ اللَّهُ مَا اهْتَ دَيْنَا | |  | وَلاَ تَصَدَّقْنَا وَلاَ صَلَّيْنَا | |
| وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَغْنَيْنَا | |  | فَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاَقَيْنَا | |
| وَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا | | |

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ هَذَا»؟ قَالَ: أَنَا عَامِرٌ، قَالَ: «غَفَرَ لَكَ رَبُّكَ». قَالَ: وَمَا اسْتَغْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص لإِنْسَانٍ يَخُصُّهُ إِلاَّ اسْتُشْهِدَ، قَالَ: فَنَادَي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَهُوَ عَلَى جَمَلٍ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَوْلاَ مَا مَتَّعْتَنَا بِعَامِرٍ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا خَيْبَرَ قَالَ: خَرَجَ مَلِكُهُمْ مَرْحَبٌ يَخْطِرُ بِسَيْفِهِ وَيَقُولُ:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ | |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ | |
| إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ | | |

قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّى عَامِرٌ، فَقَالَ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي عَامِرٌ |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُغَامِرٌ |

قَالَ: فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَوَقَعَ سَيْفُ مَرْحَبٍ فِي تُرْسِ عَامِرٍ، وَذَهَبَ عَامِرٌ يَسْفُلُ لَهُ، فَرَجَعَ سَيْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَقَطَعَ أَكْحَلَهُ، فَكَانَتْ فِيهَا نَفْسُهُ، قَالَ سَلَمَةُ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِىِّ ص يَقُولُونَ: بَطَلَ عَمَلُ عَامِرٍ، قَتَلَ نَفْسَهُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ص وَأَنَا أَبْكِى فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَطَلَ عَمَلُ عَامِرٍ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ قَالَ ذَلِكَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، قَالَ: «كَذَبَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ، بَلْ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». ثُمَّ أَرْسَلَنِي إِلَى عَلِىٍّ، وَهُوَ أَرْمَدُ، فَقَالَ: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أَوْ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَجِئْتُ بِهِ أَقُودُهُ، وَهُوَ أَرْمَدُ، حَتَّى أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَبَسَقَ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَأَ. وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، وَخَرَجَ مَرْحَبٌ فَقَالَ:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ | |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ | |
| إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ | | |

فَقَالَ عَلِىٌّ:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ | |  | كَلَيْثِ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمَنْظَرَهْ | |
| أُوفِيهِمُ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ | | |

قَالَ: فَضَرَبَ رَأْسَ مَرْحَبٍ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ كَانَ الْفَتْحُ عَلَى يَدَيْهِ. (م/1807)

ترجمه: ایاس بن سلمه می‌گوید: پدرم به من گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم که همراه رسول الله ص به حدیبیه رفتیم. در آنجا پنجاه گوسفند وجود داشت که آب حدیبیه همان‌ها را سیراب نمی‌ساخت. رسول الله ص بر کناره‌ی چاه نشست و دعا نمود یا آب دهان در آن انداخت. در نتیجه، آب، فوران نمود. پس ما آب خوردیم و آب برداشتیم. آنگاه رسول الله ص در زیر درخت ما را برای بیعت، فراخواند. من اولین کسی بودم که با رسول اکرم ص بیعت نمودم. سپس پیامبر اکرم ص به بیعت با مردم ادامه داد تا جایی که نصف مردم، بیعت کردند. در این هنگام، فرمود: «ای سلمه! بیعت کن». گفتم: یا رسول الله! من جزو اولین کسانی بودم که بیعت کردم. فرمود: «باز هم بیعت کن». و هنگامی که متوجه شد من اسلحه‌ای ندارم، به من سپری عنایت فرمود.

بعد از آن، رسول اکرم ص به بیعت، ادامه داد ودر همان اواخر بیعت، فرمود: «ای سلمه! آیا با من بیعت نمی‌کنی»؟ گفتم: یا رسول الله! من اول و وسط مردم، بیعت نمودم. فرمود: «باز هم بیعت کن». من برای بار سوم با رسول اکرم ص بیعت کردم. بعد از آن، فرمود: «ای سلمه! سپری که به تو عطا کردم، کجا است»؟ گفتم: یا رسول الله! عمویم عامر را دیدم که اسلحه‌ای ندارد؛ سپر را به او دادم. رسول الله ص فرمود: «شما مانند کسی هستید که گفت: بار الها! به من دوستی عنایت فرما که از خودم محبوب‌تر باشد».

بعد از آن، مشرکین برای صلح با ما نامه نگاری کردند تا جایی که ما در میان یکدیگر رفت و آمد می‌کردیم و با هم صلح نمودیم. من خدمتگزار طلحه بن عبیدالله بودم؛ اسبش را آب می‌دادم وتمیز می‌کردم و خدمت می‌نمودم و از غذای طلحه می‌خوردم؛ زیرا خانواده و اموالم را رها کرده و به سوی الله و رسولش هجرت نموده بودم.

هنگامی که ما و مردم مکه، صلح کردیم و با هم مخلوط شدیم، من زیر درختی رفتم و خارهایش را جارو کردم و زیر آن، دراز کشیدم. در این اثنا، چهار نفر از مشرکین آمدند و شروع به بدگویی رسول الله ص کردند. من ناراحت شدم. به همین خاطر، به درختی دیگر، نقل مکان کردم. آنان اسلحه‌ی خود را آویزان کردند و به استراحت پرداختند. آنها همانجا بودند که صدایی از پایین وادی آمد: ای مهاجران! فرزند زُنیم کشته شد. من با شنیدن این صدا، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و به آن چهار نفر که خواب بودند، حمله کردم و سلاح آنها را مثل یک بسته در دست گرفتم و گفتم: سوگند به ذاتی که به چهره‌ی محمد ص شرافت بخشیده است، هرکس از شما سرش را بلند کند، گردنش را می‌زنم. آنگاه آنها را جلو گرفتم و نزد رسول الله ص آوردم. عمویم عامر نیز مردی از قبیله‌ی عبلات بنام مکرز و هفتاد نفر دیگر از مشرکین را جلو گرفته بود ودرحالی که خودش بالای اسبی پالان دار سوار بود، آورد. رسول الله ص به آنان نگاه کرد و فرمود: «بگذارید تا آغاز پیمان شکنی و بازگشت به آن، به عهده‌ی آنان باشد». سپس پیامبر اکرم ص آنان را بخشید و الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: 24]. «الله متعال همان ذاتی است که در وسط مکه (حدیبیه) دست کافران را از شما و دست شما را از آنان، کوتاه کرد؛ بعد از آنکه شما را در جنگهای قبلی پیروز گردانیده بود».

سپس براه افتادیم و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در مسیر راه، جایی منزل گرفتیم که میان ما و مشرکین بنی لحیان فقط یک کوه، فاصله انداخته بود. رسول الله ص برای کسی‌که به عنوان جلودار او و یارانش، امشب بالای کوه برود، طلب مغفرت نمود. من در آن شب، دو یا سه بار بالای کوه رفتم، و سرانجام به مدینه آمدیم.

رسول اکرم ص شترانش را با خدمتگزارش رباح به چرا فرستاد. من هم همراه او اسب ابوطلحه را بردم تا با شتران بچرد و آب بخورد. صبح هنگام به ما خبر رسید که عبد الرحمن فزاری همه‌ی شتران رسول اکرم ص را به غارت برده و شتر چرانش را به قتل رسانده است. گفتم: ای رباح! این اسب را بگیر و به طلحه بن عبید الله برسان و به رسول الله ص بگو که مشرکین شترانش را به غارت بردند. سپس بالای تپه‌ای رفتم و رو به سوی مدینه نمودم و سه بار صدا زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر بکار می‌بردند). آنگاه به تعقیب دشمن پرداختم و در حالی که تیراندازی می‌کردم، رجز می‌خواندم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به هیئت پالان شترش می‌زدم طوری که به شانه اش نفوذ می‌کرد و می‌گفتم: بگیر؛ من فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

سوگند به الله، همچنان آنان را هدف قرار می‌دادم و چهارپایان آنها را می‌کشتم. و هرگاه، اسب سواری از آنها به سوی من بر می‌گشت، زیر یک درخت می‌نشستم و او را به هلاکت می‌رساندم. به هر حال، آنها به مسیرشان ادامه دادند تا اینکه به یک راه کوهستانی تنگ رسیدند و وارد آن شدند. بالای کوه رفتم و از آنجا سنگ باران‌شان کردم و همچنان با همین وضعیت به تعقیب آنها ادامه دادم تا اینکه تمام شتران بارکش رسول اکرم ص را پشت سر گذاشتم؛ آنان شتران را برای من رها کردند؛ اما من همچنان به تعقیب آنها پرداختم و آنها را هدف قرار می‌دادم تا اینکه آنها برای سبک بار شدن خود، بیشتر از سی چادر و سی نیزه انداختند. هر چیزی را که می‌انداختند، تعدادی سنگ به عنوان نشانه، روی آنها می‌گذاشتم تا رسول الله ص و یارانش آنها را ببینند. سرانجام به گردنه‌ی تنگی رسیدند و فلانی فرزند بدر فزاری نیز نزد آنان آمد. آنها در آنجا نشستند تا نهار بخورند. من هم در قله‌ی کوه کوچکی نشستم. آن مرد فزاری گفت: این صحنه چیست؟ گفتند: ما سختی‌های زیادی از او دیده‌ایم. از صبح که هنوز هوا تاریک بود، از ما جدا نشده است. به اندازه‌ای به سوی ما تیراندازی کرد که هر آنچه داشتیم از ما گرفت. آن مرد گفت: چهار نفر از شما بلند شوید. طبق دستور، چهار نفر بلند شدند و به طرف من حرکت کردند و بالای کوه آمدند. هنگامی که امکان صحبت کردن برایم فراهم گردید، گفتم: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: نه، شما کی هستید؟ گفتم: من سلمه بن اکوع هستم. سوگند به ذاتی که چهره‌ی محمد ص را شرافت بخشید، به دنبال هریک از شما بیایم او را دستگیر می‌کنم؛ ولی هریک از شما به دنبال من بیاید، نمی‌تواند مرا دستگیر کند. یکی از آنان گفت: تصور من هم همین است. بعد از آن، برگشتند.

سلمه می‌گوید: همچنان سرجایم بودم که سواران رسول الله ص از لابلای درختان آشکار شدند. اولین آنها اخرم اسدی، دومی ابوقتاده انصاری، و بعد از او ، مقداد بن اسود کندی بود.

من لگام اسب اخرم را گرفتم؛ بقیه به عقب برگشتند. به اخرم گفتم: ای اخرم! مبادا به آنها نزدیک شوی. بگذار تا رسول الله ص و یارانش برسند. مبادا تو را به تنهایی به قتل برسانند. اخرم گفت: ای سلمه! اگر تو به الله متعال و روز قیامت، ایمان داری و به یقین می‌دانی که بهشت و دوزخ، حق هستند، میان من و شهادت، حایل مشو. با شنیدن این سخنان، آزادش گذاشتم. او و عبدالرحمن فزاری در برابر هم قرار گرفتند. نخست، او اسب عبدالرحمن را کشت. سپس عبدالرحمن نیزه‌ای زد و او را به قتل رساند و اسبش را تصرف کرد. سپس ابو قتاده، سوار کار رسول الله ص خودش را به عبد الرحمن رساند و او را با نیزه به قتل رساند.

سوگند به ذاتی که چهره‌ی محمد ص را شرافت بخشید، من پیاده به تعقیب آنها پرداختم و می‌دویدم تا جایی که پشت سر من، اصحاب محمد و حتی اثر غبار آنها هم دیده نمی‌شد.

مشرکین که تشنه بودند قبل از غروب آفتاب، راه‌شان را به سوی دره‌ای که در آن، آب وجود داشت و به آن ذی قرد می‌گفتند، کج نمودند تا آب بنوشند؛ اما هنگامی که به سوی من نگاه کردند، دیدند که من همچنان بدنبال آنها می‌دوم. به هر حال، نگذاشتم که آب بخورند و نتوانستند حتی یک قطره آب هم بچشند. پس از آن، از دره بیرون رفتند و بسوی گردنه‌ای فرار کردند. من همچنان بدنبال آنها می‌دویم و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به سر استخوان شانه‌اش زدم و گفتم: این را از من بگیر؛ من فرزند اکوع هستم؛ و امروز، روز نابودی انسان‌های پست فطرت است. او گفت: مادرش به عزایش بنشیند؛ همان سلمه بن اکوع صبح است. گفتم: بله، ای کسی‌که دشمن خودت هستی، من همان سلمه بن اکوع صبح هستم. همچنین دو اسب از آنها خسته شدند و بالای همان گردنه، رها کردند. من آن دو اسب را جلو گرفتم و بسوی رسول الله ص حرکت کردم. در مسیر راه، عامر با یک مشک که مقداری شیر در آن بود و مشک دیگری که مقداری آب در آن بود، به من ملحق شد. من وضو ساختم و مقداری از آن شیر نوشیدم. سپس خدمت رسول الله ص آمدم. پیامبر اکرم ص کنار همان آبی بودند که مشرکین را از آن، دور ساخته بودم. گفتنی است که رسول الله ص شتران و هر آنچه را که من از چنگ مشرکین، بیرون آورده بودم و همه‌ی نیزه‌ها و چادرها را برداشته بود. بلال نیز از میان شترانی که من از دشمن گرفته بودم، ناقه‌ای را سربریده بود و قسمتی از کوهان و جگرش را برای رسول الله ص کباب می‌کرد.

من گفتم: یا رسول الله! بگذار تا من صد نفر از مسلمانان انتخاب کنم و به تعقیب دشمن بپردازم و به هر مُخبر و جاسوسی که دسترسی پیدا کنم، به قتل برسانم. رسول اکرم ص با شنیدن این سخنان، به اندازه‌ای خندید که تقریباً تمام دندانهایش در روشنایی آتش، دیده شدند. سپس فرمود: «ای سلمه! آیا این کار را انجام می‌دهی»؟ گفتم: بلی، سوگند به ذاتی که تو را عزیز گردانده است. فرمود: «آنها هم اکنون در سرزمین عظفان، مهمانی می‌خورند».

سلمه می‌گوید: بعد از آن، مردی از قبیله‌ی غطفان آمد و گفت: فلان شخص برای آنان شتری ذبح کرد؛ اما هنگامی که پوستش را بیرون آوردند، غباری دیدند و به یکدیگر گفتند: دشمن آمد. پس براه افتادند و فرار کردند. هنگامی که صبح شد، رسول الله ص فرمود: «امروز، بهترین اسب سوارها، قتاده، و بهترین پیاده نظام ما، سلمه بود». آنگاه رسول الله ص سهم فرد اسب سوار و شخص پیاده را با هم به من داد. بعد از آن، رسول اکرم ص مرا پشت سر خود بر ناقه‌اش عضباء سوار نمود و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در راه مدینه، یک مرد انصاری که در دویدن، هیچ‌کس از او نمی‌توانست سبقت بگیرد، می‌گفت: آیا کسی وجود دارد که تا مدینه مسابقه دهد؟ و این سخن را تکرار می‌کرد. هنگامی که من سخنش را شنیدم، گفتم: آیا حرمت و شرافت انسان‌های شریف و بزرگوار را رعایت نمی‌کنی؟ گفت: بجز رسول الله ص رعایت کس دیگری را نمی‌کنم. گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ بگذار تا با این مرد، مسابقه دهم. پیامبر اکرم ص فرمود: «اگر دوست داری مسابقه بده». به آن مرد گفتم: به هر طرف که می‌خواهی، برو. و از عضباء پیاده شدم و پریدم و شروع به دویدن نمودم و به اندازه‌ی یک یا دو بلندی برای حفظ نفس‌اش، از دویدن شدید، خودداری کردم. و همچنان به دنبالش دویدم. یک یا دو بلندی دیگر هم از دویدن شدید، خودداری نمودم. آنگاه، سرعت دویدنم را افزایش دادم تا به او برسم. سپس میان شانه‌هایش زدم و گفتم: سوگند به الله که از تو سبقت گرفتند. او گفت: من هم تصورم همین است. به هر حال، جلوتر از او به مدینه رسیدم.

بعد از آن، بیشتر از سه شب در مدینه نماندیم تا اینکه همراه رسول الله ص به خیبر رفتیم. عمویم عامر برای مردم رجز می‌خواند و می‌گفت:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| وتَاللَّهِ لَوْلاَ اللَّهُ مَا اهْتَ دَيْنَا | |  | وَلاَ تَصَدَّقْنَا وَلاَ صَلَّيْنَا | |
| وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَغْنَيْنَا | |  | فَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاَقَيْنَا | |
| وَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا | | |

(سوگند به الله، اگر او نمی‌بود، ما هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم. بار الها! ما از فضل واحسان تو بی نیاز نیستیم. و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. و بر ما آرامش نازل کن.)

رسول الله ص فرمود: «این، کیست»؟ گفت: من عامر هستم. پیامبر اکرم ص فرمود: «پروردگارت تو را مغفرت کند». گفتنی است که هرگاه، رسول الله ص برای فرد ویژه‌ای طلب مغفرت می‌نمود، به شهادت می‌رسید. به همین خاطر، عمر بن خطاب س از بالای شترش صدا زد و گفت: یا رسول الله! چرا نگذاشتی تا ما از عامر بهره مند شویم؟ راوی می‌گوید: هنگامی که به خیبر رسیدیم، پادشاه آنان مِرحب بیرون آمد در حالی که شمشیرش را به اهتزاز در آورده بود و می‌گفت:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ | |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ | |
| إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ | | |

(خیبر خوب می‌داند که من، مرحب نام دارم؛ مردی تا دندان مسلح و قهرمانی با تجربه هستم؛ هنگامی که جنگی اتفاق بیفتد، شعله ور می‌شوم).

در این هنگام، عمویم عامر جلو رفت و گفت:

قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّى عَامِرٌ، فَقَالَ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي عَامِرٌ |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُغَامِرٌ |

(خیبر خوب می‌شناسد که من عامر هستم؛ مردی سراپا مسلح و قهرمانی بی باک هستم).

سپس دو ضربه با یکدیگر رد و بدل کردند که شمشیر مرحب در سپر عامر فرو رفت و گیر کرد. در این هنگام، عامر خواست از زیر به او ضربه‌ای بزند؛ ولی شمشیرش به خودش برگشت و شاهرگ دستش را قطع کرد و باعث مرگ وی گردید.

سلمه می‌گوید: من بیرون آمدم و دیدم که تعدادی از یاران نبی اکرم ص می‌گویند: اعمال عامر باطل گردیدغ چون خودکشی کرد. من گریان، خدمت نبی اکرم ص آمدم و گفتم: یا رسول الله! آیا اعمال عامر، باطل گردید؟ رسول الله ص فرمود: «چه کسی چنین سخنی گفته است»؟ گفتم: تعدادی از صحابه. فرمود: «هر کس، چنین سخنی به زبان آورده، دروغ گفته است؛ بلکه او دو پاداش می‌برد».

سپس رسول اکرم ص مرا بدنبال علی بن ابی طالب که از ناحیه‌ی چشم شکایت داشت، فرستاد و فرمود: «پرچم را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد یا الله و رسولش او را دوست دارند».

راوی می‌گوید: آنگاه من نزد علی که از درد چشم، رنج می‌برد، رفتم و دستش را گرفتم و خدمت رسول الله ص آوردم. پیامبر اکرم ص در چشمان علی س آب دهان انداخت و ایشان، سلامتش را بازیافت. سپس پرچم را به دست او داد. این بار هم مِرحب بیرون آمد و گفت:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ | |  | شَاكِي السِّلاَحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ | |
| إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ | | |

(خیبر خوب می‌داند که من، مرحب هستم؛ سرتا پا مسلح و قهرمانی با تجربه هستم و هر گاه جنگ‌ها رو کنند، شعله ور می‌شوم.)

علی س گفت:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ | |  | كَلَيْثِ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمَنْظَرَهْ | |
| أُوفِيهِمُ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ | | |

(من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره ــ شیر ــ نامیده است؛ مانند شیر جنگل که ــ از نگاه دشمن ــ بد منظر است؛ حساب آنها را بطور کامل مثل پیمانه‌ی سندره، کف دست آنان می‌گذارم.) (کنایه از این است که بطور وسیع و گسترده، دشمن را به قتل می‌رسانم.)

راوی می‌گوید : سرانجام، علی بن ابی طالب س ضربه‌ای به سر مِرحب زد و او را به قتل رساند و خیبر بوسیله‌ی او فتح گردید.

باب (17): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم ص با قریش

1178ـ عَنِ الْبَرَاءِ بن عازب س قَالَ: لَمَّا أُحْصِرَ النَّبِيُّ ص عِنْدَ الْبَيْتِ، صَالَحَهُ أَهْلُ مَكَّةَ عَلَى أَنْ يَدْخُلَهَا فَيُقِيمَ بِهَا ثَلاَثًا، وَلاَ يَدْخُلَهَا إِلاَّ بِجُلُبَّانِ السِّلاَحِ، السَّيْفِ وَقِرَابِهِ، وَلاَ يَخْرُجَ بِأَحَدٍ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهَا، وَلاَ يَمْنَعَ أَحَدًا يَمْكُثُ بِهَا مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، قَالَ لِعَلِىٍّ: «اكْتُبِ الشَّرْطَ بَيْنَنَا، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». فَقَالَ لَهُ الْمُشْرِكُونَ: لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ تَابَعْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَمْحَاهَا، فَقَالَ عَلِىٌّ: لاَ، وَاللَّهِ، لاَ أَمْحَاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَرِنِي مَكَانَهَا». فَأَرَاهُ مَكَانَهَا، فَمَحَاهَا، وَكَتَبَ: «ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ». فَأَقَامَ بِهَا ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ قَالُوا لِعَلِيٍّ: هَذَا آخِرُ يَوْمٍ مِنْ شَرْطِ صَاحِبِكَ، فَأْمُرْهُ فَلْيَخْرُجْ، فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَخَرَجَ. (م/1783)

ترجمه: براء بن عازب س می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ص را از کعبه (انجام عمره) جلوگیری کردند، اهل مکه با ایشان، صلح کردند بر این اساس که (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می‌توانند در مکه بمانند. و هیچ اسلحه‌ای با خود نیاورند مگر شمشیری که در نیام باشد؛ و هیچ یک از اهل مکه را با خود نبرد و اگر کسی از یارانش (محمد ص) خواست در مکه بماند، مانع او نشود.

آنگاه رسول اکرم ص به علی بن ابی طالب س فرمود: «قرارداد و شرایط آن را بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، این قرارداد محمد رسول الله است». مشرکین گفتند: اگر ما می‌دانستیم که تو پیامبر الله هستی، از تو پیروی می‌کردیم؛ در قرارداد باید محمد فرزند عبدالله بنویسی.

پیامبر اکرم ص به علی دستور داد تا کلمه‌ی «رسول الله» را پاک کند. علی س گفت: نه، سوگند به الله، آن را پاک نمی‌کنم. رسول اکرم ص فرمود: «جای آن را به من نشان بده». علی س آن را به پیامبر اکرم ص نشان داد و پیامبر ص آن را پاک کرد و به جایش فرزند عبدالله نوشت.

سرانجام، نبی اکرم ص (در سفر عمره‌ی سال آینده) سه روز در مکه ماند. روز سوم، مشرکین به علی س گفتند: طبق شرایط، این، آخرین روز رفیقت می‌باشد. لذا به او بگویید تا از مکه بیرون شود. علی س پیامبر اکرم ص را اطلاع داد. رسول الله ص فرمود: «بله». و از مکه، بیرون رفت.

1179ـ عن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ س قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ﴾ [الفتح:1-2]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَوۡزًا عَظِيمٗا﴾ [الفتح: 5]. مَرْجِعَهُ مِنَ الْحُدَيْبِيَةِ وَهُمْ يُخَالِطُهُمُ الْحُزْنُ وَالْكَآبَةُ، وَقَدْ نَحَرَ الْهَدْىَ بِالْحُدَيْبِيَةِ فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا». (م/1786)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ص از حدیبیه بر می‌گشت و هدی (شکرانه) را در حدیبیه، ذبح کرده بود و مسلمانان در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بودند، این آیه نازل گردید که: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ﴾ [الفتح: 1-2] تا ﴿فَوۡزًا عَظِيمٗا﴾ [فتح: 5] یعنی: ما برای تو فتح آشکاری را تدارک دیده‌ایم تا اینکه الله متعال گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزد....

رسول اکرم ص بعد از نزول این آیه فرمود: «آیه‌ای بر من نازل شده است که برایم از همه‌ی دنیا محبوب‌تر است».

باب (18): غزوه‌ی خیبر

1180ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِىِّ ص إِلَى خَيْبَرَ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا، فَلَمْ نَغْنَمْ ذَهَبًا وَلاَ وَرِقًا، غَنِمْنَا الْمَتَاعَ وَالطَّعَامَ وَالثِّيَابَ، ثُمَّ انْطَلَقْنَا إِلَى الْوَادِى، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَبْدٌ لَهُ، وَهَبَهُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُذَامٍ، يُدْعَى رِفَاعَةَ بْنَ زَيْدٍ، مِنْ بَنِي الضُّبَيْبِ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْوَادِىَ قَامَ عَبْدُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَحُلُّ رَحْلَهُ فَرُمِىَ بِسَهْمٍ، فَكَانَ فِيهِ حَتْفُهُ، فَقُلْنَا: هَنِيئًا لَهُ الشَّهَادَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَلاَّ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّمْلَةَ لَتَلْتَهِبُ عَلَيْهِ نَارًا، أَخَذَهَا مِنَ الْغَنَائِمِ يَوْمَ خَيْبَرَ، لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ». قَالَ فَفَزِعَ النَّاسُ، فَجَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَبْتُ يَوْمَ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ». (م/115)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: همراه نبی اکرم ص به خیبر رفتیم. الله متعال به ما فتح و پیروزی عنایت فرمود؛ در این غزوه، طلا و نقره‌ای به غنیمت نگرفتیم؛ بلکه کالا، غذا و پارچه به غنیمت گرفتیم. بعد از آن به وادی قُری رفتیم. قابل یاد آوری است که در این سفر، خدمتگزار رسول اکرم ص رفاعه فرزند زید از قبیله‌ی بنی ضبیب همراه ایشان بود. این خدمتگزار را مردی از قبیله‌ی جذام به رسول الله ص بخشیده بود.

به هر حال، هنگامی که در وادی قُری منزل گرفتیم، خدمتگزار رسول اکرم ص برخاست و مشغول باز کردن رخت سفر رسول الله ص بود که تیری به سوی او پرتاب گردید و بر اثر آن، فوت کرد. ما گفتیم: یا رسول الله! شهادتش مبارک. رسول الله ص فرمود: «هرگز، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، چادری را که قبل از تقسیم، از غنایم خیبر برداشته است، آتش را برایش شعله ور می‌سازد». راوی می‌گوید: مردم از شنیدن این سخن، دچار وحشت شدند و بعد از آن، یک نفر یک یا دو بند کفش آورد و گفت: یا رسول الله! اینها را روز خیبر برداشتم. رسول الله ص فرمود: «باعث یک بند یا دو بند کفش در جهنم می‌شود».

باب (19): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگرداندند

1181ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْ مَكَّةَ الْمَدِينَةَ، قَدِمُوا وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَىْءٌ، وَكَانَ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ، فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ أَعْطَوْهُمْ أَنْصَافَ ثِمَارِ أَمْوَالِهِمْ، كُلَّ عَامٍ، وَيَكْفُونَهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَئُونَةَ، وَكَانَتْ أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَهْىَ تُدْعَى أُمَّ سُلَيْمٍ، وَكَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ كَانَ أَخًا لأَنَسٍ لأُمِّهِ، وَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ص عِذَاقًا لَهَا، فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أُمَّ أَيْمَنَ، مَوْلاَتَهُ، أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا فَرَغَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ خَيْبَرَ، وَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ، قَالَ: فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى أُمِّي عِذَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ص أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانَ مِنْ شَأْنِ أُمِّ أَيْمَنَ، أُمِّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهَا كَانَتْ وَصِيفَةً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَكَانَتْ مِنَ الْحَبَشَةِ، فَلَمَّا وَلَدَتْ آمِنَةُ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعْدَ مَا تُوُفِّيَ أَبُوهُ، فَكَانَتْ أُمُّ أَيْمَنَ تَحْضُنُهُ، حَتَّى كَبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَأَعْتَقَهَا ثُمَّ أَنْكَحَهَا زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، ثُمَّ تُوُفِّيَتْ بَعْدَ مَا تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ. (م/1771)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید : هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی در دست نداشتند. و انصار دارای مِلک و زمین بودند. به همین خاطر، انصار زمین‌های خود را در اختیار مهاجرین گذاشتند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و نصف محصولِ سال از آنِ آنان باشد. ام سُلَیم مادر انس بن مالک که مادر عبدالله بن ابی طلحه نیز می‌باشد چند درخت خرما به رسول اکرم ص داده بود (تا پیامبر از محصول آنها استفاده کند.) رسول الله ص آن درخت‌ها را به کنیز آزاد شده‌اش؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید داد.

ابن شهاب می‌گوید: انس س به من گفت: وقتی که رسول الله ص جنگ خیبر را به پایان رساند و به مدینه برگشت، مهاجرین زمین‌های کشاورزی انصار را که برای استفاده از محصولات‌شان، در اختیار آنها قرار داده بودند، پس دادند. و رسول اکرم ص نیز درخت‌های خرمای مادرم را برگرداند و به ام ایمن در عوضِ درخت‌های پس گرفته شده چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

ابن شهاب می‌گوید: ام ایمن مادر اسامه بن زید از حبشه و کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود. بعد از وفات پدر پیامبر؛ عبدالله؛ هنگامی که آمنه وضع حمل نمود و رسول الله ص بدنیا آمد، ام ایمن پیامبر اکرم ص را نگهداری می‌کرد. هنگامی که رسول الله ص بزرگ شد، ام ایمن را آزاد نمود و به نکاح زید بن حارثه در آورد. سرانجام، ام ایمن پنج ماه بعد از وفات رسول الله ص دنیا را وداع گفت.

باب (20): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرمص به اهل مکه

1182ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: وَفَدَتْ وُفُودٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ، فَكَانَ يَصْنَعُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ الطَّعَامَ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ مِمَّا يُكْثِرُ أَنْ يَدْعُوَنَا إِلَى رَحْلِهِ، فَقُلْتُ: أَلاَ أَصْنَعُ طَعَامًا فَأَدْعُوَهُمْ إِلَى رَحْلِي؟ فَأَمَرْتُ بِطَعَامٍ يُصْنَعُ، ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا هُرَيْرَةَ مِنَ الْعَشِىِّ، فَقُلْتُ: الدَّعْوَةُ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، فَقَالَ: سَبَقْتَنِى؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَلاَ أُعْلِمُكُمْ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِكُمْ يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ؟ ثُمَّ ذَكَرَ فَتْحَ مَكَّةَ فَقَالَ: أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَبَعَثَ الزُّبَيْرَ عَلَى إِحْدَى الْمُجَنِّبَتَيْنِ، وَبَعَثَ خَالِدًا عَلَى الْمُجَنِّبَةِ الأُخْرَى، وَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ عَلَى الْحُسَّرِ، فَأَخَذُوا بَطْنَ الْوَادِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ص فِي كَتِيبَةٍ، قَالَ: فَنَظَرَ فَرَآنِي، فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «لاَ يَأْتِينِي إِلاَّ أَنْصَارِيٌّ». زَادَ غَيْرُ شَيْبَانَ فَقَالَ: «اهْتِفْ لِي بِالأَنْصَارِ». قَالَ: فَأَطَافُوا بِهِ، وَوَبَّشَتْ قُرَيْشٌ أَوْبَاشًا لَهَا وَأَتْبَاعًا، فَقَالُوا: نُقَدِّمُ هَؤُلاَءِ، فَإِنْ كَانَ لَهُمْ شَيْءٌ كُنَّا مَعَهُمْ، وَإِنْ أُصِيبُوا أَعْطَيْنَا الَّذِي سُئِلْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَرَوْنَ إِلَى أَوْبَاشِ قُرَيْشٍ وَأَتْبَاعِهِمْ». ثُمَّ قَالَ بِيَدَيْهِ، إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى، ثُمَّ قَالَ: «حَتَّي تُوَافُونِي بِالصَّفَا». قَالَ: فَانْطَلَقْنَا، فَمَا شَاءَ أَحَدٌ مِنَّا أَنْ يَقْتُلَ أَحَدًا إِلاَّ قَتَلَهُ، وَمَا أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوَجِّهُ إِلَيْنَا شَيْئًا، قَالَ: فَجَاءَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا   
رَسُولَ اللَّهِ، أُبِيحَتْ خَضْرَاءُ قُرَيْشٍ، لاَ قُرَيْشَ بَعْدَ الْيَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ، بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتْهُ رَغْبَةٌ فِي قَرْيَتِهِ، وَرَأْفَةٌ بِعَشِيرَتِهِ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَجَاءَ الْوَحْىُ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ الْوَحْيُ لاَ يَخْفَي عَلَيْنَا، فَإِذَا جَاءَ فَلَيْسَ أَحَدٌ يَرْفَعُ طَرْفَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى يَنْقَضِىَ الْوَحْىُ، فَلَمَّا انْقَضَى الْوَحْيُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ». قَالُوا: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُلْتُمْ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتْهُ رَغْبَةٌ فِي قَرْيَتِهِ؟». قَالُوا: قَدْ كَانَ ذَاكَ، قَالَ: «كَلاَّ، إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، هَاجَرْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ، وَالْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ، وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ». فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: وَاللَّهِ، مَا قُلْنَا الَّذِي قُلْنَا إِلاَّ الضِّنَّ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُصَدِّقَانِكُمْ وَيَعْذِرَانِكُمْ». قَالَ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَى دَارِ أَبِي سُفْيَانَ، وَأَغْلَقَ النَّاسُ أَبْوَابَهُمْ، قَالَ: وَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى أَقْبَلَ إِلَى الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ، قَالَ فَأَتَي عَلَى صَنَمٍ إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ قَالَ: وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَوْسٌ، وَهُوَ آخِذٌ بِسِيَةِ الْقَوْسِ، فَلَمَّا أَتَى عَلَى الصَّنَمِ جَعَلَ يَطْعُنُهُ فِي عَيْنِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ [الإسراء: 81]. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ أَتَى الصَّفَا فَعَلاَ عَلَيْهِ، حَتَّى نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَدْعُو بِمَا شَاءَ أَنْ يَدْعُوَ. (م/1780)

ترجمه: عبدالله بن رباح می‌گوید: از ابوهریره س روایت است که: وفدهای زیادی در ماه رمضان نزد معاویه آمدند؛ تا جایی که ما برای یکدیگر غذا درست می‌کردیم. ابوهریره س یکی از کسانی بود که ما را بسیار به خانه‌اش دعوت می‌نمود. عبدالله بن رباح می‌گوید: من با خودم گفتم: آیا من غذایی درست نکنم و مردم را به خانه‌ام دعوت نکنم؟ پس دستور دادم تا غذایی درست کنند؛ آنگاه عصر همان روز، ابوهریره س را دیدم و گفتم: امشب، مردم نزد من دعوت هستند. ابوهریره س گفت: از من پیشی گرفتی؟ گفتم: بلی. و اینگونه مردم را دعوت کردم. ابوهریره س گفت: ای گروه انصار! آیا حدیثی را که متعلق به شما است برای شما بیان نکنم؟ بعد از آن، درباره‌ی فتح مکه، صحبت کرد و گفت: رسول اکرم ص به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مکه رسید. پیامبر اکرم ص یکی از زبیر و خالد را بر میمنه (سمت راست) و دیگری را بر میسره (سمت چپ) لشکر گمارد. و ابوعبیده بن جراح را به عنوان فرمانده افراد بدون زره، تعیین فرمود. آنها راه رودخانه را در پیش گرفتند و رسول الله ص هم در یکی از گردان‌ها بود. در این اثنا، رسول اکرم ص نگاهی به لشکر انداخت و مرا دید و فرمود: «ای ابوهریره»! گفتم: لبیک یا رسول الله! فرمود: «فقط به انصار اجازه دهید تا نزد من بیایند».

بعضی از راویان افزوده‌اند که پیامبر اکرم ص فرمود: «انصار را صدا بزنید تا نزد من بیایند». به هر حال، انصار، اطراف نبی اکرم ص جمع شدند.

قریش هم دسته‌هایی از قبایل مختلف و هوادارانشان را جمع کردند و گفتند: اینها را جلو می‌کنیم؛ اگر فتح کردند و غنیمتی بدست آوردند، ما با آنها شریک هستیم. و اگر شکست خوردند، ما خواسته‌ی مسلمانان را بر آورده می‌سازیم. رسول الله ص فرمود: «هواداران قریش را می‌بینید». آنگاه با زدن یک دست به دست دیگرش، تفهیم کرد که آنان را به قتل برسانید و فرمود: «تا اینکه در صفا به من ملحق شوید». راوی می‌گوید : آنگاه ما به راهمان ادامه دادیم و هرکس از ما که می‌خواست فردی از مشرکین را به قتل برساند، تصمیم‌اش را بدون هیچگونه مقاومتی، عملی می‌نمود.

سپس ابوسفیان آمد و گفت: یا رسول الله! جماعت قریش، هلاک و ریشه کن گردید؛ بعد از امروز، قریشی وجود نخواهد داشت. رسول اکرم ص فرمود: «هرکس، وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، آزاد است». انصار به یکدیگر گفتند: رسول الله ص تحت تأثیر وطن دوستی و شفقت به قبیله‌اش قرار گرفته است. ابوهریره س می‌گوید: در این هنگام، وحی نازل شد. قابل یادآوری است که هنگام نزول وحی، برای ما پنهان نمی‌ماند. و هنگامی که وحی می‌آمد هیچ یک از ما به رسول الله ص نگاه نمی‌کرد تا اینکه وحی به پایان می‌رسید. هنگامی که نزول وحی به پایان رسید، رسول الله ص فرمود: «ای گروه انصار». انصار عرض کردند: لبیک (آماده‌ی خدمتیم) یا رسول الله. پیامبر اکرم ص فرمود: «شما گفته‌اید که این مرد، تحت تأثیر شهرش قرار گرفته است»؟ انصار گفتند: بله، این سخن، گفته شده است. فرمود: «هرگز چنین نیست؛ من بنده و فرستاده‌ی الله هستم؛ بسوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود». انصار با شنیدن این سخن، گریه کنان نزد رسول الله ص آمدند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت الله و پیامبرش به زبان آوردیم. (چرا که نمی‌خواستیم رسول الله ص را از دست بدهیم.) پیامبر اکرم ص فرمود: «الله و رسولش شما را تصدیق می‌نمایند و عذر شما را می‌پذیرند».

بعد از آن، مردم به خانه‌ی ابوسفیان روی آوردند و برخی دیگر هم وارد خانه‌های خود شدند و درها را بستند. رسول اکرم ص همچنان به پیشروی‌اش ادامه داد تا اینکه به حجر الاسود رسید؛ نخست، حجر الاسود را بوسید؛ سپس به طواف خانه‌ی الله پرداخت. آنگاه نزد بتی که کنار خانه‌ی کعبه قرار داشت و قریش آن را پرستش می‌کردند، آمد و با کمانی که قسمت کجی آن را گرفته بود، به چشم آن بت زد و می‌فرمود: ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ (حق آمد و باطل از بین رفت.)

و بعد از طواف، به سمت صفا، حرکت کرد و بالای آن رفت طوری که خانه‌ی الله را می‌دید. در آنجا دست‌هایش را بلند کرد و حمد و ثنای الله متعال را گفت و بسیار دعا نمود.

باب (21): بیرون کردن بت ها از اطراف کعبه

1183ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن مسعود س قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ص مَكَّةَ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلاَثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ نُصُبًا، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ كَانَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ [الإسراء: 81]. ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: 49]. زَادَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: يَوْمَ الْفَتْحِ. (م/1781)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: نبی اکرم ص وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. رسول الله ص با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت‌ها می‌زد و می‌فرمود: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ «حق آمد و باطل از بین رفت و باطل رفتنی است». ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ «حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی‌تواند انجام دهد و کار گذاشته‌ای را هم نمی‌تواند باز گرداند». یعنی هیچ‌کاری از باطل، ساخته نیست.

باب (22): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی‌شود

1184ـ عن عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لاَ يُقْتَلُ قُرَشِيٌّ صَبْرًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (م/1782)

ترجمه: عبدالله بن مطیع می‌گوید: پدرم گفت: شنیدم که نبی اکرم ص روز فتح مکه، فرمود: «بعد از امروز تا روز قیامت، هیچ فردی از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت و زندانی به قتل نمی‌رسد».

علما می‌گویند: معنایش این است که همه‌ی قریش، مسلمان می‌شوند و هیچ یک از آنان مانند دیگران که مرتد و کشته شد، مرتد وکشته نمی‌شود. و به این معنا نیست که هیچ‌کس از قریش در حالت اسارت و مظلومانه کشته نمی‌شود. امام نووی در شرح صحیح مسلم.

باب (23): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت می­شود

1185ـ عن مُجَاشِعُ بْنُ مَسْعُودٍ س قَالَ: جِئْتُ بِأَخِي، أَبِي مَعْبَدٍ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بَعْدَ الْفَتْحِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ عَلَى الْهِجْرَةِ، قَالَ: «قَدْ مَضَتِ الْهِجْرَةُ بِأَهْلِهَا». قُلْتُ: فَبِأَىِّ شَىْءٍ تُبَايِعُهُ؟ قَالَ: «عَلَى الإِسْلاَمِ وَالْجِهَادِ وَالْخَيْرِ». قَالَ أَبُو عُثْمَانَ: فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ مُجَاشِعٍ، فَقَالَ: صَدَقَ. (م/1863)

ترجمه: مجاشع بن مسعود س می‌گوید: بعد از فتح مکه، برادرم ابومعبد را نزد   
رسول الله ص آوردم و گفتم: یا رسول الله! با او بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت با مهاجران، به پایان رسید». عرض کردم: اکنون با او بر چه چیزی بیعت می‌کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد و کارهای خوب».

ابوعثمان می‌گوید: بعد از آن، ابو معبد را دیدم و سخن مجاشع را برایش نقل کردم. او گفت: مجاشع راست گفته است.

باب (24): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است

1186ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْهِجْرَةِ؟ فَقَالَ: «لاَ هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا». (م/1864)

ترجمه: عایشهلمی‌گوید: از رسول الله ص درباره‌ی هجرت پرسیدند. فرمود: «بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد؛ اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید».

باب (25): هر کس که هجرت برایش دشوار شد،کار خیر، انجام دهد

1187ـ عن أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِىُّ س: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّ شَأْنَ الْهِجْرَةِ لَشَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تُؤْتِى صَدَقَتَهَا»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (م/1865)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: بادیه نشینی از رسول الله ص درباره‌ی هجرت پرسید. پیامبر اکرم ص فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است؛ آیا شتر داری»؟ آن مرد گفت: بله. رسول الله ص فرمود: «در هر شهر و روستایی که ساکن هستی، عمل کن؛ زیرا الله متعال هیچ چیز از اعمال تو را ضایع نمی‌کند».

باب (26): در مورد کسی که بعد از هجرت به او اجازه‌ی بادیه نشینی داده شود

1188ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ؟ تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لاَ، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ. (م/1862)

ترجمه: روایت است که سلمه بن اکوع س نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زند گی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم ص بعد از هجرت، از این کار، منع فرمودز) سلمه بن اکوع س گفت: خیر، (من خلاف دستور پیامبر اکرم ص عمل نکردم) بلکه رسول الله ص به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم.

باب (27): غزوه‌ی حنین

1189ـ عن كَثِيرُ بْنُ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: قَالَ عَبَّاسٌ: شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ حُنَيْنٍ، فَلَزِمْتُ أَنَا وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ نُفَارِقْهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ، بَيْضَاءَ، أَهْدَاهَا لَهُ فَرْوَةُ بْنُ نُفَاثَةَ الْجُذَامِيُّ، فَلَمَّا الْتَقَى الْمُسْلِمُونَ وَالْكُفَّارُ، وَلَّى الْمُسْلِمُونَ مُدْبِرِينَ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرْكُضُ بَغْلَتَهُ قِبَلَ الْكُفَّارِ، قَالَ عَبَّاسٌ: وَ أَنَا آخِذٌ بِلِجَامِ بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَكُفُّهَا إِرَادَةَ أَنْ لاَ تُسْرِعَ، وَأَبُو سُفْيَانَ آخِذٌ بِرِكَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَىْ عَبَّاسُ، نَادِ أَصْحَابَ السَّمُرَةِ». فَقَالَ عَبَّاسٌ وَكَانَ رَجُلاً صَيِّتًا: فَقُلْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي: أَيْنَ أَصْحَابُ السَّمُرَةِ؟ قَالَ: فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّ عَطْفَتَهُمْ، حِينَ سَمِعُوا صَوْتِى، عَطْفَةُ الْبَقَرِ عَلَى أَوْلاَدِهَا، فَقَالُوا: يَا لَبَّيْكَ، يَا لَبَّيْكَ، قَالَ: فَاقْتَتَلُوا وَالْكُفَّارَ، وَالدَّعْوَةُ فِي الأَنْصَارِ يَقُولُونَ: يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ، قَالَ ثُمَّ قُصِرَتِ الدَّعْوَةُ عَلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَقَالُوا: يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ، كَالْمُتَطَاوِلِ عَلَيْهَا، إِلَى قِتَالِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَذَا حِينَ حَمِىَ الْوَطِيسُ». قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَصَيَاتٍ فَرَمَى بِهِنَّ وُجُوهَ الْكُفَّارِ، ثُمَّ قَالَ: «انْهَزَمُوا، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ». قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ فَإِذَا الْقِتَالُ عَلَى هَيْئَتِهِ فِيمَا أَرَى، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ رَمَاهُمْ بِحَصَيَاتِهِ، فَمَا زِلْتُ أَرَى حَدَّهُمْ كَلِيلاً وَأَمْرَهُمْ مُدْبِرًا. (م/1775)

ترجمه:کثیر بن عباس بن عبدالمطلب می‌گوید: عباس گفت: همراه رسول الله ص در جنگ حنین، حضور یافتم. من و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب رسول الله ص را لازم گرفتیم و از او جدا نشدیم. پیامبر اکرم ص بر قاطر سفیدی که فروه بن نفاثه جذامی به او هدیه داده بود، سوار بود. هنگامی که مسلمانان و کفار به یکدیگر رسیدند (و جنگ آغاز شد) مسلمانان، پشت کردند و برگشتند. اما رسول الله ص همچنان با شتاب، قاطرش را به سوی کفار به جلو می‌برد.

عباس می‌گوید: من لگام قاطر را گرفته بودم و آن را نگه می‌داشتم و هدفم این بود که قاطر با شتاب به جلو نرود. ابوسفیان هم رکاب رسول الله ص را گرفته بود. در این هنگام، رسول الله ص فرمود: «ای عباس! اصحاب درخت (یاران بیعت رضوان) را صدا بزن». عباس که مردی بلند آواز بود، فریاد کشید و گفت: اصحاب درخت کجایند؟

راوی می‌گوید: سوگند به الله، هنگامی که آنان صدای مرا شنیدند مانند اینکه گاو با شتاب به سوی گوساله‌اش برمی‌گردد، برگشتند. پس آمدند و جنگ را با کفار، آغاز کردند. همچنین فراخوان انصار با کلمه‌ی «‌ای گروه انصار! ای گروه انصار» صورت گرفت. بعد از آن، قبیله‌ی بنی حارث بن خزرج، ندا داده شدند و به آنان گفتند: ای بنی حارث بن خزرج! ای بنی حارث بن خزرج.

در این اثنا، رسول الله ص که سوار بر قاطرش بود، مانند کسی‌که شیفته‌ی مبارزه باشد، می‌جنگید و مبارزه می‌کرد و فرمود: «این، همان زمانی است که کوره‌ی جنگ، داغ شده است». آنگاه رسول اکرم ص تعدادی سنگریزه برداشت و به سوی چهره‌های کفار، پرتاب نمود و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند».

ابن عباس می‌گوید: من رفتم و نگاهی به صحنه‌ی جنگ انداختم؛ به نظر من، جنگ همچنان مثل قبل، ادامه داشت. اما سوگند به الله، هنگامی که رسول الله ص سنگریزه‌ها را به سوی آنان پرتاب نمود، قدرت آنها به ضعف گرایید و عقب نشینی را آغاز کردند.

1190ـ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْبَرَاءِ فَقَالَ: أَكُنْتُمْ وَلَّيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ يَا أَبَا عُمَارَةَ؟ فَقَالَ: أَشْهَدُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ص مَا وَلَّي، وَلَكِنَّهُ انْطَلَقَ أَخِفَّاءُ مِنَ النَّاسِ وَحُسَّرٌ إِلَى هَذَا الْحَيِّ مِنْ هَوَازِنَ، وَهُمْ قَوْمٌ رُمَاةٌ، فَرَمَوْهُمْ بِرِشْقٍ مِنْ نَبْلٍ، كَأَنَّهَا رِجْلٌ مِنْ جَرَادٍ، فَانْكَشَفُوا، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ يَقُودُ بِهِ بَغْلَتَهُ، فَنَزَلَ، وَدَعَا، وَاسْتَنْصَرَ، وَهُوَ يَقُولُ: «أَنَا النَّبِيُّ لاَ كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ، اللَّهُمَّ نَزِّلْ نَصْرَكَ». قَالَ الْبَرَاءُ: كُنَّا وَاللَّهِ إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ نَتَّقِي بِهِ، وَإِنَّ الشُّجَاعَ مِنَّا لَلَّذِى يُحَاذِي بِهِ، يَعْنِى النَّبِيَّ ص. (م/1776)

ترجمه: ابواسحاق می‌گوید : مردی نزد براء س آمد و گفت: ای ابوعماره! آیا شما روز حنین، پشت گرداندید و فرار کردید؟ براء گفت: من گواهی می‌دهم که رسول الله ص فرار نکرد. اما ماجرا این گونه بود که در آن روز، گروهی از مردم با عجله و بدون زره به سوی قبیله‌ی هوازن که افرادی تیرانداز بودند، حرکت کردند. هوازن آنان را گلوله باران کردند و آن گلوله‌ها مانند گروه عظیمی از ملخ‌ها بر آنها فرو ریخت و باعث شکست آنان گردید. در این هنگام، صحابه به سوی رسول الله ص رفتند. لگام قاطر رسول اکرم ص را ابوسفیان بن حارث بدست داشت. پیامبر اکرم ص از قاطرش پیاده شد و دست به دعا برداشت و از الله متعال، طلب فتح و پیروزی نمود و می‌فرمود: «من پیامبر هستم و دروغ نمی‌گویم؛ من فرزند عبدالمطلب هستم؛ بار الها! فتح و پیروزی، نازل کن».

براء می‌گوید: سوگند به الله، هرگاه، آتش جنگ شعله ور می‌شد، ما به رسول الله ص پناه می‌بردیم. و کسی از میان ما شجاع شمرده می‌شد که در موازات رسول اکرم ص قرار داشته باشد.

1191ـ عَن سَلَمَةَ بنِ الأَكوَعِ س قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص حُنَيْنًا، فَلَمَّا وَاجَهْنَا الْعَدُوَّ تَقَدَّمْتُ، فَأَعْلُو ثَنِيَّةً، فَاسْتَقْبَلَنِى رَجُلٌ مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرْمِيهِ بِسَهْمٍ فَتَوَارَى عَنِّى، فَمَا دَرَيْتُ مَا صَنَعَ، وَنَظَرْتُ إِلَى الْقَوْمِ فَإِذَا هُمْ قَدْ طَلَعُوا مِنْ ثَنِيَّةٍ أُخْرَى، فَالْتَقَوْا هُمْ وَصَحَابَةُ النَّبِيِّ ص، فَوَلَّى صَحَابَةُ النَّبِيِّ ص، وَأَرْجِعُ مُنْهَزِمًا، وَعَلَىَّ بُرْدَتَانِ، مُتَّزِرًا بِإِحْدَاهُمَا، مُرْتَدِيًا بِالأُخْرَى، فَاسْتَطْلَقَ إِزَارِى، فَجَمَعْتُهُمَا جَمِيعًا، وَمَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مُنْهَزِمًا وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَقَدْ رَأَى ابْنُ الأَكْوَعِ فَزَعًا». فَلَمَّا غَشُوا رَسُولَ اللَّهِ ص نَزَلَ عَنِ الْبَغْلَةِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ مِنَ الأَرْضِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِهِ وُجُوهَهُمْ فَقَالَ: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ». فَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُمْ إِنْسَانًا إِلاَّ مَلأَ عَيْنَيْهِ تُرَابًا بِتِلْكَ الْقَبْضَةِ، فَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ، فَهَزَمَهُمُ اللَّهُ ﻷ، وَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَنَائِمَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ. (م/1777)

ترجمه: سلمه بن اکوع س می‌گوید: همراه رسول الله ص به غزوه‌ی حنین رفتیم. هنگامی که با دشمن، روبرو شدیم، من جلو رفتم و از گردنه‌ای بالا رفتم. مردی از دشمن از روبرویم آمد. به سوی او تیراندازی کردم. او از نگاهم، پنهان شد؛ اما نمی‌دانم چه شد. به سوی دشمن نگاه کردم، دیدم که از گردنه‌ی دیگری، سر برآوردند و در برابر صحابه، قرار گرفتند. صحابه فرار کردند. من هم که دو چادر به عنوان ازار و پیراهن پوشیده بودم، شکست خورده و فرار کردم. ازارم باز شد من ازار و ردایم را جمع کردم و شکست خورده از کنار رسول الله ص که بر قاطر شهباء (سفید همراه سیاهی) سوار بود، گذشتم. پیامبر اکرم ص فرمود: «ابن اکوع دچار وحشت شده است».

هنگامی که دشمن به رسول الله ص رسید، رسول اکرم ص از قاطرش پایین آمد و یک مشت خاک از زمین برداشت و به چهره‌ی آنان ریخت و فرمود: «این چهره‌ها زشت شوند». پس الله متعال به وسیله‌ی همین مشت خاک، چشم‌های همه‌ی آنان را پر از خاک نمود. در نتیجه، پشت برگرداندند و فرار کردند و اینگونه الله متعال آنها را شکست داد و رسول الله ص غنایمی را که از آنان بدست آمد، میان مسلمانان تقسیم کرد.

باب (28): درباره‌ی غزوه‌ی طائف

1192ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل قَالَ: حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَهْلَ الطَّائِفِ، فَلَمْ يَنَلْ مِنْهُمْ شَيْئًا، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی». قَالَ أَصْحَابُهُ: نَرْجِعُ وَلَمْ نَفْتَتِحْهُ؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا عَلَيْهِ، فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا». قَالَ: فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص. (م/1778)

ترجمه: عبدالله بن عمرو ل می‌گوید: رسول الله ص طائف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد؛ پس فرمود: «اگر الله متعال بخواهد، بر می‌گردیم». صحابه عرض کردند: بدون فتح بر می‌گردیم!؟ رسول الله ص فرمود: «فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنان، زخمی ‌شدند. رسول اکرم ص فرمود: «فردا بر می‌گردیم». این سخن پیامبر اکرم ص مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه، رسول الله ص خندید.

باب (29): تعداد غزوه‌های رسول الله ص

1193ـ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ خَرَجَ يَسْتَسْقِي بِالنَّاسِ، فَصَلَّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ اسْتَسْقَى، قَالَ فَلَقِيتُ يَوْمَئِذٍ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، وَقَالَ: لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ غَيْرُ رَجُلٍ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَجُلٌ، قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: كَمْ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ص؟ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ غَزوَةً، فَقُلْتُ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ فَقُلْتُ: فَمَا أَوَّلُ غَزْوَةٍ غَزَاهَا؟ قَالَ: ذَاتُ الْعُسَيْرِ أَوِ الْعُشَيْرِ. (م/1254)

ترجمه: ابواسحاق می‌گوید: عبدالله بن یزید مردم را برای نماز استسقاء (طلب باران) بیرون برد. آنجا دو رکعت نماز خواند و بعد از آن، دعا کرد و طلب باران نمود. در آن روز، من زید بن ارقم را دیدم؛ میان من و او فقط یک نفر، وجود داشت. از او پرسیدم: رسول الله ص در چند جنگ شرکت کرد؟ جواب داد: نوزده جنگ. پرسیدم: تو در چند غزوه همراه ایشان بودی؟ جواب داد: هفده غزوه. پرسیدم: اولین غزوه کدام بود؟ جواب داد: ذات العُسَیر یا ذات العُشَیر.[[4]](#footnote-4)

1193ـ عن بُرَيْدَةَ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ص تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَاتَلَ فِي ثَمَانٍ مِنْهُنَّ. (م/1814)

ترجمه: بریده س می‌گوید: رسول الله ص در نوزده جنگ، شرکت کرد و در هشت غزوه، شخصاً جنگید.

37ـ کتاب امارت

باب (1): خلفا از قریش هستند

1194ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِىَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ». (م/1820)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «تا زمانیکه دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البته تا زمانی که پایبند دین باشند.)

1195ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ». (م/1818)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش‌اند؛ مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند».

1196ـ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، مَعَ غُلاَمِى نَافِعٍ: أَنْ أَخْبِرْنِى بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَىَّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَوْمَ جُمُعَةٍ، عَشِيَّةَ رُجِمَ الأَسْلَمِىُّ، يَقُولُ: «لاَ يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «عُصَيْبَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الأَبْيَضَ، بَيْتَ كِسْرَى، أَوْ آلِ كِسْرَى». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِينَ فَاحْذَرُوهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا أَعْطَى اللَّهُ أَحَدَكُمْ خَيْرًا فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَنَا الْفَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ». (م/1822)

ترجمه: عامر بن سعد بن ابی وقاص س می‌گوید : نامه‌ای با خدمتگزارم نافع نزد جابر بن سمره فرستادم ودر آن نوشتم که: بخشی از آنچه را که از رسول الله ص شنیده‌ای، برایم بیان کن. او در جوابم نوشت: شنیدم که رسول الله ص روز جمعه، بعد از ظهر همان روزی که مرد اسلمی (ماعز) سنگسار گردید، می‌فرمود: «تا قیام قیامت یا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همگی از قریش‌اند، دین باقی خواهد ماند». و همچنین شنیدم که می‌فرمود: «گروه اندکی از مسلمانان کاخ سفید پادشاه ایران یا خاند‌انش را فتح خواهند نمود». همچنین شنیدم که می‌فرمود: «قبل از فرار سیدن قیامت، کذابانی خواهند آمد؛ پس از آنان، برحذر باشید». همچنین شنیدم که می‌فرمود: «هر گاه، الله متعال به یکی از شما، خیری عنایت فرمود، نخست، خودش و خانواده‌اش از آن، بهره مند شوند». و همچنین می‌فرمود: «من پیش قدم هستم و جلوتر از دیگران به حوض کوثر می‌رسم» (و آب را آماده می‌کنم.)

باب (2): حکم تعیین جانشین و عدم آن

1197ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَتْ: أَعَلِمْتَ أَنَّ أَبَاكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا كَانَ لِيَفْعَلَ، قَالَتْ: إِنَّهُ فَاعِلٌ، قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي أُكَلِّمُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَكَتُّ، حَتَّى غَدَوْتُ، وَلَمْ أُكَلِّمْهُ، قَالَ: فَكُنْتُ كَأَنَّمَا أَحْمِلُ بِيَمِينِى جَبَلاً، حَتَّى رَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِى عَنْ حَالِ النَّاسِ، وَأَنَا أُخْبِرُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ مَقَالَةً، فَآلَيْتُ أَنْ أَقُولَهَا لَكَ، زَعَمُوا أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ، وَإِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِى غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَكَ وَتَرَكَهَا رَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيَّعَ، فَرِعَايَةُ النَّاسِ أَشَدُّ، قَالَ: فَوَافَقَهُ قَوْلِى، فَوَضَعَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﻷ يَحْفَظُ دِينَهُ، وَإِنِّى لَئِنْ لاَ أَسْتَخْلِفْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَسْتَخْلِفْ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدِ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَأَبَا بَكْرٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَعْدِلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص أَحَدًا، وَأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ. (م/1823)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: نزد خواهرم حفصه ل رفتم. او گفت: آیا می‌دانی که پدرت نمی‌خواهد جانشینی تعیین کند؟ گفتم: شایسته نیست که جانشین، تعیین نکند. حفصه گفت: او تعیین نمی‌کند. من سوگند خوردم که در این زمینه با پدرم صحبت کنم. بعد از آن، سکوت نمودم تا اینکه فردای آن روز، بدون اینکه من با ایشان صحبت کنم، سپری شد. و سوگند من مانند کوهی بر من سنگینی می‌کرد. سرانجام، نزد پدرم رفتم. او از من اوضاع مردم را پرسید. من برایش توضیح دادم. سپس به وی گفتم: شنیدم که مردم حرف‌هایی می‌زنند؛ پس سوگند خوردم که آنها را به شما بگویم. مردم می‌گویند: شما جانشین تعیین نمی‌کنید؛ اگر شما شتر چران یا چوپانی داشته باشید و او شتران و گوسفندان را رها کند و نزد تو بیاید، به نظر شما، آیا آنها را ضایع نساخته است؟ در حالی که مسئولیت مردم، کاری سنگین‌تر است.

راوی می‌گوید: سخنم با مزاجش جور در آمد و آن را پسندید. پس لحظه‌ای سرش را پایین انداخت. سپس بلند کرد و گفت: الله متعال دینش را حفاظت خواهد کرد. اگر من جانشینی تعیین نکنم، رسول الله ص هم جانشینی تعیین نفرمود. و اگر جانشینی، تعیین کنم، ابوبکر جانشین تعیین نمود.

عبدالله بن عمر ل می‌گوید: به الله سوگند، هنگامی که عمر سخن از رسول الله ص و ابوبکر به میان آورد، دانستم که هیچ‌کس را با رسول الله ص مساوی قرار نمی‌دهد و جانشین تعیین نمی‌کند.

باب (3): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

1198ـ عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ص، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لاَ نَبِىَّ بَعْدِى، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (م/1842)

ترجمه: ابوحازم می‌گوید: پنج سال با ابوهریره س همنشین بودم و شنیدم که می‌گفت: نبی اکرم ص فرمود: «پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می‌کردند؛ هرگاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد؛ ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، و الله متعال در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

1199ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ، قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي سَفَرٍ، فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً، فَمِنَّا مَنْ يُصْلِحُ خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ، إِذْ نَادَي مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ص: الصَّلاَةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلاَّ كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرِ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا، وَسَيُصِيبُ آخِرَهَا بَلاَءٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا، وَتَجِىءُ فِتْنَةٌ فَيُرَقِّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِى. ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتَجِىءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَي إِلَيْهِ، وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطِعْهُ إِنِ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ». فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْشُدُكَ اللَّهَ آنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ فَأَهْوَى إِلَى أُذُنَيْهِ وَقَلْبِهِ بِيَدَيْهِ وَقَالَ: سَمِعَتْهُ أُذُنَاىَ وَوَعَاهُ قَلْبِى، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتُلَ أَنْفُسَنَا، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا٢٩﴾ [النساء: 29]. قَالَ: فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَطِعْهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَاعْصِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. (م/1844)

ترجمه: عبدالرحمن بن عبد رب الکعبه می‌گوید: وارد مسجد الحرام شدم و دیدم که عبدالله بن عمرو بن عاص س در سایه‌ی کعبه نشسته است و مردم، پیرامونش را گرفته‌اند. من هم نزد آنان رفتم و همانجا نشستم. او گفت: در یکی از سفرها که همراه رسول الله ص بودیم، در جایی، منزل گرفتیم. در آنجا بعضی از ما خیمه‌هایشان را برپا می‌کردند و تعدادی هم مشغول تمرین تیراندازی بودند و برخی دیگر هم در چراگاه حیوانات بودند که منادی رسول الله ص ندا داد و گفت: نماز جماعت برگزار می‌شود. با شنیدن این سخن، همه‌ی ما نزد رسول الله ص جمع شدیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «بر همه‌ی انبیای قبل از من، واجب بوده است که خوبی‌هایی را که می‌داند، به امتش معرفی کند و از بدی‌هایی که می‌داند، امتش را برحذر دارد؛ بدانید که دوران عافیت این امت، دوران نخست آن می‌باشد. و آخر آن، گرفتار بلا و امور ناپسندی خواهد شد. و فتنه‌هایی اتفاق خواهد افتاد که هریک از دیگری، بزرگتر و خطرناک‌تر است. و هرگاه، فتنه‌ای رو می‌کند، مؤمن می‌گوید: در این فتنه، هلاک خواهم شد. سپس برطرف می‌شود. بعد از آن، فتنه‌ای دیگر، پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید : در همین فتنه، هلاک خواهم شد. پس هرکس، دوست دارد که از آتش جهنم، دور شود و وارد بهشت گردد، تلاش کند که با ایمان به الله و روز قیامت از دنیا برود. و با مردم آنگونه رفتار کند که دوست دارد مردم با او رفتار کنند. و هرکس که با امامی بیعت کرد و با او مصافحه نمود و از ته دل، عهد و پیمان بست، تا جایی که توان دارد از او اطاعت کند. و اگر کسی دیگر آمد و برای امامت با او درگیر شد، گردنش را بزنید».

راوی می‌گوید: من به او نزدیک شدم و گفتم: تو را به الله سوگند می‌دهم، آیا این سخن را از رسول الله ص شنیدی؟ او با دست‌هایش به گوش‌ها و قلبش اشاره نمود و گفت: با این گوش‌هایم شنیدم و این قلبم آن را حفظ کرد. من به او گفتم: این پسر عمویت؛ معاویه؛ به ما دستور می‌دهد تا اموالمان را در میان خود به ناحق بخوریم و خود را به کشتن دهیم در حالی که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا٢٩﴾ یعنی: «ای کسانی که ایمان آوردید! اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر اینکه از طریق داد و ستدی باشد که مورد رضایت شما قرار گیرد و خون یکدیگر را نریزید؛ همانا الله متعال، نسبت به شما مهربان است».

راوی می‌گوید : عبدالله بن عمرو بعد از لحظه‌ای سکوت، گفت: در طاعات الهی از او اطاعت کن. ودر کارهایی که معصیت و نافرمانی به شمار می‌روند، از او نافرمانی کن.

باب (4): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند

1200ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا بُويِعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الآخَرَ مِنْهُمَا». (م/1853)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفته شد، دومی آنها را به قتل برسانید».

باب (5): همه‌ی شما مسئول هستید و از شما در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد

1201ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «أَلاَ كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِىَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلاَ فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (م/1829)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد؛ امیری که بر مردم گماشته شده، مسئول رعیت می‌باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می‌باشد. زن در خانه‌ی شوهر، مسئول زیر دستان و فرزندان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت‌های دیگرش، سؤال خواهد شد. و همه‌ی شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت‌تان، سئوال خواهد شد».

باب (6): کراهیت درخواست امارت و علاقه داشتن به آن

1202ـ عن عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ، وُكِلْتَ إِلَيْهَا وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا». (م/1652)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول الله ص به من فرمود: «ای عبد الرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن؛ زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، الله متعال تو را یاری خواهد کرد».

1203ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا، وَإِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِى، لاَ تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ، وَلاَ تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ». (م/1826)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ای ابوذر! من تو را فردی ضعیف می‌بینم و من برای تو همان چیزی را می‌پسندم که برای خودم می‌پسندم. امارت دو نفر را قبول مکن و سرپرستی اموال هیچ یتیمی را هم به عهده نگیر».

1204ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ تَسْتَعْمِلُنِي؟ قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خِزْيٌ وَنَدَامَةٌ، إِلاَّ مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا». (م/1825)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا به من مسئولیت نمی‌دهی؟ پیامبر اکرم ص دستش را به شانه‌ام زد و فرمود: «ای ابوذر! تو فردی ضعیف هستی و مسئولیت، امانتی است که روز قیامت باعث رسوایی و پشیمانی خواهد شد مگر کسی‌که آن را به حقش به عهده بگیرد و به وظیفه‌اش در قبال آن، عمل کند».

باب (7): مسئولیت‌ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی‌دهیم

1205ـ عن ابي بُرْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِىِّ ص وَمَعِى رَجُلاَنِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِى وَالآخَرُ عَنْ يَسَارِى، فَكِلاَهُمَا سَأَلَ الْعَمَلَ، وَالنَّبِيُّ ص يَسْتَاكُ فَقَالَ: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ؟». قَالَ: فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِى عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، قَالَ: وَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفَتِهِ، وَقَدْ قَلَصَتْ فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ لاَ نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ، يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسِ». فَبَعَثَهُ عَلَى الْيَمَنِ، ثُمَّ أَتْبَعَهُ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ قَالَ، انْزِلْ، وَأَلْقَى لَهُ وِسَادَةً، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثَقٌ، قَالَ: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ رَاجَعَ دِينَهُ، دِينَ السَّوْءِ فَتَهَوَّدَ، قَالَ: لاَ أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ: اجْلِسْ نَعَمْ، قَالَ: لاَ أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ تَذَاكَرَا الْقِيَامَ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا مُعَاذٌ أَمَّا أَنَا فَأَنَامُ وَأَقُومُ وَأَرْجُو فِي نَوْمَتِى مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي. (م/1824)

ترجمه: ابوبرده می‌گوید : ابوموسی اشعری گفت: با دو نفر از اشعریها که یکی سمت راست، و دیگری سمت چپم قرار داشت، خدمت رسول الله ص رفتم. پیامبر اکرم ص مشغول مسواک زدن بود که هر دوی آنها تقاضای کار کردند. پیامبر اکرم ص فرمود: «ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! شما چه می‌گویید»؟ گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده، آنها نیت‌شان را به من نگفتند و من هم نمی‌دانستم که آنان، درخواست کار می‌کنند.

راوی می‌گوید : گویا هم اکنون، مسواک رسول الله ص را مشاهده می‌کنم که زیر لبش، جمع شده و می‌فرماید: «ما کارهایمان را به کسانی که خواهان باشند، نمی‌دهیم؛ ولی تو ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! (به یمن) برو». آنگاه ابوموسی را به یمن فرستاد و بدنبال او نیز معاذ بن جبل را اعزام نمود. هنگامی که معاذ نزد ابوموسی رفت، ابوموسی برایش بالشتی گذاشت و گفت: پیاده شو. ناگهان چشم معاذ به مردی افتاد که در آنجا به بند کشیده شده بود. پرسید: این کیست؟ ابوموسی گفت: این، یهودی بود. بعد، مسلمان شد. سپس دوباره به دینش که یهودیت باشد و دین بدی است، برگشت و یهودی شد. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود. ابوموسی گفت: بشین؛ باشد اجرا می‌کنم. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود و این گفتگو، سه بار تکرار شد.

آنگاه، ابوموسی دستور داد و آن مرد، کشته شد. سپس معاذ و ابوموسی درباره‌ی قیام شب با یکدیگر صحبت کردند. معاذ گفت: من بخشی از شب را می‌خوابم و بخشی از آن را به عبادت می‌پردازم. و از خوابیدنم امید همان اجر و پاداشی را دارم که از عبادت و پرستشم دارم.

باب (8): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می‌آید

1206ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ، يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ، وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ ﻷ وَعَدَلَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرٌ، وَإِنْ يَأْمُرْ بِغَيْرِهِ كَانَ عَلَيْهِ مِنْهُ». (م/1841)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید : نبی اکرم ص فرمود: «امام، سپر است؛ مردم به پیروی از او با کفار می‌جنگند و به او پناه می‌برند؛ اگر او به تقوای الهی و عدالت، دستوردهد، در قبال آن، به او اجر و پاداش می‌رسد. و اگر به ظلم و ستم، دستور دهد، بهره‌ای از گناه می‌برد».

باب (9): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند

1207ـ عن عبدالله بن عمر قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ الْمُقْسِطِينَ، عِنْدَ اللَّهِ، عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ، عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ ﻷ، وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلُوا». (م/1827)

ترجمه: عبدالله بن عمر س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «عدالت کنندگان، نزد الله متعال بر منبرهایی از نور در سمت راست الله رحمان قرار دارند. و هردو دست الله متعال راست هستند. و کسانی عادل به شمار می‌روند که در فیصله‌ها، خانواده و مسئولیت‌هایشان، عدالت را رعایت کنند».

باب (10): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت

1208ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ قَالَ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ أَسْأَلُهَا عَنْ شَىْءٍ، فَقَالَتْ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ، فَقَالَتْ: كَيْفَ كَانَ صَاحِبُكُمْ لَكُمْ فِي غَزَاتِكُمْ هَذِهِ؟ فَقَالَ: مَا نَقَمْنَا مِنْهُ شَيْئًا، إِنْ كَانَ لَيَمُوتُ لِلرَّجُلِ مِنَّا الْبَعِيرُ، فَيُعْطِيهِ الْبَعِيرَ، وَالْعَبْدُ، فَيُعْطِيهِ الْعَبْدَ، وَيَحْتَاجُ إِلَى النَّفَقَةِ، فَيُعْطِيهِ النَّفَقَةَ، فَقَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لاَ يَمْنَعُنِى الَّذِي فَعَلَ فِي مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَخِى، أَنْ أُخْبِرَكَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي بَيْتِى هَذَا: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِىَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِىَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ». (م/1828)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه می‌گوید: نزد عایشه ل رفتم تا از او مسئله‌ای بپرسم. عایشه ل گفت: شما کی هستید؟ گفتم: از اهل مصرم. گفت: امیر شما در این جنگ، چگونه با شما رفتار نمود؟ گفتم: ما امر ناپسندی از او مشاهده نکردیم؛ اگر شتر کسی می‌مرد، به او شتر می‌داد. و اگر برده‌ی کسی فوت می‌نمود به او برده می‌داد. و اگر کسی نیاز به نفقه داشت به او نفقه می‌داد.

عایشه ل گفت: رفتار او با برادرم؛ محمد بن ابوبکر؛ (کشتن او) باعث نمی‌شود که من حدیث رسول الله ص را برای شما بیان نکنم؛ من از رسول الله ص شنیدم که در همین خانه‌ی من می‌فرمود: «بار الها! هرکس، کاری از امتم را به عهده گرفت و سخت گیری کرد، تو بر او سخت گیری کن. و هرکس کاری از امتم را به عهده گرفت و آسان گرفت، تو بر او آسان بگیر».

باب (11): دین، خیرخواهی است

1209ـ عَنْ تَمِيمٍ س الدَّارِىِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ». قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ». (م/55)

ترجمه: تمیم داری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «دین، خیرخواهی است». ما عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله متعال (با ایمان آوردن به او) و کتابش (با ایمان آوردن و عمل به آن) و پیامبرش (با تصدیق نبوتش) و ائمه و عموم مسلمانان».

1210ـ عَنْ جَرِيرٍ س قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ص عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فَلَقَّنَنِي «فِيمَا اسْتَطَعْتَ». وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. (م/56)

ترجمه: جریر بن عبد الله س می‌گوید: با رسول الله ص بر سمع و طاعت و خیرخواهی و نصیحت مسلمانان، بیعت کردم. رسول الله ص افزود که: «به اندازه‌ی توانایی‌ات».

باب (12): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد

1211ـ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: عَادَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ الْمُزَنِىَّ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، قَالَ مَعْقِلٌ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ لِي حَيَاةً مَا حَدَّثْتُكَ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ، إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (م/142)

ترجمه: حسن بصری می‌گوید : عبیدالله بن زیاد در بیماری وفات معقل بن یسار مزنی س به عیادت او رفت. معقل گفت: حدیثی که از رسول الله ص شنیده‌ام برایت بیان می‌کنم؛ اگر می‌دانستم که زنده می‌مانم، آن را بیان نمی‌کردم؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «به هر بنده‌ای که الله متعال، مسئولیت گروهی را بسپارد و آن بنده در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند».

1212ـ عن الْحَسَنُ: أَنَّ عَائِذَ بْنَ عَمْرٍو وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ: أَىْ بُنَىَّ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الرِّعَاءِ الْحُطَمَةُ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ، فَإِنَّمَا أَنْتَ مِنْ نُخَالَةِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص. فَقَالَ: وَهَلْ كَانَتْ لَهُمْ نُخَالَةٌ؟ إِنَّمَا كَانَتِ النُّخَالَةُ بَعْدَهُمْ، وَفِي غَيْرِهِمْ. (م/1830)

ترجمه: حسن بصری می‌گوید: عائذ بن عمرو که یکی از اصحاب رسول الله ص بود، نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای فرزندم! شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «بدترین مسئولان کسانی هستند که خشن و بی رحم‌اند؛ مبادا تو از آنان باشی».

عبیدالله بن زیاد به او گفت: بنشین؛ تو از نخاله‌های اصحاب محمد هستی. عائذ بن عمرو س گفت: آیا در میان اصحاب محمد هم نخاله وجود دارد؟! نخاله در میان بعدیها و دیگران، وجود دارد.

باب (13): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن

1213ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ، فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ نَفْسٌ لَهَا صِيَاحٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، لاَ أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغِثْنِي فَأَقُولُ: لاَ أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ». (م/1831)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: روزی رسول الله ص در میان ما برخاست و از خیانت درغنیمت، سخن گفت و آن را گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می‌کشد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم برایت کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید و گوسفندی بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم برایت کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و انسانی دیگر بر دوش دارد و آن انسان فریاد می‌کشد و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید و پارچه‌ای بردوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در آمده و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و طلا و نقره بر دوش دارد و می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم برایت کاری انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم».

باب (14): اموالی را که امیران، پنهان می‌کنند، خیانت شمرده می‌شود

1214ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ عَمِيرَةَ الْكِنْدِيِّ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِص يَقُولُ: «مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ، فَكَتَمَنَا مِخْيَطًا فَمَا فَوْقَهُ، كَانَ غُلُولاً يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَسْوَدُ مِنَ الأَنْصَارِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْبَلْ عَنِّي عَمَلَكَ، قَالَ: «وَمَا لَكَ»؟ قَالَ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «وَأَنَا أَقُولُهُ الآنَ، مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَجِئْ بِقَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ، فَمَا أُوتِيَ مِنْهُ أَخَذَ، وَمَا نُهِيَ عَنْهُ انْتَهَي». (م/1833)

ترجمه: عدی بن عمیره کندی س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس از شما را که بر کاری گماشتیم و سوزن یا چیزی کوچکتر از آن را از ما پنهان نمود، این کارش خیانت شمرده می‌شود وروز قیامت، آن را خواهد آورد». راوی می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم که با شنیدن این سخنان، یک مرد سیاه پوست از انصار برخاست و گفت: یا رسول الله! کارت را از من تحویل بگیر. پیامبر اکرم ص فرمود: «چه اتفاقی برایت افتاده است»؟ آن مرد گفت: شنیدم که شما چنین گفتید. رسول الله ص فرمود: «الآن هم می‌گویم؛ هریک از شما را بر کاری گماشتیم، باید اموال کوچک و بزرگ را بیاورد؛ سپس هر چه به او دادند، بگیرد؛ و آنچه را که به او ندادند، از برداشتن آن، خودداری کند».

باب (15): درباره‌ی هدایای امیران

1215ـ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ س قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجُلاً مِنَ الأَزْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ يُدْعَي ابْنَ الأُتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ، قَالَ، هَذَا مَالُكُمْ، وَهَذَا هَدِيَّةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَهَلاَّ جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ حَتّي تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا»؟ ثُمَّ خَطَبَنَا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّى أَسْتَعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ مِمَّا وَلاَّنِي اللَّهُ، فَيَأْتِي فَيَقُولُ، هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي، أَفَلاَ جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ، إِنْ كَانَ صَادِقًا، وَاللَّهِ لاَ يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْهَا شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ، إِلاَّ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلأَعْرِفَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ، أَوْ شَاةً تَيْعِرُ» ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ»؟ بَصُرَ عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي. (م/1832)

ترجمه: ابو حمید ساعدی س می‌گوید: رسول الله ص شخصی از طایفه ازد را که ابن اتبیّه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سُلیم مأموریت داد. هنگامی که آن شخص، برگشت، پیامبر اکرم ص از وی حساب گرفت. او گفت: این، از آنِ شماست و این، هدیه (به من) است. رسول الله ص فرمود: «اگر راست می‌گویی، چرا خانه‌ی پدر و مادرت ننشستی که به تو هدیه بدهند»؟ آنگاه رسول اکرم ص سخنرانی نمود و بعد از حمد و ثنای الله متعال فرمود: «من یکی از شما را به کاری می‌گمارم که الله متعال مسئولیت آن را به من سپرده است؛ آنگاه او می‌آید و می‌گوید: این، مال شماست و این را به من هدیه داده‌اند. اگر راست می‌گوید در خانه‌ی پدر و مادرش می‌نشست تا به او هدیه بدهند. سوگند به الله که اگر یکی از شما چیزی از این اموال را بردارد، روز قیامت، در حالی به ملاقات الله متعال می‌رود، که آن را بر دوش دارد. و من یکی از شما را می‌بینم که الله متعال را ملاقات می‌کند در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد یا گاوی بر دوش دارد و آن گاو، فریاد می‌کشد و یا گوسفندی به دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند». آنگاه، پیامبر اکرم ص به اندازه‌ای دستانش را بلند نمود که سفیدی زیر بغلش مشاهده گردید و فرمود: «بار الها! آیا رساندم»؟ راوی می‌گوید: این صحنه را با چشمان خودم دیدم و این سخنان را با گوشهای خودم شنیدم.

باب (16): بیعت با نبی اکرم ص در زیر درخت بر عدم فرار

1216ـ عَنْ جَابِرٍ بن عبدالله قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَمِائَةٍ، فَبَايَعْنَاهُ وَعُمَرُ آخِذٌ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَهِىَ سَمُرَةٌ، وَقَالَ: بَايَعْنَاهُ عَلَى أَلاَ نَفِرَّ، وَلَمْ نُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ. (م/1856)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: ما در روز حدیبیه، هزار و چهار صد نفر بودیم. و در حالی که عمر دست رسول الله ص را گرفته بود ما با پیامبر اکرم ص زیر یک درخت مغیلان، بیعت کردیم. قابل یاد آوری است که ما با رسول الله ص بر مرگ، بیعت نکردیم بلکه بیعت نمودیم که فرار نکنیم.

1217ـ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ؟ فَقَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكَفَانَا، كُنَّا أَلْفًا وَخَمْسَمِائَةٍ. (م/1857)

ترجمه: سالم بن ابی الجعد می‌گوید: از جابر بن عبدالله ل درباره‌ی تعداد اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) پرسیدم. گفت: ما هزار و پانصد نفر بودیم؛ ولی اگر صد هزار نفر هم می‌بودیم (آبی که از چاه حدیبیه با معجزه‌ی نبی اکرم ص فواره نمود) ما را کفایت می‌کرد.

1218ـ عن عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَي ل قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ الشَّجَرَةِ أَلْفًا وَثَلاَثَمِائَةٍ، وَكَانَتْ أَسْلَمُ ثُمُنَ الْمُهَاجِرِينَ.

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی ل می‌گوید: تعداد بیعت کنندگان زیر درخت با نبی اکرم ص هزار و سیصد نفر بودند و قبیله‌ی اسلم، یک هشتم مهاجرین را تشکیل می‌دادند.

نکته: آنچه مسلم است تعداد بیعت کنندگان هزار و چهارصد و اندی بوده‌اند و اختلاف در روایات، حدس و گمان راوی است.

باب (17): بیعت بر مرگ

1219ـ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالَ: قُلْتُ لِسَلَمَةَ: عَلَى أَىِّ شَىْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (م/1860)

ترجمه: یزید بن ابی عبید مولای سلمه بن اکوع می‌گوید: به سلمه گفتم: روز حدیبیه، بر چه چیزی با رسول الله ص بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ. (بعضی هم گفته‌اند بیعت بر عدم فرار بوده است.)

باب (18): بیعت بر سمع و طاعت به اندازه‌ی توانایی

1220ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل قال:كُنَّا نُبَايِعُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتَ». (م/1867)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: ما با رسول الله ص بر حرف شنوی و اطاعت از ایشان، بیعت می‌نمودیم. پیامبر اکرم ص می‌فرمود: «به اندازه‌ای که توانایی دارید».

باب (19): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی‌که کفری آشکار، مشاهده نشده است

1221ـ عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ فَقُلْنَا: حَدِّثْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ، بِحَدِيثٍ يَنْفَعُ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَبَايَعْنَاهُ، فَكَانَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، قَالَ: «إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (م/1709)

ترجمه: جناده بن ابی امیه می‌گوید: عباده بن صامت س مریض بود که ما نزد ایشان رفتیم و گفتیم: الله متعال ترا شفا دهد؛ حدیثی را که از رسول الله ص شنیده‌ای و الله متعال آن را برای ما مفید می‌گرداند، برای ما بیان کن. او گفت: رسول الله ص ما را فراخواند و ما با پیامبر اکرم ص بیعت نمودیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت، این بود که در حالت خوشحال و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران بر ما، از ایشان (نبی اکرم ص) حرف شنوی داشته باشیم و اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، به خاطر حکومت، درگیر شویم. البته رسول الله ص فرمود: «مگر اینکه از آنان، کفر آشکاری مشاهده نمودید و برای آن از جانب الله متعال، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید).

باب (20): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن

1222ـ عن عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ص قَالَتْ: كَانَتِ الْمُؤْمِنَاتُ، إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يُمْتَحَنَّ بِقَوْلِ اللَّهِ ﻷ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ١٢﴾ [الممتحنة: 12]. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْمِحْنَةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَقْرَرْنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ قَالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص: «انْطَلِقْنَ فَقَدْ بَايَعْتُكُنَّ» وَلاَ وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ. غَيْرَ أَنَّهُ يُبَايِعُهُنَّ بِالْكَلاَمِ، ـ قَالَتْ عَائِشَةُ ـ وَاللَّهِ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى النِّسَاءِ قَطُّ إِلاَّ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَمَا مَسَّتْ كَفُّ رَسُولِ اللَّهِ ص كَفَّ امْرَأَةٍ قَطُّ، وَكَانَ يَقُولُ لَهُنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: «قَدْ بَايَعْتُكُنَّ» كَلاَمًا. (م/1866)

ترجمه: عایشه همسر گرامی نبی اکرم ص می‌گوید: هنگامی که زنان مؤمن بسوی رسول الله ص هجرت می‌کردند، بر اساس این سخن الله متعال از آنان بیعت گرفته می‌شد که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ١٢﴾

«ای پیامبر! هرگاه، زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که با الله متعال چیزی را شریک قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندانشان را نکشند و تهمتی که ساخته و پرداخته‌ی خودشان است، به کسی نزنند و در کارهای نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان، بیعت کن و برای آنها از الله متعال، آمرزش بخواه؛ قطعاً الله متعال آمرزنده و مهربان است».

عایشه ل می‌گوید: هر زن مؤمنی که موارد فوق را به زبان بیاورد و بپذیرد، در حقیقت، بیعت نموده است. و هنگامی که زنان مؤمن، این سخنان را به زبان می‌آوردند، رسول الله ص به آنان می‌فرمود: «بروید با شما بیعت نمودم». و سوگند به الله که هرگز دست پیامبر اکرم ص دست هیچ زنی را لمس نکرد. فقط به صورت شفاهی با آنان، بیعت می‌نمود.

همچنین نبی اکرم ص در اموری از زنان بیعت می‌گرفت که الله متعال به او دستور داده بود. و هرگز کف دست رسول اکرم ص با کف دست هیچ زنی برخورد نکرد. و هنگامی که از آنان تعهد می‌گرفت و بیعت می‌نمود، صرفاً به صورت شفاهی می‌فرمود: «با شما بیعت نمودم».

باب (21): درباره‌ی اطاعت از امام

1223ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِى فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ يَعْصِنِى فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِى، وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِى». (م/1835)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید : نبی اکرم ص فرمود: «هر کس، از من اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال، اطاعت کرده است. و هرکس، از من نافرمانی کند، در واقع از الله متعال نافرمانی کرده است. و هرکس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هرکس از امیرش نافرمانی کند، در حقیقت از من نافرمانی کرده است».

باب (22): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند

1224ـ عَنْ يَحْيَى بْنِ حُصَيْنٍ عَنْ جَدَّتِهِ أُمِّ الْحُصَيْنِ قَالَ: سَمِعْتُهَا تَقُولُ: حَجَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَجَّةَ الْوَدَاعِ قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْلاً كَثِيرًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنْ أُمِّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ مُجَدَّعٌ ـ حَسِبْتُهَا قَالَتْ ـ أَسْوَدُ، يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». (م/1838)

ترجمه: یحیی بن حُصَین می‌گوید: شنیدم که مادر بزرگم ام حُصَین می‌گفت: در حجة الوداع، همراه رسول الله ص حج نمودم. پیامبر اکرم ص صحبت‌های زیادی نمود؛ در آن میان شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «اگر برده‌ای مثله شده ـ به گمان من گفت: ـ و سیاه به عنوان امیر شما تعیین گردید و شما را با کتاب الهی، رهبری می‌نمود، از او حرف شنوی داشته باشید واطاعت کنید».

باب (23): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است

1225ـ عَنْ عَلِىٍّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ جَيْشًا وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلاً، فَأَوْقَدَ نَارًا وَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَأَرَادَ نَاسٌ أَنْ يَدْخُلُوهَا، وَقَالَ الآخَرُونَ: إِنَّا قَدْ فَرَرْنَا مِنْهَا، فَذُكِرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِلَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا: «لَوْ دَخَلْتُمُوهَا لَمْ تَزَالُوا فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ لِلآخَرِينَ قَوْلاً حَسَنًا، وَقَالَ: «لاَ طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». (م/1840)

ترجمه: علیس می‌گوید: رسول الله ص سپاهی فرستاد و مردی را به عنوان امیر آنان، تعیین نمود. آن مرد، آتشی روشن کرد و به افرادش گفت: وارد آتش شوید. تعدادی می‌خواستند وارد آتش شوند؛ اما تعدادی دیگر گفتند: ما از آتش، فرار کرده‌ایم. بعد از آن، این ماجرا را برای رسول الله ص بازگو کردند. پیامبر اکرم ص خطاب به کسانی که می‌خواستند وارد آتش شوند، فرمود: «اگر وارد آتش می‌شدید، تا روز قیامت در آن، باقی می‌ماندید». و کسانی را که از ورود به آتش خودداری کرده بودند، مورد ستایش قرار داد و فرمود: «در معصیت الله نباید از هیچ کس، اطاعت کرد. اطاعت، فقط درکارهای خوب است».

باب (24): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد

1226ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل عَنِ النَّبِىِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ، فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، إِلاَّ أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلاَ سَمْعَ وَلاَ طَاعَةَ». (م/1839)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مرد مسلمان در اموری که مورد پسندش واقع می‌شوند یا نمی‌شوند، باید سخنان رهبرش را گوش کند و از او اطاعت کند مگر اینکه او را به معصیتی دستور دهد؛ اما اگر او را دستور به معصیت داد، در این صورت، سمع و طاعتی وجود ندارد». (نباید سخنانش را گوش کنیم و از دستوراتش، اطاعت نماییم).

باب (25): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند

1227ـ عن وَائِلٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ سَلَمَةُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ فَجَذَبَهُ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» وفي رواية: فجذبه الأشعث بن قيس فقال رسول الله ص: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ». (م/1846)

ترجمه: وائل حضرمی می‌گوید: سلمه بن یزید جعفی به رسول الله ص گفت: یا رسول الله! اگر امیرانی بر ما گماشته شدند که حق‌شان را از ما می‌خواستند اما حقوق ما را ادا نمی‌کردند، دستور شما به ما چیست؟ پیامبر اکرم ص از او روی گردانی نمود و پاسخی نداد. سلمه دوباره سؤالش را مطرح کرد. باز هم رسول اکرم ص روی گردانی نمود. دومین یا سومین بار که سؤالش را مطرح کرد، اشعث بن قیس پیراهنش را کشید و گفت: به سخنان آنان، گوش کنید و از آنان، اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان عمل کنید.

و در روایتی آمده است که اشعث بن قیس پیراهنش را کشید. آنگاه رسول الله ص فرمود: «گوش کنید و اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان، عمل نمایید».

باب (26): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان

1228ـ عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «خِيَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: «لاَ، مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلاَةَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلاَتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ، فَاكْرَهُوا عَمَلَهُ، وَلاَ تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ». (م/1855)

ترجمه: عوف بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان شما را دوست دارند و شما برای آنان، دعای خیر می‌کنید و آنان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما با آنان، کینه ودشمنی می‌ورزید و آنان نیز نسبت به شما دشمنی می‌ورزند وشما آنان را نفرین می‌کنید و آنان نیز شما را نفرین می‌کنند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا پیمان آنان را نقض نکنیم و شمشیر نکشیم؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «خیر، تا زمانی که نماز را در میان شما بر پا می‌دارند. و هرگاه، از حاکمان خود، امر ناپسندی را مشاهده نمودید، کارش را ناپسند بدانید اما دست از اطاعت او برندارید».

باب (27): نهی از منکر کردن حکام و نجنگیدن با آنان تا زمانی که نماز می‌خوانند

1229ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ص عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِئَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ نُقَاتِلُهُمْ؟ قَالَ: «لاَ، مَا صَلَّوْا» (أَىْ مَنْ كَرِهَ بِقَلْبِهِ وَأَنْكَرَ بِقَلْبِهِ). (م/1854)

ترجمه: ام سلمه همسر گرامی‌نبی اکرم ص می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «افرادی به عنوان امیر شما، تعیین خواهند شد؛ شما از آنان، اموری موافق شریعت، و اموری مخالف با شریعت، مشاهده می‌کنید. پس هرکس، امور منکر را ناپسند بداند، گناهکار نمی‌شود. و هرکس، امور منکر را انکار نماید، از عذاب الهی نجات پیدا می‌کند. اما کسی‌که از منکرات، خشنود شود و پیروی کند، مؤاخذه خواهد شد». صحابه عرض کردند: «یا رسول الله! آیا با آنان نجنگیم؟ فرمود: «خیر تا زمانی که نماز می‌خوانند». راوی می‌گوید: هدف، ناپسند دانستن و انکار قلبی است.

باب (28): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض

1230ـ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ س أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ خَلاَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: أَلاَ تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلاَنًا؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتّي تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (م/1845)

ترجمه: اُسید بن حُضیر س می‌گوید: مردی از انصار با رسول الله ص خلوت کرد و گفت: آیا همانگونه که به فلانی، مسئولیتی واگذار نموده‌ای، به من واگذار نمی‌نمایی؟ رسول الله ص فرمود: «بعد از من، تبعیض‌های زیادی مشاهده می‌نمایید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

باب (29): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم

1231ـ عن حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ قال: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِى، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِى، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/1847)

ترجمه: حذیفه بن یمان س می‌گوید: مردم از رسول الله درباره‌ی امور خیر می‌پرسیدند؛ اما من از بدی‌ها می‌پرسیدم که مبادا گرفتار آنها شوم. بدین جهت، گفتم: یا رسول الله‌! ما در جاهلیت و بدی بسر می‌بردیم؛ آنگاه الله متعال این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد؛ آیا بعد از این خیر، شّری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی». گفتم: آیا بعد از آن شر، خیری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: «گروهی، راه و روشی غیر از راه و روش من در پیش می‌گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می‌بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را به سوی دروازه‌های جهنم، فرا می‌خوانند؛ کسی‌که آنان را اجابت کند، او را در آتش می‌اندازند». گفتم: یا رسول الله! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه‌ی آن گروه‌ها، دوری کن. اگرچه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

باب (30): درباره‌ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد

1232ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ، فَمَاتَ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عُمِّيَّةٍ، يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً، فَقُتِلَ، فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي، يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا، وَلاَ يَتَحَاشَ مِنْ مُؤْمِنِهَا، وَلاَ يَفِى لِذِي عَهْدٍ عَهْدَهُ، فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ». (م/1848)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا شود و در این حالت بمیرد، بر جاهلیت، مرده است. و هرکس، زیر پرچم مجهولی بجنگد و بخاطر تعصب و خواشات نفسانی‌اش خشم بگیرد و بسوی تعصب، دعوت دهد و به یاری تعصباتش بشتابد، و در این راه، کشته شود، بر جاهلیت، مرده است. و هرکس که بر امت من، خروج کند و نیکوکاران و فاسقان امتم را به قتل برساند و ازکشتن مؤمنان امت، پرهیز نکند و به عهد و پیمان آنان، وفا نکند (ذمی‌ها را به قتل برساند)، او از (امت) من نیست و من از او نیستم» (از او بیزارم.)

1233ـ عَنْ نَافِعٍ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ، حِينَ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحَرَّةِ مَا كَانَ، زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: اطْرَحُوا لأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ وِسَادَةً، فَقَالَ: إِنِّي لَمْ آتِكَ لأَجْلِسَ، أَتَيْتُكَ لأُحَدِّثَكَ حَدِيثًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُهُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِىَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لاَ حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (م/1851)

ترجمه: نافع می‌گوید: عبدالله بن عمر ل در دوران حکومت یزید بن معاویه بعد از جنگ حَرّه (میان یزید و مردم مدینه) نزد عبدالله بن مطیع آمد. عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبدالرحمن (کنیه‌ی عبدالله بن عمر) بالشی بگذارید. عبدالله بن عمر ل گفت: من برای نشستن نزد تو نیامده‌ام؛ بلکه آمده‌ام تا حدیثی را که از رسول الله ص شنیده‌ام برایت بیان کنم؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس، دست از طاعت (امیر) بردارد، روز قیامت در حالی به ملاقات الله می‌رود که هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد. و هرکس، بمیرد در حالی که بیعتی بر گردنش وجود ندارد، بر جاهلیت مرده است».

باب (31): درباره‌ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند

1234ـ عن عَرْفَجَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الأُمَّةِ، وَهْىَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ، كَائِنًا مَنْ كَانَ». (م/1852)

ترجمه: عرفجه س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «بزودی فتنه‌ها و بدعت‌هایی اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر کسی خواست در میان امتی که بر یک امام، اتفاق نظر دارند، اختلاف بیندازد، هرکس که بود او را به قتل برسانید».

باب (32): هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست

1235ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاَحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». (م/101)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست. همچنین کسی‌که ما را فریب دهد، از ما نیست».

باب (33): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه

1236ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلاَثًا وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلاَثًا فَيَرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُوا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (م/1715)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال ﻷ سه کار را برای شما می‌پسندد و سه کار را برای شما نمی‌پسندد؛ کارهایی را که برای شما می‌پسندد، عبارتند از اینکه: او را عبادت کنید و با او چیزی شریک قرار ندهید؛ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید. (و کسانی را که الله متعال امیر شما قرار داد، نصیحت کنید).[[5]](#footnote-5)

و کارهایی را که نمی‌پسندد، عبارتند از: سخنان بیهوده، کثرت سؤال (درباره‌ی اموری که فایده‌ای ندارند) و اسراف در مال».

باب (34): مردود شمردن بدعت‌ها

1237ـ عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ لَهُ ثَلاَثَةُ مَسَاكِنَ، فَأَوْصَى بِثُلُثِ كُلِّ مَسْكَنٍ مِنْهَا، قَالَ: يُجْمَعُ ذَلِكَ كُلُّهُ فِي مَسْكَنٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرَتْنِى عَائِشَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». (م/1718)

ترجمه: سعید بن ابراهیم می‌گوید: از قاسم بن محمد درباره‌ی شخصی که سه مسکن دارد و وصیت می‌کند که یک سوم هر مسکن را صدقه بدهند، پرسیدم. پاسخ داد: همه در یک مسکن، جمع می‌شوند. (یک مسکن را صدقه و دو مسکن دیگر را میان ورثه تقسیم کنند).

سپس قاسم بن محمد گفت: عایشهلمرا مطلع ساخت که رسول الله ص فرمود: «هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بر آن نیست، کارش مردود می‌باشد».

باب (35): درباره‌ی کسی که امر به معروف می‌کند اما خودش به آن، عمل نمی‌کند

1238ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ل قَالَ: قِيلَ لَهُ: أَلاَ تَدْخُلُ عَلَى عُثْمَانَ فَتُكَلِّمَهُ؟ فَقَالَ: أَتُرَوْنَ أَنِّي لاَ أُكَلِّمُهُ إِلاَّ أُسْمِعُكُمْ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ كَلَّمْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، مَا دُونَ أَنْ أَفْتَتِحَ أَمْرًا لاَ أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلاَ أَقُولُ لأَحَدٍ، يَكُونُ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلاَنُ مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، قَدْ كُنْتُ آمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلاَ آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ». (م/2989)

ترجمه: از اسامه بن زید ل روایت است که به او گفتند: آیا نزد عثمان نمی‌روی و با او صحبت نمی‌کنی؟ گفت: آیا فکر می‌کنید که تمام صحبت‌های من با ایشان را شما می‌شنوید؟ سوگند به الله که من به تنهایی با او صحبت نمودم؛ ولی نمی‌خواهم کاری (نهی از منکر حاکمان در ملأ عام) را آغاز کنم که دوست ندارم آغاز کننده‌ی آن من باشم. و هر کسی را که بر من، امیر باشد، بهترینِ مردم نمی‌دانم. زیرا شنیدم که رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند. روده‌هایش بسرعت، بیرون می‌ریزد و او همانند الاغی که آسیا را می‌چرخاند، دور خود، می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است؟ مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گوید: بلی، شما را امر به معروف می‌کردم ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما خودم آن را انجام می‌دادم».

38ـ کتاب شکار و ذبیحه‌ها

باب (1): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی

1239ـ عَنْ عَدِىِّ بْنِ حَاتِمٍ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَأَدْرَكْتَهُ حَيًّا فَاذْبَحْهُ، وَإِنْ أَدْرَكْتَهُ قَدْ قَتَلَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ فَكُلْهُ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ وَقَدْ قَتَلَ فَلاَ تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لاَ تَدْرِى أَيُّهُمَا قَتَلَهُ، وَإِنْ رَمَيْتَ سَهْمَكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ غَابَ عَنْكَ يَوْمًا فَلَمْ تَجِدْ فِيهِ إِلاَّ أَثَرَ سَهْمِكَ، فَكُلْ إِنْ شِئْتَ، وَإِنْ وَجَدْتَهُ غَرِيقًا فِي الْمَاءِ، فَلاَ تَأْكُلْ». (م/1929)

ترجمه: عدی بن حاتم س می‌گوید: رسول الله ص به من فرمود: «هر گاه، سگ خودت را (برای شکار) فرستادی، بسم الله بگو. اگر شکار را برایت نگه داشت و تو آن را زنده یافتی، آن را ذبح کن. و اگر به شکار رسیدی در حالی که سگ آن را کشته بود و از آن نخورده بود، آن را بخور. ولی اگر با سگ‌ات، سگ دیگری را دیدی و شکار کشته شده بود، از آن نخور؛ زیرا تو نمی‌دانی که کدام سگ آن را کشته است. و اگر خواستی (به سوی شکار) تیراندازی کنی، بسم الله بگو. اگر شکار را بعد از یک روز، پیدا کردی و فقط اثر تیر تو بر آن بود، اگر تمایل داشتی، آن را بخور. اما اگر شکار، داخل آب افتاده و غرق شده بود، آن را نخور».

باب (2): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته

1240ـ عن ابي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِىَّ س قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، نَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَأَرْضِ صَيْدٍ أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِىَ الْمُعَلَّمِ، أَوْ بِكَلْبِىَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَأَخْبِرْنِى مَا الَّذِي يَحِلُّ لَنَا مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكُمْ بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، تَأْكُلُونَ فِي آنِيَتِهِمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَ آنِيَتِهِمْ، فَلاَ تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا، فَاغْسِلُوهَا ثُمَّ كُلُوا فِيهَا، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ صَيْدٍ، فَمَا أَصَبْتَ بِقَوْسِكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ، فَكُلْ». (م/1930)

ترجمه: ابوثعلبه خُشنی س می‌گوید: خدمت رسول الله ص رسیدم و عرض کردم: یا رسول الله! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود و نصاری) زندگی می‌کنیم و در ظرفهای آنان غذا می‌خوریم؛ همچنین در سرزمین ما، شکار زیاد است؛ من با کمانم و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته‌ام، شکار می‌کنم؛ به من بگو که کدام یک از اینها برایم حلال است؟ رسول الله ص فرمود: «در پاسخ سؤالی که گفتید ما در سرزمین اهل کتاب، زندگی می‌کنیم و در ظرفهای آنان غذا می‌خوریم، باید بگویم که: اگر ظرفهای دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر اینصورت، ظرفهای آنان را بشویید و در آنها غذا بخورید. و در پاسخ اینکه گفتید در سرزمین شما، شکار، زیاد است، باید بگویم که: حیوانی را که با کمانت شکار می‌کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته‌ات، شکار می‌کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. و حیوانی را که با سگ غیر تربیت یافته، شکار می‌کنی، در صورتی که به ذبح آن رسیدی (زنده بود و ذبح کردی) بخور».

باب (3): درباره‌ی شکار بوسیله‌ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ

1241ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْمِعْرَاضِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، وَإِذَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ، فَإِنَّهُ وَقِيذٌ، فَلاَ تَأْكُلْ»، وَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْكَلْبِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، فَإِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلاَ تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ» قُلْتُ: فَإِنْ وَجَدْتُ مَعَ كَلْبِى كَلْبًا آخَرَ، فَلاَ أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَهُ؟ قَالَ: «فَلاَ تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ». (م/1929)

ترجمه: عدی بن حاتم س می‌گوید: از رسول الله ص در مورد شکاری که با تیر بدون پر شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه‌ی تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آن را بخور. در غیر این صورت، آن شکار، به گوسفندی می‌ماند، که با چوب، کشته شده است؛ پس آن را نخور».

هم‌چنین از رسول الله ص از حکم شکار سگ پرسیدم؛ فرمود: «اگر هنگام فرستادن سگ، بسم الله گفتی، آن را بخور. اما اگر سگ‌ات از شکار، خورده بود، آن را نخور؛ زیرا سگ آن را برای خودش، نگه داشته است». پرسیدم: اگر همراه سگ من، سگ دیگری نیز وجود داشت و من ندانستم که کدام سگ، آن را شکار کرده است، حکمش چیست؟ فرمود: «نخور؛ زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته‌ای نه سگ دیگر».

باب (4): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد

1242ـ عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص فِي الَّذِي يُدْرِكُ صَيْدَهُ بَعْدَ ثَلاَثٍ: «فَكُلْهُ مَا لَمْ يُنْتِنْ». (م/1931)

ترجمه: ابو ثعلبه س می‌گوید: نبی اکرم ص به کسی‌که شکارش را بعد از سه روز، پیدا می‌کند، فرمود: «اگر فاسد و بد بو نشده بود، بخور».

باب (5): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است

1243ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِي ص قال: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ـ إِلاَّ كَلْبَ صَيدٍ أَو مَاشِيَةٍ ـ نَقَصَ مِنْ أَجرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قِيرَاطَانِ». (م/1574)

ترجمه: عبدالله بن عمر ب می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه‌داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می‌شود».

1244ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنِ اتَّخَذَ كَلْبًا ـ إِلاَّ كَلْبَ مَاشِيَةٍ أَوْ صَيْدٍ أَوْ زَرْعٍ ـ انْتَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قِيرَاطٌ». قَالَ الزُّهْرِىُّ: فَذُكِرَ لاِبْنِ عُمَرَ قَوْلُ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ صَاحِبَ زَرْعٍ. (م/1575)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس، سگی بجز سگ گله، یا سگ شکاری و یا سگ کشاورزی، نگه داری کند، روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می‌شود».

زهری می‌گوید: این سخن ابوهریره س را برای ابن عمر ل بیان کردند. وی گفت: الله متعال ابوهریره را رحمت کند؛ خودش کشاورز بود (و به خاطر نیازش، حدیث را خوب حفظ کرده است.)

قابل یادآوری است که حدیث فوق را عبدالله بن مغفل مزنی در سنن نسائی (4288 و مسند احمد (2058) و سفیان بن ابی زهیر در سنن صغیر بیهقی (2073) نیز روایت کرده‌اند.

باب (6): درباره‌ی کشتن سگ ها

1245ـ عن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قال: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِقَتْلِ الْكِلاَبِ، حَتَّى إِنَّ الْمَرْأَةَ تَقْدَمُ مِنَ الْبَادِيَةِ بِكَلْبِهَا فَنَقْتُلُهُ، ثُمَّ نَهَى النَّبِيُّ ص عَنْ قَتْلِهَا، وَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالأَسْوَدِ الْبَهِيمِ ذِي النُّقْطَتَيْنِ، فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ». (م/1572)

ترجمه: جابر بن عبدالله س می‌گوید: رسول الله ص دستور داد تا سگ‌ها را بکُشیم. تا جایی که هرگاه، زنی با سگش از بیابان می‌آمد، ما سگش را می‌کشتیم. بعد از آن، نبی اکرم ص از کشتن سگ‌ها منع کرد و فرمود: «فقط سگ کاملاً سیاه را که بالای چشمهایش دو نقطه‌ی سفید وجود دارد، بکشید؛ زیرا با شیطان، شباهت دارد» (ضررش زیاد است و فایده‌ای ندارد.)

باب (7): ممنوعیت پرتاب سنگریزه

1246ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّ قَرِيبًا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ خَذَفَ، قَالَ فَنَهَاهُ وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنِ الْخَذْفِ وَقَالَ: «إِنَّهَا لاَ تَصِيدُ صَيْدًا وَلاَ تَنْكَأُ عَدُوًّا، وَلَكِنَّهَا تَكْسِرُ السِّنَّ وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ» قَالَ: فَعَادَ فَقَالَ: أُحَدِّثُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْهُ ثُمَّ تَخْذِفُ لاَ أُكَلِّمُكَ أَبَدًا. (م/1954)

ترجمه: سعید بن جبیر / می‌گوید :یکی از خویشاوندان عبدالله بن مغفل س سنگریزه پرتاب می‌کرد. عبدالله بن مغفل س او را از این کار، منع کرد و گفت: رسول الله ص از پرتاب سنگریزه منع نمود و فرمود: «پرتاب سنگریزه نه حیوانی، شکار می‌کند و نه به دشمن، آسیبی می‌رساند؛ ولی چه بسا که باعث شکستن دندان شود و چشمی را کور کند».

سعید بن جبیر می‌گوید: آن مرد، باز هم سنگریزه پرتاب کرد. عبدالله بن مغفل س گفت: به تو می‌گویم: رسول الله ص از این کار، منع فرمود، باز هم تو سنگریزه پرتاب می‌کنی؟! هرگز با تو صحبت نخواهم کرد.

باب (8): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات

1247ـ عن هِشَامَ بْنَ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ جَدِّي، أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ دَارَ الْحَكَمِ بْنِ أَيُّوبَ، فَإِذَا قَوْمٌ قَدْ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، قَالَ: فَقَالَ أَنَسٌ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُصْبَرَ الْبَهَائِمُ. (م/1956)

ترجمه: هشام بن زید بن انس بن مالک می‌گوید : همراه پدربزرگم انس بن مالک س به منزل حکم بن ایوب رفتم. در آنجا گروهی را دیدیم که مرغی را هدف قرار داده بودند و به سوی آن، تیراندازی می‌کردند. انس س گفت: رسول الله ص از هدف قرار دادن حیوانات، منع فرموده است.

1248ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: مَرَّ ابْنُ عُمَرَ بِفِتْيَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ نَصَبُوا طَيْرًا وَهُمْ يَرْمُونَهُ، وَقَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيْرِ كُلَّ خَاطِئَةٍ مِنْ نَبْلِهِمْ، فَلَمَّا رَأَوُا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَعَنَ مَنِ اتَّخَذَ شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا. (م/1958)

ترجمه: سعید بن جبیر می‌گوید: گذر ابن عمر ل از کنار گروهی از جوانان قریش افتاد که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیراندازی می‌کردند و به صاحب مرغ تیرهایی را می‌دادند که به خطا می‌رفت. آنان هنگامی که ابن عمر ل را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ الله متعال انجام دهنده‌ی این کار را لعنت کند؛ باید یدانید که رسول الله ص کسی را که موجودات زنده را هدف و نشانه قرار دهد و به سوی آنها تیراندازی کند، لعنت نموده است.

باب (9): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم

1249ـ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ س قَالَ: ثِنْتَانِ حَفِظْتُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ ولْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ». (م/1955)

ترجمه: شداد بن اوس س می‌گوید: دو چیز از رسول الله ص به خاطر سپردم؛ پیامبر اکرم ص فرمود: «الله متعال نیکی و احسان را در همه‌ی کارها واجب قرار داده است؛ پس هر گاه خواستید، بکشید، به خوبی بکشید و هر گاه خواستید، ذبح کنید، به خوبی ذبح کنید؛ کاردتان را تیز نمایید و ذبیحه‌ی خود را راحت کنید».

باب (10): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن

1250ـ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ س قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لاَقُو الْعَدُوِّ غَدًا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى، قَالَ ص: «أَعْجِلْ ـ أَوْ أَرْنِي ـ مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ، وَسَأُحَدِّثُكَ، أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ» قَالَ: وَأَصَبْنَا نَهْبَ إِبِلٍ وَغَنَمٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ لِهَذِهِ الإِبِلِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ، فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». (م/1968)

ترجمه: رافع بن خدیج س می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! فردا ما در برابر دشمن قرار خواهیم گرفت و چاقو با خود نداریم (برای ذبح حیوانات، چکار کنیم؟) رسول اکرم ص فرمود: «بجز دندان و ناخن با هر چیز دیگری که زود ذبح کند و خون را جاری سازد و نام الله بر آن گرفته شود، ذبح کن و آن را بخور؛ زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است».

راوی می‌گوید: در آن جنگ ما شترانی به غنیمت گرفتیم که مانند حیوانات وحشی بودند؛ پس یکی از میان آنها فرار کرد. مردی به سوی او تیری پرتاب کرد و او را زمین گیر ساخت. رسول الله ص فرمود: «این شتران مانند حیوانات وحشی رم می‌کنند؛ پس هرگاه، شما را مغلوب ساختند، اینگونه با آنان، برخورد کنید» (یعنی به سوی آنها تیراندازی کنید و آنها را از پای در آورید).

39ـ کتاب قربانی

باب (1): هنگامی که دهه‌ی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح کنید، موها و ناخن‌هایتان را کوتاه نکنید

1251ـ عَن أُمَّ سَلَمَةَ ل قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ كَانَ لَهُ ذِبْحٌ يَذْبَحُهُ، فَإِذَا أُهِلَّ هِلاَلُ ذِي الْحِجَّةِ، فَلاَ يَأْخُذَنَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلاَ مِنْ أَظْفَارِهِ شَيْئًا، حَتَّى يُضَحِّيَ». (م/1977)

ترجمه: ام سلمه لمی‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس، قصد دارد که قربانی کند، بعد از ظاهر شدن هلال ذوالحجه تا زمانی که قربانی‌اش را ذبح نکرده است، نباید موها و ناخن‌هایش را کوتاه کند».

باب (2): وقت ذبح قربانی

1252ـ عَن جُنْدَبُ بْنُ سُفْيَانَ س قَالَ: شَهِدْتُ الأَضْحَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمْ يَعْدُ أَنْ صَلَّى وَفَرَغَ مِنْ صَلاَتِهِ، سَلَّمَ فَإِذَا هُوَ يَرَى لَحْمَ أَضَاحِىَّ قَدْ ذُبِحَتْ، قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلاَتِهِ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ ذَبَحَ أُضْحِيَّتَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ - أَوْ نُصَلِّيَ - فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى، وَمَنْ كَانَ لَمْ يَذْبَحْ، فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ». (م/1960)

ترجمه: جندب بن سفیان س می‌گوید: در نماز عید قربان، همراه رسول الله ص حضور یافتم؛ به محض اینکه نماز پیامبر اکرم ص تمام شد و سلام گفت، گوشت قربانی‌هایی را دید که قبل از فراغت از نماز، ذبح شده بود؛ پس فرمود: «هرکس، قربانی‌اش را قبل از اینکه نماز خوانده شود یا قبل از اینکه ما نماز بخوانیم، ذبح کرده است، باید به جایش، قربانی دیگری ذبح کند. و کسی‌که ذبح نکرده است به نام الله، ذبح کند».

باب (3): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست

1253ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا، نُصَلِّى ثُمَّ نَرْجِعُ فَنَنْحَرُ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ ذَبَحَ، فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ» وَكَانَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ قَدْ ذَبَحَ فَقَالَ: عِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ، فَقَالَ: «اذْبَحْهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (م/1961)

ترجمه: براء بن عازب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «نخستین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم؛ سپس به خانه‌هایمان برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است. و هرکس که قبل از نماز، قربانی کند، گوشتی است که به خانواده‌اش تقدیم نموده است و قربانی برایش بحساب نمی‌آید».

راوی می‌گوید: ابوبرده بن نیار یکی از کسانی بود که قبل از نماز قربانی‌اش را ذبح کرده بود. وی به رسول اکرم ص گفت: بزغاله‌ی خردسالی دارم که از گوسفند بزرگ بهتر است (آیا می‌توانم آن را قربانی کنم)؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «آن را ذبح کن؛ اما بعد از تو، برای هیچ‌کس دیگری، جایز نیست».

باب (4): سن قربانی

1254ـ عَنْ جَابِرٍ بن عبدالله ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَذْبَحُوا إِلاَّ مُسِنَّةً، إِلاَّ أَنْ يَعْسُرَ عَلَيْكُمْ، فَتَذْبَحُوا جَذَعَةً مِنَ الضَّأْنِ». (م/1963)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «(برای قربانی) فقط مُسِن (گوسفند یک ساله، گاو دو ساله و شتر پنج ساله) ذبح کنید؛ اما اگر دست یابی به‌اینها برای شما دشوار بود، گوسفند کمتر از یک سال هم می‌توانید ذبح نمایید».

باب (5): قربانی کردن بزغاله

1255ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ س قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِينَا ضَحَايَا، فَأَصَابَنِي جَذَعٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَصَابَنِي جَذَعٌ فَقَالَ: «ضَحِّ بِهِ». (م/1965)

ترجمه: عقبه بن عامرس می‌گوید: رسول الله ص در میان ما (بزهای) قربانی تقسیم نمود. سهمیة من بزغاله‌ای شد که هنوز یک ساله نشده بود. عرض کردم: یا رسول الله! بزغاله‌ای نصیب من گردید (آیا قربانی کردن آن، جایز است؟) فرمود: «آنرا قربانی کن» (در روایتی آمده است که فرمود: «بعد از تو برای کس دیگری جایز نیست.») مترجم

باب (6): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن

1256ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: ضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ص بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، قَالَ: وَرَأَيْتُهُ يَذْبَحُهُمَا بِيَدِهِ، وَرَأَيْتُهُ وَاضِعًا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا، قَالَ: وَسَمَّى وَكَبَّرَ. (م/1966)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص دو قوچ سفید شاخ دار، قربانی کرد. من دیدم که قدمش را بر یک طرف گردن آنها گذاشته بود و بسم الله و الله اکبر گفت و با دست خودش آنها را ذبح نمود.

باب (7): نبی اکرم ص قربانی را از طرف خودش، اهل بیت و امتش، ذبح نمود

1257ـ عَنْ عَائِشَةَ ل أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ، يَطَأُ فِي سَوَادٍ، وَيَبْرُكُ فِي سَوَادٍ، وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ، فَأُتِيَ بِهِ لِيُضَحِّيَ بِهِ فَقَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ هَلُمِّى الْمُدْيَةَ» ثُمَّ قَالَ «اشْحَذِيهَا بِحَجَرٍ» فَفَعَلَتْ، ثُمَّ أَخَذَهَا، وَأَخَذَ الْكَبْشَ فَأَضْجَعَهُ، ثُمَّ ذَبَحَهُ، ثُمَّ قَالَ: «بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ» ثُمَّ ضَحَّى بِهِ. (م/1967)

ترجمه: از عایشهلروایت است که رسول الله ص دستور داد تا قوچی را که چهار دست و پا و شکم و اطراف چشم‌هایش سیاه بود، برای قربانی، بیاورند؛ آنگاه به عایشه ل فرمود: «کارد را بیاور و آن را با سنگ، تیز کن». عایشه ل طبق دستور، عمل نمود. آنگاه پیامبر اکرم ص کارد را گرفت و قوچ را به زمین خواباند و آن را ذبح نمود و فرمود: «بسم الله، بار الها! آن را از محمد و آل محمد و امت محمد، بپذیر». و اینگونه آن را قربانی نمود.

باب (8): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد

1258ـ عن ابي عُبَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ: أَنَّهُ شَهِدَ الْعِيدَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَ عَلِىِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ س، قَالَ فَصَلَّى لَنَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ نَهَاكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا لُحُومَ نُسُكِكُمْ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ، فَلاَ تَأْكُلُوها. (م/1969)

ترجمه: ابوعبید مولای ابن ازهر می‌گوید: در نماز عیدی که عمر بن خطاب س برگزار نمود، حضور یافتم؛ پس از آن، همراه علی بن ابی طالب س نیز نماز عید خواندم. علی س قبل از خطبه، نماز خواند؛ سپس برای مردم، خطبه خواند و گفت: «همانا رسول الله ص شما را از خوردن گوشت‌های قربانی بیشتر از سه روز، منع فرمود؛ لذا پس از سه شبانه روز، گوشت‌های قربانی را نخورید.

باب (9): اجازه‌ی خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن

1259ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلاَثٍ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمْرَةَ فَقَالَتْ: صَدَقَ، سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقُولُ: دَفَّ أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ حِضْرَةَ الأَضْحَى، زَمَنَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ادَّخِرُوا ثَلاَثًا، ثُمَّ تَصَدَّقُوا بِمَا بَقِىَ» فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتَّخِذُونَ الأَسْقِيَةَ مِنْ ضَحَايَاهُمْ وَيَحْمِلُونَ مِنْهَا الْوَدَكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: نَهَيْتَ أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلاَثٍ، فَقَالَ: «إِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ مِنْ أَجْلِ الدَّافَّةِ الَّتِي دَفَّتْ، فَكُلُوا وَادَّخِرُوا وَتَصَدَّقُوا». (م/1971)

ترجمه: عبدالله بن ابو بکر می‌گوید: عبدالله بن واقد س گفت: رسول الله ص از خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز، منع فرمود.

عبدالله بن ابو بکر می‌گوید: من این موضوع را برای عمره، بیان نمودم. عمره گفت: عبدالله بن واقد راست می‌گوید. شنیدم که عایشه ل می‌گفت: در زمان رسول الله ص با نزدیک شدن عید اضحی، تعدادی خانواده از بادیه نشینان، به شهر آمدند. رسول الله ص فرمود: «برای سه روز، ذخیره کنید و باقیمانده‌ی آنها (گوشت‌های قربانی) را صدقه کنید».

بعد از آن، مردم گفتند: یا رسول الله! بعضی از پوست قربانی‌هایشان، مشک درست می‌کنند و چربی آنها را ذوب و نگهداری می‌کنند. رسول اکرم ص فرمود: «چرا این سؤال را مطرح می‌نمایید»؟ گفتند: شما از خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز، منع فرمودید. نبی اکرم ص فرمود: «به خاطر بادیه نشینانی که به شهر آمده بودند، منع نمودم؛ (هم اکنون) بخورید و ذخیره نمایید و صدقه بدهید».

باب (10): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد

1260ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ فَرَعَ وَلاَ عَتِيرَةَ» زَادَ ابْنُ رَافِعٍ فِي رِوَايَتِهِ: وَالْفَرَعُ أَوَّلُ النِّتَاجِ كَانَ يُنْتَجُ لَهُمْ فَيَذْبَحُونَهُ. (م/1976)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «فرع و عتیره‌ای وجود ندارد».

ابن رافع در روایتش می‌گوید: به اولین حمل حیوان که به دنیا می‌آمد، فرع می‌گفتند و آن را (برای بت هایشان) ذبح می‌کردند.

(قابل یادآوری است که عتیره به حیوانی می‌گفتند که آن را در ماه رجب، ذبح می‌کردند.) مترجم

باب (11): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند

1261ـ عن ابي الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِىِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ س، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ص يُسِرُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ فَغَضِبَ وَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ص يُسِرُّ إِلَيَّ شَيْئًا يَكْتُمُهُ النَّاسَ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ حَدَّثَنِي بِكَلِمَاتٍ أَرْبَعٍ، قَالَ فَقَالَ: مَا هُنَّ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: قَالَ «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحْدِثًا، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». (م/1978)

ترجمه: ابوطفیل عامر بن واثله می‌گوید: نزد علی بن ابی طالب س بودم که مردی آمد و گفت: چه اموری را نبی اکرم ص به طور پنهانی برای تو بیان می‌کرد؟ علی بن ابی طالب از شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت: هیچ چیزی وجود ندارد که بنی اکرم ص برای من بیان کند و از مردم، پنهان نماید. بله، رسول الله ص چهار نکته را برایم بیان فرمود. ابوطفیل می‌گوید : من گفتم: ای امیر المؤمنین! آن چهار نکته چه هستند؟ گفت: رسول اکرم ص فرمود: «هر کس، پدرش را نفرین کند، الله متعال او را نفرین می‌نماید. و هرکس برای غیر الله ذبح کند، الله متعال او را نفرین می‌نماید و هرکس، جنایتکار یا بدعت گزاری را پناه دهد، الله متعال او را نفرین می‌کند. و هرکس، نشانه‌های زمین را تغییر دهد (حدود زمین را جابجا کند) الله متعال او را نفرین می‌نماید».

کتاب نوشیدنی‌ها

باب (1): حرمت شراب

1262ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: اَنَّ رَسُول اللهِ ص قَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ». (م/2003)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر مست کننده‌ای شراب بشمار می‌رود و هر شرابی، حرام است».

1263ـ عَن عَلِی بن ابي طالب قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِى مِنَ الْمَغْنَمِ، يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَعْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمُسِ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِيَ بِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَاعَدْتُ رَجُلاً صَوَّاغًا مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ يَرْتَحِلُ مَعِىَ، فَنَأْتِى بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ مِنَ الصَّوَّاغِينَ، فَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِى، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفَىَّ مَتَاعًا مِنَ الأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ، وَشَارِفَاىَ مُنَاخَانِ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَجَمَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَإِذَا شَارِفَاىَ قَدِ اجْتُبَّتْ أَسْنِمَتُهُمَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الأَنْصَارِ، غَنَّتْهُ قَيْنَةٌ وَأَصْحَابَهُ، فَقَالَتْ فِي غِنَائِهَا: أَلاَ يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ، فَقَامَ حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَاجْتَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، فَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فقَالَ عَلِىٌّ: فَانْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، قَالَ: فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي وَجْهِىَ الَّذِي لَقِيتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتَىَّ فَاجْتَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، وَهَا هُوَ ذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِرِدَائِهِ فَارْتَدَاهُ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِى، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَابَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنُوا لَهُ، فَإِذَا هُمْ شَرْبٌ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ، فَإِذَا حَمْزَةُ مُحْمَرَّةٌ عَيْنَاهُ، فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ، ثُمَّ صَعَّدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ حَمْزَةُ: وَهَلْ أَنْتُمْ إِلاَّ عَبِيدٌ لأَبِي؟ فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّهُ ثَمِلٌ، فَنَكَصَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى عَقِبَيْهِ الْقَهْقَرَى، وَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ. (م/1979)

ترجمه: علی بن ابی طالب س می‌گوید : در سهمیه‌ی من از غنایم غزوه‌ی بدر، یک شتر وجود داشت. علاوه بر آن، رسول الله ص یک شتر از اموال خُمس نیز به من عنایت فرمود. هنگامی که می‌خواستم با فاطمه ل دختر رسول الله ص عروسی کنم، با مرد طلا فروشی از قبیله‌ی بنی قینقاع وعده گذاشتم تا با من بیاید. و به اتفاق هم اذخر (نوعی گیاه) بیاوریم و به طلافروشان بفروشیم. و عروسی‌ام را سامان دهم. در آن اثنا که شترانم کنار خانه‌ی یک مرد انصاری به زمین نشسته بودند و من مشغول جمع آوری وسایلی از قبیل پالان، کیسه گونی و طناب بودم و مقداری از این وسایل را تدارک دیدم، ناگهان، نگاهم به شترانم افتاد که کوهانهایشان قطع شده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان هم برداشته شده بود. هنگامی که وضعیت شتران را دیدم، بی اختیار، اشک از چشمانم سرازیر گردید. پرسیدم: این، کار چه کسی است؟ گفتند: کار حمزه بن عبدالمطلب س است. قابل یادآوری است که او در خانه‌ی آن مرد انصاری، مشغول شراب خوردن بود و یک خواننده‌ی زن نیز برای او و همراهانش، شعر می‌خواند. آن زن در اثنای شعرش گفته بود: آگاه باش ای حمزه! به سوی شتران فربه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه س با شمشیر به سوی شتران رفته، کوهانهایشان را قطع کرده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان را برداشته بود.

علی س می‌گوید: من به راه افتادم تا اینکه خدمت رسول الله ص رسیدم. زید بن حارثه س نیز آنجا نشسته بود. رسول اکرم ص از چهره‌ام متوجه شد که مشکلی برایم اتفاق افتاده است. لذا پرسید: «چه اتفاقی برایت افتاده است»؟ عرض کردم: یا رسول الله! هرگز صحنه‌ای مانند صحنه‌ی امروز ندیده‌ام؛ حمزه به شترانم حمله کرد، کوهانهایشان را قطع نمود و پهلوهایشان را درید. و هم اکنون با گروهی از شرابخواران در فلان خانه است. پیامبر اکرم ص با شنیدن این سخنان براه افتاد. من و زید بن حارثه س نیز پشت سر ایشان براه افتادیم. رسول الله ص به مسیرش ادامه داد تا اینکه به دروازه‌ی خانه‌ای رسید که حمزه س در آن بود. پیامبر اکرم ص اجازه‌ی ورود خواست به او اجازه دادند. آنها مشغول شراب خوردن بودند. رسول الله ص حمزه س را به خاطر کاری که انجام داده بود، سرزنش نمود. حمزه س که چشمانش قرمز شده بود، بسوی رسول الله ص نگاه کرد. نخست به زانوهای پیامبر، بعد از آن به ناف و سپس به چهره‌ی نبی اکرم ص خیره شد و گفت: شما کسی جز بردگان پدر من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول الله ص متوجه شد که حمزه مست و نشئه است. لذا به عقب برگشت و از خانه، بیرون رفت و ما نیز همراه ‌ایشان، بیرون رفتیم. (قابل یادآوری است که این ماجرا قبل از حرمت شراب بود.) مترجم

باب (2): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است

1264ـ عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَجُلاً قَدِمَ مِنْ جَيْشَانَ - وَجَيْشَانُ مِنَ الْيَمَنِ - فَسَأَلَ النَّبِيَّ ص عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهُ بِأَرْضِهِمْ مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «أَوَمُسْكِرٌ هُوَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، إِنَّ عَلَى اللَّهِ، عَهْدًا، لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا طِينَةُ الْخَبَالِ؟ قَالَ: «عَرَقُ أَهْلِ النَّارِ، أَوْ عُصَارَةُ أَهْلِ النَّارِ». (م/2002)

ترجمه: جابر س می‌گوید: مردی از قبیله‌ی جَیشان یمن نزد نبی اکرم ص آمد و از وی در مورد شرابی که در سرزمین آنان، می‌نوشند و از ذرت، درست می‌شود و به آن، مرز می‌گویند، پرسید. نبی اکرم ص فرمود: «آیا نشئه آور است»؟ آن مرد گفت: بله. رسول الله ص فرمود: «هر چه که نشئه و مستی آورد، حرام است. الله متعال عهد کرده است که هرکس، چیز نشئه کننده‌ای بخورد، او را از طینه‌ی خَبال بنوشاند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! طینه‌ی خبال چیست؟ فرمود: «عرق جهنمیان یا عصاره‌ و چرک آنان است».

باب (3): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است

1265ـ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْبِتْعِ؟ فَقَالَ رسول الله: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (م/2001)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: از رسول الله ص در مورد شراب عسل پرسیدند. فرمود: «هر شرابی که مستی و نشئه آورد، حرام است».

باب (4) هرکس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌شود مگر اینکه توبه کند

1266ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْهَا فِي الآخِرَةِ، إِلاَّ أَنْ يَتُوبَ». (م/2003)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می‌گردد مگر اینکه توبه نماید».

باب (5): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند

1267ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ: النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ». (م/1985)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شراب را از این دو درخت نخل و انگور می‌سازند».

باب (6): شراب از خرمای نارس و رسیده

1268ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كُنْتُ أَسْقِى أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فِي رَهْطٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ فَقَالَ: حَدَثَ خَبَرٌ، نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ، فَكَفَأْنَاهَا يَوْمَئِذٍ، وَإِنَّهَا لَخَلِيطُ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ، قَالَ قَتَادَةُ: وَقَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، وَكَانَتْ عَامَّةُ خُمُورِهِمْ، يَوْمَئِذٍ، خَلِيطَ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ. (م/1980)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: من مشغول شراب دادن به ابوطلحه، ابودجانه، معاذ بن جبل و گروهی از انصار بودم که فردی وارد شد و گفت: اتفاقی افتاده است؛ حرمت شراب نازل گردید. اینجا بود که ما ظرف‌های شراب را واژگون کردیم. گفتنی است که شراب آن روز، مخلوطی از خرمای نارس و خرمای رسیده بود.

قتاده (یکی از راویان) می‌گوید: شراب در حالی حرام گردید که بیشترین شراب‌های آن روز از مخلوط خرمای نارس و رسیده ساخته می‌شد.

باب (7): شراب از پنج چیز، ساخته می‌شود

1269ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلاَ وَإِنَّ الْخَمْرَ نَزَلَ تَحْرِيمُهَا، يَوْمَ نَزَلَ، وَهْىَ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرِ، وَالزَّبِيبِ، وَالْعَسَلِ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ، وَثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ وَدِدْتُ ـ أَيُّهَا النَّاسُ ـ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكَانَ عَهِدَ إِلَيْنَا فِيهَا: الْجَدُّ، وَالْكَلاَلَةُ، وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرِّبَا. (م/3032)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: عمر س بر منبر رسول الله ص سخنرانی کرد و بعد از حمد و ثنای الله متعال، گفت: آگاه باشید، روزی که تحریم شراب، نازل گردید، از پنج چیز، شراب ساخته می‌شد: گندم، جو، خرما، کشمش و عسل. و بدانید که خمر (شراب) به آن چیزی گفته می‌شود که عقل را بپوشاند (زایل کند.) و ای مردم! دوست داشتم که رسول الله ص در مورد سه چیز برای ما توضیح می‌داد: (1): درباره‌ی میراث پدر بزرگ (که آیا جانشین پدر می‌شود و میراث برادران پدر را ساقط می‌کند یا نه؟) (2) درباره‌ی کلاله (میتی که نه فرزند دارد و نه پدر.) (3) بعضی از ابواب ربا.

باب (8): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود

1270ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِىِّ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُنْبَذَ التَّمْرُ وَالزَّبِيبُ جَمِيعًا وَنَهَى أَنْ يُنْبَذَ الرُّطَبُ وَالْبُسْرُ جَمِيعًا. (م/1986)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری ل می‌گوید: رسول الله ص از اینکه از خرما و کشمش با هم و همچنین خرمای رسیده و نارس با هم شراب درست شود، منع فرمود.

1271ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ مِنْكُمْ، فَلْيَشْرَبْهُ زَبِيبًا فَرْدًا، أَوْ تَمْرًا فَرْدًا، أَوْ بُسْرًا فَرْدًا». (م/1987)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس از شما که خواست عصاره بنوشد، عصاره‌ی کشمش یا خرمای رسیده‌ی تنها و یا خرمای نارس تنها را بنوشد».

باب (9): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد

1272ـ عَن زَاذَانُ قَالَ: قُلْتُ لاِبْنِ عُمَرَ ل: حَدِّثْنِي بِمَا نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ ص مِنَ الأَشْرِبَةِ بِلُغَتِكَ، وَفَسِّرْهُ لِي بِلُغَتِنَا، فَإِنَّ لَكُمْ لُغَةً سِوَى لُغَتِنَا فَقَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْحَنْتَمِ، وَهِيَ الْجَرَّةُ، وَعَنِ الدُّبَّاءِ، وَهِيَ الْقَرْعَةُ، وَعَنِ الْمُزَفَّتِ، وَهُوَ الْمُقَيَّرُ، وَعَنِ النَّقِيرِ، وَهْيَ النَّخْلَةُ تُنْسَحُ نَسْحًا، وَتُنْقَرُ نَقْرًا، وَأَمَرَ أَنْ يُنْتَبَذَ فِي الأَسْقِيَةِ. (م/1997)

ترجمه: زاذان می‌گوید: به ابن عمر ل گفتم: شرابهایی را که نبی اکرم ص از آنها منع فرمود، به زبان خودت برایم بیان کن. و به زبان من برایم تفسیر کن؛ زیرا زبان شما با زبان ما فرق می‌کند. ابن عمر ل گفت: رسول الله ص از (شراب) کوزه، ظرف کدو، ظرف قیراندود و ظرف تنه‌ی درخت خرما، که پوست آن کنده و داخل آن خالی و سوراخ می‌شود، منع فرمود و دستور داد که در مشک‌ها عصاره بسازند.

باب (10): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است

1273ـ عَنْ جَابِرٍ بن عبدالله ل قَالَ: كَانَ يُنْتَبَذُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فِي سِقَاءٍ، فَإِذَا لَمْ يَجِدُوا سِقَاءً نُبِذَ لَهُ فِي تَوْرٍ مِنْ حِجَارَةٍ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ ـ وَأَنَا أَسْمَعُ ـ لأَبِى الزُّبَيْرِ: مِنْ بِرَامٍ؟ قَالَ: مِنْ بِرَامٍ. (م/1999)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: برای رسول الله ص در مشک عصاره‌ی خرما می‌ساختند. اگر مشکی نمی‌یافتند، داخل دیگی که از سنگ بود، آب خرما می‌ساختند. و من شنیدم که یک نفر از ابو زبیر پرسید: ظرف سنگی؟ پاسخ داد: ظرف سنگی.

باب (11): اجازه‌ی عصاره گرفتن در همه‌ی ظرف‌ها و منع از نوشیدن هر چیز نشئه آور

1274ـ عَن بُرَيْدَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «نَهَيْتُكُمْ عَنِ الظُّرُوفِ، وَإِنَّ الظُّرُوفَ ـ أَوْ ظَرْفًا ـ لاَ يُحِلُّ شَيْئًا وَلاَ يُحَرِّمُهُ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (م/977)

ترجمه: بریده س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شما را از استفاده‌ی تعدادی از ظرفها، منع نموده بودم؛ اما باید بدانید که ظرفها باعث حلال و حرام شدن هیچ چیز نمی‌شوند؛ هر چیزی که مست کننده و نشئه آور باشد، حرام است».

باب (12): اجازه‌ی استفاده از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند

1275ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل قَالَ: لَمَّا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ النَّبِيذِ فِي الأَوْعِيَةِ، قَالُوا: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ، فَأَرْخَصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُزَفَّتِ. (م/2000)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص از ساختن عصاره داخل ظرفها، منع فرمود، صحابه گفتند: همه‌ی مردم به مشک، دسترسی ندارند. لذا پیامبر اکرم ص به آنها اجازه داد تا از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند، استفاده کنند.

باب (13): مدت گذاشتن خرما در آب

1276ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُنْتَبَذُ لَهُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَيَشْرَبُهُ إِذَا أَصْبَحَ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، وَاللَّيْلَةَ الَّتِي تَجِىءُ، وَالْغَدَ وَاللَّيْلَةَ الأُخْرَى، وَالْغَدَ إِلَى الْعَصْرِ، فَإِنْ بَقِىَ شَىْءٌ سَقَاهُ الْخَادِمَ أَوْ أَمَرَ بِهِ فَصُبَّ. (م/2004)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: برای رسول الله ص اول شب، خرما در آب می‌انداختند. پیامبر اکرم ص از صبح روز بعد تا عصر روز سوم از آن آب خرما، تناول می‌نمودند. و اگر بعد از این مدت، باز هم چیزی باقی می‌ماند، به خادمش می‌داد یا دستور می‌داد تا بریزند.

1277ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: كُنَّا نَنْبِذُ لِرَسُولِ اللَّهِص فِي سِقَاءٍ يُوكَى، أَعْلاَهُ، وَلَهُ عَزْلاَءُ، نَنْبِذُهُ غُدْوَةً، فَيَشْرَبُهُ عِشَاءً، وَنَنْبِذُهُ عِشَاءً، فَيَشْرَبُهُ غُدْوَةً. (م/2005)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: برای رسول الله ص در مشکی که دهانه‌اش با نخ بسته می‌شد و از قسمت پایین، سوراخی داشت، نبید (شیره‌ی خرما) می‌ساختیم. ما خرماها را صبح (داخل آب می‌گذاشتیم، پیامبر اکرم ص شب، آب آنها را می‌نوشید. و اگر خرما را شب می‌گذاشتیم رسول الله ص هنگام صبح، آنها را می‌نوشید.

باب (14): درباره‌ی شرابی که تبدیل به سرکه شود

1278ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص سُئِلَ عَنِ الْخَمْرِ تُتَّخَذُ خَلاًّ؟ فَقَالَ: «لاَ». (م/1983)

ترجمه: انس س می‌گوید: از نبی اکرم ص در مورد (حلال بودن) شرابی که تبدیل به سرکه شود، پرسیدند. فرمود: «نه». (حلال نیست.)

باب (15): معالجه با شراب

1279ـ عَن وَائِلٍ الْحَضْرَمِيِّ: أَنَّ طَارِقَ بْنَ سُوَيْدٍ الْجُعْفِىَّ: سَأَلَ النَّبِيَّ ص عَنِ الْخَمْرِ؟ فَنَهَا ـ أَوْ كَرِهَ ـ أَنْ يَصْنَعَهَا، فَقَالَ: إِنَّمَا أَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ بِدَوَاءٍ، وَلَكِنَّهُ دَاءٌ». (م/1984)

ترجمه: وائل حضرمی می‌گوید: طارق بن سوید جعفیس از نبی اکرم ص درباره‌ی ساختن شراب پرسید. پیامبر اکرم ص او را منع فرمود و یا اینکه این کارش را ناپسند دانست. طارق گفت: این کار من، استفاده‌ی دارویی دارد. رسول الله ص فرمود: «شراب، دوا نیست؛ بلکه بیماری است».

باب (16): درباره‌ی پوشاندن دهان ظرف

1280ـ عن أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِىِّ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ص بِقَدَحِ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، لَيْسَ مُخَمَّرًا فَقَالَ: «أَلاَّ خَمَّرْتَهُ وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ عُودًا». قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: إِنَّمَا أُمِرَ بِالأَسْقِيَةِ أَنْ تُوكَأَ لَيْلاً، وَبِالأَبْوَابِ أَنْ تُغْلَقَ لَيْلاً. (م/1210)

ترجمه: ابو حُمید ساعدی س می‌گوید: برای نبی اکرم ص یک لیوان شیر از منطقه‌ی نقیع (وادی عقیق) آوردم که روی آن، پوشانده نشده بود. نبی اکرم ص فرمود: «آیا لیوان را نپوشانیدی؟ اگرچه یک قطعه چوب روی آن می‌گذاشتی». ابو حمید می‌گوید: به ما دستور داده شده بود تا شب‌ها دهانه‌ی مشک‌ها را ببندیم و درها را قفل کنیم.

باب (17): روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید

1281ـ عن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ ـ أَوْ أَمْسَيْتُمْ ـ فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ، وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا، وَأَوْكُوا قِرَبَكُمْ، وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرُوا آنِيَتَكُمْ، وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضُوا عَلَيْهَا شَيْئًا، وَأَطْفِئُوا مَصَابِيحَكُمْ». (م/2012)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هنگامی که تاریکی فرا رسید یا شب شد، کودکان‌تان را نگذارید که از خانه، بیرون بروند؛ زیرا در این وقت، شیاطین پراکنده می‌شوند. ولی بعد از اینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس درِ خانه‌هایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ زیرا شیطان هیچ دروازه‌ی بسته‌ای را باز نمی‌کند. همچنین دهانه‌ی مشک‌هایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ روی ظرف‌هایتان را بپوشانید و بسم الله بگویید اگرچه با چیزی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند. و چراغ‌هایتان را خاموش کنید».

1282ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «غَطُّوا الإِنَاءَ، وَأَوْكُوا السِّقَاءَ، فَإِنَّ فِي السَّنَةِ لَيْلَةً يَنْزِلُ فِيهَا وَبَاءٌ، لاَ يَمُرُّ بِإِنَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ غِطَاءٌ، أَوْ سِقَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ وِكَاءٌ، إِلاَّ نَزَلَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ الْوَبَاءِ» و فی رواية: قَالَ اللَّيثُ: ـ يعنی ابن سعد ـ قالاً عاجِمُ عِندَنَا يَتَّقُونَ ذَلِك فِي كانُونَ الاوَّلِ. (م/2014)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: از رسول الله ص شنیدم که می‌فرمود: «روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید؛ زیرا شبی در سال، وجود دارد که در آن، وبا نازل می‌شود. و از کنار هر ظرف و مشکی بگذرد که روی آن پوشانده نشده و دهانه‌اش بسته نباشد، وارد آن می‌گردد».

در روایتی، لیث بن سعد می‌گوید: عجم‌ها از این وبا در ماه دسامبر پرهیز می‌کنند.

باب (18): درباره‌ی نوشیدن عسل و نبید و شیر و آب

1283ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص، بِقَدَحِى هَذَا، الشَّرَابَ كُلَّهُ، الْعَسَلَ وَالنَّبِيذَ وَالْمَاءَ وَاللَّبَنَ. (م/2008)

1283ـ از انس بن مالک س روایت است که گفت: با این لیوانم همه‌ی نوشیدنی‌ها از قبیل عسل، نبید (آب خرما)، آب و شیر را به رسول الله ص تقدیم نمودم.

1284ـ عن الْبَرَاءَ س قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَتْبَعَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ، قَالَ فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَاخَتْ فَرَسُهُ، فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ لِي وَلاَ أَضُرُّكَ، قَالَ فَدَعَا اللَّهَ، قَالَ فَعَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَمَرُّوا بِرَاعِى غَنَمٍ، قَالَ أَبُوبَكْرٍ الصِّدِّيقُ: فَأَخَذْتُ قَدَحًا فَحَلَبْتُ فِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صكُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ. (م/2009)

ترجمه: براء س می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص از مکه به مدینه می‌آمد، سراقه بن مالک به جُعشم به تعقیب او پرداخت. پیامبر اکرم ص او را نفرین نمود. در نتیجه، اسبش در زمین فرو رفت. سراقه گفت: برایم دعا کن؛ با تو کاری ندارم. نبی اکرم ص برای او دعا نمود.

سپس رسول الله ص تشنه شد و گذرش به چوپانی افتاد. ابوبکر صدیق س می‌گوید: لیوانی برداشتم و برای پیامبر اکرم ص در آن، اندکی شیر دوشیدم و نزد ایشان بردم. رسول الله ص به اندازه‌ای از آن شیر نوشید که من خرسند شدم.

1285ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س: إِنَّ النَّبِيَّ ص أُتِىَ لَيْلَةَ أُسْرِىَ بِهِ، بِإِيلِيَاءَ، بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا فَأَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ، عَلَيْهِ السَّلاَمُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفِطْرَةِ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ، غَوَتْ أُمَّتُكَ. (م/168)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شبی که نبی اکرم ص به ایلیاء (بیت المقدس) برده شد، برای او یک لیوان شراب و یک لیوان شیر آوردند. پیامبر اکرم ص به آنها نگاه کرد و شیر را برداشت. جبرئیل ÷ به او گفت: الله متعال را سپاس می‌گویم که تو را به فطرت رهنمون گردید؛ اگر شراب را برمی‌داشتی، امت تو گمراه می‌شد.

باب (19): نوشیدن در لیوان

1286ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ل قَالَ: ذُكِرَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَقَدِمَتْ، فَنَزَلَتْ فِي أُجُمِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى جَاءَهَا فَدَخَلَ عَلَيْهَا، فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنَكِّسَةٌ رَأْسَهَا، فَلَمَّا كَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، قَالَ: «قَدْ أَعَذْتُكِ مِنِّي» فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَتْ: لاَ، فَقَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَكِ لِيَخْطُبَكِ، قَالَتْ: أَنَا كُنْتُ أَشْقَى مِنْ ذَلِكَ، قَالَ سَهْلٌ: فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَئِذٍ حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: «اسْقِنَا» لِسَهْلٍ، قَالَ: فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ هَذَا الْقَدَحَ فَأَسْقَيْتُهُمْ فِيهِ، قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا فِيهِ، قَالَ: ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (م/2007)

ترجمه: سهل بن سعد ل می‌گوید: نزد رسول الله ص در مورد یکی از زنان عرب، صحبت کردند. پیامبر اکرم ص به ابو اُسید دستور داد تا قاصدی نزد او بفرستد. ابو اُسید این کار را انجام داد. آن زن آمد و در قلعه‌های بنی ساعده، منزل گرفت. رسول اکرم ص براه افتاد و نزد آن زن رفت. آن زن سرش را پایین انداخته بود. هنگامی که رسول الله ص با او صحبت کرد، گفت: از تو به الله متعال پناه می‌برم. پیامبر اکرم ص فرمود: «تو را پناه دادم». مردم به آن زن گفتند: آیا می‌دانی این شخص کیست؟ آن زن گفت: نه. گفتند: این، رسول الله ص بود و می‌خواست از تو خواستگاری نماید. آن زن گفت: من بدبخت‌تر از این هستم. (شایستگی چنین سعادتی را ندارم).

سهل می‌گوید: در آن روز، رسول اکرم ص و همراهانش آمدند و در سقیفه‌ی بنی ساعده نشستند. در آنجا رسول الله ص به من گفت: «به ما آب بده». من این لیوان را بیرون آوردم و آنان را در آن، آب دادم.

ابوحازم می‌گوید: سهل آن لیوان را برای ما بیرون آورد و ما در آن، آب نوشیدیم. بعد از آن، عمر بن عبدالعزیز / از سعد خواست که آن لیوان را به او ببخشد. سعد هم آن لیوان را به او بخشید.

باب (20): نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، ممنوع است

1287ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ: أَنْ يُشْرَبَ مِنْ أَفْوَاهِهَا، و فی رواية: وَاختِنَاثُهَا أَن يُقلَبَ رَأسُهَا ثمَّ يُشرَبَ مَنهُ. (2023)

ترجمه: ابو سعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص از نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، منع فرمود. و در روایتی آمده است که کیفیت آن به این شکل است که دهانه‌ی مشک را برگردانند و از آن، آب بنوشند. (این کار، ممنوع است.)

باب (21): آب نوشیدن در ظرف‌های طلایی و نقره‌ای ممنوع است

1288ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُكَيْمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ حُذَيْفَةَ بِالْمَدَائِنِ، فَاسْتَسْقَى حُذَيْفَةُ، فَجَاءَهُ دِهْقَانٌ بِشَرَابٍ فِي إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَرَمَاهُ بِهِ، وَقَالَ: إِنِّي أُخْبِرُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ لاَ يَسْقِيَنِى فِيهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَشْرَبُوا فِي إِنَاءِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلاَ تَلْبَسُوا الدِّيبَاجَ وَالْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ لَكُمْ فِي الآخِرَةِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2067)

ترجمه: عبدالله بن عُکیم می‌گوید: با حذیفه س در مدائن بودیم که ایشان آب خواست. یک دهقان برایش در ظرفی نقره‌ای آب آورد. حذیفه س آن ظرف را دور انداخت و گفت: جهت اطلاع شما من به این مرد گفته بودم: مرا داخل این ظرف، آب مده؛ زیرا رسول الله ص فرمود: «در ظرف‌های ساخته شده از طلا و نقره، آب ننوشید و لباس ابریشمی نپوشید؛ چرا که این چیزها در دنیا از آنِ کفار، و در آخرت، از آنِ ما خواهند بود».

1289ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ص: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الَّذِى يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». وَ فِي رَوَايَة: «اِنَّ الَّذِی يَأكلُ أو يَشرَبُ فِي آنِيَةِ الفِضَّةِ وَالذَّهَبِ...» (م/2065)

1289ـ ام سلمه ل؛ همسر گرامی نبی اکرم ص؛ می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس در ظرف نقره‌ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد». و در روایتی آمده است که فرمود: «کسی که در ظرف‌های ساخته شده از نقره و طلا، می‌خورد و می‌نوشد، در حقیقت، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد».

باب (22): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد

1290ـ عَن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ س قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي دَارِنَا، فَاسْتَسْقَى، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً، ثُمَّ شُبْتُهُ مِنْ مَاءِ بِئْرِى هَذِهِ، قَالَ: فَأَعْطَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِهِ، وَعُمَرُ وُجَاهَهُ، وَأَعْرَابِىٌّ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ شُرْبِهِ قَالَ عُمَرُ: هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ يُرِيهِ إِيَّاهُ، فَأَعْطَى

رَسُولُ اللَّهِ ص الأَعْرَابِىَّ، وَتَرَكَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الأَيْمَنُونَ، الأَيْمَنُونَ، الأَيْمَنُونَ» قَالَ أَنَسٌ: فَهِىَ سُنَّةٌ، فَهِىَ سُنَّةٌ، فَهِىَ سُنَّةٌ. (م/2029)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص به خانه‌ی ما آمد و آب خواست. ما گوسفندی برای ایشان دوشیدیم و مقداری از آب این چاهم با شیرها مخلوط کردم و به رسول الله ص دادم. آنگاه رسول الله ص قدری از آن شیر را نوشید. گفتنی است که ابوبکر س سمت چپش، عمر س روبرویش، و یک مرد بادیه نشین سمت راستش، قرار داشت. هنگامی که رسول الله ص از نوشیدن شیر، فراغت یافت، عمر س با نشان دادن ابوبکر به پیامبر اکرم ص گفت: یا رسول الله! این، ابوبکر است. رسول اکرم ص شیرها را به مرد بادیه نشین داد و از دادن آنها به ابوبکر و عمر ل، صرف نظر نمود و فرمود: «حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست، نشسته باشد». در پایان، انس س گفت: این کار، سنت است. این کار، سنت است. این کار، سنت است.

باب (23): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها

1291ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِىِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أُتِىَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلاَمٌ وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ، فَقَالَ لِلْغُلاَمِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِىَ هَؤُلاَءِ؟» فَقَالَ الْغُلاَمُ: لاَ وَاللَّهِ لاَ أُوثِرُ بِنَصِيبِى مِنْكَ أَحَدًا» قَالَ: فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِص فِي يَدِهِ. (م/2030)

1291ـ سهل بن سعد ساعدی س می‌گوید: برای رسول الله ص مقداری آب آوردند. پیامبر اکرم ص مقداری از آن را نوشید. قابل یادآوری است که سمت راست ایشان، نوجوانی کم سن و سال وجود داشت. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله ص به آن نوجوان فرمود: «آیا اجازه می‌دهی این آب را (که حق توست) به اینها بدهم»؟ آن نوجوان گفت: نه، سوگند به الله، من هیچ‌کس را در این حقم بر خود ترجیح نمی‌دهم. آنگاه رسول الله ص آب را در دست او نهاد.

باب (24): تنفس در ظرف، ممنوع است

1292ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص نَهَى أَنْ يَتَنَفَّسَ فِي الإِنَاءِ. (م/267)

ترجمه: ابوقتاده س می‌گوید: نبی اکرم ص از تنفس کردن در ظرف آب، منع فرمود.

باب (25): رسول الله ص هنگام آب نوشیدن، تنفس می‌نمود

1293ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلاَثًا، وَيَقُولُ: «إِنَّهُ أَرْوَى وَأَبْرَأُ وَأَمْرَأُ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلاَثًا. (م/2028)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می‌نمود و می‌فرمود: «این کار، بهتر تشنگی را بر طرف می‌سازد و سیراب می‌کند و گواراتر است».

انس س می‌گوید : من نیز هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می‌کنم.

باب (26): نباید ایستاده آب نوشید

1294ـ عن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائِمًا، فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِئْ». (م/2026)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ یک از شما، ایستاده آب ننوشد. اگر کسی فراموش کرد (و ایستاده آب نوشید) استفراغ کند».

باب (27): اجازه‌ی ایستاده نوشیدن آب زمزم

1295ـ عن ابْنَ عَبَّاسٍ ل قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ قَائِمًا، وَاسْتَسْقَى وَهُوَ عِنْدَ الْبَيْتِ. (م/2027)

1295ـ ابن عباس ل می‌گوید: به رسول الله ص آب زمزم دادم. ایشان ص ایستاده، آب زمزم می‌نوشید. گفتنی است که نبی اکرم ص کنار خانه‌ی کعبه بود که آب خواست.

کتاب خوردنی‌ها

باب (1): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن

1296ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: كُنَّا إِذَا حَضَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ص طَعَامًا لَمْ نَضَعْ أَيْدِيَنَا حَتَّى يَبْدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيَضَعَ يَدَهُ، وَإِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ مَرَّةً طَعَامًا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ كَأَنَّهَا تُدْفَعُ، فَذَهَبَتْ لِتَضَعَ يَدَهَا فِي الطَّعَامِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهَا، ثُمَّ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ كَأَنَّمَا يُدْفَعُ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لاَ يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ جَاءَ بِهَذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَحِلَّ بِهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهَا، فَجَاءَ بِهَذَا الأَعْرَابِيِّ لِيَسْتَحِلَّ بِهِ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ يَدَهُ فِي يَدِى مَعَ يَدِهَا» و فی رواية: ثُمَّ ذَكرَ اسمَ اللهِ وَ أَكلَ. (م/2017)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: هرگاه، همراه نبی اکرم ص برای خوردن غذایی، حضور می‌یافتیم، تا زمانی که رسول الله ص آغاز نمی‌نمود و دستش را بسوی غذا نمی‌برد، ما دست‌هایمان را بسوی غذا نمی‌بردیم. یک بار برای غذا خوردن، همراه رسول اکرم ص حضور یافتیم. دختر بچه‌ای که گویا تعقیبش کرده‌اند، آمد و خواست دست به غذا ببرد. رسول الله ص دستش را گرفت. سپس، یک مرد بادیه نشین که گویا دنبالش کرده‌اند، آمد و خواست دستش را به غذا ببرد. پیامبر اکرم ص دست او را نیز گرفت و فرمود: «شیطان می‌تواند از غذایی بخورد که بسم الله بر آن، گفته نشود؛ لذا این دختر بچه را آورد تا بوسیله‌ی او برایش امکان غذا خوردن، فراهم گردد. به همین خاطر، من دستش را نگه داشتم. سپس، این بادیه نشین را آورد تا بوسیله‌ی او بتواند غذا بخورد. لذا من دستش را گرفتم. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هم اکنون، دست شیطان و دختر بچه در دست من است». و در روایتی آمده است که پس از آن، پیامبر اکرم ص بسم الله گفت و خوردن را آغاز نمود.

1297ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ، فَذَكَرَ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: لاَ مَبِيتَ لَكُمْ وَلاَ عَشَاءَ، وَإِذَا دَخَلَ فَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: أَدْرَكْتُمُ الْمَبِيتَ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ أَدْرَكْتُمُ الْمَبِيتَ وَالْعَشَاءَ». (م/2018)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «هر گاه، شخصی وارد خانه‌اش شود و هنگام وارد شدن و غذا خوردن، بسم الله بگوید، شیطان به برادران و دوستانش می‌گوید: برای شما خوابگاه و شامی، وجود ندارد. و اگر کسی وارد خانه شود و هنگام وارد شدن، بسم الله نگوید، شیطان به دوستانش می‌گوید: به خوابگاه دست یافتید. و اگر هنگام غذا خوردن، بسم الله نگوید، شیطان می‌گوید : به خوابگاه و شام، دست یافتید».

باب (2): خوردن با دست راست

1298ـ عَن ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ».(م/2020)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «هر گاه، یکی از شما خواست غذا بخورد، با دست راستش بخورد. و هرگاه، یکی از شما خواست آب بنوشد، با دست راستش بنوشد؛ زیرا شیطان با دست چپش، غذا می‌خورد و با دست چپش، آب می‌نوشد».

1299ـ عَن إِيَاسُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ل: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَجُلاً أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِشِمَالِهِ، فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ» قَالَ: لاَ أَسْتَطِيعُ، قَالَ: «لاَ اسْتَطَعْتَ» مَا مَنَعَهُ إِلاَّ الْكِبْرُ، قَالَ: فَمَا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ. (م/2021)

ترجمه: ایاس بن سلمه بن اکوع ل می‌گوید : پدرم به من گفت: مردی نزد رسول الله ص با دست چپش، غذ می‌خورد. پیامبر اکرم ص فرمود: «با دست راستت، غذا بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. رسول الله ص فرمود: «ناتوان شوی». گفتنی است که صرفاً تکبر باعث شد تا آن مرد، چنین جمله‌ای را به زبان بیاورد.

راوی می‌گوید : بعد از آن، آن مرد نتوانست دستش را به دهانش ببرد.

باب (3): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد

1300ـ عَن عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ س، قَالَ: كُنْتُ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكَانَتْ يَدِى تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي: «يَا غُلاَمُ سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». (م/2022)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه س می‌گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول الله ص قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می‌زد. پیامبر اکرم ص فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

باب (4): غذا خوردن با سه انگشت

1301ـ عَنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ س، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْكُلُ بِثَلاَثِ أَصَابِعَ، وَيَلْعَقُ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْسَحَهَا. (م/2032)

1301ـ کعب بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص با سه انگشت، غذا می‌خورد و دستش را قبل از پاک کردن می‌لیسید.

باب (5): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند

1302ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَلاَ يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». (م/2031)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آن را پاک نکند».

باب (6): لیسیدن انگشتان و کاسه

1303ـ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص أَمَرَ بِلَعْقِ الأَصَابِعِ وَالصَّحْفَةِ، وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لاَ تَدْرُونَ فِي أَيِّهِ الْبَرَكَةُ». (م/2033)

ترجمه: از جابر س روایت است که نبی اکرم ص به لیسیدن انگشتان و کاسه، دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت ازغذای شما وجود دارد».

باب (7): پاک کردن لقمه‌ای که افتاد و خوردن آن

1304ـ عَنْ جَابِرٍس قَالَ: قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَىْءٍ مِنْ شَأْنِهِ، حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ، فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمُ اللُّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَذًى ثُمَّ لْيَأْكُلْهَا، وَلاَ يَدَعْهَا لِلشَّيْطَانِ، فَإِذَا فَرَغَ فَلْيَلْعَقْ أَصَابِعَهُ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِى فِي أَىِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبَرَكَةُ». (م/2033)

ترجمه: جابر س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «شیطان هنگام انجام همه‌ی کارها نزد شما حاضر می‌شود تا جایی که هنگام غذا خوردن نیز می‌آید. پس هرگاه، لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، خس و خاشاکی را که به آن چسبیده است، پاک کند و آن را میل نماید و برای شیطان نگذارد. و هرگاه، از غذا خوردن، فراغت یافت، انگشتانش را بلیسد؛ زیرا او نمی‌داند که برکت در کدام قسمت از غذایش، وجود دارد».

باب (8): الحمدلله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن

1305ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرَبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا». (م/2734)

1305ـ انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال از آن بنده، خشنود می‌شود که غذایش را بخورد و الحمدلله بگوید و آبش را بنوشد و الحمدلله بگوید».

باب (9): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا

1306ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ: فَقَالَ «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ»؟ قَالاَ: الْجُوعُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَنَا، وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لأَخْرَجَنِى الَّذِي أَخْرَجَكُمَا، قُومُوا» فَقَامُوا مَعَهُ فَأَتَى رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ قَالَتْ: مَرْحَبًا وَأَهْلاً، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص «أَيْنَ فُلاَنٌ»؟ قَالَتْ: ذَهَبَ يَسْتَعْذِبُ لَنَا مِنَ الْمَاءِ، إِذْ جَاءَ الأَنْصَارِىُّ فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَصَاحِبَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا أَحَدٌ الْيَوْمَ أَكْرَمَ أَضْيَافًا مِنِّى قَالَ فَانْطَلَقَ فَجَاءَهُمْ بِعِذْقٍ فِيهِ بُسْرٌ وَتَمْرٌ وَرُطَبٌ، فَقَالَ: كُلُوا مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَ الْمُدْيَةَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِيَّاكَ وَالْحَلُوبَ» فَذَبَحَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا مِنَ الشَّاةِ وَمِنْ ذَلِكَ الْعِذْقِ، وَشَرِبُوا، فَلَمَّا أَنْ شَبِعُوا وَرَوُوا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لأَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَتُسْأَلُنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمُ الْجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمْ هَذَا النَّعِيمُ». (م/2038)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: روزی یا شبی، رسول الله ص از خانه بیرون آمد و ابوبکر و عمر ل را دید. پس فرمود: «در این لحظه، چه چیزی باعث شده است که از خانه‌هایتان، بیرون بیایید»؟ گفتند: گرسنگی، یا رسول الله!

پیامبر اکرم ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همان انگیزه‌ای که باعث بیرون آمدن شما شده است، مرا نیز از خانه، بیرون آورده است؛ بلند شوید».

اینگونه آنان همراه رسول الله ص براه افتادند. پیامبر اکرم ص به خانه‌ی یک مرد انصاری آمد. آن مرد انصاری در خانه‌اش نبود؛ ولی همسرش به محض اینکه رسول اکرم ص را دید، گفت: خوش آمدید؛ بفرمایید. رسول الله ص از او پرسید: فلانی کجاست؟ گفت: رفته است تا برای ما آب شیرین بیاورید. در این هنگام، آن مرد انصاری آمد و به رسول الله ص و دو یارش، نگاه کرد و گفت: الله متعال را سپاس می‌گویم؛ هیچ‌کس امروز مهمانانی عزیزتر از مهمانان من ندارد. آنگاه رفت و خوشه‌ی خرمایی که در آن خرماهای نارس، رسیده و رطب، وجود داشت، آورد و گفت: از این، میل بفرمایید. سپس کارد را برداشت. رسول الله ص به او فرمود: «گوسفند شیر دِه، ذبح نکن. آن مرد، گوسفندی برای آنان، ذبح نمود. پیامبر اکرم ص و یارانش از گوشت گوسفند و خوشه‌ی خرما خوردند و آب نوشیدند. و هنگامی که تا سیر خوردند و سیراب شدند، رسول الله ص به ابوبکر و عمر ل فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت، در مورد این نعمت‌ها، از شما خواهند پرسید؛ گرسنگی باعث شد تا ازخانه‌هایتان، بیرون بیایید. و بعد از اینکه از این نعمت‌ها برخوردار شدید، به خانه‌هایتان برگشتید».

باب (10): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا

1307ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ جَارًا، لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَارِسِيًّا، كَانَ طَيِّبَ الْمَرَقِ، فَصَنَعَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص، ثُمَّ جَاءَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ: «وَهَذِهِ»؟ لِعَائِشَةَ، فَقَالَ: لاَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ» فَعَادَ يَدْعُوهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَهَذِهِ» قَالَ: لاَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ» ثُمَّ عَادَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَهَذِهِ» قَالَ: نَعَمْ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَامَا يَتَدَافَعَانِ حَتَّى أَتَيَا مَنْزِلَهُ. (م/2037)

1307ـ انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص همسایه‌ای ایرانی داشت که خورشهای خوبی تهیه می‌نمود. روزی برای رسول الله ص خورشی تدارک دید و آمد و پیامبر اکرم ص را دعوت کرد. نبی اکرم ص با اشاره‌ی به عایشه ل فرمود: «و این»؟ (آیا عایشه ل هم دعوت است؟) آن مرد گفت: خیر، پیامبر اکرم ص فرمود: «نه» (من هم نمی‌آیم.) دوباره آن مرد، پیامبر ص را دعوت نمود. رسول الله ص فرمود: «و این»؟ گفت: نه. رسول الله ص فرمود: «نه». برای بار سوم، آن مرد، رسول الله ص را دعوت نمود. پیامبر ص فرمود: «و این»؟ این بار آن مرد گفت: «بله». آنگاه، پیامبر اکرم ص و عایشه ل با هم براه افتادند و به منزل آن مرد رفتند.

باب (11): کسی که برای صرف غذا،دعوت شود و شخص دیگری با او برود

1308ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِىِّ س قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلاَمٌ لَحَّامٌ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص، فَعَرَفَ فِي وَجْهِهِ الْجُوعَ، فَقَالَ لِغُلاَمِهِ: وَيْحَكَ اصْنَعْ لَنَا طَعَامًا لِخَمْسَةِ نَفَرٍ، فَإِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ النَّبِيَّ ص خَامِسَ خَمْسَةٍ، قَالَ: فَصَنَعَ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ص، فَدَعَاهُ خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَاتَّبَعَهُمْ رَجُلٌ، فَلَمَّا بَلَغَ الْبَابَ قَالَ النَّبِيُّ ص: «إِنَّ هَذَا اتَّبَعَنَا فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ وَإِنْ شِئْتَ رَجَعَ» قَالَ: لاَ بَلْ آذَنُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. (م/2036)

ترجمه: ابو مسعود انصاری س می‌گوید: یک مرد انصاری به نام ابوشعیب، برده‌ای قصاب داشت. آن مرد، روزی، رسول الله ص را دید و از چهره‌اش متوجه شد که پیامبر اکرم ص گرسنه است؛ لذا به برده‌اش گفت: وای برتو، غذایی را برای پنج نفر، تهیه کن؛ چرا که می‌خواهم رسول الله ص را با چهار نفر دیگر دعوت کنم. او نیز غذایی تهیه کرد. ابوشعیب نزد نبی اکرم ص آمد و او را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز همراه آنان آمد. هنگامی که رسول اکرم ص به دروازه‌ی خانه‌ی ابوشعیب رسید، به او فرمود: «این مرد نیز با ما آمد؛ اگر خواستی به او اجازه بده؛ در غیر این صورت، بر می‌گردد». ابوشعیب گفت: نه، یا رسول الله! به او اجازه می‌دهم.

باب (12): ایثار کردن در حق مهمان

1309ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: إِنِّي مَجْهُودٌ، فَأَرْسَلَ إِلَى بَعْضِ نِسَائِهِ، فَقَالَتْ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلاَّ مَاءٌ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى أُخْرَى فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى قُلْنَ كُلُّهُنَّ مِثْلَ ذَلِكَ: لاَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلاَّ مَاءٌ، فَقَالَ: «مَنْ يُضِيفُ هَذَا، اللَّيْلَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ»؟ فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى رَحْلِهِ، فَقَالَ لاِمْرَأَتِهِ: هَلْ عِنْدَكِ شَىْءٌ؟ قَالَتْ: لاَ، إِلاَّ قُوتُ صِبْيَانِى، قَالَ: فَعَلِّلِيهِمْ بِشَىْءٍ، فَإِذَا دَخَلَ ضَيْفُنَا فَأَطْفِئِى السِّرَاجَ وَأَرِيهِ أَنَّا نَأْكُلُ، فَإِذَا أَهْوَى لِيَأْكُلَ فَقُومِى إِلَى السِّرَاجِ حَتَّى تُطْفِئِيهِ، قَالَ: فَقَعَدُوا وَأَكَلَ الضَّيْفُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا عَلَى النَّبِىِّ ص فَقَالَ: «قَدْ عَجِبَ اللَّهُ مِنْ صَنِيعِكُمَا بِضَيْفِكُمَا اللَّيْلَةَ». (م/2054)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: من به زحمت و مشقت افتاده‌ام. رسول الله ص شخصی را نزد یکی از همسرانش فرستاد تا او را مطلع سازد. همسرش گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، نزد من چیزی جز آب، وجود ندارد. آنگاه پیامبر اکرم ص آن شخص را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد. او نیز همین پاسخ را داد. اینگونه پیامبر اکرم ص آن شخص را نزد همه‌ی همسرانش یکی بعد از دیگری فرستاد و هریک از آنان می‌گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، چیزی جز آب نزد من وجود ندارد.

سرانجام، رسول اکرم ص خطاب به حاضران فرمود: « امشب چه کسی این شخص را مهمان می‌کند تا رحمت الهی شامل حالش گردد»؟ در این هنگام، یک مرد انصاری برخاست و گفت: من یا رسول الله. آنگاه او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: آیا چیزی داری؟ همسرش گفت: نه، چیزی جز غذای بچه‌هایم، وجود ندارد. آن مرد انصاری گفت: بچه‌ها را با چیزی، سرگرم کن. و هنگامی که مهمان ما وارد شد، چراغ را خاموش کن و به او چنین وانمود کن که ما مشغول خوردن هستیم. به این صورت که وقتی مهمان، شروع به خوردن نمود، بلند شو و چراغ را خاموش کن.

راوی می‌گوید: اینگونه آنان نشستند و مهمان غذا خورد. صبح روز بعد که ابوشعیب نزد رسول الله ص رفت، پیامبر اکرم ص فرمود: «دیشب، الله متعال از رفتار شما با مهمانتان، تعجب کرد».

باب (13): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است

1310ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «طَعَامُ الاِثْنَيْنِ كَافِى الثَّلاَثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاَثَةِ كَافِى الأَرْبَعَةِ». (م/2058)

ترجمه: ابوهریره س می گوید: رسول الله ص فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر، کافی است».

1311ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِى الاِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الاِثْنَيْنِ يَكْفِى الأَرْبَعَةَ، وَطَعَامُ الأَرْبَعَةِ يَكْفِى الثَّمَانِيَةَ». (م/2059)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «غذای یک نفر برای دو نفر، و غذای دو نفر برای چهار نفر، و غذای چهار نفر برای هشت نفر، کافی است».

باب (14): مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده

1312ـ عَنْ جَابِرٍ وَابْنِ عُمَرَ ش: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (م/2061)

ترجمه: جابر و ابن عمر ش می‌گویند: رسول الله ص فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده». (غالبا اینگونه است که مؤمن بدون حرص و ولع و کم می‌خورد؛ اما کافر با حرص و ولع و زیاد می‌خورد.)

1313ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص ضَافَهُ ضَيْفٌ، وَهُوَ كَافِرٌ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِشَاةٍ فَحُلِبَتْ، فَشَرِبَ حِلاَبَهَا، ثُمَّ أُخْرَى فَشَرِبَهُ، ثُمَّ أُخْرَى فَشَرِبَهُ، حَتَّى شَرِبَ حِلاَبَ سَبْعِ شِيَاهٍ، ثُمَّ إِنَّهُ أَصْبَحَ فَأَسْلَمَ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِشَاةٍ فَشَرِبَ حِلاَبَهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِأُخْرَى فَلَمْ يَسْتَتِمَّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْمُؤْمِنُ يَشْرَبُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَشْرَبُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (م/2063)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: فردی کافر نزد رسول الله ص مهمان شد. پیامبر اکرم ص دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن شخص همه‌ی آن شیر را نوشید. سپس گوسفند دیگری دوشیدند و او تمام شیرهایش را نوشید. و همچنان گوسفندان را می‌دوشیدند تا اینکه شیر هفت گوسفند را نوشید. صبح روز بعد، آن مرد، مسلمان شد. رسول الله ص دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن مرد شیرهای آن گوسفند را نوشید. سپس پیامبر اکرم ص دستور داد تا گوسفند دیگری برایش بدوشند. آن مرد، شیر گوسفند دوم را بطور کامل ننوشید. اینجا بود که رسول الله ص فرمود: «مؤمن در یک معده می‌نوشد و کافر در هفت معده».

باب (15): درباره‌ی خوردن کدو

1314ـ عَنْ أَنَسٍ بنِ مَالِك س قَالَ: دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ص رَجُلٌ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَجِيءَ بِمَرَقَةٍ فِيهَا دُبَّاءٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْكُلُ مِنْ ذَلِكَ الدُّبَّاءِ وَيُعْجِبُهُ قَالَ: فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أُلْقِيهِ إِلَيْهِ وَلاَ أَطْعَمُهُ، قَالَ فَقَالَ أَنَسٌ: فَمَا زِلْتُ، بَعْدُ ذَلِك يُعْجِبُنِى الدُّبَّاءُ. (م/2041)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: مردی رسول الله ص را برای صرف غذا، دعوت نمود. من نیز همراه پیامبر اکرم ص رفتم. در آنجا خورشی آوردند که در آن، کدو وجود داشت. رسول الله ص از آن کدوها، تناول می‌فرمود و مورد پسند او واقع شده بودند. وقتی که من متوجه این موضوع شدم، کدوها را جلوی ایشان می‌گذاشتم و من نمی‌خوردم. بعد از آن، من خوردن کدو را دوست داشتم.

باب (16): سرکه بهترین خورش است

1315ـ عَن طَلْحَةُ بْنُ نَافِعٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل يَقُولُ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِى ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ فِلَقًا مِنْ خُبْزٍ، فَقَالَ: «مَا مِنْ أُدُمٍ»؟ فَقَالُوا: لاَ، إِلاَّ شَىْءٌ مِنْ خَلٍّ، قَالَ: «فَإِنَّ الْخَلَّ نِعْمَ الأُدُمُ». قَالَ جَابِرٌ: فَمَا زِلْتُ أُحِبُّ الْخَلَّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ نَبِىِّ اللَّهِ ص، وَقَالَ طَلْحَةُ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ الْخَلَّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ جَابِرٍ. (م/2052)

1315ـ طلحه بن نافع می‌گوید: شنیدم که جابر بن عبدالله ل می‌گوید: روزی، رسول الله ص دستم را گرفت و مرا به منزلش برد. در آنجا، یک قطعه نان برایش آوردند. پیامبر اکرم ص فرمود: «خورشی وجود ندارد»؟ گفتند: نه، فقط اندکی سرکه وجود دارد. رسول الله ص فرمود: «سرکه بهترین خورش است».

جابر س می‌گوید : از هنگامی که این سخن را از پیامبر اکرم ص شنیدم سرکه را دوست دارم. طلحه می‌گوید: من از زمانی که این حدیث را از جابر شنیدم، سرکه را دوست دارم.

باب (17): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگشتان

1316ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرٍ ل قَالَ: نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَبِى، قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَامًا وَوَطْبَةً، فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ أُتِىَ بِتَمْرٍ فَكَانَ يَأْكُلُهُ وَيُلْقِى النَّوَى بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ وَيَجْمَعُ السَّبَّابَةَ وَالْوُسْطَى ـ قَالَ شُعْبَةُ هُوَ ظَنِّى، وَهُوَ فِيهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی إِلْقَاءُ النَّوَى بَيْنَ الإِصْبَعَيْنِ ـ ثُمَّ أُتِىَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ، ثُمَّ نَاوَلَهُ الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ، قَالَ فَقَالَ أَبِى، وَأَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ: ادْعُ اللَّهَ لَنَا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَا رَزَقْتَهُمْ، وَاغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ». (م/2042)

ترجمه: عبدالله بن بسر ل می‌گوید: رسول الله ص نزد پدرم مهمان شد. ما غذا و حلوایی (که از خرما و کشک و روغن درست شده بود) به ایشان، تقدیم نمودیم. پیامبر اکرم ص از آنها تناول فرمود. سپس مقداری خرما برای پیامبر اکرم ص آوردند. رسول الله ص از آن خرماها می‌خورد و هسته‌ها را میان دو انگشت سبابه و وسطی می‌گذاشت. شعبه (یکی از راویان) می‌گوید : گمان من این است که این مطلب اخیر در حدیث، وجود دارد؛ ان شاء الله که مسئله گذاشتن هسته‌ها میان دو انگشت سبابه و وسطی وجود دارد.

عبدالله بن بسر می‌گوید : بعد از آن، نوشیدنی آوردند. پیامبر اکرم ص از آن نوشید و سپس به شخصی داد که سمت راستش قرار داشت. آنگاه، پدرم که افسار سواری پیامبر اکرم ص را گرفته بود، گفت: نزد الله متعال برای ما دعا کن. رسول الله ص فرمود: «بار الها! در رزقی که به آنان، عطا نمودی، برکت عنایت کن و آنها را مغفرت کن و مورد رحمت قرار ده».

باب (18): چمباتمه نشستن (سرپا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن

1317ـ عَنْ أَنَسٍ بنِ مالِك س قَالَ: أُتِىَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِتَمْرٍ، فَجَعَلَ النَّبِىُّ ص يَقْسِمُهُ وَهُوَ مُحْتَفِزٌ، يَأْكُلُ مِنْهُ أَكْلاً ذَرِيعًا، وَفِي رِوَايَةِ رَأيتُ النَّبِیَّ مَقِيعاً يَأكلُ تَمراً. (م/2044)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: برای رسول الله ص مقداری خرما آوردند. نبی اکرم ص شروع به تقسیم آنها کرد در حالی که سرپا نشسته بود و با عجله از آنها تناول می‌فرمود.

و در روایتی آمده است که انس بن مالک س گفت: نبی اکرم ص را دیدم که چنبر زده (سرپا نشسته و زانوهایش را در بغل گرفته) و خرما تناول می‌نماید.

باب (19): ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما و جود نداشته باشد گرسنه هستند

1318ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لاَ تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لاَ تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، أَوْ: جَاعَ أَهْلُهُ» قَالَهَا مَرَّتَيْنِ، أَوْ ثَلاَثًا. (م/2046)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند؛ ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند». پیامبر اکرم ص این جمله را دو یا سه بار، تکرار نمود.

باب (20): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت

1319ـ عَن جَبَلَةَ بْنَ سُحَيْمٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ، قَالَ: وَقَدْ كَانَ أَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ جُهْدٌ، وَكُنَّا نَأْكُلُ فَيَمُرُّ عَلَيْنَا ابْنُ عُمَرَ وَنَحْنُ نَأْكُلُ، فَيَقُولُ: لاَ تُقَارِنُوا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَي عَنِ الإِقْرَانِ إِلاَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، قَالَ شُعْبَةُ: لاَ أُرَى هَذِهِ الْكَلِمَةَ إِلاَّ مِنْ كَلِمَةِ ابْنِ عُمَرَ، يَعْنِى الاِسْتِئْذَانَ. (م/2045)

ترجمه: جَبَله بن سُحَیم می‌گوید: زمانی که مردم دچار قحط سالی شده بودند، عبدالله بن زبیر ل به ما خرما می‌داد و ما آن خرماها را می‌خوردیم. و چه بسا که عبدالله بن عمر ل از کنار ما می‌گذشت و ما مشغول خوردن خرما بودیم. پس به ما می‌گفت: همزمان دو خرما در دهان نگذارید؛ زیرا رسول الله ص از این کار، منع فرمود؛ مگر اینکه از برادرش (همراهش) اجازه بگیرد. شعبه (راوی از جبله) می‌گوید: فکر می‌کنم جمله‌ی اخیر یعنی «اجازه خواستن» از سخنان ابن عمر س باشد (نه پیامبر ص).

باب (21) : خوردن خیار با خرمای تازه

1320ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ل: قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَأْكُلُ الْقُثَّاءَ بِالرُّطَبِ. (م/2043)

ترجمه: عبدالله بن جعفر ل می‌گوید: رسول الله ص را دیدم که خیار را همراه خرمای تازه، میل می‌فرمود.

باب (22): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک

1321ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ص بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، وَنَحْنُ نَجْنِى الْكَبَاثَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «عَلَيْكُمْ بِالأَسْوَدِ مِنْهُ»، قَالَ: فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّكَ رَعَيْتَ الْغَنَمَ، قَالَ: «نَعَمْ، وَهَلْ مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ وَقَدْ رَعَاهَا»، أَوْ نَحْوَ هَذَا مِنَ الْقَوْلِ. (م/2050)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: در مرّ الطهران (اسم منطقه‌ای در نزدیکی مکه) همراه نبی اکرم ص بودیم وما از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می‌چیدیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «میوه‌های سیاه را بچینید؛ زیرا آنها خوشمزه‌ترند». ما عرض کردیم: یا رسول الله! گویا شما گوسفند چرانیده‌اید. فرمود: بله، مگر پیامبری سراغ دارید که گوسفند نچرانیده باشد». یا جمله‌ای مانند این، ایراد فرمود.

باب (23): خوردن خرگوش

1322ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: مَرَرْنَا فَاسْتَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَوْا عَلَيْهِ فَلَغَبُوا، قَالَ: فَسَعَيْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا، فَبَعَثَ بِوَرِكِهَا وَفَخِذَيْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَتَيْتُ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَبِلَهُ. (م/1953)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: از مرّ الطهران عبور می‌نمودیم و درآنجا خرگوشی را دنبال کردیم. مردم بدنبال آن دویدند اما در ماندند. من آنقدر بدنبال آن دویدم تا اینکه آن را گرفتم و نزد ابوطلحه س آوردم. او آن را ذبح نمود و یک یا هردو رانش را برای رسول الله ص فرستاد. من آنها را خدمت پیامبر اکرم ص بردم. رسول الله ص آن را پذیرفت. (و در روایت صحیح بخاری آمده است که از آن، تناول فرمود.) مترجم

باب (24): درباره‌ی خوردن ضبّ (نوعی سوسمار)

1323ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ ل أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ ـ الَّذِي يُقَالُ لَهُ سَيْفُ اللَّهِ ـ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ص، وَهِىَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُوذًا، قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حُفَيْدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ، فَقَدَّمَتِ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ص، وَكَانَ قَلَّمَا يُقَدَّمُ إِلَيْهِ طَعَامٌ حَتَّى يُحَدَّثَ بِهِ وَيُسَمَّى لَهُ، فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الْحُضُورِ: أَخْبِرْنَ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَا قَدَّمْتُنَّ لَهُ، قُلْنَ: هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَهُ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحَرَامٌ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لاَ، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِى فَأَجِدُنِى أَعَافُهُ» قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ ص يَنْظُرُ، فَلَمْ يَنْهَنِى. (م/1945)

ترجمه: عبدالله بن عباس ل می‌گوید: خالد بن ولید س که به او سیف الله (شمشیر الله) نیز می‌گویند به من گفت: من همراه رسول الله ص به خانه‌ی میمونه؛ همسر نبی اکرم ص؛ که خاله‌ی من و ابن عباس ل است، رفتم. نزد میمونه ل ضبّ (نوعی سوسمار) کباب شده وجود داشت که خواهرش؛ حفیده دختر حارث؛ از نجد آورده بود. میمونه ل آن سوسمار را خدمت نبی اکرم ص تقدیم نمود. قابل یادآوری است که کمتر اتفاق می‌افتاد غذایی به رسول الله ص بدهند بدون اینکه در مورد آن، صحبت کنند یا نام آن را بگیرند. به هر حال، رسول الله ص دستش را بسوی ضبّ دراز نمود. در این هنگام، یکی از زنان حاضر گفت: رسول الله ص از نوع غذایی که تقدیم نموده‌اید، باخبر سازید.

زنان عرض کردند: یا رسول الله! این، ضبّ (نوعی سوسمار) است. با شنیدن این سخن، پیامبر اکرم ص دستش را جمع نمود. خالد بن ولید س عرض کرد: یا رسول الله! آیا ضبّ، حرام است. رسول الله ص فرمود: «نه، ولی چون در سرزمین قوم‌ام وجود نداشته است، لذا شما مشاهده می‌کنید که من از خوردن آن، کراهیت دارم».

خالد س می‌گوید: من از آن، کندم و خوردم درحالی که رسول الله ص نگاه می‌کرد بدون اینکه مرا منع کند.

1324ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ س: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ: إِنِّي فِي غَائِطٍ مَضَبَّةٍ وَإِنَّهُ عَامَّةُ طَعَامِ أَهْلِى، قَالَ: فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقُلْنَا: عَاوِدْهُ، فَعَاوَدَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ ثَلاَثًا، ثُمَّ نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: «يَا أَعْرَابِىُّ، إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ ـ أَوْ: غَضِبَ ـ عَلَى سِبْطٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَسَخَهُمْ دَوَابَّ يَدِبُّونَ فِي الأَرْضِ، فَلاَ أَدْرِى لَعَلَّ هَذَا مِنْهَا، فَلَسْتُ آكُلُهَا وَلاَ أَنْهَى عَنْهَا». (م/1951)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: یک مرد بادیه نشین نزد رسول الله ص آمد و گفت: من در سرزمینی هموار و ضبّ خیز زندگی می‌کنم و بیشترین غذای خانواده‌ی من، ضبّ (نوعی سوسمار) است (حکم آن چیست)؟ پیامبر اکرم ص به او پاسخی نداد. ما به آن مرد گفتیم: دوباره بپرس. و این پرسش، سه بار، تکرار شد. و رسول الله ص همچنان به او پاسخ نمی‌نداد. سرانجام بعد از سومین بار، پیامبر اکرم ص او را صدا زد و فرمود: «ای بادیه نشین! الله متعال گروهی از بنی اسرائیل را لعنت نمود یا بر آنان خشمگین گردید و آنها را به حیواناتی تبدیل نمود که در روی زمین راه می‌روند؛ نمی‌دانم شاید ضبّ از آنها باشد. به همین خاطر، نه از آن می‌خورم و نه از خوردن آن، منع می‌کنم».

(قرطبی در المفهم می‌گوید: این، گمان پیامبر اکرم ص است که مبادا ضبّ از همان نسل امت‌های مسخ شده باشد؛ چنانکه درباره‌ی موش هم همین مطلب گفته شده است. اما بعد از اینکه الله متعال اعلان نمود که نسل هیچ امت مسخ شده‌ای باقی نمی‌ماند، این ظن و گمان پیامبر اکرم ص برطرف گردید و متوجه شد که ضبّ و موش از نسل امت‌های مسخ شده نیستند؛ لذا خوردن ضبّ اشکالی ندارد و خوردن موش نه به ‌این خاطر بلکه به دلایل دیگر، حرام است.)

باب (25): خوردن ملخ

1325ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى س قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِص سَبْعَ غَزَوَاتٍ نَأْكُلُ الْجَرَادَ. (م/1952)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی س می‌گوید: هفت غزوه همراه رسول الله ص بودیم و ملخ می‌خوردیم.

باب (26): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می‌اندازد

1326ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَمَّرَ عَلَيْنَا أَبَا عُبَيْدَةَ، نَتَلَقَّى عِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَزَوَّدَنَا جِرَابًا مِنْ تَمْرٍ لَمْ يَجِدْ لَنَا غَيْرَهُ، فَكَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ يُعْطِينَا تَمْرَةً تَمْرَةً، قَالَ فَقُلْتُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ بِهَا؟ قَالَ: نَمَصُّهَا كَمَا يَمَصُّ الصَّبِىُّ، ثُمَّ نَشْرَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ، فَتَكْفِينَا يَوْمَنَا إِلَى اللَّيْلِ، وَكُنَّا نَضْرِبُ بِعِصِيِّنَا الْخَبَطَ، ثُمَّ نَبُلُّهُ بِالْمَاءِ، فَنَأْكُلُهُ، قَالَ: وَانْطَلَقْنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَرُفِعَ لَنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ كَهَيْئَةِ الْكَثِيبِ الضَّخْمِ، فَأَتَيْنَاهُ فَإِذَا هِيَ دَابَّةٌ تُدْعَى الْعَنْبَرَ قَالَ قَالَ: أَبُو عُبَيْدَةَ: مَيْتَةٌ، ثُمَّ قَالَ: لاَ، بَلْ نَحْنُ رُسُلُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَدِ اضْطُرِرْتُمْ فَكُلُوا، قَالَ: فَأَقَمْنَا عَلَيْهِ شَهْرًا، وَنَحْنُ ثَلاَثُ مِائَةٍ حَتَّى سَمِنَّا، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْتُنَا نَغْتَرِفُ مِنْ وَقْبِ عَيْنِهِ، بِالْقِلاَلِ، الدُّهْنَ، وَنَقْتَطِعُ مِنْهُ الْفِدَرَ كَالثَّوْرِ - أَوْ كَقَدْرِ الثَّوْرِ - فَلَقَدْ أَخَذَ مِنَّا أَبُو عُبَيْدَةَ ثَلاَثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، فَأَقْعَدَهُمْ فِي وَقْبِ عَيْنِهِ، وَأَخَذَ ضِلَعًا مِنْ أَضْلاَعِهِ، فَأَقَامَهَا، ثُمَّ رَحَلَ أَعْظَمَ بَعِيرٍ مَعَنَا، فَمَرَّ مِنْ تَحْتِهَا، وَتَزَوَّدْنَا مِنْ لَحْمِهِ وَشَائِقَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «هُوَ رِزْقٌ أَخْرَجَهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَهَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَىْءٌ فَتُطْعِمُونَا»؟ قَالَ: فَأَرْسَلْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْهُ، فَأَكَلَهُ. (م/1935)

ترجمه: جابرس می‌گوید: رسول الله ص ما را فرستاد تا جلوی کاروان قریش را بگیریم و ابوعبیده س را به عنوان امیر ما تعیین نمود و چون چیز دیگری نیافت، یک کیسه‌ی چرمی خرما به عنوان توشه به ما عنایت فرمود. ابوعبیده س به هریک از ما یک خرما می‌داد. راوی از جابر س گوید: پرسیدم: آن یک خرما را چکار می‌کردید؟ جابر س گفت: مانند کودک آن را می‌مکیدیم و سپس یک لیوان آب، روی آن می‌نوشیدیم و اینگونه روزمان را به شب می‌رساندیم. همچنین با عصاهایمان برگهای خشک درخت مغیلان را می‌زدیم و با آب، خیس می‌کردیم و می‌خوردیم.

به هر حال، ما در ساحل دریا به راهمان ادامه دادیم. ناگهان در ساحل دریا چیزی که به تپه‌ای بزرگ از ماسه، شباهت داشت، آشکار گردید. هنگامی که به آن، نزدیک شدیم، دیدیم حیوانی به نام عنبر است. نخست، ابوعبیده س گفت: مردار است. سپس گفت: نه، ما فرستادگان رسول الله ص و در راه الله هستیم. و شما ناچار و درمانده شده‌اید؛ پس بخورید. ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه در آنجا ماندیم و آنقدر از آن خوردیم که چاق و فربه شدیم. از گودی استخوان چشم‌اش با کوزه‌های بزرگ چربی بر می‌داشتیم و قطعه‌هایی مانند گاو یا به اندازه‌ی گاو از آن، جدا می‌ساختیم. ابوعبیده س سیزده نفر از ما را در گودی چشم آن حیوان نشاند و یک استخوان از استخوان‌های پهلویش را برداشت و روی زمین، نصب نمود و بزرگترین شتری را که همراه ما بود، رحل و پالان کرد و از زیر آن گذراند و از گوشت‌های آن، خشک کردیم و با خود به عنوان توشه برداشتیم. هنگامی که به مدینه آمدیم، خدمت رسول الله ص رسیدیم و ماجرا را برایش بازگو نمودیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «آن رزقی است که الله متعال آن را برای شما بیرون انداخته است؛ آیا از گوشت آن، چیزی همراه خود دارید که به ما بدهید»؟ راوی می‌گوید : آنگاه، از گوشت آن برای رسول الله ص فرستادیم و پیامبر اکرم ص از آن، تناول فرمودند.

باب (27): درباره‌ی خوردن گوشت اسب

1327ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ، وَأَذِنَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ.

ترجمه: از جابر بن عبدالله ل روایت است که رسول الله ص روز خیبر، از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی منع فرمود. و اجازه‌ی خوردن گوشت اسب‌ها را صادر نمود.

1328ـ عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: نَحَرْنَا فَرَسًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَكَلْنَاهُ. (م/1942)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر ل می‏گوید: در زمان رسول الله ص اسبی را نحر کردیم[[6]](#footnote-6)1 و ‏خوردیم.

باب (28): خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، ممنوع می‌باشد

1329ـ عَن ابي ثَعْلَبَةَ س قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص لُحُومَ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ. (م/1936)

ترجمه: ابوثعلبه س می‌گوید : رسول الله ص گوشت الاغ‌های اهلی را حرام ساخت.

1330ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْبَرَ، أَصَبْنَا حُمُرًا خَارِجًا مِنَ الْقَرْيَةِ، فَطَبَخْنَا مِنْهَا، فَنَادَى مُنَادِى رَسُولِ اللَّهِ ص: أَلاَ إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْهَا، فَإِنَّهَا رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ بِمَا فِيهَا، وَإِنَّهَا لَتَفُورُ بِمَا فِيهَا. (م/1940)

ترجمه: انس س می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص خیبر را فتح نمود، ما در بیرون از روستا به الاغ‌هایی دست یافتیم و مقداری از گوشت آنها را پختیم. در این اثنا، منادی رسول الله ص ندا داد و گفت: بدانید که الله و رسولش از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، منع می‌کنند؛ زیرا آنها پلید و خوردنشان از اعمال شیطانی است. بعد از شنیدن این ندا، دیگها را که در حال جوشیدن بودند، واژگون کردند.

باب (29): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده

1331ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ، فَأَكْلُهُ حَرَامٌ». (م/1933)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «خوردن گوشت همه‌ی حیوانات درنده، حرام است».

باب (30): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار

1332ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ، وَعَنْ كُلِّ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ. (م/1934)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: رسول الله ص از خوردن گوشت همه‌ی حیوانات درنده و پرندگان چنگال دار (گوشتخوار) منع فرمود.

باب (31): درباره‌ی کراهیت سیر

1333ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص نَزَلَ عَلَيْهِ، فَنَزَلَ النَّبِىُّ ص فِي السُّفْلِ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي الْعُلْوِ، قَالَ فَانْتَبَهَ أَبُو أَيُّوبَ لَيْلَةً، فَقَالَ، نَمْشِى فَوْقَ رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ فَتَنَحَّوْا، فَبَاتُوا فِي جَانِبٍ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّبِىِّ ص، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «السُّفْلُ أَرْفَقُ» فَقَالَ: لاَ أَعْلُو سَقِيفَةً أَنْتَ تَحْتَهَا، فَتَحَوَّلَ النَّبِىُّ ص فِي الْعُلْوِ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي السُّفْلِ، فَكَانَ يَصْنَعُ لِلنَّبِىِّ ص طَعَامًا، فَإِذَا جِىءَ بِهِ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِهِ، فَيَتَتَبَّعُ مَوْضِعَ أَصَابِعِهِ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا فِيهِ ثُومٌ، فَلَمَّا رُدَّ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِ النَّبِىِّ ص فَقِيلَ لَهُ: لَمْ يَأْكُلْ، فَفَزِعَ وَصَعِدَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَحَرَامٌ هُوَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «لاَ، وَلَكِنِّى أَكْرَهُهُ» قَالَ: فَإِنِّى أَكْرَهُ مَا تَكْرَهُ، أَوْ مَا كَرِهْتَ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِىُّ ص يُؤْتَى. (م/2053)

ترجمه: از ابوایوب انصاری س روایت است که: نبی اکرم ص (هنگام هجرت به مدینه) در خانه‌ی ابوایوب س مهمان شد. نخست، رسول الله ص در طبقه‌ی پایین منزل، و ابو ایوب در طبقه‌ی بالای آن، سکنی گزیدند. شبی، چیزی به ذهن ابو ایوب س رسید و گفت: ما بالای سر رسول الله ص راه می‌رویم؟! لذا او و خانواده‌اش به گوشه‌ای رفتند و شب را همانجا سپری کردند. سپس ابو ایوب س موضوع را برای نبی اکرم ص مطرح کرد. پیامبر اکرم ص فرمود: «طبقه‌ی پایین راحت‌تر است». ابو ایوب س گفت: بالای سقفی که شما زیر آن، قرار دارید، نمی‌روم. سپس، نبی اکرم ص به طبقه‌ی بالا، نقل مکان نمود و ابوایوب س به طبقه‌ی پایین آمد. همچنین ابوایوب س برای نبی اکرم ص غذا درست می‌کرد. و هنگامی که باقیمانده‌ی غذا را بر می‌گرداندند، ابو ایوب س از محل انگشتان نبی اکرم ص در غذا می‌پرسید و بدنبال آن می‌گشت که از همان محل بخورد. روزی، ابوایوب س برای نبی اکرم ص غذایی درست کرد که در آن، سیر وجود داشت. هنگامی که غذاها را به ابو ایوب س برگرداندند، از محل انگشتان نبی اکرم ص پرسید. به او گفتند: نبی اکرم ص از آن، تناول نفرمود. با شنیدن این سخن، ابوایوب س سراسیمه به طبقه‌ی بالا رفت و گفت: آیا سیر، حرام است؟ نبی اکرم ص فرمود: «نه، ولی من آن را ناگوار و مکروه می‌دانم». ابوایوب س گفت: آنچه را که تو مکروه و ناپسند می‌دانی یا دانستی، من نیز ناپسند می‌دانم.

ابوایوب س می‌گوید : قابل یادآوری است که فرشتگان نزد نبی اکرم ص می‌آمدند و به او وحی می‌شد. (به همین خاطر، از خوردن گیاه سیر خودداری می‌نمود تا باعث اذیت و آزار فرشتگان نگردد.)

باب (32): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا

1334ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَابَ طَعَامًا قَطُّ، كَانَ إِذَا اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَهِهِ سَكَتَ. (م/2064)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: هرگز ندیدم که رسول الله ص از غذایی، عیب بگیرد؛ اگر آن را دوست داشت، می‌خورد. و اگر نه، سکوت می‌نمود.

42ـ کتاب لباس و زینت

باب (1): کسی در دنیا ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای نداشته باشد. اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می‌باشد

1335ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: رَأَي عُمَرُ عُطَارِدًا التَّمِيمِىَّ يُقِيمُ بِالسُّوقِ حُلَّةً سِيَرَاءَ، وَكَانَ رَجُلاً يَغْشَى الْمُلُوكَ وَيُصِيبُ مِنْهُمْ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ عُطَارِدًا يُقِيمُ فِي السُّوقِ حُلَّةً سِيَرَاءَ، فَلَوِ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبِسْتَهَا لِوُفُودِ الْعَرَبِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ، وَأَظُنُّهُ قَالَ: وَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِحُلَلٍ سِيَرَاءَ، فَبَعَثَ إِلَى عُمَرَ بِحُلَّةٍ، وَبَعَثَ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ بِحُلَّةٍ، وَأَعْطَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حُلَّةً، وَقَالَ: «شَقِّقْهَا خُمُرًا بَيْنَ نِسَائِكَ» قَالَ فَجَاءَ عُمَرُ بِحُلَّتِهِ يَحْمِلُهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ، وَقَدْ قُلْتَ بِالأَمْسِ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ، فَقَالَ: «إِنِّى لَمْ أَبْعَثْ بِهَا إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّى بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُصِيبَ بِهَا» وَأَمَّا أُسَامَةُ فَرَاحَ فِي حُلَّتِهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص نَظَرًا عَرَفَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ أَنْكَرَ مَا صَنَعَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنْظُرُ إِلَىَّ؟ فَأَنْتَ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَا؟ فَقَالَ: «إِنِّى لَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّي بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُشَقِّقَهَا خُمُرًا بَيْنَ نِسَائِكَ». (م/2068)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: عمر بن خطاب س عطارد تمیمی را دید که در بازار، یک دست لباس (ازار و ردای) ابریشمی خط داری را برای فروش عرضه نموده است. عطارد کسی بود که نزد پادشاهان رفت و آمد داشت و از هدیه‌های آنان، بهره مند می‌شد.

عمر س گفت: یا رسول الله! من عطارد تمیمی را دیدم که در بازار، لباس ابریشمی خط داری را برای فروش، عرضه نموده بود؛ ای کاش! آن را می‌خریدی و هنگام استقبال هیئت‌های بلند پایه‌ی عرب آن را می‌پوشیدی. راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که اضافه نمود: روز جمعه هم آن را می‌پوشیدی. رسول الله ص فرمود: «کسی در دنیا لباس ابریشمی می‌پوشد، که بهره‌ای در آخرت نداشته باشد». بعد از آن، لباس‌های ابریشمی خط داری خدمت رسول الله ص آوردند. پیامبر اکرم ص یکی از آن لباسها را برای عمر بن خطاب س فرستاد. همچنین یک لباس برای اسامه بن زیدس، و یک لباس برای علی بن ابی طالب س فرستاد و فرمود: «آن را پاره کن و برای زنان خانواده‌ات روسری درست کن». عمر بن خطاب س با لباسش نزد رسول الله ص آمد و گفت: یا رسول الله! شما در حالی این لباس را برایم فرستادید که دیروز درباره‌ی لباس عطارد آن سخنان را ایراد فرمودید؟ رسول اکرم ص فرمود: «آن را برایت نفرستادم تا آن را بپوشی؛ بلکه فرستادم تا از آن، استفاده‌ی دیگری ببری». راوی می‌گوید: اسامه س لباسش را پوشید و نزد رسول الله ص رفت. نبی اکرم ص به او نگاهی انداخت طوریکه اسامه س از نگاه پیامبر ص متوجه شد که کارش را نپسندیده است. لذا گفت: یا رسول الله! چرا اینگونه نگاه می‌کنی؟ خود شما آن را برای من فرستادید؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «من آن را نفرستادم تا بپوشی؛ بلکه فرستادم تا پاره کنی و میان زنان خانواده‌ات، تقسیم نمایی».

باب (2): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود

1336ـ عَنْ خَلِيفَةَ بْنِ كَعْبٍ أَبِي ذُبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ يَخْطُبُ يَقُولُ: أَلاَ لاَ تُلْبِسُوا نِسَاءَكُمُ الْحَرِيرَ، فَإِنِّى سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: قَالَ   
رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ مَنْ لَبِسَهُ فِي الدُّنْيَا، لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ». (م/2069)

ترجمه: ابوذبیان؛ خلیفه بن کعب؛ می‌گوید: شنیدم که عبدالله بن زبیر ل سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: مبادا زنانتان را لباس‌های ابریشمی بپوشانید؛ زیرا من شنیدم که عمر بن خطاب س می‌گفت: رسول الله ص فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید؛ زیرا هرکس در دنیا، لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود».

(علامه نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید : این، مذهب ابن زبیر است. و بعد از او اجماع شده است که پوشیدن لباس ابریشمی برای زنان، مباح است. و این حدیث در مورد مردان است؛ چنانکه توضیح آن در حدیث قبلی بیان گردید و در احادیث بعدی خواهد آمد. همچنین پیامبر اکرم ص در حدیث معروفی درباره‌ی طلا و ابریشم فرمود: «این دو برای مردان امتم، حرام، و برای زنان امتم، حلال هستند». شرح نووی با اندکی تصرف

باب (3): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست

1337ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س أَنَّهُ قَالَ: أُهْدِىَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَرُّوجُ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا، كَالْكَارِهِ لَهُ، ثُمَّ قَالَ «لاَ يَنْبَغِى هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». (م/2075)

ترجمه: عقبه بن عامرس می‌گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ص اهدا نمودند. پیامبر اکرم ص آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی‌که آن را نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته‌ی اهل تقوا نیست».

باب (4): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازه‌ی دو انگشت باشد

1338ـ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ س قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ وَنَحْنُ بِأَذْرَبِيجَانَ، يَا عُتْبَةَ بْنَ فَرْقَدٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ كَدِّكَ وَلاَ مِنْ كَدِّ أَبِيكَ وَلاَ مِنْ كَدِّ أُمِّكَ، فَأَشْبِعِ الْمُسْلِمِينَ فِي رِحَالِهِمْ، مِمَّا تَشْبَعُ مِنْهُ فِي رَحْلِكَ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّنَعُّمَ، وَزِىَّ أَهْلِ الشِّرْكِ، وَلَبُوسَ الْحَرِيرِ فَإِنَّ   
رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ لَبُوسِ الْحَرِيرِ، قَالَ إِلاَّ هَكَذَا، وَرَفَعَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص إِصْبَعَيْهِ الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةَ وَضَمَّهُمَا، قَالَ زُهَيْرٌ: قَالَ عَاصِمٌ: هَذَا فِي الْكِتَابِ، قَالَ: وَرَفَعَ زُهَيْرٌ إِصْبَعَيْهِ. (م/2069)

ترجمه: ابو عثمان س می‌گوید: ما در آذربایجان بودیم که عمر بن خطاب س طی نامه‌ای به ما نوشت: ای عتبه بن فرقد! آنچه مصرف می‌کنی، نتیجه‌ی تلاش تو و پدر و مادرت نیست؛ لذا همان چیزی که خودت در منزلت می‌خوری و سیر می‌کنی از همان چیز نیز به مسلمانان بده تا بخورند و سیر شوند. و از رفاه طلبی و خوشگذرانی وپوشیدن لباس مشرکان و لباس ابریشمی، پرهیز کنید؛ زیرا رسول الله ص از پوشیدن لباس ابریشمی، منع فرمود مگر اینکه به این اندازه باشد. و پیامبر اکرم ص دو انگشت سبابه و میانه را بلند کرد و به یکدیگر چسباند (و اینگونه مقدار جایز ابریشم را به ما نشان داد.)

زهیر (راوی از عاصم) می‌گوید: عاصم (راوی از ابوعثمان) گفت: در کتاب همینگونه آمده است. و زهیر هم دو انگشتش را بلند کرد.

1339ـ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابَ س خَطَبَ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ: نَهَى نَبِيُّ اللَّهِ ص عَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ، إِلاَّ مَوْضِعَ إِصْبَعَيْنِ أَوْ ثَلاَثٍ أَوْ أَرْبَعٍ. (م/2069)

ترجمه: سوید بن غفله می‌گوید: عمر بن خطاب س در جابیه (شهری در شام) سخنرانی نمود و گفت: رسول الله ص از پوشیدن ابریشم، منع فرمود مگر اینکه به اندازه‌ی دو یا سه یا چهار انگشت باشد.

باب (5): پوشیدن قبای ابریشمی، ممنوع است

1340ـ عن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قال: لَبِسَ النَّبِىُّ ص يَوْمًا قَبَاءً مِنْ دِيبَاجٍ أُهْدِىَ لَهُ، ثُمَّ أَوْشَكَ أَنْ نَزَعَهُ، فَأَرْسَلَ بِهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ أَوْشَكَ مَا نَزَعْتَهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: «نَهَانِى عَنْهُ جِبْرِيلُ عَلَيهِ السَّلَامُ»، فَجَاءَهُ عُمَرُ يَبْكِى، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَرِهْتَ أَمْرًا وَأَعْطَيْتَنِيهِ، فَمَا لِي؟ قَالَ: «إِنِّى لَمْ أُعْطِكَهُ لِتَلْبَسَهُ، إِنَّمَا أَعْطَيْتُكَهُ تَبِيعُهُ» فَبَاعَهُ بِأَلْفَىْ دِرْهَمٍ. (م/2070)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: روزی، نبی اکرم ص یک قبای ابریشمی که به وی هدیه داده بودند، پوشید؛ اما دیری نگذشت که آن را بیرون آورد و برای عمر بن خطاب س فرستاد. مردم گفتند: یا رسول الله! خیلی زود آن را بیرون آوردید!؟ فرمود: «جبرئیل مرا از پوشیدن آن، منع نمود». آنگاه عمر س گریان نزد پیامبر اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! چیزی را که شما پسند نکردید، به من عطا نمودید؛ حال من چه خواهد شد؟! رسول اکرم ص فرمود: «به تو عطا نکردم که آن را بپوشی؛ بلکه به تو بخشیدم تا آن را بفروشی». راوی می‌گوید: آنگاه، عمر س آن را به دو هزار درهم فروخت.

باب (6): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری

ترجمه: عَن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَخَّصَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فِي الْقُمُصِ الْحَرِيرِ فِي السَّفَرِ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا أَوْ وَجَعٍ كَانَ بِهِمَا، وَ فِي رَوايَةٍ: شَكوا إلَی رَسُولِ اللهِ القَملَ. (م/2076)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص به عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام ل که بدنشان دچار خارش یا دردی شده بود، اجازه داد تا در سفر، پیراهنهای ابریشمی بپوشند.

و در روایتی آمده است که آنها نزد رسول الله ص از وجود شپش، شکایت کردند.

باب (7): اجازه‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد

1342ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ س مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ وَكَانَ خَالَ وَلَدِ عَطَاءٍ، قَالَ: أَرْسَلَتْنِى أَسْمَاءُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَتْ: بَلَغَنِى أَنَّكَ تُحَرِّمُ أَشْيَاءَ ثَلاَثَةً، الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ، وَمِيثَرَةَ الأُرْجُوَانِ، وَصَوْمَ رَجَبٍ كُلِّهِ، فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ رَجَبٍ، فَكَيْفَ بِمَنْ يَصُومُ الأَبَدَ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْعَلَمِ فِي الثَّوْبِ: فَإِنِّى سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ» فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَمُ مِنْهُ، وَأَمَّا مِيثَرَةُ الأُرْجُوَانِ، فَهَذِهِ مِيثَرَةُ عَبْدِ اللَّهِ، فَإِذَا هِيَ أُرْجُوَانٌ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَسْمَاءَ فَخَبَّرْتُهَا فَقَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةَ طَيَالَسَةٍ كِسْرَوَانِيَّةً، لَهَا لِبْنَةُ دِيبَاجٍ، وَفَرْجَيْهَا مَكْفُوفَيْنِ بِالدِّيبَاجِ، فَقَالَتْ: هَذِهِ كَانَتْ عِنْدَ عَائِشَةَ حَتَّى قُبِضَتْ، فَلَمَّا قُبِضَتْ قَبَضْتُهَا، وَكَانَ النَّبِىُّ ص يَلْبَسُهَا، فَنَحْنُ نَغْسِلُهَا لِلْمَرْضَى يُسْتَشْفَى بِهَا. (م/2069)

ترجمه: عبدالله س مولای اسماء دختر ابوبکر ل که دایی فرزند عطا است، می‌گوید: اسماء ل مرا نزد عبدالله بن عمر ل فرستاد و گفت: به او بگو: اطلاع یافته‌ام که شما سه چیز را حرام می‌دانید: (1) وجود خط‌های ابریشمی در لباس را. (2) بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ (3) روزه گرفتن همه‌ی ماه رجب را.

عبدالله به من گفت: آنچه که درباره‌ی روزه‌ی رجب گفتی، باید بگویم که پس حکم کسی‌که همه‌ی عمر را روزه می‌گیرد، چه می‌شود؟ (هدف این است که روزه‌ی رجب، اشکالی ندارد.) اما درباره‌ی خطهای ابریشمی لباس، شنیدم که عمر بن خطاب س گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «ابریشم را کسی می‌پوشد که بهره‌ای (در آخرت) ندارد»؛ لذا من بیم دارم که نقش‌های ابریشمی، شامل این حدیث شود. اما درباره‌ی بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ باید بگویم: این بالشچه‌ی عبدالله است. راوی می‌گوید: من نگاه کردم تا یک بالشچه‌ی ارغوانی است. آنگاه نزد اسماء برگشتم و سخنان عبد الله را برایش بیان نمودم. او یک جبه‌ی طیالسی (بدون آستین) کسروی که خطهای ابریشمی داشت و دو طرف گریبان آن با ابریشم، دوخته شده بود، بیرون آورد و گفت: این جبه‌ی رسول الله ص است. این جبه نزد عایشه ل بود تا اینکه وی وفات نمود. هنگام وفات ایشان، من آن را برداشتم. قابل یادآوری است که رسول الله ص آن را می‌پوشید؛ به همین علت، ما آن را برای بیماران می‌شوییم و بوسیله‌ی آن، آنها را درمان می‌نماییم. (تبرک جستن فقط به آثار رسول الله ص جایز است. و بعد از ایشان به آثار هیچ‌کس دیگری جایز نیست).

باب (8): قطعه قطعه نمودن پارچه‌ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان

1343ـ عَنْ عَلِىٍّ س: أَنَّ أُكَيْدِرَ دُومَةَ أَهْدَى إِلَى النَّبِىِّ ص ثَوْبَ حَرِيرٍ، فَأَعْطَاهُ عَلِيًّا فَقَالَ: «شَقِّقْهُ خُمُرًا بَيْنَ الْفَوَاطِمِ». (م/2071)

ترجمه: از علی بن ابی طالب س روایت است که: اُکیدر بن عبدالملک اهل دومه (نام شهری) یک لباس ابریشمی به نبی اکرم ص هدیه نمود. پیامبر گرامی اسلام ص آن را به علی س عنایت کرد و فرمود: «آنرا قطعه قطعه کن و برای فاطمه‌ها (فاطمه دختر رسول الله ص، فاطمه دختر اسد؛ مادر علی بن ابی طالب س؛ و فاطمه دختر حمزه س) روسری درست کن».

باب (9): پوشیدن لباس‌هایی که دارای خط‌های ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشتر طلایی، ممنوع می‌باشد

1344ـ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ لُبْسِ الْقَسِّىِّ، وَالْمُعَصْفَرِ، وَعَنْ تَخَتُّمِ الذَّهَبِ، وَعَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الرُّكُوعِ. (م/2078)

ترجمه: علی بن ابی طالب س می‌گوید: رسول الله ص از پوشیدن لباسهایی که دارای خطهای ابریشمی هستند، لباسهای زرد رنگ، انگشتر طلایی و قرآن خواندن در رکوع، منع فرمود.

1345ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيَّ ثَوْبَيْنِ مُعَصْفَرَيْنِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ مِنْ ثِيَابِ الْكُفَّارِ، فَلاَ تَلْبَسْهَا». (م/2077)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: رسول الله ص دو لباس زرد رنگ به تنم دید؛ پس فرمود: «اینها لباس کافران هستند؛ لذا تو آنها را نپوش».

باب (10): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس)

1346ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (م/2101)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (11): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید

1347ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: أُتِىَ بِأَبِى قُحَافَةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَرَأْسُهُ وَلِحْيَتُهُ كَالثَّغَامَةِ بَيَاضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «غَيِّرُوا هَذَا بِشَىْءٍ، وَاجْتَنِبُوا السَّوَادَ». (م/2102)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه (پدر ابوبکر س) را آوردند در حالی که موهای سر و محاسن‌اش از شدت سفیدی مانند درمنه‌ی سفید بود. رسول الله ص فرمود: «اینها را با چیزی تغییر دهید؛ البته از رنگ سیاه، پرهیز نمایید».

باب (12): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن

1348ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لاَ يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». (م/2103)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی‌زنند؛ لذا شما خلاف آنان، عمل کنید».

باب (13): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار

1349ـ عَن قَتَادَةُ س قَالَ: قُلْنَا لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَىُّ اللِّبَاسِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْ أَعْجَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص؟ قَالَ: الْحِبَرَةُ. (م/2079)

ترجمه: قتاده س می‌گوید: به انس بن مالک س گفتم: کدام لباس را رسول الله ص بیشتر دوست داشت یا بیشتر می‌پسندید؟ گفت: بُرد یمانی سبز رنگ و داری خط را.

باب (14): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است

1350ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: خَرَجَ النَّبِىُّ ص ذَاتَ غَدَاةٍ، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعَرٍ أَسْوَدَ. (م/2081)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: یک صبح، نبی اکرم ص از خانه بیرون رفت در حالی که یک لباس منقّش به جهاز شتر و درست شده از موی سیاه پوشیده بود.

باب (15): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی

1351ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ س قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَأَخْرَجَتْ إِلَيْنَا إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ، وَكِسَاءً مِنَ الَّتِي يُسَمُّونَهَا الْمُلَبَّدَةَ، قَالَ: فَأَقْسَمَتْ بِاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قُبِضَ فِي هَذَيْنِ الثَّوْبَيْنِ. (م/2080)

ترجمه: ابوبرده س می‌گوید: نزد عایشه ل رفتم. ایشان، ازار کلفتی را که در یمن ساخته می‌شود و چادری را که مردم به آن، ملبده (نمدی) می‌گویند، بیرون آورد و سوگند یاد نمود که روح رسول الله ص در اینها از او جدا شد.

باب (16): درباره‌ی نمدها

1352ـ عَنْ جَابِرِ س قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجْتُ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَتَّخَذْتَ أَنْمَاطًا»؟ قُلْتُ: وَأَنَّى لَنَا أَنْمَاطٌ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَكُونُ»، قَالَ جَابِرٌ: وَعِنْدَ امْرَأَتِى نَمَطٌ، فَأَنَا أَقُولُ: نَحِّيهِ عَنِّى، وَتَقُولُ: قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنَّهَا سَتَكُونُ». (م/2083)

ترجمه: جابر س می‌گوید: هنگامی که ازدواج نمودم، رسول الله ص به من فرمود: «آیا نمد تهیه کرده‌ای»؟ گفتم: چگونه می‌توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».

جابر س می‌گوید: هم اکنون، همسرم نمدی دارد. من به او می‌گویم: نمدت را از کنار من دور کن. او می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».

باب (17): تهیه‌ی رختخواب به اندازه‌ی نیاز

1353ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لَهُ: «فِرَاشٌ لِلرَّجُلِ، وَفِرَاشٌ لاِمْرَأَتِهِ، وَالثَّالِثُ لِلضَّيْفِ، وَالرَّابِعُ لِلشَّيْطَانِ». (م/2084)

ترجمه: از جابر بن عبدالله ل روایت است که رسول الله ص به او فرمود: «یک رختخواب از آنِ مرد، و یک رختخواب از آنِ همسرش، و یک رختخواب برای مهمان، و چهارمی از آنِ شیطان می‌باشد».

باب (18): رختخواب چرمین که داخل آن، الیاف درخت خرما باشد

1354ـ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي يَنَامُ عَلَيْهِ، أَدَمًا حَشْوُهُ لِيفٌ. (م/2082)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رختخوابی که رسول الله ص بالای آن می‌خوابید، از چرمی بود که با لیف درخت خرما پر شده بود.

باب (19): درباره‌ی اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر

1355ـ عَنْ جَابِرٍ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلَ بِشِمَالِهِ، أَوْ يَمْشِىَ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِىَ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، كَاشِفًا عَنْ فَرْجِهِ. (م/2099)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص از خوردن با دست چپ، راه رفتن با یک لنگه کفش و از اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دستهایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و از بستن کمر و زانوها با یکدیگر (که در صورت ازار داشتن) باعث کشف عورت می‌شود، منع فرمود.

باب (20): خوابیدن بر پشت و یکی از پاها را بالای دیگری گذاشتن، ممنوع می‌باشد

1356ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «لاَ يَسْتَلْقِيَنَّ أَحَدُكُمْ ثُمَّ يَضَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى». (م/2099)

ترجمه: جابر بن عبدالله س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مبادا یکی از شما بر پشت بخوابد و یکی از پاهایش را بالای دیگری بگذارد». (طوری که عورتش آشکار گردد.)

باب (21): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است

1357ـ عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. (م/2100)

ترجمه: از عباد بن تمیم روایت است که عمویش گفت: رسول الله ص را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود.

باب (22): بالا بردن ازار تا نصف ساق‌ها

1358ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَفِي إِزَارِى اسْتِرْخَاءٌ فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ ارْفَعْ إِزَارَكَ» فَرَفَعْتُهُ: ثُمَّ قَالَ «زِدْ» فَزِدْتُ، فَمَا زِلْتُ أَتَحَرَّاهَا بَعْدُ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: أَنْصَافِ السَّاقَيْنِ. (م/2086)

1358ـ ابن عمر ل می‌گوید: از کنار رسول الله ص گذشتم در حالی که ازارم پایین بود. پیامبر اکرم ص فرمود: «ای عبدالله! ازارت را بلند کن». من بلند کردم. فرمود: «بیشتر از این، بلند کن». باز هم من بلند کردم. و بعد از آن، تلاش می‌نمودم که این وضعیت را حفظ نمایم. یک نفر پرسید: تا کجا بلند کردی؟ ابن عمر ل گفت: تا نصف ساق‌ها.

باب (23): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی‌کند

1359ـ عَن مُحَمَّد بنِ زيادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ س ـ وَرَأَى رَجُلاً يَجُرُّ إِزَارَهُ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ الأَرْضَ بِرِجْلِهِ، وَهُوَ أَمِيرٌ عَلَى الْبَحْرَيْنِ ـ وَهُوَ يَقُولُ: جَاءَ الأَمِيرُ، جَاءَ الأَمِيرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَجُرُّ إِزَارَهُ بَطَرًا». (م/2087)

ترجمه: محمد بن زیاد می‌گوید: ابوهریره س که امیر بحرین بود، مردی را دید که ازارش را متکبرانه، روی زمین می‌کشد و پایش را به زمین می‌زند و می‌گوید: امیر آمد. امیر آمد.

راوی می‌گوید: شنیدم که ابوهریره س (با دیدن این صحنه) گفت: رسول الله ص فرمود: «الله متعال به سوی مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، نگاه نمی‌کند».

باب (24): الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند و به سوی آنان، نگاه نمی‌کند

1360ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «ثَلاَثَةٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلاَ يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» قَالَ فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص ثَلاَثَ مِرَارٍ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ: خَابُوا وَخَسِرُوا، مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْمُسْبِلُ اِزَارَهُ وَالْمَنَّانُ، وَالْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ الْكَاذِبِ». (م/106)

ترجمه: از ابوذر س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه گروه، حرف نمی‌زند، به سوی آنان، نگاه نمی‌کند، آنها را پاک نمی‌گرداند و دچار عذاب دردناکی می‌شوند». رسول الله ص این جملات را سه بار، تکرار نمود. ابوذر س گفت: ناکام شدند و زیان کردند؛ یا رسول الله! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی‌که ازارش را پایین می‌اندازد، و کسی‌که می‌بخشد و منت می‌گذارد، و کسی‌که با سوگند دروغین، بازار کالایش را گرم می‌کند».

باب (25): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد

1361ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الَّذِي يَجُرُّ ثِيَابَهُ مِنَ الْخُيَلاَءِ، لاَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2085)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس، متکبرانه، لباسش را روی زمین بکشد، روز قیامت، الله متعال به سوی او نگاه نمی‌کند».

باب (26): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می‌رفت که در زمین، فرو رفت

1362ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِى، قَدْ أَعْجَبَتْهُ جُمَّتُهُ وَبُرْدَاهُ، إِذْ خُسِفَ بِهِ الأَرْضُ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِي الأَرْضِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (م/2088)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «روزی، یک مرد، در حالی که قدم می‌زد، با نگاه به موهای بلند و لباسهای فاخرش، دچار غرور گردید؛ در این هنگام، زمین او را فرو برد و تا برپا شدن قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

باب (27): فرشتگان به خانه‌ای که درآن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند

1363ـ عَن مَيْمُونَةُ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَصْبَحَ يَوْمًا وَاجِمًا، فَقَالَتْ مَيْمُونَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدِ اسْتَنْكَرْتُ هَيْئَتَكَ مُنْذُ الْيَوْمِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ جِبْرِيلَ كَانَ وَعَدَنِى أَنْ يَلْقَانِى اللَّيْلَةَ، فَلَمْ يَلْقَنِى، أَمَ وَاللَّهِ مَا أَخْلَفَنِى» قَالَ فَظَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَهُ ذَلِكَ، عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ وَقَعَ فِي نَفْسِهِ جِرْوُ كَلْبٍ تَحْتَ فُسْطَاطٍ لَنَا، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مَاءً فَنَضَحَ مَكَانَهُ، فَلَمَّا أَمْسَى لَقِيَهُ جِبْرِيلُ، فَقَالَ لَهُ: «قَدْ كُنْتَ وَعَدْتَنِى أَنْ تَلْقَانِى الْبَارِحَةَ» قَالَ أَجَلْ، وَلَكِنَّا لاَ نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلاَ صُورَةٌ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَئِذٍ، فَأَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلاَبِ، حَتَّى إِنَّهُ يَأْمُرُ بِقَتْلِ كَلْبِ الْحَائِطِ الصَّغِيرِ، وَيَتْرُكُ كَلْبَ الْحَائِطِ الْكَبِيرِ. (م/2105)

ترجمه: از میمونه ل روایت است که روزی، رسول الله ص در حالی صبح نمود که چهره‌اش گرفته و نگران بود. میمونه ل گفت: یا رسول الله! امروز، چهره‌ات را متغیر و دگرگون می‌بینم؟ رسول الله ص فرمود: «جبریل به من وعده داد که شب به ملاقات من می‌آید؛ ولی نیامد. سوگند به الله، تاکنون، خلف وعده ننموده است». راوی می‌گوید: رسول الله ص آن روزش را با نگرانی، سپری نمود. سپس به یادش آمد که توله سگی زیر پرده وجود دارد. آنگاه دستور داد و آن توله سگ را بیرون کردند. پس از آن، پیامبر اکرم ص با دستش مقداری آب برداشت و در جای آن، پاشید. هنگامی که شب فرا رسید، جبریل به ملاقات رسول الله ص آمد. پیامبر اکرم ص به او فرمود: «به من وعده داده بودی که دیشب به ملاقاتم بیایی». جبریل گفت: بله، ولی ما به خانه‌ای که در آن، سگ و عکس باشد، وارد نمی‌شویم. صبح روز بعد، رسول الله ص دستور داد تا سگ‌ها را بکشند؛ تا جایی که دستور می‌داد تا سگ باغ کوچک را بکشند و سگ باغ بزرگ را بگذارند.

(البته از این حکم، سگ گله‌ی کشاورزی و شکار، استثنا شده است. و نزد بعضی هم حکم کشتن سگ‌ها، منسوخ شده است.) مترجم

1364ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَدْخُلُ الْمَلاَئِكَةُ بَيْتًا فِيهِ تَمَاثِيلُ أَوْ تَصَاوِيرُ». (م/2106)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن عکس و تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند».

باب (28): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد

1365ـ عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ س ـ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص ـ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الْمَلاَئِكَةَ لاَ تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ»، قَالَ بُسْرٌ: ثُمَّ اشْتَكَى زَيْدٌ بَعْدُ، فَعُدْنَاهُ، فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ، قَالَ فَقُلْتُ لِعُبَيْدِ اللَّهِ الْخَوْلاَنِىِّ، رَبِيبِ مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ص: أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّوَرِ يَوْمَ الأَوَّلِ؟ فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: «إِلاَّ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ». (م/2106)

ترجمه: بُسر بن سعید از زید بن خالد از ابوطلحه س صحابی رسول الله ص روایت می‌کند که: رسول الله ص فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند». بُسر می‌گوید: بعد از آن، زید مریض شد و ما به عیادت ایشان رفتیم و دیدیم که بر دروازه‌ی خانه‌ی او پرده‌ای عکس دار آویزان است. من به عبیدالله خولانی؛ دست پرورده‌ی زینب ل همسر گرامی نبی اکرم ص؛ گفتم: آیا زید در گذشته درباره‌ی عکسها برای ما حدیثی بیان نکرد؟! عبیدالله جواب داد: آیا نشنیدی که گفت: «مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد». (این، اشکالی ندارد.)

باب (29): کراهیت پرده‌ی عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد

1366ـ عَن عَائِشَةَ ل قالت: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَدْ سَتَرْتُ سَهْوَةً لِي بِقِرَامٍ فِيهِ تَمَاثِيلُ، فَلَمَّا رَآهُ هَتَكَهُ وَتَلَوَّنَ وَجْهُهُ وَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الَّذِينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَطَعْنَاهُ فَجَعَلْنَا مِنْهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ. (م/2107)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص به خانه‌ی من تشریف آوردند در حالی که من روی یک کمد دیواری، پرده‌ی نازک و عکس داری آویزان نموده بودم. هنگامی که پیامبر اکرم ص پرده را دید، آن را پاره نمود و چهره‌اش دگرگون گردید و فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، نزد الله متعال، سخت‌ترین عذاب را کسانی می‌بینند که آفرینش الله متعال را شبیه سازی می‌کنند».

عایشه لمی‌گوید: ما آن پرده را پاره کردیم و یک یا دو بالش از آن، درست کردیم.

1367ـ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَّرْتُ عَلَى بَابِى دُرْنُوكًا فِيهِ الْخَيْلُ ذَوَاتُ الأَجْنِحَةِ، فَأَمَرَنِى فَنَزَعْتُهُ. (م/2107)

عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص از سفری تشریف آورد در حالی که من بر درِ خانه‌ام پرده‌ای آویزان نموده بودم که عکس اسب‌های بال دار بر آن، نقش بسته بود؛ پس پیامبر اکرم ص به من دستور داد و من آن را پایین آوردم.

باب (30): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد

1368ـ عَنْ عَائِشَةَ ل أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرَقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ، فَعَرَفْتُ ـ أَوْ فَعُرِفَتْ ـ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، فَمَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ»؟ فَقَالَتِ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ، تَقْعُدُ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدُهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لاَ تَدْخُلُهُ الْمَلاَئِكَةُ» و فی رواية: قَالَتْ فَأَخَذْتُهُ فَجَعَلْتُهُ مِرْفَقَتَيْنِ، فَكَانَ يَرْتَفِقُ بِهِمَا فِي الْبَيْتِ. (م/2107)

ترجمه: عایشه ل می‏گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول ‏الله ص آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. من که آثار ناراحتی را در چهره‏اش دیدم، گفتم: یا رسول الله! نزد الله و پیامبرش توبه می‌کنم؛ چه خطایی مرتکب شده‌ام؟ رسول ‏الله ص فرمود: «این متکا چیست»؟ عرض کردم: یا رسول ‏الله! آن را برای شما خریده‏ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول ‏الله ص فرمود: « روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‏شود: آنچه را که آفریده‌اید، زنده کنید». وافزود: «هر خانه‏ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

ـ و در روایتی آمده است که عایشه ل گفت: آن را دو متکا درست کردم و پیامبر اکرم ص در خانه به آنها تکیه می‌داد. (چنین به نظر می‌رسد که این روایت، بخشی از روایت قبلی باشد.) والله اعلم

(به هر حال، نظر جمهور این است که اگر تصویر زیر دست و پا باشد و مورد اهانت قرار گیرد و روی دیوار و بالا نباشد، اشکالی ندارد.) نووی با اختصار

باب (31): عذاب کسانی که تصویر می‌کشند در روز قیامت

1369ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ل فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ أُصَوِّرُ هَذِهِ الصُّوَرَ، فَأَفْتِنِى فِيهَا، فَقَالَ لَهُ: ادْنُ مِنِّى، فَدَنَا مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: ادْنُ مِنِّى، فَدَنَا حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، قَالَ: أُنَبِّئُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ، يَجْعَلُ لَهُ، بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسًا فَتُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ» وَقَالَ: إِنْ كُنْتَ لاَ بُدَّ فَاعِلاً، فَاصْنَعِ الشَّجَرَ وَمَا لاَ نَفْسَ لَهُ. (م/2110)

ترجمه: سعید بن ابی الحسن می‌گوید: مردی نزد ابن عباس ل آمد و گفت: من کسی هستم که این تصویرها را می‌کشم؛ درباره‌ی آنها به من فتوا بده. ابن عباس ل به او گفت: نزدیک بیا. آن مرد، مقداری نزدیک آمد. ابن عباس ل دوباره گفت: نزدیک بیا. این بار، آن مرد به اندازه‌ای نزدیک آمد که ابن عباس ل دستش را بر سر او گذاشت و گفت: آنچه را که از رسول الله ص شنیده‌ام به اطلاع تو می‌رسانم؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس، تصویر بکشد، جایش در جهنم است و در مقابل هر تصویری که می‌کشد، یک موجود زنده، آفریده می‌شود و آن موجود زنده او را در جهنم، عذاب می‌دهد». آنگاه، ابن عباس ل به آن مرد گفت: اگر حتماً می‌خواهی تصویر بکشی، تصاویر درخت و غیر جاندار رسم کن.

باب (32): سخت گیری بر کسانی که تصویر می‌کشند

1370ـ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ س قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي دَارِ مَرْوَانَ فَرَأَى فِيهَا تَصَاوِيرَ، فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ ﻷ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ خَلْقًا كَخَلْقِى؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». (م/2111)

ترجمه: ابوزرعه می‌گوید: همراه ابوهریره س وارد منزل مروان شدم. او در آنجا، تصاویری دید و گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌گفت: «الله متعال می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می‌کند تا مانند آفرینش من بیافریند؛ پس مورچه‌ای یا دانه‌ای گندم و یا دانه‌ای جو بیافریند». (از آنجایی که توانایی آفریدن چیزی را ندارد، پس با تصویر کشیدن، خودش را به عنوان خالق و آفریننده معرفی نکند).

باب (33): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلایی و نوشیدن در ظرف نقره‌ای و پوشیدن لباس‌های ابریشمی و دیباج (نوعی ابریشم نفیس)

1371ـ عَن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ س قَال: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ، أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، أَوِ الْمُقْسِمِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِى، وَإِفْشَاءِ السَّلاَمِ، وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمَ ـ أَوْ: عَنْ تَخَتُّمٍ ـ بِالذَّهَبِ، وَعَنْ شُرْبٍ بِالْفِضَّةِ، وَعَنِ الْمَيَاثِرِ، وَعَنِ الْقَسِّىِّ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالإِسْتَبْرَقِ وَالدِّيبَاجِ. (م/2066)

ترجمه: براء بن عازب س می‌گوید: رسول الله ص ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه ما را به آن، امر کرد، عبارتند از: (1) عیادت مریض (2) تشییع جنازه (3) جواب دادن عطسه (4) عمل به سوگند وعهد یا اجابت کسی‌که سوگند یاد می‌کند (5) کمک و یاری به مظلوم (6) قبول دعوت (7) گسترش دادن سلام.

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: (1) در دست نمودن انگشتر طلا (2) نوشیدن در ظروف نقره‏ای (3) استعمال کردن زین و پالان ابریشمی (4) استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) (5) استفاده از لباس ابریشمی (6) استفاده از استبرق (پارچه‏ای ابریشمی و کلفت.) (7) استفاده از دیباج (نوعی پارچه‌ی ابریشمی).

باب (34): انداختن انگشتر طلایی

1372ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَأَى خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فِي يَدِ رَجُلٍ، فَنَزَعَهُ فَطَرَحَهُ وَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ». فَقِيلَ لِلرَّجُلِ، بَعْدَ مَا ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص: خُذْ خَاتَمَكَ انْتَفِعْ بِهِ، قَالَ: لاَ، وَاللَّهِ لاَ آخُذُهُ أَبَدًا، وَقَدْ طَرَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص. (م/2090)

ترجمه: عبدالله بن عباس ل می‌گوید: رسول الله ص انگشتری طلایی در دست یک مرد دید؛ پس آن را بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، آتش پاره‌ای را قصد می‌نماید و آن را در دستش می‌کند». بعد از اینکه رسول الله ص تشریف برد، مردم به آن شخص گفتند: انگشترت را بردار و از آن، استفاده کن. آن مرد گفت: نه، سوگند به الله، انگشتری را که رسول الله ص انداخته است، من هرگز آن را بر نمی‌دارم.

1373ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَكَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ إِذَا لَبِسَهُ فَصَنَعَ النَّاسُ، ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَنَزَعَهُ فَقَالَ: «إِنِّى كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتِمَ وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلٍ» فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ لاَ أَلْبَسُهُ أَبَدًا» فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. (م/2091)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص یک انگشتر طلایی (قبل از تحریم) ساخت و هر گاه آن را در دست می‌نمود، نگینش را به سوی داخل کف دستش قرار می‌داد. بدنبال آن، مردم هم برای خودشان، انگشتر طلا ساختند. بعد از آن، روزی، رسول الله ص بالای منبر نشست و انگشتر را از دستش، بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «من این انگشتری را در دست می‌نمودم و نگینش را از داخل، قرار می‌دادم؛ سوگند به الله که هرگز آن را در دست نمی‌کنم». مردم نیز با دیدن این صحنه، انگشترهایشان را انداختند.

باب (35): نبی اکرم ص یک انگشتر نقره‌ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند

1374ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ فَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ مِنْهُ فِي بِئْرِ أَرِيسٍ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/2091)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص یک انگشتر نقره‌ای ساخت و در دست ایشان بود. بعد از ایشان، در دست ابوبکرس؛ سپس در دست عمرس؛ و بعد از آن، در دست عثمان س بود؛ تا اینکه از دست عثمان س در چاه اریس (چاهی در نزدیکی قبا در مدینه) افتاد. قابل یادآوری است که روی این انگشتر، محمد رسول الله، حک شده بود.

1375ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ ـ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ـ وَقَالَ لِلنَّاسِ: «إِنِّى اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ ـ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ـ فَلاَ يَنْقُشْ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». (م/2092)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص انگشتری نقره‌ای، ساخت و برآن لفظ «محمد رسو ل الله» را حک نمود و فرمود: «من انگشتری نقره‌ای ساختم وبر آن، لفظ «محمد رسول الله» را حک نمودم؛ لذا هیچ‌کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد».

1376ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ وَالنَّجَاشِىِّ، فَقِيلَ: إِنَّهُمْ لاَ يَقْبَلُونَ كِتَابًا إِلاَّ بِخَاتِمٍ، فَصَاغَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَاتَمًا حَلَقَةً فِضَّةً، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/2092)

ترجمه: انس س می‌گوید: نبی اکرم ص تصمیم گرفت تا برای پادشاه ایران، پادشاه روم و پادشاه حبشه، نامه بنویسد. مردم گفتند: آنان هیچ نامه‌ای را بدون مهر نمی‌پذیرند. اینجا بود که نبی اکرم ص یک انگشتر نقره‌ای ساخت و محمد رسول الله را بر آن، حک نمود.

باب (36): درباره‌ی انگشتر نقره‌ای که نگینش عقیق حبشه باشد و در دست راست نمودن

1377ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَبِسَ خَاتَمَ فِضَّةٍ فِي يَمِينِهِ، فِيهِ فَصٌّ حَبَشِىٌّ، كَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ مِمَّا يَلِى كَفَّهُ. (م/2094)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص یک انگشتر نقره‌ای که نگین آن از عقیق حبشه بود، در دست راستش نموده بود و نگینش را به سوی کف دستش قرار می‌داد.

باب (37): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ

1378ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: كَانَ، خَاتِمُ النَّبِىِّ ص فِي هَذِهِ، وَأَشَارَ إِلَى الْخِنْصَرِ مِنْ يَدِهِ الْيُسْرَى. (م/2095)

ترجمه: از انس س روایت است که با اشاره به انگشت کوچک دست چپش گفت: انگشتر نبی اکرم ص در این انگشت بود.

باب (38): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد

1379ـ عَن عَلِيٌّ س قَالَ: نَهَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ أَتَخَتَّمَ فِي إِصْبَعِى هَذِهِ أَوْ هَذِهِ، قَالَ: فَأَوْمَأَ إِلَى الْوُسْطَى وَالَّتِى تَلِيهَا. (م/2078)

ترجمه: از علی س روایت است که با اشاره به انگشت میانی و سبابه‌اش گفت:   
رسول الله ص مرا از استفاده‌ی انگشتر در این انگشت و این انگشت، منع فرمود.

باب (39): درباره‌ی کفش پوشیدن و تهیه‌ی کفش زیاد

1380ـ عَنْ جَابِرٍ بن عبدالله ل قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ فِي غَزْوَةٍ غَزَوْنَاهَا: «اسْتَكْثِرُوا مِنَ النِّعَالِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لاَ يَزَالُ رَاكِبًا مَا انْتَعَلَ». (م/2096)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص در یکی از غزواتی که ما همراهش بودیم، فرمود: «کفش‌های زیادی، تهیه نمایید؛ زیرا شخص تا زمانی که کفش پوشیده باشد، در حکم کسی است که بر مرکبی، سوار است».

باب (40): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ

1381ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيُمْنَى وَإِذَا خَلَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، وَلْيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيَخْلَعْهُمَا جَمِيعًا». (م/2097)

1381ـ ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما خواست کفش بپوشد، از سمت راست، آغاز نماید. و هرگاه، خواست کفش‌هایش را بیرون کند، از سمت چپ، آغاز کند. و یا هردو کفش را بپوشد و یا هردو را بیرون بیاورد».

باب (41): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش

1381 م ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ يَمْشِ أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيَخْلَعْهُمَا جَمِيعًا». (م/2097)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود؛ یا هر دوکفش را بپوشد و یا هردو را بیرون بیاورد».

باب (42): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

1382ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنِ الْقَزَعِ، قَالَ: قُلْتُ لِنَافِعٍ: وَمَا الْقَزَعُ؟ قَالَ: يُحْلَقُ بَعْضُ رَأْسِ الصَّبِىِّ وَيُتْرَكُ بَعْضٌ. (م/2120)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که رسول الله ص از قزع، منع فرمود. راوی از نافع می‌گوید: به نافع گفتم: قزع چیست؟ گفت: این است که قسمتی از موهای سر کودک، تراشیده و قسمتی دیگر، ترک شود.

باب (43): ممنوعیت پیوند مو برای زنان

1383ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ل قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ابْنَةً عُرَيِّسًا، أَصَابَتْهَا حَصْبَةٌ فَتَمَرَّقَ شَعْرُهَا، أَفَأَصِلُهُ؟ فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ». (م/2122)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر ل می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: یا   
رسول الله! من دخترکی دارم که می‌خواهد عروس شود؛ اما دچار تب حصبه شده و موهایش ریخته است؛ آیا می‌توانم موهایش را پیوند بزنم (و موی مصنوعی برایش بگذارم)؟ رسول اکرم ص فرمود: «الله متعال زنی را که پیوند می‌زند و زنی را که درخواست پیوند می‌کند، لعنت کرده است».

باب (44): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو)

1384ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: زَجَرَ النَّبِىُّ ص أَنْ تَصِلَ الْمَرْأَةُ بِرَأْسِهَا شَيْئًا. (م/2126)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: نبی اکرم ص زن را از پیوند زدن و گذاشتن چیزی (غیر از مو مثل کلاه گیس و غیره) بر سرش، منع فرمود.

1385ـ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ س عَامَ حَجَّ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ ـ وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعَرٍ كَانَتْ فِي يَدِ حَرَسِىٍّ ـ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ «إِنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ». (م/2127)

ترجمه: حمید بن عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: شنیدم که معاویه بن ابی سفیان س بالای منبر در سالی که حج نمود در حالی که یک مشت موی را که در دست نگهبان امیر بود، به دست گرفت و گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ شنیدم که رسول الله ص از این کار، منع می‌نمود و می‌فرمود: «بنی اسرائیل زمانی هلاک شدند که زنان آنان، این کار (پیوند مو) را انجام دادند».

باب (45): نفرین خال کوب‌ها و کسانی‌که میان دندان‌هایشان، فاصله ایجاد می‌کنند

1386ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مسعود ل قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالنَّامِصَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي أَسَدٍ، يُقَالُ لَهَا: أُمُّ يَعْقُوبَ، وَكَانَتْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَأَتَتْهُ فَقَالَتْ: مَا حَدِيثٌ بَلَغَنِى عَنْكَ أَنَّكَ لَعَنْتَ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَمَا لِي لاَ أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﻷ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ لَوْحَىِ الْمُصْحَفِ فَمَا وَجَدْتُهُ، فَقَالَ: لَئِنْ كُنْتِ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ، قَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7]. فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَإِنِّي أَرَى شَيْئًا مِنْ هَذَا عَلَى امْرَأَتِكَ الآنَ؟ قَالَ: اذْهَبِى فَانْظُرِى، قَالَ: فَدَخَلَتْ عَلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ فَلَمْ تَرَ شَيْئًا، فَجَاءَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا، فَقَالَ: أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكِ لَمْ نُجَامِعْهَا. (م/2125)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود ل روایت است که گفت: الله متعال، زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند، همچنین زنانی را که موی صورت می‌گیرند و زنانی را که موی صورتشان گرفته می‌شود و زنانی را که درمیان دندانهای پیشین شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می‌کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می‌دهند، لعنت کرده است.

این سخن ابن مسعود ل به گوش زنی از بنی اسد بنام ام یعقوب که قرآن تلاوت می‌نمود، رسید. او با شنیدن این سخن، نزد ابن مسعود ل آمد و گفت: این چه سخنی است که از شما به من رسیده است که شما زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند و زنانی را که موی صورت می‌گیرند و زنانی را که موی صورت‌شان گرفته می‌شود و زنانی را که میان دندان‌های پیشین‌شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می‌کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می‌دهند، لعنت می‌کنید؟ عبدالله بن مسعود ل گفت: چرا کسانی را که رسول الله ص لعنت نموده است، من لعنت نکنم؟ حال آنکه این مطلب، در قرآن کریم نیز آمده است.

آن زن گفت: من تمام قرآن را تلاوت کرده‌ام؛ چنین مطلبی نیافتم. ابن مسعود ل گفت: اگر شما قرآن را تلاوت می‌کردید، این مطلب را می‌یافتید؛ الله ﻷ می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ «آنچه را که پیامبر شما را بدان دستور داد، بگیرید؛ و از آنچه که شما را منع نمود، باز بیایید».

آن زن گفت: من هم اکنون بعضی از این چیزها را در همسرت مشاهده می‌کنم. ابن مسعود ل گفت: برو نگاه کن. راوی می‌گوید: آن زن نزد همسر عبدالله بن مسعود ل رفت و چیزی از این امور، مشاهده نکرد. پس آمد و گفت: چیزی ندیدم. ابن مسعود ل گفت: اگر این کارها را انجام می‌داد، با او زندگی نمی‌کردیم.

باب (46): درباره‌ی کسی‌که خود را سیر وانمود می‌کند حال آنکه اینگونه نباشد

1387ـ عَنْ أَسْمَاءَ ل قالت: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ: إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ أَتَشَبَّعَ مِنْ مَالِ زَوْجِى بِمَا لَمْ يُعْطِنِى؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ، كَلاَبِسِ ثَوْبَىْ زُورٍ». (م/2130)

ترجمه: اسماء ل می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: من هوویی دارم؛ اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می‌دهد، آیا گناهکار می‌شوم؟ رسول الله ص فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین به تن کرده باشد».

باب (47): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند

1388ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ، مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لاَ يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلاَ يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/2128)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دو گروه از جهنمیان هستند که من آنها را ندیده‌ام: (1) گروهی که تازیانه‌هایی مانند دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها، کتک می‌زنند. (2) زنانی که به ظاهر، لباس پوشیده‌اند اما درواقع، لخت و عریان هستند؛ مردان را شیفته‌ی خود می‌کنند و خود نیز شیفته‌ی مردان هستند؛ سرهایشان مانند کوهان کج شتران بُختی است؛ اینها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت هم به مشام آنان نمی‌رسد؛ حال آنکه بوی بهشت از فاصله‌ی بسیار زیاد به مشام می‌رسد».

باب (48): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات

1389ـ عَن ابي بَشِيرٍ الأَنْصَارِىَّ س: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، قَالَ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَسُولاً ـ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ ـ وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ: «لاَ يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلاَدَةٌ مِنْ وَتَرٍ، أَوْ قِلاَدَةٌ، إِلاَّ قُطِعَتْ» قَالَ مَالِكٌ: أُرَى ذَلِكَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/2115)

ترجمه: ابو بشیر انصاری س می‌گوید: من در یکی از سفرها، همراه رسول الله ص بودم؛ پیامبر اکرم ص شخصی را فرستاد ـ عبدالله بن ابی بکر ل (یکی از راویان) می‌گوید : فکر کنم که ابوبشیر گفت ـ در حالی که مردم در محل استراحت خود بودند و اعلام نمود که: «هر قلاده‌ای از زه کمان یا هیچ قلاده‌ای بر گردن هیچ شتری باقی نماند مگر اینکه کنده شود».

مالک (یکی از راویان) می‌گوید : من فکر می‌کنم که هدف نبی اکرم ص قلاده‌هایی بود که به خاطر چشم زخم به گردن شتران، آویزان می‌کردند. (یعنی این قلاده‌ها باید کنده شوند).

باب (49): در مورد زنگ‌ها و اینکه فرشتگان با کسانی که سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی‌شوند

1390ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَصْحَبُ الْمَلاَئِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ وَلاَ جَرَسٌ». (م/2113)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «فرشتگان با جمعی که سگ و زنگوله همراه خود داشته باشند، همراه نمی‌شوند».

1391ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الْجَرَسُ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ».

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «زنگ، صدای شیطان است».

باب (50): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات

1392ـ عنْ جَابِرٍ بن عبدالله ل قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الضَّرْبِ فِي الْوَجْهِ، وَعَنِ الْوَسْمِ فِي الْوَجْهِ. (م/2116)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص از زدن به صورت و داغ کردن صورت، منع فرمود.

1393ـ عَن نَاعمٍ ابي عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أُمِّ سَلَمَةَ ل: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: وَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص حِمَارًا مَوْسُومَ الْوَجْهِ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ لاَ أَسِمُهُ إِلاَّ فِي أَقْصَى شَىْءٍ مِنَ الْوَجْهِ، فَأَمَرَ بِحِمَارٍ لَهُ فَكُوِىَ فِي جَاعِرَتَيْهِ، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ كَوَى الْجَاعِرَتَيْنِ. (م/2118)

ترجمه: ناعم ابی عبدالله مولای ام سلمه ل می‌گوید: شنیدم که ابن عباس ل می‌گفت: رسول الله ص الاغی را دید که صورتش را داغ کرده بودند؛ پیامبر اکرم ص این کار را نپسندید. ابن عباس ل می‌گوید : سوگند به الله که من دورترین نقطه از صورت را داغ می‌کنم. راوی می‌گوید: ابن عباس ل دستور داد تا لبه‌ی کفل‌های الاغش را نشان کنند و اینگونه او نخستین کسی بود که لبه‌ی کفل‌ها را داغ نمود.

باب (51): داغ کردن گوش‌های گوسفندان

1394ـ عَن اَنَسٍ س قال: دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِرْبَدًا وَهُوَ يَسِمُ غَنَمًا ـ قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ ـ فِي آذَانِهَا. (م/2119)

ترجمه: انس س می‌گوید: ما نزد رسول الله ص رفتیم؛ ایشان در آغل شتران بود و مشغول داغ کردن ـ راوی می‌گوید: فکر می‌کنم گفت: ـ گوش گوسفندان بود.

باب (52): درباره‌ی نشان کردن شتران

1395ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ ل قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ انْظُرْ هَذَا الْغُلاَمَ، فَلاَ يُصِيبَنَّ شَيْئًا حَتَّى تَغْدُوَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ص يُحَنِّكُهُ، قَالَ فَغَدَوْتُ فَإِذَا هُوَ فِي الْحَائِطِ، وَعَلَيْهِ خَمِيصَةٌ جَوْنِيَّةٌ، وَهُوَ يَسِمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ. (م/2119)

1395ـ انس س می‌گوید: هنگامی‌که ام سلیم ل وضع حمل نمود، به من گفت: مواظب باش که ‌این کودک را چیزی ندهند تا صبح، او را برای تحنیک (مالیدن خرما یا چیز دیگری به کام) نزد نبی اکرم ص ببری. انس س می‌گوید: صبح نزد رسول الله ص رفتم؛ ایشان که چادری جونی و منقّشی به تن داشت، شترانی را که از فتح مکه آورده بودند، داغ می‌نمود.

43ـ کتاب آداب

باب (1): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم ص که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید

1396ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: نَادَى رَجُلٌ رَجُلاً بِالْبَقِيعِ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَعْنِكَ، إِنَّمَا دَعَوْتُ فُلاَنًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلاَ تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي». (م/2133)

ترجمه: انس س می‌گوید: مردی، شخص دیگری را در بقیع، صدا زد و گفت: ای ابوالقاسم!. رسول الله ص به سوی او نگاه کرد. آن مرد گفت: یا رسول الله! منظورم شما نبودید؛ من فلانی را صدا زدم. رسول الله ص فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید».

باب (2): انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان

1397ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلاَمٌ، فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ: لاَ نَدَعُكَ تُسَمِّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَانْطَلَقَ بِابْنِهِ حَامِلَهُ عَلَى ظَهْرِهِ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلاَمٌ، فَسَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لِي قَوْمِى: لاَ نَدَعُكَ تُسَمِّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَسَمَّوْا بِاسْمِى وَلاَ تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِى، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ، أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ». (م/2133)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری ل می‌گوید: یکی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را محمد، نام گذاشت. خویشاوندانش به او گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله ص را برای فرزندت انتخاب کنی. آن مرد، فرزندش را به دوش گرفت و او را نزد پیامبر اکرم ص برد و گفت: یا رسول الله! من صاحب فرزندی شدم و او را محمد، نام نهادم؛ خویشاوندانم به من گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله ص را انتخاب کنی. رسول الله ص فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید؛ زیرا من قاسم هستم و میان شما (عطاها و بخشش‌ها) را تقسیم می‌کنم».

باب (3): محبوب‌ترین اسم‌ها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند

1398ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَحَبَّ أَسْمَائِكُمْ إِلَى اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ». (م/2132)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «محبوبترین اسمهای شما نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند».

باب (4): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند

1399ـ عَن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلاَمٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقُلْنَا: لاَ نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلاَ نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَأَتَى النَّبِيَّ ص فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «أَسْمِ ابْنَكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ». (م/2133)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری ل می‌گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را قاسم، نام نهاد. ما گفتیم: کنیه‌ی تو را ابوالقاسم نمی‌گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی‌گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ص آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول الله ص فرمود: «اسم فرزندت را عبدالرحمن بگذار».

باب (5): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او

1400ـ عَن عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُمَا قَالاَ: خَرَجَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، حِينَ هَاجَرَتْ، وَهِىَ حُبْلَى بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَدِمَتْ قُبَاءً، فَنُفِسَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ خَرَجَتْ حِينَ نُفِسَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص لِيُحَنِّكَهُ، فَأَخَذَهُ   
رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْهَا فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَكَثْنَا سَاعَةً نَلْتَمِسُهَا قَبْلَ أَنْ نَجِدَهَا، فَمَضَغَهَا، ثُمَّ بَصَقَهَا فِي فِيهِ، فَإِنَّ أَوَّلَ شَىْءٍ دَخَلَ بَطْنَهُ لَرِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَتْ أَسْمَاءُ: ثُمَّ مَسَحَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ، ثُمَّ جَاءَ، وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ، لِيُبَايِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص ، وَأَمَرَهُ بِذَلِكَ الزُّبَيْرُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ رَآهُ مُقْبِلاً إِلَيْهِ، ثُمَّ بَايَعَهُ.

ترجمه: از عروه بن زبیر و فاطمه دختر منذر بن زبیر روایت است که: اسماء دختر ابوبکر صدیق ل هنگام هجرت (از مکه به مدینه) باردار بود و عبدالله بن زبیر ل را در شکم داشت. پس به قبا آمد و درآنجا، وضع حمل نمود و عبدالله به دنیا آمد. بعد از وضع حمل، نزد رسول الله ص رفت تا عبدالله را تحنیک (گذاشن خرما یا چیزی دیگر درکام کودک) نماید؛ پیامبر اکرم ص او را برداشت و در آغوش گرفت و خرمایی خواست. عایشه ل می‌گوید: ساعتی، به دنبال خرما می‌گشتیم. آنگاه، پیامبر اکرم ص خرما را جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. اینگونه اولین چیزی که وارد شکم عبد الله شد، آب دهان رسول الله ص بود.

اسماء ل می‌گوید: آنگاه رسول الله ص بر بدن او دست کشید و برایش دعای خیر نمود و او را عبدالله، نام نهاد. بعد از آن، عبدالله هفت یا هشت ساله بود که به دستور زبیرس آمد تا با رسول الله ص بیعت نماید. هنگامی که پیامبر اکرم ص او را دید که به طرفش می‌آید، تبسم نمود و با او بیعت کرد.

1401ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س، قَالَ: كَانَ ابْنٌ لأَبِى طَلْحَةَ يَشْتَكِى، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقُبِضَ الصَّبِيُّ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِى؟ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مِمَّا كَانَ، فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْعَشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَارُوا الصَّبِىَّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا» فَوَلَدَتْ غُلاَمًا، فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: احْمِلْهُ حَتَّى تَأْتِىَ بِهِ النَّبِيَّ ص، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ ص وَبَعَثَتْ مَعَهُ بِتَمَرَاتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِىُّ ص فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَىْءٌ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، تَمَرَاتٌ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ص فَمَضَغَهَا، ثُمَّ أَخَذَهَا مِنْ فِيهِ، فَجَعَلَهَا فِي فِى الصَّبِىِّ، ثُمَّ حَنَّكَهُ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/2144)

ترجمه: از انس بن مالک س روایت است که: فرزند ابو طلحه س بیمار شد. ابو طلحه س از منزل، بیرون رفت و در غیاب او، فرزندش فوت نمود. هنگامی که ابو طلحه س بازگشت، گفت: حال پسرم چطور است؟ ام سلیم ل (همسرش) گفت: از هر وقت دیگر، آرامش بیشتری دارد. آنگاه، شام آورد و ابو طلحه س شام خورد و پس از آن، با همسرش، همبستر شد. بعد از فراغت، همسرش گفت: کودک را دفن کنید. صبح روز بعد، ابو طلحه س نزد رسول الله ص آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا دیشب، همبستر شدید»؟ ابوطلحه س گفت: بلی. پیامبر اکرم ص فرمود: «بار الها به آنها برکت، عنایت کن». پس از آن، ام سلیم س پسری به دنیا آورد.

انس س می‌گوید: ابو طلحه س به من گفت: او را بردار و نزد نبی اکرم ص ببر، و چند خرما نیز همراه او فرستاد. من آن نوزاد را نزد رسول الله ص بردم. پیامبر اکرم ص او را برداشت و فرمود: «آیا چیزی همراه او وجود دارد»؟ مردم گفتند: بله، چند خرما همراه او هست. نبی اکرم ص خرماها را برداشت و جوید و از دهانش بیرون آورد و در دهان کودک گذاشت و اینگونه او را تحنیک نمود و عبدالله، نام نهاد.

باب (6): انتخاب اسم‌های پیامبران و صالحان

1402ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ س قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ نَجْرَانَ سَأَلُونِى، فَقَالُوا: إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ﴾ [مریم: 28]. وَمُوسَى قَبْلَ عِيسَى بِكَذَا وَكَذَا، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَمُّونَ بِأَنْبِيَائِهِمْ وَالصَّالِحِينَ قَبْلَهُمْ». (م/2135)

ترجمه: مغیره بن شعبه س می‌گوید: هنگامی که به نجران رفتم، اهل نجران به من گفتند: شما در قرآن (درباره‌ی مریم) می‌خوانید ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ﴾ [مریم:28] «ای خواهر هارون!» حال آنکه موسی (و برادرش هارون) سال‌ها، قبل از عیسی بوده‌اند؟ (پس چگونه شما مادر عیسی را خواهر هارون می‌نامید)؟ مغیره س می‌گوید: هنگامی که نزد رسول الله ص آمدم، از ایشان در این باره پرسیدم. پیامبر اکرم ص فرمود: «آنان، نام‌های پیامبران و نیکوکاران قبل از خودشان را به عنوان نام، انتخاب می‌نمودند». (لذا این هارون که خواهرش مریم بوده غیر از هارون برادر موسی است).

باب (7): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند

1403ـ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: وُلِدَ لِي غُلاَمٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ص فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، وَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ. (م/2145)

ترجمه: ابوموسی س می‌گوید: صاحب فرزند پسری شدم و او را نزد نبی اکرم ص آوردم. رسول الله ص او را ابراهیم نامید و خرمایی جوید و به کامش مالید.

باب (8): انتخاب اسم منذر برای فرزند

1404ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ س قَالَ: أُتِىَ بِالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حِينَ وُلِدَ، فَوَضَعَهُ النَّبِىُّ ص عَلَى فَخِذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ، فَلَهِىَ النَّبِىُّ ص بِشَىْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بِابْنِهِ فَاحْتُمِلَ مِنْ عَلَى فَخِذِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْلَبُوهُ، فَاسْتَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «أَيْنَ الصَّبِىُّ»؟ فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ، أَقْلَبْنَاهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «مَا اسْمُهُ»؟ قَالَ: فُلاَنٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لاَ، وَلَكِنِ اسْمُهُ الْمُنْذِرُ» فَسَمَّاهُ، يَوْمَئِذٍ الْمُنْذِرَ. (م/2149)

ترجمه: سهل بن سعد س می‌گوید: هنگامی که منذر بن ابی اُسید بدنیا آمد، او را نزد رسول الله ص آوردند. پیامبر اکرم ص او را بر زانویش نهاد. قابل یادآوری است که ابواسید نیز همانجا نشسته بود. آنگاه پیامبر اکرم ص با چیزی که جلویش بود، سرگرم شد. در این اثنا، ابو اسید دستور داد که فرزندش را از بالای زانوی پیامبر اکرم ص برداشتند و (به خانه) برگرداندند. هنگامی که رسول الله ص متوجه شد، فرمود: «کودک کجاست»؟ ابو أسید گفت: یا رسول الله! او را (به خانه) برگرداندیم. پیامبر اکرم ص فرمود: «نامش کیست»؟ ابو اسید گفت: یا رسول الله! فلانی. نبی اکرم ص فرمود: «نه، بلکه اسمش منذر است». اینگونه پیامبر اکرم ص در آنروز او را منذر نامید.

باب (9): تغییر دادن یک نام به نام بهتر

1405ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل أَنَّ ابْنَةً لِعُمَرَ كَانَتْ يُقَالُ لَهَا عَاصِيَةُ، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَمِيلَةَ. (م/2139)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: یکی از دختران عمر س عاصیه (نافرمان) نام داشت. رسول الله ص او را جمیله، نام نهاد.

باب (10): تغییر دادن نام برّه به جویریه

1406ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَتْ جُوَيْرِيَةُ اسْمُهَا بَرَّةَ، فَحَوَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص اسْمَهَا جُوَيْرِيَةَ، وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: خَرَجَ مِنْ عِنْدِ بَرَّةَ. (م/2140)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: جویریه ل دختر حارث؛ همسر نبی اکرم ص؛ برّه نام داشت. رسول الله ص نامش را تغییر داد و جویریه نام نهاد. گفتنی است که پیامبر اکرم ص ناپسند می‌دانست که مردم بگویند: از نزد برّه، بیرون آمد.

باب (11): تغییر نام برّه به زینب

1407ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: سَمَّيْتُ ابْنَتِي بَرَّةَ، فَقَالَتْ لِي زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ هَذَا الاِسْمِ، وَسُمِّيتُ بَرَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمُ، اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْبِرِّ مِنْكُمْ» فَقَالُوا: بِمَ نُسَمِّيهَا؟ قَالَ «سَمُّوهَا زَيْنَبَ». (م/2142)

ترجمه: محمد بن عمرو بن عطا می‌گوید: من دخترم را برّه نام نهادم. زینب دختر ابی سلمه به من گفت: رسول الله ص از انتخاب این نام، منع فرمود. مرا برّه نام نهاده بودند. رسول الله ص فرمود: «خود را تزکیه نکنید؛ الله متعال نیکوکاران شما را بهتر می‌داند». مردم گفتند: چه نامی بر او بگذاریم؟ فرمود: «او را زینب بنامید».

باب (12): درباره‌ی کرم گفتن انگور

1408ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ لِلْعِنَبِ، الْكَرْمَ، فَإِنَّ الْكَرْمَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ». (م/2247)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ یک از شما به انگور، کرم نگویید؛ زیرا مرد مسلمان، کرم است».

(قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می‌آمد، کرم می‌گفتند؛ چرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می‌شد. شریعت، استفاده‌ی این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست؛ زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می‌شنیدند و تحریک می‌شدند و به یاد شراب می‌افتادند. به همین خاطر، رسول اکرم ص یادآوری نمود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن وخود مؤمن، شایسته است؛ زیرا مؤمن، سرچشمه‌ی کرم و بخشش است.) شرح امام نووی بر صحیح مسلم

1409ـ عَن وَائلِ ابنِ حِجرٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «لاَ تَقُولُوا: الْكَرْمُ، وَلَكِنْ قُولُوا: الْعِنَبُ وَالْحَبَلَةُ». (م/2248)

ترجمه: وائل بن حجر س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «به درخت انگور، کرم نگویید؛ بلکه انگور و تاک بگویید».

باب (13): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع

1410ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ س قَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ نُسَمِّىَ رَقِيقَنَا بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: أَفْلَحَ، وَرَبَاحٍ، وَيَسَارٍ، وَنَافِعٍ. (م/2136)

ترجمه: سمره بن جندب س می‌گوید: رسول الله ص ما را منع فرمود از اینکه چهار نام افلح، رباح، یسار و نافع را بر بردگانمان بگذاریم.

1411ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «أَحَبُّ الْكَلاَمِ إِلَى اللَّهِ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، لاَ يَضُرُّكَ بَأَيِّهِنَّ بَدَأْتَ، وَلاَ تُسَمِّيَنَّ غُلاَمَكَ يَسَارًا، وَلاَ رَبَاحًا، وَلاَ نَجِيحًا، وَلاَ أَفْلَحَ، فَإِنَّكَ تَقُولُ: أَثَمَّ هُوَ؟ فَلاَ يَكُونُ، فَيَقُولُ: لاَ»، إِنَّمَا هُنَّ أَرْبَعٌ، فَلاَ تَزِيدُنَّ عَلَىَّ. (م/2137)

ترجمه: سمره بن جندب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بهترین کلمات نزد الله متعال چهار تا هستند: سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر؛ با هر کدام، آغاز نمایید، اشکالی ندارد. مواظب باشید اسم‌های یسار، رباح، نجیح و افلح را برای برده‌هایتان، انتخاب نکنید؛ زیرا شما صدا می‌زنید و می‌گویید: آیا او (یسار، رباح و ...) هست؟ و در صورتی که او وجود نداشته باشد، جوابش منفی است. (و شاید در دل شما نوعی شگون بد بیاید.)

سمره می‌گوید: این اسم‌ها، چهار تا هستند؛ مواظب باشید به من تهمت نزنید و آنها را اضافه نکنید.

باب (14): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام های فوق

1412ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ل قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ص أَنْ يَنْهَى عَنْ أَنْ يُسَمَّى بِيَعْلَى وَبِبَرَكَةَ، وَبِأَفْلَحَ، وَبِيَسَارٍ، وَبِنَافِعٍ، وَبِنَحْوِ ذَلِكَ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ سَكَتَ بَعْدُ عَنْهَا، فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، ثُمَّ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَلَمْ يَنْهَ عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ أَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَنْهَى عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ تَرَكَهُ. (م/2138)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: نبی اکرم ص تصمیم گرفت تا از نام گذاری به نام‌های مقبل، برکت، افلح، یسار، نافع و مانند اینها، منع نماید؛ ولی بعدها دیدم که پیامبر اکرم ص سکوت نمود و در این باره، چیزی نگفت. سرانجام، رسول الله ص وفات نمود و از انتخاب این نام‌ها، منع نفرمود. بعد از آن، عمر بن خطاب س خواست تا از این کار، منع نماید؛ اما این کار را انجام نداد.

باب (15): سیّد نامیدن برده و کنیز و مولا

1413ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَقُلْ أَحَدُكُمُ: اسْقِ رَبَّكَ، أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، وَلاَ يَقُلْ أَحَدُكُمْ: رَبِّي، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلاَىَ، وَلاَ يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ، فَتَاىَ، فَتَاتِي، غُلاَمِي» (م/2249)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «نباید یکی از شما بگوید: ربّ و صاحب خودت را آب بده، ربّ خودت را غذا بده، مالک خودت را آب وضو بده؛ همچنین نباید یکی از شما بگوید: ربّ و مالک من؛ بلکه سید و مولای من بگوید. همچنین یکی از شما نگوید: برده‌ی من، کنیز من؛ بلکه پسرم، دخترم و خدمتگذارم بگوید.

باب (16): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال

1414ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ ـ قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ ـ كَانَ فَطِيمًا، قَالَ: فَكَانَ إِذَا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَرَآهُ قَالَ: «أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ»؟ قَالَ: فَكَانَ يَلْعَبُ بِهِ. (م/2150)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. من برادر کوچکی داشتم که به او ابوعمیر می‌گفتند. راوی می‌گوید: فکر می‌کنم که گفت: دوران شیرخوارگی‌اش به پایان رسیده بود. هر گاه رسول الله ص می‌آمد و او را می‌دید، می‌فرمود: «ای ابوعمیر! حال نُغَیر چطور است»؟ نغیر، پرنده‌ی کوچکی بود که ابوعمیر با آن، بازی می‌کرد.

باب (17): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسرکم!

1415ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: مَا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص أَحَدٌ عَنِ الدَّجَّالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ، فَقَالَ لِي: «أَىْ بُنَىَّ وَمَا يُنْصِبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لَنْ يَضُرَّكَ». قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَهُ أَنْهَارَ الْمَاءِ وَجِبَالَ الْخُبْزِ؟ قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ». (م/2152)

ترجمه: مغیره بن شعبه می‌گوید: هیچ‌کس از رسول الله ص درباره‌ی دجال بیشتر از من نمی‌پرسید. سرانجام، پیامبر اکرم ص به من فرمود: «ای پسرکم! چرا تو درباره‌ی او خود را به زحمت می‌اندازی؟ او هرگز به تو ضرری نمی‌رساند». من گفتم: مردم گمان می‌کنند که نهرهای آب و کوه‌های نان، همراه اوست. رسول اکرم ص فرمود: «او نزد الله متعال، خوارتر و ذلیل‌تر از این چیزهاست».

باب (18): بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که شاهنشاه نامیده شود

1416ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاَكِ» زَادَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي رِوَايَتِهِ: «لاَ مَالِكَ إِلاَّ اللَّهُ» قَالَ سُفْيَانُ ـ يعني ابن عيينة ـ مِثْلُ شَاهَانْ شَاهْ، وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: سَأَلْتُ أَبَا عَمْرٍو عَنْ أَخْنَعَ؟ فَقَالَ: أَوْضَعَ. (م/2143)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «بدترین اسم‌ها نزد الله متعال، نام کسی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد». ابن ابی شیبه در یک روایت می‌گوید: رسول الله ص افزود: «هیچ مالکی بجز الله، وجود ندارد».

سفیان عیینه می‌گوید: ملک الاملاک مثل شاهنشاه است. احمد بن حنبل می‌گوید: ابوعمرو را در مورد معنای «اخنع» پرسیدم. گفت: به معنای پست‌ترین است. (که به معنای همان بدترین می‌باشد.)

باب (19): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد

1417ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «خَمْسٌ تَجِبُ لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ: رَدُّ السَّلاَمِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ». (م/2162)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مسلمان در برابر برادر مسلمانش، پنج وظیفه دارد: 1ـ جواب دادن سلام 2ـ جواب دادن عطسه 3ـ قبول دعوت 4ـ عیادت مریض 5ـ تشییع جنازه».

1418ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ»، قِيلَ: مَا هُنَّ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَهُ، وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ فَسَمِّتْهُ، وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ، وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ». (م/2162)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «مسلمان بر مسلمان، شش حق دارد». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آنها چه هستند؟ فرمود: «هرگاه، او را دیدی، سلام کن. اگر تو را دعوت کرد، قبول کن. اگر از تو تقاضای نصیحت نمود، او را نصیحت کن. هر گاه عطسه زد و الحمد لله گفت، جواب عطسه‌اش را بده (یرحمک الله بگو.) اگر مریض شد، به عیادت او برو، و هنگامی‌که فوت نمود، در تشییع جنازه‌ی او شرکت کن».

باب (20): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه

1419ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطُّرُقَاتِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا بُدٌّ مِنْ مَجَالِسِنَا، نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلاَّ الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ» قَالُوا: وَمَا حَقُّهُ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلاَمِ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ». (م/2121)

ترجمه: از ابوسعید خدری س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «از نشستن در معابر عمومی، اجتناب کنید». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا معابر محل نشستن و سخن گفتن ماست. رسول الله ص فرمود: «اگر چاره‌ای جز این ندارید، پس حق راه را ادا کنید». صحابه عرض کردند: حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم ها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر».

باب (21): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند

1420ـ عَن ابي هُرَيرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِى، وَالْمَاشِى عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (م/2160)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سوار به پیاده، کسی‌که راه می‏رود به کسی‌که نشسته است، و آنانی که کمتر هستند به کسانی که بیشترند، سلام دهند».

باب (22): اجازه خواستن و سلام گفتن

1421ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ س عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِىِّ س، قَالَ: جَاءَ أَبُو مُوسَى إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ، هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ، هَذَا أَبُو مُوسَى، السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ، هَذَا الأَشْعَرِىُّ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَقَالَ: رُدُّوا عَلَىَّ، رُدُّوا عَلَيَّ، فَجَاءَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا رَدَّكَ؟ كُنَّا فِي شُغْلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «الاِسْتِئْذَانُ ثَلاَثٌ، فَإِنْ أُذِنَ لَكَ وَإِلاَّ فَارْجِعْ» قَالَ: لَتَأْتِيَنِّي عَلَى هَذَا بِبَيِّنَةٍ، وَإِلاَّ فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ، فَذَهَبَ أَبُو مُوسَى، قَالَ عُمَرُ: إِنْ وَجَدَ بَيِّنَةً تَجِدُوهُ عِنْدَ الْمِنْبَرِ عَشِيَّةً، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ بَيِّنَةً فَلَمْ تَجِدُوهُ، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ بِالْعَشِىِّ وَجَدُوهُ، قَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا تَقُولُ؟ أَقَدْ وَجَدْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أُبَىَّ بْنَ كَعْبٍ، قَالَ: عَدْلٌ، قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ مَا يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ ذَلِكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَلاَ تَكُونَنَّ عَذَابًا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَثَبَّتَ. (م/2154)

ترجمه: ابو برده س به نقل از ابوموسی اشعری س می‌گوید: ابوموسی اشعری س نزد عمر بن خطاب س آمد و گفت: السلام علیکم، من عبدالله بن قیس هستم. عمر س به او اجازه نداد. ابوموسی س دوباره گفت: السلام علیکم، من ابوموسی هستم؛ السلام علیکم من اشعری هستم. سپس برگشت. عمرس گفت: او را برگردانید، او را برگردانید. ابو موسی آمد. عمرس گفت: ای ابوموسی! چرا برگشتی؟ ما مشغول بودیم. ابوموسیس گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «اجازه خواستن، سه بار است؛ اگر به تو اجازه دادند که خوب است؛ در غیر این صورت، برگرد». عمر س گفت: یا برای این گفته‌ات، گواه می‌آوری یا با تو چنین و چنان خواهم کرد. ابوموسی س با شنیدن این سخنان رفت. عمر س گفت: اگر گواهی پیدا کند، هنگام نماز عشا، او را کنار منبر می‌بینید. و اگر گواهی پیدا نکند، او را نمی‌بینید. چون نماز عشا فرا رسید، او را دیدند. عمر س گفت: ای ابوموسی! چه می‌گویی؟ آیا گواهی یافتی؟ ابوموسی گفت: بلی، ابی بن کعبس. عمر گفت: فرد عادلی است؛ ای ابوطفیل! (کنیه‌ی ابی بن کعب) ابو موسی چه می‌گوید؟ ابی بن کعب س گفت: ای فرزند خطاب! شنیدم که رسول الله ص این سخن را ایراد فرمود؛ پس برای یاران رسول الله ص عذابی نباش. عمر س گفت: سبحان الله، چیزی شنیدم؛ لذا دوست داشتم تا مطمئن شوم.

باب (23): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می‌شود

1422ـ عن ابْنَ مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذْنُكَ عَلَيَّ أَنْ يُرْفَعَ الْحِجَابُ، وَأَنْ تَسْتَمِعَ سِوَادِى، حَتَّى أَنْهَاكَ». (م/2169)

ترجمه: ابن مسعود ل می‌گوید: رسول الله ص به من فرمود: «همین که پرده را بلند کردند وتو صدای آهسته‌ی مرا شنیدی (متوجه وجود من شدی) برایت اجازه‌ی ورود به شمار می‌آید». (می‌توانی وارد شوی.)

(مفهوم حدیث، این است که اگر پرده بلند بود تو متوجه شدی که من درخانه هستم، نیاز به اجازه گرفتن نداری؛ بلکه می‌توانی بدون اجازه، وارد خانه شوی؛ و این از فضایل ابن مسعود ل شمرده می‌شود.) والله اعلم

باب (24): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن

1423ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى النَّبِىِّ ص فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «أَنَا، أَنَا» و فی رواية: كاَنَّهُ كرِهَ ذَلِك. (م/2155)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: از نبی اکرم ص اجازه‌ی ورود خواستم.   
رسول الله ص پرسید: «کیستی»؟ گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». راوی می‌گوید: گویا پیامبر اکرم ص اینگونه جواب دادن را ناپسند ‌دانست.

باب (25): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن

1424ـ عَن سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِىَّ ل: أَخْبَرَهُ أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ فِي جُحْرٍ فِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُنِى لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِذْنُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (م/2156)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ل می‌گوید: مردی از سوراخ دروازه به داخل خانه‌ی رسول الله ص نگاه کرد در حالی که پیامبر اکرم ص چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می‌خاراند. هنگامی که رسول الله ص او را دید، فرمود: «اگر می‌دانستم که تو نگاه می‌کنی، چوب را در چشم تو فرو می‌بردم». همچنین پیامبر اکرم ص فرمود: «به خاطر نگاه است که اجاه خواستن، لازم شده است».

باب (26): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و آنها چشمش را کور کردند

1425ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَخَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ، فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (م/2158)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اگر کسی بدون اجازه به داخل خانه‌ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه، چشمش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست».

باب (27): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن

1426ـ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ س قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ نَظَرِ الْفُجَاءَةِ، فَأَمَرَنِى أَنْ أَصْرِفَ بَصَرِى. (م/2159)

ترجمه: جریر بن عبدالله س می‌گوید: از رسول الله ص درباره‌ی نگاه ناگهانی پرسیدم. پیامبر اکرم ص به من دستور داد تا نگاهم را برگردانم.

باب (28): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند

1427ـ عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ، إِذْ أَقْبَلَ نَفَرٌ ثَلاَثَةٌ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاَثَةِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَآوَاهُ اللَّهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (م/2176)

ترجمه: از ابو واقد لیثی س روایت است که: روزی، رسول الله ص با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت؛ راوی می‌گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. سومی برگشت و رفت. رسول الله ص پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می‌خواهید ماجرای این این سه نفر ارا برای شما بیان نمایم؟ یکی از آنان، به خاطر رضای الله متعال آمده بود؛ در نتیجه، الله متعال او را جای داد. دومی شرم کرد؛ الله متعال را هم از او شرم آمد (و او را بخشید.) سومی رو گردانی کرد؛ الله متعال نیز از او اعراض و روگردانی نمود».

باب (29): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن

1428ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَقْعَدِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» و فی رواية: قُلتُ فِي يَومِ الجُمعَةِ؟ قَالَ: فِي يَومِ الجُمُعُةِ وَ غَيرِهَا، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، إِذَا قَامَ لَهُ رَجُلٌ عَنْ مَجْلِسِهِ، لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ. (م/2177)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «هیچ‌کس، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا در جای او بنشیند؛ ولی برای دیگران، جا باز کنید».

و در روایتی آمده است که راوی می‌گوید: پرسیدم: این، مخصوص روز جمعه است؟ گفت: شامل جمعه و غیر جمعه می‌شود. قابل یادآوری است که اگر کسی برای ابن عمر ل از جایش بلند می‌شد، ابن عمر ل در جای او نمی‌نشست.

باب (30): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا، مستحق تر ازدیگران است

1429ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ ـ وَفِي حَدِيثِ أَبِي عَوَانَةَ: مَنْ قَامَ ـ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ». (م/2179)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هر گاه، یکی از شما از جایش برخاست ـ و در روایت ابوعوانه: کسی‌که از جایش برخاست ـ و دوباره به جایش برگشت، مستحق‌تر از دیگران، به آن جاست».

باب (31): ممنوعیت در گوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون مشارکت نفر سوم

1430ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن مسعود س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاَثَةً فَلاَ يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، مِنْ أَجْلِ أَنْ يُحْزِنَهُ». (م/2184)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، درگوشی صحبت نکنید؛ زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می‏شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید». (که در این صورت می‌توانید درگوشی صحبت کنید.)

باب (32): سلام دادن به کودکان

1431ـ عَنْ سَيَّارٍ س قَالَ: كُنْتُ أَمْشِى مَعَ ثَابِتٍ الْبُنَانِىِّ، فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ ثَابِتٌ أَنَّهُ كَانَ يَمْشِى مَعَ أَنَسٍ، فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ أَنَسٌ أَنَّهُ كَانَ يَمْشِى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَمَرَّ بِصِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. (م/2168)

ترجمه: یسار س می‌گوید : با ثابت بنانی قدم می‌زدم؛ او از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: با انس س قدم می‌زدم؛ وی از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: من با رسول الله ص قدم می‌زدم که ایشان از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد.

باب (33): به یهود و نصاری، سلام ندهید

1432ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَلاَ النَّصَارَى بِالسَّلاَمِ، فَإِذَا لَقِيتُمْ أَحَدَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أَضْيَقِهِ». (م/2167)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «شما آغاز نکنید و به یهود و نصاری، سلام ندهید؛ و اگر با یکی از آنان در راهی برخورد نمودید، او را مجبور کنید تا به حاشیه‌ی راه برود».

باب (34): جواب سلام اهل کتاب

1433ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ل قَالَ: سَلَّمَ نَاسٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكُمْ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ ـ وَغَضِبَتْ ـ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «بَلَى، قَدْ سَمِعْتُ، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّا نُجَابُ عَلَيْهِمْ وَلاَ يُجَابُونَ عَلَيْنَا». (م/2166)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: گروهی از یهودیان به رسول الله ص سلام کردند و گفتند: السام علیک (مرگ بر تو) ای ابوالقاسم! پیامبر اکرم ص فرمود: «و علیکم» (و بر شما باد.) عایشه ل (که در آنجا حضور داشت) خشمگین شد و گفت: آیا نشنیدی که آنان چه گفتند؟ رسول اکرم ص فرمود: «بله، شنیدم و دعای‌شان را به خودشان برگرداندم؛ باید بدانید که نفرین ما در حق آنان، پذیرفته می‌شود؛ اما نفرین آنان در حق ما پذیرفته نمی‌شود».

باب (35): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب

1434ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أَنَّ أَزْوَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ص كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ، إِذَا تَبَرَّزْنَ، إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ، وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ص يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ ـ زَوْجُ النَّبِيِّ صـ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِى، عِشَاءً وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلاَ قَدْ عَرَفْنَاكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يُنْزِلَ الْحِجَابَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ الْحِجَابَ. (م/2170)

ترجمه: ام المومنین عایشه ل می‏فرماید: همسران رسول الله ص شب‏ها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می‌رفتند. عمرس عرض کرد: یا رسول الله! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. امّا رسول الله ص چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده دختر زمعه ل؛ همسر رسول الله ص؛ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت بیرون رفت. عمرس به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده ل را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، الله متعال حکم حجاب را نازل فرمود.

باب (36): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

1435ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَ مَا ضُرِبَ عَلَيْهَا الْحِجَابُ، لِتَقْضِىَ حَاجَتَهَا، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً تَفْرَعُ النِّسَاءَ جِسْمًا، لاَ تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَانْظُرِى كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ، فَدَخَلَتْ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ، فَقَالَ لِي عُمَرُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأُوحِىَ إِلَيْهِ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ». (م/2170)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده ل که زنی تنومند بود و برای کسی‌که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب س او را دید و گفت: ای سوده! سوگند به الله، برای ما پنهان نمی‌مانی؛ لذا طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه ل می‌گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده ل برگشت در حالی که رسول الله ص در خانه‌ی من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده ل وارد شد و گفت: یا رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر س به من چنین و چنان گفت. آنگاه الله متعال، ‌وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت، همچنان در دست پیامبر اکرم بود و آن را نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید».

باب (37): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر

1436ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ب قَالَتْ: تَزَوَّجَنِى الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلاَ مَمْلُوكٍ وَلاَ شَىْءٍ، غَيْرَ فَرَسِهِ، قَالَتْ: فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَكْفِيهِ مَئُونَتَهُ، وَأَسُوسُهُ، وَأَدُقُّ النَّوَى لِنَاضِحِهِ، وَأَعْلِفُهُ، وَأَسْتَقِى الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ، وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ لِي جَارَاتٌ مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، قَالَتْ: وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى، مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى رَأْسِى، وَهْىَ عَلَى ثُلُثَىْ فَرْسَخٍ: قَالَتْ: فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِى، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَدَعَانِى ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِى خَلْفَهُ، قَالَتْ: فَاسْتَحْيَيْتُ وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى عَلَى رَأْسِكِ أَشَدُّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ، بَعْدَ ذَلِكَ، بِخَادِمٍ، فَكَفَتْنِى سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَتْنِى. (م/2182)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر ل می‌گوید: زبیر س با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب (و شتری که آب می‌کشید) هیچ نوع سرمایه‌ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسبش را علف می‌دادم، کارهایش را انجام می‌دادم و آن را نگه داری می‌نمودم. همچنین برای شترش، هسته خرد می‌کردم، آن را علف می‌دادم، آب می‌آوردم، دلو را می‌دوختم و آرد، خمیر می‌کردم. البته پختن نان را بخوبی نمی‌دانستم؛ به همین سبب، همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می‌پختند. همچنین از زمین زبیر س که رسول الله ص به او واگذار کرده بود (تا صرفاً از آن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می‌آوردم. یکی از روزها که هسته‌ها بر سرم بود و داشتم می‌آمدم با رسول الله ص که تعدادی از یارانش، او را همراهی می‌نمودند، برخورد نمودم. پیامبر اکرم ص مرا صدا زد و گفت: «اخ اخ». یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.[[7]](#footnote-7) اما من شرم کردم و به یاد غیرت زبیرس افتادم. زبیرس گفت: سوگند به الله که حمل هسته‌ها بر سرت، از سوار شدن با رسول الله ص برایم دشوارتر بود.

اسما ل می‌گوید: بعد از آن، ابو بکرس خدمتگزاری برایم فرستاد و او بجای من، نگهداری اسب را به عهده گرفت؛ تا جایی که گویا ابوبکرس (با این کارش) مرا از بردگی، آزاد ساخت.

باب (38): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این، فلانی است

1437ـ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَىٍّ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ص مُعْتَكِفًا، فَأَتَيْتُهُ أَزُورُهُ لَيْلاً، فَحَدَّثْتُهُ، ثُمَّ قُمْتُ لأَنْقَلِبَ، فَقَامَ مَعِىَ لِيَقْلِبَنِى ـ وَكَانَ مَسْكَنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ـ فَمَرَّ رَجُلاَنِ مِنَ الأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَيَا النَّبِيَّ ص أَسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَىٍّ» فَقَالاَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّى خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَرًّا» أَوْ قَالَ: «شَيْئًا». (م/2174)

1437ـ صفیه دختر حیّ بن اخطب ل (همسر گرامی نبی اکرم ص) می‌گوید: نبی اکرم ص معتکف بود که من شب هنگام برای دیدن ایشان به مسجد رفتم. در آنجا ساعتی با او صحبت کردم؛ سپس برخاستم تا به خانه برگردم. رسول الله ص با من برخاست تا مرا همراهی کند ـ قابل یادآوری است که صفیه ل در آن زمان در خانه‌ی فعلی اسامه بن زید ل بود. ـ در این اثنا، دو مرد انصاری از آنجا می‌گذشتند. آنها هنگامی که رسول الله ص را دیدند، تندتر رفتند. نبی اکرم ص فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه دختر حیّ (همسر من) می‌باشد». آنها گفتند: سبحان الله! یا رسول الله (این چه حرفی است؟) رسول الله ص فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد؛ بنابر این ترسیدم که مبادا شیطان در دل‌های شما گمان بد یا چیزی، بوجود آورد».

باب (39): مرد نباید شب را نزد زنی که محرمش نیست، بگذراند

1438ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَلاَ لاَ يَبِيتَنَّ رَجُلٌ عِنْدَ امْرَأَةٍ ثَيِّبٍ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ نَاكِحًا أَوْ ذَا مَحْرَمٍ». (م/1271)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آگاه باشید، مبادا هیچ مردی، شب را نزد زنی بیوه بگذراند؛ مگر اینکه همسر یا محرم او باشد».

(قابل یادآوری است که خلوت کردن با همه‌ی زنان اعم از بیوه و غیر بیوه و در همه‌ی اوقات، حرام است؛ اما در این روایت روی شب و زن بیوه به این سبب تأکید شده است که در شب و در کنار زن بیوه زمینه‌ی لغزیدن بیشتر فراهم است. والله اعلم) مترجم

1439ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ» قال الليث بن سعد: الحَموُ أخُو الزَّوجِ، وَ مَا أَشبَهَهُ مِن أقَارِبِ الزَّوجِ، ابنِ العَمِّ وَ نَحوِهِ. (م/2172)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: یا رسول الله! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

لیث بن سعد می‌گوید: خویشاوندان شوهر عبارتند از: برادر شوهر، پسر عموی شوهر و مانند اینها.

باب (40): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی که شوهر آنها در منزل، حضور ندارد

1440ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل: أَنَّ نَفَرًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ دَخَلُوا عَلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ـ وَهِىَ تَحْتَهُ يَوْمَئِذٍ ـ فَرَآهُمْ، فَكَرِهَ ذَلِكَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَقَالَ: لَمْ أَرَ إِلاَّ خَيْرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّأَهَا مِنْ ذَلِكَ» ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «لاَ يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ، بَعْدَ يَوْمِى هَذَا، عَلَى مُغِيبَةٍ، إِلاَّ وَمَعَهُ رَجُلٌ أَوِ اثْنَانِ». (م/2173)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: چند نفر از بنی هاشم به خانه‌ی اسماء دختر عمیس ل رفتند. سپس بوبکر صدیق س ـ شوهر اسماء ـ آمد و آنان را دید و این کار را نپسندید. بعد از آن، موضوع را برای رسول الله ص بیان کرد و گفت: البته من بجز خیر و خوبی، چیز دیگری ندیدم. رسول الله ص فرمود: «الله متعال اسماء را از چنین گمانی، پاک نموده است». بعد از آن، پیامبر اکرم ص بالای منبر رفت و فرمود: «بعد از امروز، هیچ مردی به خانه‌ی زنی که شوهرش، حضور ندارد، وارد نشود؛ مگر اینکه یک یا دو نفر دیگر، همراهش باشد». (تا خلوت زن و مرد بیگانه، صورت نگیرد.)

(البته بعضی از علما گفته‌اند: امروز به سبب گسترش فساد حتی اگر چند نفر هم بودند نباید به خانه‌ی زنی که شوهرش حضور ندارد، وارد شوند.)

باب (41): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان

1441ـ عَنْ عَائِشَةَ بقَالَتْ: كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص مُخَنَّثٌ، فَكَانُوا يَعُدُّونَهُ مِنْ غَيْرِ أُولِى الإِرْبَةِ، قَالَ فَدَخَلَ النَّبِيُّ ص يَوْمًا وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، وَهُوَ يَنْعَتُ امْرَأَةً، قَالَ: إِذَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ بِأَرْبَعٍ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ أَدْبَرَتْ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «أَلاَ أَرَى هَذَا يَعْرِفُ مَا هَهُنَا، لاَ يَدْخُلَنَّ عَلَيْكُنَّ» قَالَتْ: فَحَجَبُوهُ. (م/2181)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که: فردی مخنث که مردم او را فردی غیر متمایل به زنان (بدون شهوت) می‌دانستند، به خانه‌های همسران نبی اکرم ص می‌آمد. روزی، نبی اکرم ص وارد شد در حالی که او نزد یکی از همسرانش نشسته بود و زنی را چنین توصیف می‌کرد: اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می‌بینی. نبی اکرم ص فرمود: «من فکر می‌کنم که او بسیاری از امور زنان را می‌داند؛ لذا نباید به خانه‌های شما بیاید». عایشه ل می‌گوید : بعد از آن، مردم زنان را از او، حجاب کردند.

باب (42): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن

1442ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ عَلَى أَهْلِهِ بِالْمَدِينَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا حُدِّثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِشَأْنِهِمْ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (م/2016)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: در یکی از شبها، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش، آتش گرفت. هنگامی که ماجرا را برای رسول الله ص بیان کردند، فرمود: «این آتش، دشمن شماست؛ بنابر این هرگاه، خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

44ـ کتاب دَم کردن

باب (1): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم ص را دَم کرد

1443ـ عَنْ عَائِشَةَ بزَوْجِ النَّبِيِّ ص أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ إِذَا اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص رَقَاهُ جِبْرِيلُ، قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكَ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ. (م/2185)

ترجمه: عایشه ل همسر گرامی نبی اکرم ص می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص مریض می‌شد، جبریل او را با این کلمات دم می‌کرد: «بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكَ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ». (الله متعال به تو بهبودی عنایت کند و از هر بیماری، شفایت دهد و از شر حسود آنگاه که حسادت می‌ورزد و از شر تمام کسانی که چشم زخم دارند، پناهت دهد.)

1444ـ عَن عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ س أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اشْتَكَيْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ. (م/2186)

ترجمه: عبدالعزیز بن صهیب از ابونضره از ابوسعید ا روایت می‌کند که: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: ای محمد! مریض شده‌ای پیامبر اکرم فرمود: «بله» جبریل گفت: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَىْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». (به نام الله، تو را از هر چیزی که باعث اذیت و آزارت می‌شود و از شر هر کسی‌که به تو چشم زخم می‌رساند، دم می‌کنم. الله متعال تو را شفا دهد. به نام الله، تو را دم می‌کنم.)

باب (2): درباره‌ی سحرکردن و اینکه یهودیان، نبی اکرم ص را سحر کردند

1445ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَهُودِىٌّ مِنْ يَهُودِ بَنِي زُرَيْقٍ، يُقَالُ لَهُ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قَالَتْ: حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّىْءَ، وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ، أَوْ ذَاتَ لَيْلَةٍ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص، ثُمَّ دَعَا، ثُمَّ دَعَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِى فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ؟ جَاءَنِى رَجُلاَنِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِى وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَىَّ، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِى لِلَّذِى عِنْدَ رِجْلَىَّ، أَوِ الَّذِي عِنْدَ رِجْلَىَّ لِلَّذِى عِنْدَ رَأْسِى، مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قَالَ: فِي أَىِّ شَىْءٍ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ، قَالَ: وَجُفِّ طَلْعَةِ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذِي أَرْوَانَ» قَالَتْ: فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ وَاللَّهِ لَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، وَلَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ أَحْرَقْتَهُ؟ قَالَ: «لاَ، أَمَّا أَنَا فَقَدْ عَافَانِى اللَّهُ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا، فَأَمَرْتُ بِهَا فَدُفِنَتْ». (م/2189)

ترجمه: از عائشه ل روایت است که: یک نفر یهودی بنام لبید بن اعصم از یهودیان قبیله‌ی بنی زریق رسول الله ص را سحر کرد تا جایی که پیامبر اکرم ص کاری را که انجام نداده بود، خیال می‌کرد انجام داده است؛ تا اینکه روزی یا شبی، بسیار دعا کرد و سپس فرمود: «ای عایشه! آیا می‌دانی که الله متعال در موردی که از او راهنمایی خواستم، مرا راهنمایی نمود؟ دو مرد نزد من آمدند؛ یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست؛ آن یکی که بر بالینم نشسته بود به کسی‌که کنار پاهایم نشسته بود یا آن مردی که کنار پاهایم نشسته بود به آن یکی که بر بالینم بود، گفت: درد این مرد چیست؟ دیگری‌ گفت: سحر شده است. اولی پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ دومی گفت: لبید بن اعصم. اولی پرسید: بوسیله‌ی چه چیزی سحر شده است؟ دومی جواب داد: بوسیله‌ی شانه، پس مانده‌ی الیاف کتان و پوست شکوفه‌ی خرمای نر. اولی سؤال کرد: کجا هستند؟ دومی گفت: در چاه ذی اروان».

عایشه می‌گوید: آنگاه رسول الله ص با جمعی از یارانش بسوی آن چاه رفت. بعد از آن، به من فرمود: «ای عایشه! سوگند به الله که آب آنجا مانند این بود که در آن حنا ریخته‌اند و نخل‌های آنجا مانند سرهای شیاطین بود». من عرض کردم: یا رسول الله! آیا آن را نسوزاندی؟ فرمود: «خیر، مرا که الله متعال، شفا داد و نخواستم که برای مردم، مشکل ایجاد کنم؛ لذا دستور دادم و مردم آن چاه را از خاک، پر کردند».

باب(3): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن

1446ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا مَرِضَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، نَفَثَ عَلَيْهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، فَلَمَّا مَرِضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، جَعَلْتُ أَنْفُثُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُهُ بِيَدِ نَفْسِهِ، لأَنَّهَا كَانَتْ أَعْظَمَ بَرَكَةً مِنْ يَدِى. (م/2192)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: هرگاه، یکی از افراد خانواده‌ی رسول الله ص بیمار می‌شد، پیامبر اکرم ص سوره‌های اخلاص، فلق و ناس را می‌خواند و بر او فوت می‌نمود. لذا هنگامی که رسول اکرم ص در بیماری وفات بسر می‌برد، من ایشان را دمَ کرده و فوت می‌نمودم و دست خودش بر بدنش می‌کشیدم؛ زیرا که دستش، با برکت‌تر از دست من بود.

باب (4): دَم کردن به نام الله و پناه خواستن

1447ـ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ ل الثَّقَفِيِّ: أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَجَعًا، يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ مُنْذُ أَسْلَمَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ضَعْ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَأَلَّمَ مِنْ جَسَدِكَ، وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، ثَلاَثًا، وَقُلْ، سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ». (م/2202)

ترجمه: از عثمان بن ابی العاص ثقفی ل روایت است که وی از دردی که از هنگام مسلمان شدن در بدنش، احساس می‌کرد، نزد رسول الله ص شکایت نمود. پیامبر اکرم ص به او فرمود: «دست خودت را بر همان جایی از بدنت که درد می‌کند، بگذار و سه بار بسم الله بگو، وهفت بار «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ» بگو».

ترجمه دعا: من به الله متعال و قدرتش از شر آنچه به آن، دچار می‌شوم و از آن، بیم دارم پناه می‌برم).

باب (5): پناه خواستن از شیطان وسوسه در نماز

1448ـ عَنْ أَبِي الْعَلاَءِ: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ أَتَي النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ صَلاَتِى وَقِرَاءَتِى، يَلْبِسُهَا عَلَىَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ذَاكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خِنْزِبٌ، فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، وَاتْفِلْ عَلَى يَسَارِكَ ثَلاَثًا» قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَذْهَبَهُ اللَّهُ عَنِّى. (م/2203)

1448ـ ابوالعلاء می‌گوید: عثمان بن ابی العاص نزد نبی اکرم ص آمد و عرض کرد: یا رسول الله! شیطان میان من و نماز و قرائتم، مانع ایجاد کرده است؛ او قرائت را برای من، مشتبه و دشوار می‌گرداند. رسول الله ص فرمود: «این شیطان، خنزب نام دارد؛ هرگاه، وجود آن را احساس نمودی، از او به الله متعال، پناه ببر و به سمت چپ خود سه بار، تف کن».

عثمان بن ابو العاص می‌گوید: من همین کار را انجام دادم؛ در نتیجه، الله متعال مشکل مرا برطرف نمود.

باب (6): خواندن سوره‌ی فاتحه بر فردی که عقرب او را گزیده است

1449ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانُوا فى سَفَرٍ، فَمَرُّوا بِحَىٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَلَمْ يُضِيفُوهُمْ، فَقَالُوا لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ رَاقٍ؟ فَإِنَّ سَيِّدَ الْحَىِّ لَدِيغٌ ـ أَوْ مُصَابٌ ـ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: نَعَمْ، فَأَتَاهُ فَرَقَاهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَبَرَأَ الرَّجُلُ، فَأُعْطِىَ قَطِيعًا مِنْ غَنَمٍ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَقَالَ: حَتَّى أَذْكُرَ ذَلِكَ لِرَسُول الله ص، فَأَتَي النَّبِيَّ ص فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَقَيْتُ إِلاَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَتَبَسَّمَ وَقَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ»؟ ثُمَّ قَالَ: «خُذُوا مِنْهُمْ وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ مَعَكُمْ». (م/2201)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: تعدادی از یاران رسول الله ص در سفری بودند. در آن اثنا گذرشان به یکی از قبایل عرب افتاد و از آنان درخواست مهمانی کردند؛ اما آنها از پذیرایی‌شان خودداری کردند. بعد از آن به صحابه گفتند: آیا در میان شما کسی هست که بیماران را مداوا کند؟ چرا که سردار طایفه‌ی ما را عقربی نیش زده است. یک نفر از صحابه گفت: بله؛ آنگاه نزد آن مرد رفت و سوره‌ی فاتحه را خواند و بر او فوت کرد. (او را دَم نمود.) و آن مرد، بهبود یافت. در نتیجه، به او یک گله گوسفند دادند. اما آن صحابی از پذیرفتن آنها خودداری نمود و گفت: باید نزد رسول الله ص بروم و در این زمینه از ایشان بپرسم. بعد از آن، نزد نبی اکرم ص رفت و موضوع را برایش، بیان کرد و گفت: یا رسول الله! سوگند به الله که او را با سوره‌ی فاتحه دَم کردم. رسول اکرم ص تبسم نمود و فرمود: «از کجا دانستی که فاتحه، چنین تأثیری دارد»؟ و افزود: «گوسفندان را از آنها بگیرید و با خود، برای من نیز سهمی در نظر بگیرید».

باب (7): دَم کردن گزیدگی تمام جانواران زهر دار

1450ـ عَن الأَسْوَدِ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ ب عَنِ الرُّقْيَةِ؟ فَقَالَتْ: رَخَّصَ   
رَسُولُ اللَّهِ ص لأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ فِي الرُّقْيَةِ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (م/2193)

ترجمه: اسود می‌گوید: از عایشه ل درباره‌ی دم کردن پرسیدم. او گفت: رسول الله ص به یک خانواده از انصار اجازه داد تا گزیدگی هر جانور زهر دار را دَم کنند.

باب (8): درباره­ی دَم کردن بیماری ریش پهلو

1451ـ عَنْ أَنَسٍ بن مالك س قَالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الرُّقْيَةِ مِنَ الْعَيْنِ، وَالْحُمَةِ، وَالنَّمْلَةِ. (م/2196)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص اجازه داد تا بیماری چشم زخم، گزیدگی هر جانور زهردار و نَمَل (بیماری ریش پهلو) را دَم کنند.

باب (9): درباره­ی دم کردن از عقرب گزیدگی

1452ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الرُّقَى، فَجَاءَ آلُ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ كَانَتْ عِنْدَنَا رُقْيَةٌ نَرْقِى بِهَا مِنَ الْعَقْرَبِ، وَإِنَّكَ نَهَيْتَ عَنِ الرُّقَى قَالَ: فَعَرَضُوهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا أَرَى بَأْسًا، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَنْفَعْهُ». (م/2199)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص از دَم کردن، منع فرمود. بعد از آن، خانواده‌ی عمرو بن حزم نزد رسول الله ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما افسونی (دَمی) داشتیم که بوسیله‌ی آن، عقرب گزیده را دم می‌کردیم؛ ولی شما از دَم کردن منع فرمودید. جابر می‌گوید: آنگاه آنان، افسون خود را به نبی اکرم ص عرضه نمودند. رسول الله ص فرمود: «در آن، اشکالی نمی‌بینم؛ هرکس از شما می‌تواند به برادرش، نفع برساند، کوتاهی نکند».

1453ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَقِيتُ مِنْ عَقْرَبٍ لَدَغَتْنِي الْبَارِحَةَ، قَالَ: «أَمَا لَوْ قُلْتَ، حِينَ أَمْسَيْتَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ تَضُرُّكَ». (م/2709)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: مردی خدمت نبی اکرم ص شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله! از عقربی که دیشب مرا گزید، چه درد زیادی متحمل شدم. پیامبر اکرم ص فرمود: «اگر شبانگاه، «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» را می‌خواندی، به تو ضرری نمی‌رساند».

ترجمه‌ی دعا: به کلمات کامل الهی از شر آنچه که آفریده است، پناه می‌برم.

باب (10): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشویید، این کار را انجام دهید

1454ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «الْعَيْنُ حَقٌّ، وَلَوْ كَانَ شَىْءٌ سَابَقَ الْقَدَرَ سَبَقَتْهُ الْعَيْنُ، وَإِذَا اسْتُغْسِلْتُمْ فَاغْسِلُوا». (م/2188)

1454ـ ابن عباس ل می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «چشم زخم، حقیقت دارد. اگر چیزی از سرنوشت، سبقت می‌گرفت، چشم زخم بود. و اگر از شما درخواست کردند که اعضای بدنتان را بشویید، این کار را انجام دهید».

(اگر گمان شد که چشم زخم از ناحیه‌ی شما بوده است و درخواست کردند که وضو بگیرید یا بعضی از اعضای بدنتان را بشویید تا فرد آسیب دیده آن آب را روی بدن خود بریزد یا با آن، غسل کند، این کار را انجام دهید؛ چنانکه این تفاصیل در روایات صحیح دیگر، ذکر شده‌اند).

باب (11) درباره‌ی دَم کردن برای چشم زخم

1455ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْمُرُنِى أَنْ أَسْتَرْقِىَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/2195)

1455ـ عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص به من دستور می‌داد تا برای چشم زخم، دَم کنم.

1456ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ص لآلِ حَزْمٍ فِي رُقْيَةِ الْحَيَّةِ، وَقَالَ لأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: «مَا لِي أَرَى أَجْسَامَ بَنِي أَخِي ضَارِعَةً تُصِيبُهُمُ الْحَاجَةُ» قَالَتْ: لاَ، وَلَكِنِ الْعَيْنُ تُسْرِعُ إِلَيْهِمْ، قَالَ: «ارْقِيهِمْ» قَالَتْ: فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «ارْقِيهِمْ». (م/2198)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص به خانواده‌ی حزم، اجازه داد تا مار گزیدگی را دم کنند و خطاب به اسماء دختر عمیس ل فرمود: «چرا من بدن برادرزاده‌هایم (فرزندان جعفر بن ابی طالب) را نحیف و لاغر می‌بینم؟ آیا از فقر و گرسنگی، رنج می‌برند؟ اسماء گفت: نه، ولی بسیار زود دچار چشم زخم می‌شوند». پیامبر اکرم ص فرمود: «آنان را دم کن». اسماء می‌گوید: آنگاه من کلماتی را برای دَم کردن، عرضه نمودم. رسول الله ص فرمود: «آنان را دَم کن». (اشکالی ندارد با همین کلمات، دم کن.)

باب (12): دَم کردن برای چشم زخم

1457ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ب زَوْجِ النَّبِيِّ ص: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِجَارِيَةٍ، فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ب، زَوْجِ النَّبِىِّ ص رَأَى بِوَجْهِهَا سَفْعَةً فَقَالَ: «بِهَا نَظْرَةٌ، فَاسْتَرْقُوا لَهَا» يَعْنِي بِوَجْهِهَا صُفْرَةً. (م/2197)

ترجمه: از ام سلمه ل ، همسر گرامی پیامبر اکرم ص روایت است که رسول الله ص کنیزی را در خانه‌ی ام سلمه ل دید که رنگش پریده بود؛ پس فرمود: «او را دَم کنید؛ زیرا دچار چشم زخم شده است».

باب (13): دَم کردن با خاک زمین

1458ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ إِذَا اشْتَكَى الإِنْسَانُ الشَّىْءَ مِنْهُ، أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جَرْحٌ، قَالَ النَّبِيُّ ص: بِإِصْبَعِهِ هَكَذَا ـ وَوَضَعَ سُفْيَانُ سَبَّابَتَهُ بِالأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا ـ «بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا» قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ «يُشْفَى» وَقَالَ زُهَيْرٌ «لِيُشْفَى سَقِيمُنَا». (م/2194)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: هرگاه، عضوی از بدن یک شخص، درد می‌گرفت یا زخمی می‌شد، نبی اکرم ص با انگشتش اینگونه می‌نمود ـ سفیان (یک راوی) انگشت سبابه‌اش را به زمین ‌زد و بلند ‌کرد ـ و می‌فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». «خاک زمین ما با آب دهان یکی از ما با اجازه‌ی پروردگارمان، باید باعث شفای مریض ما گردد».

نووی می‌گوید: روی انگشت سبابه‌اش مقداری آب دهان بگذارد و آن را به زمین بزند و دعای فوق را بخواند و به محل درد بمالد. اما برخی از علما می‌گویند: هدف از زمین، همان جسم بیمار است که از خاک آفریده شده است و اشاره به جسم بیمار دارد و نیازی نیست که دستش را به زمین بزند؛ بلکه همان دم کردن و فوت کردن، کافی است. والله اعلم

1459ـ عَن خَوْلَةَ بِنْتَ حَكِيمٍ السُّلَمِيَّةَ تَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلاً ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرُّهُ شَيْءٌ، حَتَّي يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». (م/2708)

ترجمه: خوله دختر حکیم سلمی‌ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس در منزلی فرود آید و این دعا را بخواند: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلاً ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». تا زمانی که از آن منزل کوچ کند، هیچ چیزی به او ضرر نمی‌رساند».

ترجمه‌ی دعا: از بدی آنچه که الله متعال آفریده است به کلمات کاملش، پناه می‌برم.

باب (14): اگر یکی از اعضای خانواده‌ی شخص، مریض شد، می‌تواند او را دَم کند

1460ـ عَنْ عَائِشَةَ بقَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا اشْتَكَى مِنَّا إِنْسَانٌ، مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِى، لاَ شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لاَ يُغَادِرُ سَقَمًا» فَلَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَثَقُلَ، أَخَذْتُ بِيَدِهِ لأَصْنَعَ بِهِ نَحْوَ مَا كَانَ يَصْنَعُ فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ يَدِى، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاجْعَلْنِى مَعَ الرَّفِيقِ الأَعْلَى» قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ قَضَى.

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: هر گاه یکی از ما مریض می‌شد، رسول الله ص با دست راستش بر بدن او می‌کشید و می‌فرمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِى، لاَ شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لاَ يُغَادِرُ سَقَمًا». «ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف کن و چنان شفایی به او عنایت کن که هیچ بیماری‌ای باقی نماند؛ چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی به جز شفای تو وجود ندارد».

عایشه ل می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص مریض شد و مریضی‌اش شدت یافت، دستش را گرفتم تا بوسیله‌ی آن همان کاری را انجام دهم که خود ایشان انجام می‌داد؛ اما پیامبر اکرم ص دستش را ا ز دستم بیرون کشید و فرمود: « بار الها! مرا مغفرت کن و همراه دوستان والا (انبیا، صدیقین، شهدا و صالحان) قرار بده».

عایشه ل می‌گوید: پس از آن، نگاه کردم و متوجه شدم که فوت نموده است.

1461ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَرْقِى بِهَذِهِ الرُّقْيَةِ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ أَنْتَ». (م/2191)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص با این کلمات، دَم می‌نمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ أَنْتَ». «ای پروردگار مردم! بیماری را برطرف کن؛ شفا در دست توست و هیچ‌کس به جز تو نمی‌تواند بیماری را برطرف نماید».

1462ـ عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الأَشْجَعِىِّ س قَالَ: كُنَّا نَرْقِى فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «اعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ، لاَ بَأْسَ بِالرُّقَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِرْكٌ». (م/2200)

ترجمه: عوف بن مالک اشجعی س می‌گوید: ما در جاهلیت، دَم می‌کردیم. به همین خاطر، عرض کردیم: یا رسول الله! نظر شما در مورد دَم کردن چیست؟ فرمود: «کلماتی را که با آنها دَم می‌کردید، به من ارائه دهید؛ دم کردن، اشکالی ندارد به شرط اینکه در آن، شرکی وجود نداشته باشد».

45ـ کتاب مریضی و طبابت

باب (1): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می‌شود

1463ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسِسْتُهُ بِيَدِى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «أَجَلْ إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلاَنِ مِنْكُمْ» قَالَ: فَقُلْتُ: ذَلِكَ، أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَجَلْ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى مِنْ مَرَضٍ فَمَا سِوَاهُ، إِلاَّ حَطَّ اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». (م/2571)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: در دوران بیماری نبی اکرم ص در حالی که تب بود، نزد ایشان رفتم و بدنش را با دستم، لمس کردم و گفتم: یا رسول الله! شما هم به شدت، تب می‌شوید؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «من به اندازه‌ی دونفر از شما تب می‌شوم». گفتم: آیا به خاطر این است که به شما دو پاداش می‌رسد؟ فرمود: «بله». سپس، رسول الله ص فرمود: «هر مسلمانی که با بیماری یا هر چز دیگری، اذیت و آزار شود، همانگونه که برگ درختان می‌ریزند، الله متعال گناهان این مسلمان را می‌ریزد».

باب (2): فضیلت عیادت بیماران

1464ـ عَنْ ثَوْبَانَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إن المُسلِمَ إذَا عَادَ اَخَاهُ المُسلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». (م/2568)

ترجمه: ثوبان س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرگاه یک شخص مسلمان به عیادت برادر مسلمانش برود، همچنان تا هنگامی که بر می‌گردد در حال چیدن میوه‌های بهشت است».

1465ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ يَقُولُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلاَنًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أُطْعِمُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فُلاَنٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فُلاَنٌ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي». (م/2569)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، الله ﻷ می‌فرماید: ای فرزند آدم! من بیمار شدم اما تو به عیادتم نیامدی. بنده می‌گوید: پروردگارم! من چگونه می‌توانم به عیادت تو بیایم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می‌فرماید: آیا خبر نشدی که فلان بنده‌ام مریض شد ولی تو به عیادتش نرفتی؟ مگر نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی، مرا آنجا می‌یافتی؟ ای فرزند آدم! من از تو تقاضای غذا نمودم؛ اما تو به من غذا ندادی. بنده می‌گوید: پروردگارا! چگونه می‌توانم به تو غذا بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیانی؟ الله متعال می‌فرماید: مگر فلان بنده ام از تو تقاضای غذا نکرد ولی تو به او غذا ندادی؟ مگر نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی؟ ای فرزند آدم ! من از تو آب خواستم اما تو به من آب ندادی. بنده می‌گوید: پروردگارا! چگونه من می‌توانم به تو آب بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می‌فرماید: فلان بنده‌ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی. اگر تو به او آب می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی».

باب (3): نگویید دلم ناپاک و پلید شده است

1466ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: خَبُثَتْ نَفْسِى، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: لَقِسَتْ نَفْسِي». (م/2250)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: نباید یکی از شما بگوید: دلم ناپاک و پلید گردید؛ بلکه بگوید: دلم چرکین شد».

(گرچه معنای هردو کلمه، یکی است؛ اما رسول اکرم ص راهنمایی فرمودند که از کلمات زشت و زننده، استفاده نکنید). والله اعلم

باب (4): هر بیماری، دارویی دارد

1467ـ عَنْ جَابِرٍ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﻷ». (م/2204)

ترجمه: از جابر س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هر بیماری، دارویی دارد؛ پس هرگاه، داروی بیماری به هدف برخورد کند، بیمار با اجازه‌ی الله متعال بهبود می‌یابد».

باب (5): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا سرد کنید

1468ـ عَنْ أَسْمَاءَ ب: أَنَّهَا كَانَتْ تُؤْتَى بِالْمَرْأَةِ الْمَوْعُوكَةِ، فَتَدْعُو بِالْمَاءِ فَتَصُبُّهُ فِي جَيْبِهَا، وَتَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «ابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ» وَقَالَ: «إِنَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (م/2211)

ترجمه: از اسماء ل روایت است که زنانی را که بشدت، تب بودند، نزد ایشان می‌آوردند؛ او آب می‌خواست و در گریبان آنان می‌ریخت و می‌گفت: رسول الله ص فرمود: «گرمای تب را بوسیله‌ی آب، سرد کنید؛ چرا که گرمای تب برگرفته از گرمای حهنم است».

باب (6): تب گناهان را از بین می‌برد

1469ـ عَن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَى أُمِّ السَّائِبِ، أَوْ أُمِّ الْمُسَيَّبِ، فَقَالَ: «مَا لَكِ؟ يَا أُمَّ السَّائِبِ ـ أَوْ يَا أُمَّ الْمُسَيَّبِ ـ تُزَفْزِفِينَ»؟ قَالَتِ: الْحُمَّي، لاَ بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا، فَقَالَ: «لاَ تَسُبِّي الْحُمَّي فَإِنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (م/2575)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: رسول الله ص به خانه‌ی ام سائب یا ام مسیب رفت و فرمود: «ای ام سائب! چرا می‌لرزی؟ جواب داد: دچار تب شده‌ام؛ الله متعال خیرش ندهد. پیامبر اکرم ص فرمود: تب را بد و بیراه مگو؛ زیرا همانگونه که کوره مواد ناخالص را از آهن، جدا می‌سازد، تب گناهان بنی آدم را از بین می‌برد».

باب (7): درباره­ی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن

1470ـ عَن عَطَاءِ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ ل: أَلاَ أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ص قَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّى أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ» قَالَتْ: أَصْبِرُ، قَالَتْ: فَإِنِّى أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ لاَ أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. (م/2576)

ترجمه: عطا بن ابی رباح می‌گوید: ابن عباس ل به من گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلی. گفت: این زن سیاه پوست، نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: من بیهوش می‌شوم وبرهنه می‌گردم؛ لذا نزد الله متعال برایم دعا کن (تا این مشکلم برطرف گردد.) رسول الله ص فرمود: «اگر می‌خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می‌روی. و اگر نه، از الله متعال می‌خواهم تا تو را شفا دهد». این زن گفت: صبر می‌کنم. اما هنگام بیهوشی برهنه می‌شوم؛ از الله متعال بخواه تا برهنه نشوم. آنگاه رسول الله ص برایش دعا نمود تا برهنه نشود.

باب (8): تلبینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد

1471ـ عَنْ عَائِشَةَ ب زَوْجِ النَّبِيِّ ص: أَنَّهَا كَانَتْ، إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلاَّ أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا ـ أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ، فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ، كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّى سَمِعْتُ   
رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مَجَمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تُذْهِبُ بَعْضَ الْحُزْنِ». (م/2216)

ترجمه: از عایشه ب روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می‌کرد و به همین مناسبت، زنان جمع می‌شدند و سپس پراکنده می‌گشتند و فقط افراد بسیار نزدیکش باقی می‌ماندند، دستور می‌داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس، شیر و عسل) پخته شود و نان ترید فراهم گردد و از آن آش، روی آن بریزند. سپس می‌گفت: از آن بخورید؛ زیرا شنیدم که رسول الله ص فرمود: «تلبینه، باعث آ‎رامش و نشاط قلب مریض، و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد».

باب (9): مداوا با غسل

1472ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: إِنَّ أَخِي اسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اسْقِهِ عَسَلاً» فَسَقَاهُ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ: إِنِّي سَقَيْتُهُ عَسَلاً فَلَمْ يَزِدْهُ إِلاَّ اسْتِطْلاَقًا، فَقَالَ لَهُ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً» فَقَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُهُ فَلَمْ يَزِدْهُ إِلاَّ اسْتِطْلاَقًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ. (م/2217)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: برادرم اسهال است. رسول الله ص فرمود: «به او عسل بده».

آن مرد، دوباره آمد و گفت: به او عسل دادم؛ اما باعث افزایش اسهال او گردید. پیامبر اکرم ص تا سه بار که آن مرد می‌آمد، همان دستور اولش را تکرار می‌نمود. و هنگامی که برای چهارمین بار آمد، بار دیگر رسول الله ص فرمود: «به او عسل بده». آن مرد گفت: به او عسل دادم؛ ولی اسهالش بیشتر شد. پیامبر اکرم ص فرمود: «الله متعال راست گفته است؛ ولی شکم برادرت، دروغ می‌گوید (صلاحیت خوب شدن ندارد.) ابو سعید خدری می‌گوید: آن مرد، این بار هم به برادرش عسل داد و سرانجام، شفا یافت.

باب (10): مداوا با شونیز (سیاه دانه)

1473ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلاَّ السَّامَ» وَالسَّامُ: الْمَوْتُ، وَالْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ: الشُّونِيزُ. (م/2215)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «شفای هر بیماری در این سیاه دانه نهفته است بجز مرگ». (که دوا ندارد.)

باب (11): هرکس، صبحش را با خوردن خرمای عجوه، آغاز نماید، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی‌رساند

1474ـ عَن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ «مَنْ تَصَبَّحَ بِسَبْعِ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّ وَلاَ سِحْرٌ». (م/2047)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس، صبح خود را با خوردن هفت عدد خرمای عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) آغاز نماید، در آن روز، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی‌رساند».

1475ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ فِي عَجْوَةِ الْعَالِيَةِ شِفَاءً، أَوْ إِنَّهَا تِرْيَاقٌ، أَوَّلَ الْبُكْرَةِ». (م/2048)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همانا در خرمای عجوه‌ی عوالی مدینه، شفا وجود دارد یا اینکه خوردن آن در اول صبح، پادزهر است».

باب (12): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است

1476ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». (م/2049)

ترجمه: از سعید بن زید س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «قارچ از ترنجبین است که الله متعال آن را بر موسی ÷ نازل فرمود و آب آن، شفای چشم است».

باب (13): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می‌گویند

1477ـ عَن عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مِحْصَنٍ ـ وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الأُوَلِ اللاَّتِى بَايَعْنَ رَسُولَ اللَّهِ ص، وَهِىَ أُخْتُ عُكَّاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ، أَحَدِ بَنِي أَسَدِ بْنِ خُزَيْمَةَ ـ قَالَ: أَخْبَرَتْنِى أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص بِابْنٍ لَهَا لَمْ يَبْلُغْ أَنْ يَأْكُلَ الطَّعَامَ، وَقَدْ أَعْلَقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعُذْرَةِ ـ قَالَ يُونُسُ: أَعْلَقَتْ غَمَزَتْ فَهِىَ تَخَافُ أَنْ يَكُونَ بِهِ عُذْرَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «عَلاَمَهْ تَدْغَرْنَ أَوْلاَدَكُنَّ بِهَذَا الإِعْلاَقِ؟ عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِىِّ ـ يَعْنِى بِهِ الْكُسْتَ ـ فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ» قَالَ عُبَيدُاللهِ: وَ أَخبَرتَنِی أَنَّ ابنَهَا، ذَاك بَالَ فِي حَجرِ رَسُولِ اللهِ ص، فَدَعَا رَسُولُ اللهِ ص بِمَاءِ فَنَضَحَهُ عَلَی بَولِهِ وَ لَم يَغسِلهُ غَسلاً. (م/2214)

ترجمه: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود می‌گوید: ام قیس دختر محصن که یکی از مهاجران نخستین است و با رسول اکرم ص بیعت کرد و خواهر عکاشه بن محصن و از قبیله‌ی بنی اسد بن خزیمه می‌باشد، گفت: پسرم را که هنوز خوراکی نشده بود و غذا نمی‌خورد، نزد رسول الله ص بردم در حالی که گلویش را بخاطر افتادگی کامش، مالیده بودم. رسول الله ص فرمود: «چرا با انگشت زبان کوچک و کام فرزندانتان را بالا می‌برید؟ از عود هندی یعنی قسط استفاده کنید؛ زیرا عود هندی علاج هفت بیماری است که یکی از آنها ذات الجنب (سینه پهلو) است».

عبید الله می‌گوید: همچنین ام قیس س به من گفت که همین بچه‌اش در آغوش رسول الله ص ادرار نمود؛ لذا پیامبر اکرم ص آب خواست و بالای ادرارش ریخت و آن را نشست. (فقط به ریختن آب، اکتفا نمود.)

باب (14): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن)

1478ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: لَدَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ، فَأَشَارَ أَنْ لاَ تَلُدُّونِى، فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «لاَ يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلاَّ لُدَّ، غَيْرُ الْعَبَّاسِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (م/2213)

ترجمه: عایشه ب می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص بیمار بود به وی دارو خورانیدیم. پیامبر اکرم ص اشاره کرد که به من دارو ندهید. ما خیال کردیم این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. اما هنگامی که رسول اکرم ص به هوش آمد، فرمود: «بجز عباس که در این کار، شرکت نداشت، باید در حلق همه‌ی شما دارو ریخته شود».

باب (15): درباره ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن

1479ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص احْتَجَمَ، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَاسْتَعَطَ. (م/1202)

ترجمه: از ابن عباس ل روایت است که نبی اکرم ص حجامت نمود و مزد حجامت کننده را پرداخت کرد و همچنین قطره در بینی نمود.

باب (16): معالجه با حجامت و داغ

1480ـ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ قَالَ: جَاءَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ل، فِي أَهْلِنَا، وَرَجُلٌ يَشْتَكِى خُرَاجًا، بِهِ أَوْ جِرَاحًا، فَقَالَ: مَا تَشْتَكِى؟ قَالَ: خُرَاجٌ بِي قَدْ شَقَّ عَلَىَّ، فَقَالَ: يَا غُلاَمُ ائْتِنِى بِحَجَّامٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا تَصْنَعُ بِالْحَجَّامِ؟ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُعَلِّقَ فِيهِ مِحْجَمًا، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الذُّبَابَ لَيُصِيبُنِي، أَوْ يُصِيبُنِى الثَّوْبُ، فَيُؤْذِينِي، وَيَشُقُّ عَلَىَّ، فَلَمَّا رَأَى تَبَرُّمَهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنْ كَانَ فِي شَىْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ خَيْرٌ، فَفِي شَرْطَةِ مَحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةٍ مِنْ عَسَلٍ، أَوْ لَذْعَةٍ بِنَارٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَمَا أُحِبُّ أَنْ أَكْتَوِىَ» قَالَ فَجَاءَ بِحَجَّامٍ فَشَرَطَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ. (م/2205)

ترجمه: عاصم بن عمر بن قتاده می‌گوید : جابر بن عبدالله ل به خانه‌ی ما آمد. در این میان، مردی که ورم یا جراحتی داشت نیز به خانه‌ی ما آمد؛ جابر بن عبدالله ل از او پرسید: بیماری شما چیست؟ آن مرد جواب داد: ورمی است که مرا دچار مشکل ساخته است. جابر گفت: پسرم! حجامت‌گری بیاورید. آن مرد پرسید: ای ابو عبدالله! حجامت‌گر را چکار می‌کنید؟ جابر گفت: می‌خواهم یک شیشه‌ی حجامت به ورم شما آویزان کنم. آن مرد گفت: سوگند به الله، هنگامی که مگس بر زخم من می‌نشیند یا لباسم با زخم تماس پیدا می‌کند، باعث اذیت آزار من می‌گردد و مرا دچار مشکل می‌کند (پس چگونه من شیشه‌ی حجامت را تحمل می‌کنم؟) هنگامی که جابر ل تنفر و انزجار او را از حجامت، مشاهده نمود، گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «اگر در چیزی از داروهای شما خیری وجود داشته باشد، در تیغ دستگاه حجامت، نوشیدن جرعه‌ای عسل و داغ آتش است؛ البته من دوست ندارم که داغ نمایم». راوی می‌گوید: سرانجام، حجامت‌گری آوردند و او آن مرد را حجامت کرد و مشکلش برطرف گردید.

1481ـ عَنْ جَابِرٍ س: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ ب اسْتَأْذَنَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْحِجَامَةِ، فَأَمَرَ النَّبِىُّ ص أَبَا طَيْبَةَ أَنْ يَحْجُمَهَا، قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ أَخَاهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَوْ غُلاَمًا لَمْ يَحْتَلِمْ. (م/2206)

ترجمه: جابر س می‌گوید: ام سلمه ل (همسر نبی اکرم ص) از رسول الله ص اجازه خواست تا حجامت کند. پیامبر اکرم ص به ابوطیبه دستور داد تا او را حجامت کند.

راوی از جابر می‌گوید: فکر می‌کنم جابر س گفت: ابوطیبه برادر رضاعی ام سلمه بشمار می‌رفت یا اینکه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

( البته اگر پزشک زن یا محرم پیدا نشود و ضرورت بسیار شدید باشد، زن می‌تواند به پزشک نامحرم برای معالجه، مراجعه نماید). مترجم

باب (17): معالجه با قطع رگ و داغ کردن

1482ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ طَبِيبًا، فَقَطَعَ مِنْهُ عِرْقًا: ثُمَّ كَوَاهُ عَلَيْهِ. (م/2207)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص طبیبی نزد ابی بن کعب س فرستاد. آن طبیب یکی از رگهای ابی بن کعب را قطع کرد و جای آن را داغ نمود.

باب (18): معالجه‌ی زخم‌ها با داغ

1483ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: رُمِىَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فِي أَكْحَلِهِ، قَالَ: فَحَسَمَهُ النَّبِيُّ ص بِيَدِهِ بِمِشْقَصٍ ثُمَّ وَرِمَتْ فَحَسَمَهُ الثَّانِيَةَ. (م/2208)

ترجمه: جابر س می‌گوید: به رگ میانی دست سعد بن معاذ س تیری اصابت کرد.   
نبی اکرم ص با دست خودش با یک سرنیزه آن را داغ نمود. دوباره دستش، ورم کرد و برای بار دوم رسول الله ص آن را داغ نمود.

باب (19): معالجه‌ی با شراب

فيه حديث وائل بن حجر، و قد تقدم في كتاب الأشربة (الحديث:1279)

در این باره، حدیث وائل بن حجر س در کتاب نوشیدنی‌ها، شماره‌ی (1279) بیان گردید.

­

46- کتاب طاعون

باب (1): درباره ی طاعون و اینکه عذابی است؛ پس به منطقه‌ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید

1484ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْوَجَعَ أَوِ السَّقَمَ رِجْزٌ عُذِّبَ بِهِ بَعْضُ الأُمَمِ قَبْلَكُمْ، ثُمَّ بَقِىَ بَعْدُ بِالأَرْضِ، فَيَذْهَبُ الْمَرَّةَ وَيَأْتِى الأُخْرَى، فَمَنْ سَمِعَ بِهِ بِأَرْضٍ، فَلاَ يَقْدَمَنَّ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَقَعَ بِأَرْضٍ وَهُوَ بِهَا، فَلاَ يُخْرِجَنَّهُ الْفِرَارُ مِنْهُ». (م/2218)

ترجمه: اسامه بن زید س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «این بیماری (طاعون) عذابی است که برخی از امت‌های گذشته به آن، دچار شدند و بعد از آن، روی زمین باقی ماند. گاهی از بین می‌رود و گاهی دیگر، ظاهر می‌شود. لذا هرکس شنید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرود. واگر در سرزمینی که در آنجا بسر می‌برد، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکند».

1485ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرْغَ لَقِيَهُ أَهْلُ الأَجْنَادِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ فَدَعَوْتُهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لأَمْرٍ وَلاَ نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَلاَ نَرَى أَنْ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّى، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي الأَنْصَارَ فَدَعَوْتُهُمْ لَهُ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلاَفِهِمْ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّى، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ مَشْيَخَةِ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ، فَدَعَوْتُهُمْ فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ رَجُلاَنِ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلاَ تُقْدِمْهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَنَادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ، فَأَصْبِحُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ: أَفِرَارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرُكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ ـ وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلاَفَهُ ـ نَعَمْ، نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَتْ لَكَ إِبِلٌ فَهَبَطْتَ وَادِيًا لَهُ عِدْوَتَانِ، إِحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ وَالأُخْرَى جَدْبَةٌ أَلَيْسَ إِنْ رَعَيْتَ الْخَصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَكَانَ مُتَغَيِّبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي مِنْ هَذَا عِلْمًا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلاَ تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ» قَالَ: فَحَمِدَ اللَّهَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ انْصَرَفَ. (م/2219)

ترجمه: عبد الله بن عباس ل می‌گوید: عمر بن خطاب س بسوی شام، حرکت نمود تا اینکه به روستای سرغ (نزدیکی شام) رسید و در آنجا با مسلمانان شام (فلسطین، اردن، دمشق، حمص و قنصرین) یعنی ابوعبیده بن جراح و یارانش، ملاقات نمود. آنان او را اطلاع دادند که بیماری طاعون در شام، شیوع پیدا کرده است. عمر بن خطاب س گفت: مهاجرین نخستین را فراخوانید. راوی می‌گوید: من آنان را فراخواندم. عمر بن خطاب با آنها مشورت نمود و به اطلاعشان رساند که طاعون در سرزمین شام، شیوع پیدا کرده است. آنها با یکدیگر، اختلاف کردند. گروهی گفتند: شما برای انجام مأموریتی آمده‌اید و ما معتقدیم که نباید قبل از انجام آن، برگردی. گروهی دیگر گفتند: شخصیت‌های بزرگ و صحابه‌ی رسول الله ص همراه شما هستند؛ ما فکر می‌کنیم نباید آنان را به دهان طاعون بیندازی. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: انصار را فراخوانید. من انصار را فراخواندم. از آنان نیز مشورت خواست. آنها هم مانند مهاجران، اختلاف کردند. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: شیوخ قریش یعنی همان مهاجران فتح[[8]](#footnote-8) را فرا خوانید.

راوی می‌گوید: آنان را فرا خواندم. آنها در این باره، اختلاف نکردند. بلکه یکپارچه گفتند: رأی ما این است که مردم را برگردانید و به طاعون، عرضه نکنید. اینجا بود که عمر س در میان مردم، اعلان نمود که فردا صبح، من بر مرکبم سوار می‌شوم و مسافرم؛ شما هم آماده باشید.

در این هنگام، ابوعبیده بن جراح س گفت: آیا از تقدیر الهی، فرار می‌کنیم؟ عمر س گفت: ای ابوعبیده! کاش، تو این حرف را نمی‌زدی؛ کسی دیگر این حرف را به زبان می‌آورد ـ گفتنی است که عمر دوست نداشت با ابوعبیده مخالفت نماید.ـ بله، از تقدیر الهی به سوی تقدیر الهی فرار می‌کینم. اگر شتران تو وارد دره‌ای شوند که دو کرانه دارد و یک کرانه‌ی آن، سرسبز، و کرانه‌ی دیگر آن، خشک و بی علف باشد؛ مگر نه این است که اگر شترانت را در قسمت سرسبز بچرانی، به تقدیر الهی چرانیده‌ای، و اگر در کرانه‌ی خشک بچرانی، باز هم به تقدیر الهی چرانیده‌ای؟ در این اثنا، عبدالرحمن بن عوف س که برا ی انجام کاری بیرون رفته بود و قبلاً حضور نداشت، آمد و گفت: من در این باره، علم و دانشی دارم؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: « هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرود و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می‌برید، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

راوی می‌گوید: عمر بن خطاب س بعد از شنیدن این حدیث، الله متعال را حمد و ثنا گفت و برگشت.

47 – کتاب بدفالی و سرایت بیماری

باب (1): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصالتی ندارند

1486ـ عَن ابي سَلَمَةَ ـ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: حِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ عَدْوَى وَلاَ صَفَرَ وَلاَ هَامَةَ» فَقَالَ أَعْرَابِىٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الإِبِلِ تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَجِيءُ الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ فِيهَا فَيُجْرِبُهَا كُلَّهَا؟ قَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ»، وفي رواية: «لَا عَدوَی وَ لاَ طِيَرَةَ وَلاَ صَفَرَ وَلاَ هَامَةَ». (م/2220)

ترجمه: ابو سلمه بن عبدالرحمن به روایت از ابوهریره س می‌گوید: هنگامی که   
رسول الله ص فرمود: «سرایت بیماری و صفر وهامه، اصالتی ندارند»، یک مرد بادیه نشین گفت: پس چرا شترانی که در ریگستان بسر می‌برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه شتران گر به آنها نزدیک می‌شوند، همه را گر می‌کنند؟ رسول اکرم ص فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»؟

و در روایتی آمده است که رسول الله ص فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، صفر و هامه، اصالتی ندارند».

علما در مورد «صفر» دو تفسیر ذکر کرده‌اند: یکی اینکه به تأخیر انداختن حرمت ماه محرم به ماه صفر که اعراب انجام می‌دادند، هیچ اصالتی ندارد و صحیح نیست.

دوم اینکه اعراب اعتقاد داشتند «صفر» نوعی کرم در شکم انسان است و هنگام گرسنه شدن انسان به حرکت درمی‌آید و چه بسا که باعث مرگ انسان می‌گردد.

البته حدیث می‌تواند اشاره به هردو مطلب داشته باشد و هردو باور نادرست را نفی نماید.

در مورد «هامه» نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی اینکه اعراب پرنده‌ی جغد را به بدفالی می‌گرفتند و می‌گفتند: اگر جغد بالای خانه‌ی کسی بنشیند، صاحب خانه یا یکی از اعضای خانواده‌اش می‌میرد.

دوم اینکه در میان اعراب این باور وجود داشت که استخوان‌ها یا روح شخص مرده به پرنده‌ای تبدیل می‌شود.

رسول الله ص هردو باور فوق را باطل دانستند.

باب (2): هیچ‌کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی که حیواناتش سالم‌اند، ببرد

1487ـ عَن ابن شهاب: أَنَّ أَبا سَلَمَةَ بنِ عَبدِالرَّحمَنِ بنِ عَوفٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ص قَالَ: «لاَ عَدْوَى» وَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «أَن لاَ يُورِدُ مُمرِضٍ عَلَی مُصحً» قَالَ أَبُوسَلمَةَ: كانَ ابُو هُرَيرَةَ يُحَدَّثُهَا كلتَيهِمَا عَن رَسُولِ اللهِ ص، ثُمَّ صَمَتَ اَبُو هُرَيرَةَ بَعدَ ذَلِك عَن قَولِهِ: «لاَ عَدْوَى» وَ أَقَامَ عَلَی «أَنْ لاَ يُورِدُ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ» قَالَ: فَقَالَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي ذُبَابٍ ـ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِي هُرَيْرَةَ ـ قَدْ كُنْتُ أَسْمَعُكَ، يَا أَبَا هُرَيْرَةَ تُحَدِّثَنَا مَعَ هَذَا الْحَدِيثِ حَدِيثًا آخَرَ، قَدْ سَكَتَّ عَنْهُ، كُنْتَ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ عَدْوَى» فَأَبَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنْ يَعْرِفَ ذَلِكَ، وَقَالَ: «لاَ يُورِدُ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ» فَمَا رَآهُ الْحَارِثُ فِي ذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ أَبُو هُرَيْرَةَ، فَرَطَنَ بِالْحَبَشِيَّةِ، فَقَالَ لِلْحَارِثِ: أَتَدْرِى مَاذَا قُلْتُ؟ قَالَ: لاَ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، قُلْتُ أَبَيْتُ، قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَلَعَمْرِى لَقَدْ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ عَدْوَى» فَلاَ أَدْرِى أَنَسِىَ أَبُو هُرَيْرَةَ، أَوْ نَسَخَ أَحَدُ الْقَوْلَيْنِ الآخَرَ؟ (م/2221)

ترجمه: ابن شهاب می‌گوید: ابو سلمه بن عبد بن عوف گفت: رسول الله ص فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد». همچنین ابوسلمه می‌گفت: رسول الله ص فرمود: «هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی‌که حیواناتش سالم‌اند، ببرد».

ابوسلمه می‌گوید: هردو حدیث فوق را ابوهریره س از رسول الله ص نقل می‌نمود. اما بعدها سکوت کرد و حدیث «واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد» را بیان نمی‌کرد. ولی حدیث «هیچ‌کس نباید حیوانات بیمارش را نزد کسی‌که حیواناتش سالم‌اند ببرد» را همچنان بیان می‌کرد. سرانجام، پسر عموی ابو هریره، حارث بن ابی ذباب، گفت: ای ابوهریره! من شنیدم که شما با این حدیث، حدیث دیگری نیز بیان می‌کردید؛ ولی هم اکنون، سکوت نموده‌اید و آن حدیث را بیان نمی‌کنید؛ شما می‌گفتید: رسول الله ص فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد». ابوهریره از این حدیث، اظهار بی اطلاعی کرد. لذا حارث با ابوهریره در این زمینه، بحث و مجادله نمود تا جایی که ابوهریره خشمگین شد و کلماتی به زبان حبشی‌ها به زبان آورد و به حارث گفت: آیا متوجه شدی چه گفتم؟ حارث جواب داد: خیر. ابوهریره گفت: من گفتم: نمی‌پذیرم که چنین حدیثی، بیان کرده‌ام.

ابوسلمه می‌گوید: بطور قطع، ابوهریره س برای ما بیان می‌نمود که رسول الله ص فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد»؛ اما من نمی‌دانم که آیا ابوهریره این حدیث را فراموش نمود یا اینکه یکی از این دو حدیث، دیگری را نسخ کرد.

توضیح: امام نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: جمهور علما معتقدند که این دو حدیث، صحیح هستند. و توضیح آنها به این صورت است که حدیثی که می‌گوید: «سرایت بیماری، اصالتی ندارد» می‌خواهد به این نکته اشاره کند که اعتقاد مردم دوران جاهلیت مبنی بر اینکه بیماری بخودی خود و بدون مشیت الهی می‌تواند سرایت کند، اعتقاد درستی نیست. و حدیث دوم که می‌گوید: «هیچ کس نباید حیوانات بیمارش را نزد حیوانات سالم ببرد»، مردم را راهنمایی می‌کند که از جاهایی که به مشیت الهی، متضرر می‌شوید، پرهیز نمایید. لذا در حدیث اول، سرایت بیماری بدون مشیت الهی، نفی شده، و در حدیث دوم، سرایت با مشیت الهی تأیید شده است.

و فراموشی ابو هریره که راوی حدیث است، خدشه‌ای به صحت حدیث، وارد نمی‌کند؟ و این ، رای جمهور علما می‌باشد. قابل یادآوری است که این حدیث از تعداد دیگری از یاران پیامبر اکرم ص امثال سائب بن یزید، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و ابن عمر ش روایت شده است. شرح نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف.

باب (3): ستارگان باعث باد و باران نمی‌شوند

1488ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ عَدْوَى وَلاَ هَامَةَ وَلاَ نَوْءَ وَلاَ صَفَرَ». (م/2220)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «سرایت بیماری، هامه، ستارگان و صفر، اصالتی ندارند».

برای توضیح اصطلاحات فوق به حدیث شماره‌ی (1486) مراجعه کنید.

قابل یادآوری است که اعراب ستارگان را علت اصلی نزول باران می‌دانستند. نبی اکرم ص در این حدیث بیان نمودند که ستارگان، علت اصلی نزول باران نیستید؛ بلکه این الله متعال است که علت اصلی نزول باران است.

باب (4): غول نمی‌تواند کسی را گمراه کند

1489ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ وَلاَ غُولَ». (م/2222)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، و غول، اصالتی ندارند».

(اعراب معتقد بودند که موجوداتی به نام غول از جنس جنها در بیابانها وجود دارند و به شکلهای مختلف ظاهر می‌شوند و مردم را گمراه و هلاک می‌کنند. رسول مکرم اسلام ص این باور را رد کردند).

باب (5): پرهیز از فرد بیمار

1490ـ عَن الشَّرِيدِ س قَالَ: كَانَ فِي وَفْدِ ثَقِيفٍ رَجُلٌ مَجْذُومٌ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ص: «إِنَّا قَدْ بَايَعْنَاكَ فَارْجِعْ». (م/2231)

ترجمه: شَرِید س می‌گوید: در میان هیأت قبیله‌ی ثقیف، یک مرد وجود داشت که مبتلا به جذام بود. نبی اکرم ص پیامی برای وی فرستاد که: «ما با تو بیعت نمودیم؛ برگرد».

باب (6): به فال نیک گرفتن

1491ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «لاَ طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْفَأْلُ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». (م/2223)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می‌شنود» (و آن را به فال نیک می‌گیرد).

باب (7): بدیُمن بودن منزل و زن و اسب

1492ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل عَنِ النَّبِىِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «إِنْ يَكُ مِنَ الشُّؤْمِ شَىْءٌ حَقٌّ، فَفِى الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالدَّارِ». (م/2225)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «اگر بدیُمن بودن چیزی، حقیقت داشته باشد، بدیُمن بودن اسب و زن و منزل است».

1493ـ عَن جَابِر بنِ عَبدُاللهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي شَىْءٍ، فَفِى الرَّبْعِ وَالْخَادِمِ وَالْفَرَسِ». (م/2227)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «اگر بدیُمنی در چیزی وجود داشته باشد، در منزل، خدمتگزار و اسب وجود دارد».

48- کتاب کهانت (غیب‌گویی کردن)

باب (1): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن

فيه حديث معاوية بن الحكم السلمی و قد تقدم فی كتاب الصلاة (الحديث: 333)

در این باره حدیث معاویه بن حکم سلمی س در کتاب نماز شماره‌ی (333) بیان گردید.

باب (2) درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند

1494ـ عَن عَائِشَةُ ب قَالَت: سَأَلَ أُنَاسٌ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْكُهَّانِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسُوا بِشَىْءٍ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا الشَّىْءَ يَكُونُ حَقًّا؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْجِنِّ يَخْطَفُهَا الْجِنِّىُّ فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ، فَيَخْلِطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ». (م/2228)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: گروهی از رسول الله ص درباره‌ی کاهنان پرسیدند. پیامبر اکرم ص درپاسخ به آنان فرمود: «چیزی نیستند». (سخن آنان، هیچ اعتباری ندارد.) صحابه عرض کردند: یا رسول الله! گاهی، سخنانی می‌گویند که حقیقت دارد؟ رسول الله ص فرمود: «آن سخن حق است که یک جن (شیطان) آن را (از عالم بالا) استراق سمع می‌کند و مانند کرکری خواندن مرغ به گوش دوستش می‌رساند. آنگاه، کاهنان، صد دروغ به آن می‌افزایند» (و به مردم می‌گویند.)

1495ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ ل قَالَ: أَخْبَرَنِى رَجُلٌ وفي رواية: رجالٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَّهُمْ بَيْنَمَا هُمْ جُلُوسٌ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص رُمِىَ بِنَجْمٍ فَاسْتَنَارَ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَاذَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، إِذَا رُمِىَ بِمِثْلِ هَذَا»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، كُنَّا نَقُولُ وُلِدَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ عَظِيمٌ، وَمَاتَ رَجُلٌ عَظِيمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَإِنَّهَا لاَ يُرْمَى بِهَا لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ رَبُّنَا، تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ، إِذَا قَضَى أَمْرًا سَبَّحَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ، ثُمَّ سَبَّحَ أَهْلُ السَّمَاءِ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، حَتَّى يَبْلُغَ التَّسْبِيحُ أَهْلَ هَذِهِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ الَّذِينَ يَلُونَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ فَيُخْبِرُونَهُمْ مَاذَا قَالَ»، قَالَ: «فَيَسْتَخْبِرُ بَعْضُ أَهْلِ السَّمَوَاتِ بَعْضًا، حَتَّى يَبْلُغَ الْخَبَرُ هَذِهِ السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَتَخْطَفُ الْجِنُّ السَّمْعَ فَيَقْذِفُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَيُرْمَوْنَ بِهِ، فَمَا جَاءُوا بِهِ عَلَى وَجْهِهِ فَهُوَ حَقٌّ وَلَكِنَّهُمْ يَقْرِفُونَ فِيهِ وَيَزِيدُونَ». (م/2229)

ترجمه: عبدالله بن عباس ل می‌گوید: یک مرد ـ و در روایتی ـ چند مرد از یاران نبی اکرم ص از انصار به من اطلاع دادند که شبی، همراه رسول الله ص نشسته بودند. ناگهان، ستاره‌ای پرتاب شد و هوا روشن گردید. رسول الله ص به آنان فرمود: «در دوران جاهلیت، هنگامی که چنین ستاره‌ای پرتاب می‌شد، شما چه می‌کردید»؟ گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند کهموضوع چیست؛ البته ما معتقد بودیم که امشب، مرد بزرگی به دنیا آمده و مرد بزرگی، از دنیا رفته است. رسول الله ص فرمود: «ستاره به سبب موت و حیات کسی پرتاب نمی‌شود؛ ولی پروردگار ما ـ که نامش بزرگ و بلند مرتبه است ـ هنگامی که دستوری، صادر می‌نماید، فرشتگان حمل کننده‌ی عرش، تسبیح می‌گویند. سپس ساکنان آسمان بعدی، تسبیح می‌گویند (و همینگونه تسبیح گفتن ساکنان آسمان‌ها ادامه پیدا می‌کند) تا اینکه صدای تسبیح گفتن به این آسمان دنیا می‌رسد. آنگاه فرشتگانی که بعد از فرشتگان حمل کننده‌ی عرش قرار دارند از آنان حمل کنندگان عرش می‌پرسند که پروردگار شما چه گفت. حمل کنندگان عرش، سخن الله متعال را به آنها می‌گویند. و اینگونه این خبر در میان ساکنان آسمان، رد و بدل می‌شود تا اینکه به آسمان دنیا می‌رسد. جن‌ها در آسمان دنیا، استراق سمع می‌کنند و خبر را به دوستانشان (از انسان‌های روی زمین) می‌رسانند. اینجاست که ستارگان بسوی آنها پرتاب می‌شود. به هر حال، خبری را که به شکل صحیح آن بیاورند، حقیقت دارد؛ ولی آنان، دروغهایی با آن آمیخته و اضافه‌اش می‌کنند».

باب (4): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود

1496ـ عَنْ صَفِيَّةَ ـ هِيَ بِنتُ ابي عُبَيدٍ ـ عَنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَنْ أَتَي عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً». (م/2230)

ترجمه: صفیه دختر عبید به نقل از یکی از همسران نبی اکرم ص می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، نزد کاهن و فالگیری برود و از او درباره‌ی چیزی بپرسد، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌شود».

49- کتاب مارها و چیزهای دیگر

باب (1): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند

1497ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَأْمُرُ بِقَتْلِ الْكِلاَبِ، يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ وَالْكِلاَبَ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالأَبْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَلْتَمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَالَى»، قَالَ الزُّهْرِىُّ: وَنُرَى ذَلِكَ مِنْ سُمَّيْهِمَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَلَبِثْتُ لاَ أَتْرُكُ حَيَّةً أَرَاهَا إِلاَّ قَتَلْتُهَا، فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً يَوْمًا، مِنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، مَرَّ بِي زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ أَوْ أَبُو لُبَابَةَ، وَأَنَا أُطَارِدُهَا، فَقَالَ: مَهْلاً، يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ بِقَتْلِهِنَّ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ نَهَي عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ. (م/2233)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص دستور می‌داد تا سگ‌ها را بکشند و می‌فرمود: «مارها و سگ‌ها را بکشید؛ بویژه آن مارهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی را که دمِ کوتاه دارند؛ زیرا این دو نوع، باعث کوری چشم‌ها و سقط جنین می‌شوند». زهری (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: ما فکر می‌کنیم که زهر آنها چنین تأثیری دارد. والله اعلم

سالم می‌گوید: ابن عمر ل گفت: بعد از آن، برای مدتی طولانی، هر ماری را که می‌دیدم، به قتل می‌رساندم؛ تا اینکه روزی، یکی از مارهایی را که در داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، تعقیب نمودم. در همین حالت، زید بن خطاب یا ابو لبابه از کنارم گذشت و گفت: ای عبد الله! صبر کن. گفتم: دستور رسول الله ص است که مارها کشته شوند. او گفت: ولی رسول اکرم ص از کشتن مارهایی که در خانه، زندگی می‌کنند، منع فرمود.

باب (2): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه

1498ـ عن ابي السَّائِبِ مَوْلَى هِشَامِ بْنِ زُهْرَةَ؛ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ فِي بَيْتِهِ، قَالَ فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّى، فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَقْضِىَ صَلاَتَهُ، فَسَمِعْتُ تَحْرِيكًا فِي عَرَاجِينَ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا حَيَّةٌ، فَوَثَبْتُ لأَقْتُلَهَا، فَأَشَارَ إِلَىَّ: أَنِ اجْلِسْ فَجَلَسْتُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَشَارَ إِلَى بَيْتٍ فِي الدَّارِ، فَقَالَ، أَتَرَى هَذَا الْبَيْتَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ فِيهِ فَتًى مِنَّا حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: فَخَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى الْخَنْدَقِ، فَكَانَ ذَلِكَ الْفَتَى يَسْتَأْذِنُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِأَنْصَافِ النَّهَارِ فَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ، فَاسْتَأْذَنَهُ يَوْمًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «خُذْ عَلَيْكَ سِلاَحَكَ، فَإِنِّى أَخْشَى عَلَيْكَ قُرَيْظَةَ» فَأَخَذَ الرَّجُلُ سِلاَحَهُ، ثُمَّ رَجَعَ فَإِذَا امْرَأَتُهُ بَيْنَ الْبَابَيْنِ قَائِمَةً، فَأَهْوَى إِلَيْهَا الرُّمْحَ لِيَطْعُنَهَا بِهِ ـ وَأَصَابَتْهُ غَيْرَةٌ ـ فَقَالَتْ لَهُ: اكْفُفْ عَلَيْكَ رُمْحَكَ، وَادْخُلِ الْبَيْتَ حَتَّى تَنْظُرَ مَا الَّذِي أَخْرَجَنِى، فَدَخَلَ فَإِذَا بِحَيَّةٍ عَظِيمَةٍ مُنْطَوِيَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ، فَأَهْوَى إِلَيْهَا بِالرُّمْحِ فَانْتَظَمَهَا بِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَرَكَزَهُ فِي الدَّارِ، فَاضْطَرَبَتْ عَلَيْهِ، فَمَا يُدْرَى أَيُّهُمَا كَانَ أَسْرَعَ مَوْتًا، الْحَيَّةُ أَمِ الْفَتَى؟ قَالَ فَجِئْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ وَقُلْنَا: ادْعُ اللَّهَ يُحْيِيهِ لَنَا، فَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا لِصَاحِبِكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ جِنًّا قَدْ أَسْلَمُوا، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فَآذِنُوهُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ بَدَا لَكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (م/2236)

ترجمه: ابوسائب مولای هشام بن زهره می‌گوید: به خانه‌ی ابوسعید خدری س رفتم و دیدم که مشغول نماز خواندن است. پس منتظر او نشستم تا نمازش را به پایان برساند. در این اثنا، در گوشه‌ای از خانه، میان چوب‌های خشک و خوشه‌ها‌ی خرما، صدای حرکت کردن موجود زنده‌ای به گوشم رسید. چهره‌ام را برگرداندم؛ ماری را دیدم. لذا از جایم پریدم تا آن را بکشم. ابو سعید خدری به من اشاره نمود که بنشین. من نشستم. هنگامی که نمازش به پایان رسید، به یک اتاق در داخل منزل، اشاره کرد و گفت: آیا این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: بله. گفت: در این اتاق، جوانی که تازه، عروسی نموده بود، زندگی می‌کرد. هنگامی که ما همراه رسول خدا ص به غزوه‌ی خندق رفتیم، این جوان هنگام ظهر از رسول اکرم ص اجاز می‌خواست و نزد خانواده‌اش می‌آمد. روزی، از رسول الله ص اجازه خواست. پیامبر اکرم ص خطاب به او فرمود: «سلاحت را با خودت بردار؛ زیرا می‌ترسم بنی قریظه به تو آسیبی برسانند». آن شخص، اسلحه‌اش را برداشت و به خانه برگشت. در آنجا، همسرش را دید که میان دروازه‌ی خانه‌اش و دروازه‌ی دیگری، ایستاده است. با دیدن این حالت، به غیرت آمد و با نیزه همسرش را هدف قرار داد و خواست او را بزند. همسرش گفت: نیزه‌ات را نگهدار و وارد خانه شو تا ببینی علت بیرون شدن من از خانه چیست. آن جوان، وارد خانه شد و درآنجا، مار بزرگی را دید که روی فرش به خود، پیچیده است. پس نیزه را به او نزدیک کرد و آن مار به دور نیزه پیچید. آنگاه نیزه را داخل منزل به زمین زد. مار از روی نیزه به حرکت در آمد. و اینگونه مردم نداستند که جوان زودتر کشته شد یا مار.

ابو سعید خدری س ادامه داد که: ما نزد رسول الله ص رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم و گفتیم: از الله متعال بخواهید تا این جوان را برای ما زنده بگرداند. رسول اکرم ص فرمود: «برای دوست خود، طلب مغفرت نمایید». بعد از آن، افزود: «در مدینه، جن‌هایی وجود دارند که مسلمان شده‌اند. پس هرگاه، یکی از آنها را (به شکل مار) دیدید، سه روز، هشدار دهید. اگر بعد از آن باز هم ظاهر شد، آن را بکشید؛ زیرا او شیطان است».

توضیح: بعضی از علما این دستور را ویژه‌ی شهر مدینه دانسته‌اند و گفته‌اند که اگر ماری در جایی دیگر دیده شد، نیاز به هشدار ندارد. و برخی هم این حکم را کلی و برای همه‌ی جاها دانسته‌اند. شرح نووی با اختصار.

باب (3): کشتن مارها

1499ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُود س قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ص فِي غَارٍ، وَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا١﴾ [المرسلات: 1]. فَنَحْنُ نَأْخُذُهَا مِنْ فِيهِ رَطْبَةً، إِذْ خَرَجَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ، فَقَالَ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاهَا لِنَقْتُلَهَا، فَسَبَقَتْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَقَاهَا اللَّهُ شَرَّكُمْ كَمَا وَقَاكُمْ شَرَّهَا». (م/2234)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: ما همراه رسول الله ص در غاری بسر می‌بردیم که سوره‌ی مرسلات بر پیامبر اکرم ص نازل گردید و ما این سوره را تر و تازه از زبان نبی اکرم ص شنیدیم و فرا گرفتیم. ناگهان، ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. پیامبر اکرم ص فرمود: «آنرا بکشید». ما برای کشتن آن، اقدام کردیم. اما قبل از اینکه به آن برسیم فرار کرد. رسول الله ص فرمود: «الله متعال مار را از شرّ شما، و شما را از شرّ مار نجات داد».

باب (4): درباره‌ی کشتن وزغ ها

1500ـ عَن سَعْدٍ بنِ ابي وَقَّاصٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ وَسَمَّاهُ فُوَيْسِقًا. (م/2238)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص س روایت است که نبی اکرم ص دستور داد تا وزغ‌ها، کشته شوند و آنها را موذی نامید.

1501ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ قَتَلَ وَزَغَةً فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الأُولَى، وَإِنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّالِثَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الثَّانِيَةِ» و فی رواية: «مَن قَتَلَ وَزَغاً فِي أَوَّلِ ضَربَة كتِبَت لَهُ مائِةُ حَسَنَةٍ، وَ فِي الثَّانِيَةِ دُونِ ذَلِك، وَ فِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِك». (م/2240)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، وزغ را با یک ضربه بکشد، فلان اندازه نیکی برایش نوشته می‌شود. و هرکس، وزغ را با ضربه‌ی دوم بکشد، فلان اندازه نیکی (مقداری کمتر از اولی) برایش نوشته می‌شود. و هرکس، وزغ را با ضربه‌ی سوم بکشد، فلان اندازه نیکی (کمتر از دومی) برایش نوشته می‌شود».

و در روایتی آمده است که فرمود: «هرکس، وزغ را با اولین ضربه بکشد، صد نیکی برایش نوشته می‌شود. و اگر با ضربه‌ی دوم بکشد، کمتر از آن، و اگر با ضربه‌ی سوم بکشد، کمتر از دومی، برایش نیکی نوشته می‌شود».

باب (5): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها

1502ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأُخْرِجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَهَلاَّ نَمْلَةً وَاحِدَةً». (م/2241)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «یکی از پیامبران زیر درختی، استراحت نمود و مورچه‌ای او را گزید. پس دستور داد و وسایلش را از زیر درخت بیرون بردند و لانه‌ی مورچه‌ها را سوختند. الله متعال به او وحی فرستاد که چرا یک مورچه را مجازات نکردی»؟ (چون تو را یک مورچه گزید و بقیه مرتکب گناهی نشدند.)

باب (6):درباره­ی کشتن گربه

1503ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «عُذِّبَتِ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ، سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لاَ هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَسَقَتْهَا، إِذْ حَبَسَتْهَا وَلاَ هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ». (م/2242)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: « یک زن به سبب گربه‌ای، دچار عذاب گردید. آن زن، گربه‌ای را زندانی کرد و نه به او آب و غذایی داد و نه آزادش گذاشت تا از حشرات و گزندگان روی زمین بخورد. در نتیجه، به سبب آن، وارد جهنم شد».

باب (7): درباره­ی موش‌ها و مسخ بودن آنها

1504ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، لاَ يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَلاَ أُرَاهَا إِلاَّ الْفَأْرَ، أَلاَ تَرَوْنَهَا إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْهُ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْهُ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَحَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ كَعْبًا فَقَالَ: آنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ ذَلِكَ مِرَارًا، قُلْتُ: أَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ؟ و فی رواية: أَفَأنزِلَت عَلَیَّ التَّورَاةُ؟ (م/2997)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. من فکر می‌کنم که همین موشها هستند. (مسخ شده و تبدیل به موش شده‌اند.) مگر نمی‌بینید که اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود (به علت حرمت شیر شتر برای بنی اسرائیل) نمی‌نوشند. ولی اگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می‌نوشند؟

ابوهریره س می‌گوید: این حدیث را برای کعب، بیان کردم. او گفت: آیا خودت این حدیث را از رسول الله ص شنیدی؟ گفتم: بله. او این سؤالش را چند بار تکرار کرد. من گفتم: مگر من تورات می‌خوانم؟! و در روایتی: مگر بر من تورات نازل شده است؟! (که بدانم در آنجا هم چنین مطلبی آمده است).

باب (8): آب دادن به حیوانات

1505ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِى بِطَرِيقٍ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى، مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ، لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّى، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفَّهُ مَاءً، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ حَتَّى رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنَّ لَنَا فِي هَذِهِ الْبَهَائِمِ لأَجْرًا؟ فَقَالَ «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ». (م/2244)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «روزی، یک مرد در مسیر راه، به شدت تشنه شد. آنگاه با دیدن چاهی، وارد آن شد و از آن، آب نوشید. اما هنگامی که بیرون آمد، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می‌خورد.

آن مرد با خود گفت: این سگ به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. پس دوباره، وارد چاه شد و موزه‌اش را پر از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ آب داد. اینگونه، الله متعال از او راضی گردید و گناهانش را بخشید». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! الله متعال به سبب نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می‌دهد؟ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده‌ای، ثواب دارد».

50- کتاب شعر و چیزهای دیگر

باب (1): درباره‌ی شعر خواندن

1506ـ عَن الشَّرِيدِ س قَالَ: رَدِفْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ شِعْرِ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ شَيْئٌ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هِيهِ»، فَأَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هِيهِ»، ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هِيهِ»، حَتَّى أَنْشَدْتُهُ مِائَةَ بَيْتٍ. (م/2255)

ترجمه: شرید س می‌گوید: روزی، پشت سر رسول الله ص بر مرکبی، سوار شدم. پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا چیزی از شعر امیه بن ابی صلت به خاطر داری»؟ گفتم: بلی. فرمود: «بخوان». یک بیت برای رسول الله ص خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان». یک بیت دیگر، برای ایشان ص خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان» تا جایی که صد بیت برای پیامبر اکرم ص خواندم.

باب (2): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است

1507ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ، كَلِمَةُ لَبِيدٍ: أَلاَ كُلُّ شَىْءٍ مَا خَلاَ اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (م/2256)

**ترجمه**: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است:

أَلاَ كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلاَ اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ»

«بدانید که هر چیزی غیر از الله متعال، نابود می‌شود و از بین می‌رود. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود».

باب (3): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر

1508ـ عَنْ سَعْدِ بنِ ابي وَقَّاصٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا يَرِيهِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا». (م/2258)

ترجمه: از سعد بن ابی وقاص س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: « اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب، پر شود و باعث فساد آن گردد، بهتر است از اینکه از شعر، پر شود».

باب (4): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان

1509ـ عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّ رَجُلاً جَعَلَ يَمْدَحُ عُثْمَانَ، فَعَمِدَ الْمِقْدَادُ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَكَانَ رَجُلاً ضَخْمًا، فَجَعَلَ يَحْثُو فِي وَجْهِهِ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ، فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». (م/3002)

ترجمه: همام بن حارث می‌گوید: مردی، تعریف و تمجید از عثمان س را آغاز کرد. با دیدن این صحنه، مقداد س که فردی قوی هیکل بود، زانوهایش را به زمین زد و نشست و شروع به ریختن ریگ به چهره‌ی آن مرد، نمود. عثمان س به او گفت: این، چه کاری است؟ مقداد س گفت: رسول الله ص فرمود: «هرگاه، مدّاحان را دیدید، به صورت آنها، خاک بریزید».

باب (5): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد

1510ـ عَن أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ص: أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ رَجُلٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَفْضَلُ مِنْهُ فِي كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رسول الله ص: «وَيْحَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا يَقُولُ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ، لاَ مَحَالَةَ، فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلاَنًا ـ إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ ـ وَلاَ أُزَكِّى عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (م/3000)

ترجمه: ابوبکره س می‌گوید: نزد نبی اکرم ص از شخصی سخن به میان آمد. یکی از حاضران گفت: یا رسول الله! در فلان و فلان ویژگی، هیچ‌کس بعد از پیامبر الله، بهتر از او نیست. رسول الله ص فرمود: «وای بر تو، گردن دوستت را شکستی» و این جمله را چند بار، تکرار نمود. بعد از آن، فرمود: «اگر لازم و ضروری بود که یکی از شما برادر مسلمانش را تعریف و تمجید کند، چنین بگوید: گمان من درباره‌ی فلانی، چنین است ـ آنهم اگر این اعتقاد را درباره‌ی او دارید ـ و نزد الله متعال، کسی را تزکیه نمی‌کنم». (به ظاهر، حکم می‌کنم؛ اما حالت واقعی‌اش را الله متعال بهتر می‌داند).

باب (6): بازی نرد

1511ـ عَن بُرَيْدَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَشِيرِ، فَكَأَنَّمَا صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خِنْزِيرٍ وَدَمِهِ». (م/2260)

ترجمه: بریده س می‌گوید : نبی اکرم ص فرمود: « هرکس، نرد باز می‌کند، گویا دستش را با خون و گوشت خوک، آلوده ساخته است».

51- کتاب رؤیا (خواب دیدن)

باب (1): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم ص

1512ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رَأَيْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فِيمَا يَرَى النَّائِمُ، كَأَنَّا فِي دَارِ عُقْبَةَ بْنِ رَافِعٍ، فَأُتِينَا بِرُطَبٍ مِنْ رُطَبِ ابْنِ طَابٍ، فَأَوَّلْتُ الرِّفْعَةَ لَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْعَاقِبَةَ فِي الآخِرَةِ، وَأَنَّ دِينَنَا قَدْ طَابَ». (م/2270)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: « شبی، مانند هر انسان خوابیده‌ای، خوب دیدم که گویا ما در خانه‌ی عقبه بن رافع هستیم. آنان برای ما خرمای ابن طاب (نوعی خرمای مرغوب) آوردند. پس خوابم را به رفعت در دنیا، موفقیت در آخرت و استحکام و خوبی در دین، تعبیر نمودم».

1513ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الاشعری س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ، فَذَهَبَ وَهَلِى إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ هَجَرُ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ، وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَاىَ هَذِهِ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا، فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَأَيْتُ فِيهَا أَيْضًا بَقَرًا، وَاللَّهُ خَيْرٌ، فَإِذَا هُمُ النَّفَرُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ بَعْدُ، وَثَوَابُ الصِّدْقِ الَّذِي آتَانَا اللَّهُ بَعْدُ، يَوْمَ بَدْرٍ». (م/2772)

ترجمه: ابو موسی اشعری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «خواب دیدم به سرزمینی که دارای نخل است، هجرت می‌نمایم. فکر کردم این شهر، یمامه یا هجر (شهری در بحرین) است؛ اما آن شهر، مدینه (یثرب) بود. و همین شب، خواب دیدم که شمشیری را به اهتزاز در آوردم و قطعه‌ای از وسط آن، جدا شد. تعبیر آن، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد به شهادت رسیدند. همچنین در خواب دیدم که دوباره آن را به اهتزاز در آوردم و این بار، شمشیر به شکلی بهتر از شکل اولیه‌اش برگشت. تعبیر آن، اجتماع مؤمنان و فتحی بود که الله متعال بعد از آن، به ما عنایت فرمود.

همچنین همان شب، گاوی را در خواب دیدم که ذبح گردید و خیر الهی را مشاهده نمودم. تعبیر ذبح گاو، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد، به شهادت رسیدند. و تعبیر خیر، پیروزی و فتحی بود که الله متعال بعد از غزوه‌ی احد به مسلمانان عنایت فرمود. همچنین پاداش صداقتی که الله متعال بعد از آن در غزوه‌ی بدر (دوم یا بدر الموعد) به ما عنایت نمود».

(اشاره‌ای است به پیروزی مسلمانان در غزوه‌هایی که پس از غزوه‌ی احد، اتفاق افتاد و همچنین حضور موفقیت آمیز صحابه در سال بعد در بدر، طبق وعده‌ای که با مشرکین نموده بودند و عدم حضور مشرکین.)

باب (2): نبی اکرم ص مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید

1514ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ النَّبِىِّ ص الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، فَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ النَّبِىُّ ص وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ، وَفِي يَدِ النَّبِىِّ ص قِطْعَةُ جَرِيدَةٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ، قَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ أَتَعَدَّى أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّى لأُرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيكَ مَا أُرِيتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي» ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ. فَقَالَ ابنُ عَبَّاسَ: فَسَأَلتُ عَن قَولِ النَّبِيِّ: «اِنَّك أَرَی الَّذِی فِيك مَا أُرِيتُ» فَأَخْبَرَنِى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ فِي يَدَىَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ مِنْ بَعْدِى، فَكَانَ أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيَّ، صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةَ، صَاحِبَ الْيَمَامَةِ». (م/2273)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: مسیلمه‌ی کذاب در زمان رسول الله ص آمد و ‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. او با جمعیت زیادی از قومش به مدینه آمد. رسول الله ص که شاخه‌ی درخت خرمایی در دست داشت، با ثابت بن قیس بن شماس نزد او رفت و با مسیلمه که در میان یارانش بود، ملاقات نمود و خطاب به او فرمود: «اگر این شاخه‌ی درخت را از من بخواهی، آن را به تو نخواهم داد و در مورد تو نمی‌توانم دستور الله متعال را زیر پا بگذارم. پس اگر روی گردانی کنی(ومسلمان نشوی) الله متعال تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد». سپس رسول الله ص برگشت.

ابن عباس ل می‌گوید: در مورد این سخن رسول الله ص که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهریره س به من گفت: همانا   
رسول الله ص فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می‌کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عنسی و دیگری، مسیلمه، حاکم یمامه، خواهد بود».

باب (3): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ص که فرمود: « هرکس، مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است».

1515ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَنْ رَآنِى فِي الْمَنَامِ فَسَيَرَانِى فِي الْيَقَظَةِ، أَوْ لَكَأَنَّمَا رَآنِى فِي الْيَقَظَةِ، لاَ يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِى» وَقَالَ: فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ رَآنِى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ». (م/2267)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند، در بیداری (دنیا یا آخرت) هم مرا خواهد دید یا گویا که در بیداری مرا دیده است (خوابش، حقیت دارد.) زیرا شیطان نمی‌تواند خودش را به شکل و صورت من درآورد». راوی می‌گوید : ابوسلمه به نقل از ابوقتاده گفت: رسول الله ص فرمود: « کسی‌که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی، دیده است».

باب (4): خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب‌های پریشان از جانب شیطان است

1516ـ عَن ابي سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِثْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ»، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَيَّ مِنْ جَبَلٍ، فَمَا هُوَ إِلاَّ أَنْ سَمِعْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، فَمَا أُبَالِيهَا. (م/2261)

ترجمه: ابوسلمه می‌گوید: شنیدم که ابو قتاده می‌گفت: شنیدم رسول الله ص می‌فرمود: «خواب نیک از جانب الله متعال، و خواب‌های پریشان از جانب شیطان است؛ پس هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به الله متعال، پناه ببرد. در این صورت، خواب بد به او ضرری نمی‌رساند».

ابو سلمه می‌گوید: من خواب‌هایی می‌دیدم که از کوه هم برایم سنگین‌تر بود؛ اما از هنگامی که این حدیث را شنیده‌ام، بیمی به خود، راه نمی‌دهم.

باب (5): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس، خواب ناپسندی دید، آن را به دیگران نگوید

1517ـ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: إِنْ كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا تُمْرِضُنِى، قَالَ فَلَقِيتُ أَبَا قَتَادَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا فَتُمْرِضُنِى، حَتَّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «ان الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلاَ يُحَدِّثُ بِهَا إِلاَّ مَنْ يُحِبُّ، وَإِنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتْفِلْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلاَثًا، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّهَا، وَلاَ يُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ». (م/2261)

ترجمه: ابوسلمه می‌گوید: ابو سلمه می‌گوید: من خوابهایی می‌دیدم که باعث بیماری من می‌شدند. روزی، ابو قتاده را دیدم (ومشکلم را برایش مطرح نمودم.) او گفت: من هم خوابهایی می‌دیدم که باعث بیماری من می‌شدند تا زمانی که شنیدم رسول الله ص ‌فرمود: «‌همانا خواب خوب از جانب الله متعال است؛ پس هرگاه، یکی از شما، خواب خوبی دید، فقط آن را برای دوستانش، تعریف کند. و اگر خواب بدی دید، سه بار به سمت چپ خود، تف کند و از شر شیطان و آن خواب به الله متعال، پناه ببرد و آن را برای کسی، تعریف نکند؛ چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

باب (6): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن خوابیده، تغییر دهد

1518ـ عَنْ جَابِرٍ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ الرُّؤْيَا يَكْرَهُهَا فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلاَثًا، وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلاَثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ». (م/2262)

ترجمه: از جابر س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند، سه بار از شیطان به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن، خوابیده، تغییر دهد». ( و به پهلوی دیگر بخوابد.)

باب (7): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود

1519ـ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». (م/2265)

ترجمه: از عباده بن صامت س روایت است که رسول الله ص فرمود: «خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود».

باب (8): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود

1519 م ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ».

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «خواب خوب، یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود»

باب (9): نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید

1520ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ تَكْذِبُ، وَأَصْدَقُكُمْ رُؤْيَا أَصْدَقُكُمْ حَدِيثًا، وَرُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ، وَالرُّؤْيَا ثَلاَثَةٌ: فَرُؤْيَا الصَّالِحَةِ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَرُؤْيَا تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُؤْيَا مِمَّا يُحَدِّثُ الْمَرْءُ نَفْسَهُ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ، وَلاَ يُحَدِّثْ بِهَا النَّاسَ» قَالَ: «وَأُحِبُّ الْقَيْدَ وَأَكْرَهُ الْغُلَّ، وَالْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ» فَلاَ أَدْرِى هُوَ فِي الْحَدِيثِ أَمْ قَالَهُ ابْنُ سِيرِينَ. (م/2263)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید. و صحیح‌ترین خواب‌ها را کسانی از شما می‌ببینند که راستگوترند. همچنین خواب مسلمان، یک بخش از چهل و پنج بخش نبوت بشمار می‌رود. و خواب‌ها بر سه نوع‌اند: (1) خوابهای خوب که مژده‌ای از جانب الله متعال هستند (2) خواب‌های اندوهناک که از جانب شیطان هستند (3) خواب‌هایی که تخیلات خود شخص هستند. پس اگر یکی از شما خواب ناپسندی دید، برخیزد و نماز بخواند و آن را برای مردم تعریف نکند». و فرمود: «من دیدن قید (بند پا) را در خواب، دوست دارم؛ اما دیدن زنجیر را نمی‌پسندم. و قید به ثبات و استواری در دین، تعبیر می‌شود».

ایوب سختیانی که راوی حدیث است، می‌گوید: نمی‌دانم که این جمله‌های پایانی، بخشی از سخنان پیامبر یا سخنان ابن سیرین (راوی از ابوهریره) هستند.

باب (10): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است

1521ـ عَن عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَرَى اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطِفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا بِأَيْدِيهِمْ، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ، وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلاً مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَعَلاَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وُصِلَ لَهُ فَعَلاَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِى أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّى فَلأَعْبُرَنَّهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اعْبُرْهَا» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الإِسْلاَمِ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَالْقُرْآنُ، حَلاَوَتُهُ وَلِينُهُ، وَأَمَّا مَا يَتَكَفَّفُ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ مِنهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِى، يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِى أَنْتَ وأُمَّی أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا» قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ؟ قَالَ: «لاَ تُقْسِمْ». (م/2269)

ترجمه: از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که: ابن عباس ل می‌گفت: مردی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل می‌چکد و مردم با دست‌هایشان از آن، روغن و عسل بر می‌دارند. بعضی بیشتر، و بعضی کمتر بر می‌داشتند. همچنین ریسمانی را دیدم که از آسمان به زمین، وصل شده است و تو را دیدم که آن را گرفته و بالا رفتی. بعد از تو، فرد دیگری آن را گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سرانجام، فرد دیگری آن را گرفت و ریسمان، قطع شد؛ اما دوباره، وصل گردید و او نیز بالا رفت. ابوبکر گفت: یا رسول الله! پدرم فدایت باد؛ سوگند به الله، مرا اجازه دهید تا آن را تعبیر کنم. رسول الله ص فرمود: «تعبیر کن». ابوبکر گفت: سایبان، همان سایبان اسلام است و عسل و روغنی که از آن می‌چکد، شیرینی و نرمی ‌قرآن کریم است و برداشتن مردم از آن، به معنی یادگیری مردم است که بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می‌گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن، چنگ می‌زنی و الله متعال تو را بوسیله‌ی آن، بالا می‌برد. سپس، بعد از تو، مردی دیگر آن را می‌گیرد و با آن، صعود می‌کند. و پس از آن، مردی دیگر آن را می‌گیرد و بوسیله‌ی آن، بالا می‌رود. سرانجام، مردی دیگر آن را می‌گیرد؛ اما ریسمان، کنده می‌شود و دوباره، وصل می‌گردد و او هم بوسیله‌ی آن، صعود می‌کند. یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد، به من بگو که تعبیر درست بود یا اشتباه؟ رسول الله ص فرمود: «بعضی از آنها را درست، تعبیر نمودی و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر س گفت: سوگند به الله، به من می‌گویی که در چه چیزهایی، اشتباه کردم؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «سوگند نخور».

باب (11): نباید بازیهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند

1522ـ عَنْ جَابِرٍ بنِ عَبدِاللهِ ل قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: يَا   
رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَأْسِى ضُرِبَ فَتَدَحْرَجَ، فَاشْتَدَدْتُ عَلَى أَثَرِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلأَعْرَابِىِّ: «لاَ تُحَدِّثِ النَّاسَ بِتَلَعُّبِ الشَّيْطَانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ» وَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص بَعْدُ يَخْطُبُ فَقَالَ: «لاَ يُحَدِّثَنَّ أَحَدُكُمْ بِتَلَعُّبِ الشَّيْطَانِ بِهِ فِي مَنَامِهِ». (م/2268)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: یک مرد بادیه نشین نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! خواب دیدم که گردنم را زدند و سرم می‌غلتید و می‌رفت و من دنبالش می‌دویدم. رسول الله ص خطاب به او فرمود: «در خواب، بازیچه‌ی شیطان قرار گرفته‌ای؛ آن را برای مردم، تعریف مکن».

همچنین جابر بن عبدالله ل می‌گوید: بعد از آن نیز شنیدم که نبی اکرم ص سخنرانی نمود و فرمود: «اگر شیطان، یکی از شما را در خواب، بازیچه قرار داد، آن را تعریف نکنید».

52- کتاب فضایل  
«فضایل نبی اکرم ص»

باب (1): انتخاب نبی اکرم ص

1523ـ عَن وَاثِلَةَ بْنَ الأَسْقَعِ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ». (م/2276)

ترجمه: واثله بن اسقع س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «الله متعال از میان فرزندان اسماعیل ÷ کنانه را برگزید، و از میان فرزندان کنانه، قریش را برگزید، و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید، و مرا از میان بنی هاشم مرا انتخاب نمود».

باب (2): درباره ی این سخن نبی اکرم ص که من سرور فرزندان آدم هستم

1524ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ، وَأَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفَّعٍ». (م/2278)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، من سرور فرزندان آدم هستم و اولین کسی هستم که قبرش، شکافته می‌شود (و زنده می‌گردد) و نخستین کسی هستم که شفاعت می‌کنم و نخستین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می‌شود».

باب (3): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ص با آن، مبعوث شده است

1525ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّ مَثَلَ مَا بَعَثَنِى اللَّهُ بِهِ ﻷ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَرَعَوْا، وَأَصَابَ طَائِفَةً مِنْهَا أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لاَ تُمْسِكُ مَاءً وَلاَ تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ بِمَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». (م/2282)

ترجمه: ابو موسی اشعری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مثال علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که بر زمینی می‌بارد؛ پس قسمتی از آن زمین، حاصلخیز است وآب را جذب می‌کند و گیاهان و علف‌های زیادی می‌رویاند. و بخش دیگری از آن، زمین سخت و خشکی است که آب را روی خود، نگه می‌دارد و اینگونه، الله متعال بوسیله‌ی آن، به بندگانش، نفع می‌رساند. آنان از آب آن زمین می‌نوشند و به دیگران نیز آب می‌دهند. و قطعه‌ای دیگر از آن زمین، شوره زاری است که نه آبی را در خود، نگه می‌دارد و نه گیاهی می‌رویاند. این (زمین اول و دوم) مثال کسی است که دین الله را درک می‌نماید و از علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث نموده، بهره می‌برد؛ خودش یاد می‌گیرد و به دیگران نیز یاد می‌دهد. و (زمین سوم) مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نمی‌کند و اهمیتی قایل نمی‌شود و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده‌ام، نمی‌پذیرد».

(خلاصه‌اینکه زمینها و انسان‌ها بر سه نوع هستند: (1) زمین‌هایی که آب را جذب می‌کنند و گیاه و علف می‌رویانند و اینگونه به دیگران، نفع می‌رسانند. این زمینها مانند انسان‌هایی هستند که علم و دانش می‌آموزند و به علم و دانش خود، عمل می‌کنند و به دیگران نیز آموزش می‌دهند. (2) زمین‌هایی که آب را نگه داری می‌کنند و خودشان از آن آب، استفاده نمی‌کنند. و این دیگران هستند که از آن آب استفاده می‌کنند. این زمینها مانند آن دسته از انسان‌ها هستند که علم و دانش می‌آموزند ولی خودشان از علم و دانش، استفاده‌ی زیادی نمی‌کنند که به نوافل و مستحبات عمل کنند؛ اما علم و دانش خود را به دیگران می‌رسانند. (3) زمین‌های شوریده زار که نه خودشان از آب استفاده می‌کنند و نه آب را برای دیگران، نگه داری می‌کنند. این زمینها مانند انسان‌هایی هستند که علم و دانش فرا نمی‌گیرند. در نتیجه، نه خودشان از آن بهره مند می‌گردند و نه به دیگران، سودی می‌رسانند.)

1526ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّ مَثَلِى وَمَثَلَ مَا بَعَثَنِيَ اللَّهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمَهُ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّى أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَاءَ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَدْلَجُوا فَانْطَلَقُوا عَلَى مُهْلَتِهِمْ، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَاحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي وَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ». (م/2283)

ترجمه: از ابوموسی اشعری س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «مثال من و آنچه که الله متعال مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومش می‌آید و می‌گوید: ای مردم! من با چشمان خودم لشکر (دشمن) را دیدم و بسیار واضح و آشکار، خطر را به شما اعلام می‌کنم؛ بشتابید، بشتابید. پس گروهی از آنان از آن مرد اطاعت کردند و اول شب، بدون عجله، حرکت کردند. اما گروهی دیگر از آنان، او را تکذیب کردند. لذا لشکر، صبح هنگام به طور ناگهانی، به آنان، یورش برد و آنها را نابود ساخت. گروه اول در واقع مانند کسانی هستند که از من اطاعت کرده و از آنچه که من آورده‌ام، پیروی نمودند. و گروه دوم مانند کسانی هستند که از من نافرمانی کرده و حقی را که من به ارمغان آورده‌ام، تکذیب کردند».

باب (4): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم ص

1527ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَثَلِى وَمَثَلُ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِى كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَي بُنْيَانًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَاهُ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلاَّ وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ». (م/2286)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من،‌ مانند فردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بسازد؛ ولی در یکی ازگوشه‌هایش، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن خانه دور می‌زنند و با تعجب می‌گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی‌شود»؟ نبی اکرم ص فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم».

باب (5): سلام دادن سنگ به نبی اکرم ص

1528ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّي لأَعْرِفُ حَجَرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ، إِنِّي لأَعْرِفُهُ الآنَ». (م/2277)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «من سنگی را در مکه، سراغ دارم که قبل از مبعوث شدنم، به من، سلام می‌داد. هم اکنون نیز آن سنگ را می‌شناسم».

باب (6): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ص

1529ـ عَن أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ س: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ص وَأَصْحَابَهُ بِالزَّوْرَاءِ ـ قَالَ: وَالزَّوْرَاءُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ السُّوقِ وَالْمَسْجِدِ فِيمَا ثَمَّهْ ـ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَوَضَعَ كَفَّهُ فِيهِ، فَجَعَلَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ جَمِيعُ أَصْحَابِهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَمْ كَانُوا يَا أَبَا حَمْزَةَ؟ قَالَ: كَانُوا زُهَاءَ الثَّلاَثِمِائَةِ. (م/2279)

1529ـ انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص و یارانش در زوراء (اسم جایی در بازار مدینه که مسجد در آنجا است) بودند. پیامبر اکرم ص یک لیوان آب خواست و دستش را در آن لیوان گذاشت. در این هنگام، آب از میان انگشتانش، فوران کرد تا جایی که همه‌ی همراهانش وضو گرفتند.

راوی می‌گوید: من گفتم: ای ابو حمزه! همراهان پیامبر اکرم ص چند نفر بودند؟ گفت: حدود سیصد نفر.

باب (7): آشکار شدن معجزه‌ی نبی اکرم ص در آب

1530ـ عَن مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَامَ غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَكَانَ يَجْمَعُ الصَّلاَةَ، فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمًا أَخَّرَ الصَّلاَةَ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، ثُمَّ دَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَأْتُونَ غَدًا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی عَيْنَ تَبُوكَ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَأْتُوهَا حَتَّى يُضْحِىَ النَّهَارُ، فَمَنْ جَاءَهَا مِنْكُمْ فَلاَ يَمَسَّ مِنْ مَائِهَا شَيْئًا حَتَّى آتِىَ» فَجِئْنَاهَا وَقَدْ سَبَقَنَا إِلَيْهَا رَجُلاَنِ، وَالْعَيْنُ مِثْلُ الشِّرَاكِ تَبِضُّ بِشَىْءٍ مِنْ مَاءٍ، قَالَ: فَسَأَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَلْ مَسَسْتُمَا مِنْ مَائِهَا شَيْئًا»؟ قَالاَ: نَعَمْ، فَسَبَّهُمَا النَّبِىُّ ص وَقَالَ لَهُمَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، قَالَ: ثُمَّ غَرَفُوا بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الْعَيْنِ قَلِيلاً قَلِيلاً، حَتَّى اجْتَمَعَ فِي شَىْءٍ قَالَ: وَغَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِيهِ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ، ثُمَّ أَعَادَهُ فِيهَا، فَجَرَتِ الْعَيْنُ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ـ أَوْ قَالَ غَزِيرٍ ـ شَكَّ أَبُو عَلِىٍّ أَيُّهُمَا قَالَ ـ حَتَّى اسْتَقَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: «يُوشِكُ، يَا مُعَاذُ ـ إِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ ـ أَنْ تَرَى مَا هَا هُنَا قَدْ مُلِئَ جِنَانًا». (م/706)

ترجمه: معاذ بن جبل س می‌گوید: ما در غزوه‌ی تبوک، همراه رسول الله ص (از مدینه) بیرون رفتیم. پیامبر اکرم ص نمازها را با هم می‌خواند؛ به این معنا که نماز ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشا را نیز با هم می‌خواند. سرانجام، روزی، نماز ظهر را به تأخیر انداخت. سپس از خانه، بیرون آمد و نمازهای ظهر و عصر را با هم ‌خواند. بعد از آن، وارد خانه شد و دوباره، بیرون آمد و نمازهای مغرب و عشا را با هم خواند. و بعد از خواندن نمازها، فرمود: «شما فردا ان شاء الله (اگر الله متعال بخواهد) به چشمه‌ی تبوک خواهید رسید. البته زودتر از هنگام چاشت، به آنجا نمی‌رسید. لذا هرکس از شما به آنجا رسید، تا وقتی که من نیامده‌ام به آبش، دست نزند». معاذ بن جبل می‌گوید: هنگامی که ما به آنجا رسیدیم، دو نفر جلوتر از ما به چشمه، رسیده بودند. گفتنی است که چشمه، آب اندکی به باریکی بند کفش داشت. رسول الله ص خطاب به آن دو نفر فرمود: «آیا به چشمه، دست زده‌اید»؟ گفتند: بله. نبی اکرم ص آنها را بد و بیراه گفت و آنچه را که خواست الله متعال بود، نثار آنان نمود. آنگاه، مردم با دستهایشان، اندک اندک از چشمه، آب برداشتند تا اینکه اندکی آب در ظرفی جمع شد. بعد از آن، رسول الله ص در آن آبها، دست‌ها و صورتش را شست و آن آبها را داخل چشمه ریخت. با این کار، آب زیاد یا فراوانی (شک از یک راوی بنام ابوعلی است) از چشمه، جاری گردید و همه‌ی مردم از آن آب نوشیدند. آنگاه نبی اکرم ص فرمود: «ای معاذ! اگر زندگی‌ات طولانی شود، اینجا را پر از باغ و بستان خواهی دید».

باب (8): برکت نبی اکرم ص در غذا

1531ـ عَنْ جَابِرٍ س: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ص يَسْتَطْعِمُهُ، فَأَطْعَمَهُ شَطْرَ وَسْقِ شَعِيرٍ، فَمَا زَالَ الرَّجُلُ يَأْكُلُ مِنْهُ وَامْرَأَتُهُ وَضَيْفُهُمَا، حَتَّى كَالَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ: «لَوْ لَمْ تَكِلْهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ، وَلَقَامَ لَكُمْ». (م/2281)

ترجمه: جابر س می‌گوید : مردی نزد نبی اکرم ص آمد و از ایشان درخواست طعام نمود. پیامبر اکرم ص نصف وَسق (حدود شصت و پنج کیلوگرم) جو به او عنایت فرمود. آن مرد و همسرش و مهمانانشان همچنان از آن جوها می‌خوردند تا اینکه روزی، آنها را کیل کرد. (بعد از آن، جوها تمام شدند.) دوباره آن مرد نزد نبی اکرم ص آمد. پیامبر اکرم ص فرمود: «اگر آنها را کیل نمی‌کردی، همچنان از آنها می‌خوردید و باقی می‌ماندند».

1532ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدَقُ رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص خَمَصًا، فَانْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِى، فَقُلْتُ لَهَا: هَلْ عِنْدَكِ شَىْءٌ؟ فَإِنِّى رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص خَمَصًا شَدِيدًا، فَأَخْرَجَتْ لِي جِرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاجِنٌ، قَالَ فَذَبَحْتُهَا وَطَحَنَتْ فَفَرَغَتْ إِلَى فَرَاغِى فَقَطَّعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ لاَ تَفْضَحْنِى بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَمَنْ مَعَهُ - قَالَ - فَجِئْتُهُ فَسَارَرْتُهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدْ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنَتْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَانَ عِنْدَنَا فَتَعَالَ أَنْتَ فِي نَفَرٍ مَعَكَ. فَصَاحَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ لَكُمْ سُورًا فَحَيَّهَلاَ بِكُمْ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «لاَ تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلاَ تَخْبِزُنَّ عَجِينَتَكُمْ حَتَّى أَجِىءَ». فَجِئْتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْدُمُ النَّاسَ حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِى فَقَالَتْ بِكَ وَبِكَ. فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتِ لِي. فَأَخْرَجْتُ لَهُ عَجِينَتَنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ قَالَ «ادْعِى خَابِزَةً فَلْتَخْبِزْ مَعَكِ وَاقْدَحِى مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلاَ تُنْزِلُوهَا». وَهُمْ أَلْفٌ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لأَكَلُوا حَتَّى تَرَكُوهُ وَانْحَرَفُوا وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ وَإِنَّ عَجِينَتَنَا - أَوْ كَمَا قَالَ الضَّحَّاكُ - لَتُخْبَزُ كَمَا هُوَ. (م/2039)

ترجمه: جابر بن عبدالله ل می‌گوید: هنگامی که خندق را حفر می‌کردند، متوجه شدم که رسول الله ص گرسنه است. لذا نزد همسرم برگشتم و به او گفتم: آیا چیزی داری؟ زیرا من رسول الله ص را دیدم که بسیار گرسنه بود. همسرم کیسه‌ای به من نشان داد که در آن یک صاع جو، وجود داشت. همچنین ما یک بزغاله‌ی خانگی داشتیم. من به ذبح بزغاله، مشغول شدم و همسرم، آرد کردن جوها را آغاز نمود. همزمان با تمام شدن کار من، کار او نیز به پایان رسید. آنگاه، گوشت را قطعه قطعه کردم و داخل دیگ ریختم. پس از آن، خواستم نزد پیامبر اکرم ص بروم که همسرم گفت: مبادا آبرویم را ببری و رسول الله ص و همه‌ی همراهانش را دعوت کنی. به هرحال، من نزد پیامبر اکرم ص رفتم و آهسته و به نرمی نزدیک گوش ایشان گفتم: یا رسول الله! ما یک بزغاله و یک صاع جو داشتیم؛ بزغاله را ذبح کردیم و همسرم نیز یک صاع جو را آرد نموده است. شما با چند نفر از همراهانتان، تشریف بیاورید.

با شنیدن این سخنان، رسول اکرم ص با آواز بلند، صدا زد و فرمود: «ای اهل خندق! جابر برای شما، یک دعوتی، ترتیب داده است؛ پس بشتابید». بعد از آن، رسول اکرم ص فرمود: «تا من نیامده‌ام دیگ‌تان را از آتش پایین نیاورید و خمیرتان را نپزید». آنگاه، رسول الله ص جلوی مردم، براه افتاد و من نیز همراهشان آمدم. به محض اینکه به همسرم رسیدم، گفت: چنین و چنان شوی. گفتم: من طبق گفته‌ی شما عمل نمودم. آنگاه، همسرم خمیر ما را به پیامبر اکرم ص نشان داد. رسول الله ص داخل آن، آب دهان انداخت و دعای برکت نمود. بعد از آن، بسوی دیگ رفت و در آن نیز آب دهان انداخت و دعای برکت نمود و فرمود: «یک خانم دیگر بیاور تا به تو کمک کند و نان بپز و بدون اینکه دیگ را پایین بیاوری، خورش را با ملاقه بردار».

قابل یادآوری است که تعداد آنان، هزار نفر بود. به الله متعال، سوگند یاد می‌کنم که همگی خوردند و غذا همچنان، باقی بود که رفتند. دیگ ما همچنان در حال جوشیدن بود (بدون اینکه از آن، چیزی کم شده باشد) و نان پزها همچنان مشغول پختن نان بودند (بدون اینکه چیزی از خمیر، کم شود.)

1533ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ل قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ص ثَلاَثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ»؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ، فَعُجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «أَبَيْعٌ أَمْ عَطِيَّةٌ» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةٌ»؟ قَالَ: لاَ، بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصُنِعَتْ، وَأَمَرَ   
رَسُولُ اللَّهِ ص بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشْوَى، قَالَ: وَايْمُ اللَّهِ مَا مِنَ الثَّلاَثِينَ وَمِائَةٍ إِلاَّ حَزَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حُزَّةً حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا، أَعْطَاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا، خَبَأَ لَهُ، قَالَ: وَجَعَلَ قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلْنَا مِنْهُمَا أَجْمَعُونَ، وَشَبِعْنَا، وَفَضَلَ فِي الْقَصْعَتَيْنِ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/2056)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی‏بکر ب می‌گوید: در یکی از سفرها، ما یکصد و سی نفر همراه رسول ‏الله ص بودیم. نبی اکرم ص پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد»؟ متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان ما است. پس آن آرد را خمیر کردند. بعد از آن، یکی از مشرکین که موهای ژولیده و قامتی بلند داشت با گلّه‌ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول ‏الله ص از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش است یا برای هدیه»؟ گفت: خیر. برای فروش است. رسول ‏الله ص یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش، کباب شود (و بقیه‌ی گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: سوگند به الله که رسول الله به همه‌ی یکصد و سی نفر، یک قطعه از دل و جگر داد؛ هرکس، حضور داشت، به او می‌داد و کسی‌که غایب بود، سهم او را کنار می‌گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند را در دو ظرف بزرگ گذاشتند و همه تا سیر، خوردیم. و از هردو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آنها را بر شتر گذاشتم (و با خود بردم.)

1534ـ عَن عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ ل أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا نَاسًا فُقَرَاءَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَلاَثَةٍ، وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ، بِسَادِسٍ» أَوْ كَمَا قَالَ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلاَثَةٍ، وَانْطَلَقَ نَبِيُّ اللَّهِ ص بِعَشَرَةٍ، وَأَبُو بَكْرٍ بِثَلاَثَةٍ، قَالَ فَهُوَ وَأَنَا وَأَبِى وَأُمِّى، وَلاَ أَدْرِى هَلْ قَالَ: وَامْرَأَتِى وَخَادِمٌ بَيْنَ بَيْتِنَا وَبَيْتِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّي عِنْدَ النَّبِيِّ ص. ثُمَّ لَبِثَ حَتَّى صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى نَعَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: مَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ ـ أَوْ قَالَتْ ضَيْفِكَ ـ قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِهِمْ؟ قَالَتْ، أَبَوْا حَتَّى تَجِىءَ، قَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ فَغَلَبُوهُمْ، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، وَقَالَ: يَا غُنْثَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ، كُلُوا لاَ هَنِيئًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لاَ أَطْعَمُهُ أَبَدًا، قَالَ وَايْمُ اللَّهِ مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلاَّ رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ حَتَّى شَبِعْنَا وَصَارَتْ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ، قَالَ لاِمْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لاَ، ـ وَقُرَّةِ عَيْنِى ـ لَهِيَ الآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلاَثِ مِرَارٍ، قَالَ: فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِى يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الأَجَلُ، فَعَرَّفْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، إِلاَّ أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمْ فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/2057)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکر ب می‌گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول ‏الله ص گفته بود: «هرکس، به اندازه‌ی دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه‌ی چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکرس با سه نفر از آنان به خانه‌ آمد و رسول ‏الله ص نیز ده نفر را با خود برد. عبدالرحمن می‌گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکارمان در خانه بودیم. راوی می‌گوید: نمی‏دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر. به هر حال، ابوبکر به خانه‌ی پیامبر اکرم ص رفت و شام خورد و همانجا ماند تا اینکه نماز عشا خوانده شد و دوباره به خانه‌ی رسول الله ص برگشت و درآنجا ماند تا اینکه پیامبر اکرم ص دچار نعاس گردید و خواب بر وی غلبه نمود. سپس بعد از آنکه پاسی از شب گذشته بود، ابو بکر برگشت. وقتی به خانه آمد، همسرش به وی گفت: چرا مهمانهایت را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر س گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده‌اید؟ همسرش گفت: شام بردیم؛ ولی چون شما نبودید،آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می‌گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام به علت تأخیر، گوارا نیست. به الله سوگند، من هرگز از این غذا نمی‏خورم. عبدالرحمن س می‌گوید: سوگند به الله، هر لقمه‌ای که از غذا برمی‏داشتیم، چند لقمه به آن، اضافه می‏شد تا جاییکه همه‌ی ما تا سیر خوردیم و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر هم شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟

همسرش گفت: سوگند به الله، این غذا سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکرس نیز شروع به خوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. سپس یک لقمه از آن خورد و بقیه‌ی طعام را خدمت رسول ‏الله ص برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول ‏الله ص ماند. میان ما و طایفه‏ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدش فرا رسیده بود. دوازده نفر از معتمدان را در نظر گرفتیم. و با هرکدام، تعدادی همراه بود که خدا می‌داند چند نفر بودند. به هر حال، همه از آن غذا خوردند و سیر شدند.

باب (9): آشکار شدن برکت نبی اکرم ص در شیر

1535ـ عَنِ الْمِقْدَادِ س قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَصَاحِبَانِ لِي، وَقَدْ ذَهَبَتْ أَسْمَاعُنَا وَأَبْصَارُنَا مِنَ الْجَهْدِ، فَجَعَلْنَا نَعْرِضُ أَنْفُسَنَا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَقْبَلُنَا، فَأَتَيْنَا النَّبِيَّ ص فَانْطَلَقَ بِنَا إِلَى أَهْلِهِ، فَإِذَا ثَلاَثَةُ أَعْنُزٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «احْتَلِبُوا هَذَا اللَّبَنَ بَيْنَنَا» قَالَ: فَكُنَّا نَحْتَلِبُ فَيَشْرَبُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا نَصِيبَهُ، وَنَرْفَعُ لِلنَّبِىِّ ص نَصِيبَهُ، قَالَ: فَيَجِىءُ مِنَ اللَّيْلِ فَيُسَلِّمُ تَسْلِيمًا لاَ يُوقِظُ نَائِمًا، وَيُسْمِعُ الْيَقْظَانَ، قَالَ ثُمَّ يَأْتِى الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّى، ثُمَّ يَأْتِى شَرَابَهُ فَيَشْرَبُ، فَأَتَانِى الشَّيْطَانُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ شَرِبْتُ نَصِيبِى، فَقَالَ: مُحَمَّدٌ يَأْتِى الأَنْصَارَ فَيُتْحِفُونَهُ، وَيُصِيبُ عِنْدَهُمْ، مَا بِهِ حَاجَةٌ إِلَى هَذِهِ الْجُرْعَةِ، فَأَتَيْتُهَا فَشَرِبْتُهَا، فَلَمَّا أَنْ وَغَلَتْ فِي بَطْنِى، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ، قَالَ نَدَّمَنِى الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ مَا صَنَعْتَ؟ أَشَرِبْتَ شَرَابَ مُحَمَّدٍ فَيَجِىءُ فَلاَ يَجِدُهُ فَيَدْعُو عَلَيْكَ فَتَهْلِكُ، فَتَذْهَبُ دُنْيَاكَ وَآخِرَتُكَ، وَعَلَىَّ شَمْلَةٌ، إِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى قَدَمَيَّ خَرَجَ رَأْسِى، وَإِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى رَأْسِى خَرَجَ قَدَمَاىَ، وَجَعَلَ لاَ يَجِيئُنِى النَّوْمُ، وَأَمَّا صَاحِبَاىَ فَنَامَا وَلَمْ يَصْنَعَا مَا صَنَعْتُ، قَالَ فَجَاءَ النَّبِىُّ ص فَسَلَّمَ كَمَا كَانَ يُسَلِّمُ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى شَرَابَهُ فَكَشَفَ عَنْهُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقُلْتُ: الآنَ يَدْعُو عَلَيَّ فَأَهْلِكُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَطْعِمْ مَنْ أَطْعَمَنِى، وَأَسْقِ مَنْ أَسْقَانِى» قَالَ: فَعَمَدْتُ إِلَى الشَّمْلَةِ فَشَدَدْتُهَا عَلَىَّ، وَأَخَذْتُ الشَّفْرَةَ فَانْطَلَقْتُ إِلَى الأَعْنُزِ أَيُّهَا أَسْمَنُ فَأَذْبَحُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا هِيَ حَافِلَ وَإِذَا هُنَّ حُفَّلٌ كُلُّهُنَّ، فَعَمَدْتُ إِلَى إِنَاءٍ لآلِ مُحَمَّدٍ ص مَا كَانُوا يَطْمَعُونَ أَنْ يَحْتَلِبُوا فِيهِ، قَالَ فَحَلَبْتُ فِيهِ حَتَّى عَلَتْهُ رَغْوَةٌ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: «أَشَرِبْتُمْ شَرَابَكُمُ اللَّيْلَةَ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ، فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اشْرَبْ، فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِى، فَلَمَّا عَرَفْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَدْ رَوِىَ، وَأَصَبْتُ دَعْوَتَهُ، ضَحِكْتُ حَتَّى أُلْقِيتُ إِلَى الأَرْضِ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «إِحْدَى سَوْآتِكَ يَا مِقْدَادُ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِى كَذَا وَكَذَا، وَفَعَلْتُ كَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «مَا هَذِهِ إِلاَّ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، أَفَلاَ كُنْتَ آذَنْتَنِى، فَنُوقِظَ صَاحِبَيْنَا فَيُصِيبَانِ مِنْهَا» قَالَ فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أُبَالِى إِذَا أَصَبْتَهَا وَأَصَبْتُهَا مَعَكَ، مَنْ أَصَابَهَا مِنَ النَّاسِ. (م/2055)

ترجمه: مقداد س می‌گوید : من همراه دو دوستم که از شدت خستگی و گرسنگی، کر و کور شده بودیم، آمدیم و خودمان را به یاران رسول الله ص عرضه کردیم؛ اما هیچ‌کس حاضر نبود ما را مهمان نماید (چون چیزی نداشتند.) سرانجام، نزد نبی اکرم ص رفتیم. پیامبر اکرم ص ما را به خانه‌اش برد. در آنجا سه عدد گوسفند، وجود داشت. نبی اکرم ص فرمود: «این شیر را بدوشید و تقسیم نمایید». راوی می‌گوید : ما شیر را می‌دوشیدیم و هریک سهمیه‌اش را می‌نوشید و سهمیه‌ی نبی اکرم ص را به ایشان، تقدیم می‌نمودیم.

گاهی، رسول الله ص شب‌ها نزد ما می‌آمد و طوری سلام می‌گفت که صدایش را افراد بیدار می‌شنیدند و باعث بیدار شدن افرادی که خواب بودند، نمی‌شد. بعد از آن، به مسجد تشریف می‌برد و نماز می‌خواند. سپس می‌آمد و سهمیه‌ی شیرش را می‌نوشید.

شبی، بعد از اینکه سهمیه‌ی شیرم را ن.شیدم، شیطان نزد من آمد و مرا وسوسه کرد که محمد نزد انصاری می‌رود؛ آنان به او هدیه می‌دهند و به اندازه‌ای تناول می‌نماید که نیازی به این شیر اندک ندارد. پس به سوی سهمیه‌ی رسول الله ص رفتم و شیرها را نوشیدم. بعد از اینکه شیرها وارد شکم‌ام شدند و دانستم که راه برگشتی وجود ندارد، شیطان مرا پشیمان کرد و گفت: وای بر تو! چکار کردی؟ شیرهای محمد را نوشیدی؛ هنگامی که بیاید و متوجه شود که شیرها نیستند، تو را نفرین می‌کند؛ پس هلاک می‌شوی و اینگونه ، دنیا و آخرت را از دست می‌دهی.

قابل یادآوری است که چادری روی من قرار داشت که (کوتاه بود و) اگر بالای پاهایم می‌گذاشتم، سرم آشکار می‌شد و اگر بالای سرم می‌گذاشتم، پاهایم نمایان می‌گردید و خوابم نمی‌آمد. ولی دوستانم که کار مرا انجام نداده بودند، خوابیدند.

به هرحال، نبی اکرم ص آمد و مثل همیشه، سلام گفت و به مسجد رفت و نماز خواند و پس از آن، بسوی سهمیه‌ی شیرش رفت و روی ظرف را برداشت ولی داخل آن، چیزی نیافت. آنگاه پیامبر اکرم ص سرش را به سوی آسمان، بلند کرد. من با خودم گفتم: الآن مرا نفرین می‌کند؛ پس هلاک خواهم شد. اما رسول الله ص فرمود: «بار الها! کسی را که به من غذا خورانید، غذا عنایت کن، و کسی را که به من، آب نوشانید، آب عطا فرما».

راوی می‌گوید: چادر را برداشتم و خودم را با آن، محکم پیچیدم. سپس چاقو را برداشتم و بسوی گوسفندان رفتم و نگاه کردم کدام یک چاق‌تر است تا آن را برای رسول الله ص ذبح کنم. ناگهان، متوجه شدم که پستانهایش پر از شیر است؛ بلکه پستانهای سه گوسفند پر از شیر بود. لذا ظرفی را که متعلق به خانواده‌ی محمد ص بود و آنان، نمی‌خواستند که در آن بدوشند، برداشتم و به اندازه‌ای در آن، دوشیدم که کف شیرها بالا آمد. آنگاه، نزد رسول الله ص رفتم. پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا دیشب شما شیرهایتان را نوشیدید»؟ گفتم؟ یا رسول الله! بنوش. پیامبر اکرم ص نوشید و شیرها را به سوی من دراز نمود. گفتم: یا رسول الله! بنوش. باز هم رسول اکرم ص نوشید. سپس شیرها را به من عنایت فرمود. هنگامی که متوجه شدم رسول الله ص سیر شده است و دعایش شامل حال من گردید، به اندازه‌ای خندیدم که به زمین افتادم. نبی اکرم ص فرمود: «ای مقداد! چه کار بدی انجام داده‌ای»؟[[9]](#footnote-9)(1)

من گفتم: یا رسول الله! داستان من اینگونه است و فلان کار را انجام دادم. نبی اکرم ص فرمود: «آنچه مشاهده نمودی، صرفاً رحمت الهی است؛ چرا مرا اطلاع ندادی تا دوستانمان را بیدار کنیم و از این شیر، بهره مند گردند؟ گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، بعد از اینکه شما نوشیدید و من نیز همراه شما نوشیدم، برایم اهمیتی ندارد که مردم دیگر بنوشد.

باب (10): آثار برکت نبی اکرم ص در روغن

1536ـ عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ أُمَّ مَالِكٍ كَانَتْ تُهْدِى لِلنَّبِىِّ ص فِي عُكَّةٍ لَهَا سَمْنًا، فَيَأْتِيهَا بَنُوهَا فَيَسْأَلُونَ الأُدْمَ وَلَيْسَ عِنْدَهُمْ شَىْءٌ، فَتَعْمِدُ إِلَى الَّذِي كَانَتْ تُهْدِى فِيهِ لِلنَّبِىِّ ص فَتَجِدُ فِيهِ سَمْنًا، فَمَا زَالَ يُقِيمُ لَهَا أُدْمَ بَيْتِهَا حَتَّى عَصَرَتْهُ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ص، فَقَالَ: «عَصَرْتِيهَا»؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ تَرَكْتِيهَا مَا زَالَ قَائِمًا».

ترجمه: جابر می‌گوید: مادر مالک در یک مشک به رسول الله ص روغن، هدیه می‌داد. آنگاه فرزندان ام مالک می‌آمدند و خورش می‌خواستند؛ اما چیزی در خانه وجود نداشت. پس مادر مالک به سوی مشکی می‌رفت که در آن برای پیامبر اکرم ص هدیه می‌برد و در آن، روغن می‌یافت و همچنان، خورش خانه‌اش از آن مشک، تهیه می‌شد تا اینکه روزی، آن را فشرد. بعد از آن، نزد نبی اکرم ص آمد (و علت تمام شدن آن را پرسید.) پیامبر اکرم ص فرمود: «مشک را فشردی»؟ ام مالک گفت: بلی. فرمود: «اگر آن را به حال خودش می‌گذاشتی، همچنان روغن داشت».

باب (11): اطاعت درخت از نبی اکرم ص

1537ـ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِى نَطْلُبُ الْعِلْمَ فِي هَذَا الْحَىِّ مِنَ الأَنْصَارِ، قَبْلَ أَنْ يَهْلِكُوا، فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ لَقِينَا أَبَا الْيَسَرِ، صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَمَعَهُ غُلاَمٌ لَهُ، مَعَهُ ضِمَامَةٌ مِنْ صُحُفٍ، وَعَلَى أَبِي الْيَسَرِ بُرْدَةٌ وَمَعَافِرِىٌّ، وَعَلَى غُلاَمِهِ بُرْدَةٌ وَمَعَافِرِىٌّ، فَقَالَ: لَهُ أَبِى، يَا عَمِّ إِنِّي أَرَى فِي وَجْهِكَ سَفْعَةً مِنْ غَضَبٍ، قَالَ: أَجَلْ، كَانَ لِي عَلَى فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ الْحَرَامِىِّ مَالٌ، فَأَتَيْتُ أَهْلَهُ فَسَلَّمْتُ، فَقُلْتُ: ثَمَّ هُوَ؟ قَالُوا: لاَ، فَخَرَجَ عَلَيَّ ابْنٌ لَهُ جَفْرٌ، فَقُلْتُ لَهُ: أَيْنَ أَبُوكَ؟ قَالَ: سَمِعَ صَوْتَكَ فَدَخَلَ أَرِيكَةَ أُمِّى، فَقُلْتُ: اخْرُجْ إِلَىَّ، فَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ أَنْتَ، فَخَرَجَ، فَقُلْتُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنِ اخْتَبَأْتَ مِنِّى؟ قَالَ: أَنَا، وَاللَّهِ، أُحَدِّثُكَ، ثُمَّ لاَ أَكْذِبُكَ، خَشِيتُ، وَاللَّهِ أَنْ أُحَدِّثَكَ فَأَكْذِبَكَ، وَأَنْ أَعِدَكَ فَأُخْلِفَكَ، وَكُنْتَ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكُنْتُ، وَاللَّهِ مُعْسِرًا، قَالَ: قُلْتُ: آللَّهِ؟ قَالَ: اللَّهِ قُلْتُ: آللَّهِ، قَالَ: اللَّهِ، قُلْتُ: آللَّهِ، قَالَ: اللَّهِ قَالَ: فَأَتَى بِصَحِيفَتِهِ فَمَحَاهَا بِيَدِهِ، فَقَالَ: إِنْ وَجَدْتَ قَضَاءً فَاقْضِنِى، وَإِلاَّ، فأَنْتَ فِي حِلٍّ، فَأَشْهَدُ بَصَرُ عَيْنَىَّ هَاتَيْنِ ـ وَوَضَعَ إِصْبَعَيْهِ عَلَى عَيْنَيْهِ ـ وَسَمْعُ أُذُنَىَّ هَاتَيْنِ، وَوَعَاهُ قَلْبِى هَذَا ـ وَأَشَارَ إِلَى مَنَاطِ قَلْبِهِ ـ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا، أَوْ وَضَعَ عَنْهُ، أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ» فَقُلْتُ لَهُ أَنَا: يَا عَمِّ لَوْ أَنَّكَ أَخَذْتَ بُرْدَةَ غُلاَمِكَ وَأَعْطَيْتَهُ مَعَافِرِيَّكَ، وَأَخَذْتَ مَعَافِرِيَّهُ وَأَعْطَيْتَهُ بُرْدَتَكَ، فَكَانَتْ عَلَيْكَ حُلَّةٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ، فَمَسَحَ رَأْسِى وَقَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِ، يَا ابْنَ أَخِي بَصَرُ عَيْنَىَّ هَاتَيْنِ، وَسَمْعُ أُذُنَىَّ هَاتَيْنِ، وَوَعَاهُ قَلْبِى هَذَا ـ وَأَشَارَ إِلَى مَنَاطِ قَلْبِهِ ـ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ يَقُولُ: «أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ، وَأَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ» وَكَانَ أَنْ أَعْطَيْتُهُ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ حَسَنَاتِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِهِ، وَهُوَ يُصَلِّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، مُشْتَمِلاً بِهِ، فَتَخَطَّيْتُ الْقَوْمَ حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَتُصَلِّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَرِدَاؤُكَ إِلَى جَنْبِكَ؟ قَالَ: فَقَالَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِى هَكَذَا ـ وَفَرَّقَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَقَوَّسَهَا ـ أَرَدْتُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ الأَحْمَقُ مِثْلُكَ، فَيَرَانِى كَيْفَ أَصْنَعُ، فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِنَا هَذَا، وَفِي يَدِهِ عُرْجُونُ ابْنِ طَابٍ، فَرَأَى فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ نُخَامَةً فَحَكَّهَا بِالْعُرْجُونِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ»؟ قَالَ: فَخَشَعْنَا، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ»؟ قَالَ: فَخَشَعْنَا، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ»؟ قُلْنَا: لاَ أَيُّنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّى، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قِبَلَ وَجْهِهِ، فَلاَ يَبْصُقَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ، وَلاَ عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، تَحْتَ رِجْلِهِ الْيُسْرَى، فَإِنْ عَجِلَتْ بِهِ بَادِرَةٌ فَلْيَقُلْ بِثَوْبِهِ هَكَذَا» ثُمَّ طَوَى ثَوْبَهُ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ: «أَرُونِى عَبِيرًا» فَقَامَ فَتًى مِنَ الْحَىِّ يَشْتَدُّ إِلَى أَهْلِهِ، فَجَاءَ بِخَلُوقٍ فِي رَاحَتِهِ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِ الْعُرْجُونِ، ثُمَّ لَطَخَ بِهِ عَلَى أَثَرِ النُّخَامَةِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَمِنْ هُنَاكَ جَعَلْتُمُ الْخَلُوقَ فِي مَسَاجِدِكُمْ، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزْوَةِ بَطْنِ بُوَاطٍ، وَهُوَ يَطْلُبُ الْمَجْدِىَّ بْنَ عَمْرٍو الْجُهَنِىَّ، وَكَانَ النَّاضِحُ يَعْتَقِبُهُ مِنَّا الْخَمْسَةُ وَالسِّتَّةُ وَالسَّبْعَةُ، فَدَارَتْ عُقْبَةُ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى نَاضِحٍ لَهُ، فَأَنَاخَهُ فَرَكِبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ، فَتَلَدَّنَ عَلَيْهِ بَعْضَ التَّلَدُّنِ، فَقَالَ لَهُ: شَأْ لَعَنَكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ هَذَا اللاَّعِنُ بَعِيرَهُ»؟ قَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «انْزِلْ عَنْهُ: فَلاَ تَصْحَبْنَا بِمَلْعُونٍ، لاَ تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلاَ تَدْعُوا عَلَى أَوْلاَدِكُمْ، وَلاَ تَدْعُوا عَلَى أَمْوَالِكُمْ، لاَ تُوَافِقُوا مِنَ اللَّهِ سَاعَةً يُسْأَلُ فِيهَا عَطَاءٌ، فَيَسْتَجِيبُ لَكُمْ» سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى إِذَا كَانَتْ عُشَيْشِيَةٌ، وَدَنَوْنَا مَاءً مِنْ مِيَاهِ الْعَرَبِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ رَجُلٌ يَتَقَدَّمُنَا فَيَمْدُرُ الْحَوْضَ فَيَشْرَبُ وَيَسْقِينَا»؟ قَالَ جَابِرٌ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: هَذَا رَجُلٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَىُّ رَجُلٍ مَعَ جَابِرٍ»؟ فَقَامَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَانْطَلَقْنَا إِلَى الْبِئْرِ، فَنَزَعْنَا فِي الْحَوْضِ سَجْلاً أَوْ سَجْلَيْنِ، ثُمَّ مَدَرْنَاهُ، ثُمَّ نَزَعْنَا فِيهِ حَتَّى أَفْهَقْنَاهُ، فَكَانَ أَوَّلَ طَالِعٍ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «أَتَأْذَنَانِ»؟ قُلْنَا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَشْرَعَ نَاقَتَهُ فَشَرِبَتْ، شَنَقَ لَهَا فَشَجَتْ فَبَالَتْ، ثُمَّ عَدَلَ بِهَا فَأَنَاخَهَا، ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى الْحَوْضِ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ قُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ مِنْ مُتَوَضَّإِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَذَهَبَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ يَقْضِى حَاجَتَهُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيُصَلِّىَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ ذَهَبْتُ أَنْ أُخَالِفَ بَيْنَ طَرَفَيْهَا فَلَمْ تَبْلُغْ لِي، وَكَانَتْ لَهَا ذَبَاذِبُ فَنَكَّسْتُهَا، ثُمَّ خَالَفْتُ بَيْنَ طَرَفَيْهَا، ثُمَّ تَوَاقَصْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ جِئْتُ حَتَّى قُمْتُ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخَذَ بِيَدِى فَأَدَارَنِى حَتَّى أَقَامَنِى عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ جَاءَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَامَ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدَيْنَا جَمِيعًا،، فَدَفَعَنَا حَتَّى أَقَامَنَا خَلْفَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرْمُقُنِى وَأَنَا لاَ أَشْعُرُ، ثُمَّ فَطِنْتُ بِهِ، فَقَالَ: هَكَذَا بِيَدِهِ، يَعْنِى شُدَّ وَسَطَكَ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ: «يَا جَابِرُ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِذَا كَانَ وَاسِعًا فَخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ، وَإِذَا كَانَ ضَيِّقًا فَاشْدُدْهُ عَلَى حِقْوِكَ». سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكَانَ قُوتُ كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا، فِي كُلِّ يَوْمٍ، تَمْرَةً، فَكَانَ يَمَصُّهَا ثُمَّ يَصُرُّهَا فِي ثَوْبِهِ، وَكُنَّا نَخْتَبِطُ بِقِسِيِّنَا وَنَأْكُلُ، حَتَّى قَرِحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَأُقْسِمُ أُخْطِئَهَا رَجُلٌ مِنَّا يَوْمًا، فَانْطَلَقْنَا بِهِ نَنْعَشُهُ، فَشَهِدْنَا أَنَّهُ لَمْ يُعْطَهَا، فَأُعْطِيَهَا فَقَامَ فَأَخَذَهَا، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى نَزَلْنَا وَادِيًا أَفْيَحَ، فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْضِى حَاجَتَهُ، فَاتَّبَعْتُهُ بِإِدَاوَةٍ مِنْ مَاءٍ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَرَ شَيْئًا يَسْتَتِرُ بِهِ، فَإِذَا شَجَرَتَانِ بِشَاطِئِ الْوَادِى، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى إِحْدَاهُمَا فَأَخَذَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِى عَلَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» فَانْقَادَتْ مَعَهُ كَالْبَعِيرِ الْمَخْشُوشِ، الَّذِي يُصَانِعُ قَائِدَهُ، حَتَّى أَتَى الشَّجَرَةَ الأُخْرَى، فَأَخَذَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِى عَلَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» فَانْقَادَتْ مَعَهُ كَذَلِكَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْمَنْصَفِ مِمَّا بَيْنَهُمَا، لأَمَ بَيْنَهُمَا ـ يَعْنِى جَمَعَهُمَا ـ فَقَالَ: «الْتَئِمَا عَلَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» فَالْتَأَمَتَا، قَالَ جَابِرٌ: فَخَرَجْتُ أُحْضِرُ مَخَافَةَ أَنْ يُحِسَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِقُرْبِى فَيَبْتَعِدَ ـ وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ: فَيَتَبَعَّدَ ـ فَجَلَسْتُ أُحَدِّثُ نَفْسِى، فَحَانَتْ مِنِّى لَفْتَةٌ، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص مُقْبِلاً، وَإِذَا الشَّجَرَتَانِ قَدِ افْتَرَقَتَا، فَقَامَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَى سَاقٍ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَقَفَ وَقْفَةً، فَقَالَ بِرَأْسِهِ هَكَذَا ـ وَأَشَارَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ بِرَأْسِهِ يَمِينًا وَشِمَالاً ـ ثُمَّ أَقْبَلَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، هَلْ رَأَيْتَ مَقَامِى»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَانْطَلِقْ إِلَى الشَّجَرَتَيْنِ فَاقْطَعْ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا غُصْنًا، فَأَقْبِلْ بِهِمَا، حَتَّى إِذَا قُمْتَ مَقَامِى فَأَرْسِلْ غُصْنًا عَنْ يَمِينِكَ وَغُصْنًا عَنْ يَسَارِكَ» قَالَ جَابِرٌ، فَقُمْتُ فَأَخَذْتُ حَجَرًا فَكَسَرْتُهُ وَحَسَرْتُهُ، فَانْذَلَقَ لِي، فَأَتَيْتُ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَطَعْتُ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا غُصْنًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ أَجُرُّهُمَا حَتَّى قُمْتُ مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَرْسَلْتُ غُصْنًا عَنْ يَمِينِى وَغُصْنًا عَنْ يَسَارِى، ثُمَّ لَحِقْتُهُ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَعَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: «إِنِّى مَرَرْتُ بِقَبْرَيْنِ يُعَذَّبَانِ، فَأَحْبَبْتُ، بِشَفَاعَتِى، أَنْ يُرَفَّهَ عَنْهُمَا، مَا دَامَ الْغُصْنَانِ رَطْبَيْنِ» قَالَ: فَأَتَيْنَا الْعَسْكَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا جَابِرُ نَادِ بِوَضُوءٍ» فَقُلْتُ: أَلاَ وَضُوءَ، أَلاَ وَضُوءَ، أَلاَ وَضُوءَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ فِي الرَّكْبِ مِنْ قَطْرَةٍ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ يُبَرِّدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص الْمَاءَ فِي أَشْجَابٍ لَهُ، عَلَى حِمَارَةٍ مِنْ جَرِيدٍ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «انْطَلِقْ إِلَى فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ الأَنْصَارِىِّ، فَانْظُرْ هَلْ فِي أَشْجَابِهِ مِنْ شَىْءٍ» قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِ فَنَظَرْتُ فِيهَا، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا إِلاَّ قَطْرَةً فِي عَزْلاَءِ شَجْبٍ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أُفْرِغُهُ لَشَرِبَهُ يَابِسُهُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَجِدْ فِيهَا إِلاَّ قَطْرَةً فِي عَزْلاَءِ شَجْبٍ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أُفْرِغُهُ لَشَرِبَهُ يَابِسُهُ، قَالَ: «اذْهَبْ فَأْتِنِى بِهِ» فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ فَجَعَلَ يَتَكَلَّمُ بِشَىْءٍ لاَ أَدْرِى مَا هُوَ، وَيَغْمِزُهُ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ أَعْطَانِيهِ فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ بِجَفْنَةٍ» فَقُلْتُ: يَا جَفْنَةَ الرَّكْبِ فَأُتِيتُ بِهَا تُحْمَلُ، فَوَضَعْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهِ فِي الْجَفْنَةِ هَكَذَا فَبَسَطَهَا وَفَرَّقَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا فِي قَعْرِ الْجَفْنَةِ، وَقَالَ: «خُذْ يَا جَابِرُ فَصُبَّ عَلَيَّ وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ» فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: بِاسْمِ اللَّهِ، فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَتَفَوَّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ فَارَتِ الْجَفْنَةُ وَدَارَتْ حَتَّى امْتَلأَتْ، فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ بِمَاءٍ» قَالَ: فَأَتَى، النَّاسُ فَاسْتَقَوْا حَتَّى رَوَوْا، قَالَ، فَقُلْتُ: هَلْ بَقِىَ أَحَدٌ لَهُ حَاجَةٌ؟ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَهُ مِنَ الْجَفْنَةِ وَهِىَ مَلأَى.

وَشَكَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص الْجُوعَ، فَقَالَ: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يُطْعِمَكُمْ» فَأَتَيْنَا سِيفَ الْبَحْرِ، فَزَخَرَ الْبَحْرُ زَخْرَةً، فَأَلْقَى دَابَّةً، فَأَوْرَيْنَا عَلَى شِقِّهَا النَّارَ، فَاطَّبَخْنَا وَاشْتَوَيْنَا، وَأَكَلْنَا حَتَّى شَبِعْنَا، قَالَ جَابِرٌ: فَدَخَلْتُ أَنَا وَفُلاَنٌ وَفُلاَنٌ ـ حَتَّى عَدَّ خَمْسَةً ـ فِي حِجَاجِ عَيْنِهَا، مَا يَرَانَا أَحَدٌ، حَتَّى خَرَجْنَا فَأَخَذْنَا ضِلَعًا مِنْ أَضْلاَعِهِ فَقَوَّسْنَاهُ، ثُمَّ دَعَوْنَا بِأَعْظَمِ رَجُلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ جَمَلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ كِفْلٍ فِي الرَّكْبِ، فَدَخَلَ تَحْتَهُ مَا يُطَأْطِئُ رَأْسَهُ.

ترجمه: عباده بن ولید بن عباده بن صامت س می‌گوید : قبل از اینکه انصار بمیرند، من و پدرم در جستجوی علم به این قبیله از انصار رفتیم. نخستین کسی را که ملاقات نمودیم،   
ابو یُسر صحابی رسول الله ص بود که برده‌اش نیز او را همراهی می‌نمود. و با برده‌اش، یک دسته صحیفه وجود داشت. قابل یادآوری است که یک چادر خط دار و یک پارچه‌ی معافری خودش به تن داشت و یک چادر خط دار و یک لباس معافری هم برده‌اش پوشیده بود.

پدرم به او گفت: عموجان! من در چهره‌ات آثار خشم و ناراحتی مشاهده می‌کنم؟   
ابو یُسر گفت: بلی، درست است؛ من از فلانی فرزند فلانی حرامی، قرضی می‌خواستم. لذا نزد خانواده‌اش رفتم و سلام کردم و گفتم: فلانی همین جاست؟ گفتند: خیر. در این میان، پسر نوجوانش بیرون آمد. از او پرسیدم: پدرت کجاست؟ گفت: با شنیدن صدایت، زیر تخت مادرم رفت. اینجا بود که صدا زدم و گفتم: بیرون بیا؛ زیرا مکان تو را دانستم. لذا او بیرون آمد. گفتم: چرا خودت را از من، پنهان نمودی؟ گفت: سوگند به الله که به تو، دروغ نمی‌گویم. سوگند به الله، ترسیدم که اگر با تو صحبت کنم، مجبور شوم دروغ بگویم، و اگر وعده بدهم، وعده خلافی کنم در حالی که تو صحابی رسول الله ص هستی. علاوه بر آن، سوگند به الله من تنگدست بودم. ابو یُسر می‌گوید: من گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله.

آنگاه ابو یسر، صحیفه‌اش را آورد و با دست خودش، قرض او را پاک کرد و گفت: اگر چیزی یافتی، قرضم را بده. در غیر این صورت، تو معاف هستی. گواهی می‌دهم که این چشمانم ـ و دو انگشتش را بر چشمهایش گذاشت ـ دیدند و این گوشهایم شنیدند و این قلبم ـ به رگ قلبش اشاره نمود ـ حفظ نمود که رسول الله ص فرمود: «هر کس، تنگدستی را مهلت دهد یا معافش کند، الله متعال او را زیر سایه‌اش جای می‌دهد».

راوی می‌گوید: به ابو یُسر گفتم: عموجان! اگر تو چادر خط دار برده‌ات را می‌گرفتی و چادر معافری خودت را به او می‌دادی یا معافری او را می‌گرفتی و چادر خط دار خودت را به او می‌دادی، تو دارا ی لباس یک رنگ، و او نیز صاحب لباس یک رنگ می‌شد.

ابو یسر، دستی به سرم کشید و گفت: ای برادر زاده ام! الله متعال به تو برکت عنایت کند. این چشمانم دیدند و این گوشهایم شنیدند و این قلبم ـ و به رگ قلبش اشار نمود ـ حفظ کرد که رسول الله ص می‌فرمود: «به بردگان همان غذایی را بدهید که خودتان می‌خورید و همان لباسی را بپوشانید که خودتان می‌پوشید». و دادن کالای دنیوی برایم بهتر از این است که در روز قیامت، نیکی‌هایم را بگیرد.

سپس به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به مسجد جابر بن عبدالله ل رفتیم. او خودش را در یک لباس، پیچیده بود و با آن، نماز می‌خواند. من از بین مردم گذشتم و میان او و قبله نشستم و گفتم: الله متعال بر تو رحم کند. آیا در یک پارچه، نماز می‌خوانی حال آنکه ردایت کنار توست؟

او اینگونه انگشتانش را پراکنده ساخت و به شکل کمان در آورد و به سینه‌ام زد و گفت: هدفم این بود که احمقی مانند تو نزدم بیاید و کارم را ببیند و چنین حرکتی از او صادر شود. رسول الله ص که چوبی خشک از خوشه‌ی خرمای ابن طاب (نوعی خرما) در دست داشت به همین مسجد ما آمد و در سمت قبله ی مسجد، بلغمی مشاهده نمود و آن را بوسیله‌ی آن چوب خراشید. سپس رو به ما نمود و فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید»؟ ما از ترس، سکوت نمودیم . دوبار پیامبر اکرم ص فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید»؟ گفتیم: یا رسول الله! هیچ‌کس از ما دوست ندارد چنین اتفاقی برایش بیفتد. رسول الله ص فرمود: «هنگامی که یکی از شما به نماز می‌ایستد، باید بداند که الله متعال، روبرویش قرار دارد. بنابرین به طرف قبله و سمت راستش، آب دهان نیندازد؛ بلکه به سمت چپ و زیر پای چپش، بیندازد. اما اگر آب دهان بر او غلبه کرد، چنین کند». آنگاه پیامبر اکرم ص یک طرف چادرش را بالای طرف دیگرش پیچید. بعد از آن، فرمود: «عبیر (نوعی خوشبو که مخلوطی از صندل و مشک و گلاب و زعفران است) بیاورید». پس یکی از جوانان محله‌ی ما برخاست و دوان دوان به خانه‌اش رفت و مقداری خوشبو در کف دستش آورد. رسول الله ص آن خوشبو را برداشت و بر سر همان چوب خوشه‌ی خرما گذاشت و به محلی که آب دهان افتاده بود، مالید.

آنگاه جابر س گفت: از همین جا است که شما در مساجد خود، خوشبویی استعمال می‌نمایید. ما در غزوه‌ی بطن بواط (نام کوهی از کوههای قبیله‌ی جهینه) همراه رسول الله ص بودیم. گفتنی است که رسول اکرم ص در این غزوه، مجدی بن عمرو جُهنی را تعقیب می‌نمود. همچنین در این غزوه، هر پنج یا شش یا هفت نفر از ما به نوبت بر یک شتر، سوار می‌شدیم. در این اثنا، نوبت یک مرد انصاری رسید که بر شترش، سوار شود. او شترش را روی زمین خوابانید و بر او سوار شد و او را از جایش بلند کرد. شتر این پا و آن پا کرد و سلاّنه سلاّنه، راه رفت. مرد انصاری شتر را نهیبی زد و گفت: الله متعال تو را نفرین کند. رسول الله ص فرمود: «این کیست که شترش را نفرین می‌کند»؟ آن مرد جواب داد: یا رسول الله! من هستم. پیامبر اکرم ص فرمود: «از آن، پیاده شو. با شتر نفرین شده، ما را همراهی مکن. خودتان را نفرین نکیند، فرزندانتان را نفرین نکنید و اموالتان را نفرین نکنید. مبادا نفرین شما در لحظه‌ای باشد که از الله متعال در خواست عطایی می‌شود. در نتیجه، دعای شما اجابت گردد».

بعد از آن، همچنان همراه رسول الله ص به راهمان ادامه دادیم تا اینکه شب فرا رسید و به یکی از آبادی‌های عرب، نزدیک شدیم. رسول الله ص فرمود: «چه کسی جلوتر از ما می‌رود و حوض را سر و سامان می‌دهد و خودش، آب می‌نوشد و به ما هم آب می‌‌دهد»؟

جابر می‌گوید: من بر خاستم و گفتم: یا رسول الله! این مرد. رسول الله ص فرمود: «چه کسی جابر را همراهی می‌کند»؟ جبار بن صخر برخاست. پس من و جبار بسوی چاه رفتیم و یک یا دو دلو آب کشیدیم و حوض را سر و سامان دادیم. آنگاه به اندازه‌ای آب کشیدیم که آن را پر کردیم. رسول الله ص نخستین کسی بود که پدیدار گشت و فرمود: «آیا اجازه می‌دهید»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ص شترش را آزاد گذاشت و شتر، آب نوشید. آنگاه پیامبر اکرم ص مهار شتر را به سوی خودش کشید و شتر از نوشیدن، باز ایستاد و ادرار کرد. سپس رسول اکرم ص شترش را به گوشه‌ای برد و در آنجا خوابانید. بعد از آن، رسول الله ص به سوی حوض آمد و وضو ساخت. آنگاه من برخاستم و در مکان وضوی پیامبر اکرم ص وضو ساختم. گفتنی است که در این هنگام، جبار بن صخر برای قضای حاجت رفته بود.

سپس رسول الله ص برخاست و به نماز ایستاد. من که یک چادر پوشیده بودم، خواستم دو طرفش را بالای شانه‌هایم بیندازم؛ اما چادر کوتاه بود. قابل یادآوری که چادر من ریشه داشت. پس من آنها را برگردانم و دو طرفش را به سوی شانه‌هایم بردم و با گردنم آن را نگه داشتم. آنگاه آمدم و سمت چپ رسول الله ص ایستادم. پیامبر اکرم ص دستم را گرفت و مرا برگرداند و سمت راستش، قرار داد. بعد از آن، جبار بن صخر س آمد و وضو ساخت و سمت چپ رسول الله ص ایستاد. پیامبر اکرم ص دست هردو نفر ما را گرفت و پس زد و ما را پشت سرش، قرار داد. در این اثنا، رسول الله ص با گوشه‌ی چشم بسوی من نگاه می‌کرد؛ ولی من متوجه نمی‌شدم. هنگامی که متوجه شدم، پیامبر اکرم ص با دستش، اشاره نمود که چادر را به کمرت ببند. آنگاه بعد از اتمام نماز، رسول الله ص فرمود: «ای جابر!» گفتم: لبیک یا رسول الله. فرمود: «اگر چادرت، بزرگ بود، آن را روی شانه‌هایت بینداز؛ و اگر کوتاه بود، به کمرت ببند».

به هر حال، ما همراه رسول الله ص به راهمان ادامه دادیم. قابل یادآوری است که توشه‌ی روزانه‌ی هریک از ما یک عدد خرما بود. هر شخص، خرمایش را می‌مکید و سپس آن را در گوشه‌ی لباسش محکم می‌بست. همچنین ما درختان را با عصا می‌زدیم و از برگ درختان تغذیه می‌نمودیم تا جایی که لبهایمان زخمی شده بود.

من سوگند یاد می‌کنم که روزی، تقسیم کننده‌ی خرماها سهمیه‌ی یک نفر را بدون اینکه متوجه شود، به او نداد. ما از او طرفداری کردیم و گواهی دادیم که سهمیه‌اش را نگرفته است. آنگاه سهمیه‌اش به او رسید و او برخاست و سهمیه‌اش را گرفت.

راوی می‌گوید: ما همچنان به مسیرمان همراه رسول الله ص ادامه دادیم تا اینکه در یک زمین هموار و وسیع به استراحت پرداختیم. در این هنگام، رسول الله ص برای قضای حاجت رفت. من با یک آفتابه به دنبال ایشان براه افتادم. پیامبر اکرم ص به هر طرف نگاه کرد؛ اما چیزی نیافت که پشت آن، قضای حاجت کند. در این میان، نگاه نبی اکرم ص در گوشه‌ای از بیابان به دو درخت افتاد. آنگاه پیامبر اکرم ص به سوی یکی از آنها رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من حرکت کن». راوی می‌گوید: آن درخت مانند شتری مهاردار که به دنبال مهارکننده‌اش به راه می‌افتد، به دنبال رسول الله ص به راه افتاد تا اینکه پیامبر اکرم ص نزد درخت دوم رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و به او هم فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من بیا». این درخت هم به دنبال نبی اکرم ص حرکت کرد. آنگاه رسول الله ص به نقطه‌ی فاصله‌ی وسط دو درخت رفت و آنها را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: «به اذن الهی، کنار یکدیگر بمانید و مرا پنهان نمایید». آن دو درخت هم کنار هم قرار گرفتند. جابر می‌گوید: من دویدم و از آنجا فاصله گرفتم؛ زیرا بیم آن را داشتم که نبی اکرم ص نزدیک بودن مرا احساس کند؛ در نتیجه، از آنجا فاصله بگیرد و دورتر برود. بعد از آن، لحظه‌ای نشستم و در خود فرو رفتم و توجهم به جایی دیگر شد. ناگهان رسول الله را دیدم که دارد می‌آید. و آن دو درخت را دیدم که از یکدیگر جدا شده و هر کدام، ثابت و پا برجا سرجای خود قرار گرفته است. سپس رسول الله ص اندکی توقف نمود و به سمت چپ و راستش نگاه کرد - ابو اسماعیل که یکی از راویان است همین کار ار انجام داد – و هنگامی که رسول الله ص به من رسید، فرمود: «آیا محل ایستادن مرا خوب می‌بینی»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «برو و از هریک از آن دو درخت، یک شاخه قطع کن و بیاور. و هنگامی که به محل ایستادن من رسیدی، یک شاخه را سمت راست خودت، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود بگذار». جابر می‌گوید: من برخاستم و سنگی برداشتم و آن را شکستم و قطعه قطعه کردم طوری که یک طرف آن تیز گردید. و به سوی آن دو درخت رفتم و طبق دستور از هر کدام از آنها یک شاخه بریدم و آنها را روی زمین کشیدم تا اینکه به همان محل ایستادن رسول الله ص رسیدم. در آنجا یک شاخه را سمت راست خودم، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود گذاشتم و خودم را به رسول الله ص رساندم و گفتم: یا رسول الله! به دستور شما عمل نمودم؛ اما علت این کار چه بود؟ رسول اکرم ص فرمود: «از کنار دو قبر گذشتم که گرفتار عذاب بودند؛ لذا دوست داشتم که با شفاعت من تا زمانی که شاخه‌ها تَر هستند، عذاب آنها تخفیف یابد».

جابر می‌گوید: بعد از آن ما به لشکر پیوستیم. رسول الله ص فرمود: «ای جابر! صدا بزن و ببین آیا کسی آبی برای وضو گرفتن دارد»؟ من هم صدا زدم و گفتم: آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ بعد از آن گفتم: یا رسول الله! در این کاروان، قطره‌ای آب نیافتم.

قابل یادآوری است که یک مرد انصاری، مشکی قدیمی و فرسوده داشت که آن را بالای چوبهای درخت خرما آویزان می‌نمود و اینگونه آب سرد برای رسول الله ص مهیا می‌ساخت. پیامبر اکرم ص به من فرمود: «نزد فلان بن فلان انصاری برو و ببین آیا مشک او آب دارد»؟ جابر می‌گوید: من نزد آن مرد انصاری رفتم و دیدم که آب بسیار اندکی در تَه مشک او وجود دارد؛ طوری که اگر خواسته باشم آن آب اندک را در چیزی بریزم، قسمت خشک مشک آنها را می‌مکد و چیزی باقی نمی‌ماند. لذا نزد رسول الله ص آمدم و گفتم: آب بسیار اندکی در تَه مشک او وجود داشت؛ طوری که اگر می‌خواستم آن آب اندک را در چیزی بریزم، قسمت خشک مشک، آنها را می‌مکید و چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر اکرم ص فرمود: «برو مشک را بیاور». جابر می‌گوید: من دوباره رفتم و مشک را آوردم. رسول اکرم ص مشک را برداشت و وِردهایی خواند که من متوجه نشدم و مشک را با هردو دستش فشرد و سپس آن را به من داد و فرمود: «ای جابر! صدا بزن تا ظرف بزرگی بیاورند». من هم صدا زدم و گفتم: چه کسی از اهل کاروان، ظرف بزرگ دارد؟ پس ظرف بزرگی که به دشواری حمل می‌شد، آوردند. من آن را جلوی پیامبر اکرم ص گذاشتم. رسول الله ص اینگونه دستش را باز کرد و تَه آن ظرف گذاشت و میان انگشتانش فاصله ایجاد نمود و فرمود: «ای جابر! مشک را بردار و بسم الله بگو و بالای دستم بریز». من بسم الله گفتم و آبها را بالای دست رسول الله ص ریختم و دیدم که آب از میان اننگشتان رسول اکرم ص فوران می‌کند. و همچنان فوران می‌کرد تا اینکه آن ظرف، پُر شد. آنگاه نبی اکرم ص فرمود: «ای جابر! صدا بزن و ببین چه کسی به آب نیاز دارد». سپس مردم آمدند و آب خوردند و همگی، سیراب شدند. من دوباره صدا زدم و گفتم: آیا کسی هست که نیاز به آب داشته باشد؟ در این هنگام، رسول الله ص دستش را از ظرف، بیرون آورد در حالی که آن ظرف، همچنان پُر از آب بود.

همچنین مردم از گرسنگی نزد رسول الله ص شکایت کردند. پیامبر اکرم ص فرمود: «به زودی الله متعال به شما غذا عنایت می‌نماید». بعد از آن، به ساحل دریا رفتیم. در آنجا، موج بلندی آمد و حیوان بزرگی را از دریا، بیرون انداخت. ما هم آتشی در یک گوشه‌ی آن، روشن کردیم و آن را پختیم و کباب کردیم و خوردیم تا اینکه سیر شدیم.

جابر می‌گوید: من و فلانی و فلانی و در مجموع، پنج نفر را برشمرد، وارد گودی استخوان چشم آن حیوان شدیم به گونه‌ای که پنهان شدیم و هیچ‌کس ما را نمی‌دید. (خیلی بزرگ بود.) آنگاه یکی از استخوانهای پهلویش را برداشتیم و دو طرفش را روی زمین گذاشتیم طوری که به شکل کمان در آمد. سپس بلندترین شخص، بزرگترین شتر و بزرگترین جهاز شتری را که در کاروان وجود داشت، فراخواندیم. آن شخص سوار بر شتر، بدون اینکه سرش را پایین کند، از زیر استخوان پهلوی آن حیوان، عبور کرد. (حیوان بسیار بزرگی بود).

باب (12): در مورد شقّ قمر (دو نیم شدن ماه)

1538ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمِنًى، إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ، فَكَانَتْ فِلْقَةٌ وَرَاءَ الْجَبَلِ، وَفِلْقَةٌ دُونَهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «اشْهَدُوا». (م/2800)

ترجمه: عبدالله بن مسعود می‌گوید: ما در سرزمین منا همراه رسول الله ص بودیم که ماه به دو نیم، تقسیم شد؛ یک نیمه‌ی آن پشت کوه، و نیمه‌ی دیگر آن جلوی کوه قرار گرفت. رسول الله ص فرمود: «شما گواه باشید».

1539ـ عَنْ أَنَسٍ بنِ مَالِك س: أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ مَرَّتَيْنِ. (م/2802)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: اهل مکه از رسول الله ص خواستند تا به آنان، معجزه‌ای نشان دهد. رسول اکرم ص دو نیمه شدن ماه را دو بار به آنان، نشان داد.

باب (13): جلوگیری کسی که می‌خواست نبی اکرم ص را اذیت و آزار کند

1540ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: هَلْ يُعَفِّرُ مُحَمَّدٌ وَجْهَهُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ قَالَ: فَقِيلَ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَاللاَّتِ وَالْعُزَّى لَئِنْ رَأَيْتُهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ لأَطَأَنَّ عَلَى رَقَبَتِهِ، أَوْ لأُعَفِّرَنَّ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ، قَالَ: فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ يُصَلِّى، زَعَمَ لِيَطَأَ عَلَى رَقَبَتِهِ، قَالَ: فَمَا فَجِئَهُمْ مِنْهُ إِلاَّ وَهُوَ يَنْكِصُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَيَتَّقِى بِيَدَيْهِ، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ لَخَنْدَقًا مِنْ نَارٍ وَهَوْلاً وَأَجْنِحَةً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَوْ دَنَا مِنِّى لاَخْتَطَفَتْهُ الْمَلاَئِكَةُ عُضْوًا عُضْوًا». قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ ـــــ لاَ نَدْرِى فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَوْ شَىْءٌ بَلَغَهُ ـــــ: ﴿عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ٥ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ٧ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجۡعَىٰٓ٨ أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يَنۡهَىٰ٩ عَبۡدًا إِذَا صَلَّىٰٓ١٠ أَرَءَيۡتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلۡهُدَىٰٓ١١ أَوۡ أَمَرَ بِٱلتَّقۡوَىٰٓ١٢ أَرَءَيۡتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ١٣ أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ١٤ كَلَّا لَئِن لَّمۡ يَنتَهِ لَنَسۡفَعَۢا بِٱلنَّاصِيَةِ١٥ نَاصِيَةٖ كَٰذِبَةٍ خَاطِئَةٖ١٦ فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ١٧ سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ١٨ كَلَّا لَا تُطِعۡهُ﴾ [العلق: 5-19]. وَ فِي رَوايَةٍ: قَالَ: «وَأَمَرَهُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ» وَ فِي رَوَايَةٍ: ﭽ ﯫ ﯬ ﭼ ﴿فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ١٧﴾ يَعْنِى قَوْمَهُ. (م/2797)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: ابوجهل گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را روی زمین می‌گذارد و سجده می‌کند؟ مردم گفتند: بله. ابوجهل گفت: سوگند به لات و عزی، اگر من او را ببینم که این کار را انجام می‌دهد، گردنش را زیر پایم می‌گذارم یا چهره‌اش را به خاک می‌مالم. آنگاه، رسول الله ص مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل نزد او رفت و خواست گردن پیامبر اکرم ص را زیر پایش بگذارد؛ اما ناگهان، مردم او را دیدند که به پشت سرش برمی‌گردد و با دستانش از خود، محافظت می‌کند. مردم پرسیدند: چه اتفاقی برایت افتاده است؟ گفت: میان من و او یک خندق آتش، امور وحشتناک و بالهایی وجود دارد. رسول الله ص فرمود: «اگر نزدیک می‌شد، فرشتگان اعضای بدنش را یکی یکی می‌ربودند».

راوی می‌گوید: آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ٥ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ٧ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجۡعَىٰٓ٨ أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يَنۡهَىٰ٩ عَبۡدًا إِذَا صَلَّىٰٓ١٠ أَرَءَيۡتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلۡهُدَىٰٓ١١ أَوۡ أَمَرَ بِٱلتَّقۡوَىٰٓ١٢ أَرَءَيۡتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ١٣ أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ١٤ كَلَّا لَئِن لَّمۡ يَنتَهِ لَنَسۡفَعَۢا بِٱلنَّاصِيَةِ١٥ نَاصِيَةٖ كَٰذِبَةٍ خَاطِئَةٖ١٦ فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ١٧ سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ١٨ كَلَّا لَا تُطِعۡهُ﴾.

‏(قطعاً انسان‌ها اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند، سرکشی و تمرّد می‌کنند.‏ همانا بازگشت همگان به سوی پروردگارت خواهد بود. ‏‏آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد بنده‌ای را هنگامی که به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر این طاغوت بر طریق هدایت بود، چه مقام و منزلتی در پیش الله متعال می‌داشت‌؟ ‏یا این که دیگران را به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌داد، آیا این برایش بهتر نمی‌بود ؟ ‏

‏به من بگو : اگر ـ ابو جهل ـ تکذیب کند و پشت کند، حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟ ‏آیا او ندانسته است که الله متعال می‌بیند؟‏ ‏هرگز! هرگز ! چنین نیست که او می‌پندارد. اگر او از کارهای خود دست برندارد، موی پیشانیش را می‌گیریم و کشان کشان می‌بریم؛ موی پیشانی دروغگوی بزهکار را.‏ بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد؛ ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم.‏ هرگز از او اطاعت مکن.)

و در روایتی آمده است که: «و به او دستوراتی داد». و در روایت دیگری آمده است که هدف از «نادیه» قوم و قبیله اش می‌باشد.

باب (14): جلوگیری کسی که می‌خواست پیامبر اکرم ص را به قتل برساند

1541ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص غَزْوَةً قِبَلَ نَجْدٍ، فَأَدْرَكَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَعَلَّقَ سَيْفَهُ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، قَالَ: وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْوَادِى يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ رَجُلاً أَتَانِى وَأَنَا نَائِمٌ، فَأَخَذَ السَّيْفَ فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِى، فَلَمْ أَشْعُرْ إِلاَّ وَالسَّيْفُ صَلْتًا فِي يَدِهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّى؟ قَالَ، قُلْتُ: اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ فِي الثَّانِيَةِ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّى؟ قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ، قَالَ: فَشَامَ السَّيْفَ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ» ثُمَّ لَمْ يَعْرِضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص. (م/843)

ترجمه: جابر بن عبدالله ب می‌گوید: ما در غزوه‌ای (ذات الرقاع) همراه رسول الله ص در سرزمین نجد بودیم. پیامبر اکرم ص در دشتی که درختان خاردار زیادی داشت، به ما رسید. نبی اکرم ص زیر درختی رفت و شمشیرش را به یکی از شاخه‌های آن درخت، آویزان نمود. مردم نیز زیر سایه‌ی درختان خاردار، پراکنده شدند.

رسول الله ص فرمود: «من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیرم را برداشت. هنگامی که من بیدار شدم، دیدم که با شمشیر، بالای سرم ایستاده است. زمانی من وجودش را متوجه شدم که شمشیر برهنه، در دستش بود. او به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟ گفتم: الله. پس او شمشیر را در غلاف کرد و این، اوست که اینجا نشسته است». راوی می‌گوید: سپس رسول الله ص او را مجازات نکرد.

باب (15): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم

1542ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ امْرَأَةً يَهُودِيَّةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا فَجِىءَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: أَرَدْتُ لأَقْتُلَكَ، قَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُسَلِّطَكِ عَلَى ذَاكِ»، قَالَ: أَوْ قَالَ: «عَلَىَّ»، قَالَ: قَالُوا: أَلاَ نَقْتُلُهَا؟ قَالَ: «لاَ»، قَالَ: فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2190)

ترجمه: انس س می‌گوید: یک زن یهودی گوسفند مسمومی را برای رسول الله ص آورد و پیامبر اکرم ص هم از آن، تناول نمود. سپس آن زن را نزد رسول الله ص آوردند. پیامبر اکرم ص علت این کارش را از او پرسید. او گفت: می‌خواستم تو را بکشم. پیامبر اکرم ص فرمود: «الله متعال به تو چنین قدرتی نمی‌دهد یا اینکه الله متعال تو را برمن مسلط نمی‌گرداند» صحابه گفتند: آیا او را به قتل نرسانیم؟ رسول الله ص فرمود: «نه».

باب (16): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم ص

1543ـ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَأَتَيْنَا وَادِىَ الْقُرَى عَلَى حَدِيقَةٍ لاِمْرَأَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اخْرُصُوهَا» فَخَرَصْنَاهَا، وَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، وَقَالَ: «أَحْصِيهَا حَتَّى نَرْجِعَ إِلَيْكِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، فَانْطَلَقْنَا حَتَّى قَدِمْنَا تَبُوكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «سَتَهُبُّ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلاَ يَقُمْ فِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ بَعِيرٌ فَلْيَشُدَّ عِقَالَهُ»، فَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَحَمَلَتْهُ الرِّيحُ حَتَّى أَلْقَتْهُ بِجَبَلَىْ طَيِّئٍ، وَجَاءَ رَسُولُ ابْنِ الْعَلْمَاءِ، صَاحِبِ أَيْلَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِكِتَابٍ، وَأَهْدَى لَهُ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَهْدَى لَهُ بُرْدًا، ثُمَّ أَقْبَلْنَا حَتَّى قَدِمْنَا وَادِىَ الْقُرَى، فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَرْأَةَ عَنْ حَدِيقَتِهَا: «كَمْ بَلَغَ ثَمَرُهَا»؟ فَقَالَتْ: عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّى مُسْرِعٌ، فَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فَلْيُسْرِعْ مَعِىَ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيَمْكُثْ»، فَخَرَجْنَا حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ، وَهَذَا أُحُدٌ، وَهُوَ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ»، فَلَحِقَنَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَيَّرَ دُورَ الأَنْصَارِ، فَجَعَلَنَا آخِرًا، فَأَدْرَكَ سَعْدٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَيَّرْتَ دُورَ الأَنْصَارِ فَجَعَلْتَنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (م/1392)

ترجمه: ابوحمید ساعدی س می‌گوید: همراه رسول الله ص برای غزوه‌ی تبوک، بیرون رفتیم. در مسیر راه، گذرمان به باغ یک زن در وادی «قری» افتاد. رسول الله ص خطاب به صحابه فرمود: «محصول خرمای این باغ را تخمین بزنید». ما تخمین زدیم و خود رسول الله ص نیز آنها را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «تا هنگامی که ما ان شاء الله برمی‌گردیم، مقدار آنها را مشخص کن». به هر حال، ما به راهمان دامه دادیم تا اینکه به تبوک رسیدیم. در آنجا، رسول الله ص فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد؛ هیچ کس، از جایش تکان نخورد. همچنین هرکس، شتری دارد زانویش را ببندد». راوی می‌گوید: در آن شب، یک نفر از جایش برخاست و طوفان او را در بر گرفت و با خود برد و در نزدیکی دو کوه قبیله‌ی «طی» انداخت. همچنین در همین سفر، فرستاده‌ی پادشاه ایله نامه‌ای برای رسول الله ص آورد و قاطری سفید به وی اهدا نمود. رسول الله ص نیز به او نامه‌ای نوشت و یک عدد چادر به وی هدیه کرد. در بازگشت از تبوک، وقتی که به وادی قری رسیدیم، رسول الله ص از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد»؟ گفت: ده وَسَق. (یعنی همان مقداری که رسول الله ص تخمین زده بود.)

آنگاه پیامبر اکرم ص فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم؛ هرکس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند. و هرکس، دوست ندارد، آهسته بیاید». سپس ما براه افتادیم تا اینکه مدینه هویدا گشت و به آن نزدیک شدیم. در این هنگام، رسول الله ص فرمود: «این، طابه (شهر خوب) است و این، احد است؛ کوهی که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم». سپس ادامه داد و فرمود: «بهترین منازل انصار، منازل بنی نجار هستند. سپس منازل بنی عبدالاشهل، بعد از آن، منازل بنی حارث بن خزرج، و پس از آنها، منازل بنی ساعده، و تمام منازل انصار، خوب هستند».

و بعد از آنکه سعد بن عباده به ما ملحق شد، ابو اُسَید گفت: خبر داری که رسول الله ص تیره‌های خوب انصار را نام برد و ما را در آخر قرار داد؟ سعد خودش را به رسول الله ص رساند و گفت: یا رسول الله! تیره‌های خوب انصار را نام بردید و ما را در آخر، قرار دادید؟ رسول اکرم ص فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید»؟

باب (17): این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «من کمرهایتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید»

1544ـ عَن أَبُو هُرَيْرَةَ س قَال: َقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَثَلِى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهَا جَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا، وَجَعَلَ يَحْجُزُهُنَّ وَيَغْلِبْنَهُ فَيَتَقَحَّمْنَ فِيهَا، قَالَ: فَذَلِكُمْ مَثَلِى وَمَثَلُكُمْ، أَنَا آخِذٌ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، فَتَغْلِبُونِى تَقَحَّمُونَ فِيهَا». (م/2284)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مثال من، مانند مردی است که آتشی روشن کند؛ پس هنگامی که آتش اطرافش را روشن کرد، پروانه‌ها و این حشرات، شروع به انداختن خود در آتش می‌کنند و آن مرد از این کار جلوگیری می‌کند؛ اما آنها او را مغلوب می‌کنند و وارد آتش می‌شوند. این مثال من و شماست. من کمرهایتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید و می‌گویم از آتش به سوی من بیایید، از آتش به سوی من بیایید؛ اما شما بر من پیروز می‌شوید و وارد آتش می‌گردید».

باب (18): نبی اکرم ص الله متعال را بهتر از همه می‌شناخت و بیشتر از همه هم از الله متعال می‌ترسید

1545ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي أَمْرٍ، فَتَنَزَّهَ عَنْهُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ص فَغَضِبَ، حَتَّى بَانَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْغَبُونَ عَمَّا رُخِّصَ لِي فِيهِ، فَوَاللَّهِ لأَنَا أَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً». (م/2356)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص برای انجام کاری، اجازه داد. اما تعدادی از مردم از انجام آن، خودداری کردند. بعد از اینکه این خبر به نبی اکرم ص رسید، خشمگین شد تا جایی که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «چرا بعضی از مردم از انجام کارهایی که من اجازه‌ی انجام آنها را دادم، خودداری می‌کنند؟ سوگند به الله، من از آنها شناخت بیشتری نسبت به الله دارم و بیشتر از آنان از الله متعال می‌ترسم».

باب (19): دوری کردن نبی اکرم ص از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی

1546ـ عَنْ عَائِشَةَ بزَوْجِ النَّبِيِّ ص أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلاَّ أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِنَفْسِهِ، إِلاَّ أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ ﻷ. (م/2327)

ترجمه: عایشه رضی ‏الله‏ عنها ؛همسر گرامی نبی اکرم ص ؛ می‌گوید: هرگاه، به رسول الله ص اختیار داده می‌شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می‌کرد؛ البته اگر گناه نمی‌بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه‌ی مردم از آن، فاصله می‌گرفت. همچنین رسول الله ص به خاطر خودش، انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین الله متعال، بی حرمتی می‌شد. (آنگاه، بخاطر آن، انتقام می‌گرفت.)

باب (20): درباره‌ی نماز خواندن نبی اکرم ص تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود«آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

1547ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص صَلَّى حَتَّى انْتَفَخَتْ قَدَمَاهُ، فَقِيلَ لَهُ: أَتَكَلَّفُ هَذَا وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: «أَفَلاَ أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (م/2819)

ترجمه: مغیره بن شعبه س می‌گوید: نبی اکرم ص شبها به اندازه‌ای به نماز می‌ایستاد که پاهایش، ورم ‏کردند. صحابه به رسول الله ص عرض کردند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می‌اندازی حال آنکه الله متعال گناهان اول و آخرت را بخشیده است؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا بنده‌ی شکر گزاری نباشم»؟

باب (21): این سخن نبی اکرم ص که فرمود «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم»

1548ـ عَن جُندُبَ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ». (م/2289)

ترجمه: جندب س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم».

باب (22): بزرگی حوض نبی اکرم ص ، و ورود امتش به آن

1549ـ عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل قَالَ: قَال رَسُولُ اللَّهِ ص: «حَوْضِى مَسِيرَةُ شَهْرٍ، وَزَوَايَاهُ سَوَاءٌ، وَمَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ الْوَرِقِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلاَ يَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا» قَالَ: وَقَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍب: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤْخَذُ أُنَاسٌ دُونِى، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مِنِّى وَمِنْ أُمَّتِى، فَيُقَالُ: أَمَا شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» قَالَ: فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا، أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا. (م/2292)

ترجمه: عبدالله بن عمرو ب می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «حوض من به اندازه‌ی مسافت یک ماه راه است. و طول و عرضش با یکدیگر، مساوی هستند. آبش، سفیدتر از نقره، بویش خوشبوتر از مشک، و پارچ‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است. هرکس از آن، آب بنوشد، بعد از آن، هرگز تشنه نخواهد شد».

راوی می‌گوید : اسماء دختر ابوبکر ل گفت: همچنین رسول الله ص فرمود: «من کنار حوض ایستاده‌ام تا ببینم کدام یک از شما نزد من می‌آید. و تعدای را از رسیدن به من جلوگیری می‌کنند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها از من و جزو امتیان من هستند. گفته می‌شود: خبر نداری که آنها بعد از تو چه کارهایی انجام دادند؟ سوگند به الله، آنها بعد از تو مرتد شدند». راوی می‌گوید: ابن ابی ملیکه همیشه اینگونه دعا می‌کرد که: بار الها! ما از مرتد شدن و دچا فتنه شدن در دین، به تو پناه می‌بریم.

1550ـ عَنْ حَارِثَةَ بنِ وَهَبَ س: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص قَالَ: «حَوْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَالْمَدِينَةِ» فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْرِدُ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ قَالَ: «الأَوَانِى»؟ قَالَ: لاَ، فَقَالَ الْمُسْتَوْرِدُ: «تُرَى فِيهِ الآنِيَةُ مِثْلَ الْكَوَاكِبِ». (م/2298)

ترجمه: حارثه بن و هب می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص فرمود: «حوضش به اندازه‌ی مسافت میان مدینه و صنعاء است». مستورد به او گفت: آیا نشنیدی که در مورد ظرفهای حوض، چیزی بگوید؟ حارثه جواب داد: نه. مستورد گفت: «ظرف‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است».

1551ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل عَنِ النَّبّیِّ ص: «إِنَّ أَمَامَكُمْ حَوْضًا كَمَا بَيْنَ جَرْبَا وَأَذْرُحَ» وَ فِي رَوايَة: «حَوضِی» وَ فِي رَوَايةِ: قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَسَأَلْتُهُ ـ يَعنی نافعاً ـ فَقَالَ: قَرْيَتَيْنِ بِالشَّامِ، بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ ثَلاَثِ لَيَالٍ، وَفِي رَوَايَةِ، ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ. (م/2299)

ترجمه: ابن عمر ب می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه‌ی مسافت میان دو روستای جَرباء و أذرُح است». عبید الله می‌گوید: از نافع در مورد جرباء و اذرح پرسیدم. گفت: دو روستا در شام‌اند که فاصله‌ی میان آنها سه شب، و در روایتی، سه روز، راه است.

1552ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «أَلاَ إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّ بُعْدَ مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ كَمَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَأَيْلَةَ، كَأَنَّ الأَبَارِيقَ فِيهِ النُّجُومُ». (م/2305)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم. همانا فاصله‌ی میان دو طرف آن، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان صنعاء و ایله است. و پارچ‌های آن مانند ستارگان (بسیار زیاد) هستند».

1553ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا آنِيَةُ الْحَوْضِ؟ قَالَ: «وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لآنِيَتُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ وَكَوَاكِبِهَا، أَلاَ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ الْمُصْحِيَةِ، آنِيَةُ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ يَظْمَأْ آخِرَ مَا عَلَيْهِ، يَشْخُبُ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ، عَرْضُهُ مِثْلُ طُولِهِ، مَا بَيْنَ عَمَّانَ إِلَى أَيْلَةَ، مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ». (م/2300)

ترجمه: روایت است که ابوذر س گفت: یا رسول الله! تعداد ظرف‌های حوض کوثر چقدر است؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «سوگند به کسی‌که جان محمد در دست اوست، تعداد ظرف‌های حوض کوثر بیشتر از تعداد ستارگان کوچک و بزرگ آسمان در یک شب تاریک و بدون ابر، می‌باشد. و همان‌ها نیز ظرف‌های بهشت هستند. هرکس از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود. دو آبراهه از بهشت به آن، جریان دارد. هرکس، از آن بنوشد، تشنه نمی‌شود. عرضش مانند طولش می‌باشد. و هر ضلع آن به اندازه‌ی فاصله‌ی میان عمان تا ایله است. آبش، سفیدتر از شیر، و شیرین‌تر از عسل است».

1554ـ عَنْ ثَوْبَانَ س: أَنَّ نَبِىَّ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنِّى لَبِعُقْرِ حَوْضِى أَذُودُ النَّاسَ لأَهْلِ الْيَمَنِ، أَضْرِبُ بِعَصَاىَ حَتَّى يَرْفَضَّ عَلَيْهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ عَرْضِهِ؟ فَقَالَ: «مِنْ مَقَامِى إِلَى عَمَّانَ» وَسُئِلَ عَنْ شَرَابِهِ؟ فَقَالَ: «أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، يَغُتُّ فِيهِ مِيزَابَانِ يَمُدَّانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، أَحَدُهُمَا مِنْ ذَهَبٍ، وَالآخَرُ مِنْ وَرِقٍ». (م/2301)

ترجمه: ثوبان س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همانا من در جایگاه اصلی حوضم می‌ایستم و مردم را با عصایم برای آمدن اهل یمن، کنار می‌زنم تا آبش برای آنان، جاری گردد». سپس مردم از پیامبر اکرم ص در مورد پهنای حوض پرسیدند. فرمود: «از اینجا تا عمان است». سپس مردم از آب آن پرسیدند. فرمود: «سفیدتر از شیر، و شیرین‌تر از عسل است. دو آبراهه که از بهشت با قدرت و فشار، جریان دارند، آب آن را تهیه می‌کنند که یکی از آنها از طلا، و دیگری از نقره است».

1555ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاَتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «إِنِّى فَرَطٌ لَكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّى وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِىَ الآنَ، وَإِنِّى قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ، وَإِنِّى وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِى، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَنَافَسُوا فِيهَا». (م/2296)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید: روزی، رسول الله ص بیرون رفت و بر اهل احد (شهدای آن) نماز جنازه خواند. سپس به سوی منبر رفت و فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما و گواه بر شما هستم. سوگند به الله، هم اکنون من حوضم را می‌بینم. به من کلید گنجینه‌های زمین یا کلید‌های زمین، عنایت شده است. سوگند به الله، من از شرک ورزیدن شما بعد از خودم نمی‌ترسم؛ ولی بیم آن را دارم که در دنیا با یکدیگر به رقابت بپردازید».

باب (23): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم ص

1556ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلاَ بِالْقَصِيرِ، وَلَيْسَ بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ وَلاَ بِالآدَمِ، وَلاَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ وَلاَ بِالسَّبِطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ. (م/2347)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: قامت رسول الله ص نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه صاف و فروهشته. الله او را در سن چهل سالگی، مبعوث نمود. ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند. و در سن شصت سالگی در حالی که بر سر و ریش (مبارکش) بیست موی سفید، وجود نداشت، فوت نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله ص نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه­ی منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است).

1557ـ عَن الْبَرَاءَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجُلاً مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، عَظِيمَ الْجُمَّةِ إِلَى شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ، عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ، مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (م/2337)

ترجمه: براء بن عازب ب می‌گوید: رسول الله ص دارای قامتی متوسط بود و شانه‌هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه‌ی گوشهایش می‌رسید. پارچه‌ی یمنی قرمزی پوشیده بود. من هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام.

1558ـ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ س قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَا عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ رَجُلٌ رَآهُ غَيْرِى، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ مَلِيحًا مُقَصَّدًا قَالَ مُسْلِمُ: مَاتَ أَبُو الطُّفَيْلِ سَنَةَ مِائَةٍ، وَكَانَ آخِرَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ. (م/2340)

ترجمه: ابو طفیل می‌گوید: من رسول الله ص را دیدم، و هم اکنون، در روی زمین، بجز من، کسی وجود ندارد که او را دیده باشد.

سعید جریری می‌گوید: گفتم: ایشان را چگونه یافتی؟ گفت: ایشان سفید و با نمک بود و قامتی متوسط داشت و نه خیلی چاق و نه خیلی لاغر بود.

مسلم می‌گوید: ابو طفیل در سال صد هجری، فوت نمود و او آخرین کسی بود که از یاران رسول الله ص فوت کرد.

باب (24): در مورد مُهر نبوت

1559ـ عَن جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَدْ شَمِطَ مُقَدَّمُ رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ، وَكَانَ إِذَا ادَّهَنَ لَمْ يَتَبَيَّنْ، وَإِذَا شَعِثَ رَأْسُهُ تَبَيَّنَ، وَكَانَ كَثِيرَ شَعْرِ اللِّحْيَةِ، فَقَالَ رَجُلٌ: وَجْهُهُ مِثْلُ السَّيْفِ، قَالَ: لاَ، بَلْ كَانَ مِثْلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَكَانَ مُسْتَدِيرًا، وَرَأَيْتُ الْخَاتَمَ عِنْدَ كَتِفِهِ مِثْلَ بَيْضَةِ الْحَمَامَةِ، يُشْبِهُ جَسَدَهُ. (م/2344)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: موهای جلوی سر و ریش رسول الله ص جو گندمی‌بود. و هنگامی که روغن می‌زد، موهای سفیدش، دیده نمی‌شد. اما هنگامی که موهایش، پراکنده و ژولیده می‌شد، ظاهر می‌شدند. پیامبر اکرم ص ریش پر پشت و گنجانی داشت. مردی گفت: چهره‌اش مانند شمشیر بود؟ جابر گفت: نه، بلکه مانند خورشید و ماه بود. وی چهره‌ای گِرد داشت. من مُهر نبوت را کنار شانه‌اش دیدم که به اندازه‌ی تخم کبوتر بود و رنگی شبیه رنگ جسمش داشت.

1560ـ عَن السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ س قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِى وَجِعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِى وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتِمِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. (م/2345)

ترجمه: سایب بن یزید س می‌گوید: خاله‌ام مرا نزد رسول الله ص برد و عرض کرد: یا رسول الله! خواهر زاده‌ام بیمار است. رسول الله ص دست (مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده‌ی آب وضویش را نوشیدم. سپس پشت سر پیامبر اکرم ص ایستادم و به مُهر نبوت که مانند دکمه‌ای بود و میان شانه‌های رسول الله ص قرار داشت، نگاه کردم.

1561ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجِسَ س قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص وَأَكَلْتُ مَعَهُ خُبْزًا وَلَحْمًا أَوْ قَالَ: ثَرِيدًا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَسْتَغْفَرَ لَكَ النَّبِيُّ ص؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكَ، ثُمَّ تَلاَ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. قَالَ: ثُمَّ دُرْتُ خَلْفَهُ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، عِنْدَ نَاغِضِ كَتِفِهِ الْيُسْرَى، جُمْعًا، عَلَيْهِ خِيلاَنٌ كَأَمْثَالِ الثَّآلِيلِ. (م/4346)

ترجمه: عبد الله بن سرجس می‌گوید: من نبی اکرم ص را دیدم و با ایشان نان و گوشت یا ترید (نان خُرد شده داخل آبگوشت) خوردم. عاصم می‌گوید: به عبدلله بن سرجس گفتم: آیا نبی اکرم ص برایت طلب مغفرت کرد؟ گفت: بله، برای تو نیز طلب مغفرت نمود. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ «برای گناهان خودت و مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت کن».

عبدلله بن سرجس س می‌گوید: سپس پشت سر پیامبر اکرم ص رفتم و به مُهر نبوت که میان شانه‌هایش، نزدیک بالای شانه‌ی چپش، مانند یک مُشت، جمع، و بالای آن، خال‌هایی مانند زگیل بود، نگاه کردم.

باب (25): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم ص

1562ـ عَن جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص ضَلِيعَ الْفَمِ، أَشْكَلَ الْعَيْنِ، مَنْهُوسَ الْعَقِبَيْنِ.

قَالَ: قُلْتُ لِسِمَاكٍ: مَا ضَلِيعُ الْفَمِ؟ قَالَ: عَظِيمُ الْفَمِ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَشْكَلُ الْعَيْنِ؟ قَالَ: طَوِيلُ شَقِّ الْعَيْنِ، قَالَ، قُلْتُ: مَا مَنْهُوسُ الْعَقِبِ؟ قَالَ: قَلِيلُ لَحْمِ الْعَقِبِ. (م/2339)

ترجمه: جابر بن سمره می‌گوید: رسول الله ص دهان بزرگ و چشمان سفید با اندکی قرمزی داشت و پشت پاهایش دارای گوشت اندکی بود.

(قابل یادآوری است که علما توضیح سماک را در مورد «أَشْکلُ الْعَینِ» نپذیرفته‌اند و جمهور همین مفهومی را که ما ارائه کرده‌ایم، ذکر نموده‌اند. برای توضیح بیشتر به شرح صحیح مسلم نووی و تحفه الاحوذی شرح ترمذی مراجعه نمایید).

باب (26): ریش (مبارک) نبی اکرم ص

1563ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: يُكْرَهُ أَنْ يَنْتِفَ الرَّجُلُ الشَّعْرَةَ الْبَيْضَاءَ مِنْ رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَلَمْ يَخْتَضِبْ رَسُولُ اللَّهِ ص، إِنَّمَا كَانَ الْبَيَاضُ فِي عَنْفَقَتِهِ وَفِي الصُّدْغَيْنِ، وَفِي الرَّأْسِ نَبْذٌ. (م/2341)

ترجمه: از انس بن مالک س روایت است که گفت: مکروه است که شخص، موهای سفید سر و ریش‌اش را بکَند. همچنین انس س گفت: رسول الله ص موهایش را رنگ نمی‌کرد؛ فقط تعدادی موی سفید در عنفقه (قسمت پایین لب زیرین) و شقیقه‌هایش و مقدار اندکی نیز در موهای سر پیامبر اکرم ص وجود داشت.

باب (27): موهای سفید نبی اکرم ص

1564ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ س قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَبْيَضَ قَدْ شَابَ، كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ يُشْبِهُهُ. (م/2343)

ترجمه: ابو جحیفه س می‌گوید: رسول الله ص را دیدم که رنگی، سفید و موهایی، جو گندمی داشت و حسن بن علی ب شبیه او بود.

باب (28): موهای نبی اکرم ص

1565ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكَانَ يَضْرِبُ شَعَرُهُ مَنْكِبَيْهِ. (م/2338)

ترجمه: انسس می‌گوید: موهای رسول الله ص میان شانه‌هایش افتاده بود.

1566ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ. (م/2338)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: موهای رسول الله ص تا نصف گوشهایش می‌رسید.

باب (29): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن

1567ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدُلُونَ أَشْعَارَهُمْ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ بِهِ، فَسَدَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَاصِيَتَهُ، ثُمَّ فَرَقَ بَعْدُ. (م/2336)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: اهل کتاب موهایشان را رها می‌کردند و مشرکین، فرق باز می‌کردند. و رسول الله ص در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند؛ لذا پیامبر اکرم ص موهایش را بر پیشانی، رها می‌کرد. اما سر انجام، پیامبر ص نیز فرق باز کرد.

باب (30): تبسم رسول الله ص

فيه حديث جابر بن سمرة، و قد تقدم فی كتاب الصلاة.

ترجمه: در این زمینه، حدیث جابر بن سمره س در «کتاب نماز» (حدیث شماره 362‌) بیان گردید.

باب (31): نبی اکرم ص از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌بَرَد، حیای بیشتری داشت

1568ـ عَن ابي سَعِيدٍ الْخُدْرِىَّ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ. (م/2320)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌بَرَد، حیای بیشتری داشت. و هرگاه، کاری را ناپسند می‌دانست، ما از چهره‌اش، متوجه می‌شدیم.

باب (32): خوشبویی نبی اکرم ص و نرمی و لطافت بدنش

1569ـ عَنْ أَنَسٍ بنِ مَالِك س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَزْهَرَ اللَّوْنِ، كَأَنَّ عَرَقَهُ اللُّؤْلُؤُ، إِذَا مَشَى تَكَفَّأَ، وَلاَ مَسِسْتُ دِيبَاجَةً وَلاَ حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَلاَ شَمَمْتُ مِسْكَةً وَلاَ عَنْبَرَةً أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2330)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رنگ چهره‌ی رسول الله ص زیبا و درخشان بود؛ عرقی مانند مروارید داشت؛ با قدرت و وقار راه می‌رفت؛ من هیچ دیبا و ابریشمی، لمس نکردم که نرم‌تر از کف دست رسول الله ص باشد. همچنین، هیچ مُشک و عنبری را خوشبوتر از رایحه‌ی پیامبر اکرم ص نیافتم.

1570ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ س قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص صَلاَةَ الأُولَى، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَهْلِهِ وَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَاسْتَقْبَلَهُ وِلْدَانٌ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ خَدَّىْ أَحَدِهِمْ وَاحِدًا وَاحِدًا، قَالَ: وَأَمَّا أَنَا فَمَسَحَ خَدِّى قَالَ: فَوَجَدْتُ لِيَدِهِ بَرْدًا ـ أَوْ: رِيحًا ـ كَأَنَّمَا أَخْرَجَهَا مِنْ جُؤْنَةِ عَطَّارٍ. (م/2329)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: همراه رسول الله ص نماز ظهر را خواندم و بعد از اینکه پیامبر اکرم ص بیرون شد و به سوی خانواده‌اش رفت، من نیز همراه او بیرون رفتم. در این اثنا، چند کودک به استقبال رسول الله ص آمدند. نبی اکرم ص بر رخسارهای هریک از آنها یکی یکی، دست کشید. همچنین رسول مکرم اسلام ص بر دو رخسار من، دست کشید. از دستش، بویی به مشام‌ من رسید که گویا آن را از صندوقچه‌ی عطار، بیرون آورده است.

باب (33): عرق کردن نبی اکرم ص هنگام نزول وحی در هوای سرد

1571ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: إِنْ كَانَ لَيُنْزَلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ، ثُمَّ تَفِيضُ جَبْهَتُهُ عَرَقًا. (م/2333)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: چه بسا که در هوای سرد صبح، بر رسول الله ص وحی نازل می‌شد و از پیشانی‌اش، عرق سرازیر می‌گشت.

1572ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ص: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْىُ؟ فَقَالَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِى فِي مِثْلِ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّ عَلَىَّ، ثُمَّ يَفْصِمُ عَنِّى وَقَدْ وَعَيْتُهُ، وَأَحْيَانًا مَلَكٌ فِي مِثْلِ صُورَةِ الرَّجُلِ، فَأَعِى مَا يَقُولُ». (م/2333)

ترجمه: از ام الموُمنین؛ عایشه ل؛ روایت است که حارث بن هشام از نبی اکرم ص پرسید: وحی چگونه بر تو نازل می‌شود؟ رسول الله ص فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی به صورت زمزمه) نازل می‌شود و این، سخت‌ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می‌کند. گاهی هم فرشته‌ی وحی، به صورت انسان می‌آید و من گفته‌هایش را حفظ می‌کنم».

باب (34): خوشبویی عرق نبی اکرم ص

1573ـ عَنْ أَنَسِ س قَالَ: دَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِىُّ ص فَقَالَ عِنْدَنَا، فَعَرِقَ، وَجَاءَتْ أُمِّى بِقَارُورَةٍ، فَجَعَلَتْ تَسْلُتُ الْعَرَقَ فِيهَا، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِىُّ ص فَقَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا هَذَا الَّذِي تَصْنَعِينَ»؟ قَالَتْ: هَذَا عَرَقُكَ نَجْعَلُهُ فِي طِيبِنَا، وَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ الطِّيبِ. (م/2331)

ترجمه: انس می‌گوید: نبی اکرم ص به خانه‌ی ما آمد و نزد ما قیلوله (خواب ظهر) نمود. هنگامی که خواب رفت، عرق کرد. مادرم شیشه‌ای آورد و شروع به جمع کردن عرقها در آن نمود. نبی اکرم ص بیدار شد و فرمود: «ای ام سُلیم! این چه کاری است؟ ام سُلیم گفت: این عرق تو را به عنوان خوشبویی استفاده می‌کنیم؛ چرا که بهترین خوشبویی است.

باب (35): تبرک جستن از عرق نبی اکرم ص

1574ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ النَّبِىُّ ص يَدْخُلُ بَيْتَ أُمِّ سُلَيْمٍ فَيَنَامُ عَلَى فِرَاشِهَا وَلَيْسَتْ فِيهِ، قَالَ: فَجَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ فَنَامَ عَلَى فِرَاشِهَا فَأُتِيَتْ، فَقِيلَ لَهَا: هَذَا النَّبِيُّ ص نَامَ فِي بَيْتِكِ، عَلَى فِرَاشِكِ، قَالَ: فَجَاءَتْ وَقَدْ عَرِقَ، وَاسْتَنْقَعَ عَرَقُهُ عَلَى قِطْعَةِ أَدِيمٍ، عَلَى الْفِرَاشِ، فَفَتَحَتْ عَتِيدَتَهَا فَجَعَلَتْ تُنَشِّفُ ذَلِكَ الْعَرَقَ فَتَعْصِرُهُ، فِي قَوَارِيرِهَا، فَفَزِعَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ: «مَا تَصْنَعِينَ؟ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرْجُو بَرَكَتَهُ لِصِبْيَانِنَا، قَالَ: «أَصَبْتِ». (م/2331)

ترجمه: انس بن مالک س می­گوید: نبی اکرم ص به خانه‌ی ام سلیم می­آمد و هنگامی که ام سلیم آنجا نبود، سر جایش می­خوابید. سرانجام، روزی رسول الله ص آمد و سرجایش، خوابید. به ام سلیم اطلاع دادند که نبی اکرم ص به خانه‌اش آمده و سر جایش خوابیده است. انس می‌گوید: نبی­اکرم ص عرق کرده بود و عرقهایش روی قطعه چرمی بالای رختخوابش، جمع شده بود که ام سلیم به خانه آمد و طبله (صندوقچه‌ی خوشبویی) خود را باز نمود و شروع به جذب کردن عرق‌ها با پارچه‌ای نمود و داخل شیشه‌هایش می‌ریخت. نبی اکرم ص از خواب، بیدار شد و فرمود: ای ام سُلیم! چکار می‌کنی؟ ام سلیم گفت: یا رسول الله! امیدوارم که عرق شما باعث خیر و برکت برای کودکان ما گردد. رسول الله ص فرمود: «حرفت درست است».

(بسیار واضح است که ام سُلیم، از محارم رسول الله ص بوده است؛ چنانکه علامه ابن عبدالبر می‌گوید: فکر می‌کنم ام سُلیم دختر ملحان؛ مادر انس بن مالک؛ یا خواهرش ام حرام، رسول الله ص را شیر داده است. با توجه به این موضوع، یکی از آنها خاله‌ی رضاعی و دیگری، خواهر رضاعی رسول الله ص می­شود. بعد از آن، با سند ذکر می‌کند که ام حرام یکی از محارم رسول الله ص از طرف خاله‌هایش بوده است؛ چرا که مادر عبدالمطلب بن هاشم از بنی نجار بود. و به نقل از یونس بن عبدالاعلی می‌گوید: ابن وهب گفت: ام حرام یکی از خاله‌های رضاعی نبی اکرم ص بود. به همین خاطر، نبی اکرم ص نزد او استراحت می­نمود. دانشمندانی مانند ابوالقاسم جوهری، داوودی و مهلب نیز این مطلب را با قاطعیت پذیرفته‌اند. بعضی هم گفته‌اند که ام سُلیم خاله‌ی پدر یا پدر بزرگ پیامبر ؛عبدالمطلب؛ بود. علامه ابن جوزی می‌گوید: شنیدم که بعضی از حفاظ می­گفتند: ام سُلیم خواهر رضاعی آمنه مادر رسول الله ص بود. (نقل با اندکی اختصار)

به هر حال، از مجموع سخنان بالا چنین به نظر می‌رسد که ام سُلیم و ام حرام که خواهر یکدیگرند، و رسول الله ص در خانه‌ی آنها رفت و آمد زیادی داشت، و چه بسا که در خانه‌هایشان، استراحت می­نمود، جزو محارم پیامبر اکرم ص بوده‌اند.

باب (36): نزدیک بودن نبی اکرم ص با مردم و تبرک جستن مردم از ایشان

1575ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ جَاءَ خَدَمُ الْمَدِينَةِ بِآنِيَتِهِمْ فِيهَا الْمَاءُ، فَمَا يُؤْتَى بِإِنَاءٍ إِلاَّ غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا، فَرُبَّمَا جَاءُوهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمِسُ يَدَهُ فِيهَا. (م/2324)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص نماز صبح را می‌خواند، خدمتگزاران مدینه، ظرفهای آبشان را می‌آوردند؛ و هر ظرفی که آورده می‌شد، نبی اکرم ص دستش را داخل آبش، فرو می‌برد. و چه بسا که در یک صبح سرد می‌آمدند و پیامبر اکرم ص دستش را در آب، فرو می‌برد.

(قابل یاد آوری است که تبرک جستن بعد از رسول اکرم ص به کسی دیگر، جایز نیست؛ زیرا صحابه بعد از رسول الله ص به کسی دیگر، تبرک نجستند).

1576ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَالْحَلاَّقُ يَحْلِقُهُ، وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلاَّ فِي يَدِ رَجُلٍ. (م/2325)

ترجمه: انس س می‌گوید: من رسول الله ص را دیدم در حالی که یک آرایشگر مشغول تراشیدن موهای سر ایشان بود و یارانش، اطراف او را گرفته بودند و تلاش می‌کردند تا هر موی پیامبر اکرم ص در دست یکی از آنها بیفتد.

1577ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ امْرَأَةً كَانَ فِي عَقْلِهَا شَىْءٌ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَقَالَ: «يَا أُمَّ فُلاَنٍ انْظُرِى أَىَّ السِّكَكِ شِئْتِ، حَتَّى أَقْضِىَ لَكِ حَاجَتَكِ»، فَخَلاَ مَعَهَا فِي بَعْضِ الطُّرُقِ، حَتَّى فَرَغَتْ مِنْ حَاجَتِهَا. (م/2326)

ترجمه: انس س می‌گوید: زنی که از نظر عقلی، مقداری مشکل داشت، گفت: یا رسول الله! من با شما کاری دارم. رسول الله ص فرمود: «ای مادر فلانی، نگاه کن در هریک از کوچه‌های مدینه دوست داری، کارت را برایت انجام می‌دهم». راوی می‌گوید: آنگاه، رسول الله ص در یکی از راه‌های مدینه، با او به خلوت نشست تا اینکه صحبت‌هایش تمام شد.

(این خلوت، همانگونه که از حدیث بر می‌آید، سر راه مردم و عبور و مرور آنها و جلوی چشم مردم بوده و جزو خلوت مرد و زن بیگانه که حرام است، شمرده نمی‌شود؛ زیرا آنها صرفا از مردم، فاصله گرفته بودند؛ چرا که آن زن نمی‌خواست مردم، صحبتهایش را بشنوند. شرح نووی با اندکی تصرف)

باب (37): رسول الله ص مهربان‌تر از همه‌ی مردم نسبت به فرزندان و خانواده‌اش بود

1578ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ الناس بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُسْتَرْضِعًا لَهُ فِي عَوَالِى الْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَنْطَلِقُ وَنَحْنُ مَعَهُ، فَيَدْخُلُ الْبَيْتَ وَإِنَّهُ لَيُدَّخَنُ، وَكَانَ ظِئْرُهُ قَيْنًا، فَيَأْخُذُهُ فَيُقَبِّلُهُ، ثُمَّ يَرْجِعُ، قَالَ عَمْرٌو: فَلَمَّا تُوُفِّىَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ابْنِى وَإِنَّهُ مَاتَ فِي الثَّدْىِ، وَإِنَّ لَهُ لَظِئْرَيْنِ تُكَمِّلاَنِ رَضَاعَهُ فِي الْجَنَّةِ». (م/2316)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: کسی را سراغ ندارم که نسبت به خانواده‌اش، مهربان‌تر از رسول الله ص باشد. فرزندش؛ ابراهیم؛ دوران شیرخوارگی‌اش را در یکی از روستاهای اطراف مدینه، می‌گذراند. رسول الله ص از مدینه براه می‌افتاد؛ ما نیز همراه ایشان می‌رفتیم؛ با وجود اینکه دایه‌ی فرزندش، آهنگر، و خانه پر از دود بود، پیامبر اکرم ص وارد خانه می‌شد، کودک را برمی‌داشت و می‌بوسید و برمی‌گشت.

عمرو می‌گوید: هنگامی که ابراهیم فوت نمود، رسول الله ص فرمود: «ابراهیم در دوران شیرخوارگی فوت نمود. و او در بهشت، دو دایه خواهد داشت که دوران شیرخوارگی‌اش را کامل می‌کنند».

1579ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ أَبْصَرَ النَّبِيَّ ص يُقَبِّلُ الْحَسَنَ فَقَالَ: إِنَّ لِي عَشَرَةً مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّهُ مَنْ لاَ يَرْحَمْ لاَ يُرْحَمْ». (م/2318)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: بعد از اینکه اقرع بن حابس رسول الله ص را دید که حسن را می‌بوسد، گفت: من ده فرزند دارم که هیچ‌کدام از آنها را نبوسیده‌ام. رسول الله ص فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، الله متعال به او رحم نخواهد کرد».

باب (38): شفقت نبی اکرم ص نسبت به زنان و دستور به آهسته بردن آنان

1580ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَغُلاَمٌ أَسْوَدُ يُقَالُ لَهُ: أَنْجَشَةُ، يَحْدُو، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا أَنْجَشَةُ رُوَيْدَكَ سَوْقًا بِالْقَوَارِيرِ». (م/2323)

ترجمه: انس س می‌گوید: در یکی از سفرهای رسول الله ص برده‌ی سیاه رنگی به نام انجشه شتران را سوق می‌داد. رسول الله ص به او فرمود: «ای انجشه! شیشه‌ها را آهسته‏تر ببر». (نبی اکرم ص زنانی را که برشتران سوار بودند، به شیشه تشبیه نمود).

باب (39): شجاعت نبی اکرم ص و جلو بودن او در جنگ‌ها

1581ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَحْسَنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَانْطَلَقَ نَاسٌ قِبَلَ الصَّوْتِ، فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص رَاجِعًا، وَقَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصَّوْتِ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لأَبِى طَلْحَةَ عُرْىٍ، فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا» قَالَ: «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا، أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ» قَالَ: وَكَانَ فَرَسًا يُبَطَّأُ. (م/2307)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص بهترین، سخاوتمندترین و شجاع‌ترین انسان‌ها بود. شبی، مردم مدینه، صدایی شنیدند و وحشت کردند؛ لذا گروهی به سوی منبع صدا رفتند. رسول الله ص که بر اسب بدون زین و پالان ابوطلحه، سوار بود، و شمشیرش را حمایل نموده بود، از روبروی آنان، برگشت در حالی که می‌فرمود: «نترسید، نترسید». و در ادامه فرمود: «این اسب، مانند دریا می‌خروشید یا او یک دریای خروشان بود». راوی می­گوید: قابل یادآوری است که اسب ابوطلحه، اسبی بسیار سست و کند بود. (اما به برکت سوار شدن رسول الله ص بر آن، مانند دریا می‌خروشید).

باب (40): نبی اکرم ص از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت

1582ـ عَن اَنَسٍ س قَالَ: كانَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا، فَأَرْسَلَنِي يَوْمًا لِحَاجَةٍ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لاَ أَذْهَبُ، وَفِي نَفْسِي أَنْ أَذْهَبَ لِمَا أَمَرَنِي بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ص، فَخَرَجْتُ حَتَّى أَمُرَّ عَلَى صِبْيَانٍ وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي السُّوقِ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَدْ قَبَضَ بِقَفَاىَ مِنْ وَرَائِى، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «يَا أُنَيْسُ أَذَهَبْتَ حَيْثُ أَمَرْتُكَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا أَذْهَبُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ أَنَسٌ: وَاللَّهِ لَقَدْ خَدَمْتُهُ تِسْعَ سِنِينَ، مَا عَلِمْتُهُ قَالَ لِشَىْءٍ صَنَعْتُهُ: لِمَ فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ أَوْ لِشَيْءٍ تَرَكْتُهُ: هَلاَّ فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا. (م/2301)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. روزی، مرا برای انجام کاری فرستاد. من گفتم: سوگند به الله، نمی‌روم؛ اما با خودم، تصمیم گرفتم که بروم و دستور پیامبر اکرم ص را اجرا کنم. پس بیرون شدم و گذرم به کودکانی افتاد که داخل بازار، بازی می­کردند. ناگهان، رسول الله ص از پشت سر، گردنم را گرفت. هنگامی که به او نگاه کردم، در خالی که می‌خندید، فرمود: «ای انسک! آیا به آنجایی که گفتم، رفتی»؟ من گفتم: بلی، یا رسول الله! می‌روم. انس س می‌گوید: سوگند به الله، نه سال در خدمت رسول الله ص بودم؛ من سراغ ندارم که برای انجام کاری که انجام دادم، به من بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام دادی. همچنین سراغ ندارم که برای کاری که انجام ندادم، بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام ندادی.

باب (41): روش صحبت کردن نبی اکرم ص

1583ـ عَن عُروَةَ بنِ الزُّبَيرِ قَالَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ: اسْمَعِى يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ اسْمَعِى يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ، وَعَائِشَةُ ب تُصَلِّي، فَلَمَّا قَضَتْ صَلاَتَهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: أَلاَ تَسْمَعُ إِلَى هَذَا وَمَقَالَتِهِ آنِفًا؟ إِنَّمَا كَانَ النَّبِيُّ ص يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لأَحْصَاهُ. (م/2493)

ترجمه: عروه بن زبیر می‌گوید: عایشه ل در حال نماز خواندن بود که ابوهریره س حدیث بیان می‌کرد و می­گفت: ای صاحب حجره! گوش کن. ای صاحب حجره ! گوش کن. هنگامی که عایشه ل نمازش را به پایان رساند، به عروه گفت: آیا به سخنان این شخص و روش صحبت کردنش گوش نمی­کنی؟ نبی اکرم ص بگونه‌ای صحبت می‌نمود که اگر کسی می‌خواست، کلماتش را بشمارد، می‌توانست. (اما ابوهریره اینگونه با عجله، صحبت می­کند).

باب (42): رسول الله ص هرچند روز، یک بار برای ما موعظه می‌نمود

1584ـ عَنْ شَقِيقٍ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُذَكِّرُنَا كُلَّ يَوْمِ خَمِيسٍ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّا نُحِبُّ حَدِيثَكَ وَنَشْتَهِيهِ، وَلَوَدِدْنَا أَنَّكَ حَدَّثْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ، فَقَالَ: مَا يَمْنَعُنِى أَنْ أُحَدِّثَكُمْ إِلاَّ كَرَاهِيَةُ أَنْ أُمِلَّكُمْ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ، كَرَاهِيَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا. (م/2821)

ترجمه: شقیق بن وائل می‌گوید: عبد الله بن مسعود س هر پنج شنبه، برای ما صحبت می‌کرد. مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن! ما سخنان تو را دوست داریم و بسیار به آنها علاقه مندیم و آرزو داریم که هر روز، برای ما صحبت کنی. عبد الله بن مسعود گفت: برای صحبت روزانه، هیچ مانعی دیگر وجود ندارد مگر اینکه می‌ترسم باعث خستگی شما شوم. رسول الله ص برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز، یک بار را در نظر گرفته بود و به خاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی ودلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می‏‌ورزید.

باب (43): نبی اکرم ص سخاوتمندترین انسانها بود

1585ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، حين يلقاه جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ وكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ، فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص الْقُرْآنَ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (م/2308)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: رسول الله ص سخاوتمندترین انسان‌ها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می‌آمد. قابل یادآوری است که جبرئیل هر سال تا پایان ماه رمضان به ملاقات رسول الله ص می‌آمد و پیامبر اکرم ص قرآن کریم را بر او عرضه می‌نمود. هنگامی که جبریل ایشان را ملاقات می‌کرد، نبی اکرم ص در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت می‌گرفت.

باب (44): هرگاه از رسول الله ص چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت

1586ـ عن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لاَ. (م/2311)

ترجمه: جابرس می‌گوید: هرگاه از رسول الله ص چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت.

1587ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ص غَنَمًا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ، فَأَتَي قَوْمَهُ فَقَالَ: أَىْ قَوْمِ أَسْلِمُوا، فَوَاللَّهِ إِنَّ مُحَمَّدًا لَيُعْطِى عَطَاءً مَا يَخَافُ الْفَقْرَ، فَقَالَ أَنَسٌ: إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُسْلِمُ مَا يُرِيدُ إِلاَّ الدُّنْيَا، فَمَا يُسْلِمُ حَتَّى يَكُونَ الإِسْلاَمُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا. (م/2312)

ترجمه: انس س می‌گوید: مردی از نبی اکرم ص گوسفندان زیادی را که فاصله‌ی میان دو کوه را پر می­کردند، درخواست کرد. نبی اکرم ص به وی، عطا کرد. سپس آن مرد نزد قومش رفت و گفت: ای قوم! مسلمان شوید؛ زیرا محمد ص مانند کسی، عطا می‌کند و می‌بخشد که از فقر نمی‌ترسد. انس س می‌گوید: چه بسا که یک شخص بخاطر دنیا مسلمان می‌شد؛ اما زمان زیادی نمی‌گذشت که اسلام را از دنیا و آنچه که در آن، وجود دارد، بیشتر دوست می‌داشت.

باب (45): عطای نبی ص اکرم و عظمت و کثرت آن

1588ـ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ص غَزْوَةَ الْفَتْحِ فَتْحِ مَكَّةَ، ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاقْتَتَلُوا بِحُنَيْنٍ، فَنَصَرَ اللَّهُ دِينَهُ وَالْمُسْلِمِينَ، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَئِذٍ صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ مِائَةً مِنَ النَّعَمِ، ثُمَّ مِائَةً، ثُمَّ مِائَةً، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ صَفْوَانَ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِى رَسُولُ اللَّهِ ص مَا أَعْطَانِى وَإِنَّهُ لأَبْغَضُ النَّاسِ إِلَىَّ، فَمَا بَرِحَ يُعْطِينِى حَتَّى إِنَّهُ لأَحَبُّ النَّاسِ إِلَىَّ.

ترجمه: ابن شهاب زهری می‌گوید: بعد از فتح مکه، رسول الله ص و مسلمانانی که همراه ایشان بودند، به حُنین رفتند و در آنجا جنگیدند. پس الله متعال، مسلمانان و دینش را یاری کرد و پیروز شدند. در آن روز، رسول الله ص صد شتر به صفوان بن امیه داد. سپس صد شتر دیگر، و بعد از آن، صد شتر دیگر نیز به او عطا کرد. ابن شهاب به نقل از سعید بن مسیب می‌گوید: صفوان گفت: سوگند به الله، زمانی که رسول الله ص آن شتران را به من عطا کرد، منفورترین مردم نزد من بود. اما همچنان، به من بذل و بخشش می‌نمود تا اینکه محبوبترین مردم نزد من گردید.

باب (46): شمارش نبی اکرم ص

1589ـ عَن جَابِر بنِ عبدِالله ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» وَقَالَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقُبِضَ النَّبِيُّ ص قَبْلَ أَنْ يَجِىءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، فَقَدِمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ كَانَتْ لَهُ عَلَى النَّبِىِّ ص عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِ، فَقُمْتُ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَحَثَى أَبُو بَكْرٍ مَرَّةً، ثُمَّ قَالَ لِي: عُدَّهَا، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ، فَقَالَ: خُذْ مِثْلَيْهَا. (م/2314)

ترجمه: از جابر بن عبد الله ب روایت است که: رسول الله ص با اشاره‌ با هردو دستش فرمود: «اگر مال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». اما رسول ‏الله ص قبل از رسیدن مال بحرین، وفات نمود. جابر بعد از رسول الله ص نزد ابوبکر آمد. ابوبکرس دستور داد تا فردی ندا دهد و اعلام کند: هرکس که رسول ‏الله ص به او وعده‌ای داده، یا از پیامبر اکرم ص قرضی می‌خواهد، نزد ما بیاید. جابر بن عبد الله ل می‏گوید: من برخاستم و گفتم: رسول ‏الله ص فرمود: «اگر مال بحرین بیاید، اینقدر و اینقدر و اینقدر به تو خواهم داد». ابوبکر س دو مشت پر، به من داد و فرمود: آنها را بشمار. من شمردم و دیدم که پانصد درهم هستند. آنگاه فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

باب (47): تعداد اسمهای نبی اکرم ص

1590ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِى الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمَىَّ، وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ» وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ رَءُوفًا رَحِيمًا. (م/2354)

ترجمه: جبیر بن مطعم س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «من نامهای زیادی دارم؛ من محمد، احمد، ماحی یعنی کسی‌که الله متعال بوسیله‌ی من کفر را از بین می‌برد؛ و حاشر یعنی کسی‌که مردم بعد از من حشر می‌شوند؛ و عاقب یعنی کسی‌که بعد از او پیامبری نمی‌آید، نام دارم». راوی می‌گوید: همچنین الله متعال او را رئوف و رحیم نامیده است.

1591ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِىِّ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَمِّى لَنَا نَفْسَهُ أَسْمَاءً، فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَالْمُقَفِّى، وَالْحَاشِرُ، وَنَبِىُّ التَّوْبَةِ، وَنَبِىُّ الرَّحْمَةِ». (م/2355)

ترجمه: ابو موسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص برای خودش، نام‌هایی برمی‌شمرد و می‌فرمود: «من محمد، احمد، مقفِّی (کسی که بعد از انبیا آمده است)، حاشر، پیامبر توبه و پیامبر رحمت هستم».

باب (48): چه مدت نبی اکرم ص در مکه و مدینه ماند؟

1592ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكةَ ثَلاَثَ عَشرَةً سَنَةً يُوحَی إِلَيهِ، وَ بِالمَدِينَةِ عَشراً، وَ مَاتَ وَ هُوَ ابنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ سَنَةَ. (م/2353)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: نبی اکرم ص سیزده سال در مکه، و ده سال در مدینه ماند و به او وحی می‌شد. و در سن شصت وسه سالگی، وفات نمود.

1593ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلاَ يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ، وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا. (م/2353)

ترجمه: ابن عباس ل می­گوید: رسول الله ص پانزده سال (با احتساب سال ولادت و هجرت) در مکه ماند که هفت سال آن را فقط صدایی می‌شنید و نوری می‌دید، بدون اینکه فرشته‌ای ببیند. و هشت سال هم به او وحی می‌شد. و در مدینه نیز ده سال، زندگی کرد.

باب (49):هنگام وفات، نبی اکرم ص چند سال سن داشت؟

1594ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ، وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ، وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ. (م/2348)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص ، ابوبکر و عمر ب در سن شصت وسه سالگی، فوت نمودند.

1595ـ عَنْ عَمَّارٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: كَمْ أَتَى لِرَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ مَاتَ؟ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَحْسِبُ مِثْلَكَ مِنْ قَوْمِهِ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَاكَ، قَالَ قُلْتُ: إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ النَّاسَ فَاخْتَلَفُوا عَلَىَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ قَوْلَكَ فِيهِ، قَالَ: أَتَحْسُبُ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَمْسِكْ أَرْبَعِينَ، بُعِثَ لَهَا خَمْسَ عَشْرَةَ بِمَكَّةَ، يَأْمَنُ وَيَخَافُ، وَعَشْرَ مِنْ مُهَاجَرِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ.

ترجمه: عمار مولای بنی هاشم می‌گوید: از ابن عباس ل پرسیدم: هنگامی که   
رسول الله ص وفات نمود، چند سال سن داشت؟ ابن عباس ل گفت: فکر نمی‌کردم چنین چیزی از فردی مانند تو که از بستگانش هستی، پنهان بماند. عمار گفت: من از مردم پرسیدم؛ اما آنها جوابهای مختلفی به من دادند. لذا دوست دارم نظر تو را در این زمینه بدانم. ابن عباس گفت: آیا حساب کردن می‌دانی؟ گفتم: بلی. گفت: چهل را داشته باش؛ بعد از بعثت، نبی اکرم ص پانزده سال (با احتساب سال بعثت و هجرت) در مکه با ترس و امید، زندگی کرد، و ده سال از هنگام هجرت به مدینه، زندگی نمود.

و قد تقدم حديث أنس أنه توفي و هو ابن ستين سنة (انظر الحديث: 1556)

ترجمه: در این زمینه، حدیث انس با شماره‌ی (1556) بیان گردید که رسول الله در سن شصت سالگی وفات نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله ص نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه­ی منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است).

باب (50): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید

1596ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ إِذَا أَرَادَ رَحْمَةَ أُمَّةٍ مِنْ عِبَادِهِ، قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا، فَجَعَلَهُ لَهَا فَرَطًا وَسَلَفًا بَيْنَ يَدَيْهَا، وَإِذَا أَرَادَ هَلَكَةَ أُمَّةٍ، عَذَّبَهَا، وَنَبِيُّهَا حَىٌّ، فَأَهْلَكَهَا وَهُوَ يَنْظُرُ، فَأَقَرَّ عَيْنَهُ بِهَلَكَتِهَا حِينَ كَذَّبُوهُ وَعَصَوْا أَمْرَهُ». (م/2288)

ترجمه: ابو موسی اشعری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبر آنها را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید و جلوتر از امت می‌برد تا از آنها اسقبال کند. اما هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را هلاک و نابود کند، آنها را دچار عذاب می‌نماید در حالی که پیامبرشان زنده است و هلاکت و نابودی آنها را مشاهده می‌کند. و اینگونه الله متعال چشمان پیامبرش را خنک نموده و او را خوشحال می‌گرداند چرا که امتش، او را تکذیب، و از او نافرمانی کردند.

باب (51): در باره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ [النساء: 65]. (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند)

1597ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ل: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِى شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتِي يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ، فَقَالَ الأَنْصَارِىُّ: سَرِّحِ الْمَاءَ يَمُرُّ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَاخْتَصَمُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلزُّبَيْرِ: «اسْقِ، يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ» فَغَضِبَ الأَنْصَارِىُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ، فَتَلَوَّنَ وَجْهُ نَبِىِّ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ: «يَا زُبَيْرُ اسْقِ، ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ»، فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَحْسِبُ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ الآية (م/2357)

ترجمه: عبدلله بن زبیر ل می­گوید: یک مرد انصاری از زبیر بن عوام در مورد آبراهه‌هایی که نخلستان‌ها را آبیاری می‌کردند، نزد رسول الله ص شکایت کرد. ماجرا از این قرار بود که مرد انصاری به زبیر گفت: بگذار تا آب (از باغت) عبور کند (و به باغ من برسد.) زبیر خودداری کرد. سرانجام، اختلافشان را برای رسول الله ص بیان کردند. پیامبر اکرم ص به زبیر فرمود: «ای زبیر، باغت را آبیاری کن و بعد از آن، آب را بگذار تا برای همسایه‌ات برود». مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! چون پسر عمه‌ات بود، اینگونه قضاوت نمودی. با شنیدن این سخن، چهره‌ی رسول الله ص تغییر کرد و فرمود: «ای زبیر! باغت را آبیاری کن و آب را نگه دار تا به دیوارها بالا رود». زبیر می‌گوید: فکر می‌کنم در همین مورد بود که این آیه نازل گردید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند).

باب (52): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم ص و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید.

1598ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ أَصْحَابِهِ شَىْءٌ، فَخَطَبَ فَقَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمٌ أَشَدُّ مِنْهُ، قَالَ: غَطَّوْا رُءُوسَهُمْ وَلَهُمْ خَنِينٌ، قَالَ: فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، قَالَ: فَقَامَ ذَاكَ الرَّجُلُ فَقَالَ: مَنْ أَبِى؟ قَالَ: «أَبُوكَ فُلاَنٌ» فَنَزَلَتْ هذه الآية: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائدة: 101]. (م/2359)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: بعد از اینکه سخنی از صحابه به اطلاع رسول الله ص رسید، سخنرانی نمود و فرمود: «بهشت و دوزخ را به من نشان دادند. خوبیها و بدی‌هایی را که امروز مشاهده نمودم، هرگز ندیده‌ام. آنچه را که من می‌دانم، اگر شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم، و گریه‌هایتان زیاد می‌شد».

راوی می‌گوید: هیچ روزی بر یاران رسول الله ص دشوارتر از این روز، نگذشت. آنها چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان بلند شد. در این هنگام، عمر بن خطاب برخاست و گفت: الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد را به عنوان پیامبر برگزیدیم. در این اثنا، آن مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول الله ص فرمود: «پدرت، فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائدة: 101]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید».

1599ـ عَن سَعدِ بنِ ابي وَقَّاصٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَىْءٍ لَمْ يُحَرَّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحُرِّمَ عَلَيْهِمْ، مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». (م/2358)

ترجمه: سعد بن وقاصس می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در میان مسلمانان، بزرگترین گناه از آنِ کسی است که در مورد چیزی سؤال کند که بر مسلمانان، حرام نشده است؛ اما بعلت سؤال او بر مسلمانان، حرام گردد».

1600ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أَبِى؟ قَالَ: «فِي النَّارِ»، فَلَمَّا قَفَّى دَعَاهُ فَقَالَ: «إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». (م/203)

ترجمه: انس س می‌گوید: مردی گفت: یا رسول الله! پدرم کجاست؟ رسول الله ص فرمود: «در آتش جهنم است». پس هنگامی که آن مرد، پشت کرد که برود، رسول اکرم ص او را صدا زد و فرمود: «پدر من و تو در آتش جهنم‌اند».

باب (53): خو دداری از کارهایی که نبی اکرم ص منع نموده و اختلاف نکردن با وی در مسائل

1601ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلاَفُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ». (م/1337)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «از کارهایی که شما را از انجام آنها منع نمودم، پرهیز کنید. و دستورات مرا به اندازه‌ی توان، انجام دهید؛ زیرا کثرت سؤال و اختلاف با پیامبران باعث نابودی امتهای گذشته گردید».

باب (54): در مورد سخنان نبی اکرم ص در امور دینی، و تفاوت آنها با سخنان رسول الله ص در امور دنیوی

1602ـ عَن طَلْحَةَ بنِ عُبيدِاللهِ س قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِقَوْمٍ عَلَى رُءُوسِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «مَا يَصْنَعُ هَؤُلاَءِ»؟ فَقَالُوا: يُلَقِّحُونَهُ، يَجْعَلُونَ الذَّكَرَ فِي الأُنْثَى فَيَلْقَحُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا أَظُنُّ يُغْنِى ذَلِكَ شَيْئًا» قَالَ: فَأُخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرَكُوهُ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيَصْنَعُوهُ، فَإِنِّى إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا، فَلاَ تُؤَاخِذُونِى بِالظَّنِّ، وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْئًا فَخُذُوا بِهِ، فَإِنِّى لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ ﻷ». (م/2361)

ترجمه: طلحه بن عبید الله س می‌گوید: همراه رسول الله ص از کنار گروهی می‌گذشتم که بالای نخلها بودند. رسول الله ص فرمود: «اینها چکار می‌کنند»؟ مردم گفتند: درخت خرما را گرده افشانی می‌کنند تا بارور گردد؛ یعنی گرده‌های شکوفه‌های نر را در شکوفه‌ی ماده می‌ریزند. در نتیجه، خرما بارور می‌گردد. رسول الله ص فرمود: «گمان نکنم که این، کار مفیدی باشد». آنگاه، سخن پیامبر اکرم ص به گوش کسانی که این کار را انجام می‌دادند، رسید و آنها این کار را ترک کردند. ماجرای ترک انجام این کار را به رسول الله ص گفتند. پیامبر اکرم ص فرمود: «اگر این کار برای آنها مفید است، انجام دهند. من صرفا گمانه زنی نمودم. مرا به خاطر آن، مؤاخذه نکنید. ولی هرگاه برای شما از جانب الله متعال صحبت نمودم، به آن، عمل نمایید؛ چرا که من هرگز سخن دروغی را به الله متعال نسبت نمی‌دهم».

باب (55): آرزوی دیدن نبی اکرم ص و علاقه مند بودن به آن

1603ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ فِي يَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ يَوْمٌ وَلاَ يَرَانِي، ثُمَّ لأَنْ يَرَانِى أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ مَعَهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْمَعْنَى فِيهِ عِنْدِي، لأَنْ يَرَانِى مَعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَمَالِهِ، وَهُوَ عِنْدِي مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ. (م/2364)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که مرا نمی‌بیند و دیدن من برایش، از اهل و مالش با هم، محبوب‌تر است».

ابواسحاق می‌گوید: در متن عربی، تقدیم و تأخیر وجود دارد و مفهوم حدیث این می‌شود که: اگر مرا همراه آنان ببیند، برایش از خانواده و اموالش محبوبتر است. (اما امام نووی در شرح صحیح مسلم و علامه مبارکپوری در شرح مشکات همان مفهومی را که در ترجمه‌ی حدیث آمده است، ترجیح داده‌اند و نیازی به تقدیم و تأخیر ندیده‌اند والله اعلم).

باب (56): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم ص را دارد اگر چه با فدا کردن اهل و مالش باشد

1604ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مِنْ أَشَدِّ أُمَّتِي لِي حُبًّا، نَاسٌ يَكُونُونَ بَعْدِى، يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَآنِى، بِأَهْلِهِ وَمَالِهِ». (م/2832)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «گروهی از مردم بعد از من می‌آیند که مرا بیشتر از سایر امتیانم دوست دارند؛ یکی از آنان آرزو می‌کند که ای کاش! مرا می‌دید؛ اگرچه با فدا کردن خانواده و اموالش باشد».

53ـ کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان

باب (1): در مورد آغاز آفرینش آدم ÷

1605ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِى فَقَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ، ﻷ، التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الأَحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الاِثْنَيْنِ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثُّلاَثَاءِ، وَخَلَقَ النُّورَ يَوْمَ الأَرْبِعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فِي آخِرِ الْخَلْقِ، وَفِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ، فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». (م/2789)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص دست مرا گرفت و فرمود: «الله متعال روز شنبه، خاک را آفرید. روز یکشنبه، کوه‌ها را آفرید. روز دوشنبه، درختان را آفرید. روز سه شنبه، امور بد را آفرید. روز چهارشنبه، نور را آفرید. روز پنج شنبه، حیوانات را در روی زمین، پراکنده ساخت. و آدم ÷ را جزو آخرین مخلوقاتش، در آخرین لحظات روز جمعه، در فاصله‌ی میان عصر تا شب آفرید».

باب (2): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل ÷

1606ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ». (م/2369)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: ای بهترین مخلوقات. رسول الله ص فرمود: «آن (بهترین مخلوقات) ابراهیم ÷ است».

(نووی می‌گوید: این سخن نبی اکرم ص از روی تواضع و فروتنی است؛ زیرا به صحت رسیده است که نبی اکرم ص سردار و سرور فرزندان آدم است).

باب (3): ختنه کردن ابراهیم ÷

1607ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ، النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ ـ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً ـ بِالْقَدُومِ». (م/2370)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ابراهیم در سن هشتاد سالگی، در قدوم (روستایی در شام) ختنه کرد».

باب (4): در مورد این سخن ابراهیم ÷ که گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ (پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟)

1608ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي﴾ [البقره:160].. قَالَ: «وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ لَبْثِ يُوسُفَ لأَجَبْتُ الدَّاعِىَ». (م/151)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ما از ابراهیم ÷ به شک کردن و طرح این سؤال سزاورتریم که گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي﴾ «پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ الله متعال فرمود: مگر به این چیز ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی ‌می‌خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنین رسول الله ص فرمود: «الله متعال لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می‌برد. و اگر من به اندازه‌ی یوسف ÷ در زندان می‌ماندم، دعوت را اجابت می‌کردم». (یعنی اگر از من خواسته می‌شد تا از زندان بیرون شوم، بلا فاصله خارج می‌شدم؛ ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند.)

باب (5): در مورد این سخنان ابراهیم ÷ که گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٞ﴾ «من مریض هستم». ﴿قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ و «این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است». و در مورد همسرش سارا گفت: او خواهر من است ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ [الأنبیاء: 63].

1609ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ النَّبِىُّ، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، قَطُّ إِلاَّ ثَلاَثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٞ﴾ وَ الثَّانِيَةَ قَوْلُهُ: ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ وَوَاحِدَةً فِي شَأْنِ سَارَةَ، فَإِنَّهُ قَدِمَ أَرْضَ جَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ، وَكَانَتْ أَحْسَنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّ هَذَا الْجَبَّارَ، إِنْ يَعْلَمْ أَنَّكِ امْرَأَتِى، يَغْلِبْنِى عَلَيْكِ، فَإِنْ سَأَلَكِ فَأَخْبِرِيهِ أَنَّكِ أُخْتِى، فَإِنَّكِ أُخْتِى فِي الإِسْلاَمِ، فَإِنِّى لاَ أَعْلَمُ فِي الأَرْضِ مُسْلِمًا غَيْرِى وَغَيْرَكِ، فَلَمَّا دَخَلَ أَرْضَهُ رَآهَا بَعْضُ أَهْلِ الْجَبَّارِ، أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: لَقَدْ قَدِمَ أَرْضَكَ امْرَأَةٌ لاَ يَنْبَغِى لَهَا أَنْ تَكُونَ إِلاَّ لَكَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَأُتِيَ بِهَا، فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ إِلَى الصَّلاَةِ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ لَمْ يَتَمَالَكْ أَنْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا، فَقُبِضَتْ يَدُهُ قَبْضَةً شَدِيدَةً، فَقَالَ لَهَا: ادْعِى اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِى وَلاَ أَضُرُّكِ، فَفَعَلَتْ فَعَادَ، فَقُبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَةِ الأُولَى، فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ فَفَعَلَتْ، فَعَادَ، فَقُبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ فَقَالَ: ادْعِى اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِى، فَلَكِ اللَّهَ أَنْ لاَ أَضُرَّكِ، فَفَعَلَتْ، وَأُطْلِقَتْ يَدُهُ، وَدَعَا الَّذِي جَاءَ بِهَا فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ إِنَّمَا أَتَيْتَنِى بِشَيْطَانٍ، وَلَمْ تَأْتِنِى بِإِنْسَانٍ، فَأَخْرِجْهَا مِنْ أَرْضِي، وَأَعْطِهَا هَاجَرَ، قَالَ: فَأَقْبَلَتْ تَمْشِى، فَلَمَّا رَآهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ انْصَرَفَ، فَقَالَ لَهَا: مَهْيَمْ؟ قَالَتْ: خَيْرًا، كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْفَاجِرِ، وَأَخْدَمَ خَادِمًا، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَتِلْكَ أُمُّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ. (م/2371)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ابراهیم ÷ فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار به خاطر الله. یک بار آن جایی که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٞ﴾ یعنی من مریض هستم. و بار دوم آنجا که گفت: ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ **كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا**﴾ [الانبياء:63] یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و یک دروغ هم بخاطر ساره گفت. بلی، او با ساره که زیباترین انسان بود، وارد سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر شد. ابراهیم به ساره گفت: اگر این پادشاه ستمگر بداند که تو همسر من هستی، تو را به زور از من می‌گیرد. اگر از تو پرسید، بگو خواهر من هستی؛ چرا که تو خواهر مسلمان من بحساب می‌آیی؛ زیرا من هیچ مسلمانی در روی زمین بجز خودم و تو سراغ ندارم. به هر حال، هنگامی که وارد شهر شدند، یکی از اطرافیان پادشاه آنها را دید و نزد پاشاه رفت و گفت: زنی وارد سرزمین تو شده است که فقط شایسته‌ی توست. پادشاه فردی را نزد ساره فرستاد و او را آوردند. در این هنگام، ابراهیم ÷ به نماز ایستاد. هنگامی که ساره نزد پادشاه آمد، پادشاه کنترلش را از دست داد و دستش را به سوی او دراز کرد؛ اما دست او به شدت، جمع شد. پلدشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. من به تو هیچ آسیبی نمی‌رسانم. ساره دعا نمود. پادشاه بار دیگر دستش را دراز کرد و این بار دستش بیشتر از اول، جمع شد. دوباره درخواست دعا کرد و ساره دعا نمود. برای بار سوم، پادشاه دستش را دراز کرد؛ این بار دستش بیشتر از بار اول و دوم، جمع شد. این بار هم پادشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. باز هم ساره دعا نمود و دستش آزاد گردید. آنگاه، پادشاه شخصی را که ساره را آورده بود صدا زد و گفت: یک شیطان نزد من آورده‌ای نه یک انسان. او را از سرزمین من بیرون کن و هاجر را به او بده.

بعد از آن، ساره به سوی ابراهیم رفت. هنگامی که ابراهیم او را دید، چهره­اش را برگرداند و گفت: چه خبر داری؟ ساره گفت: خیر است؛ الله متعال دست این انسان فاجر را از ما بازداشت و به ما خدمتگزاری نیز عنایت نمود. در پایان، ابوهریره گفت: این (هاجر) مادر شما است ای فرزندان آب آسمان. (کنایه از اعراب است که در بیابانها در جستجوی مکان نزول باران بودند تا گوسفندانشان را بچرانند.)

توضیح: اگرچه در حدیث، لفظ دروغ استعمال شده است؛ اما این سه مورد، توریه هستند. و توریه به این معناست که متکلم، سخنی بگوید که دو معنا داشته باشد. و مخاطب آن را بر معنای نزدیک، حمل کند و متکلم معنای دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می‌رود.

قابل یادآوری است که فقها گفته‌اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می‌باشد. (عمدة القاری)

باب (6): یادی از موسی ÷

1610ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ رَجُلاً حَيِيًّا، قَالَ: فَكَانَ لاَ يُرَى مُتَجَرِّدًا، قَالَ: فَقَالَ بَنُو إِسْرَائِيلَ: إِنَّهُ آدَرُ، قَالَ: فَاغْتَسَلَ عِنْدَ مَشرَبَهٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَانْطَلَقَ الْحَجَرُ يَسْعَى، وَاتَّبَعَهُ بِعَصَاهُ يَضْرِبُهُ، ثَوْبِى حَجَرُ، ثَوْبِى حَجَرُ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَنَزَلَتْ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا٦٩﴾ [الأحزاب: 69]. (م/339)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: موسی مردی بسیار با حیا بود و کس او را عریان نمی‌دید. بنی اسرائیل ‏گفتند: موسی وَرم بیضه دارد. روزی موسی لباسهایش را روی سنگی گذاشت تا در گودال آب یک نخلستان غسل کند. آن سنگ، فرار کرد. موسی دنبال سنگ به راه افتاد و با عصایش به سنگ می‌زد و فریاد می‌زد: ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ تا اینکه سنگ در میان جمعی از بنی اسرائیل توقف کرد. (و بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: سوگند به الله، موسی هیچ بیماری ای ندارد.) و این آیه در باره ی همین ماجرا نازل شده است که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا٦٩﴾ (ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت و آزار کردند؛ پس الله متعال او را از آنچه می‌گفتند، تبرئه کرد و موسی نزد الله ﻷ صاحب منزلت والایی بود.)

باب (7): داستان موسی با خضر علیهما السلام

1611ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ نَوْفًا الْبِكَالِىَّ يَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ، صَاحِبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَيْسَ هُوَ مُوسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، سَمِعْتُ أُبَىَّ بْنَ كَعْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «قَامَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَىُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، قَالَ: فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِى بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ مُوسَى: أَىْ رَبِّ كَيْفَ لِي بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَحَيْثُ تَفْقِدُ الْحُوتَ فَهُوَ ثَمَّ، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ مَعَهُ فَتَاهُ، وَهُوَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، فَحَمَلَ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، وَانْطَلَقَ هُوَ وَفَتَاهُ يَمْشِيَانِ حَتَّى أَتَيَا الصَّخْرَةَ، فَرَقَدَ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، وَفَتَاهُ، فَاضْطَرَبَ الْحُوتُ فِي الْمِكْتَلِ، حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمِكْتَلِ، فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ، قَالَ: وَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنْهُ جِرْيَةَ الْمَاءِ حَتَّى كَانَ مِثْلَ الطَّاقِ، فَكَانَ لِلْحُوتِ سَرَبًا، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمَا وَلَيْلَتِهِمَا، وَنَسِىَ صَاحِبُ مُوسَى أَنْ يُخْبِرَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّلاَمُ، قَالَ لِفَتَاهُ: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا٦٢﴾ [الکهف: 62]. قَالَ: وَلَمْ يَنْصَبْ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، قَالَ: ﴿أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ أَنۡ أَذۡكُرَهُۥۚ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ عَجَبٗا﴾ [الکهف: 63]. قَالَ مُوسَى: ﴿ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا﴾ [الکهف: 64]. قَالَ: يَقُصَّانِ آثَارَهُمَا، حَتَّى أَتَيَا الصَّخْرَةَ فَرَأَى رَجُلاً نَائِماً مُسَجًّى عَلَيْهِ بِثَوْبٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: أَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلاَمُ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَى، قَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لاَ أَعْلَمُهُ، وَأَنَا عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لاَ تَعْلَمُهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى، ÷: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا٦٩﴾ [الکهف: 66-69]. قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: ﴿فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا﴾ [الکهف: 70]. قَالَ: نَعَمْ، قال فَانْطَلَقَ الْخَضِرُ وَمُوسَى يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ فَكَلَّمَاهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفُوا الْخَضِرَ فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا ﴿أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ًٔا إِمۡرٗا٧١ قَالَ أَلَمۡ أَقُلۡ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرٗا٧٣﴾ [الکهف: 71-73]. ثُمَّ خَرَجَا مِنَ السَّفِينَةِ، فَبَيْنَمَا هُمَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ إِذَا غُلاَمٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ، فَاقْتَلَعَهُ بِيَدِهِ، فَقَتَلَهُ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ٔٗا ٧٤ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٧٥﴾ [الکهف: 74-75]. قَالَ ـ وَهَذِهِ أَشَدُّ مِنَ الأُولَى ـ ﴿قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا٧٦ فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ﴾ [الکهف:76-77]. يَقُولُ مَائِلٌ، قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَأَقَامَهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ أَتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُضَيِّفُونَا وَلَمْ يُطْعِمُونَا ﴿لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا٧٧ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا٧٨﴾ [الکهف:77-78]. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَخْبَارِهِمَا» قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَانَتِ الأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا» قَالَ: «وَجَاءَ عُصْفُورٌ حَتَّى وَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، ثُمَّ نَقَرَ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: مَا نَقَصَ عِلْمِى وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلاَّ مِثْلَ مَا نَقَصَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنَ الْبَحْرِ» قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: وَكَانَ ابن عباس يَقْرَأُ: (وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا) وَكَانَ يَقْرَأُ: (وَأَمَّا الْغُلاَمُ فَكَانَ كَافِرًا.) (م/2380)

ترجمه: سعید بن جبیر می‌گوید : به ابن عباس گفتم: نوف بکّالی معتقد است که موسی پیامبر بنی اسرائیل با آن موسی که خضر را همراهی کرد، فرق دارد. ابن عباس گفت: دشمن الله دروغ می‌گوید. من شنیدم که ابی بن کعب گفت: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «موسی ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می‌کرد که از وی پرسیدند: از انسان‌ها چه کسی داناتراست؟ موسی گفت: من داناترین انسان‌ها هستم. الله متعال او را بخاطر اینکه علم را به او (الله متعال) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده‌ای از بندگان من که در «مجمع البحرین» است از تو داناتر می­باشد.

موسی گفت: پروردگارا ! چگونه می‌توانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: یک ماهی در زنبیلی بگذار و با خود بردار. هر جا ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی همراه یوشع بن نون یک ماهی در زنبیلی گذاشت و آن را برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره‌ای رسیدند، سر بر زمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. الله متعال حرکت آب را متوقف نمود طوری که طاقی درست شد و به شکل تونلی در آمد و موسی و یوشع بن نون دچار شگفتی شدند. آنها بقیه­ی شبانه روز را راه رفتند. البته رفیق موسی فراموش کرد که محل را به او بگوید. هنگام صبح، موسی به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده‌ایم. موسی تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی‌کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی گفت: مکانی که ما در جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه می‌دهی همراه تو باشم تا از آنچه که الله متعال به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ آن مرد گفت: ای موسی! تو نمی‌توانی با من صبرکنی؛ زیرا الله متعال به من چیز‌هایی آموخته است که تو آنها را نمی‌دانی. همچنین، به تو چیزهایی آموخته که من نمی‌دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می‌کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبورکرد. آنان از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آن‌ها را سوار کردند. سپس خضر یکی از تخته‌های کشتی را از جایش در آورد. موسی (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می‌کنی تا همه را غرق سازی؟ کار عجیبی انجام دادی. خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی گفت: مرا بخاطر فراموشی‌ام بازخواست مکن و به خاطر این کار بر من سخت مگیر. سپس از کشتی پیاده شدند و براه افتادند. در راه، پسر بچه‌ای را دیدند که با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تنش جدا کرد. موسی (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع ورزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر با اشاره‌ی دست آن دیوار را راست کرد. موسی گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک، وقت جدایی من و تو است». پیامبر اکرم ص فرمود: «الله متعال موسی را رحمت کند؛ دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می‌کشد».

راوی می‌گوید : همچنین رسول الله ص فرمود: «اولین بار موسی فراموش نمود. در آن اثنا، گنجشکی بر کناره‌ی کشتی نشست و با منقارش از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم الله متعال، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت».

سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس ل اینگونه می‌خواند: «وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا» و همچنین می‌خواند: «وَأَمَّا الْغُلاَمُ فَكَانَ كَافِرًا».

باب (8): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «پیامبران الله متعال را بر یکدیگر ترجیح ندهید»

1612ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: بَيْنَمَا يَهُودِىٌّ يَعْرِضُ سِلْعَةً لَهُ أُعْطِىَ بِهَا شَيْئًا، كَرِهَهُ، أَوْ لَمْ يَرْضَهُ ـ شَكَّ عَبْدُ الْعَزِيزِ ـ قَالَ: لاَ، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَلَى الْبَشَرِ قَالَ: فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَلَطَمَ وَجْهَهُ، قَالَ: تَقُولُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَلَى الْبَشَرِ وَرَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَ أَظْهُرِنَا؟ قَالَ: فَذَهَبَ الْيَهُودِىُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ لِي ذِمَّةً وَعَهْدًا، وَقَالَ: فُلاَنٌ لَطَمَ وَجْهِى، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لِمَ لَطَمْتَ وَجْهَهُ»؟ قَالَ: قَالَ ـ يَا رَسُولَ اللَّهِ ـ وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَلَى الْبَشَرِ وَأَنْتَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، قَالَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «لاَ تُفَضِّلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَيَصْعَقُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ، أَوْ فِي أَوَّلِ مَنْ بُعِثَ، فَإِذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ آخِذٌ بِالْعَرْشِ، فَلاَ أَدْرِى أَحُوسِبَ بِصَعْقَتِهِ يَوْمَ الطُّورِ، أَوْ بُعِثَ قَبْلِى؟ وَلاَ أَقُولُ: إِنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». (م/2373)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: روزی، یک نفر یهودی کالایی را برای فروش عرضه کرد؛ به او برای آن، مبلغی دادند که نپسندید یا از آن راضی نبود؛ لذا گفت: نه، سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. مردی از انصار این سخن را شنید و یک سیلی به صورت یهودی زد و گفت: می‌گویی سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است؛ حال آنکه محمد در میان ما است. اینجا بود که آن مرد یهودی نزد نبی اکرم ص رفت و گفت: ای ابو القاسم! من ذمی هستم و عهد و پیمان دارم؛ با این حال، فلانی یک سیلی به صورتم زد. رسول الله ص به مرد انصاری فرمود: «چرا به صورتش سیلی زدی»؟ مرد انصاری گفت: یا رسول الله! با وجود اینکه شما در میان ما هستید، او گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. رسول الله ص از شنیدن این سخن به اندازه‌ای خشمگین شد که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «پیامبران الله را بر یکدیگر ترجیح ندهید؛ زیرا در صور دمیده می‌شود و بجز کسانی که الله متعال بخواهد، تمام افرادی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بیهوش می‌شوند. سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود. من نخستین کسی هستم که به هوش می‌آیم یا جزو نخستین افراد هستم و موسی را می‌بینم که گوشه‌ی عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او با بیهوش شدن در کوه طور، محاسبه شده است (و الآن اصلا بیهوش نشده) یا اینکه قبل از من به هوش آمده است؟ و من نمی‌گویم که کسی بهتر از یونس بن متی است».

باب (9): در مورد وفات موسی ÷

1613ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ، فَقَالَ لَهُ: أَجِبْ رَبَّكَ، قَالَ فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَمُ عَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ فَفَقَأَهَا، قَالَ فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِى إِلَى عَبْدٍ لَكَ لاَ يُرِيدُ الْمَوْتَ، وَقَدْ فَقَأَ عَيْنِى، قَالَ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْنَهُ وَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى عَبْدِى فَقُلِ: الْحَيَاةَ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شَعْرَةٍ، فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً، قَالَ، ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ، قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ، رَبِّ أَدنِنِى مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، رَمْيَةً بِحَجَرٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي عِنْدَهُ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ». (م/2372)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ملک ‏الموت نزد موسی ÷ آمد و گفت: دعوت پروردگارت را اجابت کن. موسی یک سیلی روی چشم ملک الموت زد و آن را بیرون آورد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: بار الها! مرا برای قبض روح بنده‌ای فرستادی که نمی‌خواهد بمیرد. پس الله متعال چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: نزد بنده‌ام برگرد و به او بگو: اگر خواهان ادامه‌ی زندگی هستی، دست‌ات را بر پشت گاوی بگذار؛ به ازای هر تار مویی که زیر دست‌ات قرار می‌گیرد، یک سال زندگی خواهی نمود. موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ الله متعال فرمود: بعد از آن، مرگ است. موسی گفت: حال که چنین است، ترجیح می‌دهم، اکنون بمیرم. پروردگارا! مرا نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله‌ی پرتاب سنگی از آن، قرار ده».

در پایان، رسول الله ص فرمود: «سوگند به الله، اگر من آنجا بودم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه‌ی سرخ، به شما نشان می‌دادم».

باب (10): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «از کنار موسی **÷** گذشتم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و نماز می‌خواند»

1614ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «أَتَيْتُ ـ وَفِي رِوَايَةِ هَدَّابٍ مَرَرْتُ ـ عَلَى مُوسَى لَيْلَةَ أُسْرِىَ بِي عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّى فِي قَبْرِهِ». (م/2375)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در شب اسراء، از کنار موسی ÷ در نزدیکی تپه‌ی سرخ عبور کردم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و نماز می‌خواند».

(قابل یادآوری است که هیچ انسانی بعد از مرگ، مکلف به انجام اعمال نیست؛ اما از آنجایی که انبیا در زندگی بسیار به نماز علاقه مند بوده‌اند، بعد از مرگ نیز به همان عمل دنیوی خویش مشغولند؛ آنهم بر اساس حدیثی که می‌گوید: «انسان به همان حالتی که بمیرد، حشر می‌شود. والله اعلم)

باب (11): یادی از یوسف ÷

1615ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ ابْنُ نَبِىِّ اللَّهِ ابْنِ نَبِىِّ اللَّهِ ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِى؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلاَمِ، إِذَا فَقِهُوا». (م/2378)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: فردی پرسید: یا رسول الله! گرامی‌ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ص فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم ص فرمود: «پس یوسف، نبی الله فرزند نبی الله فرزند نبی الله فرزند خلیل الله است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می‌پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

باب (12): یادی از زکریا ÷

1616ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «كَانَ زَكَرِيَّاءُ نَجَّارًا». (م/2379)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «زکریا ÷ نجار بود.»

باب (13): یادی از یونس ÷

1617ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص أَنَّهُ «قَالَ ـ يَعْنِى اللَّهَ ﻷ ـ لاَ يَنْبَغِى لِعَبْدٍ لِي ـ وَقَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: لِعَبْدِى ـ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى» (م/2376)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص گفت: «الله متعال فرمود: برای هیچ بنده‌ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متّی بهترم». 

باب (14): یادی از عیسی ÷

1618ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فِي الأُولَى وَالآخِرَةِ» قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ مِنْ عَلاَّتٍ، وَأُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى، وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ، فَلَيْسَ بَيْنَنَا نَبِىٌّ». (م/2365)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «من از همه‌ی مردم به عیسی بن مریم، در دنیا و آخرت، نزدیکترم. و پیامبران، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده‌اند (در اصول با یکدیگر مشترک‌اند و در فروع، متفاوت.) میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد».

باب (15): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می‌آید، شیطان او را لمس می‌کند

1619ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلاَّ نَخَسَهُ الشَّيْطَانُ، فَيَسْتَهِلُّ صَارِخًا مِنْ نَخْسَةِ الشَّيْطَانِ، إِلاَّ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ» ثُمَّ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: 36]. (م/2366)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می‌آید، شیطان او را لمس می‌کند. و از همان لمس شیطان است که نوزاد هنگام تولد، فریاد می‌کشد».

باب (16): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می‌کنم

1620ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلاً يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: سَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلاَّ، وَالَّذِي لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ نَفْسِى». (م/2368)

ترجمه: ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می‌کرد. پس به او گفت: دزدی کردی؟ آن مرد گفت: سوگند به الهی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده‌ام. عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می‌کنم».

54ـ کتاب فضایل یاران نبی اکرم ص

فضایل ابوبکر صدیق:

باب (1): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست»؟

1621ـ عَن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». (م/2381)

ترجمه: ابوبکر س می‌گوید: ما داخل غار بسر می‌بردیم که من نگاه کردم و پاهای مشرکین را بالای سرمان دیدم. پس گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می‌بیند. پیامبر اکرم ص فرمود: «ای ابوبکر، گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله است، چیست»؟

باب (2): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: همانا ابوبکر بیشتر از همه‌ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است

1622ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخِدرِی س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «عَبْدٌ خَيَّرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ»، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، وَبَكَى، فَقَالَ: فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ الْمُخَيَّرُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ، لاَ تُبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلاَّ خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ». (م/2383)

ترجمه: ابو سعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص بر منبر نشست و فرمود: «الله متعال به یکی از بندگانش اختیار داد تا از میان عنایت کردن زرق و برق دنیا و آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، انتخاب نمود». با شنیدن این سخنان، ابوبکر بسیار گریه نمود و گفت: پدران و مادران ما فدایت شوند.

راوی می‌گوید: آن بنده‌ای که به او حق انتخاب داده شده بود، رسول الله ص بود. و ابوبکر س این نکته را بهتر از همه‌ی ما می‌دانست. همچنین رسول الله ص فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر س بیشتر از همه‌ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را به عنوان دوست خالص، انتخاب می‏کردم، حتماً ابوبکرس را برمی‌گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه‌ی دریچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دریچه‌ی خانه‌ی ابوبکرس را».

باب (3): ابوبکر صدیق س محبوب‌ترین مردم نزد رسول الله ص می‌باشد

1623ـ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلاَسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَىُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ «عَائِشَةُ»، قُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَ: «أَبُوهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «عُمَرُ» فَعَدَّ رِجَالاً. (م/2384)

ترجمه: ابو عثمان می‌گوید: عمرو بن عاص س ‏گفت: رسول الله ص مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات‌السلاسل، تعیین نمود. پس نزد پیامبر اکرم ص رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد.

باب (4): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق ص و وارد شدن او به بهشت

فيه حديث ابي هريرة، و قد تقدم فی الزكاة (انظر الحديث: 543)

ترجمه: در این زمینه، حدیث شماره (543) در بحث زکات، بیان گردید.

باب (5): در مورد این سخن نبی اکرم ص که فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم»

1624ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً لَهُ، قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا، الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ الْبَقَرَةُ فَقَالَتْ: إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، وَلَكِنِّى إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ»، فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَجُّبًا وَفَزَعًا، أَبَقَرَةٌ تَكَلَّمُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَإِنِّى أُومِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَيْنَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ، عَدَا عَلَيْهِ الذِّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهُ الرَّاعِى حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذِّئْبُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ؟ يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِى»؟ فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَإِنِّى أُومِنُ بِذَلِكَ، أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (م/2388)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «مردی، سوار بر گاوی بود که گاو به طرف او نگاه کرد و گفت: من، برای این کار، آفریده نشده‌ام؛ بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». مردم از تعجب و وحشت، سبحان الله گفتند. رسول‏الله ص فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

ابوهریره س می‌گوید: همچنین رسول الله ص فرمود: «روزی، یک چوپان با گوسفندانش بود که گرگی، حمله کرد و یک گوسفند را گرفت. چوپان، گرک را دنبال کرد و گوسفند را نجات داد. گرگ به سوی چوپان نگاه کرد و به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی؛ اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد»؟ مردم گفتند: سبحان الله. رسول ‏الله ص دوباره فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

باب (6): همراهی صدیق و فارق ش با نبی اکرم ص

1625ـ عَن ابْنَ عَبَّاسٍ ل قَالَ: وُضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ س عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُثْنُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ، قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، قَالَ: فَلَمْ يَرُعْنِى إِلاَّ بِرَجُلٍ قَدْ أَخَذَ بِمَنْكِبِى مِنْ وَرَائِى، فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِىُّ س، فَتَرَحَّمَ عَلَى عُمَرَ، وَقَالَ: مَا خَلَّفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لأَظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَذَاكَ أَنِّي كُنْتُ أُكَثِّرُ، أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو، أَوْ لأَظُنُّ، أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا. (م/2389)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: جنازه‌ی عمر بن خطاب س را بر تختش گذاشته بودند و قبل از اینکه بردارند، مردم اطراف او را گرفته و دعا می‌کردند و خوبیهایش را بیان می‌نمودند و بر او درود می‌فرستادند. من نیز در میان آنان بودم که ناگهان، مردی از پشت سر، دستش را بر شانه‌ام گذاشت. چهره‌ام را بر گرداندم؛ دیدم علی بن ابی طالب س است. او برای عمر، دعای رحمت کرد و گفت: بعد از خودت، کسی را نگذاشتی که نزد من محبوب‌تر از تو باشد تا من با عملی مانند عمل او به ملاقات پروردگار بروم. و سوگند به الله، من گمان می‌کردم که الله متعال تو را در کنار دو دوست‌ات، قرار می‌دهد؛ زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر آمدیم. من و ابوبکر و عمر وارد شدیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا امیدوار بودم یا آرزو می‌کردم که الله متعال تو را در کنار آنها قرار دهد.

باب (7): جانشینی ابوبکر س

1626ـ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ ب وَسُئِلَتْ: مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُسْتَخْلِفًا لَوِ اسْتَخْلَفَهُ؟ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهَا: ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَتْ: عُمَرُ، ثُمَّ قِيلَ لَهَا: مَنْ بَعْدَ عُمَرَ؟ قَالَتْ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا. (م/2385)

ترجمه: ابن ابی ملیکه می‌گوید: شنیدم که از عایشه ل پرسیدند: اگر رسول الله ص می‌خواست جانشینی تعیین کند، چه کسی را تعیین می‌نمود؟ گفت: ابوبکر س را. پرسیدند: بعد از ابوبکر؟ گفت: عمر را. سپس پرسیدند: بعد از عمر؟ گفت: ابو عبیده بن جراح را. و به همین قدر، اکتفا نمود.

1627ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ س عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ   
رَسُولَ اللَّهِ ص شَيْئًا، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ؟ قَالَ أَبِي: كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». (م/2386)

ترجمه: جبیر بن مطعم س می‌گوید: زنی از نزد نبی اکرم ص چیزی خواست. پیامبر اکرم ص به آن زن دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول الله ص فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر س بیا».

1628ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ: «ادْعِى لِي أَبَا بَكْرٍ، وَأَخَاكِ، حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا، فَإِنِّى أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ». (م/2387)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص (در بیماری وفاتش) فرمود: ابوبکر و برادرت را نزد من بیاور تا چیزی بنویسم؛ زیرا من از آن بیم دارم که کسی آرزویی در سر بپروراند یا بگوید: من شایسته‌ترم. سپس با خود گفتم: الله متعال و مؤمنین بجز ابوبکر، کس دیگری را نمی‌پذیرند».

باب (8): فضایل عمر بن خطاب س

1629ـ عَن ابي سَعِيدٍ الْخُدْرِىَّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِىَّ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَمَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ». قَالُوا: مَاذَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّينَ». (م/2390)

ترجمه: از ابوسعید خدری س روایت است که رسول الله ص فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی‏ها تا سینه‌ی آنان بود و پیراهن برخی دیگر، کوتاه‌تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب س چنان بلند بود که روی زمین کشیده می‌شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه‌ی کمال و نقص دین آنان است.)

1630ـ عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ رَأَيْتُ قَدَحًا أُتِيتُ بِهِ، فِيهِ لَبَنٌ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّىَّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِى، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ» قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». (م/2391)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل روایت می‌کند که رسول‏ الله ص ‏فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که احساس نمودم سیری در ناخن‏هایم جریان دارد. سپس باقیمانده‌ی آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

1631ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِى عَلَى قَلِيبٍ، عَلَيْهَا دَلْوٌ، فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَنَزَعَ بِهَا ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ضَعْفٌ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ». (م/2392)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «خواب دیدم که کنار چاهی هستم و بالای آن، دلوی وجود دارد. پس از آن چاه به اندازه‌ای که ‌خواست الله متعال بود، آب کشیدم. آنگاه، فرزند ابو قحافه (ابوبکر) آن را گرفت و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت؛ ولی الله متعال او را مغفرت می‌کند. سپس، عمر آن را گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابغه‌ای در میان مردم ندیده‌ام که مانند او آب بکشد تا جایی که مردم و حیواناتشان سیراب شدند و به استراحت پرداختند».

1632ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، عَنْ النَّبِی ص أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُنِى فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَك، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَبَكَى عُمَرُ، وَنَحْنُ جَمِيعًا فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: بِأَبِى أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعَلَيْكَ أَغَارُ؟ (م/2395)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می‌گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آنِ عمر بن خطاب است. پس به یاد غیرت عمر افتادم؛ لذا پشت کردم و رفتم». ابوهریره می‌گوید: ما همه با رسول الله ص در آن مجلس بودیم که عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: یا رسول الله! آیا در مورد تو هم به غیرت می‌آیم؟!

1633ـ عَن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَرَسُولُ اللَّهِ ص يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلاَءِ اللاَّتِى كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ» قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: أَىْ عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنَنِى وَلاَ تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ص؟ قُلْنَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَغْلَظُ وَأَفَظُّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلاَّ سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». (م/2397)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: چند زن قریشی نزد رسول الله ص بودند و با پیامبر اکرم ص با آواز بلند صحبت می‌کردند و سؤالات زیادی داشتند که عمر بن خطاب س از رسول اکرم ص اجازه‌ی ورود خواست. هنگامی که عمر س اجازه خواست، آنها برخاستند و حجاب کردند. آنگاه رسول الله ص در حالی که می‌خندید به عمر س اجازه‌ی ورود داد. عمر گفت: یا رسول الله! الله متعال همیشه تو را شاد و خندان بگرداند. پیامبر اکرم فرمود: «من از این زنان تعجب نمودم که نزد من بودند و هنگامی که صدای تو را شنیدند، حجاب کردند». عمر س گفت: یا رسول الله! شایسته‌تر است که از شما بترسند. سپس عمر س خطاب به زنان گفت: ای کسانی که دشمن خودتان هستید! از من می‌ترسید؛ ولی از رسول الله ص نمی‌ترسید!؟ گفتند: بلی، شما خشن‌تر و درشت‌خوتر از رسول الله ص هستید. اینجا بود که رسول الله ص فرمود: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، هرگز شیطان، تو را در حال گذر از راهی نمی‌بیند مگر آنکه راهی غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد».

1634ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، عَنِ النَّبِىِّ ص أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرَ، فَإِنَّ عُمَر بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» قَالَ ابْنُ وَهْبٍ: تَفْسِيرُ مُحَدَّثُونَ مُلْهَمُونَ. (م/2398)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که نبی اکرم ص می‌فرمود: «در میان امتهای گذشته، افرادی وجود داشت که به آنها الهام می‌شد. اگر یکی از آنان در میان امت من وجود داشته باشد، عمر بن خطاب س خواهد بود».

1635ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّى فِي ثَلاَثٍ: فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، وَفِي الْحِجَابِ، وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ. (م/2399)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: عمر بن خطاب س گفت: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگارم موافق گردید: یکی درباره‌ی اینکه در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. دوم: در مورد حجاب. و سوم هم در مورد اسیران بدر.

1636ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: لَمَّا تُوُفِّىَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ ابْنُ سَلُولَ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ أَنْ يُكَفِّنَ فِيهِ أَبَاهُ، فَأَعْطَاهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّىَ عَلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيُصَلِّىَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ س ، فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّى عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّمَا خَيَّرَنِىَ اللَّهُ فَقَالَ: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: 80]. وَسَأَزِيدُ عَلَى سَبْعِينَ»، قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِ﴾ [التوبة: 84]. (م/2400)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: روزی که عبد الله بن اُبَی مُرد، پسرش نزد رسول الله ص آمد و از پیامبر اکرم ص درخواست نمود که پیراهنش را بدهد تا پدرش را با آن کفن کند. بعد از آن، از رسول الله ص درخواست نمود تا بر او، نماز جنازه بخواند. رسول الله ص برخاست تا بر او نماز بخواند. در این هنگام، عمر برخاست و پیراهن پیامبر اکرم ص را گرفت و گفت: مگر الله متعال شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ص فرمود: «الله متعال به من اختیار داده است؛ چنانکه می­فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ [توبه:٨٠] ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، الله متعال هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ص بر او نماز خواند. سپس، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِ﴾ (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان و بر سر قبرش نایست.)

باب (9): فضایل عثمان بن عفان س

1637ـ عَن عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُضْطَجِعًا فِي بَيْتِه، كَاشِفًا عَنْ فَخِذَيْهِ، أَوْ سَاقَيْهِ، فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ كَذَلِكَ، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَسَوَّى ثِيَابَهُ ـ قَالَ مُحَمَّدٌ: وَلاَ أَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ ـ فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ ب: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ، وَلَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسْتَ وَسَوَّيْتَ ثِيَابَكَ: فَقَالَ: «أَلاَ أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِى مِنْهُ الْمَلاَئِكَةُ». (م/2401)

ترجمه: عایشهلمی‌گوید: رسول الله ص در خانه‌اش دراز کشیده بود و رانها یا ساق‌هایش را آشکار ساخته بود که ابو بکر اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم ص با همان حالتی که داشت به او اجازه‌ی ورود داد و به صحبت‌هایش ادامه داد. سپس عمر س اجازه‌ی ورود خواست. رسول اکرم ص به او نیز با همان حالتی که داشت، اجازه‌ی ورود داد و به صحبت‌هایش ادامه داد. بعد از آن، عثمان س اجازه‌ی ورود خواست. در این هنگام، پیامبر اکرم ص نشست و لباسهایش را مرتب نمود. ـ محمد که یکی از راویان است: می‌گوید: فکر نمی‌کنم که این سه نفر در یک روز آمدندـ. به هر حال، عثمان س هم وارد شد و صحبت کرد.

هنگامی که عثمان س بیرون رفت، عایشه ل گفت: ابوبکر س وارد شد و تو خودت را مرتب نکردی و به او اهمیت ندادی. سپس عمر س وارد شد، باز هم تو خودت را مرتب نکردی و به او نیز اهمیت ندادی؛ اما هنگامی که عثمان س وارد شد، نشستی و لباسهایت را مرتب نمودی؟ رسول الله ص فرمود: «آیا من از مردی که فرشتگان از او شرم و حیا می‌کنند، شرم و حیا نکنم»؟

1638ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: أَخْبَرَنِى أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِىُّ س: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقَالَ لأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَلأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ص فَقَالُوا: خَرَجَ، وَجَّهَ هَهُنَا، قَالَ: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيسٍ، قَالَ: فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص حَاجَتَهُ وَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَلَسَ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ، وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ص الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، قَالَ: ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»، قَالَ: فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ص يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَعَهُ فِي الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِىُّ ص وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِى، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ ـ يُرِيدُ أَخَاهُ ـ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ، وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»، فَجِئْتُ عُمَرَ فَقُلْتُ: أَذِنَ وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْجَنَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْقُفِّ، عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ خَيْرًا ـ يَعْنِى أَخَاهُ ـ يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ فَحَرَّكَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ قَالَ: وَجِئْتُ النَّبِيَّ ص فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ، مَعَ بَلْوَى تُصِيبُهُ»، قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: ادْخُلْ، وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْجَنَّةِ، مَعَ بَلْوَى تُصِيبُكَ، قَالَ: فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وُجَاهَهُمْ مِنَ الشِّقِّ الآخَرِ، قَالَ شَرِيكٌ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَأَوَّلْتُهَا قُبُورَهُمْ. (م/2403)

ترجمه: سعید بن مسیب به نقل از ابوموسی اشعری س می‌گوید: او در خانه‌اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول الله ص را ترک نمی‌کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم ص شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسی می‌گوید: من دنبالش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه‌ی آن که از شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتی که رسول الله ص قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه‌ی چاه اریس نشسته و ساقهایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان رسول الله ص می‌شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول الله ص رفتم و گفتم: یا رسول الله! او ابوبکر است و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ص تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول الله ص نشست و مانندپیامبر اکرم ص پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس بر گشتم وسرجایم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر الله متعال به او (یعنی برادرم) اراده‌ی خیر داشته باشد، وی را می‌آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می‌دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول الله ص رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول الله ص به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ص نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من بر گشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر الله متعال به فلانی اراده‌ی خیر داشته باشد، او را می‌آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول الله ص آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ص تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه‌ی چاه، پر شده است؛ لذا آن طرف چاه و روبری رسول الله ص نشست.

سعید بن مسیب می‌گوید: من این وضعیت نشستن آنها را به مکان قبرهایشان، تعبیر نمودم. (رسول الله ص و ابو بکر و عمر کنار یکدیگر دفن شدند و عثمان جدای از آنها دفن گردید).

باب (10): فضایل علی بن ابی طالب س

1639ـ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِىَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخَلِّفُنِي فِي النِّسَاءِ وَالْصِّبْيَانِ؟ فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ غَيْرَ أَنَّهُ لاَ نَبِيَّ بَعْدِي». (م/2404)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: رسول الله ص در غزوه‌ی تبوک، علی بن ابی‌طالب س را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود. علی س گفت: یا رسول الله! مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول اکرم ص فرمود:‌ «آیا دوست نداری که تو برای من بمنزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

1640ـ عَن سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صكُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؟ فَقَالُوا: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِى عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ، فَأُتِيَ بِهِ، فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ، حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ عَلِىٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا، فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لأَنْ يَهْدِىَ اللَّهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ». (م/2406)

ترجمه: سهل‏ بن سعد س می‌گوید: رسول الله ص روز خیبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی می‌سپارم که الله متعال به وسیله‌ی او خیبر را فتح خواهد کرد. او الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش او را دوست دارند». اینگونه صحابه آن شب را با این سخنان سپری کردند که پرچم به کدامیک از آنها داده خواهد شد. هنگام صبح، همه‌ی مردم نزد رسول الله ص رفتند به این امید که پرچم به آنها سپرده شود. رسول الله ص پرسید: «علی بن ابی طالب کجاست»؟ گفتند: یا رسول الله! ایشان، چشم درد دارد. پیامبر اکرم ص فرمود: «فردی را بفرستید تا او را بیاورد». به هر حال، علی بن ابی طالب س را آوردند. رسول الله ص بر چشمانش، آب دهان مالید و برایش دعا نمود. علی بن ابی طالب بلا فاصله بهبود یافت طوریکه گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه رسول الله ص پرچم را به ایشان داد. علی س عرض کرد: یا رسول الله! با آنان بجنگم تا مانند ما مسلمان شوند؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «با تأنی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام، ‌دعوت کن و از دستورات الله متعال با خبر ساز. سوگند به الله، اگر الله متعال یکی از آنان را بوسیله‌ی تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می‌شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی بر خوردار بودند.)

1641ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ل قَالَ: اسْتُعْمِلَ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ، قَالَ: فَدَعَا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ، فَقَالَ لَهُ: أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ فَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ، فَقَالَ سَهْلٌ: مَا كَانَ لِعَلِىٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي التُّرَابِ، وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ إِذَا دُعِىَ بِهَا، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنْ قِصَّتِهِ لِمَ سُمِّىَ أَبَا تُرَابٍ؟ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ»؟ فَقَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَىْءٌ، فَغَاضَبَنِى فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ، أَيْنَ هُوَ»؟ فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، فَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا التُّرَابِ قُمْ أَبَا التُّرَابِ». (م/2409)

ترجمه: سهل بن سعد س می‌گوید: مردی از آل مروان به عنوان فرماندار مدینه تعیین گردید. او سهل بن سعد را فراخواند و از او خواست تا علی بن ابی طالب س را بد و بی راه بگوید. اما سهل از دشنام دادن علی بن ابی طالب س خودداری کرد. او گفت: حالا که بد و بی راه نمی­گویی، بگو: الله متعال ابو تراب را لعنت کند. سهل گفت: علی بن ابی طالب س هیچ نامی که برایش محبوبتر از ابو تراب باشد، نداشت. و هنگامی که با این نام صدایش می‌کردند، بسیار خوشحال می‌شد. مرد مروانی گفت: چرا به او ابو تراب می­گویند؟ ماجرایش را برای ما بیان کن. سهل گفت: روزی، رسول الله ص به خانه­ی دخترش؛ فاطمه ل؛ تشریف برد. علی س در خانه نبود. پیامبر اکرم ص پرسید: «پسر عمویت کجاست»؟ فاطمه‌ی زهرا ل عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. او بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ص به یکی گفت: «ببین او کجاست»؟ آن مرد آمد و گفت: یا رسول الله! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ص به مسجد تشریف برد. علی س در آنجا دراز کشیده بود و چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ص در حالی که خاکها را از بدن علی س پاک می‌کرد، به او گفت: «ابو تراب! بلند شو. ابو تراب! بلند شو».

باب (11): فضایل طلحه بن عبید الله س

1642ـ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: «لَمْ يَبْقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ، عَنْ حَدِيثِهِمَا». (م/2414)

ترجمه: ابو عثمان می‌گوید : در یکی از روزهایی که رسول الله ص با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از طلحه و سعد، بر اساس گفته‌ی خودشان، همراه رسول الله ص نماند.

باب (12): فضایل زبیر بن عوام س

1643ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَدَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، فَقَالَ النَّبِىُّ ص: «لِكُلِّ نَبِىٍّ حَوَارِىٌّ وَحَوَارِىَّ الزُّبَيْرُ». (م/3415)

ترجمه: محمد بن منکدر می‌گوید: شنیدم که جابر بن عبد الله ل گفت: رسول الله ص روز جنگ احزاب مردم را تشویق به جهاد نمود. زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. دوباره پیامبر اکرم ص مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. بار سوم رسول الله ص مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. اینجا بود که فرمود: «هر پیامبری، یک حواری (یاور و دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است».

1644ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ل قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، يَوْمَ الْخَنْدَقِ، مَعَ النِّسْوَةِ، فِي أُطُمِ حَسَّانٍ، فَكَانَ يُطَأْطِئُ لِي مَرَّةً فَأَنْظُرُ، وَأُطَأْطِئُ لَهُ مَرَّةً فَيَنْظُرُ، فَكُنْتُ أَعْرِفُ أَبِي إِذَا مَرَّ عَلَى فَرَسِهِ فِي السِّلاَحِ، إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، قَالَ: وَأَخْبَرَنِى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لأَبِى، فَقَالَ: وَرَأَيْتَنِى يَا بُنَىَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَئِذٍ، أَبَوَيْهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّى». (م/2416)

ترجمه: عبدالله بن زبیرس می‌گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در قلعه‌ی حسان، همراه زنان بودیم. پس گاهی او کمرش را خم می‌نمود و من (از بالای پشتش) نگاه می‌کردم، و گاهی هم من پشتم را خم می‌نمودم و او (از بالای پشتم) نگاه می‌کرد. در آن هنگام، من پدرم ،زبیر، را شناختم که مسلح و سوار بر اسبش بود و به سوی بنی قریظه می‌رفت. سپس من این ماجرا را برای پدرم تعریف نمودم. پدرم گفت: پسرم! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: سوگند به الله که رسول الله ص در آن روز، پدر و مادرش را یک جا ذکر نمود و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

1645ـ عَن عَروَةَ بنِ الزُّبَير قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ ب: أَبَوَاكَ ـ وَاللَّهِ ـ مِنَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ، وَ فِي رِوَايَةٍ: تَعنِي أَبَابَكرٍ وَالزُّبَير ل. (م/2418)

ترجمه: عروه بن زبیر می‌گوید: عایشه ل به من گفت: سوگند به الله که پدر و پدر بزرگت (زبیر و ابوبکر) جزو کسانی هستند که دعوت پیامبر را (پس از غزوه‌ی احد) بعد از اینکه زخمی ‌شدند، اجابت کردند. و در روایتی آمده است که هدفش، ابوبکر و زبیر بودند. (چرا که اسما دختر ابوبکر، مادر عروه است).

باب (13): فضایل طلحه و زبیر ل

1646ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ عَلَى جَبَلِ حِرَاءٍ، فَتَحَرَّكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اسْكُنْ، حِرَاءُ فَمَا عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ» وَعَلَيْهِ النَّبِىُّ ص، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِىٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ش. (م/2417)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص بالای کوه احد بود که کوه لرزید. رسول اکرم ص فرمود: «ای حراء! آرام باش؛ چرا که صرفا روی تو پیامبر، صدیق و شهید، قرار دارد». قابل یادآوری است که پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ش روی آن بودند.

باب (14): فضایل سعد بن ابی وقاصس

1647ـ عَن عَائِشَةَ ب قَالَتْ: سَهِرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَقْدَمَهُ الْمَدِينَةَ، لَيْلَةً، فَقَالَ: «لَيْتَ رَجُلاً صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِى يَحْرُسُنِى اللَّيْلَةَ» قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ سَمِعْنَا خَشْخَشَةَ سِلاَحٍ، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ قَالَ: سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا جَاءَ بِكَ»؟ قَالَ: وَقَعَ فِي نَفْسِى خَوْفٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَجِئْتُ أَحْرُسُهُ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ نَامَ. (م/2410)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: شبی، رسول الله ص بعد از آمدن به مدینه، بیدار ماند و فرمود: «ای کاش! مرد نیکوکاری از یاران من پیدا می‌شد که امشب از من پاسداری کند». عایشه ل می‌گوید: ما در همین وضعیت بودیم که صدای اسلحه به گوش ما رسید. رسول الله ص فرمود: «تو کیستی»؟ صدا آمد: سعد بن ابی وقاص هستم. پیامبر اکرم ص فرمود: «چرا آمده‌ای»؟ گفت: ترسیدم که رسول الله ص دچار مشکلی شود؛ لذا آمدم تا از او پاسداری کنم. رسول الله ص برایش دعای خیر نمود و خوابید.

1648ـ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص جَمَعَ لَهُ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَحْرَقَ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ ص: «ارْمِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّى» قَالَ: فَنَزَعْتُ لَهُ بِسَهْمٍ لَيْسَ فِيهِ نَصْلٌ فَأَصَبْتُ جَنْبَهُ فَسَقَطَ، فَانْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى نَوَاجِذِهِ. (م/2411)

ترجمه: عامر بن سعد به روایت از پدرش؛ سعد بن ابی وقاص؛ می‌گوید: روز غزوه‌ی احد، رسول الله ص پدر و مادرش را برای او جمع نمود؛ (فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».) ماجرا از این قرار بود که مردی از مشرکین، تعداد زیادی از مسلمانان را به قتل رساند. نبی اکرم ص به سعد فرمود: «تیراندازی کن؛ پدر و مادرم فدایت شوند». سعد می‌گوید: من تیری را که پیکان نداشت، بیرون آوردم و پهلویش را هدف قرار دادم. در نتیجه، او به زمین افتاد و عورتش آشکار گردید. رسول الله ص از دیدن این صحنه، به اندازه‌ای خندید که من دندانهای آسیایی‌اش را دیدم.

1649ـ عَن مُصْعَبُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ س: أَنَّهُ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: فَحَلَفَتْ أُمُّ سَعْدٍ أَنْ لاَ تُكَلِّمَهُ أَبَدًا حَتَّى يَكْفُرَ بِدِينِهِ، وَلاَ تَأْكُلَ وَلاَ تَشْرَبَ، قَالَتْ: زَعَمْتَ أَنَّ اللَّهَ وَصَّاكَ بِوَالِدَيْكَ، وَأَنَا أُمُّكَ، وَأَنَا آمُرُكَ بِهَذَا، قَالَ: مَكَثَتْ ثَلاَثًا حَتَّى غُشِىَ عَلَيْهَا مِنَ الْجَهْدِ، فَقَامَ ابْنٌ لَهَا يُقَالُ لَهُ عُمَارَةُ، فَسَقَاهَا، فَجَعَلَتْ تَدْعُو عَلَى سَعْدٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ فِي الْقُرْآنِ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗا﴾ [العنکبوت: 8]. ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ [لقمان: 15]. قَالَ: وَأَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَنِيمَةً عَظِيمَةً، فَإِذَا فِيهَا سَيْفٌ فَأَخَذْتُهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ الرَّسُولَ ص فَقُلْتُ: نَفِّلْنِى هَذَا السَّيْفَ، فَأَنَا مَنْ قَدْ عَلِمْتَ حَالَهُ، فَقَالَ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُلْقِيَهُ فِي الْقَبَضِ لاَمَتْنِى نَفْسِى، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: أَعْطِنِيهِ، قَالَ: فَشَدَّ لِي صَوْتَهُ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِ﴾ [الأنفال: 1]. قَالَ: وَمَرِضْتُ فَأَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِىِّ ص فَأَتَانِى، فَقُلْتُ: دَعْنِى أَقْسِمْ مَالِى حَيْثُ شِئْتُ، قَالَ: فَأَبَى، قُلْتُ، فَالنِّصْفَ، قَالَ، فَأَبَى، قُلْتُ، فَالثُّلُثَ، قَالَ: فَسَكَتَ، فَكَانَ، بَعْدُ، الثُّلُثُ جَائِزًا، قَالَ: وَأَتَيْتُ عَلَى نَفَرٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ، فَقَالُوا: تَعَالَ نُطْعِمْكَ وَنَسْقِيكَ خَمْرًا، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تُحَرَّمَ الْخَمْرُ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُمْ فِي حَشٍّ ـ وَالْحَشُّ: الْبُسْتَانُ ـ فَإِذَا رَأْسُ جَزُورٍ مَشْوِىٌّ عِنْدَهُمْ، وَزِقٌّ مِنْ خَمْرٍ، قَالَ: فَأَكَلْتُ وَشَرِبْتُ مَعَهُمْ، قَالَ: فَذُكِرَتِ الأَنْصَارُ وَالْمُهَاجِرُونَ عِنْدَهُمْ، فَقُلْتُ: الْمُهَاجِرُونَ خَيْرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: فَأَخَذَ رَجُلٌ أَحَدَ لَحْيَىِ الرَّأْسِ فَضَرَبَنِى بِهِ فَجَرَحَ بِأَنْفِى، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرْتُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ فِي ـ يَعْنِى نَفْسَهُ ـ شَأْنَ الْخَمْرِ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ﴾ [المائدة: 90]. (م/1748)

ترجمه: مصعب بن سعد به روایت از پدرش می‌گوید: در مورد سعد چند آیه از قرآن کریم نازل شد. مادر سعد سوگند یاد کرد که تا زمانی که سعد، به دینش کفر نورزد، با او صحبت نکند و هیچ چیز نخورد و نیاشامد. مادرش می‌گفت: تو اعتقاد داری که الله متعال در مورد پدر و مادر ،توصیه نموده است؛ و من مادر تو هستم؛ و به تو دستور می‌دهم که دینت را رها کنی. اینگونه مادر سعد سه روز، چیزی نخورد تا اینکه از شدت گرسنگی، بیهوش شد. آنگاه فرزندش بنام عماره به او آب داد. پس او شروع به نفرین سعد نمود. اینجا بود که الله متعال این آیه را در قرآن کریم نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗا﴾ [العنکبوت: 8]. «الله متعال به انسان توصیه نموده است که به پدر و مادرش، نیکی و احسان نماید». ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ [لقمان: 15]. «و اگر پدر و مادرت تو را بر آن داشتند که چیزی را شریک من قرار دهی که کم‌ترین آگاهی از آن نداری، از آنان اطاعت مکن».

همچنین سعد می‌گوید: رسول الله ص به غنیمت زیادی دست یافت. در میان غنایم، شمشیری وجود داشت که من آن را برداشتم و نزد رسول الله ص آوردم و گفتم: این شمشیر را به من هبه کن؛ چرا که شما وضعیت مرا می‌دانید. پیامبر اکرم ص فرمود: «آن را سر جایش بگذار». من رفتم و هنگامی که می‌خواستم آن را در محل جمع آوری غنایم بیندازم، نفسم مرا سرزنش کرد؛ لذا نزد رسول الله ص برگشتم و گفتم: آن را به من عنایت کن. این بار، رسول اکرم ص با آواز بلند به من فرمود: «آنرا سر جایش بگذار». پس الله متعال آیات سوره‌ی انفال را نازل فرمود.

همچنین مریض شدم و شخصی را نزد رسول الله ص فرستادم. در نتیجه، پیامبر اکرم ص نزد من آمد. گفتم: یا رسول الله! به من اجازه دهید تا تمام اموالم را آنگونه که می‌خواهم، تقسیم نمایم. رسول اکرم ص نپذیرفت. گفتم: پس نصف آنها را تقسیم می‌کنم. باز هم پیامبر اکرم ص نپذیرفت. گفتم: یک سوم آنها را توزیع می‌کنم. در این هنگام، رسول الله ص سکوت نمود. بعد از این جریان، تقسیم یک سوم اموال، جایز شد.

همچنین روزی، نزد گروهی از انصار و مهاجرین رفتم. قابل یادآوری است که تا آن هنگام هنوز حکم تحریم شراب نازل نشده بود. آنان به من گفتند: بیا تا تو را با شراب، پذیرایی کنیم. من در یک باغ نزد آنها رفتم. آنان سر شتری را کباب کرده بودند و یک مشک شراب نیز داشتند. من با آنها خوردم و شراب نوشیدم. در آنجا سخن از مهاجرین و انصار به میان آمد. من گفتم: مهاجران بهتر از انصار هستند. یک نفر استخوان فک سر شتر را برداشت و به صورتم زد طوری که بینی‌ام زخمی گردید. من نزد رسول الله ص آمدم و ایشان را از ماجرا با خبر ساختم. آنگاه الله متعال، حرمت شراب را نازل فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ﴾ [المائدة: 90]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بی گمان شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطان هستند؛ پس از آنها بپرهیزید».

1650ـ عَنْ سَعْدٍ س قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ص سِتَّةَ نَفَرٍ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لِلنَّبِىِّ ص: اطْرُدْ هَؤُلاَءِ لاَ يَجْتَرِئُونَ عَلَيْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ أَنَا وَابْنُ مَسْعُودٍ، وَرَجُلٌ مِنْ هُذَيْلٍ، وَبِلاَلٌ، وَرَجُلاَنِ لَسْتُ أُسَمِّيهِمَا، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقَعَ، فَحَدَّثَ نَفْسَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُ﴾ [الأنعام: 52]. (م/1413)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: ما شش نفر همراه نبی اکرم ص بودیم که مشرکین به پیامبر ص گفتند: اینان را طرد کن؛ مبادا بر ما جرأت پیدا کنند. هدف آنها هم من و ابن مسعود و یک شخص از قبیله‌ی هذیل و دو نفر دیگر بود که من نام آنها را نمی‌دانم. پس بر دل رسول الله ص آنچه خواست الله متعال بود، گذشت و فکری در ذهنش خطور کرد. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُ﴾ «کسانی را که صبح و شام، به خاطر رضایت الله متعال پروردگارشان را می‌خوانند، از خود دور مگردان».

باب (15): فضایل ابو عبیده بن جراح س

1651ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: جَاءَ أَهْلُ نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ إِلَيْنَا رَجُلاً أَمِينًا، فَقَالَ: «لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ حَقَّ أَمِينٍ» قَالَ، فَاسْتَشْرَفَ لَهَا النَّاسُ، قَالَ، فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ. (م/2420)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: مردم نجران نزد رسول الله ص آمدند و گفتند: یا   
رسول الله! مرد امینی را همراه ما بفرست. رسول اکرم ص فرمود: «مرد امینی را که واقعاً ‌امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». در این هنگام، هریک از صحابه آرزو می‌کرد که فرد امین، او باشد. راوی می‌گوید : رسول الله ص ابوعبیده بن جراح را فرستاد.

باب (16): فضایل حسن و حسین ل

1652ـ عَنْ سَلَمَةَ بنِ الأَكوَعِ س قَالَ: لَقَدْ قُدْتُ بِنَبِىِّ اللَّهِ ص وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ، حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِىِّ ص، هَذَا قُدَّامَهُ وَهَذَا خَلْفَهُ. (م/2423)

ترجمه: سلمه بن اکوع می‌گوید: افسار قاطر سفید رسول الله ص را که پیامبر و حسن و حسین بر آن سوار بودند، گرفتم و آنها را تا حجره‌ی پیامبر بردم. قابل یاد آوری است که یکی از آنها جلوی پیامبر اکرم ص، و دیگری پشت سرش سوار بود.

1653ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي طَائِفَةٍ مِنَ النَّهَارِ، لاَ يُكَلِّمُنِى وَلاَ أُكَلِّمُهُ، حَتَّى جَاءَ سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، حَتَّى أَتَى خِبَاءَ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَثَمَّ لُكَعُ؟ أَثَمَّ لُكَعُ»؟ يَعْنِي حَسَنًا، فَظَنَنَّا أَنَّهُ إِنَّمَا تَحْبِسُهُ أُمُّهُ لأَنْ تُغَسِّلَهُ وَتُلْبِسَهُ سِخَابًا، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَسْعَى، حَتَّى اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ، فَأَحِبَّهُ وَأَحْبِبْ مَنْ يُحِبُّهُ». (م/2421)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: در بخشی از روز، همراه رسول‏ الله ص بیرون رفتم. در مسیر راه، نه پیامبر اکرم ص با من حرف زد و نه من با ایشان، تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه‌ی فاطمه ل نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است»؟ و هدفش حسن س بود. (فاطمه ل در فرستادن طفل، اندکی تأخیر کرد.) راوی می‌گوید: ما گمان کردیم که مادرش او را نگه داشته تا او را بشوید و گردن بندی به گردنش بیاویزد. اما زیاد طول نکشید که کودک، دوان دوان آمد و یکدیگر را در آغوش گرفتند. رسول الله ص فرمود: «بار الها! من او را دوست دارم؛ پس تو او را دوست بدار؛ همچنین هرکس که او را دوست دارد، دوستش بدار».

باب (17): فضایل فاطمه دختر محمد ص

1654ـ عَنِ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ ل: أَنَّ عَلِىَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، وَعِنْدَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمَّا سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ أَتَتِ النَّبِيَّ ص فَقَالَتْ لَهُ، إِنَّ قَوْمَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ لاَ تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِىٌّ نَاكِحًا ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ، قَالَ الْمِسْوَرُ: فَقَامَ النَّبِىُّ ص فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّى أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِى فَصَدَقَنِى، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُضْغَةٌ مِنِّى، وَإِنَّمَا أَكْرَهُ أَنْ يَفْتِنُوهَا، وَإِنَّهَا، وَاللَّهِ لاَ تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَبَدًا» قَالَ: فَتَرَكَ عَلِىٌّ الْخِطْبَةَ. (م/2449)

ترجمه: مسور بن مخرمه س می‌گوید: فاطمه دختر رسول الله ص در نکاح علی بن ابی طالب س بود که علیس از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه رسید، نزد رسول الله ص آمد و گفت: قومت خیال می‌کند که تو به خاطر دخترانت، خشمگین نمی‌شوی و هم اکنون،‌ علی می‌خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. مسور می‌گوید: رسول الله ص بعد از شنیدن این سخن، برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم؛ او در سخنانش با من، صادق بود. و باید بدانید که فاطمه پاره‌ی تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. سوگند به الله که دختر رسول الله و دختر دشمن الله، در خانه‌ی یک شوهر، جمع نمی‌شوند». آنگاه علی س از خواستگاری‌اش، صرف نظر کرد.

1655ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كُنَّ أَزْوَاجُ النَّبِىِّ ص عِنْدَهُ، لَمْ يُغَادِرْ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِى، مَا تُخْطِئُ مِشْيَتُهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص شَيْئًا، فَلَمَّا رَآهَا رَحَّبَ بِهَا، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِى» ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَّهَا فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جَزَعَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ فَضَحِكَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكِ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسِّرَارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَأَلْتُهَا مَا قَالَ لَكِ رَسُولُ اللَّهِ ص؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ أُفْشِى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص سِرَّهُ، قَالَتْ: فَلَمَّا تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكِ، بِمَا لِي عَلَيْكِ مِنَ الْحَقِّ، لَمَا حَدَّثْتِنِى مَا قَالَ لَكِ رَسُولُ اللَّهِ ص؟ فَقَالَتْ: أَمَّا الآنَ فَنَعَمْ، أَمَّا حِينَ سَارَّنِى فِي الْمَرَّةِ الأُولَى فَأَخْبَرَنِى: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، وَإِنَّهُ عَارَضَهُ الآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّى لاَ أُرَى الأَجَلَ إِلاَّ قَدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِى اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ». قَالَتْ: فَبَكَيْتُ بُكَائِى الَّذِي رَأَيْتِ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِى سَارَّنِى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَىْ أَنْ تَكُونِى سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الأُمَّةِ»؟ قَالَتْ: فَضَحِكْتُ ضَحِكِى الَّذِي رَأَيْتِ. (م/2450)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: همه‌ی همسران نبی اکرم ص نزد وی بودند و پیامبر اکرم از هیچ کدامشان فاصله نگرفته بود که فاطمه ل آمد. ناگفته نماند که راه رفتن فاطمه با راه رفتن رسول الله ص هیچ تفاوتی نداشت. هنگامی که پیامبر اکرم ص ایشان را دید، خوش آمد گفت و فرمود: «خوش آمدی دخترم». سپس او را سمت راست یا چپ خود نشاند و با او درگوشی صحبت نمود. در این هنگام، فاطمه بسیار گریه کرد. پس هنگامی که پیامبر اکرم ص آه و ناله‌ی او را دید، بار دیگر با وی درگوشی صحبت نمود. این بار فاطمه خندید. عایشه می‌گوید: من به وی گفتم: رسول الله ص تنها با تو درگوشی صحبت نمود و به همسرانش چیزی نگفت. با وجود این، تو گریه می‌کنی؟ سپس هنگامی که رسول الله ص برخاست، از وی پرسیدم: رسول الله ص برایت چه گفت؟ جواب داد: من راز رسول الله ص را افشا نمی‌کنم. بعد از آن، هنگامی که رسول الله ص وفات نمود، گفتم: تو را به حقی که من بر گردن تو دارم، سوگند می‌دهم که به من بگویی رسول الله ص چه گفت؟ جواب داد: اکنون، بله؛ بار اول که با من درگوشی صحبت نمود، فرمود: «جبریل ÷ هر سال، یک بار یا دو بار قرآن را به من عرضه می‌نمود؛ ولی حالا دو بار به من عرضه نمود. و من فکر می‌کنم که زمان مرگم نزدیک شده است. پس از الله متعال بترس و صبر کن؛ زیرا من بهترین سلف برایت هستم» (جلوتر می‌روم و از تو استقبال می‌کنم.) با شنیدن این سخنان، همانگونه که ملاحظه نمودی، من گریه کردم. و هنگامی که رسول الله ص ناشکیبایی مرا دید، دوباره با من درگوشی صحبت نمود و فرمود: «ای فاطمه آیا راضی نمی‌شوی که سرور زنان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی»؟ با شنیدن این سخن، همانگونه که ملاحظه نمودی، من خندیدم.

باب (18): فضایل اهل بیت نبی اکرم ص

1656ـ عَن عَائِشَةُ ب قَالَت: خَرَجَ رَسُولُ الله ص غَدَاةً، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. (م/2424)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: یک صبح، رسول الله ص که یک چادر مویی سیاه و نقش دار پوشیده بود، از خانه بیرون رفت. آنگاه حسن بن علی آمد. پیامبر اکرم ص او را زیر چادر گرفت. بعد از آن، حسین آمد و همراه حسن وارد چادر شد. سپس فاطمه آمد و پیامبر اکرم ص او را نیز وارد چادر نمود. آنگاه علی آمد. رسول اکرم ص او را نیز وارد چادر نمود و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ (الله متعال می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند.)

1657ـ عَن يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَسَمِعْتَ حَدِيثَهُ، وَغَزَوْتَ مَعَهُ، وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ، لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدِّثْنَا يَا زَيْدُ، مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبِرَتْ سِنِّى، وَقَدُمَ عَهْدِى، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعِى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَاقْبَلُوا، وَمَا لاَ، فَلاَ تُكَلِّفُونِيهِ، ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا، بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعَظَ وَذَكَّرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِىَ رَسُولُ رَبِّى فَأُجِيبَ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِى، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِى، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِى، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِى» فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ، أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ، قَالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِىٍّ، وَآلُ عَقِيلٍ، وَآلُ جَعْفَرٍ، وَآلُ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُلُّ هَؤُلاَءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/2408)

ترجمه: یزید بن حیان س می‌گوید: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم س رفتیم. هنگامی که با وی نشستیم، حصین گفت: ای زید! تو کارهای خیر زیادی انجام داده‌ای، رسول الله ص را دیده‌ای، سخنانش را شنیده‌ای، همراه ایشان به جهاد رفته‌ای، پشت سرش نماز خوانده‌ای و کارهای خیر زیاد دیگری انجام داده‌ای. ای زید! از سخنانی که از رسول الله ص شنیده‌ای، برای ما بگو.

زید گفت: برادر زاده‌ام! سوگند به الله که من پا به سن گذاشته‌ام و زمان زیادی گذشته است. لذا من بخشی از سخنانی را که از رسول الله ص حفظ کرده بودم، فراموش کرده‌ام. پس آنچه را که برای شما بیان می‌کنم، قبول کنید. و مرا مجبور به گفتن سخنانی ننمایید که از گفتن آنها خودداری می‌کنم. روزی، رسول الله ص کنار آبی به نام خم، میان مکه و مدینه برخاست و به سخنرانی پرداخت و بعد از حمد و ثنای الله متعال، نصیحت کرد و اموری را یادآوری نمود و فرمود: «اما بعد: ای مردم! آگاه باشید که من بشری بیش نیستم. بزودی پیک پروردگارم به سراغم می‌آید و ندای پروردگارم را لبیک می‌گویم. من دو چیز بزرگ را در میان شما می‌گذارم: اول، کتاب الله است که در آن، هدایت و نور می‌باشد. پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ زنید». راوی می‌گوید: آنگاه پیامبر اکرم ص مردم را به عمل کردن به قرآن کریم تشویق نمود. سپس فرمود: «اهل بیت من. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید». حصین س به او گفت: ای زید! اهل بیت پیامبر اکرم ص چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش جزو اهل بیتش نیستند؟ زید گفت: همسرانش جزو اهل بیتش هستند. ولی اینجا آن اهل بیتی مورد نظر هستند که صدقه بعد از پیامبر اکرم ص بر آنها حرام است. حصین پرسید: آنها چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنها فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان جعفر و فرزندان عباس می‌باشند. حصین پرسید: بر تمام اینها صدقه حرام گردانیده شده است؟ جواب داد: بلی.

باب (19): فضایل ام المؤمنین عایشه ب همسر گرامی نبی اکرمص

1658ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ ثَلاَثَ لَيَالٍ، جَاءَنِى بِكِ الْمَلَكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ؟ فَأَكْشِفُ عَنْ وَجْهِكِ، فَإِذَا أَنْتِ هِىَ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ». (م/2438)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که رسول الله ص فرمود: «سه شب، تو را خواب دیدم. فرشته تو را در لباس ابریشمی، نزد من می‌آورد و می‌گفت: این، همسر توست. من پرده را از چهره‌ات برمی‌داشتم و می‌دیدم که تو هستی و با خود می‌گفتم: اگر این خواب از جانب الله متعال باشد، به آن، جامه‌ی عمل می‎پوشاند».

1659ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّى لأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّى رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى» قَالَتْ، فَقُلْتُ: وَمِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّى رَاضِيَةً، فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لاَ، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ وَإِذَا كُنْتِ غَضْبَى، قُلْتِ: لاَ، وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ ـ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ـ مَا أَهْجُرُ إِلاَّ اسْمَكَ. (م/2439)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص به من فرمود: «من می‌دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می‌دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: یا رسول الله! بلی، همینطور است. سوگند به الله که (هنگام ناراحتی) فقط نامت را بر زبان نمی‌آورم.

1660ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّهَا كَانَتْ تَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ: وَكَانَتْ تَأْتِينِى صَوَاحِبِى فَكُنَّ يَنْقَمِعْنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَتْ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَرِّبُهُنَّ إِلَىَّ. (م/2440)

ترجمه: عایشهلمی‌گوید: من در حضور رسول الله ص با دختران، بازی می‌کردم. دوستانم نزد من می‌آمدند و هنگامی که رسول الله ص می‌آمد، خودشان را (از روی شرم و حیا) پنهان می‌کردند. رسول اکرم ص آنان را نزد من می‌فرستاد. (تا همچنان با من بازی کنند).

1661ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ، يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ مَرْضَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2441)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که: مردم همیشه در این فکر بودند تا هدیه‌هایشان را (برای پیامبر اکرم ص) در روزی که نوبت عایشه بود، بفرستند؛ تا اینگونه رسول الله ص از آنها خوشنود گردد.

1662ـ عَن عَائِشَةَ ب زَوْجِ النَّبِيِّ ص قَالَتْ: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِىِّ ص فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيْهِ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ مَعِى فِي مِرْطِى، فَأَذِنَ لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَكَ أَرْسَلْنَنِى إِلَيْكَ يَسْأَلْنَكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، وَأَنَا سَاكِتَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَىْ بُنَيَّةُ أَلَسْتِ تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ»؟ فَقَالَتْ: بَلَى، قَالَ: «فَأَحِبِّى هَذِهِ» قَالَتْ: فَقَامَتْ فَاطِمَةُ حِينَ سَمِعَتْ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَرَجَعَتْ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِىِّ ص فَأَخْبَرَتْهُنَّ بِالَّذِى قَالَتْ، وَبِالَّذِى قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقُلْنَ لَهَا: مَا نُرَاكِ أَغْنَيْتِ عَنَّا مِنْ شَىْءٍ فَارْجِعِى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُولِى لَهُ: إِنَّ أَزْوَاجَكَ يَنْشُدْنَكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: وَاللَّهِ لاَ أُكَلِّمُهُ فِيهَا أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِىِّ ص زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجَ النَّبِىِّ ص، وَهِىَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِى مِنْهُنَّ فِي الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلَمْ أَرَ امْرَأَةً قَطُّ خَيْرًا فِي الدِّينِ مِنْ زَيْنَبَ، وَأَتْقَى لِلَّهِ، وَأَصْدَقَ حَدِيثًا، وَأَوْصَلَ لِلرَّحِمِ، وَأَعْظَمَ صَدَقَةً، وَأَشَدَّ ابْتِذَالاً لِنَفْسِهَا فِي الْعَمَلِ الَّذِي تَصَدَّقُ بِهِ، وَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، مَا عَدَا سَوْرَةً مِنْ حَدٍّ كَانَتْ فِيهَا، تُسْرِعُ مِنْهَا الْفَيْئَةَ، قَالَتْ: فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَرَسُولُ اللَّهِ ص مَعَ عَائِشَةَ فِي مِرْطِهَا، عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَهُوَ بِهَا، فَأَذِنَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَكَ أَرْسَلْنَنِى إِلَيْكَ يَسْأَلْنَكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ وَقَعَتْ بِى، فَاسْتَطَالَتْ عَلَىَّ، وَأَنَا أَرْقُبُ رَسُولَ اللَّهِ ص، وَأَرْقُبُ طَرْفَهُ، هَلْ يَأْذَنُ لِي فِيهَا، قَالَتْ: فَلَمْ تَبْرَحْ زَيْنَبُ حَتَّى عَرَفْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لاَ يَكْرَهُ أَنْ أَنْتَصِرَ، قَالَتْ: فَلَمَّا وَقَعْتُ بِهَا لَمْ أَنْشَبْهَا حِينَ أَنْحَيْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَتَبَسَّمَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَبِي بَكْرٍ». (م/2442)

ترجمه: عایشه همسر گرامی نبی اکرم ص می‌گوید: همسران پیامبر اکرم فاطمه دختر رسول الله ص را نزد پیامبر اکرم ص فرستادند. پیامبر اکرم ص همراه من زیر ملافه‌ای دراز کشیده بود که فاطمه ل اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم ص اجازه‌ی ورود داد. فاطمه گفت: یا رسول الله! مرا همسرانت نزد تو فرستادند و از تو می‌خواهند که عدالت را در مورد دختر ابوقحافه (ابوبکر) رعایت کنید. عایشه ل می‌گوید: من ساکت بودم. رسول الله ص فرمود: «دختر عزیزم! آیا کسی را که من دوست دارم، تو دوست نداری»؟ فاطمه گفت: بلی. پیامبر اکرم ص فرمود: «پس این را دوست داشته باش». با شنیدن این سخنان، فاطمه برخاست و نزد همسران نبی اکرم برگشت و آنان را از سخنانی که میان او و پیامبر اکرم ص رد و بدل شده بود، با خبر ساخت. همسران نبی اکرم ص به او گفتند: فکر می‌کنیم که تو هیچ‌کاری برای ما انجام نداده‌ای. دوباره نزد رسول الله ص برگرد و به ایشان بگو: همسرانت تو را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابو قحاقه، عدالت را رعایت کن. فاطمه گفت: سوگند به الله، هرگز در مورد او با رسول اکرم ص صحبت نخواهم کرد.

عایشه ل می‌گوید: بعد از آن، همسران نبی اکرم ص همسر رسول الله؛ زینب دختر جهش؛ را فرستادند. گفتنی است که زینب از نظر مقام و منزلت نزد رسول الله ص با من برابری می‌کرد. من هیچ زنی را سراغ ندارم که دیندارتر، پرهیزگارتر و راستگوتر، از زینب باشد. هم‌چنین هیچ زنی را سراغ ندارم که در ادای حق خویشاوندی، صدقه دادن، و مبتذل ساختن خود با انجام کارهایی که در آمد آنها را صدقه دهد و اینگونه به الله متعال، تقرب جوید، از زینب جلوتر باشد؛ البته اخلاقش مقداری تند بود؛ آنهم بسیار زود، پشیمان می‌شد و رجوع می‌کرد. به هر حال، زینب از رسول الله ص اجازه‌ی ورود خواست در حالی که پیامبر اکرم ص همچنان همراه عایشه ل زیر ملافه بود با همان حالتی که فاطمه ل دیده بود. رسول اکرم ص به زینب ل نیز اجازه‌ی ورود داد. زینب گفت: یا رسول الله! همسرانت مرا فرستاده‌اند و از شما می‌خواهند که عدالت را در مورد دختر ابو قحافه رعایت کنید. عایشه ل می‌گوید: سپس زینب ل مرا بد و بی راه گفت. من منتظر رسول الله ص بودم و نگاهش را زیر نظر داشتم که آیا به من اجازه می‌دهد تا جوابش را بدهم. به هر حال، زینب ل همچنان به بد و بیراه گفتن من ادامه داد تا اینکه من متوجه شدم که رسول الله ص دفاع مرا ناپسند نمی‌داند. پس هنگامی که من تصمیم گرفتم او را جواب دهم و بد و بی راه بگویم، به او اصلا مهلت ندادم که چیزی بگوید. در این هنگام، رسول الله ص که تبسم می‌نمود، فرمود: «او دختر ابوبکر است». (در فهم و درایت مانند پدرش می‌باشد).

1663ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيَتَفَقَّدُ يَقُولُ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا»؟ اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمِى قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِى وَنَحْرِى. (م/2443)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که: رسول الله ص (در بیماری وفاتش) پرس و جو می‌نمود و می‌گفت: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود»؟ منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه ل می‌گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ص روی سینه‌ی من قرار داشت، وفات نمود.

1664ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَى صَدْرِهَا، وَأَصْغَتْ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِى، وَأَلْحِقْنِى بِالرَّفِيقِ». (م/2444)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که: قبل از اینکه رسول الله ص فوت کند، پشتش را به عایشه تکیه داده بود و وی کاملاً گوش فرا می‌داد که ‌فرمود: «بار الهاا!‌ مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

1665ـ عَن عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ وَهُوَ صَحِيحٌ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ، حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي، غُشِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَفَاقَ، فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّقْفِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» قَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: إِذًا لاَ يَخْتَارُنَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَعَرَفْتُ الْحَدِيثَ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا بِهِ وَهُوَ صَحِيحٌ فِي قَوْلِهِ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْلَهُ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى». (م/2444)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله **ص** در حال صحت، می‌فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می‌شود». بلی، هنگامی که نبی اکرم **ص** بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی من گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» یعنی بار الها! به سوی رفیق اعلی.

عایشه ل می‌گوید: با خود گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی‌ماند و دانستم که این،‌تحقق همان سخنی است که در زمان صحت‌اش به ما می‌گفت: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می‌شود». به هر حال، «اللَّهُمَّ مَعَ الرَّفِيقِ الأَعْلَى» آخرین کلمه‌ای بود که رسول الله ص بر زبان آورد.

1666ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا خَرَجَ، أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ عَلَى عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، فَخَرَجَتَا مَعَهُ جَمِيعًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ، سَارَ مَعَ عَائِشَةَ، يَتَحَدَّثُ مَعَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: أَلاَ تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِى وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، فَتَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ؟ قَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ عَائِشَةُ عَلَى بَعِيرِ حَفْصَةَ، وَرَكِبَتْ حَفْصَةُ عَلَى بَعِيرِ عَائِشَةَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ، وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ ثُمَّ صَارَ مَعَهَا، حَتَّى نَزَلُوا، فَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ فَغَارَتْ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ تَجْعَلُ رِجْلَهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، رَسُولُكَ وَلاَ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (م/2445)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که هرگاه، نبی اکرم ص می‌خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه می‌انداخت. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد و هردوی آنان رسول اکرم ص را در این سفر همراهی نمودند. قابل یادآوری است که رسول الله ص شب‌ها در مسیر راه، کنار عایشه ل حرکت می‌کرد و با او صحبت می‌نمود. حفصه به عایشه ل گفت:آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی‌شوی تا من بر شتر تو سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه لگفت: بلی. اینگونه عایشه ل بر شتر حفصه، و حفصه بر شتر عایشه سوار شد. نبی اکرم ص به سوی شتر عایشه لآمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند و منزل گرفتند. عایشه ل که همراهی پیامبر را از دست داده بود، به غیرت آمد و هنگام پایین آمدن، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند. او پیامبر توست و من نمی‌توانم به اوچیزی بگویم.

1667ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ غَيْرُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَآسِيَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». (م/2431)

ترجمه: ابوموسی س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده‌اند. اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده‌اند. و همانا برتری عایشه ل بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست».

1668ـ عَن عَائِشَةَ ب قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا عَائِشُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلاَمَ» فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلاَمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَتْ: وَهُوَ يَرَى مَا لاَ أَرَى. (م/2447)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که رسول الله ص به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می‌دهد». عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات الله متعال بر او باد. تو (ای پیامبر) چیزهایی را می‌بینی که من نمی‌بینم.

باب (20): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع

1669ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أَنَّهَا قَالَتْ: «جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لاَ يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا، قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِى لَحْمُ جَمَلٍ غَثٌّ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَعْرٍ لاَ سَهْلٌ فَيُرْتَقَى، وَلاَ سَمِينٌ فَيُنْتَقَی، قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِى لاَ أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لاَ أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ، قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِى الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ، وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ، قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِى كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لاَ حَرٌّ وَلاَ قُرٌّ، وَلاَ مَخَافَةَ وَلاَ سَآمَةَ، قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِى إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلاَ يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ، قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِى إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلاَ يُولِجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ، قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ ـ أَوْ عَيَايَاءُ ـ طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ أَوْ جَمَعَ كُلاًّ لَكِ، قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِى الرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ، وَالْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِى رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِى، قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِى مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلاَتُ الْمَسَارِحِ، وإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ، قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِى أَبُو زَرْعٍ فَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِىٍّ أُذُنَىَّ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَىَّ، وَبَجَّحَنِى فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِى، وَجَدَنِى فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِى فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلاَ أُقَبَّحُ وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجِعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَتُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لاَ تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا وَلاَ تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلاَ تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِىَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِى وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِّيًّا، وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِى مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وقَالَ: كُلِى أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِى أَهْلَكِ، فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَىْءٍ أَعْطَانِى مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِى زَرْعٍ لأُمِّ زَرْعٍ». (م/2448)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوه صعب العبوری قرار دارد؛ نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت‌ چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد.)

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیارگرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد.) و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است.) و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی‌ می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب[[10]](#footnote-10) دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است؛ قد بلندی دارد؛ خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است؛ یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنارخانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید.)

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است. می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشهایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم؛ پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خوابم؛ چرا که به اندازه‌ی کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام‌، بیرون آورده شده باشد؛ یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند؛ یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ای زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید. و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه‌ی مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت:‌ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه‌ی چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه‌ی کوچکترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه لمی‌گوید: رسول الله ص بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

باب (21): فضایل ام المؤمنین خدیجه ل همسر گرامی نبی اکرم ص

1670ـ عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا س بِالْكُوفَةِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ» قَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: وَأَشَارَ وَكِيعٌ إِلَى السَّمَاءِ وَالأَرْضِ. (م/2430)

ترجمه: عبد الله بن جعفر می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب س در کوفه می‌گفت: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «بهترین زن امت‌های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است».

ابوکریب می‌گوید: وکیع هنگام روایت این حدیث، به آسمان و زمین اشاره می‌نمود.

1671ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْكَ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلاَمَ مِنْ رَبِّهَا ﻷ، وَمِنِّى وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لاَ صَخَبَ فِيهِ وَلاَ نَصَبَ. (م/2433)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می‌آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه‌ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد.

1672ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ ص إِلاَّ عَلَى خَدِيجَةَ، وَإِنِّى لَمْ أُدْرِكْهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا ذَبَحَ الشَّاةَ فَيَقُولُ: «أَرْسِلُوا بِهَا إِلَى أَصْدِقَاءِ خَدِيجَةَ» قَالَتْ: فَأَغْضَبْتُهُ يَوْمًا فَقُلْتُ: خَدِيجَةَ؟ فَقَالَ: «إِنِّى قَدْ رُزِقْتُ حُبَّهَا». (م/2435)

ترجمه: عایشهلمی‌گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ص به اندازه‌ی خدیجه، رشک نبردم. البته من در زمان ایشان نبودم؛ ولی هرگاه رسول الله ص گوسفندی ذبح می‌نمود، می‌فرمود: «بخشی از آن را برای دوستان خدیجه بفرستید». عایشه ل می‌گوید: روزی، نبی اکرم ص را خشمگین ساختم و گفتم: چرا همیشه از خدیجه صحبت می‌کنید؟ فرمود: «محبت او در دلم جای گرفته است».

1673ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: لَمْ يَتَزَوَّجِ النَّبِيُّ ص عَلَى خَدِيجَةَ حَتَّى مَاتَتْ. (م/2436)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: تا زمانی که خدیجه ل وفات نکرد، نبی اکرم ص با زنی دیگر ازدواج ننمود.

1674ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتِ: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أُخْتُ خَدِيجَةَ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَارْتَاحَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ» فَغِرْتُ فَقُلْتُ: وَمَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءِ الشِّدْقَيْنِ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، فَأَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (م/2437)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه ل؛ از رسول الله ص اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم ص چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه ل افتاد، خوشحال شد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می‌گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدت‌ها است که از دنیا رفته است این همه یاد می‌کنی در حالی که الله متعال، زنانی بهتر از او به شما عنایت فرموده است.

باب (22): فضایل همسر گرامی نبی اکرم ص ام المؤمنین زینب ل

1675ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَسْرَعُكُنَّ لَحَاقًا بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا» قَالَتْ: فَكُنَّ يَتَطَاوَلْنَ أَيَّتُهُنَّ أَطْوَلُ يَدًا، قَالَتْ: فَكَانَتْ أَطْوَلَنَا يَدًا زَيْنَبُ، لأَنَّهَا كَانَتْ تَعْمَلُ بِيَدِهَا وَتَصَدَّقُ. (م/2452)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «از میان شما همسرانم، کسی‌که دست‌هایش درازتر است، زودتر از دیگران به من ملحق خواهد شد». لذا همسران نبی کرم ص دست‌هایشان را اندازه می‌گرفتند که کدامیک دست درازتری دارد؛ اما در حقیقت، زینب از همه‌ی ما دست درازتری داشت؛ چرا که با دستانش کار می‌کرد و صدقه می‌داد.

(و منظور پیامبر اکرم ص از درازی دست، صدقه دادن بود. و زینب که بسیار صدقه می‌داد ، زودتر از همه‌ی ما، به رسول الله ص ملحق گردید).

باب (23): فضایل ام المؤمنین ام سلمه ل همسر گرامی نبی اکرم ص

1676ـ عَن ابي عُثْمَانَ، عَنْ سَلْمَانَ س قَالَ: لاَ تَكُونَنَّ، إِنِ اسْتَطَعْتَ، أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ وَلاَ آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَإِنَّهَا مَعْرَكَةُ الشَّيْطَانِ، وَبِهَا يَنْصِبُ رَايَتَهُ، قَالَ: وَأُنْبِئْتُ أَنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ أَتَى نَبِىَّ اللَّهِ ص وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ، قَالَ: فَجَعَلَ يَتَحَدَّثُ ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ص لأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا»؟ أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَ: فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: ايْمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلاَّ إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِىِّ اللَّهِ ص يُخْبِرُ بِخَبَرِ جِبرِيلَ، أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ فَقُلْتُ لأَبِى عُثْمَانَ: مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ. (م/2451)

ترجمه: ابو عثمان می‌گوید: سلمان س گفت: در صورت امکان، نخستین فردی که وارد بازار می‌شود و آخرین فردی که که از آن، خارج می‌شود، مباش؛ زیرا بازار محل کارزار شیطان است و شیطان پرچمش را در آن به اهتزاز در می‌آورد. همچنین سلمان گفت: به من گفتند: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد در حالی که ام سلمه نزد ایشان بود. آنگاه، جبرییل صحبت نمود و برخاست. پیامبر اکرم ص به ام سلمه ل فرمود: «این کیست»؟ یا جمله‌ای شبیه این فرمود. ام سلمه جواب داد: این، دحیه‌ی کلبی است.

ابو عثمان می‌گوید: ام سلمه ل گفت: سوگند به الله، من فکر نمی‌کردم که بجز دحیه، کسی دیگر باشد؛ تا اینکه سخنرانی نبی اکرم ص را شنیدم که از آمدن جبرییل صحبت می‌نمود.

راوی [از ابو عثمان] می‌گوید: از ابو عثمان پرسیدم: این حدیث را از چه کسی شنیدی؟ جواب داد: از اسامه بن زید.

باب (24): فضایل ام سُلیم مادر انس بن مالک ل

1677ـ عَنْ أَنَسٍ بنِ مالك س قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص لاَ يَدْخُلُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِ، إِلاَّ أُمِّ سُلَيْمٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنِّى أَرْحَمُهَا، قُتِلَ أَخُوهَا مَعِى». (م/2455)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص غیر از خانه‌های همسرانش، به خانه‌ی هیچ زن دیگری بجز خانه‌ی ام سُلیم (که خاله‌ی رضاعی‌اش بود) وارد نمی‌شد. مردم در این باره از رسول الله ص پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می‌کنم؛ زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد».

1678ـ عَنْ أَنَسٍ بن مالك س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ الْغُمَيْصَاءُ بِنْتُ مِلْحَانَ، أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ». (م/2456)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «وارد بهشت شدم و صدای پایی شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: غُمیصاء دختر مِلحان؛ مادر انس بن مالک؛ است».

باب (25): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید

1679ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ س ـ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صـ لِعُمَرَ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ نَزُورُهَا، كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَزُورُهَا، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَيْهَا بَكَتْ، فَقَالاَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ، مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ ص، فَقَالَتْ: مَا أَبْكِى أَنْ لاَ أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ ص، وَلَكِنْ أَبْكِى أَنَّ الْوَحْىَ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ السَّمَاءِ، فَهَيَّجَتْهُمَا عَلَى الْبُكَاءِ، فَجَعَلاَ يَبْكِيَانِ مَعَهَا. (م/2454)

ترجمه: انس س می‌گوید: ابوبکر س بعد از وفات رسول اکرم ص به عمر گفت: همانگونه که رسول الله ص برای ملاقات ام ایمن می‌رفت، ما نیز به ملاقات اوبرویم. راوی می‌گوید: هنگامی که نزد ام ایمن رفتیم، گریه کرد. ابوبکر و عمر گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است. ام ایمن گفت: به خاطر عدم شناخت اینکه آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است، گریه نمی‌کنم، بلکه به خاطر قطع شدن وحی از آسمان، گریه می‌کنم. راوی می‌گوید: این سخن ام ایمن، ابو بکر و عمر را نیز به گریه انداخت و هردو همراه او گریه کردند.

باب (26): فضایل زید بن حارثه

1680ـ عَن ابن عمر ل: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَا كُنَّا نَدْعُو زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ إِلاَّ زَيْدَ بْنَ مُحَمَّدٍ، حَتَّى نَزَلَ فِي الْقُرْآنُ: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 5]. (م/2425)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که می‌گفت: ما زید بن حارثه را فقط زید بن محمد صدا می‌زدیم تا اینکه این آیه‌ی قرآن کریم نازل گردید که: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ «آنها را به پدرانشان نسبت دهید؛ چرا که این کار نزد الله متعال عادلانه‌تر می‌باشد».

باب (27): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید ل

1681ـ عَن ابن عمر ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ ـ يُرِيدُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ـ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لَهَا، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لأَحَبَّ النَّاسِ إِلَىَّ، وَايْمُ اللَّهِ إِنَّ هَذَا لَهَا لَخَلِيقٌ ـ يُرِيدُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ـ وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لأَحَبَّهُمْ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ، فَأُوصِيكُمْ بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ صَالِحِيكُمْ». (م/2426)

ترجمه: عبدالله بن عمر ب می‌گوید: رسول الله ص بالای منبر فرمود: «شما که هم اکنون به فرماندهی او ـ اسامه بن زید ـ اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید؛ سوگند به الله که او (پدرش) شایسته‌ی فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او،‌ این، (اسامه) نیز محبوب‌ترین مردم، نزد من است. پس شما را در مورد او توصیه می‌نمایم؛ چرا که او از نیکوکاران شما است».

باب (28): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق

1682ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِبِلاَلٍ عِنْدَ صَلاَةِ الْغَدَاةِ: «يَا بِلاَلُ حَدِّثْنِى بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ، عِنْدَكَ، فِي الإِسْلاَمِ مَنْفَعَةً، فَإِنِّى سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ خَشْفَ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَىَّ فِي الْجَنَّةِ». قَالَ بِلاَلٌ: مَا عَمِلْتُ عَمَلاً فِي الإِسْلاَمِ أَرْجَى عِنْدِي مَنْفَعَةً، مِنْ أَنِّي لاَ أَتَطَهَّرُ طُهُورًا تَامًّا، فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ وَلاَ نَهَارٍ، إِلاَّ صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطُّهُورِ، مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي أَنْ أُصَلِّىَ. (م/2458)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص هنگام نماز صبح، به بلال فرمود: «ای بلال! عملی را که به آن، امید بیشتری داری و آن را در دوران مسلمانی، انجام داده‌ای، برایم بگو؛ زیرا من دیشب، در بهشت، صدای کفشهای تو را جلوی خودم شنیدم». بلال گفت: من کاری نکرده‌ام که به آن، امید بیشتری داشته باشم بجز اینکه هرگاه در هر ساعتی از شبانه روز، وضوی کاملی می‌گیرم با آن وضو آنچه را که الله متعال برایم مقدر نموده است، نماز می‌خوانم.

باب (29): فضایل سلمان و صهیب و بلال ش

1683ـ عَنْ عَائِذِ بْنِ عَمْرٍو س: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَتَى عَلَى سَلْمَانَ وَصُهَيْبٍ وَبِلاَلٍ فِي نَفَرٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَخَذَتْ سُيُوفُ اللَّهِ مِنْ عُنُقِ عَدُوِّ اللَّهِ مَأْخَذَهَا قَالَ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَتَقُولُونَ هَذَا لِشَيْخِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهِمْ؟ فَأَتَى النَّبِيَّ ص فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ، لَئِنْ كُنْتَ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ» فَأَتَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا إِخْوَتَاهْ، أَغْضَبْتُكُمْ؟ قَالُوا: لاَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، يَا أُخَىَّ. (م/2504)

ترجمه: عائذ بن عمرو مزنی می‌گوید: ابو سفیان همراه چند نفر دیگر، از کنار سلمان و صهیب وبلال ش گذشت. آنها گفتند: شمشیرهای الهی آنگونه که شایسته است، بر گردن دشمن الله (ابوسفیان که تا آن زمان مسلمان نشده بود) فرود نیامده است. ابوبکر س گفت: به بزرگ و سردار قریش، چنین می‌گویید؟ سپس نزد نبی اکرم ص رفت و ماجرا را برای وی، تعریف نمود. رسول الله ص فرمود: «ای ابوبکر! شاید تو باعث خشمگین شدن آنان شده‌ای. بدان که اگر باعث خشم آنان گردیده‌ای، در واقع، الله متعال را خشمگین ساخته‌ای». آنگاه ابوبکر س نزد آنان رفت و گفت: ای برادران! آیا من باعث خشمگین شدن شما شدم؟ آنان گفتند: نه برادرم، الله متعال تو را بیامرزد.

باب (30): فضایل انس بن مالک س

1684ـ عَن أَنَسٌ س قَالَ: جَاءَتْ بِي أُمِّي، أُمُّ أَنَسٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَقَدْ أَزَّرَتْنِي بِنِصْفِ خِمَارِهَا وَرَدَّتْنِي بِنِصْفِهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أُنَيْسٌ، ابْنِي، أَتَيْتُكَ بِهِ يَخْدُمُكَ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ» قَالَ أَنَسٌ: فَوَاللَّهِ إِنَّ مَالِي لَكَثِيرٌ، وَإِنَّ وَلَدِي وَوَلَدَ وَلَدِي لَيَتَعَادُّونَ عَلَى نَحْوِ الْمِائَةِ، الْيَوْمَ. (م/2481)

ترجمه: انس س می‌گوید: مادرم که نصف چادرش را به عنوان ازار من، و نصف دیگرش را به عنوان ردای من، استفاده نموده بود، مرا خدمت رسول الله ص برد و گفت: یا رسول الله! این اُنَیس، فرزند من است؛ او را نزد تو آورده‌ام تا خدمتگزار تو باشد. برایش دعای خیر کن. رسول الله ص فرمود: «بار الها! مال و فرزندانش را زیاد بگردان». انس س می‌گفت: سوگند به الله، من (در نتیجه‌ی دعای پیامبر ص) اموال زیادی دارم و امروز، تعداد فرزندان و نوه‌های من تقریبا به صد نفر می‌رسد.

1685ـ عَن أَنَسُ س قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَمِعَتْ أُمِّى، أُمُّ سُلَيْمٍ صَوْتَهُ، فَقَالَتْ: بِأَبِى وَأُمِّى يَا رَسُولَ اللَّهِ أُنَيْسٌ، فَدَعَا لِي رَسُولُ اللَّهِ ص ثَلاَثَ دَعَوَاتٍ، قَدْ رَأَيْتُ مِنْهَا اثْنَتَيْنِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَرْجُو الثَّالِثَةَ فِي الآخِرَةِ. (م/2481)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص از کنار ما می‌گذشت که مادرم ام سُلَیم صدایش را شنید و گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ این، اُنَیس است.   
رسول الله ص برای من سه دعا نمود که نتیجه‌ی دو تا از آنها را در دنیا دیده‌ام و امیدوارم که نتیجه‌ی دعای سومش را در آخرت ببینم.

1686ـ عَن ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: أَتَى عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَنَا أَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ قَالَ: فَسَلَّمَ عَلَيْنَا، فَبَعَثَنِى إِلَى حَاجَةٍ، فَأَبْطَأْتُ عَلَى أُمِّى، فَلَمَّا جِئْتُ قَالَتْ: مَا حَبَسَكَ؟ قُلْتُ: بَعَثَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص لِحَاجَةٍ، قَالَتْ: مَا حَاجَتُهُ؟ قُلْتُ: إِنَّهَا سِرٌّ، قَالَتْ: لاَ تُحَدِّثَنَّ بِسِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ص أَحَدًا، قَالَ أَنَسٌ: وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ، يَا ثَابِتُ. (م/2482)

ترجمه: از ثابت روایت است که انس س گفت: من با بچه‌های هم سن و سالم بازی می‌کردم که رسول الله ص آمد و سلام کرد و مرا برای انجام کاری فرستاد. به همین علت، با تأخیر، نزد مادرم برگشتم. لذا هنگامی که برگشتم، مادرم گفت: چرا تأخیر کردی؟ گفتم: رسول الله ص مرا برای انجام کاری فرستاد. گفت: کارش چه بود؟ گفتم: این، یک راز است. مادرم گفت: هرگز راز پیامبر اکرم ص را به کسی نگو.

ثابت می‌گوید: انس س گفت: ای ثابت! سوگند به الله، اگر قرار بود به کسی بگویم، به تو می‌گفتم.

باب (31): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عُمیس و سایر کسانی که سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند

1687ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س، قَالَ: بَلَغَنَا مَخْرَجُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ، أَنَا وَأَخَوَانِ لِي، أَنَا أَصْغَرُهُمَا، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ، وَإِمَّا قَالَ: ثَلاَثَةً وَخَمْسِينَ أَوِ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِى، قَالَ: فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِىِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابَهُ عِنْدَهُ، فَقَالَ جَعْفَرٌ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَنَا هَهُنَا، وَأَمَرَنَا بِالإِقَامَةِ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا قَالَ: فَوَافَقْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَأَسْهَمَ لَنَا، أَوْ قَالَ: أَعْطَانَا مِنْهَا، وَمَا قَسَمَ لأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ خَيْبَرَ مِنْهَا شَيْئًا، إِلاَّ لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ، إِلاَّ لأَصْحَابِ سَفِينَتِنَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ، قَالَ: فَكَانَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا ـ يَعْنِى لأَهْلِ السَّفِينَةِ: ـ نَحْنُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ، قَالَ: فَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ـ وَهِىَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا ـ عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِىِّ ص زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِىِّ فِيمَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ؟ الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ فَقَالَتْ أَسْمَاءُ، نَعَمْ: فَقَالَ عُمَرُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْكُمْ، فَغَضِبَتْ، وَقَالَتْ كَلِمَةً، كَذَبْتَ يَا عُمَرُ، كَلاَّ وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ وَيَعِظُ جَاهِلَكُمْ وَكُنَّا فِي دَارِ ـ أَوْ فِي أَرْضِ ـ الْبُعَدَاءِ الْبُغَضَاءِ فِي الْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ، وَايْمُ اللَّهِ، لاَ أَطْعَمُ طَعَامًا وَلاَ أَشْرَبُ شَرَابًا حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص، وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَأَسْأَلُهُ، وَوَاللَّهِ، لاَ أَكْذِبُ، وَلاَ أَزِيغُ، وَلاَ أَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ النَّبِىُّ ص قَالَتْ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ ـ أَهْلَ السَّفِينَةِ ـ هِجْرَتَانِ» قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِى أَرْسَالاً، يَسْأَلُونِى عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، مَا مِنَ الدُّنْيَا شَىْءٌ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ وَلاَ أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِمَّا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص. قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّى. (م/2503)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: ما در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم ص به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابو برده و دیگری ابو رهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و دو یا سه نفر از افراد قبیله‌ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم ص به راه افتادیم و سوار کشتی شدیم؛ اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب و همراهانش نیز بدانجا آمدند. جعفر گفت: رسول الله ص ما را به اینجا فرستاده و دستور داده که اینجا بمانیم؛ شما نیز همراه ما اینجا بمانید. اینگونه ما نیز همراه آنها ماندیم تا زمانیکه همه با هم به مدینه رفتیم. رفتن ما به مدینه، مصادف با فتح خیبر بود. پیامبر اکرم ص به ما نیز سهمی از غنایم خیبر (با رضایت مجاهدان) یا بخشی از آنها را عنایت فرمود. قابل یادآوری است که رسول اکرم ص بجز افراد کشتی ما و جعفر و همراهانش به هیچ‌کس دیگری از کسانی که در جنگ حضور نداشتند، چیزی از غنایم خیبر نداد. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می‌گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته‌ایم. روزی، اسماء دختر عمیس ل که قبلاً به حبشه هجرت کرده و همراه ما از حبشه آمده بود، به دیدار حفصهل؛ همسر نبی اکرم ص رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته‌ایم؛ بدین جهت، ما از شما نسبت به رسول الله ص استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: تو اشتباه می‌کنی ای عمر. سوگند به الله، هرگز چنین نیست؛ شما همراه رسول الله ص بودید؛ پیامبر اکرم ص گرسنگان شما را غذا می‌داد و نادانان شما را نصیحت می‌کرد؛ ولی ما به خاطر الله و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می‌بردیم. سوگند به الله تا سخنانت را به اطلاع رسول الله ص نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی‌خورم؛ سخنانت را برای نبی اکرم ص بازگو خواهم کرد. سوگند به الله که نه دروغ بگویم و نه تحریف کنم و نه چیزی به آنها اضافه کنم.

اینگونه هنگامی که نبی اکرم ص آمد، اسماء گفت: یا رسول الله! عمر چنین و چنان گفت. رسول الله ص فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند؛ ولی شما؛ اهل کشتی؛ دو هجرت دارید».

اسماء ل می‌گوید: بعد از آن، ابو موسی و سایر کسانی که همراه ما در کشتی بودند، گروه گروه می‌آمدند و در مورد این حدیث از من می‌پرسیدند. بلی، هیچ چیز در دنیا برای آنان بزرگتر از این سخن رسول الله ص نبود؛ همچنین هیچ چیز بیشتر از این حدیث، باعث خوشحالی آنان نمی‌گردید. همچنین ابو موسیساز من می‌خواست تا این حدیث را برایش تکرار کنم.

باب (32): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ل

1688ـ عَن عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ل قَالَ: كَانَ النَّبِىُّ ص إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ تُلُقِّىَ بِنَا، قَالَ: فَتُلُقِّىَ بِي وَبِالْحَسَنِ أَوْ بِالْحُسَيْنِ، قَالَ: فَحَمَلَ أَحَدَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَالآخَرَ خَلْفَهُ، حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (م/2428)

ترجمه: عبد الله بن جعفر ل می‌گوید: هرگاه، رسول الله ص از سفر می‌آمد، ما را برای استقبال ایشان می‌بردند. یک بار، من و حسن یا حسین به استقبال ایشان رفتیم. پیامبر اکرم ص یکی از ما را جلویش، و دیگری را پشت سرش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم.

1688 م ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ل قَالَ: أَرْدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، فَأَسَرَّ إِلَيَّ حَدِيثًا، لاَ أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ. (م/2429)

ترجمه: عبد الله بن جعفر ل می‌گوید: روزی، رسول الله ص مرا پشت سرش بر مرکب، سوار نمود و رازی به من گفت که به هیچ‌کس نمی‌گویم.

باب (33): فضایل عبد الله بن عباس ل

1689ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ النَّبِيَّ ص أَتَى الْخَلاَءَ، فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا»؟ ـ فِي رِوَايَةِ زُهَيْرٍ: قَالُوا، وَفِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ: قُلْتُ ـ ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». (م/2477)

ترجمه: ابن عباس می‌گوید: رسول الله ص به دستشویی رفت. من آب تهیه کرده و نهاده بودم. هنگامی که بیرون آمد، فرمود: «چه کسی برایم آب آورده بود» ؟ گفتند : ابن عباس. رسول الله ص فرمود: «بار الها! به ابن عباس، بینش دین، عطا فرما».

باب (34): فضایل عبد الله بن عمر ل

1690ـ عَنِ عَبدِاللهِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ:كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا أَقُصُّهَا عَلَى النَّبِيِّ ص، قَالَ: وَكُنْتُ غُلاَمًا شَابًّا عَزَبًا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِى فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَىِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ كَقَرْنَىِ الْبِئْرِ، وَإِذَا فِيهَا نَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَهُمَا مَلَكٌ فَقَالَ لِي:لَمْ تُرَعْ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّى مِنَ اللَّيْلِ» قَالَ سَالِمٌ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ، بَعْدَ ذَلِكَ، لاَ يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلاَّ قَلِيلاً. (م/2479)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ص خوابی می‏دید، آن را برای پیامبر اکرم ص تعریف می‏کرد. من نیز آرزو داشتم که خوابی ببینم و آن را برای رسول الله ص تعریف کنم. سرانجام، من هم که در آن زمان، نوجوان و مجرد بودم و در مسجد نبوی می‏خوابیدم، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهی بود که در هم پیچیده شده باشد و دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می‌شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می‌گفتم از دوزخ به الله متعال پناه می‏برم، از دوزخ به الله متعال پناه می‏برم، از دوزخ به الله متعال پناه می‏برم، فرشته‏ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

خوابم را برای خواهرم؛ حفصه ل؛ تعریف کردم. خواهرم هم آن را برای پیامبر اکرم ص تعریف کرد. رسول الله ص فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته‏ای است؛ ای کاش! نماز شب می‏خواند». سالم که راوی حدیث از عبد الله است، می‌گوید: بعد از آن، عبد الله س شب‌ها را خیلی کم می‌خوابید. (بیشتر به عبادت می‌پرداخت).

باب (35): فضایل عبد الله بن زبیر ل

1691ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ابي مُلَيْكَةَ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ لاِبْنِ الزُّبَيْرِ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَحَمَلَنَا، وَتَرَكَكَ. (م/2427)

ترجمه: عبد الله بن ابی ملکیه می‌گوید: عبد الله بن جعفر به عبد الله بن زبیر گفت: آیا به خاطر داری که من و تو و ابن عباس به استقبال رسول الله ص رفتیم؟ عبد الله بن زبیر گفت: بلی، پس ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد.

باب (36): فضایل عبد الله بن مسعود س

1692ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ﴾ [المائدة: 93]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ، قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «قِيلَ لِي: أَنْتَ مِنْهُمْ». (م/2459)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ﴾ (بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به سبب شرابی که در گذشته ـ قبل از تحریم ـ خورده‌اند، گناهی نیست؛ اگر راه تقوا و ایمان را در پیش گیرند... تا آخر آیه) رسول الله ص فرمود: «به من گفته شد که: تو ـ عبد الله بن مسعود ـ جزو آنان هستی» (که راه ایمان و تقوا را در پیش گرفته‌اند.)

1693ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَدِمْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ، وَكُنَّا جِئنَا وَمَا نُرَى ابْنَ مَسْعُودٍ وَأُمَّهُ إِلاَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص، مِنْ كَثْرَةِ دُخُولِهِمْ وَلُزُومِهِمْ لَهُ. (م/2460)

ترجمه: ابو موسی اشعریسمی‌گوید: هنگامی که من و برادرم از یمن آمدیم، از بس که ابن مسعود و مادرش نزد رسول الله ص رفت و آمد داشتند و همراه ایشان بودند، ما تصور می‌کردیم که آنها جزو خانواده و اهل بیت پیامبر اکرم ص هستند.

1694ـ عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ قَالَ: كُنَّا فِي دَارِ أَبِي مُوسَى مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ، وَهُمْ يَنْظُرُونَ فِي مُصْحَفٍ، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: مَا أَعْلَمُ رَسُولَ اللَّهِ ص تَرَكَ بَعْدَهُ أَعْلَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ هَذَا الْقَائِمِ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: أَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَاكَ، لَقَدْ كَانَ يَشْهَدُ إِذَا غِبْنَا، وَيُؤْذَنُ لَهُ إِذَا حُجِبْنَا. (م/2461)

ترجمه: ابو الاحوص می‌گوید: ما با تعدادی از یاران عبد الله بن مسعود که به مصحفی نگاه می‌کردند، در خانه‌ی ابو موسی اشعری بودیم. در این اثنا، عبد الله برخاست. ابو مسعود گفت: من سراغ ندارم که رسول الله ص بعد از خودش، فردی را بگذارد که از این شخص ایستاده، عالم‌تر به قرآن باشد. ابو موسی اشعری گفت: حالا که چنین گفتی، هنگامی که ما در محضر رسول الله ص نبودیم، او حضور داشت. و هنگامی که ما اجازه‌ی ورود نداشتیم، به او اجازه می‌دادند.

1695ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَمَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [آل عمران: 161]. ثُمَّ قَالَ: عَلَى قِرَاءَةِ مَنْ تَأْمُرُونِى أَنْ أَقْرَأَ؟ فَلَقَدْ قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَلَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنِّي أَعْلَمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا أَعْلَمُ مِنِّى لَرَحَلْتُ إِلَيْهِ، قَالَ شَقِيقٌ: فَجَلَسْتُ فِي حَلَقِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَلاَ يَعِيبُهُ. (م/2462)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود روایت است که وی آیه‌ی ﴿وَمَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ را تلاوت نمود و گفت: شما دستور می‌دهید که بر اساس قرائت چه کسی قرآن را تلاوت کنم؟ من هفتاد و اندی سوره از سوره‌های قرآن کریم را نزد رسول الله ص خوانده‌ام. و اصحاب رسول الله ص خوب می‌دانند که شناخت من نسبت به کتاب الله متعال بیشتر از آنان است. و اگر کسی را سراغ داشتم که شناخت بیشتری دارد، حتما رخت سفر می‌بستم و نزد او می‌رفتم.

شقیق (راوی از عبد الله) می‌گوید: من در حلقه‌های درس یاران محمد ص می‌نشستم؛ هیچ‌کس را ندیدم که این سخن عبد الله را رد کند و از او خرده گیری کند.

1696ـ عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل، فَذَكَرْنَا حَدِيثًا عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: إِنَّ ذَاكَ الرَّجُلَ لاَ أَزَالُ أُحِبُّهُ بَعْدَ شَىْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُهُ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: مِنِ ابْنِ أُمِّ عَبْدٍ ـ فَبَدَأَ بِهِ ـ وَمِنْ أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ، وَمِنْ سَالِمٍ، مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَمِنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (م/2464)

ترجمه: مسروق می‌گوید: ما نزد عبد الله بن عمرو ل بودیم و در آنجا حدیثی را از ابن مسعود یادآوری نمودیم. عبد الله بن عمرو گفت: بعد از سخنی که از رسول الله ص شنیدم، همچنان این مرد را دوست دارم. شنیدم که رسول الله ص فرمود: «قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) ـ با او آغاز نمود ـ ، ابی ابن کعب، سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل».

باب (37): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام ل

1697ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: أُصِيبَ أَبِي يَوْمَ أُحُدٍ، فَجَعَلْتُ أَكْشِفُ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ وَأَبْكِى، وَجَعَلُوا يَنْهَوْنَنِى، وَرَسُولُ اللَّهِ ص لاَ يَنْهَانِى، قَالَ: وَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمْرٍو تَبْكِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَبْكِيهِ، أَوْ لاَ تَبْكِيهِ، مَا زَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا، حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (م/2471)

ترجمه: جابر بن عبد الله س می‌گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره‌اش برمی‌داشتم و گریه می‌کردم. مردم مرا از این کار، منع می‌کردند؛ اما پیامبر اکرم ص منع نمی‌فرمود. عمه‌ام؛ فاطمه دختر عمرو؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله ص فرمود: «چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه‌ی بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (38): فضایل عبد الله بن سلامس

1698ـ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ س، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِحَىٍّ يَمْشِى، أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ، إِلاَّ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلاَمٍ. (م/2483)

ترجمه: عامر بن سعد می‌گوید: شنیدم که پدرم گفت: من نشنیدم که رسول الله ص بجز عبد الله بن سلام، به شخص زنده‌ی دیگری که در روی زمین راه می‌رود، بشارت بهشت بدهد.

(البته باید دانست که پیامبر اکرم ص افراد متعددی از جمله خود سعد را بشارت به بهشت دادند؛ اما سعد از شخص رسول الله ص فقط همین یک مورد را شنیده است والله اعلم).

1699ـ عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي حَلْقَةٍ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: وَفِيهَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلاَمٍ، قَالَ: فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثًا حَسَنًا، قَالَ: فَلَمَّا قَامَ قَالَ الْقَوْمُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، قَالَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لأَتْبَعَنَّهُ فَلأَعْلَمَنَّ مَكَانَ بَيْتِهِ، قَالَ: فَتَبِعْتُهُ، فَانْطَلَقَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ، قَالَ: فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: سَمِعْتُ الْقَوْمَ يَقُولُونَ لَكَ، لَمَّا قُمْتَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، فَأَعْجَبَنِى أَنْ أَكُونَ مَعَكَ، قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَسَأُحَدِّثُكَ مِمَّ قَالُوا ذَاكَ، إِنِّي بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ أَتَانِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: قُمْ، فَأَخَذَ بِيَدِى فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ قَالَ: فَإِذَا أَنَا بِجَوَادَّ عَنْ شِمَالِى، قَالَ فَأَخَذْتُ لآخُذَ فِيهَا، فَقَالَ لِي: لاَ تَأْخُذْ فِيهَا فَإِنَّهَا طُرُقُ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، قَالَ: فَإِذَا جَوَادُّ مَنْهَجٌ عَلَى يَمِيِنِى، فَقَالَ لِي: خُذْ هَهُنَا، فَأَتَي بِي جَبَلاً، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ، قَالَ: فَجَعَلْتُ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَصْعَدَ خَرَرْتُ عَلَى اسْتِي، قَالَ: حَتَّى فَعَلْتُ ذَلِكَ مِرَارًا، قَالَ: ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى أَتَى بِي عَمُودًا، رَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ وَأَسْفَلُهُ فِي الأَرْضِ، فِي أَعْلاَهُ حَلْقَةٌ، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ فَوْقَ هَذَا، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْعَدُ هَذَا؟ وَرَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ، قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِى فَزَجَلَ بِى، قَالَ: فَإِذَا أَنَا مُتَعَلِّقٌ بِالْحَلْقَةِ، قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ الْعَمُودَ فَخَرَّ، قَالَ: وَبَقِيتُ مُتَعَلِّقًا بِالْحَلْقَةِ حَتَّى أَصْبَحْتُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ص فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ فَقَالَ: «أَمَّا الطُّرُقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَسَارِكَ فَهِىَ طُرُقُ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، قَالَ وَأَمَّا الطُّرُقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَمِينِكَ فَهِىَ طُرُقُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَأَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ مَنْزِلُ الشُّهَدَاءِ، وَلَنْ تَنَالَهُ، وَأَمَّا الْعَمُودُ فَهُوَ عَمُودُ الإِسْلاَمِ، وَأَمَّا الْعُرْوَةُ فَهِيَ عُرْوَةُ الإِسْلاَمِ، وَلَنْ تَزَالَ مُتَمَسِّكًا بِهَا حَتَّى تَمُوتَ». (م/2484)

ترجمه: خراشه بن حر می‌گوید: من در یکی از حلقات درس مسجد نبوی نشسته بودم. در آن حلقه، مردی خوش قیافه- بنام عبدلله بن سلام- وجود داشت و برای مردم، سخنان خوبی بیان می‌کرد. هنگامی که او برخاست، مردم گفتند: هرکس، دوست دارد که به مردی از اهل بهشت نگاه کند، به این شخص، نگاه کند. خراشه بن حر می‌گوید: با خود گفتم: سوگند به الله، به دنبال او می‌روم تا محل خانه‌اش را بدانم؛ لذا به دنبال او راه افتادم. وی به راهش ادامه داد تا اینکه نزدیک بود از شهر مدینه، بیرون برود. سرانجام، وارد منزلش شد. من از او اجازه‌ی ورود خواستم. او نیز به من اجازه‌ی ورود داد و گفت: ای برادر زاده‌ام! چه کاری داری؟ گفتم: هنگامی که شما برخاستید، شنیدم که مردم می‌گویند: هرکس، دوست دارد که به مردی از بهشتیان، نگاه کند، به این مرد بنگرد. لذا من شیفته شدم تا شما را همراهی کنم. او گفت: الله متعال بهتر می‌داند که چه کسانی بهشتی هستند. البته علت سخنان مردم را برایت بیان می‌کنم. من خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت: بلند شو. پس دستم را گرفت و من همراه او براه افتادم. در مسیر، جاده‌هایی سمت چپ خود دیدم و خواستم که وارد آن جاده‌ها شوم. آن مرد به من گفت: از این جاده‌ها نرو؛ زیرا که آنها جاده‌های سمت چپیها (جهنمیان) است. ناگهان، جاده‌هایی واضح و مستقیم، سمت راستم دیدم. آن مرد به من گفت: از اینجا برو. آنگاه، مرا کنار کوهی برد و گفت: بالا برو. من خواستم که بالا بروم؛ اما به پشت سر افتادم. و این کار را چند بار، تکرار کردم. سپس مرا همراه خودش برد تا اینکه کنار ستونی رسیدم که قسمت بالای آن در آسمان، و قسمت پایین آن، در زمین بود و بالای آن، حلقه‌ای وجود داشت. پس به من گفت: بالا برو. من گفتم: چگونه بالای آن بروم حال آنکه قسمت بالای آن در آسمان است؟ آنگاه دستم را گرفت و مرا پرتاب کرد. من به حلقه، آویزان شدم. بعد از آن، ضربه‌ای به ستون زد و ستون، پایین افتاد. من همچنان تا صبح به همان حلقه، آویزان ماندم. سپس نزد رسول الله ص آمدم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. پیامبر اکرم ص فرمود: «راه‌هایی را که سمت چپ خودت دیده‌ای، راه‌های سمت چپی‌ها (جهنمیان) هستند. و راههایی که در سمت راست خودت دیده‌ای، راه‌های سمت راستی‌ها (بهشتیان) هستند. اما آن کوه، جایگاه شهدا است. و تو هرگز به آن جایگاه نمی‌رسی. و آن ستون، ستون اسلام است. و آن حلقه، حلقه‌ی اسلام است و تو تا هنگام مرگ، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند».

باب (39): فضایل سعد بن معاذ س

1700ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَجَنَازَةُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: «اهْتَزَّ لَهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ». (م/2466)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: جنازه‌ی سعد بن معاذ جلوی ما گذاشته بود که رسول الله ص فرمود: «عرش الله رحمان به خاطر او به لرزه در آمد».

1701ـ عَنِ الْبَرَاءَ س قَالَ: أُهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص حُلَّةُ حَرِيرٍ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَلْمُسُونَهَا وَيَعْجَبُونَ مِنْ لِينِهَا، فَقَالَ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ؟ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنْهَا وَأَلْيَنُ». (م/2468)

ترجمه: براء بن عازب س می‌گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ص هدیه دادند. مردم آن را لمس می‌کردند و از نرمی آن تعجب می‌نمودند. پیامبر اکرم ص فرمود: «از نرمی این، تعجب می‌نمایید؛ دستمال‌های سعد بن معاذ در بهشت، بهتر و نرمتر از این است».

باب (40): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سُلیم ل

1702ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: مَاتَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ مِنْ أُمِّ سُلَيْمٍ، فَقَالَتْ لأَهْلِهَا: لاَ تُحَدِّثُوا أَبَا طَلْحَةَ بِابْنِهِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا أُحَدِّثُهُ، قَالَ: فَجَاءَ فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ عَشَاءً، فَأَكَلَ وَشَرِبَ، فَقَالَ: ثُمَّ تَصَنَّعَتْ لَهُ أَحْسَنَ مَا كَانَ تَصَنَّعُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَوَقَعَ بِهَا، فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّهُ قَدْ شَبِعَ وَأَصَابَ مِنْهَا، قَالَتْ: يَا أَبَا طَلْحَةَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا أَعَارُوا عَارِيَتَهُمْ أَهْلَ بَيْتٍ، فَطَلَبُوا عَارِيَتَهُمْ، أَلَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ؟ قَالَ: لاَ، قَالَتْ: فَاحْتَسِبِ ابْنَكَ، قَالَ: فَغَضِبَ وَقَالَ: تَرَكْتِنِي حَتَّى تَلَطَّخْتُ ثُمَّ أَخْبَرْتِنِي بِابْنِي. فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي غَابِرِ لَيْلَتِكُمَا» قَالَ: فَحَمَلَتْ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي سَفَرٍ وَهِىَ مَعَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَتَي الْمَدِينَةَ مِنْ سَفَرٍ لاَ يَطْرُقُهَا طُرُوقًا، فَدَنَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ، فَاحْتُبِسَ عَلَيْهَا أَبُو طَلْحَةَ، وَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص، قَالَ: يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ، يَا رَبِّ إِنَّهُ يُعْجِبُنِى أَنْ أَخْرُجَ مَعَ نَبِيِّك إِذَا خَرَجَ، وَأَدْخُلَ مَعَهُ إِذَا دَخَلَ، وَقَدِ احْتُبِسْتُ بِمَا تَرَى، قَالَ: تَقُولُ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا أَبَا طَلْحَةَ مَا أَجِدُ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ، انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا قَالَ: وَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ حِينَ قَدِمَا، فَوَلَدَتْ غُلاَمًا، فَقَالَتْ لِي أُمِّى: يَا أَنَسُ لاَ يُرْضِعُهُ أَحَدٌ حَتَّى تَغْدُوَ بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمَّا أَصْبَحَ احْتَمَلْتُهُ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: فَصَادَفْتُهُ وَمَعَهُ مِيسَمٌ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ: «لَعَلَّ أُمَّ سُلَيْمٍ وَلَدَتْ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَوَضَعَ الْمِيسَمَ قَالَ: وَجِئْتُ بِهِ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِعَجْوَةٍ مِنْ عَجْوَةِ الْمَدِينَةِ، فَلاَكَهَا فِي فِيهِ حَتَّى ذَابَتْ، ثُمَّ قَذَفَهَا فِي فِى الصَّبِىِّ، فَجَعَلَ الصَّبِيُّ يَتَلَمَّظُهَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «انْظُرُوا إِلَى حُبِّ الأَنْصَارِ التَّمْرَ» قَالَ: فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/2144)

ترجمه: انس س می­گوید: فرزند ابوطلحه که از ام سُلیم بود، فوت کرد. ام سلیم به خانواده‌اش گفت: تا زمانی که من با ابو طلحه صحبت نکرده‌ام، شما در مورد فرزندش به او چیزی نگویید. هنگامی که ابو طلحه آمد، ام سلیم غذای شام وی را تقدیم نمود و ابوطلحه غذا خورد و آب نوشید. آنگاه ام سُلیم بهتر از گذشته، خود را آراست. و ابو طلحه با او همبستر شد. آنگاه پس از اینکه ابو طلحه سیر کرد و با او همبستر شد، ام سلیم گفت: ای ابو طلحه! نظر شما در این مورد چیست که اگر یک شخص، چیزی را به عنوان عاریت نزد خانوده‌ای بگذارد؛ سپس عاریت خود را بخواهد؛ آیا آن خانواده حق دارد که از برگداندن عاریت آنان، خودداری کند؟ ابو طلحه جواب داد: نه. ام سُلیم گفت: پس صبر کن و اجر و پاداش فوت فرزندت را از الله متعال بخواه. با شنیدن این سخن، ابو طلحه برآشفت و گفت: گذاشتی تا آلوده به جماع شوم؛ آنگاه مرا از فوت فرزندم مطلع ساختی. سپس براه افتاد و نزد رسول الله ص رفت و ماجرا را برایش بیان کرد. پیامبر اکرم ص فرمود: «الله متعال شب گذشته‌ی شما را برای شما مبارک گرداند». راوی می‌گوید: اینگونه ام سُلیم باردار گردید. باری رسول الله ص در سفری بود که ام سلیم و شوهرش همراه ایشان بودند. گفتنی است که عادت پیامبر اکرم ص اینگونه بود که هر گاه از سفری به مدینه می‌آمدند، هنگام شب، وارد مدینه نمی‌شد. به هر حال، هنگامی که به مدینه نزدیک شدند، ام سلیم دچار درد زایمان گردید. لذا ابو طلحه همراه او ماند و رسول الله ص به راهش ادامه داد. در این هنگام، ابو طلحه گفت: بار الها! تو می‌دانی که من دوست دارم همراه پیامبرت، از شهر بیرون بروم و با پیامبرت وارد شهر شوم، و هم اکنون به سبب مشکلی که تو می‌بینی از همراهی رسول اکرم ص باز ماندم. ام سلیم گفت: ای ابو طلحه! من آن دردی را که در زایمانهای گذشته احساس می‌کردم، در این زایمان، احساس نمی‌کنم؛ به راهت ادامه بده. لذا ما براه افتادیم. و هنگامی که به شهر رسیدند، درد زایمان به سراغ او آمد و پسری به دنیا آورد. مادرم به من (انس) گفت: ای انس! هیچ‌کس حق ندارد او را شیر بدهد تا صبح، او را نزد پیامبر اکرم ص ببری. من صبح، نوزاد را برداشتم و نزد پیامبر اکرم ص بردم. رسول الله ص که آهن داغی برای نشانه گذاری حیوانات بدست داشت، هنگامی که مرا دید، فرمود: «شاید ام سلیم وضع حمل نموده است»؟ گفتم بلی. آنگاه نبی اکرم ص آهن داغ را به زمین گذاشت و من نوزاد را بردم و در آغوش پیامبر اکرم ص گذاشتم. رسول الله ص عجوه‌ی (نوعی خرما) مدینه طلب نمود و آن را جوید تا اینکه نرم گردید؛ آنگاه آن را در دهان نوزاد گذاشت. نوزاد آن خرما را می‌مکید و لب‌هایش را می‌لیسید. رسول الله ص با دیدن این صحنه، فرمود: «ببینید که انصار چقدر خرما را دوست دارند» و دستی به صورتش کشید و او را عبد الله نامید.

(و در روایتی از بخاری به نقل از ابن عیینه آمده است که: مردی از انصار گفت: از فرزندان همان عبدالله (بن ابو طلحه)، نه فرزند قرآن خوان دیدم).

باب (41): فضیلت ابی بن کعب س

1703ـ عَن أنَسٍ س قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الأَنْصَارِ: مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَىُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، قَالَ قَتَادَةُ: قُلْتُ لأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي. (م/2465)

ترجمه: انس س می‌گوید: در زمان نبی اکرم ص چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: اُبَی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. قتاده (راوی از انس) می‌گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است. (اسم او سعد بن عبید بن نعمان اوسی است که در جنگ قادسیه به شهادت رسید).

باب (42): فضیلت ابو ذر غفاری س

1704ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ أَبُوذَرٍّ س: خَرَجْنَا مِنْ قَوْمِنَا غِفَارٍ، وَكَانُوا يُحِلُّونَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأَخِى أُنَيْسٌ وَأُمُّنَا، فَنَزَلْنَا عَلَى خَالٍ لَنَا، فَأَكْرَمَنَا خَالُنَا وَأَحْسَنَ إِلَيْنَا، فَحَسَدَنَا قَوْمُهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ إِذَا خَرَجْتَ عَنْ أَهْلِكَ خَالَفَ إِلَيْهِمْ أُنَيْسٌ، فَجَاءَ خَالُنَا فَنَثَا عَلَيْنَا الَّذِي قِيلَ لَهُ، فَقُلْتُ: أَمَّا مَا مَضَى مِنْ مَعْرُوفِكَ فَقَدْ كَدَّرْتَهُ، وَلاَ جِمَاعَ لَكَ فِيمَا بَعْدُ، فَقَرَّبْنَا صِرْمَتَنَا، فَاحْتَمَلْنَا عَلَيْهَا، وَتَغَطَّى خَالُنَا ثَوْبَهُ فَجَعَلَ يَبْكِى، فَانْطَلَقْنَا حَتَّى نَزَلْنَا بِحَضْرَةِ مَكَّةَ، فَنَافَرَ أُنَيْسٌ عَنْ صِرْمَتِنَا وَعَنْ مِثْلِهَا، فَأَتَيَا الْكَاهِنَ، فَخَيَّرَ أُنَيْسًا، فَأَتَانَا أُنَيْسٌ بِصِرْمَتِنَا وَمِثْلِهَا مَعَهَا، قَالَ: وَقَدْ صَلَّيْتُ، يَا ابْنَ أَخِي قَبْلَ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ص بِثَلاَثِ سِنِينَ، قُلْتُ: لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ، قُلْتُ: فَأَيْنَ تَوَجَّهُ؟ قَالَ: أَتَوَجَّهُ حَيْثُ يُوَجِّهُنِى رَبِّى، أُصَلِّى عِشَاءً حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أُلْقِيتُ كَأَنِّى خِفَاءٌ، حَتَّى تَعْلُوَنِى الشَّمْسُ، فَقَالَ أُنَيْسٌ: إِنَّ لِي حَاجَةً بِمَكَّةَ فَاكْفِنِى، فَانْطَلَقَ أُنَيْسٌ حَتَّى أَتَى مَكَّةَ، فَرَاثَ عَلَىَّ، ثُمَّ جَاءَ فَقُلْتُ: مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلاً بِمَكَّةَ عَلَى دِينِكَ، يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ، قُلْتُ: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: شَاعِرٌ، كَاهِنٌ، سَاحِرٌ، وَكَانَ أُنَيْسٌ أَحَدَ الشُّعَرَاءِ، قَالَ أُنَيْسٌ: لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْلَ الْكَهَنَةِ، فَمَا هُوَ بِقَوْلِهِمْ، وَلَقَدْ وَضَعْتُ قَوْلَهُ عَلَى أَقْرَاءِ الشِّعْرِ، فَمَا يَلْتَئِمُ عَلَى لِسَانِ أَحَدٍ بَعْدِى أَنَّهُ شِعْرٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَصَادِقٌ، وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، قَالَ: قُلْتُ: فَاكْفِنِى حَتَّى أَذْهَبَ فَأَنْظُرَ، قَالَ: فَأَتَيْتُ مَكَّةَ، فَتَضَعَّفْتُ رَجُلاً مِنْهُمْ، فَقُلْتُ: أَيْنَ هَذَا الَّذِي تَدْعُونَهُ الصَّابِئَ؟ فَأَشَارَ إِلَىَّ، فَقَالَ: الصَّابِئَ، فَمَالَ عَلَيَّ أَهْلُ الْوَادِى بِكُلِّ مَدَرَةٍ وَعَظْمٍ، حَتَّى خَرَرْتُ مَغْشِيًّا عَلَىَّ، قَالَ: فَارْتَفَعْتُ حِينَ ارْتَفَعْتُ، كَأَنِّى نُصُبٌ أَحْمَرُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ زَمْزَمَ فَغَسَلْتُ عَنِّى الدِّمَاءَ، وَشَرِبْتُ مِنْ مَائِهَا، وَلَقَدْ لَبِثْتُ، يَا ابْنَ أَخِي ثَلاَثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلاَّ مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُكَنُ بَطْنِى، وَمَا وَجَدْتُ عَلَى كَبِدِى سُخْفَةَ جُوعٍ، قَالَ: فَبَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ فِي لَيْلَةٍ قَمْرَاءَ إِضْحِيَانَ، إِذْ ضُرِبَ عَلَى أَسْمِخَتِهِمْ، فَمَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ أَحَدٌ، وَامْرَأَتَيْنِ مِنْهُمْ تَدْعُوَانِ إِسَافًا وَنَائِلَةَ، قَالَ: فَأَتَتَا عَلَيَّ فِي طَوَافِهِمَا فَقُلْتُ: أَنْكِحَا أَحَدَهُمَا الأُخْرَى قَالَ: فَمَا تَنَاهَتَا عَنْ قَوْلِهِمَا، قَالَ: فَأَتَتَا عَلَيَّ فَقُلْتُ: هَنٌ مِثْلُ الْخَشَبَةِ، غَيْرَ أَنِّي لاَ أَكْنِى، فَانْطَلَقَتَا تُوَلْوِلاَنِ وَتَقُولاَنِ: لَوْ كَانَ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ أَنْفَارِنَا، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا هَابِطَانِ، قَالَ: «مَا لَكُمَا»؟ قَالَتَا: الصَّابِئُ بَيْنَ الْكَعْبَةِ وَأَسْتَارِهَا، قَالَ: «مَا قَالَ لَكُمَا»؟ قَالَتَا: إِنَّهُ قَالَ لَنَا كَلِمَةً تَمْلأُ الْفَمَ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى اسْتَلَمَ الْحَجَرَ، وَطَافَ بِالْبَيْتِ هُوَ وَصَاحِبُهُ، ثُمَّ صَلَّى، فَلَمَّا قَضَى صَلاَتَهُ قَالَ أَبُو ذَرٍّ. فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الإِسْلاَمِ، قَالَ، فَقُلْتُ: السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَنْتَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: مِنْ غِفَارٍ، قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِى: كَرِهَ أَنِ انْتَمَيْتُ إِلَى غِفَارٍ، فَذَهَبْتُ آخُذُ بِيَدِهِ، فَقَدَعَنِى صَاحِبُهُ، وَكَانَ أَعْلَمَ بِهِ مِنِّى، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «مَتَى كُنْتَ هَهُنَا»؟ قَالَ، قُلْتُ: قَدْ كُنْتُ هَهُنَا مُنْذُ ثَلاَثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، قَالَ: «فَمَنْ كَانَ يُطْعِمُكَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلاَّ مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُكَنُ بَطْنِى، وَمَا أَجِدُ عَلَى كَبِدِى سُخْفَةَ جُوعٍ، قَالَ: «إِنَّهَا مُبَارَكَةٌ، إِنَّهَا طَعَامُ طُعْمٍ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِي طَعَامِهِ اللَّيْلَةَ، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأَبُو بَكْرٍ، وَانْطَلَقْتُ مَعَهُمَا، فَفَتَحَ أَبُو بَكْرٍ بَابًا، فَجَعَلَ يَقْبِضُ لَنَا مِنْ زَبِيبِ الطَّائِفِ، وَكَانَ ذَلِكَ أَوَّلَ طَعَامٍ أَكَلْتُهُ بِهَا، ثُمَّ غَبَرْتُ مَا غَبَرْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ وُجِّهَتْ لِي أَرْضٌ ذَاتُ نَخْلٍ، لاَ أُرَاهَا إِلاَّ يَثْرِبَ، فَهَلْ أَنْتَ مُبَلِّغٌ عَنِّى قَوْمَكَ؟ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُمْ بِكَ وَيَأْجُرَكَ فِيهِمْ» فَأَتَيْتُ أُنَيْسًا فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: صَنَعْتُ أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَّقْتُ، قَالَ: مَا بِي رَغْبَةٌ عَنْ دِينِكُمَا، فَإِنِّى قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَّقْتُ، فَاحْتَمَلْنَا حَتَّى أَتَيْنَا قَوْمَنَا غِفَارًا، فَأَسْلَمَ نِصْفُهُمْ، وَكَانَ يَؤُمُّهُمْ إِيمَاءُ بْنُ رَحَضَةَ الْغِفَارِىُّ وَكَانَ سَيِّدَهُمْ، وَقَالَ نِصْفُهُمْ: إِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَدِينَةَ أَسْلَمْنَا، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَدِينَةَ، فَأَسْلَمَ نِصْفُهُمُ الْبَاقِى، وَجَاءَتْ أَسْلَمُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِخْوَتُنَا، نُسْلِمُ عَلَى الَّذِي أَسْلَمُوا عَلَيْهِ، فَأَسْلَمُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (م/2473)

ترجمه: عبدلله بن صامت می‌گوید: ابوذر س گفت: ما از میان قبیله‌ی خود؛ غفار؛ که ماههای حرام را حلال می‌ساختند (و ماههای دیگری را حرام، قرار می‌دادند) بیرون رفتیم. من و برادم اُنیس و مادرم، بیرون شدیم و نزد یکی از دایی‌هایم، منزل گرفتیم. او احترام زیادی به ما گذاشت و در حق ما احسان و نیکی کرد. اما قبیله‌اش نسبت به ما حسادت ورزیدند و به او گفتند: هنگامی که تو از نزد خانواده‌ات می‌روی، اُنیس نزد خانواده‌ات، رفت و آمد می‌کند. دایی ما هم سخنان مردم را به این و آن گفت و شایع کرد. من به او گفتم: نیکی‌های گذشته‌ات را تیره و تار و ضایع ساختی. بعد از این، نمی‌توانیم در کنار تو زندگی کنیم. آنگاه، شترانمان را آوردیم و اثانیه‌ی خود را بر شتران، حمل کردیم. در این هنگام، دایی ما چهره‌اش را با پارچه‌ای پوشید و گریه می‌کرد. به هر حال، ما به نزدیکی مکه آمدیم. در آنجا اُنیس فخر فروشی کرد و شتران ما و گله‌ای دیگر را که به اندازه‌ی شتران ما بودند، به گروگان گذاشت (به این معنا که هرکس، برنده شود، همه‌ی شتران را بگیرد.) آنگاه اُنیس و فردی که با یکدیگر، فخر فروشی کرده بودند، نزد کاهنی رفتند. آن کاهن، اُنیس را انتخاب کرد (برنده اعلام نمود.) اینگونه اُنیس گله شتر ما و گله‌ای دیگر را با خودش به خانه آورد.

راوی می‌گوید: همچنین ابوذر گفت: ای برادر زاده‌ام! من سه سال قبل از اینکه   
رسول الله ص را ملاقات نمایم، نماز خواندم. من پرسیدم: برای چه کسی نماز خواندی؟ گفت: برای الله. پرسیدم: به کدام سمت، روی نمودی؟ گفت: به هر سمت که پروردگارم می‌خواست. هنگام عشاء تا آخر شب، نماز می‌خواندم. آنگاه، مانند قطعه پارچه‌ای روی زمین می‌افتادم تا اینکه خورشید بر من می‌تابید. روزی، اُنیس گفت: من در مکه، کاری دارم. تو کارهایم را انجام بده تا من بروم و برگردم. سپس حرکت کرد و به مکه رفت و تأخیر نمود. سرانجام، آمد. من گفتم: چه کار کردی؟ گفت: مردی را در مکه، ملاقات نمودم که بر دین تو بود و ادعا می‌کرد که الله متعال او را فرستاده است. پرسیدم: مردم چه می‌گفتند؟ جواب داد: مردم او را شاعر، کاهن و جادوگر می‌دانستند. راوی می‌گوید: اُنیس که یکی از شاعران آن زمان بود، گفت: من سخن کاهنان را شنیده‌ام. سخنان او هیچ شباهتی با سخنان کاهنان ندارد. همچنین سخنانش را در کنار انواع شعر گذاشتم. جزو انواع شعر نبود و کسی نمی‌تواند آنها را شعر بداند. سوگند به الله، او فردی راستگو است و مخالفانش، دروغگو هستند.

ابوذر می‌گوید: من گفتم: به کارهایم برس تا من بروم و در این زمینه، تحقیق کنم. آنگاه به مکه آمدم و یکی را که از همه ضعیف‌تر بود، پیدا کردم و گفتم: این مردی که مردم او را صابئی (بی دین) می‌دانند، کجاست؟ او به من اشاره کرد و گفت: صابئی؟ آنگاه، اهل مکه با پاره‌های خشت و استخوان به من حمله کردند و مرا کتک زدند تا جایی که من بی هوش به زمین افتادم. و هنگامی که از زمین برخاستم، مانند سنگ قرمزی بودم که مردم در دوران جاهلیت، روی آن ذبح و قربانی می‌کردند. سپس کنار آب زمزم رفتم و خونهایم را شستم و از آن، نوشیدم. ای برادر زاده‌ام! من سی شبانه روز در آنجا ماندم و به جز آب زمزم، هیچ غذای دیگری نداشتم. پس به اندازه‌ای چاق شدم که چین‌های شکمم تاب برداشت و هرگز ضعف گرسنگی را بر جگرم، احساس نکردم. آنگاه در یکی از شب‌های مهتابی و بسیار روشن که اهل مکه به خوابی عمیق فرو رفته بودند و هیچ کس، اطراف کعبه، طواف نمی‌کرد، دو زن از آنان را دیدم که دو بت اساف و نایله را صدا می‌زدند. آنها هنگام طواف از کنار من گذشتند. من گفتم: یکی از آنها را به نکاح دیگری در آورید. اما آنان، همچنان اساف و نایله را صدا می‌زدند. بار دیگر که از کنار من گذشتند، گفتم: شرمگاهی مانند چوب دارند. من با کنایه صحبت نمی‌کنم. (در حقیقت، اساف و نایله را اهانت کرد تا کفار را بیشتر ناراحت کند.) آن دو نفر با شنیدن این سخنان، رفتند در حالی که داد و فریاد می‌کردند و می‌گفتند: ای کاش! ما اینجا کس و کاری می‌داشتیم (تا به حساب این مرد برسند.) آنان از کوه پایین می‌آمدند که رسول الله و ابوبکر از روبروی آنان آمدند. ابوبکر گفت: «چه اتفاقی برای شما افتاده است»؟ آنها جواب دادند: یک فرد بی دین میان کعبه و پرده‌هایش، پنهان شده است. ابوبکر پرسید: به شما چه گفت؟ گفتند: او سخنی گفت که دهان از گفتن آن، پر می‌شود (قابل گفتن نیست.)

آنگاه رسول الله ص آمد و به حجرالاسود دست کشید و او و همراهش (ابوبکر) خانه‌ی الله را طواف کردند. سپس نماز خواندند. هنگامی که پیامبر اکرم ص نمازش را تمام کرد، من نخستین کسی بودم که با تحیت اسلام به او سلام کردم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله. نبی اکرم ص فرمود: «و علیک و رحمة الله». سپس فرمود: «تو کیستی»؟ گفتم: مردی از قبیله‌ی غفار هستم. پیامبر اکرم ص دستش را پایین آورد و انگشتانش را بالای پیشانی‌اش گذاشت. من با خود گفتم: رسول الله ص انتساب مرا به قبیله‌ی، غفار ناپسند دانست. در این هنگام، من خواستم دست پیامبر اکرم ص را بگیرم؛ اما همراهش که او را بهتر می‌شناخت، اجازه نداد که دستش را بگیرم. سپس رسول اکرم ص سرش را بلند نمود و فرمود: «چه مدت است که اینجا بوده‌ای»؟ گفتم: سی شبانه روز است که من اینجا هستم. فرمود: «چه کسی تو را غذا می‌داد»؟ گفتم: به جز آب زمزم، غذای دیگری نداشتم. و به اندازه‌ای چاق شدم که چین‌های شکمم تاب برداشت و ضعف گرسنگی را بر جگرم احساس نکردم. رسول الله ص فرمود: «زمزم، آب با برکتی است و مانند غذا باعث سیری می‌گردد». ابوبکر س گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا من امشب او را غذا بدهم. اینگونه، من با آنها راه افتادم تا اینکه ابوبکرسدرِ خانه‌ای را باز نمود (و ما وارد شدیم.) او از کشمش‌های طایف، مشت می‌کرد و جلوی ما می‌گذاشت. و این، نخستین غذایی بود که در مکه، خوردم. سپس، مدت زمانی طولانی آنجا ماندم. بعد از آن، روزی، خدمت رسول الله ص رسیدم. پیامبر اکرم ص فرمود: «به سرزمینی که نخل فراوانی دارد، راهنمایی شده‌ام. فکر می‌کنم یثرب (مدینه) باشد. آیا تو پیام مرا به قبیله‌ات می‌رسانی؟ چه بسا که الله متعال تو را برای آنان، مفید گرداند و آنان باعث اجر و پاداش برای تو گردند».

بعد ازآن، نزد اُنیس آمدم. اُنیس پرسید: چکار کردی؟ گفتم: کاری که من انجام دادم، این بود که مسلمان شدم و تصدیق کردم. اُنیس گفت: من هم از دین شما بیزار نیستم. پس من هم مسلمان شدم و تصدیق کردم. سپس ما از آنجا وسایلمان را برداشتیم و کوچ کردیم و نزد قبیله‌یمان غفار رفتیم. نصف جمعیت قبیله‌ی غفار نیز مسلمان شدند و ایماء بن رحضه غفاری که سردار آنان بود، آنها را امامت می‌نمود. و نصف دیگر آنان گفتند: هنگامی که رسول الله ص به مدینه بیاید، ما مسلمان می‌شویم. سپس وقتی که رسول اکرم ص به مدینه آمد، نصف جمعیت باقیمانده‌ی آنان نیز مسلمان شدند. بعد از آن، قبیله‌ی اسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! قبیله‌ی غفار برادران ما هستند؛ همانگونه که آنان مسلمان شده‌اند، ما نیز مسلمان می‌شویم. و مسلمان شدند. رسول الله ص فرمود: «الله متعال، قبیله‌ی غفار را مغفرت کند و قبیله‌ی اسلم را سالم نگه دارد».

1705ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِىِّ ص بِمَكَّةَ قَالَ لأَخِيهِ: أَنَيسٍ ارْكَبْ وَسِر إِلَى هَذَا الْوَادِى، فَاعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ، فَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ ائْتِنِى، فَانْطَلَقَ الآخَرُ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، وَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الأَخْلاَقِ، وَ يَقُولُ كَلاَمًا مَا هُوَ بِالشِّعْرِ، فَقَالَ: مَا شَفَيْتَنِى فِيمَا أَرَدْتُ، فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَنَّةً لَهُ، فِيهَا مَاءٌ وسار حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ص وَلاَ يَعْرِفُهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ، حَتَّى أَدْرَكَهُ ـ يَعْنِى اللَّيْلَ ـ فَاضْطَجَعَ، فَرَآهُ عَلِىٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ، فَلَمَّا رَآهُ تَبِعَهُ، فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَىْءٍ، حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ احْتَمَلَ قُرَيْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ فيه وَلاَ يَرَى النَّبِيَّ ص حَتَّى أَمْسَى فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ، فَمَرَّ بِهِ عَلِىٌّ، فَقَالَ: مَا أَنَى لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ؟ فَأَقَامَهُ، فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، وَلاَ يَسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَىْءٍ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَأَقَامَهُ عَلِىٌّ مَعَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَلاَ تُحَدِّثُنِى مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ هَذَا الْبَلَدَ؟ قَالَ: إِنْ أَعْطَيْتَنِى عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدَنِّى، فَعَلْتُ، فَفَعَلَ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِى، فَإِنِّى إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ، قُمْتُ كَأَنِّى أُرِيقُ الْمَاءَ، فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِى حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِى، فَفَعَلَ، فَانْطَلَقَ يَقْفُوهُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِىِّ ص وَدَخَلَ مَعَهُ فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص: «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِى» فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَ أَشهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَثَارَ الْقَوْمُ فَضَرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ، فَأَتَى الْعَبَّاسُ بنُ عَبدِالمطلب فَأَكَبَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غِفَارٍ، وَأَنَّ طَرِيقَ تُجَّارِكُمْ إِلَى الشَّامِ عَلَيْهِمْ، فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْغَدِ بِمِثْلِهَا، وَثَارُوا إِلَيْهِ فَضَرَبُوهُ، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ الْعَبَّاسُ فَأَنْقَذَهُ. (م/2474)

ترجمه: ابن عباس می‌گوید: هنگامی که خبر بعثت نبی اکرم ص در مکه به ابوذر س رسید، به برادرش؛ اُنیس؛ گفت: سوار شو و به صحرای مکه برو و ماجرای این شخصی را که مدعی است از آسمان بر او وحی می‌شود، برایم روشن گردان. سخنانش را گوش کن و برگرد. اُنیس براه افتاد تا اینکه به مکه آمد و سخنان وی را شنید و نزد ابوذر برگشت و گفت: مردی را دیدم که مردم را به سوی ارزش‌های اخلاقی فرا می‌خواند و صحبت‌هایی می‌کرد که شعر نبودند. ابوذر گفت: آرزوهایم را برآورده نکردی. آنگاه خودش، توشه برداشت و مشک آبی بر دوش گذاشت و به راه افتاد تا اینکه وارد مکه شد. پس در جستجوی نبی اکرم ص به مسجد آمد حال آنکه او را نمی‌شناخت. همچنین نمی‌توانست در مورد وی از مردم بپرسد. اینگونه آن روز را سپری نمود تا اینکه شب فرا رسید. پس در گوشه‌ای دراز کشید. در این اثنا، علی بن ابی طالب س او را دید و متوجه شد که او فردی بیگانه است. به هر حال، ابوذر همراه علی رفت و هیچ یک از آنها دیگری را در مورد هیچ چیز نپرسید تا اینکه صبح شد. دو باره، ابوذر مشک و توشه‌اش را برداشت و به مسجد رفت. روز دوم را هم در مسجد، سپری نمود و بدون اینکه رسول الله ص را ببیند، شب شد. بار دیگر، به همان جای اولش رفت و دراز کشید که علی س آمد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که شما منزلتان را بدانید؟ اینگونه علی او را بیدار کرد و ابوذر همراه او رفت. این بار هم هیچ یک از آنها از دیگری چیزی نپرسید. تا اینکه روز سوم هم ابوذر دوباره به همانجا رفت و دراز کشید که علی س آمد و او را بلند کرد و با خودش برد و به او گفت: آیا به من نمی‌گویی که برای انجام چه کاری به این شهر آمده‌ای؟ ابوذر جواب داد: اگر با من عهد و پیمان می‌بندی که مرا راهنمایی کنی، انگیزه‌ام را از آمدن به این شهر می‌گویم. علی س قبول کرد و عهد و پیمان بست. آنگاه، ابوذر او را از ماجرا با خبر ساخت. علی گفت: او، حق است و او، پیامبر الله است. صبح، بدنبال من بیا. اگر من موردی را دیدم که برایت احساس خطر کنم، می‌ایستم طوری که گویا آب می‌ریزم. و در صورتی که من به مسیرم ادامه دادم، به دنبال من بیا و هرکجا که من وارد شدم، شما نیز وارد شوید. ابوذر نیز همین کار را کرد. به دنبال او راه افتاد تا اینکه علی س همراه ابوذر نزد نبی اکرم ص رفت. سپس ابوذر به قسمتی از سخنان نبی اکرم ص گوش فرا داد و همانجا مسلمان شد. نبی اکرم ص به او فرمود: «نزد قبیله‌ات برگرد و آنها را به اسلام، دعوت کن تا زمانی که دستور من به تو می‌رسد». ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فریاد خواهم کشید و کلمه‌ی توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد. راوی می‌گوید: آنگاه، ابوذر از نزد نبی اکرم ص بیرون رفت و به مسجد آمد و با آواز بلند، فریاد زد: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی الله است. با شنیدن این سخنان، قریش برخاستند و او را به اندازه‌ای کتک زدند که روی زمین افتاد. آنگاه عباس بن عبدالمطلب آمد و خودش را روی ابوذر انداخت و گفت: وای بر شما، مگر نمی‌دانید که او از قبیله‌ی غفار است؟ و راه تجارت شما از کنار آنان می‌گذرد. و اینگونه او را از دست آنان، نجات داد. فردای آنروز، دوباره، ابوذر آمد و همان سخنانش را تکرار کرد. باز هم قریش به او حمله کردند او را کتک زدند. این بار نیز عباس س خودش را روی وی انداخت و او را نجات داد.

باب (43): فضیلت ابو موسی اشعری س

1706ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِىِّ ص وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَمَعَهُ بِلاَلٌ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص رَجُلٌ أَعْرَابِىٌّ، فَقَالَ: أَلاَ تُنْجِزُ لِي يَا مُحَمَّدُ مَا وَعَدْتَنِى؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَبْشِرْ» فَقَالَ لَهُ الأَعْرَابِىُّ: أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ «أَبْشِرْ» فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلاَلٍ، كَهَيْئَةِ الْغَضْبَانِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا قَدْ رَدَّ الْبُشْرَى فَاقْبَلاَ أَنْتُمَا» فَقَالاَ: قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبْشِرَا» فَأَخَذَا الْقَدَحَ، فَفَعَلاَ مَا أَمَرَهُمَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَنَادَتْهُمَا أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَفْضِلاَ لأُمِّكُمَا مِمَّا فِي إِنَائِكُمَا، فَأَفْضَلاَ لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (م/2497)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: نبی اکرم ص همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود و من نیز نزد ایشان بودم که یک نفر بادیه نشین نزد رسول الله ص آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من داده‌ای، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم ص خطاب به او فرمود: «به تو مژده می‌دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده‌ها به من داده‌ای. رسول الله ص با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد وفرمود: «مژده‌ام را نپذیرفت؛ شما آن را بپذیرید». آنان گفتند: یا رسول الله! ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورتش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه‌هایتان بریزید و شما را بشارت می‌دهم». آنان به دستور رسول الله ص عمل نمودند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده‌ی آن برای مادرتان بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند.

باب (44): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری

1707ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ص مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصِّمَّةِ، فَقُتِلَ دُرَيْدٌ بنُ الصَّمَّةِ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، قَالَ: فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي جُشَمٍ بِسَهْمٍ، فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ أَبُو عَامِرٍ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: إِنَّ ذَاكَ قَاتِلِى تَرَاهُ، ذَلِكَ الَّذِي رَمَانِى، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَقَصَدْتُ لَهُ فَاعْتَمَدْتُهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَآنِى وَلَّى عَنِّى ذَاهِبًا، فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلاَ تَسْتَحْيِى؟ أَلَسْتَ عَرَبِيًّا؟ أَلاَ تَثْبُتُ؟ فَكَفَّ، فَالْتَقَيْتُ أَنَا وَهُوَ، فَاخْتَلَفْنَا أَنَا وَهُوَ ضَرْبَتَيْنِ، فَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَامِرٍ فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَتَلَ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي انْطَلِقْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْرِئْهُ مِنِّى السَّلاَمَ، وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَبُو عَامِرٍ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: وَاسْتَعْمَلَنِى أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، وَمَكَثَ يَسِيرًا، ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ ص دَخَلْتُ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي بَيْتٍ، عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ، وَقَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَقُلْتُ لَهُ: قَالَ: قُلْ لَهُ: يَسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ، أَبِي عَامِرٍ» حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ مِنَ النَّاسِ» فَقُلْتُ: وَلِى، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلاً كَرِيمًا» قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: إِحْدَاهُمَا لأَبِى عَامِرٍ، وَالأُخْرَى لأَبِى مُوسَى. (م/2498)

ترجمه: ابو برده می‌گوید: پدرم ابوموسی اشعری س ‏گفت: هنگامی که نبی اکرم ص از غزوه‌ی حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابوعامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمّه روبرو شد. دُرید کشته شد و الله متعال، یارانش را شکست داد.

ابوموسی می‌گوید: مرا هم رسول الله ص با ابو عامر فرستاد. ابوعامر زخمی شد؛ یعنی مردی از قبیله‌ی بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاپ کرد که به زانویش اصابت نمود. من خودم را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی به سویت تیر اندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیر اندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی‌کشی؟ عرب نیستی؟ فرار می‌کنی؟ ‌توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: الله متعال، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آن را بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! نزد نبی اکرم ص برو و سلام مرا به ایشان برسان و به او بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

هنگامی که من برگشتم و نزد نبی اکرم ص رفتم، رسول الله ص در خانه‌اش روی تختی ساخته شده از حصیر،‌ خوابیده بود و رختخوابی هم روی آن قرار داشت. اثر بافت‌های تخت بر پشت و پهلوی رسول الله ص دیده می‌شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول الله ص آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «بار الها! بنده‌ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می‌گوید: من سفیدی زیر بغلهای رسول الله ص را دیدم. سپس پیامبر اکرم ص افزود: «بار الها! روز قیامت، مرتبه‌اش را از بسیاری ا ز مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب مغفرت کن. فرمود: «بار الها! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیبش بگردان». ابو برده می‌گوید: یکی از دعاها برای ابو عامر، و دیگری برای ابو موسی بود.

باب (45): فضیلت ابو هریره دوسی

1708ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كُنْتُ أَدْعُو أُمِّي إِلَى الإِسْلاَمِ وَهِىَ مُشْرِكَةٌ، فَدَعَوْتُهَا يَوْمًا فَأَسْمَعَتْنِى فِي رَسُولِ اللَّهِ ص مَا أَكْرَهُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَأَنَا أَبْكِى، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَدْعُو أُمِّي إِلَى الإِسْلاَمِ فَتَأْبَى عَلَىَّ، فَدَعَوْتُهَا الْيَوْمَ فَأَسْمَعَتْنِى فِيكَ مَا أَكْرَهُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِىَ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ» فَخَرَجْتُ مُسْتَبْشِرًا بِدَعْوَةِ نَبِيِّ اللَّهِ ص فَلَمَّا جِئْتُ فَصِرْتُ إِلَى الْبَابِ، فَإِذَا هُوَ مُجَافٌ، فَسَمِعَتْ أُمِّى خَشْفَ قَدَمَىَّ، فَقَالَتْ: مَكَانَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ. وَسَمِعْتُ خَضْخَضَةَ الْمَاءِ، قَالَ: فَاغْتَسَلَتْ وَلَبِسَتْ دِرْعَهَا وَعَجِلَتْ عَنْ خِمَارِهَا، فَفَتَحَتِ الْبَابَ، ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَتَيْتُهُ وَأَنَا أَبْكِى مِنَ الْفَرَحِ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَبْشِرْ قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ وَهَدَى أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ خَيْرًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُحَبِّبَنِى أَنَا وَأُمِّى إِلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيُحَبِّبَهُمْ إِلَيْنَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ عُبَيْدَكَ هَذَا ـ يَعْنِى أَبَا هُرَيْرَةَ ـ وَأُمَّهُ إِلَى عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَبِّبْ إِلَيْهِمُ الْمُؤْمِنِينَ» فَمَا خُلِقَ مُؤْمِنٌ يَسْمَعُ بِى، وَلاَ يَرَانِى، إِلاَّ أَحَبَّنِى. (م/2491)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: مادرم مشرک بود و من او را به سوی اسلام، دعوت می‌کردم. روزی او را به اسلام دعوت نمودم. اما او سخنی در مورد رسول الله ص به زبان آورد که برایم ناگوار بود. من گریان، نزد رسول الله ص رفتم و گفتم: یا رسول الله! من مادرم را به اسلام، دعوت می‌کردم؛ اما او سخنان مرا نمی‌پذیرفت. امروز نیز او را به اسلام، فرا خواندم؛ ولی او سخنی در مورد شما به زبان آورد که برایم ناگوار بود. از الله متعال بخواهید که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول الله ص فرمود: «بارالها! مادر ابوهریره را هدایت کن». من که از دعای پیامبر اکرم ص خوشحال بودم از نزد نبی اکرم بیرون آمدم. هنگامی که به منزل رسیدم، به سوی درِ اتاق مادرم رفتم، در بسته بود. مادرم که صدای پایم را شنید، گفت: ای ابوهریره! صبر کن. من هم صدای ریختن آب را شنیدم. بلی، مادرم غسل نمود و پیراهنش را پوشید و به علت عجله از پوشیدن روسری، صرف نظر نمود و در را باز کرد و گفت: ای ابوهریره! من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده‌ی الله است. ابو هریره می‌گوید: با شنیدن این سخنان، نزد رسول الله ص برگشتم و در حالی خدمت پیامبر اکرم ص رسیدم که از شدت خوشحالی، گریه می‌کردم. سپس عرض کردم: یا رسول الله! تو را مژده می‌دهم؛ الله متعال دعایت را اجابت نمود و مادر ابوهریره را هدایت کرد. آنگاه، رسول الله ص الله متعال را ستود و ثنا گفت و جملات خوبی به زبان آورد. من گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه تا من و مادرم را نزد بندگان مؤمنت محبوب بگرداند و مؤمنان را نیز نزد ما محبوب نماید. رسول الله ص فرمود: «بار الها! این بنده‌ی کوچکت- ابوهریره- و مادرش را نزد بندگان مؤمنت، محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان». ابوهریره می‌گوید: در نتیجه‌ی این دعای پیامبر، هر مؤمنی که بدنیا بیاید و در مورد من بشنود و مرا نبیند، مرا دوست دارد.

1709ـ عَن عُروَةَ، عَن عَائِشَةَ ب قَالَتْ: أَلاَ يُعْجِبُكَ أَبُو هُرَيْرَةَ؟ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَتِي، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِىِّ ص يُسْمِعُنِي ذَلِكَ، وَكُنْتُ أُسَبِّحُ، فَقَامَ قَبْلَ أَنْ أَقْضِيَ سُبْحَتِي، وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَرَدَدْتُ عَلَيْهِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَدْ أَكْثَرَ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ: مَا بَالُ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ لاَ يَتَحَدَّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِهِ؟ وَسَأُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: إِنَّ إِخْوَانِي مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمْ عَمَلُ أَرَضِيهِمْ، وَإِنَّ إِخْوَانِى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَكُنْتُ أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَى مِلْءِ بَطْنِى، فَأَشْهَدُ إِذَا غَابُوا، وَأَحْفَظُ إِذَا نَسُوا، وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا: «أَيُّكُمْ يَبْسُطُ ثَوْبَهُ فَيَأْخُذُ مِنْ حَدِيثِى هَذَا، ثُمَّ يَجْمَعُهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْسَ شَيْئًا سَمِعَهُ» فَبَسَطْتُ بُرْدَةً عَلَىَّ، حَتَّى فَرَغَ مِنْ حَدِيثِهِ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِى، فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ شَيْئًا حَدَّثَنِي بِهِ، وَلَوْلاَ آيَتَانِ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا حَدَّثْتُ شَيْئًا أَبَدًا: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].إِلَى آخِرِ الآيَتَيْنِ. (م/2493)

ترجمه: عروه می‌گوید: عایشهلگفت: آیا از ابوهریره تعجب نمی‌کنی؟ من مشغول خواندن نماز نفل بودم که او آمد و کنار حجره‌ام نشست و از احادیث رسول الله ص برایم بیان کرد طوری که من بشنوم. و قبل از اینکه نمازم به پایان برسد، برخاست و رفت. اگر او را می‌یافتم، سخنانش را رد می‌کردم و می‌گفتم: رسول الله ص اینگونه مانند شما زیاد و با عجله، صحبت نمی‌کرد. ابن شهاب زهری می‌گوید: سعید بن مسیب نقل نمود که ابوهریره گفت: مردم می‌گویند: ابوهریره احادیث زیادی روایت می‌کند. میعادگاه همه‌ی ما الله متعال خواهد بود (او میان من و آنان، فیصله خواهد کرد.) همچنین مردم می‌گویند: چرا مهاجرین و انصار مانند ابوهریره، احادیث زیادی روایت نمی‌کنند؟ من علت آن را برای شما بیان می‌کنم: برادران انصارم مشغول کار کشاورزی در زمینهایشان بودند. و برادران مهاجرم مشغول معامله و تجارت در بازارها بودند. ولی من به سیرشدن شکمم اکتفا می‌کردم و همیشه رسول الله ص را همراهی می‌نمودم. لذا هنگامی که آنها غایب بودند، من حضور داشتم. همچنین من حفظ می‌کردم حال آنکه آنها فراموش می‌کردند. همچنین روزی، رسول الله ص فرمود: «چه کسی از میان شما لباسش را پهن می‌کند و این احادیث مرا برمی‌دارد و به سینه‌اش می‌چسباند که در این صورت، هر سخنی را که از من بشنود، فراموش نمی‌کند». من چادری را که به تن داشتم، پهن کردم تا اینکه سخنان رسول الله ص به پایان رسید. آنگاه، آن را جمع نمودم و به سینه‌ام چسباندم. بعد از آن روز، هیچ سخنی از سخنان رسول اکرم ص را فراموش نکردم. و اگر این دو آیه‌ که الله متعال آنها را در قرآن نازل فرموده است، وجود نمی‌داشتند، هرگز هیچ حدیثی بیان نمی‌کردم:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١٦٠﴾.

«بی‌گمان کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده‌ایم، پنهان می‌دارند؛ آنهم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب ـ تورات و انجیل ـ بیان و روشن نموده‌ایم، الله متعال و نفرین‌کنندگان ـ فرشتگان و انس و جن ـ آنها را نفرین می‌کنند.‏ مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح بپردازند و آشکار سازند. چه توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم».

باب (46): فضیلت ابو دجانه سماک بن خُرَشَه س

1710ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَخَذَ سَيْفًا يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ: «مَنْ يَأْخُذُ مِنِّى هَذَا»؟ فَبَسَطُوا أَيْدِيَهُمْ، كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ يَقُولُ: أَنَا، أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ يَأْخُذُهُ بِحَقِّهِ»؟ قَالَ: فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ، فَقَالَ سِمَاكُ بْنُ خَرَشَةَ أَبُو دُجَانَةَ: أَنَا آخُذُهُ بِحَقِّهِ، قَالَ: فَأَخَذَهُ فَفَلَقَ بِهِ هَامَ الْمُشْرِكِينَ. (م/2470)

ترجمه: از انس س روایت است که روز غزوه‌ی احد، رسول الله ص شمشیری برداشت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد»؟ با شنیدن این سخن، همه دستهایشان را به سوی آن دراز کردند و هریک از آنها می‌گفت: من، من. رسول اکرم ص فرمود: «چه کسی این شمشیر را به حقش از من می‌گیرد»؟ در این هنگام، مردم از گرفتن آن، خود داری کردند. ابو دجانه سماک بن خُرَشَه س گفت: من آن را به حقش می‌گیرم. سپس شمشیر را گرفت و سرهای مشرکین را با آن شکافت.

باب (47): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب س

1711ـ عَن ابي زُمَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ لاَ يَنْظُرُونَ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَلاَ يُقَاعِدُونَهُ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ص: يَا نَبِىَّ اللَّهِ، ثَلاَثٌ أَعْطِنِيهِنَّ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: عِنْدِي أَحْسَنُ الْعَرَبِ وَأَجْمَلُهُ، أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ، أُزَوِّجُكَهَا، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَمُعَاوِيَةُ تَجْعَلُهُ كَاتِبًا بَيْنَ يَدَيْكَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَتُؤَمِّرُنِى حَتَّى أُقَاتِلَ الْكُفَّارَ، كَمَا كُنْتُ أُقَاتِلُ الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: وَلَوْلاَ أَنَّهُ طَلَبَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ ص مَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ، لأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُسْئَلُ شَيْئًا إِلاَّ قَالَ: «نَعَمْ». (م/2501)

ترجمه: ابو زُمیل می‌گوید: ابن عباس لگفت: مسلمانان نسبت به ابو سفیان نگاه مثبتی نداشتند و با او نشست و برخاست نمی‌کردند؛ لذا او به نبی اکرم ص گفت: ای پیامبر الله! سه چیز به من عنایت کن. پیامبر فرمود: «بفرمایید». ابو سفیان گفت: ام حبیبه دختر ابوسفیان ؛زیباترین زن عرب؛ نزد من است؛ می‌خواهم او را به نکاح تو بدهم. پیامبر ص فرمود: «خوب است». ابوسفیان گفت: و از شما می‌خواهم که معاویه را به عنوان منشی و کاتب خود بپذیرید. پیامبر ص فرمود: «خوب است». ابوسفیان گفت: درخواست دیگر من این است که مرا به عنوان امیر و فرمانده تعیین کنی تا همانگونه که با مسلمانان می‌جنگیدم، با کفار بجنگم. پیامبر ص فرمود: «خوب است». ابو زُمیل می‌گوید: اگر ابو سفیان این درخواستها را نمی‌کرد، پیامبر اکرم ص این امتیازها را به او نمی‌داد؛ زیرا هر درخواستی که از رسول الله ص می‌شد، پاسخ مثبت می‌داد.

(بدیهی است که ابوسفیان سال فتح مکه یعنی هشتم هجری مسلمان شد؛ اما نبی اکرم ص با ام حبیبه در روایتی، سال ششم، و طبق روایتی دیگر، سال هفتم هجری ازدواج نمود؛ در نتیجه، چنین به نظر می‌رسد که در روایت فوق، یکی از راویان دچار وهم شده و به خطا رفته است والله اعلم).

باب (48): فضیلت جُلَیبیب س

1712ـ عَنْ أَبِي بَرْزَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ صكَانَ فِي مَغْزًى لَهُ، فَأَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، فُلاَنًا وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، فُلاَنًا وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ»؟ قَالُوا: لاَ، قَالَ: «لَكِنِّى أَفْقِدُ جُلَيْبِيبًا، فَاطْلُبُوهُ» فَطُلِبَ فِي الْقَتْلَى، فَوَجَدُوهُ إِلَى جَنْبِ سَبْعَةٍ قَدْ قَتَلَهُمْ، ثُمَّ قَتَلُوهُ، فَأَتَى النَّبِىُّ ص فَوَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «قَتَلَ سَبْعَةً، ثُمَّ قَتَلُوهُ، هَذَا مِنِّى وَأَنَا مِنْهُ، هَذَا مِنِّى وَأَنَا مِنْهُ» قَالَ: فَوَضَعَهُ عَلَى سَاعِدَيْهِ لَيْسَ لَهُ سَرِيرٌ إِلاَّ سَاعِدَا النَّبِىِّ ص قَالَ: فَحُفِرَ لَهُ وَوُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَلَمْ يَذْكُرْ غَسْلاً. (م/2472)

ترجمه: ابو برزه می‌گوید: نبی اکرم ص در یکی از غزوات بسر می‌برد. قابل یادآوری است که الله متعال در آن غزوه، غنایم زیادی نصیبش نموده بود. پیامبر اکرم ص خطاب به یارانش فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است»؟ صحابه عرض کردند: بلی؛ فلانی و فلانی و فلانی. دوباره نبی اکرم ص فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است»؟ صحابه دوباره عرض کردند: بلی، فلانی و فلانی و فلانی. برای بار سوم، رسول الله ص فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است»؟ صحابه عرض کردند: خیر. نبی اکرم ص فرمود: «ولی من جلیبیب را نمی‌بینم. به دنبال او بگردید». لذا صحابه در میان کشته شدگان در جستجوی او برآمدند و او را در کنار هفت نفر دیدند که همه‌ی آنها را کشته بود و بعد از آن، خودش نیز کشته شده بود. آنگاه نبی اکرم ص آمد و بالای سرش ایستاد و فرمود: «هفت نفر را به قتل رسانده است؛ سپس او را کشته‌اند. این از من است و من از او هستم. این از من است و من از او هستم». راوی می‌گوید: سپس رسول الله ص او را روی ساعد دست‌هایش گذاشت طوریکه او تختی بجز ساعدهای رسول الله ص نداشت. آنگاه قبری برای او حفر کردند و او را در آن گذاشتند و سخنی از غسل به میان نیاورد.

باب (49): فضیلت حسان بن ثابت س

1713ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ عُمَرَ مَرَّ بِحَسَّانَ وَهُوَ يُنْشِدُ الشِّعْرَ فِي الْمَسْجِدِ، فَلَحَظَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أُنْشِدُ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّى، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. (م/2485)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: حسان بن ثابت س در مسجد، شعر می‌خواند که عمر بن خطاب از کنارش گذشت و با گوشه‌ی چشم به او نگاه کرد (که شعر نخوان.) حسان گفت: زمانی که فردی بهتر از تو در این مسجد وجود داشت، (رسول الله ص) من شعر می‌خواندم. راوی می‌گوید : آنگاه حسان چهره‌اش را به سوی ابوهریره س برگرداند و گفت: تو را به الله سوگند، آیا شنیدی که رسول ‏الله ص فرمود: «ای حسان! از طرف من به مشرکین پاسخ بده؛ بار الها! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن»؟ ابوهریره س گفت: بله.

1714ـ عَنِ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ: «اهْجُهُمْ، أَوْ هَاجِهِمْ، وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». (م/2486)

ترجمه: براء بن عازب س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص به حسان بن ثابت می‌فرمود: «مشرکین را هجو کن و جبریل هم تو را کمک می‌کند».

1715ـ عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ بوَعِنْدَهَا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يُنْشِدُهَا شِعْرًا، يُشَبِّبُ بِأَبْيَاتٍ لَهُ، فَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: لَكِنَّكَ لَسْتَ كَذَلِكَ، قَالَ مَسْرُوقٌ فَقُلْتُ لَهَا: لِمَ تَأْذَنِينَ لَهُ يَدْخُلُ عَلَيْكِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ [النور: 11]. فَقَالَتْ: فَأَىُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى؟ إِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ ـ أَوْ يُهَاجِى ـ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2488)

ترجمه: مسروق می‌گوید: خدمت ام المومنین عایشهلرفتم و دیدم که حسان نزد اوست و ابیاتی را برایش می‌خواند و در مدح او می‌گوید:

«حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ».

(زن پاکدامن و با وقاری است که به هیچ تهمتی متهم نمی‌گردد و از خورن گوشت انسان‌های بی گناه پرهیز می‌کند یعنی غیبت نمی‌نماید.) وقتی عایشه ل این شعر را شنید، گفت: اما تو اینگونه نیستی. (اشاره به این است که در جریان افک، شرکت داشتی).

مسروق می‌گوید: من به عایشه گفتم: چرا اجازه می‌دهی که او به خانه‌ات بیاید حال آنکه الله متعال فرموده است: ﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ «و کسی‌که بخش عظیمی از آن را به عهده داشت، عذابی بزرگ دارد»؟ عایشه گفت: چه عذابی بزرگتر از نابینایی است؟ او از رسول الله ص دفاع می‌کرد. (به این خاطر، من به او احترام می‌گذارم.) (قابل یاد آوری است که آن فردی که بخش عظیمی از تهمت را بر عهده داشت، عبد الله بن ابی بن سول بود).

1716ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «اهْجُوا قُرَيْشًا، فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقٍ بِالنَّبْلِ» فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ رَوَاحَةَ فَقَالَ: «اهْجُهُمْ» فَهَجَاهُمْ فَلَمْ يُرْضِ، فَأَرْسَلَ إِلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ، قَالَ حَسَّانُ: قَدْ آنَ لَكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا إِلَى هَذَا الأَسَدِ الضَّارِبِ بِذَنَبِهِ، ثُمَّ أَدْلَعَ لِسَانَهُ فَجَعَلَ يُحَرِّكُهُ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لأَفْرِيَنَّهُمْ بِلِسَانِى فَرْىَ الأَدِيمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَعْجَلْ، فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا، وَإِنَّ لِي فِيهِمْ نَسَبًا، حَتَّى يُلَخِّصَ لَكَ نَسَبِي» فَأَتَاهُ حَسَّانُ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ لَخَّصَ لِي نَسَبَكَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِحَسَّانَ: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لاَ يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ، مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «هَجَاهُمْ حَسَّانُ فَشَفَى وَاشْتَفَى» قَالَ حَسَّانُ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هَجَوْتَ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ |  | وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ |
| هَجَوْتَ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنيفَاً |  | رَسُولَ اللَّهِ شِيمَتُهُ الْوَفَاءُ |

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وِقَاءُ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثَكِلْتُ بُنَيَّتِي إِنْ لَمْ تَرَوْهَا |  | تُثِيرُ النَّقْعَ مِنْ كَنَفَىْ كَدَاءِ |
| يُبَارِينَ الأَعِنَّةَ مُصْعِدَاتٍ |  | عَلَى أَكْتَافِهَا الأَسَلُ الظِّمَاءُ |
| تَظَلُّ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ |  | تُلَطِّمُهُنَّ بِالْخُمُرِ النِّسَاءُ |
| فَإِنْ أَعْرَضْتُمُو عَنَّا اعْتَمَرْنَا |  | وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ |
| وَإِلاَّ فَاصْبِرُوا لِضِرَابِ يَوْمٍ |  | يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ |
| وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا |  | يَقُولُ الْحَقَّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ |
| وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا |  | هُمُ الأَنْصَارُ عُرْضَتُهَا اللِّقَاءُ |
| لَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدٍّ |  | سِبَابٌ أَوْ قِتَالٌ أَوْ هِجَاءُ |
| فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ |  | وَيَمْدَحُهُ وَيَنْصُرُهُ سَوَاءُ |
| وَجِبْرِيلٌ رَسُولُ اللَّهِ فِينَا |  | وَرُوحُ الْقُدْسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءُ (م/2490) |

ترجمه: از عایشه ل روایت است که رسول الله ص فرمود: «به‌ هجو قریش بپردازید که‌ هجو از تیر بر آنان کارآمدتر می‌باشد.» از این‌رو به ‌‌دنبال ‌ابن‌ رواحه‌ فرستاد و فرمود: «آنان را هجو کن». ‌ابن‌رواحه‌ به‌ هجو آنان پرداخت؛ اما رسول الله ص بدان خشنود نشد. لذا به‌ دنبال کعب ‌بن ‌مالک، و سپس به‌ دنبال حسان‌ بن ‌ثابت فرستاد. وقتی حسان آمد، گفت: اکنون زمان آن رسیده‌ است که‌ به ‌دنبال آن شیر زننده‌ به‌ دمش بفرستید؛ سپس زبانش را بیرون آورد، آن ‌را حرکت داد و گفت: سوگند به‌ ذاتی که‌ او را به ‌حق مبعوث کرده‌ است، با زبانم آنان را همچون پوست دباغی شده‌، تکه ‌تکه‌ می‌کنم. پیامبر‌ اکرم ص فرمود: «عجله‌ نکن. ابوبکر بیشتر از همه‌ در مورد نسب قریش آگاهی دارد و این ‌را بدان که‌ نسب من نیز از قریش است و باید آنها را بشناسی». حسان نزد ابوبکر رفت. سپس برگشت و گفت: یا رسول الله! تمامی نسب تو را به‌ من آموخت. سوگند به‌ ذاتی که‌ تو را به‌ حق مبعوث کرد، آنگونه که مو از خمیر، بیرون کشیده و جدا می‌شود، تو را در شعر هجو، از آنان بیرون می‌کشم و جدا می‌کنم.

عایشه می‌گوید: از رسول الله ص شنیدم که‌ به‌ حسان می‌گفت: تا وقتی از الله و رسولش دفاع کنی، جبرئیل پیوسته‌ تو را یاری می‌کند. عایشه گفت: همچنین از رسول الله ص شنیدم که‌ فرمود: «حسان آنان را هجو کرد و باعث شادی مؤمنان گردید و خودش نیز خوشحال شد». پس حسان گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هَجَوْتَ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ |  | وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ |

(تو محمد را هجو می­گویی و من از طرف ایشان، جواب می‌دهم. و باید بدانی که هرکس، پاداش خود را از الله متعال دریافت خواهد نمود).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هَجَوْتَ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنيفَاً |  | رَسُولَ اللَّهِ شِيمَتُهُ الْوَفَاءُ |

(تو پیامبر الله، محمدِ نیکوکار و یکتاپرست را که وفاداری سرشت اوست، هجو میکنی).

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِى لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وِقَاءُ

(باید بدانی که من پدر، پدر بزرگ و آبرویم را در برابر شما سپر قرار می‌دهم تا آبروی محمد حفظ گردد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثَكِلْت بُنَيَّتِى إِنْ لَمْ تَرَوْهَا |  | تُثِيرُ النَّقْعَ مِنْ كَنَفَىْ كَدَاءِ |

(دخترم یتیم شود اگر اسب‌های ما را نبینید که در دو طرف گردنه ی کداء گرد و خاک بلند کرده و حمله می­کنند).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يُبَارِينَ الأَعِنَّةَ مُصْعِدَاتٍ |  | عَلَى أَكْتَافِهَا الأَسَلُ الظِّمَاءُ |

(و در حالی که با یکدیگر مسابقه می­دهند و به سوی شما می­آیند که بر شانه‌هایشان نیزه­های جنگ دیده و با تجربه قرار دارد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَظَلُّ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ |  | تُلَطِّمُهُنَّ بِالْخُمُرِ النِّسَاءُ |

(اسب‌های ما همچنان به سرعت جلو می­روند در حالی که زنان با روسری­هایشان صورت اسب‌ها را پاک و غبار روبی می­کنند).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فَإِنْ أَعْرَضْتُمُو عَنَّا اعْتَمَرْنَا |  | وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ |

(اگر از ما روی گردانی کنید و راه ما را باز بگذارید، عمره بجا می­آوریم و هدف ما برآورده می­شود و پرده‌ها برطرف می­گردد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَإِلاَّ فَاصْبِرُوا لِضِرَابِ يَوْمٍ |  | يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ |

(در غیر این صورت، منتظر جنگ روزی باشید که الله متعال در آن روز هرکس را که بخواهد، عزیز می­گرداند).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا |  | يَقُولُ الْحَقَّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ |

(الله متعال می­فرماید: من بنده­ی حق گویی را فرستادم که در سخنانش هیچ ابهامی وجود ندارد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا |  | هُمُ الأَنْصَارُ عُرْضَتُهَا اللِّقَاءُ |

(و هم‌چنین الله متعال می­فرماید: من لشکری به نام انصار آماده نموده­ام که بدنبال مواجهه و رویارویی با دشمن هستند).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدٍّ |  | سِبَابٌ أَوْ قِتَالٌ أَوْ هِجَاءُ |

(هر روز قریش ما را بد و بی راه می­گوید یا می­جنگد یا هجو می­کند).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ |  | وَيَمْدَحُهُ وَيَنْصُرُهُ سَوَاءُ |

(آیا کسانی از شما که رسول الله را بد و بی راه می­گویند با کسانی که تعریف و تمجید می‌کنند و یاری می­رسانند برابرند؟)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَجِبْرِيلٌ رَسُولُ اللَّهِ فِينَا |  | وَرُوحُ الْقُدْسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءُ |

(حال آنکه جبرئیل ،فرستاده­ی الله، همراه ماست و باید بدانید که هیچ‌کس نمی­تواند در مبارزه همآورد و مانند روح القدس ـ جبرئیل ـ باشد).

باب (50): فضیلت جریر بن عبد الله بجلی س

1717ـ عَن جَرِيرُ س قَالَ: مَا حَجَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص مُنْذُ أَسْلَمْتُ وَلاَ رَآنِي إِلاَّ تَبَسَّمَ فِي وَجهِي. (م/2475)

ترجمه: جریر بن عبدالله می‌گوید: از هنگامی که مسلمان شدم، رسول الله ص مرا از ورود به خانه‌اش، جلوگیری نفرمود؛ همچنین هر گاه مرا می‌دید، تبسم می‌نمود.

1718ـ عَنْ جَرِيرِ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا جَرِيرُ أَلاَ تُرِيحُنِى مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ» بَيْتٍ لِخَثْعَمَ كَانَ يُدْعَى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ، قَالَ: فَنَفَرْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ، وَكُنْتُ لاَ أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَضَرَبَ يَدَهُ فِي صَدْرِى فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» قَالَ: فَانْطَلَقَ فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ، ثُمَّ بَعَثَ جَرِيرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلاً يُبَشِّرُهُ ـ يُكْنَى أَبَا أَرْطَاةَ ـ مِنَّا، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ: مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْنَاهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ، فَبَرَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا، خَمْسَ مَرَّاتٍ. (م/2476)

ترجمه: جریر س می‌گوید: رسول الله ص خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شرّ ذوالخلصه، راحت نمی‌کنی»؟ قابل ذکر است که ذو الخلصه، خانه‌ای در قبیله‌ی خثعم بود که به آن، کعبه‌ی یمانی می‌گفتند. جریر می‌گوید: من همراه صد و پنجاه اسب سوار براه افتادم؛ البته در آن هنگام، نمی‌توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم؛ لذا این موضوع را برای رسول الله ص یاد آوری نمودم؛ پیامبر اکرم ص دستش را به سینه‌ام زد و چنین دعا کرد: «بار الها! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان».

راوی می‌گوید: آنگاه، جریر بدانجا رفت، آن را شکست و به آتش کشید؛ سپس پیکی نزد رسول الله ص فرستاد تا او را از ماجرا با خبر سازد؛ او به رسول الله ص گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده‌ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته‌ام (بر اثر سوختن، پایه‌هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است.) رسول الله ص پنج بار برای مردان و اسبهای بنی أحمس، دعای خیر و برکت نمود.

باب (51): فضایل اصحاب شجره ش

1719ـ عَن أُمُّ مُبَشِّرٍ ب: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ص يَقُولُ عِنْدَ حَفْصَةَ: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ، أَحَدٌ، الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا» قَالَتْ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْتَهَرَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: 71]. فَقَالَ النَّبِىُّ ص: «قَدْ قَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢﴾ [مریم: 72]. (م/2496)

ترجمه: ام مبشّر می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص نزد حفصه ل می‌فرمود: «ان شاء الله هیچ یک از اصحاب شجره، آن کسانی که زیر درخت بیعت نمودند، وارد جهنم نمی‌شوند». حفصه ل گفت: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ (همه‌ی شما بدون استثنا وارد دوزخ می‌شوید.) نبی اکرم ص فرمود: الله متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢﴾ (سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم، و ستمگران را به زانو افتاده و ذلیل و خوار در آن رها می‌سازیم).‏

باب (52): فضایل شهدای بدر

1720ـ عَن عَلِیٍّ س قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ ل، فَقَالَ: «ائْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً مَعَهَا كِتَابٌ، فَخُذُوهُ مِنْهَا» فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَرْأَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرِجِى الْكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِى كِتَابٌ، فَقُلْنَا: لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَتُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَإِذَا فِيهِ: «مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا حَاطِبُ مَا هَذَا»؟ قَالَ: لاَ تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ ـ قَالَ سُفْيَانُ: كَانَ حَلِيفًا لَهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا ـ وَكَانَ مِمَّنْ كَانَ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ، فَأَحْبَبْتُ ـ إِذْ فَاتَنِى ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ ـ أَنْ أَتَّخِذَ فِيهِمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِى، وَلَمْ أَفْعَلْهُ كُفْرًا وَلاَ ارْتِدَادًا عَنْ دِينِى، وَلاَ رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلاَمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «صَدَقَ» فَقَالَ عُمَرُ: دَعْنِى، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: 1]. وَجَعَلَهَا ـ يعنی الآية ـ إِسْحَاقُ، فِي رِوَايَتِهِ، مِنْ تِلاَوَةِ سُفْيَانَ. (م/2494)

ترجمه: علی س می‌گوید: رسول الله ص من و زبیر و مقداد را به مأموریتی فرستاد و فرمود: «به روضه‌ی خاخ (مکانی میان مکه و مدینه، در نزدیکی مدینه) بروید؛ در آنجا، زنی سوار بر کجاوه‌ی شتری است و نامه‌ای به همراه دارد؛ آن نامه را از او بگیرید». علی س می‌گوید: ما حرکت کردیم و اسب‌های ما با شتاب، جلو رفتند تا اینکه به آن زن رسیدیم و به او گفتیم: نامه را بیرون بیاور. آن زن گفت: نامه‌ای همراه من نیست. گفتیم: یا آن را بیرون می‌آوری یا اینکه لباسهایت را بیرون می‌آوریم. سرانجام، زن، آن نامه را از گیسوهایش بیرون آورد. ما نامه را خدمت رسول الله ص آوردیم. آن نامه، از طرف حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از مشرکین مکه نوشته شده بود و مشرکین را در جریان بعضی از کارهای رسول الله ص قرار داده بود. رسول الله ص فرمود: «ای حاطب! این چیست»؟ حاطب گفت: یا رسول الله! در مورد من با عجله، فیصله نفرمایید. همانگونه که مطلع هستید من جزو قبیله‌ی قریش نبودم؛ بلکه از هم پیمانان قریش بودم؛ و سایر مهاجرینی که همراه شما هستند، خویشاوندانی در مکه دارند (که در صورت حمله‌ی شما به مکه) که خانواده‌های آنان را از آسیب قریش، حمایت می‌کنند؛ لذا از آنجایی که من چنین ارتباط خویشاوندی نداشتم، خواستم کاری برای آنان، انجام دهم تا آنها به سبب این کار، از خویشاوندانم حمایت کنند. و قابل یاد آوری است که من این کار را به سبب کافر شدن یا بازگشت از دینم یا رضایت داشتن به کفر بعد از اسلام، انجام نداده‌ام. رسول الله ص فرمود: «راست می‌گوید». عمر گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ص فرمود: «او در غزوه‌ی بدر، حضور داشته است؛ تو چه می‌دانی؟ شاید که الله متعال، نگاهی به اهل بدر انداخته و فرموده: هر چه می‌خواهید انجام دهید؛ من شما را مغفرت نموده‌ام». بعد از آن، الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من ودشمنان خود، دوستی برقرار نکنید».

قابل یاد آوری است که یکی از راویان بنام اسحاق، تلاوت این آیه را به سفیان نسبت داده است. (و جزو حدیث، ندانسته است).

باب (53): فضایل قریش و انصار و دیگران

1721ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قُرَيْشٌ وَالأَنْصَارُ وَمُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَأَسْلَمُ وَغِفَارُ وَأَشْجَعُ، مَوَالِىَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/2520)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، مزینه، جهینه،‌ اسلم، غفار و ‌اشجع دوستان صمیمی من هستند. و بجز الله و رسولش، دوست دیگری ندارند».

باب (54): در مورد زنان قریش

1722ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ» قَالَ: يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تَرْكَبْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيرًا قَطُّ. (م/2527)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب‌اند؛ آنان از همه‌ی زنان، نسبت به فرزندان خود، مهربانترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می‌کنند».

راوی می‌گوید: ابو هریره بعد از روایت این حدیث می‌گفت: و مریم دختر عمران هرگز شتری سوار نشده است. (گویا می‌خواست بگوید که مریم دختر عمران شامل این زنان نمی‌شود؛ اما صحیح این است که فضیلت او از زنان قریش، بیشتر است؛ برای توضیح بیشتر به فتح الباری شرح صحیح بخاری مراجعه نمایید).

باب (55): فضایل انصار

1723ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ: ﴿إِذۡ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمۡ أَن تَفۡشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: 122]. بَنُو سَلِمَةَ وَبَنُو حَارِثَةَ، وَمَا نُحِبُّ أَنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ، لِقَوْلِ اللَّهِ ﻷ: ﴿وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ (م/2505)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: آیه‌ی ﴿إِذۡ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمۡ أَن تَفۡشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: 122]. (هنگامی که دو طایفه از شما خواستند سستی ورزند ـ و از وسط راه بازگردند و به غزوه‌ی احد نروند ـ ولی الله متعال، دوست و یار آنان بود.) در مورد ما دو طایفه‌ی بنی سلمه و بنی حارثه نازل گردید و ما دوست نداشتیم که نازل نگردد (از نازل شدن آن، نگران نشدیم) چرا که الله متعال فرمود: ﴿وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ «الله متعال، دوست و یار آنان بود».

1724ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ، وَأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». (م/2506)

ترجمه: زید بن ارقم س می‌گوید: شنیدم که رسول الله **ص** می‌فرمود: «بار الها! انصار، فرزندان انصار و فرزندانِ فرزندان انصار را مغفرت کن».

1725ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص رَأَى صِبْيَانًا وَنِسَاءً مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ   
نَبِىُّ اللَّهِ ص مُمْثِلاً، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَىَّ، اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَىَّ» يَعْنِي الأَنْصَارَ. (م/2508)

ترجمه: انس س می‌گوید: نبی اکرم ص زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می‌آیند؛ پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «الله متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید، الله متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و هدفش، انصار بودند.

1725 م ـ عَن أَنَسَ س قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: فَخَلاَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ إِنَّكُمْ لأَحَبُّ النَّاسِ إِلَىَّ» ثَلاَثَ مَرَّاتٍ. (م/2509)

ترجمه: انسس می‌گوید: یکی از زنان انصار، نزد رسول الله ص آمد؛ پیامبر اکرم ص در یک گوشه (طوری که مردم نشنوند) با او صحبت نمود و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

1726ـ عَن اَنسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص اسْتَغْفَرَ لِلأَنْصَارِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: «وَلِذَرَارِىِّ الأَنْصَارِ، وَلِمَوَالِى الأَنْصَارِ» لاَ أَشُكُّ فِيهِ. (م/2507)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص برای انصار طلب مغفرت نمود و فکر می‌کنم که فرمود: «بار الها! فرزندان انصار و بردگان آزاد شده‌ی آنان را نیز مغفرت کن». انس س می‌گوید: در این، هیچ شک و تردیدی ندارم.

1727ـ عَنْ أَنَسِ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الأَنْصَارَ كَرِشِى وَعَيْبَتِى، وَإِنَّ النَّاسَ سَيَكْثُرُونَ وَيَقِلُّونَ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَاعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (م/2510)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: « انصار، راز دار و امانت دار من هستند؛ مردم، زیاد می‌شوند، و انصار، کم می‌شوند؛ پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید».

باب (56): بهترین تیره‌های انصار

1728ـ عَن ابي أُسَيْدٍ الأَنْصَارِىَّ س، يَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الأَشْهَلِ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أُتَّهَمُ أَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص؟ لَوْ كُنْتُ كَاذِبًا لَبَدَأْتُ بِقَوْمِى، بَنِي سَاعِدَةَ، وَبَلَغَ ذَلِكَ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ، وَقَالَ: خُلِّفْنَا فَكُنَّا آخِرَ الأَرْبَعِ، أَسْرِجُوا لِي حِمَارِى آتِى رَسُولَ اللَّهِ ص. وَكَلَّمَهُ ابْنُ أَخِيهِ سَهْلٌ، فَقَالَ: أَتَذْهَبُ لِتَرُدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص؟ وَرَسُولُ اللَّهِ ص أَعْلَمُ، أَوَلَيْسَ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعٍ، فَرَجَعَ، وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَأَمَرَ بِحِمَارِهِ فَحُلَّ عَنْهُ. (م/2511)

ترجمه: روایت است که ابو اُسَید انصاری گواهی می‌داد که رسول الله ص فرمود: «بهترین تیره‌های انصار به ترتیب، تیره‌ی بنی نجار، بنی عبد الاشهل، بنی حارث بن خزرج و بنی ساعده هستند؛ و در همه‌ی تیره‌های انصار، خیر و خوبی وجود دارد».

ابو سلمه می‌گوید: ابو اُسید می‌گفت: برخی مرا متهم می‌کنند که سخنان دروغی به رسول الله ص نسبت می‌دهم؛ اگر دروغ می‌گفتم، تیره‌ی خودم یعنی بنی ساعده را اول می‌آوردم.

به هر حال، این حدیث رسول الله ص به سعد بن عباده رسید؛ او ناراحت شد و گفت: ما را به اندازه‌ای عقب انداخته‌اند که در انت‌های لیست چهار تیره قرار داده‌اند؛ الاغم را پالان کنید تا نزد رسول الله ص بروم (و در این مورد از وی استفسار نمایم). برادر زاده‌اش ؛سهل؛ با او صحبت کرد و گفت: می‌خواهی بروی و صحبت‌های رسول الله ص را رد کنی؟! حال آنکه رسول الله ص بهتر می‌داند. آیا همین برایت کافی نیست که رتبه‌ی چهارم را در میان چهار تیره‌ی خوب داشته باشی؟ با شنیدن این سخنان، سعد پشیمان شد و گفت: الله و رسولش بهتر می‌دانند و دستور داد و پالان الاغش را پایین گذاشتند.

باب (57): در مورد خدمت به انصار

1729ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِىِّ فِي سَفَرٍ، فَكَانَ يَخْدُمُنِى، فَقُلْتُ لَهُ: لاَ تَفْعَلْ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الأَنْصَارَ تَصْنَعُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص شَيْئًا، آلَيْتُ أَنْ لاَ أَصْحَبَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلاَّ خَدَمْتُهُ، وَ زَادَ فِي رَوَايَة: وَكَانَ جَرِيرٌ أَكْبَرَ مِنْ أَنَسٍ. (م/2513)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: همراه جریر بن عبد الله بجلی به سفری رفتم؛ او به من خدمت می‌کرد و کارهایم را انجام می‌داد. من به او گفتم: این کار را نکن. او گفت: من از هنگامی که برخورد انصار را با رسول الله ص دیدم، سوگند یاد کردم که هرگاه با یکی از آنها به سفر بروم، در خدمت او باشم.

قابل یاد آوری است که علاوه بر این، در روایتی آمده است که جریر از انس بزرگتر بود. (با وجود این، خدمت می‌کرد).

باب (58): فضایل اشعریها ش

1730ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّى لأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفْقَةِ الأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِىَ الْخَيْلَ ـ أَوْ قَالَ الْعَدُوَّ ـ قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِى يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ». (م/2499)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه‌هایشان می‌شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می‌شناسم و از قرآنی که در شب می‌خوانند، خانه‌هایشان را تشخیص می‌دهم اگرچه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی به نام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می‌گوید: دوستان من به شما می‌گویند که منتظر ما باشید».

1731ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ الأَشْعَرِيِّينَ، إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ، جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ، بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّى وَأَنَا مِنْهُمْ». (م/2500)

ترجمه: از ابوموسی اشعری س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هنگامی که اشعری‌ها در جهاد، توشه تمام می‌کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می‏شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع می‌کنند و با پیمانه‌ای بطور مساوی میان خود، تقسیم می‏کنند؛ آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (59): دعای نبی اکرم ص برای قبیله‌ی غفار و اسلم

1732ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «أَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَغِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، أَمَا إِنِّي لَمْ أَقُلْهَا، وَلَكِنْ قَالَهَا اللَّهُ ﻷ». (م/2514)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال، قبیله‌ی اسلم را سالم نگه داشته است و قبیله‌ی غفار را مغفرت نموده است؛ این، سخن من نیست؛ سخن الله متعال است».

1733ـ عَنْ خُفَافِ بْنِ إِيمَاءَ الْغِفَارِىِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي صَلاَةٍ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ بَنِي لِحْيَانَ وَرِعْلاً وَذَكْوَانَ، وَعُصَيَّةَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (م/2517)

ترجمه: خفاف بن ایماء غفاری می‌گوید: رسول الله ص در یکی از نمازها فرمود: «بار الها! طایفه‌های بنی لِحیان، رَعل، ذَکوان و عصیّه را که از الله و رسولش نافرمانی کردند، نفرین کن؛ و قبیله‌ی غفار را مغفرت کن، و قبیله‌ی سالم را سالم نگه دار».

باب (60): فضیلت قبیله‌های مزینه، جهینه و غفار

1734ـ عَن أَبِي بَكْرَةَ س: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ ـ وَأَحْسِبُ ـ جُهَيْنَةَ، مُحَمَّدٌ الَّذِي شَكَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ ـ وَأَحْسِبُ ـ جُهَيْنَةَ، خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِى عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، أَخَابُوا وَخَسِرُوا»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لأَخْيَرُ مِنْهُمْ». (م/2522)

ترجمه: ابوبکره س می‌گوید: اقرع بن حابس نزد رسول الله ص آمد و گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. یک راوی؛ محمد؛ می‌گوید: فکر می‌کنم که قبیله‌ی جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم ص فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام هستند»؟ اقرع گفت: بلی. رسول اکرم ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهترند».

باب (61): آنچه در مورد قبیله‌ی طیئ آمده است

1735ـ عَنْ عَدِىِّ بْنِ حَاتِمٍ س قَالَ: أَتَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ لِي: إِنَّ أَوَّلَ صَدَقَةٍ بَيَّضَتْ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَوُجُوهَ أَصْحَابِهِ، صَدَقَةُ طَيِّئٍ، جِئْتَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2523)

ترجمه: عدی بن حاتم می‌گوید: نزد عمر بن خطاب س آمدم. ایشان به من گفت: نخستین صدقه‌ای که باعث خوشحالی رسول الله ص و یارانش گردید، صدقه‌ی قبیله‌ی طیئ بود که تو آن را نزد رسول الله ص آوردی.

باب (62): آنچه در مورد قبیله‌ی دوس آمده است

1736ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَدِمَ الطُّفَيْلُ وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ دَوْسًا قَدْ كَفَرَتْ وَأَبَتْ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ هَلَكَتْ دَوْسٌ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَائْتِ بِهِمْ». (م/2524)

ترجمه: ابوهریره س می گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه‌ی دوس، عصیان کردند و کفر ورزیدند؛ آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول الله ص) دوس، نابود خواهد شد.

رسول الله ص (‌بر خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «بار الها! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان».

باب (63): فضیلت بنی تمیم

1737ـ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ س: لاَ أَزَالُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ ثَلاَثٍ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» قَالَ: وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (م/2525)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: از زمانی که از رسول ‏الله ص سه مطلب را درباره‌ی بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست می‌دارم. رسول ‏الله ص درباره‌ی آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‏ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، هنگامی که صدقات بنی تمیم آمد، رسول ‏الله ص فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و زمانی که یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه ل اسیر بود، رسول ‏الله ص فرمود: «آزادش کن؛ چون او از فرزندان اسماعیل است».

باب (64): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم ص

1738ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص آخَى بَيْنَ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَبَيْنَ أَبِي طَلْحَةَ. (م/2528)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص میان ابو عبیده بن جراح و ابو طلحه پیمان اخوت و برادری برقرار نمود.

1739ـ عَن عَاصِمِ الأَحْوَلِ قَالَ: قِيلَ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: بَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ حِلْفَ فِي الإِسْلاَمِ»؟ فَقَالَ أَنَسٌ: قَدْ حَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِهِ. (م/2529)

ترجمه: عاصم بن احول می‌گوید: از انس بن مالک س پرسیدند: آیا این حدیث رسول‏الله ص که فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک س گفت: رسول ‏الله ص در خانه‌ی من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود.

1740ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ حِلْفَ فِي الإِسْلاَمِ، وَأَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الإِسْلاَمُ إِلاَّ شِدَّةً». (م/2530)

ترجمه: جبیر بن مطعم می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است؛ و هر عهد و پیمانی که در دوران جاهلیت بسته شده است، اسلام آن را محکم‌تر نموده است».

(نووی می‌گوید: پیمان برادری در اسلام و عهد و پیمان بستن برای اطاعت پروردگار و همکاری در دین و تقوا و پرهیزگاری و اجرای حق، همچنان در اسلام وجود دارد و منسوخ نشده است و اینکه اسلام عهد و پیمانها را محکم‌تر نموده است، همین نوع عهد و پیمان مد نظر است؛ اما اینکه پیامبر اکرم ص فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، هدف عهد و پیمانی است که بر اساس آن، افراد از یکدیگر ارث ببرند یا اینکه عهد و پیمانی در جهت خلاف شرع باشد).

باب (65): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند

1741ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّىَ مَعَهُ الْعِشَاءَ، قَالَ: فَجَلَسْنَا، فَخَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «مَا زِلْتُمْ هَهُنَا»؟ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْنَا مَعَكَ الْمَغْرِبَ، ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّىَ مَعَكَ الْعِشَاءَ، قَالَ: «أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ» قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مِمَّا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لأَصْحَابِى، فَإِذَا ذَهَبْتُ أَتَى أَصْحَابِى مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِى أَمَنَةٌ لأُمَّتِى، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِى أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ». (م/2531)

ترجمه: ابوبرده به روایت از پدرش (ابوموسی اشعری) می‌گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله ص خواندیم. سپس با خود گفتیم: اگر می‌نشستیم و نماز عشا را نیز با   
رسول اکرم ص می‌خواندیم، بسیار خوب بود. و نشستیم. سپس رسول الله ص آمد و فرمود: «همچنان اینجا نشسته‌اید»؟ عرض کردیم: یا رسول الله! نماز مغرب را همراه شما خواندیم و با خود گفتیم: می‌نشینیم تا نماز عشا را نیز با شما بخوانیم. رسول الله ص فرمود: «کار خوب یا کار درستی انجام دادید». بعد از آن، پیامبر اکرم ص که زیاد به سوی آسمان نگاه می‌کرد، سرش را بلند نمود و به سوی آسمان، نگاه کرد و فرمود: «ستارگان باعث امنیت آسمان هستند. هرگاه، ستارگان از بین بروند، وعیدهایی که در مورد آسمان آمده است (از قبیل تکه پاره شدن و غیره) متحقق می‌گردد. من نیز باعث امنیت یارانم هستم؛ هنگامی که من از دنیا بروم، وعیدهایی که در مورد یارانم آمده است (از قبیل مرتد شدن تعدادی و جنگها و فتنه‌های داخلی) متحقق می‌گردد. و یاران من باعث امنیت امت من (از بدعتها و خرافات و فتنه‌ها) هستند. هنگامی که یاران من از دنیا رفتند، وعیدهایی که در مورد امت من (از قبیل بدعتها و خرافات در دین و غیره) وارد شده است، متحقق می‌گردد».

باب (66): در مورد کسی که نبی اکرم ص را ملاقات نموده یا یاران نبی اکرم ص را ملاقات نموده یا کسانی را ملاقات نموده که یاران نبی اکرم ص را ملاقات نموده‌اند

1742ـ عَن أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِىُّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَأْتِى عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، يُبْعَثُ مِنْهُمُ الْبَعْثُ فَيَقُولُونَ: انْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ فِيكُمْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص؟ فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يُبْعَثُ الْبَعْثُ الثَّانِى فَيَقُولُونَ، هَلْ فِيهِمْ مَنْ رَأَى أَصْحَابَ النَّبِيِّ ص؟ فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يُبْعَثُ الْبَعْثُ الثَّالِثُ فَيُقَالُ: انْظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ مَنْ رَأَى مَنْ رَأَى أَصْحَابَ النَّبِىِّ ص؟ ثُمَّ يَكُونُ الْبَعْثُ الرَّابِعُ فَيُقَالُ: انْظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ أَحَدًا رَأَى مَنْ رَأَى أَحَدًا رَأَى أَصْحَابَ النَّبِيِّ ص فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ». (م/2532)

ترجمه: ابوسعید خدریسمی‌گوید: رسول الله ص فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند و از یکدیگر می‌پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران نبی اکرم ص وجود دارد؟ پس می‌بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می‌شوند. سپس، گروهی دیگر به جهاد می‌روند و از یکدیگر می‌پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که صحابه‌ی نبی اکرم ص را ملاقات کرده باشد(تابعی)؟ پس می‌بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می‌شوند. بعد از آن، گروه سوم به جهاد می‌روند و می‌پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که با کسانی ملاقات کرده باشد که صحابه را ملاقات کرده‌اند؟ یعنی تبع تابعی باشد. پس می‌بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می‌شوند. سرانجام، گروه چهارمی برای جهاد می‌روند و می‌پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که کسانی را دیده باشد که تبع تابعین را دیده باشد؟ پس می‌بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می‌شوند. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد).

(علامه ابن حجر این روایت را در فتح الباری به سبب ذکر گروه چهارم، شاذ دانسته است به دلیل اینکه در سایر روایات، همان سه گروه اول مطرح شده‌اند).

باب (67): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می‌آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می‌آیند

1743ـ عَن عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» قَالَ عِمْرَانُ: فَلاَ أَدْرِى أَقَالَ   
رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ قَرْنِهِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثَةً «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلاَ يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلاَ يُتَّمَنُونَ، وَيَنْذُرُونَ وَلاَ يُوفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». (م/2535)

ترجمه: عمران بن حصین س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بهترین شما، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می‌برند (صحابه). سپس، کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تابعین.) سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند» (تبع تابعین). عمران می‌گوید : نمی‌دانم که رسول الله ص دو یا سه قرن بعد از خودش را نام برد و در ادامه فرمود: «و بعد از آنان، کسانی می‌آیند که بدون اینکه گواه گرفته شوند، گواهی می‌دهند و خیانت می‌کنند و قابل اعتماد نیستند و نذر می‌کنند و به نذرهایشان، عمل نمی‌کنند و پرخوری و چاقی در میان آنها آشکار می‌شود».

باب (68): مردم، مانند معادن‌ هستند

1744ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلاَمِ إِذَا فَقُهُوا، وَتَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فِي هَذَا الأَمْرِ أَكْرَهُهُمْ لَهُ، قَبْلَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، وَتَجِدُونَ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاَءِ بِوَجْهٍ وَهَؤُلاَءِ بِوَجْهٍ». (م/2526)

ترجمه: ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «مردم، مانند معادن‌اند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره‌ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره‌ی دیگر، نزد گروه دیگر می‌رود».

باب (69): در مورد این سخن پیامبر اکرم ص که فرمود: «بعد از صد سال، هیچ موجود زنده‌ای که امروز روی زمین وجود دارد، زنده نخواهد ماند»

1745ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ل قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ لَيْلَةٍ، صَلاَةَ الْعِشَاءِ، فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَوَهَلَ النَّاسُ فِي مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص تِلْكَ، فِيمَا يَتَحَدَّثُونَ مِنْ هَذِهِ الأَحَادِيثِ، عَنْ مِائَةِ سَنَةٍ، وَإِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَنْخَرِمَ ذَلِكَ الْقَرْنُ. (م/2537)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: پیامبر اکرم ص در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکش پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «آیا امشب را بخاطر می‌سپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند». ابن عمر ل می‌گوید: مردم در این سخن رسول الله ص دچار اشتباه شدند و در مورد صد سال، این سخنان مختلف را مطرح می‌کنند؛ اینکه رسول الله ص فرمود:» احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند»، هدفش این بود که این قرن، سپری می‌گردد.

باب (70): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می‌آیند

1746ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى، لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى، فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَهُ». (م/2540)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدّی که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند». (مدّ، پیمانه ای است که برخی آن را به اندازه‌ی پُری دوکفِ دست دانسته‌اند).

باب (71): یادی از اُویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او

1747ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ، وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمُرُوهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ». (م/2542)

ترجمه: عمر بن خطاب‌ س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «بهترین تابعین، مردی است بنام اویس که مادری دارد و مبتلا به بیماری پیسی است؛ از او بخواهید تا برای شما طلب مغفرت نماید».

1748ـ عَنْ أُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ س، إِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدَادُ أَهْلِ الْيَمَنِ، سَأَلَهُمْ: أَفِيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حَتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ، فَقَالَ: أَنْتَ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَانَ بِكَ بَرَصٌ فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضِعَ دِرْهَمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: لَكَ وَالِدَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَاسْتَغْفِرْ لِي، فَاسْتَغْفَرَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْكُوفَةَ، قَالَ: أَلاَ أَكْتُبُ لَكَ إِلَى عَامِلِهَا؟ قَالَ: أَكُونُ فِي غَبْرَاءِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَىَّ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، فَوَافَقَ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ عَنْ أُوَيْسٍ، قَالَ: تَرَكْتُهُ رَثَّ الْبَيْتِ قَلِيلَ الْمَتَاعِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ، إِلاَّ مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَأَتَى أُوَيْسًا فَقَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحْدَثُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحْدَثُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ، فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: لَقِيتَ عُمَرَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَاسْتَغْفَرَ لَهُ، فَفَطِنَ لَهُ النَّاسُ، فَانْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ، قَالَ أُسَيْرٌ: وَكَسَوْتُهُ بُرْدَةً، فَكَانَ كُلَّمَا رَآهُ إِنْسَانٌ قَالَ: مِنْ أَيْنَ لأُوَيْسٍ هَذِهِ الْبُرْدَةُ؟ (م/2542)

ترجمه: اُسیر بن جابر می‌گوید: هنگامی که نیروهای کمکی مردم یمن نزد عمر س می‌آمدند، از آنها می‌پرسید: آیا اویس بن عامر در میان شما وجود دارد؟ تا اینکه نزد اویس رفت و فرمود: تو اویس بن عامری؟ اویس گفت: بلی. فرمود: از قبیله‌ی مراد و تیره‌ی قرن هستی؟ گفت: بله. فرمود: تو بیماری برص داشتی و از آن، شفا یافتی و فقط به اندازه‌ی جای یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله. فرمود: مادرت زنده است؟ گفت: بله. فرمود: از رسول الله ص شنیدم که می‌فرمود: «اویس بن عامر از قبیله‌ی مراد و تیره‌ی قرن همراه نیروهای کمکی یمن نزد شما می‌آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه‌ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می‌کند. اگر به الله سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می‌گرداند؛ اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن». پس برایم طلب مغفرت کن. اینگونه اویس برایش طلب مغفرت کرد. آنگاه، عمر س از او پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: کوفه. عمر فرمود: آیا نامه‌ای برایت به استاندار آن ننویسم؟ گفت: من دوست دارم جزو افراد گمنام و ناشناخته باشم.

و هنگامی که موسم حج سال آینده فرا رسید، مردی از اشراف آنان به حج آمد و از قضا، با عمر س ملاقت کرد. عمر س از او در مورد اویس پرسید. او گفت: هنگامی که من از آنجا آمدم، خانه‌ای محقّر و وسایلی کهنه داشت. عمر س گفت: شنیدم که   
رسول الله ص می‌فرمود: «اویس بن عامر از قبیله‌ی مراد و تیره‌ی قرن همراه نیروهای کمکی یمن نزد شما می‌آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه‌ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می‌کند. اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می‌گرداند. اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن». آن مرد، نزد اویس س آمد و گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس س گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده‌ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن. آن مرد دوباره گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس بار دیگر گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده‌ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن؛ آیا عمر را دیده‌ای؟ آن مرد گفت: بله. آنگاه، اویس برای او طلب مغفرت نمود. اینگونه بود که مردم اُویس را شناختند و او از آن منطقه رفت.

اُسیر می‌گوید: من یک چادر گرانقیمت به او اهدا کردم؛ لذا هرکس او را می‌دید، می‌گفت: اویس این چادر را از کجا آورده است؟

باب (72): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن

1749ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّكُمْ سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ، وَهِىَ أَرْضٌ يُسَمَّى فِيهَا الْقِيرَاطُ، فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحِمًا» أَوْ قَالَ: «ذِمَّةً وَصِهْرًا، فَإِذَا رَأَيْتَ رَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ فِيهَا فِي مَوْضِعِ لَبِنَةٍ، فَاخْرُجْ مِنْهَا» قَالَ: فَرَأَيْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ شُرَحْبِيلَ بْنِ حَسَنَةَ وَأَخَاهُ رَبِيعَةَ، يَخْتَصِمَانِ فِي مَوْضِعِ لَبِنَةٍ، فَخَرَجْتُ مِنْهَا. (م/2543)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شما مصر را فتح خواهید نمود. و آن، سرزمینی است که از قیراط (بخشی از دینار) بسیار صحبت می‌شود. پس هرگاه آن را فتح نمودید، به ساکنان آن، نیکی کنید؛ زیرا آنان عهد و پیمان و خویشاوندی با ما دارند یا عهد و پیمان و وصلت دارند. و هرگاه دیدید که در آنجا دو نفر برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند، از آن، بیرون شوید».

راوی می‌گوید : بعد از آن، من دیدم که عبد الرحمن بن شرحبیل بن حسنه و برادرش؛ ربیعه؛ برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند؛ لذا از آن، بیرون شدم.

(علما می‌گویند: پیوند خویشاوندی اشاره به مادر اسماعیل ÷ است که از مصر می‌باشد. و وصلت، اشاره به ماریه‌ی قبطیه همسر نبی اکرم ص است که از مردم مصر است).

باب (73): آنچه در مورد عمان آمده است

1750ـ عَن ابي بَرْزَةَ س قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجُلاً إِلَى حَىٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَسَبُّوهُ وَضَرَبُوهُ، فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ عُمَانَ أَتَيْتَ، مَا سَبُّوكَ وَلاَ ضَرَبُوكَ». (م/2544)

ترجمه: ابو برزه س می‌گوید: رسول الله ص مردی را برای دعوت یکی از قبایل عرب فرستاد. آنان او را بد و بی راه گفتند و کتک زدند. آن مرد نزد رسول الله ص آمد و ایشان را از ماجرا مطلع ساخت. رسول الله ص فرمود: «اگر نزد مردم عمان می‌رفتی، تو را بد و بی راه نمی‌گفتند و کتک نمی‌زدند».

باب (74): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است

1751ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ص إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قَرَأَ: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ﴾ [الجمعة: 3]. قَالَ رَجُلٌ: مَنْ هَؤُلاَءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ النَّبِيُّ ص حَتَّى سَأَلَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا، قَالَ: وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِىُّ، قَالَ: فَوَضَعَ النَّبِيُّ ص يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلاَءِ». (م/2546)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نزد نبی اکرم ص نشسته بودیم که سوره‌ی جمعه بر ایشان نازل گردید. هنگامی که رسول الله ص آیه‌ی ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ﴾ «گروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند» تلاوت نمود، فردی گفت: یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم ص به آن شخص جوابی نداد تا اینکه او سؤالش را یک یا دو یا سه بار تکرار کرد. گفتنی است که سلمان فارسی نیز در میان ما بود. آنگاه، رسول الله ص دست مبارکش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از اینها به آن، دست خواهند یافت».

باب (75): مردم مانند صد شتر هستند که یک شخص نمی‌تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند

1752ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَجِدُونَ النَّاسَ كَإِبِلٍ مِائَةٍ، لاَ يَجِدُ الرَّجُلُ فِيهَا رَاحِلَةً». (م/2547)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شما مردم را مانند صد شتر می‌بینید که شخص نمی‌تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند». (همانگونه که یک شتر خوب در میان صد شتر، پیدا نمی‌شود، انسان خوب و کامل هم در میان انسان‌ها کم است).

باب (76): سخنی در مورد کذاب و قاتل قبیله‌ی ثقیف

1753ـ عَنْ أَبِي نَوْفَلٍ قَالَ: رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ل عَلَى عَقَبَةِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَجَعَلَتْ قُرَيْشٌ تَمُرُّ عَلَيْهِ وَالنَّاسُ، حَتَّى مَرَّ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ل، فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَبَا خُبَيْبٍ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَبَا خُبَيْبٍ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَبَا خُبَيْبٍ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَنْهَاكَ عَنْ هَذَا، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَنْهَاكَ عَنْ هَذَا، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَنْهَاكَ عَنْ هَذَا، أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتَ مَا عَلِمْتُ صَوَّامًا، قَوَّامًا، وَصُولاً لِلرَّحِمِ، أَمَا وَاللَّهِ لأُمَّةٌ أَنْتَ أَشَرُّهَا لأُمَّةٌ خَيْرٌ، ثُمَّ نَفَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ س، فَبَلَغَ الْحَجَّاجَ مَوْقِفُ عَبْدِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَأُنْزِلَ عَنْ جِذْعِهِ، فَأُلْقِىَ فِي قُبُورِ الْيَهُودِ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى أُمِّهِ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ش، فَأَبَتْ أَنْ تَأْتِيَهُ، فَأَعَادَ عَلَيْهَا الرَّسُولَ: لَتَأْتِيَنِّى أَوْ لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكِ مِنْ يَسْحَبُكِ بِقُرُونِكِ، قَالَ: فَأَبَتْ وَقَالَتْ: وَاللَّهِ لاَ آتِيكَ حَتَّى تَبْعَثَ إِلَيَّ مَنْ يَسْحَبُنِى بِقُرُونِى، قَالَ: فَقَالَ: أَرُونِى سِبْتَىَّ، فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَتَوَذَّفُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهَا، فَقَالَ: كَيْفَ رَأَيْتِنِى صَنَعْتُ بِعَدُوِّ اللَّهِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُكَ أَفْسَدْتَ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَأَفْسَدَ عَلَيْكَ آخِرَتَكَ، بَلَغَنِى أَنَّكَ تَقُولُ لَهُ: يَا ابْنَ ذَاتِ النِّطَاقَيْنِ، أَنَا وَاللَّهِ ذَاتُ النِّطَاقَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكُنْتُ أَرْفَعُ بِهِ طَعَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ طَعَامَ أَبِي بَكْرٍ مِنَ الدَّوَابِّ، وَأَمَّا الآخَرُ فَنِطَاقُ الْمَرْأَةِ الَّتِي لاَ تَسْتَغْنِى عَنْهُ، أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنَا: «أَنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَّابًا وَمُبِيرًا» فَأَمَّا الْكَذَّابُ فَرَأَيْنَاهُ، وَأَمَّا الْمُبِيرُ فَلاَ إِخَالُكَ إِلاَّ إِيَّاهُ، قَالَ: فَقَامَ عَنْهَا وَلَمْ يُرَاجِعْهَا. (م/2545)

ترجمه: ابو نوفل می‌گوید: (جنازه‌ی) عبد الله بن زبیر ل را دیدم که در گذرگاه مدینه (مکانی در مکه) آویزان بود و قریش و سایر مردم از کنار او می‌گذشتند. تا اینکه عبد الله بن عمر ل به او رسید؛ پس ایستاد و گفت: سلام بر تو ای ابو خُبیب؛ سلام بر تو ای ابو خُبیب؛ سلام بر تو ای ابو خُبیب؛ سوگند به الله که من تو را از این کار (جنگیدن) منع می‌کردم؛ سوگند به الله که من تو را از این کار، منع می‌کردم؛ سوگند به الله که من تو را از این کار، منع می‌کردم؛ (چون می‌دانستم که موفق نمی‌شوی.) سوگند به الله که من هیچ روزه‌داری و شب زنده‌داری و شخصی که حق خویشاوندی را بجا آورد، بهتر از تو سراغ ندارم؛ به الله سوگند، امتی که بدترین آنها تو باشی، امت بسیار خوبی است. سپس عبدلله به راهش ادامه داد. بعد از آن، خبر ایستادن عبد الله بن عمر ل و سخنانش به حجاج رسید. حجاج افرادی را فرستاد و آنها جنازه‌ی عبد الله بن زبیر ل را از چوبه‌ی دار پایین آوردند و در میان قبرهای یهودیان انداختند. آنگاه، شخصی را نزد اسماء دختر ابوبکر؛ مادر عبد الله بن زبیر؛ فرستاد و از اسماء خواست تا نزد او بیاید؛ اما اسماء ل از رفتن نزد او خودداری کرد. دوباره، حجاج شخصی را نزد او فرستاد تا به او بگوید: نزد من می‌آیی یا شخصی را می‌فرستم تا تو را با گیسوهایت بکشد و نزد من بیاورد. باز هم اسماء ل نرفت و گفت: به الله سوگند، نزد تو نمی‌آیم مگر اینکه شخصی را بفرستی تا مرا با گیسوهایم بکشد و نزد تو بیاورد. حجاج گفت: کفشهای چرمی مرا بدهید. آنگاه، کفشهایش را برداشت و با تکبر یا با شتاب به راه افتاد تا اینکه نزد اسماء ل رفت و گفت: دیدی که با دشمن الله چگونه رفتار کردم؟ اسماء ل گفت: دیدم که تو دنیایش را ویران کردی؛ ولی او آخرت تو را ویران نمود؛ به من خبر رسیده است که تو او را (از روی طعنه و عیبجویی) فرزند ذات النطافین خطاب می‌کنی؛ سوگند به الله که من ذات النطافین (دارای دو کمربند) هستم؛ (کمربندم را دو قسمت کردم) و با یکی از آنها غذای رسول الله ص و ابوبکر را بستم تا بتوانند آن را در مکانی مرتفع، آویزان نمایند که حیوانات بدان دسترسی نداشته باشند؛ و دومی را به عنوان کمربندی استفاده نمودم که هرزنی بدان نیاز دارد؛ باید بدانی که رسول الله ص فرمود: «در قبیله‌ی ثقیف، یک کذاب، و یک قاتل و جنایتکار خواهد آمد». کذابش را ما دیده‌ایم (مختار ثقفی بود) و فکر نمی‌کنم که قاتل و جنایتکارش، کسی غیر از تو باشد. آنگاه، حجاج بدون اینکه جواب اسماء ل را بدهد، برخاست و رفت.

55ـ کتاب نیکی و صله‌ی رحمی

باب (1): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق‌ احسان بیشتری است

1754ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِى؟ قَالَ: «أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (م/2548)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شخصی نزد رسول ‏الله ص آمد وگفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق‌تراست؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (2): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی)

1755ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلاَّ ثَلاَثَةٌ: عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَصَاحِبُ جُرَيْجٍ، وَكَانَ جُرَيْجٌ رَجُلاً عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمَعَةً، فَكَانَ فِيهَا، فَأَتَتْهُ أُمُّهُ وَهُوَ يُصَلِّى، فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ أُمِّى وَصَلاَتِى، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاَتِهِ فَانْصَرَفَتْ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّى فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ فَقَالَ: يَا رَبِّ أُمِّى وَصَلاَتِى، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاَتِهِ، فَانْصَرَفَتْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّى فَقَالَتْ يَا جُرَيْجُ. فَقَالَ أَىْ رَبِّ أُمِّى وَصَلاَتِى. فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاَتِهِ، فَقَالَت: اللَّهُمَّ لاَ تُمِتْهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى وُجُوهِ الْمُومِسَاتِ، فَتَذَاكَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ جُرَيْجًا وَعِبَادَتَهُ، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ بَغِىٌّ يُتَمَثَّلُ بِحُسْنِهَا، فَقَالَتْ: إِنْ شِئْتُمْ لأَفْتِنَنَّهُ لَكُمْ، قَالَ: فَتَعَرَّضَتْ لَهُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتَتْ رَاعِيًا كَانَ يَأْوِى إِلَى صَوْمَعَتِهِ فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَقَعَ عَلَيْهَا، فَحَمَلَتْ، فَلَمَّا وَلَدَتْ، قَالَتْ: هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَوْهُ فَاسْتَنْزَلُوهُ وَهَدَمُوا صَوْمَعَتَهُ وَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: زَنَيْتَ بِهَذِهِ الْبَغِىِّ، فَوَلَدَتْ مِنْكَ، فَقَالَ: أَيْنَ الصَّبِىُّ؟ فَجَاءُوا بِهِ، فَقَالَ: دَعُونِى حَتَّى أُصَلِّىَ، فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَتَى الصَّبِىَّ فَطَعَنَ فِي بَطْنِهِ، وَقَالَ: يَا غُلاَمُ مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: فُلاَنٌ الرَّاعِى، قَالَ: فَأَقْبَلُوا عَلَى جُرَيْجٍ يُقَبِّلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، وَقَالُوا: نَبْنِى لَكَ صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لاَ، أَعِيدُوهَا مِنْ طِينٍ كَمَا كَانَتْ، فَفَعَلُوا، وَبَيْنَا صَبِىٌّ يَرْضَعُ مِنْ أُمِّهِ، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دَابَّةٍ فَارِهَةٍ وَشَارَةٍ حَسَنَةٍ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِى مِثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْىَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْنِى مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهِ فَجَعَلَ يَرْتَضِعُ» قَالَ: فَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ يَحْكِى ارْتِضَاعَهُ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ فِي فَمِهِ، فَجَعَلَ يَمُصُّهَا، قَالَ: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، وَهِىَ تَقُولُ: حَسْبِىَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلِ ابْنِى مِثْلَهَا، فَتَرَكَ الرَّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى مِثْلَهَا، فَهُنَاكَ تَرَاجَعَا الْحَدِيثَ، فَقَالَتْ: حَلْقَى، مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِى مِثْلَهُ، فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْنِى مِثْلَهُ، وَمَرُّوا بِهَذِهِ الأَمَةِ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلِ ابْنِى مِثْلَهَا، فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى مِثْلَهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى مِثْلَهَا. (م/2550)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن‌ گفته‌اند: 1ـ عیسی بن مریم 2ـ صاحب مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت؛ جریج مرد عابدی بود که برای خودش صومعه‌ای ساخته بود و در آن عبادت می‌نمود. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. فردای آن روز نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. روز سوم نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. اینجا بود که مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانی که چشمش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتاده، او را نمیران. به هر حال، جریج و عبادتش در میان بنی اسرائیل، زبان به زبان می‌گشت. در این اثنا، یکی از زنان فاحشه‌ی بنی اسرائیل که در حسن و جمال، ضرب المثل بود، گفت: من جریج را دچار فتنه و فساد می‌کنم. آنگاه، نزد جریج رفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، به او هیچ توجهی نکرد. سپس، آن زن، نزد چوپانی که به صومعه‌ی جریج رفت و آمد داشت، رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. آن چوپان با او همبستر شد و آن زن، حامله گردید. و هنگامی که وضع حمل کرد، گفت: این، فرزند جریج است. اینگونه مردم، هجوم آوردند و صومعه‌اش را شکستند و او را از آن پایین آوردند و شروع به کتک زدن او کردند. جریج گفت: موضوع چیست؟ گفتند: تو با این زن بدکاره مرتکب زنا شده‌ای و هم اکنون او پسری از تو بدنیا آورده است. جریج گفت: بچه کجاست؟ مردم بچه را آوردند. جریج گفت: اجازه دهید تا نماز بخوانم. آنگاه، نماز خواند و نزد بچه رفت و با انگشتش به شکم او زد و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان. مردم با دیدن این صحنه، به جریج هجوم آوردند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند و به او گفتند: حال که چنین است، صومعه‌ات را از طلا می‌سازیم. جریج گفت: خیر، همانگونه که قبلا بود، آن را از گِل بسازید. پس مردم آن را از گِل ساختند.

3ـ روزی، یک کودک، ‌مشغول شیر خوردن از پستان مادرش بود که سواری چابک و زیباروی از آنجا گذشت. مادر کودک گفت: بار الها! فرزندم را مانند او بگردان. کودک پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: بار الها! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد».

ابوهریره س می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم که نبی اکرم ص (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارکش را می‌مکد.

«سپس، مردم کنیزی را از آنجا می‌بردند در حالی که او را کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. و آن کنیز می‌گفت: الله متعال مرا کفایت می‌کند و او بهترین کارساز است. مادر گفت: بار الها! فرزندم را مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. اینجا بود که مادر و کودک با یکدیگر به گفتگو پرداختند. مادر گفت: دردِ گلو بگیری؛ مردی زیبا روی عبور کرد؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او بگردان. تو گفتی: بار الها! مرا مانند او مگردان. بعد از آن، مردم کنیزی را می‌بردند و کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او مگردان. اما تو گفتی: بار الها! مرا مانند او بگردان».

(در روایت صحیح بخاری آمده است که مادر در ادامه گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود؛ اما درباره‌ی این کنیز، مردم می‌گویند: دزدی و زنا کرده است؛ حال آنکه او چنین کاری انجام نداده است).

باب (3): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها

1756ـ عن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى نَبِىِّ اللَّهِ ص فَقَالَ: أُبَايِعُكَ عَلَى الْهِجْرَةِ وَالْجِهَادِ، أَبْتَغِى الأَجْرَ مِنَ اللَّهِ، قَالَ: «فَهَلْ مِنْ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ حَىٌّ»؟ قَالَ: نَعَمْ، بَلْ كِلاَهُمَا، قَالَ «فَتَبْتَغِي الأَجْرَ مِنَ اللَّهِ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَارْجِعْ إِلَى وَالِدَيْكَ فَأَحْسِنْ صُحْبَتَهُمَا». (م/2549)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: با تو بیعت می‌کنم که هجرت نمایم و جهاد کنم و پاداش آن را از الله متعال می‌خواهم. رسول الله ص فرمود: «آیا یکی از پدر و مادرت زنده است»؟ آن مرد گفت: بله؛ هردو زنده‌اند. پیامبر اکرم ص فرمود: «در جستجوی اجر و پاداش الله متعال هستی»؟ گفت: بله. فرمود: «پس نزد پدر و مادرت برگرد و با آنان به خوبی رفتار کن».

باب (4): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم ص که فرمود: «الله متعال نافرمانی از مادران را حرام قرار داده است»

1757ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ وَمَنْعًا وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلاَثًا: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (م/593)

ترجمه: از مغیره بن شعبه س روایت است که رسول الله ص فرمود: «الله متعال نافرمانی از مادران، زنده به گور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی، و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. همچنین سخن بیهوده گفتن، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است».

باب (5): بینی کسی‌که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد، به خاک مالیده شود

1758ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ» قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ، أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا، ثُمَّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ». (م/2551)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بینی‌اش به خاک مالیده شود؛ دوباره بینی‌اش به خاک مالیده شود؛ باز هم بینی‌اش به خاک مالیده شود». شخصی پرسید: بینی چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: «بینی کسی‌که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد».

باب (6): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند

1759ـ عَنِ عَبدِاللهِ ابْنِ عُمَرَ ل: أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ كَانَ لَهُ حِمَارٌ يَتَرَوَّحُ عَلَيْهِ، إِذَا مَلَّ رُكُوبَ الرَّاحِلَةِ، وَعِمَامَةٌ يَشُدُّ بِهَا رَأْسَهُ، فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا عَلَى ذَلِكَ الْحِمَارِ، إِذْ مَرَّ بِهِ أَعْرَابِىٌّ، فَقَالَ: أَلَسْتَ ابْنَ فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ؟ قَالَ: بَلَى، فَأَعْطَاهُ الْحِمَارَ وَقَالَ: ارْكَبْ هَذَا، وَالْعِمَامَةَ، قَالَ: اشْدُدْ بِهَا رَأْسَكَ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ أَعْطَيْتَ هَذَا الأَعْرَابِىَّ حِمَارًا كُنْتَ تَرَوَّحُ عَلَيْهِ، وَعِمَامَةً كُنْتَ تَشُدُّ بِهَا رَأْسَكَ! فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَبَرِّ الْبِرِّ صِلَةَ الرَّجُلِ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ، بَعْدَ أَنْ يُوَلِّىَ» وَإِنَّ أَبَاهُ كَانَ صَدِيقًا لِعُمَرَ. (م/2552)

ترجمه: از عبد الله بن عمر ل روایت است که: وقتی از مکه بیرون می‌رفت، الاغی با خود داشت که هنگام خسته شدن از سواری شتر، بر آن، سوار می‌شد. همچنین عمامه‌ای داشت که با آن، سرش را می‌بست. روزی، سوار بر الاغ بود که یک مرد بادیه نشین از کنارش می‌گذشت. عبد الله بن عمر ل گفت: آیا تو فرزند فلانی بن فلانی نیستی؟ آن مرد گفت: بله. ابن عمر الاغ و عمامه‌اش را به او داد و گفت: بر این الاغ، سوار شو، و این عمامه را بپوش. یکی از همراهان ابن عمر به او گفت: الله متعال تو را ببخشد؛ الاغی را که برای تنوع، بر آن سوار می‌شدی و عمامه‌ای را که سرت را با آن می‌بستی، به این بادیه نشین دادی! ابن عمر ل گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «بهترین نیکی آن است که یک شخص، بعد از مرگ پدرش، با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند». همانا پدرش دوست عمرس بود.

باب (7): فضیلت احسان کردن به دختران

1760ـ عَن عَائِشَةَ ب زَوْجَ النَّبِىِّ ص قَالَتْ: جَاءَتْنِي امْرَأَةٌ، وَمَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا، فَسَأَلَتْنِى فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَأَخَذَتْهَا فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ وَابْنَتَاهَا، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِىُّ ص فَحَدَّثْتُهُ حَدِيثَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ص: «مَنِ ابْتُلِىَ مِنَ الْبَنَاتِ بِشَىْءٍ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (م/2629)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: روزی، یک زن با دو دخترش به خانه‌ی من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه‌ی خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه‌ی خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله ص تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. پیامبر اکرم ص فرمود: «هر کس که به وسیله‌ی چند دختر، مورد آزمایش قرار گیرد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

1761ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ» وَضَمَّ أَصَابِعَهُ. (م/2631)

ترجمه: انس بن مالکلمی‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کسی که دو دختر را سرپرستی کند، تا اینکه به سن بلوغ برسند، روز قیامت، در حالی می‌آید که من و او اینگونه هستیم» و انگشتانش را به هم چسباند. (کنار هم هستیم.)

باب (8): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می‌گردد

1762ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (م/2557)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «هرکس که می‌خواهد روزی‌اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید حق خویشاوندی را بجا آورد».

باب (9): بجا آوردن حق خویشاوندی اگرچه آنان بجای نیاورند

1763ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرَابَةً: أَصِلُهُمْ وَيَقْطَعُونِي، وَأُحْسِنُ إِلَيْهِمْ وَيُسِيئُونَ إِلَىَّ، وَأَحْلُمُ عَنْهُمْ وَيَجْهَلُونَ عَلَىَّ، فَقَالَ: «لَئِنْ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسِفُّهُمُ الْمَلَّ، وَلاَ يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ، مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/2558)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: مردی عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که حق خویشاوندی آنان را بجا می‌آورم؛ اما آنان حق خویشاوندی را بجا نمی‌آورند. من با آنها نیکی می‌کنم؛ اما آنان با من بدی می‌کنند. من در مقابل آنان، صبر می‌کنم، و بردباری می‌ورزم؛ اما آنها جهالت می‌ورزند و بد اخلاقی می‌کنند. رسول الله ص فرمود: «اگر تو اینگونه باشی که می‌گویی، مانند این است که خاکستر داغ در دهان آنان می‌ریزی؛ و تا زمانی که اینگونه رفتار کنی، همچنان یک پشتیبان از جانب الله متعال علیه آنان، همراه تو خواهد بود».

باب (10): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن

1764ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّحِمُ فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: نَعَمْ: أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَذَاكَ لَكِ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ٢٣ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ٢٤﴾ [محمد: 22-24]. (م/2554)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله‌ی رحم) برخاست و گفت: این، جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. الله متعال فرمود: آیا راضی می‌شوی که هرکس، پیوند خویشاوندی را رعایت کند، من او را با خود، وصل کنم و هرکس پیوند خویشاوندی را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی. الله متعال فرمود: پس چنین خواهم کرد».

سپس رسول الله ص فرمود: اگر خواستید در این باره این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ٢٣ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ٢٤﴾.

«آیا اگر ـ از اسلام ـ روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خودتان را قطع کنید؛ ‏آنان، کسانی هستند که الله متعال آنها را نفرین کرده است. لذا گوش‌هایشان را ـ از شنیدن حق ـ کر، و چشمانشان را ـ از دیدن راه هدایت ـ کور کرده است. آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند؟ یا این که بر دلها، قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟»

1765ـ عَن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ س: عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: قَالَ سُفْيَانُ: يَعْنِي قَاطِعَ رَحِمٍ. (م/2556)

ترجمه: جبیر بن مطعم س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «کسی که پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، وارد بهشت نمی‌شود».

باب (11): در مورد سرپرست یتیم

1766ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَافِلُ الْيَتِيمِ، لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ، أَنَا وَهُوَ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ» وَأَشَارَ مَالِكٌ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى.

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص با اشاره‌ی با دو انگشت سبابه و میانه فرمود: «من و کسی‌که یک یتیم خویشاوند یا غیر خویشاوند را سرپرستی کند، در بهشت، مانند این دو انگشت در کنار یکدیگر خواهیم بود».

باب (12): پاداش کسی‌که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه، و مساکین، تلاش می‌کند

1767ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «السَّاعِى عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ـــــ وَأَحْسِبُهُ قَالَ: ــــــ وَكَالْقَائِمِ لاَ يَفْتُرُ وَكَالصَّائِمِ لاَ يُفْطِرُ». (م/2982)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می‌کند». و فکر می‌کنم که افزود: «و مانند کسی است که در راه الله، جهاد می‌نماید و مانند کسی است که شبها را بدون خستگی، در عبادت بسر می‌برد و روزها را پشت سرهم روزه می‌گیرد».

باب (13): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند

1768ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ بِجَلاَلِى؟ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي، يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلِّي». (م/2566)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، الله متعال می‌فرماید: کجایند کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست داشته‌اند؟ من امروز آنان را در سایه‌ی خود، جای خواهم داد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی من وجود ندارد».

1769ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص: «أَنَّ رَجُلاً زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ، عَلَى مَدْرَجَتِهِ، مَلَكًا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ، قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا؟ قَالَ: لاَ، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ ﻷ، قَالَ: فَإِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ، بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ». (م/2567)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مردی، برای ملاقات برادر دینی‌اش، به روستای دیگری رفت. الله متعال به فرشته‌ای دستور داد تا سر راه او بنشیند. هنگامی که آن مرد به فرشته رسید، فرشته پرسید: کجا می‌روی؟ آن مرد گفت: برای ملاقات برادر دینی‌ام به این روستا می‌روم. فرشته پرسید: آیا تو نزد او مصلحت و منفعتی داری که می‌خواهی آن را افزایش دهی؟ آن مرد گفت: نه، فقط به خاطر خشنودی الله، او را دوست دارم. فرشته گفت: «مرا الله متعال نزد تو فرستاده است تا به تو اعلان کنم که الله تو را دوست دارد، همانگونه که تو آن مرد را به خاطر الله دوست داری».

باب (14): روز قیامت، هرکس با دوستانش حشر می‌شود

1770ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَا أَعْدَدْتَ لِلسَّاعَةِ»؟ قَالَ: حُبَّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، قَالَ: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا، بَعْدَ الإِسْلاَمِ، فَرَحًا أَشَدَّ مِنْ قَوْلِ   
النَّبِيِّ ص: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِأَعْمَالِهِمْ. (م/2639)

ترجمه: انس س می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: یا رسول الله! قیامت کی بر پا می‌شود؟ رسول اکرم ص فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده‌ای»؟ گفت: چیزی آماده نکرده‌ام جز اینکه الله و رسولش را دوست دارم. پیامبر اکرم ص فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری».

انس س می‌گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه‌ی این سخن نبی اکرم ص خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس س ادامه داد: من نبی اکرم ص، ‌ابوبکر و عمر ل را دوست دارم و به خاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت،‌ همراه آنان باشم اگرچه اعمالی مانند اعمال آنها ندارم.

باب (15): هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبوب بندگانش می‌گرداند

1771ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ عَلَيهِ السَّلام فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فُلاَنًا فَأَحِبَّهُ، قَالَ: فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِى فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلاَنًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، قَالَ: ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ: إِنِّي أُبْغِضُ فُلاَنًا فَأَبْغِضْهُ، قَالَ: فَيُبْغِضُهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِى فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلاَنًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيُبْغِضُونَهُ، ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبَغْضَاءُ فِي الأَرْضِ». (م/2637)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، جبریل ÷ را صدا می‌زند و می‌گوید: من فلانی را دوست دارم؛ تو هم او را دوست داشته باش. در نتیجه، جبریل ÷ نیز او را دوست داشته و در آسمان، اعلان می‌کند و می‌گوید: الله متعال فلانی را دوست دارد؛ شما نیز او را دوست داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم او را دوست می‌دارند. وسرانجام، نزد مردم روی زمین نیز مقبولیت پیدا می‌کند. همچنین، هرگاه، الله متعال با کسی دشمنی ورزد، جبریل ÷ را صدا می‌زند و می‌گوید: من با فلانی دشمن هستم؛ شما نیز او را دشمن بدارید. در نتیجه، جبریل ÷ نیز او را دشمن داشته و میان ساکنان آسمان، اعلان می‌کند و می‌گوید: الله متعال دشمن فلانی است؛ شما نیز او را دشمن داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم با او دشمنی می‌کنند. و سرانجام، منفور مردم روی زمین قرار می‌گیرد».

باب (16): ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند

1772ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س ـ يَرْفَعُهُ ـ قَالَ: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلاَمِ إِذَا فَقُهُوا، وَالأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ». (م/2638)

ترجمه: ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و ارواح، مانند لشکرهای متنوعی هستند که گرد هم آمده‌اند؛ لذا آنهایی که صفات و خصوصیات نزدیک و شبیه به هم داشته باشند، در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ و آنانی که خصوصیات و صفات متضاد و دور از هم داشته باشند، از هم فاصله می‌گیرند و دچار اختلاف می‌شوند».

باب (17): مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است

1773ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». (م/2585)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می‌شود».

باب (18): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن‌اند

1774ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى». (م/2586)

ترجمه: نعمان بن بشیر می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مثال مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن است که هر گاه عضوی از آن، به درد آید، سایر بدن در بیداری و تب با او همدرد می‌شود».

باب (19): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند و او را تنها نمی‌گذارد

1775ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَحَاسَدُوا، وَلاَ تَنَاجَشُوا، وَلاَ تَبَاغَضُوا، وَلاَ تَدَابَرُوا، وَلاَ يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لاَ يَظْلِمُهُ، وَلاَ يَخْذُلُهُ، وَلاَ يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَهُنَا» وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ: «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ». (م/2564)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «حسادت نورزید؛ قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بر معامله‌ی دیگران معامله ننمایید (با پرداخت مبلغی بیشتر یا قول فروش ارزان‌تر، مانع معامله‌ی دیگران نشوید.) مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند، او را تنها نمی‌گذارد و به او به دیده‌ی حقارت نگاه نمی‌کند». و با دست به سینه‌اش اشاره نمود و سه بار فرمود: «تقوا اینجاست؛ همین گناه و بدی برای یک شخص، کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند؛ خون و مال و آبرو و همه چیز یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است».

1776ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ». (م/2564)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال به چهره‌ها و اموال شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمال شما می‌نگرد».

باب (20): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده

1777ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص أنّه قَالَ: «لاَ يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ فِي الدُّنْيَا، إِلاَّ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2590)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «عیب هر بنده‌ای را که الله متعال در دنیا، بپوشاند، در روز قیامت، نیز می‌پوشاند».

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا فِي الدُّنْيَا، إِلاَّ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هر بنده‌ای که عیب بنده‌ی دیگری را در دنیا بپوشاند، الله متعال عیوبش را در روز قیامت، می‌پوشاند».

باب (21): در مورد سفارش همنشینان

1778ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَتَاهُ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا أَحَبَّ». (م/2627)

ترجمه: ابوموسی س روایت می‌کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله ص می‌آمد و یا کسی، از پیامبر اکرم ص درخواست حاجتی می‌کرد، رسول اکرم ص خطاب به صحابه ش می‌فرمود: «شما نیز (در حق این شخص) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید؛ الله متعال بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می‌کند».

باب (22): مثال همنشین خوب

1779ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ، إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». (م/2628)

ترجمه: ابوموسی س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند حامل مُشک و دمنده‌ی دَمِ آهنگر است؛ حامل مشک یا به تو مشک می‌دهد یا از او می‌خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشامت می‌رسد؛ و دمنده‌ی دَم آهنگر یا لباسهایت را می‌سوزاند و یا بوی بد آن، به مشامت می‌رسد».

باب (23): سفارش در مورد همسایه

1780ـ عن عَائِشَةَ ب قَالَت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِى بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَيُوَرِّثَنَّهُ». (م/2625)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد».

1781ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ: إِنَّ خَلِيلِى ص أَوْصَانِي: «إِذَا طَبَخْتَ مَرَقًا فَأَكْثِرْ مَاءَهُ، ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جِيرَانِكَ، فَأَصِبْهُمْ مِنْهَا بِمَعْرُوفٍ». (م/2625)

ترجمه: ابو ذر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ای ابو ذر! هرگاه، خورش یا شوربایی درست کردی، آب آن را زیاد کن؛ سپس به یک خانواده از همسایه‌هایت، نگاه کن و آنها را بخوبی از آن شوربا، بهره‌مند گردان».

باب (24): استحباب خوشرویی با مردم

1782ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ص: «لاَ تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهٍ طَلْقٍ». (م/2626)

ترجمه: ابوذر س می­گوید: نبی اکرم ص به من فرمود: «هیچ کار نیکی را حقیر و کوچک نشمار؛ اگرچه با برادر مسلمانت را با خوشرویی ملاقات کنی».

باب (25): در مورد نرم‌خویی و ملایمت

1783ـ عَنْ جَرِيرٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ». (م/2592)

ترجمه: از جریر بن عبدالله روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «هرکس از نرم‌خویی و ملایمت، محروم گردد، از تمام نیکی‌ها محروم می‌شود».

1784ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، زَوْجِ النَّبِىِّ ص، عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ الرِّفْقَ لاَ يَكُونُ فِي شَىْءٍ إِلاَّ زَانَهُ، وَلاَ يُنْزَعُ مِنْ شَىْءٍ إِلاَّ شَانَهُ». (م/2594)

ترجمه: عایشه ل ؛همسر گرامی نبی اکرم ص ؛ روایت می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: «در هرکاری که نرم خویی و ملایمت، رعایت شود، مزیّن و آراسته می‌گردد؛ و در هر کاری که رعایت نگردد، معیوب و زشت می‌شود».

باب (26): الله متعال نرم‌خویی و ملایمت را دوست دارد

1785ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، زَوْجِ النَّبِىِّ ص: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ، وَيُعْطِى عَلَى الرِّفْقِ مَا لاَ يُعْطِى عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لاَ يُعْطِى عَلَى مَا سِوَاهُ». (م/2593)

ترجمه: عایشه ل؛ همسر گرامی ‌نبی اکرم ص؛ می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست دارد؛ و بر اثر نرمی و مهربانی چیزهایی عنایت می‌کند که با خشونت و استفاده از روشهای دیگر، نمی‌دهد».

باب (27): عذاب انسان متکبر

1786ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِى هُرَيْرَةَ ل قَالاَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْعِزُّ إِزَارُهُ، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ، فَمَنْ يُنَازِعُنِى عَذَّبْتُهُ». (م/2620)

ترجمه: ابو سعید خدری و ابوهریره ل می­گویند: رسول الله ص فرمود: «عزت، ازار پروردگار است؛ و کبریا (عظمت و بی‌نیازی) ردای اوست؛ الله متعال می‌فرماید: کسی‌که در این صفات با من کشمکش و نزاع کند (تکبر کند و غرور ورزد) او را عذاب خواهم داد».

1787ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ثَلاَثَةٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ ـ قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ـ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخٌ زَانٍ، وَمَلِكٌ كَذَّابٌ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ». (م/107)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه نفر، صحبت نمی‌کند، از گناهان، پاکشان نمی‌گرداند، به آنها نگاه نمی‌کند و دچار عذاب دردناکی می‌شوند: 1ـ پیر زناکار 2ـ پادشاه دروغگو 3ـ فقیر متکبر».

باب (28): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می‌‌کند

1788ـ عَنْ جُنْدَبٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَ: «أَنَّ رَجُلاً قَالَ: وَاللَّهِ لاَ يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلاَنٍ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ ذَا الـمـتَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لاَ أَغْفِرَ لِفُلاَنٍ، فَإِنِّى قَدْ غَفَرْتُ لِفُلاَنٍ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ». أَوْ كَمَا قَالَ. (م/2591)

ترجمه: از جندب بن عبد الله س روایت است که: رسول الله ص فرمود: «مردی گفت: به الله سوگند که الله متعال فلانی را نمی‌آمرزد. الله متعال فرمود: این چه کسی است که به من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را مغفرت نمی‌کنم؟ همانا من فلانی را مغفرت نمودم و اعمالت را نابود ساختم». راوی می‌گوید: یا جملاتی شبیه این فرمود.

باب (29): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند

1789ـ عَن عَائِشَةُ ب: أَنَّ رَجُلاً اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: «ائْذَنُوا لَهُ، فَلَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ، أَوْ بِئْسَ رَجُلُ الْعَشِيرَةِ» فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَلاَنَ لَهُ الْقَوْلَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ لَهُ الَّذِي قُلْتَ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْقَوْلَ؟ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ وَدَعَهُ، أَوْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». (م/2621)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: مردی، از نبی اکرم ص اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم ص فرمود: «به او اجازه دهید؛ وی فرزند بسیار بد یا مرد بسیار بدی از فلان قبیله است». اما هنگامی که آن مرد، وارد شد، با نرمی و مدارا با او صحبت کرد. عایشه ل می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! او را آنگونه توصیف نمودی؛ سپس با نرمی و ملایمت با او صحبت کردی؟! رسول الله ص فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، بدترین منزلت را نزد الله متعال، کسی دارد که مردم او را به خاطر در امان ماندن از بدیهایش، رها کنند».

(قابل یاد آوری است که پیامبر اکرم ص آن مرد را تعریف وتمجید نکرد تا گفته شود: تناقض گویی نموده است؛ بلکه صرفاً با اخلاق خوب و چهره‌ای باز چنانکه در روایات دیگر آمده است، با او برخورد نمود تا شاید باعث تألیف قلب و مسلمان شدن افرادی مانند او گردد؛ و این کار، اشکالی ندارد؛ ولی اگر او را تعریف و تمجید می‌نمود، تناقض گویی محسوب می‌شد.) فتح الباری با اختصار

باب (30): در مورد عفو کردن

1790ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ اللَّهُ». (م/2588)

ترجمه: ابو هریره س روایت می‌کند که: رسول الله ص فرمود: «هیچ مالی از صدقه دادن، کم نمی‌شود. و هر عفوی باعث می‌شود که الله متعال، عزت بنده‌اش را افزایش دهد. و هرکس که به خاطر الله متعال، تواضع و فروتنی نماید، الله متعال او را بلند می‌گرداند».

باب (31): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می‌کند

1791ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا تَعُدُّونَ الرَّقُوبَ فِيكُمْ»؟ قَالَ قُلْنَا: الَّذِي لاَ يُولَدُ لَهُ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكَ بِالرَّقُوبِ، وَلَكِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ يُقَدِّمْ مِنْ وَلَدِهِ شَيْئًا» قَالَ: «فَمَا تَعُدُّونَ الصُّرَعَةَ فِيكُمْ»؟ قَالَ: قُلْنَا: الَّذِي لاَ يَصْرَعُهُ الرِّجَالُ، قَالَ: «لَيْسَ بِذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». (م/2608)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شما در میان خود،چه کسی را عقیم و نازا می‌دانید»؟ گفتیم: کسی را که بچه دار نمی‌گردد. فرمود: «نازای واقعی او نیست؛ بلکه کسی است که هیچ یک از فرزندانش را از دست نداده است». سپس فرمود: «شما چه کسی را کشتی گیر و قهرمان می‌دانید»؟ گفتیم: کسی را که مردم نتوانند او را هنگام کشتی به زمین بزنند. فرمود: «آنگونه نیست که شما فکر می‌کنید؛ بلکه قهرمان واقعی، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل می‌کند».

باب (32): گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هنگام خشم

1792ـ عن سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ س قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلاَنِ عِنْدَ النَّبِىِّ ص، فَجَعَلَ أَحَدُهُمَا يَغْضَبُ وَيَحْمَرُّ وَجْهُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِىُّ ص فَقَالَ: «إِنِّى لأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنْهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَامَ إِلَى الرَّجُلِ رَجُلٌ مِمَّنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ص فَقَالَ: أَتَدْرِى مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص آنِفًا؟ قَالَ: «إِنِّى لأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنْهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَمَجْنُونًا تَرَانِى؟ (م/2610)

ترجمه: سلیمان بن صُرَد س می‌گوید: دو نفر نبی اکرم ص به یکدیگر، دشنام می‌دادند؛ یکی از آنها، خشمگین بود و چهره‌اش قرمز شده بود. نبی اکرم ص به سوی او نگاه کرد و فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آن را به زبان آورد، خشم‌اش فرو می‌نشیند؛ اگر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید، خشم‌اش فرو می‌نشیند». یکی از کسانی که سخن رسول اکرم ص را شنید، نزد او رفت و گفت: آیا می‌دانی که رسول الله ص هم اکنون چه فرمود؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آن را به زبان آورد، خشم‌اش فرو می‌نشیند؛ و آن، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است». آن مرد گفت: فکر می‌کنی که من دیوانه‌ام (که چنین کلمه‌ای بگویم).

باب (33): انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل کند

1793ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَمَّا صَوَّرَ اللَّهُ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يُطِيفُ بِهِ، يَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَآهُ أَجْوَفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لاَ يَتَمَالَكُ». (م/2611)

ترجمه: از انس س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هنگامی که الله متعال، تمثال (گِلی) آدم را در بهشت آفرید، برای مدتی طولانی، او را آنجا رها کرد. در این اثنا، شیطان پیرامونش دور می‌زد تا ببیند که او چیست؟ و هنگامی که او را میان تهی یافت، متوجه شد که بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل نماید».

باب (34): در مورد کار نیک و گناه

1794ـ عَنْ النَوَّاسِ بْنِ سِمْعَانَ س قَالَ: أَقَمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالْمَدِينَةِ سَنَةً، مَا يَمْنَعُنِى مِنَ الْهِجْرَةِ إِلاَّ الْمَسْأَلَةُ، كَانَ أَحَدُنَا إِذَا هَاجَرَ لَمْ يَسْأَلْ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ شَيْءٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْبِرِّ وَالإِثْمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». (م/2553)

ترجمه: نواس بن سمعان س می‌گوید: «یک سال، همراه رسول الله ص در مدینه ماندم (بدون اینکه در مدینه استقرار پیدا کنم.) و آنچه که مانع هجرتم به مدینه می‌شد، این بود که بتوانم از رسول الله ص سؤال کنم؛ چرا که هرگاه یکی از ما هجرت می‌کرد، نمی‌توانست از رسول الله ص چیزی بپرسد. (مهاجرین و انصار از سؤال کردن، منع شده بودند.) به هر حال، من از رسول مکرم اسلام ص در مورد نیکی و گناه پرسیدم. پیامبر اکرم ص فرمود: «نیکی، اخلاق خوب است؛ و گناه و بدی، آن است که در دلت، در مورد آن، شک و تردید وجود داشته باشد و ناگوار بدانی که مردم از آن، اطلاع پیدا کنند».

باب (35): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی‌دارد

1795ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَرَّ رَجُلٌ بِغُصْنِ شَجَرَةٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لأُنَحِّيَنَّ هَذَا عَنِ الْمُسْلِمِينَ لاَ يُؤْذِيهِمْ، فَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ». (م/1914)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مردی از کنار شاخه‌ی درختی که وسط راه قرار داشت، عبور می‌کرد؛ پس با خود گفت: سوگند به الله، این را از سر راه مسلمانان دور می‌کنم تا باعث اذیت و آزار آنان نگردد. لذا به سبب آن، وارد بهشت گردید».

1796ـ عَن ابي بَرْزَةَ س قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ عَلِّمْنِى شَيْئًا أَنْتَفِعُ بِهِ، قَالَ: «اعْزِلِ الأَذَى عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ». (م/2618)

ترجمه: ابو برزه س می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! به من چیزی آموزش بده که برایم مفید باشد. فرمود: «چیزهای آزار دهنده را از سر راه مسلمانان دور کن».

باب (36): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید

1797ـ عَنِ الأَسْوَدِ س قَالَ: دَخَلَ شَبَابٌ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَى عَائِشَةَ، وَهِىَ بِمِنًى، وَهُمْ يَضْحَكُونَ، فَقَالَتْ: مَا يُضْحِكُكُمْ؟ قَالُوا: فُلاَنٌ خَرَّ عَلَى طُنُبِ فُسْطَاطٍ، فَكَادَتْ عُنُقُهُ أَوْ عَيْنُهُ أَنْ تَذْهَبَ، فَقَالَتْ: لاَ تَضْحَكُوا، فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُشَاكُ شَوْكَةً فَمَا فَوْقَهَا، إِلاَّ كُتِبَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ». (م/2572)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که ایشان در منا بود که یک جوان قریشی نزد او آمد در حالی که او و اطرافیانش می‌خندیدند. عایشه ل پرسید: چرا می‌خندید؟ گفتند: فلانی هنگام عبور کردن از بالای طناب خیمه‌ای به زمین افتاد و چیزی نمانده بود که گردنش بشکند یا چشمش کور شود. عایشه ل گفت: نخندید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ص فرمود: «به بدن هر مسلمانی که خاری بخلد یا به مصیبتی بزرگتر از آن، گرفتار شود، یک نیکی برایش نوشته می‌شود و یکی از گناهانش، محو و نابود می‌گردد». (مغفرت می‌شود).

باب (37): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می‌شود

1798ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِى هُرَيْرَةَ ل أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصَبٍ، وَلاَ نَصَبٍ، وَلاَ سَقَمٍ، وَلاَ حَزَنٍ، حَتَّى الْهَمِّ يُهَمُّهُ إِلاَّ كُفِّرَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِهِ». (م/2573)

ترجمه: ابوسعید خدری و ابو هریره ل می‌گویند: شنیدیم که رسول الله ص می‌فرمود: «مؤمن، دچار هیچ‌گونه درد، خستگی، بیماری، اندوه و غم و حتی نگرانی نمی‌شود مگر اینکه به وسیله‌ی آن، گناهانش بخشیده می‌شوند».

1799ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِ﴾ [النساء: 123]. بَلَغَتْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَبْلَغًا شَدِيدًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قَارِبُوا وَسَدِّدُوا، فَفِى كُلِّ مَا يُصَابُ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفَّارَةٌ، حَتَّى النَّكْبَةِ يُنْكَبُهَا، أَوِ الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا». (م/2574)

ترجمه: ابو هریره می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی ﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِ﴾ «هرکس کار بدی انجام دهد، سزای آن را می‌بیند» نازل گردید، برای مسلمانان بسیار سنگین و گران شد. لذا رسول الله ص فرمود: «راه راست و میانه را در پیش گیرید؛ مسلمان به هر مصیبتی که گرفتار آید، باعث کفاره‌ی گناهان وی می‌گردد؛ حتی اگر حادثه‌ی کوچکی (مثل لغزیدن و افتادن) برایش اتفاق بیفتد یا خاری به بدنش بخلد».

باب (38): حسادت ورزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است

1800ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَبَاغَضُوا وَلاَ تَحَاسَدُوا وَلاَ تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ». (م/2559)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بلکه برادروار، الله متعال را عبادت کنید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد».

باب (39): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید

1801ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ س :أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ». (م/2560)

ترجمه: ابوایوب انصاری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند؛ و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید».

باب (40): نهی از دشمنی و قهر کردن

1802ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الاِثْنَيْنِ، وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلاَّ رَجُلاً كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ، فَيُقَالُ: أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا». (م/2565)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روزهای دوشنبه و پنجشنبه، درهای بهشت، باز می‌گردد و هر بنده‌ای که به الله متعال، شرک نمی‌ورزد، بخشیده می‌شود، مگر کسی‌که میان او و برادرش، دشمنی و عداوت، وجود داشته باشد؛ در مورد آنان می‌گویند: این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند».

باب (41): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است

1803ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلاَ تَحَسَّسُوا، وَلاَ تَجَسَّسُوا، وَلاَ تَنَافَسُوا، وَلاَ تَحَاسَدُوا، وَلاَ تَبَاغَضُوا، وَلاَ تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (م/2563)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ‏ است. به دنبال عیوب دیگران نباشید؛ تجسس نکنید؛ با یکدیگر (در دنیا) رقابت نکنید؛ به یکدیگر، حسادت نورزید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، الله متعال را عبادت کنید».

باب (42): شیطان نماز گزاران را تحریک می‌کند و به جان هم می‌اندازد

1804ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيِسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ». (م/2812)

ترجمه: جابر س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «شیطان ناامید شده است از اینکه نمازگزاران شبه جزیره‌ی عربستان او را عبادت کنند؛ ولی آنان را تحریک می‌کند و به جان یکدیگر می‌اندازد».

باب (43): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد

1805ـ عَن عَائِشَةَ بزَوْجَ النَّبيِّ ص: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا لَيْلاً، قَالَتْ فَغِرْتُ عَلَيْهِ، فَجَاءَ فَرَأَى مَا أَصْنَعُ، فَقَالَ: «مَا لَكِ يَا عَائِشَةُ أَغِرْتِ»؟ فَقُلْتُ: وَمَا لِي لاَ يَغَارُ مِثْلِى عَلَى مِثْلِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَقَدْ جَاءَكِ شَيْطَانُكِ»؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَمَعِىَ شَيْطَانٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَلَكِنْ رَبِّى أَعَانَنِى عَلَيْهِ حَتَّى أَسْلَمَ». (م/2815)

ترجمه: عایشه ل ؛ همسر گرامی نبی اکرم ص می‌گوید: شبی، رسول الله ص از نزد من بیرون رفت. من از رفتن او به غیرت آمدم. سپس پیامبر اکرم ص آمد و دید که من چکار می‌کنم. فرمود: «ای عایشه! چه اتفاقی افتاده است؟ آیا به غیرت آمده‌ای»؟ گفتم: چرا شخصی مثل من نسبت به شخصی مانند تو به غیرت نیاید؟ رسول الله ص فرمود: «آیا شیطان تو نزد تو آمده است»؟ پرسیدم: یا رسول الله! آیا شیطانی همراه من است؟ فرمود: «بلی». پرسیدم: با هر انسان، یک شیطان وجود دارد؟ فرمود: «بله». پرسیدم: یا رسول الله، همراه تو هم وجود دارد؟ فرمود: «بله، ولی پروردگارم مرا علیه او یاری نموده و او تسلیم شده است».

باب (44): غیبت نکنید

1806ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْغِيبَةُ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ». (م/2589)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست»؟ مردم گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «غیبت آن است که به گونه‌ای در مورد برادرت صحبت کنی که ناراحت شود». شخصی پرسید: اگر چیزی بگویم که در او وجود دارد، حکمش چیست؟ فرمود: «اگر آنچه می‌گویی، در او وجود داشته باشد، غیبت کرده‌ای؛ و اگر در او وجود نداشته باشد، او را تهمت زده‌ای».

باب (45): در مورد سخن چینی

1807ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا ص قَالَ: «أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ مَا الْعَضْهُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ» وَإِنَّ مُحَمَّدًا ص قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ يَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ صِدِّيقًا، وَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ كَذَّابًا». (م/2606)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: محمد ص فرمود: «آیا به شما نگویم که عضه چیست؟ سخن چینی و ایجاد دشمنی و خصومت میان مردم است».

همچنین محمد ص فرمود: «یک شخص، به اندازه‌ای راست می‌گوید که در زمره‌ی صدیقین قرار می‌گیرد؛ و به اندازه‌ای دروغ می‌گوید که نزد الله متعال، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود».

باب (46): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود

1808ـ عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ حُذَيفَةَ س فِي الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ رَجُلٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَيْنَا، فَقِيلَ لِحُذَيْفَةَ: إِنَّ هَذَا يَرْفَعُ إِلَى السُّلْطَانِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ إِرَادَةَ أَنْ يُسْمِعَهُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ». (م/105)

ترجمه: همام بن حارث می‌گوید: ما در مسجد نزد حذیفه س نشسته بودیم که مردی آمد و در مجلس ما نشست. شخصی به حذیفه گفت: این شخص، اخباری را به حاکم می‌رساند. حذیفه س به این هدف که آن مرد بشنود، گفت: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی‌شود».

باب (47): در مورد شخص دو چهره (منافق)

فيه حديث ابي هريرة س، و قد تقدم فی أواخر الفضائل (الحديث: 1744)

ترجمه: در این زمینه، حدیث ابو هریره س در اواخر کتاب فضایل، با شماره‌ی (1744) بیان گردید.

باب (48): در مورد راستگویی و دروغگویی

1809ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مسعودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِى إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِى إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِى إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِى إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». (م/2607)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همانا راستگویی، انسان را به سوی نیکی، رهنمون می‌شود. و نیکی، انسان را به بهشت می‌رساند. و شخص، به اندازه‌ای راست می‌گوید و به دنبال راستگویی است که نزد الله متعال در زمره‌ی صدّیقین نوشته می‌شود. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می‌کشاند. و شخص، به اندا زه‌ای دروغ می‌گوید و به فکر دروغ گفتن است که نزد الله متعال، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود».

باب (49): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است

1810ـ عَن أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ب وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الأُوَلِ اللاَّتِى بَايَعْنَ النَّبِيَّ ص أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَيَقُولُ خَيْرًا وَيَنْمِى خَيْرًا» قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَلَمْ أَسْمَعْ يُرَخَّصُ فِي شَىْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ كَذِبٌ إِلاَّ فِي ثَلاَثٍ: الْحَرْبُ، وَالإِصْلاَحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَحَدِيثُ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَحَدِيثُ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا، وَفِی رِوَايَةٍ قَالَت: وَ لَم أسمَعَهُ يُرخِّصُ فِي شَیءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ إِلاَّ فِي ثَلاَثٍ. (م/2605)

ترجمه: ام کلثوم دختر عقبهلکه از مهاجران نخستین و کسانی است که با نبی اکرم ص بیعت کردند، می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی‌شود».

ابن شهاب می‌گوید: من نشنیده‌ام که به مردم اجازه داده شود تا دروغ بگویند مگر در سه مورد: هنگام جنگ، برقراری صلح میان مردم و در صحبت کردن مرد با همسرش و زن با شوهرش.

و در یک روایت آمده است که ام کلثوم گفت: و من نشنیدم که رسول الله ص اجازه‌ی دروغ گفتن بدهد مگر در سه مورد.

باب (50): ممنوعیت دعوت جاهلیت

1811ـ عَن جَابِرَ س قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ص فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِىُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِىُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ» فَسَمِعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ فَقَالَ: قَدْ فَعَلُوهَا، وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، قَالَ عُمَرُ: دَعْنِى أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «دَعْهُ، لاَ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» (انظر الحديث 1832) (م/2584)

ترجمه: جابر س می‌گوید: ما در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم ص بودیم. پس مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول الله ص فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید»؟ مردم گفتند: یا رسول الله! مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. پیاکبر اکرم ص فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید؛ زیرا زشت و بد بو هستند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: چنین کاری انجام داده‌اند؟ سوگند به الله، اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. نبی اکرم ص فرمود: «او را رها کن؛ زیرا اگر کشته شود، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند».

باب (51): منع کردن از دشنام دادن

1812ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الْمُسْتَبَّانِ مَا قَالاَ، فَعَلَى الْبَادِئِ، مَا لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ». (م/2587)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «گناه دو نفری که یکدیگر را دشنام می‌دهند، بر فردی است که دشنام دادن را شروع کرده است تا زمانی که فرد مظلوم (دومی) تجاوز نکند». (بیشتر از آغاز کننده دشنام ندهد؛ که در این صورت، هردو نفر گنهکار می‌شوند).

باب (52): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه

1813ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قَالَ اللَّهُ ﻷ: يُؤْذِينِى ابْنُ آدَمَ، يَقُولُ: يَا خَيْبَةَ الدَّهْرِ فَلاَ يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: يَا خَيْبَةَ الدَّهْرِ فَإِنِّى أَنَا الدَّهْرُ، أُقَلِّبُ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ، فَإِذَا شِئْتُ قَبَضْتُهُمَا». (م/2246)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص گفت: «الله ﻷ فرمود: فرزند آدم مرا اذیت و آزار می‌کند و می‌گوید: ای روزگار فلاکت بار. مبادا یکی از شما بگوید: ای روزگار فلاکت بار؛ چرا که من (گرداننده‌ی) روزگار هستم و شب و روزش را می‌گردانم؛ و هرگاه که بخواهم آنها را از بین می‌برم». (لذا کسی‌که روزگار را دشنام می‌دهد، در حقیقت، الله متعال را که گرداننده‌ی روزگار است، دشنام داده است.)

1814ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ «لاَ تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ». (م/2246)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «روزگار را دشنام ندهید؛ زیرا این الله است که روزگار را می‌گرداند».

باب (53): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند

1815ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يُشِيرُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ بِالسِّلاَحِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِى أَحَدُكُمْ لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». (م/2617)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه به سوی برادر مسلمانش اشاره نکند؛ زیرا شما نمی‌دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه‌ای وارد گردد؛ در نتیجه، اشاره کننده، در چاله‌ای از جهنم بیفتد».

باب (54): محافظت از پیکان و لبه‌ی تیز تیرها در داخل مسجد

1816ـ عَنْ جَابِرٍ ل عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلاً كَانَ يَتَصَدَّقُ بِالنَّبْلِ فِي الْمَسْجِدِ، أَنْ لاَ يَمُرَّ بِهَا إِلاَّ وَهُوَ آخِذٌ بِنُصُولِهَا. (م/2614)

ترجمه: جابر می‌گوید: رسول الله ص مردی را که در مسجد، صدقه می‌داد و تیرهایی همراه خود داشت، دستور داد تا هرگاه با تیرها از داخل مسجد، عبور می‌کند، پیکان آنها را بگیرد (تا مبادا مسلمانی را مجروح کند).

1817ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَجْلِسٍ أَوْ سُوقٍ، وَبِيَدِهِ نَبْلٌ، فَلْيَأْخُذْ بِنِصَالِهَا، ثُمَّ لْيَأْخُذْ بِنِصَالِهَا، ثُمَّ لْيَأْخُذْ بِنِصَالِهَا» قَالَ: فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَاللَّهِ مَا مُتْنَا حَتَّى سَدَّدْنَاهَا، بَعْضُنَا فِي وُجُوهِ بَعْضٍ. (م/2615)

ترجمه: ابو موسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما از کنار مجلس یا بازاری عبور می‌کرد در حالی که تیر در دست دارد، پیکان (لبه‌ی تیز) تیرها را بگیرد؛ تأکید می‌کنم پیکان تیرها را بگیرد؛ باز هم تأکید می‌کنم پیکان تیرها را بگیرد». (تا مبادا کسی را زخمی ‌کند).

راوی می‌گوید: ابو موسی گفت: سوگند به الله، ما نمردیم تا اینکه تیرها را به سوی چهره‌های یکدیگر، راست کردیم و نشانه گرفتیم.

باب (55): ممنوعیت زدن به چهره

1818ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلاَ يَلْطِمَنَّ الْوَجْهَ». (م/2612)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اگر یکی از شما با برادرش، درگیر شد، به صورتش، نزند». (چرا که جای حساسی است و محل بیشتر حواس انسان است.)

1819ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». (م/2612)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما با برادرش، دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند؛ زیرا الله متعال آدم را به صورت اصلی خودش (آدم) آفریده است».

باب (56): در مورد نفرین حیوانات و سخت گیری درباره‌ی آن

1820ـ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ل قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَامْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى نَاقَةٍ، فَضَجِرَتْ فَلَعَنَتْهَا، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «خُذُوا مَا عَلَيْهَا وَدَعُوهَا، فَإِنَّهَا مَلْعُونَةٌ». قَالَ عِمْرَانُ: فَكَأَنِّى أَرَاهَا الآنَ تَمْشِى فِي النَّاسِ، مَا يَعْرِضُ لَهَا أَحَدٌ. (م/2595)

ترجمه: عِمران بن حُصَین ل می‌گوید: در یکی از سفرهای رسول الله ص یک زن انصاری بر ناقه‌ای (ماده شتری) سوار بود. آن زن، ناراحت شد و شتر را نفرین کرد.   
رسول الله ص نفرین آن زن را شنید و فرمود: «بار شتر را بردارید و شتر را رها کنید؛ چرا که او نفرین شده است». عمران می‌گوید: گویا من آن زن را هم اکنون می‌بینم که در میان مردم، پیاده می‌رود بدون اینکه کسی به او توجه کند. (کاملا آن صحنه را بخاطر دارم).

باب (57): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد

1821ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ س سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ «إِنَّ اللَّعَّانِينَ لاَ يَكُونُونَ شُهَدَاءَ وَلاَ شُفَعَاءَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2598)

ترجمه: ابو درداء س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «کسانی که زیاد نفرین می‌کنند، روز قیامت، گواه (بر امت‌های دیگر) قرار نمی‌گیرند و حق شفاعت هم ندارند».

1822ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، قَالَ «إِنِّى لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا، وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً». (م/2599)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: شخصی گفت: یا رسول الله! مشرکین را نفرین کن. پیامبر اکرم ص فرمود: «من مبعوث نشده‌ام تا نفرین کنم؛ بلکه بعنوان رحمت (برای جهانیان) مبعوث شده‌ام».

باب (58): در مورد کسی که می‌گوید: مردم هلاک شدند

1823ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا قَالَ العَبدُ هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ ـ وَ هُوَ ابنُ مُحَمَّد بنِ سُفيَانَ ـ: لاَ أَدْرِى «أَهْلَكَهُمْ» بِالنَّصْبِ أَوْ «أَهْلَكُهُمْ» بِالرَّفْعِ. (م/2623)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، بنده بگوید: مردم هلاک و نابود شدند، خودش زودتر از همه، هلاک و نابود می‌شود».

ابو اسحاق ؛محمد بن سفیان؛ می‌گوید: من نمی‌دانم که این روایت، «أَهْلَكَهُمْ» با نصب (فتحه) است (او مردم را هلاک و نابود ساخت). یا «أَهْلَكُهُمْ» با رفع (ضمه) است (زودتر از همه هلاک می‌شود).

(قابل یاد آوری است که نووی در شرح صحیح مسلم با ضمه‌ی کاف را ترجیح داده و می‌گوید: این مذمت، شامل حال کسی می‌شود که از روی تکبر و خودپسندی و تحقیر مردم و فخرفروشی، این جمله را بر زبان آورد. و این، حرام است. ولی اگر کسی به علت نقصی که در دین مردم مشاهده می‌کند، این جمله را به عنوان همدردی و دلسوزی به زبان آورد، اشکالی ندارد).

باب (59): کسانی که بیش از حد سخت گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند

1824ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قَالَهَا ثَلاَثًا. (م/2670)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص سه بار فرمود: «کسانی که بیش از حد سخت گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند».

باب (60): هر مسلمانی را که نبی اکرم ص نفرین کند یا بد و بی راه بگوید، حال آنکه آن شخص، شایسته‌ی این چیزها نباشد، سخنان پیامبر باعث پاکی، پاداش و رحمت برای او می‌شوند

1825ـ عَنْ عَائِشَةَ بقَالَتْ: دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلاَنِ، فَكَلَّمَاهُ بِشَيْءٍ لاَ أَدْرِى مَا هُوَ، فَأَغْضَبَاهُ، فَلَعَنَهُمَا وَسَبَّهُمَا، فَلَمَّا خَرَجَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصَابَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا مَا أَصَابَهُ هَذَانِ، قَالَ: «وَمَا ذَاكِ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ: لَعَنْتَهُمَا وَسَبَبْتَهُمَا، قَالَ: «أَوَمَا عَلِمْتِ مَا شَارَطْتُ عَلَيْهِ رَبِّى؟ قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، فَأَىُّ الْمُسْلِمِينَ لَعَنْتُهُ أَوْ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْهُ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا». (م/2600)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: دو مرد نزد رسول الله ص آمدند و با پیامبر اکرم ص صحبتی کردند که من نمی‌دانم چه بود؛ به هر حال، باعث خشمگین شدن نبی مکرم اسلام ص شدند. در نتیجه، پیامبر اکرم ص آنها را نفرین کرد و بد و بی راه گفت. عایشه ل می‌گوید: هنگامی که آنان، بیرون رفتند، من گفتم: یا رسول الله! دعای خیر تو بدرقه‌ی راه هرکس شود، رستگار می‌گردد؛ اما شامل این دو نفر نگردید. رسول الله ص فرمود: «موضوع چیست»؟ گفتم: شما این دو نفر را نفرین نمودید و بد و بی راه گفتید. فرمود: «مگر نمی‌دانی که من با پروردگارم چه شرطی گذاشته‌ام؟ من اینگونه دعا کرده‌ام که: بار الها! من بشری بیش نیستم؛ پس هر مسلمانی را که نفرین کردم یا بد و بی راه گفتم، سخنان مرا باعث پاکی و پاداش برای او بگردان».

1826ـ عَن أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَتْ عِنْدَ أُمِّ سُلَيْمٍ يَتِيمَةٌ، وَهِىَ أُمُّ أَنَسٍ، فَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص الْيَتِيمَةَ، فَقَالَ: «آنْتِ هِيَهْ؟ لَقَدْ كَبِرْتِ، لاَ كَبِرَ سِنُّكِ» فَرَجَعَتِ الْيَتِيمَةُ إِلَى أُمِّ سُلَيْمٍ تَبْكِى، فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: مَا لَكِ يَا بُنَيَّةُ؟ قَالَتِ الْجَارِيَةُ: دَعَا عَلَيَّ نَبِيُّ اللَّهِ ص أَنْ لاَ يَكْبَرَ سِنِّى، فَالآنَ لاَ يَكْبَرُ سِنِّي أَبَدًا، أَوْ قَالَتْ قَرْنِى، فَخَرَجَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ مُسْتَعْجِلَةً تَلُوثُ خِمَارَهَا، حَتَّى لَقِيَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا لَكِ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ»؟ فَقَالَتْ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ، أَدَعَوْتَ عَلَى يَتِيمَتِى؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكِ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ»؟ قَالَتْ: زَعَمَتْ أَنَّكَ دَعَوْتَ أَنْ لاَ يَكْبَرَ سِنُّهَا وَلاَ يَكْبَرَ قَرْنُهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ شَرْطِى عَلَى رَبِّى؟ أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّى فَقُلْتُ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ، وَأَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ، لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهُورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ أَبُو مَعْنٍ: (يُتَيِّمَةٌ) بِالتَّصْغِيرِ، فِى الْمَوَاضِعِ الثَّلاَثَةِ (م/2603)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نزد ام سلیم ـ مادر انس ـ دختری یتیم، زندگی می‌کرد. رسول الله ص او را دید و فرمود: «تو همان دختر یتیم هستی؟ بزرگ شده‌ای؛ بزرگتر از این نشوی». با شنیدن این سخنان، دختر یتیم، گریان، نزد ام سلیم آمد. ام سلیم پرسید: ای دخترکم! چه اتفاقی افتاده است؟ دختر یتیم گفت: پیامبر ص مرا نفرین کرد که بزرگتر از این نشوم؛ لذا هم اکنون، هرگز بزرگتر از این نمی‌شوم. ام سلیم در حالی که روسری‌اش را دور سرش می‌پیچید، با عجله، بیرون شد و به ملاقات رسول الله ص رفت. رسول الله ص فرمود: ای ام سلیم! چه اتفاقی برایت افتاده است؟ ام سُلیم گفت: یا رسول الله! آیا یتیم مرا نفرین کردی؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «ای ام سلیم! ماجرا چیست»؟ ام سلیم گفت: دخترک یتیم می‌گفت: شما دعا کرده‌اید که بزرگتر نشود و عمرش طولانی نگردد. راوی می‌گوید: از شنیدن این سخنان، رسول الله ص خندید و فرمود: «ای ام سلیم! مگر شما شرط مرا با پروردگارم نمی‌دانید؟ من با پروردگارم، شرط کردم و گفتم: من بشری بیش نیستم؛ مانند سایر انسان‌ها خشنود می‌شوم و مانند آنها به خشم می‌آیم؛ لذا علیه هریک از افراد امتم، دعایی کردم که او شایسته‌ی آن دعا نیست، آن را روز قیامت، برایش باعث طهارت و پاکی و وسیله‌ی نزدیکی به الله متعال بگردان». ابو معن (یکی از راویان) در هرسه جای فوق که کلمه‌ی یتیم آمده است آن را با تصغیر یعنی یتیمک ذکر کرده است.

1827ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَتَوَارَيْتُ خَلْفَ بَابٍ، قَالَ: فَجَاءَ فَحَطَأَنِى حَطْأَةً، وَقَالَ: «اذْهَبْ وَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: «اذْهَبْ فَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، فَقَالَ: «لاَ أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ» قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: قُلْتُ لأُمَيَّةَ: مَا حَطَأَنِى؟ قَالَ: قَفَدَنِى قَفْدَةً. (م/2604)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: من همراه بچه‌ها بازی می‌کردم که رسول الله ص آمد. من خودم را پشت دری پنهان کردم. پیامبر اکرم ص آمد و با کف دستش، میان شانه‌هایم زد و فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. دوباره فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». این بار هم من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. پیامبر اکرم فرمود: «الله متعال شکمش را سیر نکند».

56ـ کتاب ظلم

باب (1): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه

1828ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س عَنِ النَّبِيِّ ص فِيمَا رَوَى عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: «يَا عِبَادِى إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِى، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلاَ تَظَالَمُوا، يَا عِبَادِى كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلاَّ مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِى أَهْدِكُمْ، يَا عِبَادِى كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلاَّ مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعِمُونِى أُطْعِمْكُمْ، يَا عِبَادِى كُلُّكُمْ عَارٍ إِلاَّ مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِى أَكْسُكُمْ، يَا عِبَادِى إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِى أَغْفِرْ لَكُمْ، يَا عِبَادِى إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضَرِّى فَتَضُرُّونِى، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ، كَانُوا عَلَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِى شَيْئًا، يَا عِبَادِى لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ، كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِى شَيْئًا، يَا عِبَادِى لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِى، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إِلاَّ كَمَا يَنْقُصُ الْمِخْيَطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ، يَا عِبَادِى إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيَّاهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلاَ يَلُومَنَّ إِلاَّ نَفْسَهُ» قَالَ سَعِيدٌ: كَانَ أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِىُّ، إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ، جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ. (م/2577)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: نبی اکرم ص گفت: الله متعال فرمود: «ای بندگانم! من ظلم را بر خود، حرام ساخته‌ام و بر شما نیز حرام گرداندم؛ پس به یکدیگر ظلم نکنید. ای بندگانم! همه‌ی شما گمراه هستید مگر کسی‌که من او را هدایت کنم؛ پس از من طلب هدایت کنید تا من شما را هدایت نمایم. ای بندگانم! همه‌ی شما گرسنه‌اید، مگر کسی‌که من او را غذا بدهم؛ بنابراین، از من غذا بخواهید تا به شما غذا عنایت کنم. ای بندگانم! همه‌ی شما لخت و برهنه‌اید، مگر کسی‌که من او را لباس ارزانی کنم؛ پس از من لباس بخواهید تا شما را لباس عنایت کنم. ای بندگان من! شما شب و روز، گناه می‌کنید و این من هستم که تمام گناهان را می‌بخشم؛ پس از من آمرزش بخواهید تا شما را بیامرزم. ای بندگان من! شما توانایی آن را ندارید که به من ضرری برسانید؛ همچنین توانایی آن را ندارید که به من نفعی برسانید. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند پرهیزگارترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی به پادشاهی من اضافه نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند فاسق‌ترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی از پادشاهی من کم نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، در یک میدان بزرگ بایستند و از من بخواهند و من آرزوهای همه را برآورده سازم، این کار، از آنچه که نزد من وجود دارد، چیزی نمی‌کاهد، مگر به اندازه‌ی آبی که یک سوزن، هنگام فرو برده شدن در دریا از آب دریا می‌کاهد. ای بندگان من! آنچه وجود دارد، اعمال و کارهای شماست که من آنها را برای شما ثبت و ضبط می‌کنم و سرانجام، جزای آنها را بطور کامل به شما می‌دهم. پس اگر کسی، پاداش خوبی یافت، حمد و سپاس الله متعال را بجا آورد. و اگر کسی چیز دیگری یافت، فقط خودش را سرزنش کند».

سعید می‌گوید: ابو ادریس خولانی هرگاه، این حدیث را بیان می‌کرد (از بس که متأثر می‌شد) با زانوهایش به زمین می‌نشست.

1829ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاتَّقُوا الشُّحَّ، فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ». (م/2578)

ترجمه: از عبد الله بن عمر ل روایت است که رسول الله ص فرمود: «ظلم نکنید؛ چرا که ظلم، باعث تاریکی‌های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد. بخل نورزید؛ زیرا بخل باعث نابودی امتهای گذشته گردید؛ باعث شد تا آنها خونهای یکدیگر را بریزند و اموال دیگران را برای خود حلال بدانند».

1830ـ عَن ابنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لاَ يَظْلِمُهُ وَلاَ يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ، كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2580)

ترجمه: از عبدالله بن عمر ل روایت است که رسول الله ص فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ بدینجهت به او ظلم نمی‏کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، الله متعال در صدد رفع نیازهای او بر می‌آید. هرکس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، الله متعال مشکلی از مشکلات روز قیامت او را بر طرف خواهد کرد. و هرکس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، الله متعال عیب‏های او را در روز قیامت، خواهد پوشاند».

باب (2): در مورد مهلت دادن به ظالم

1831ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ يُمْلِى لِلظَّالِمِ، فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ١٠٢﴾ [هود: 102]. (م/2583)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همانا الله متعال به فرد ستمگر، مهلت می‌دهد. ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهایش نمی‌سازد». سپس   
رسول الله ص این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ١٠٢﴾ «مؤاخذه‌ی پروردگارت چنین است که هر گاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند که ستم کرده‌اند، همانا عقاب الله متعال دردناک و سخت خواهد بود».

باب (3): هرکس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه مظلوم

1832ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: اقْتَتَلَ غُلاَمَانِ، غُلاَمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَغُلاَمٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَنَادَى الْمُهَاجِرُ أَوِ الْمُهَاجِرُونَ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ وَنَادَى الأَنْصَارِىُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: «مَا هَذَا؟ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ»؟ قَالُوا: لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلاَّ أَنَّ غُلاَمَيْنِ اقْتَتَلاَ فَكَسَعَ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، قَالَ: «فَلاَ بَأْسَ، وَلْيَنْصُرِ الرَّجُلُ أَخَاهُ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَلْيَنْهَهُ، فَإِنَّهُ لَهُ نَصْرٌ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَلْيَنْصُرْهُ». (انظر الحديث:1811) (م/2584)

ترجمه: جابر س می‌گوید: دو نوجوان که یکی از آنها از مهاجرین بود و دیگری از انصار با یکدیگر درگیر شدند. آن شخص مهاجر یا مهاجرین گفتند: ای مهاجرین! به داد من برسید. و آن انصاری صدا زد و گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. رسول الله ص بیرون آمد و فرمود: «این چیست؟ دعوت جاهلیت، سر داده‌اید»؟ مردم گفتند: نه، یا رسول الله! دو نوجوان با یکدیگر درگیر شدند و یکی با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت دیگری زد. رسول الله ص فرمود: «اشکالی ندارد؛ هرکس باید برادرش را کمک کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ اگر ظالم بود، او را از این کار، منع کند. و اگر مظلوم بود، به کمک او بشتابد».

باب (4): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می‌کنند

1833ـ عَن عُرْوَةَ الزبير، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ل قَالَ: مَرَّ بِالشَّامِ عَلَى أُنَاسٍ، وَقَدْ أُقِيمُوا فِي الشَّمْسِ، وَصُبَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الزَّيْتُ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قِيلَ: يُعَذَّبُونَ فِي الْخَرَاجِ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ فِي الدُّنْيَا». (م/2613)

ترجمه: عروه بن زبیر می‌گوید: هشام بن حکیم بن حزام ل در شام، از کنار مردمی که در آفتاب، نگه داشته شده بودند و بر سرهایشان، روغن ریخته بودند، گذر کرد و پرسید: این، چه کاری است؟ شخصی گفت: برای پرداخت مالیات، شکنجه می‌شوند. هشام گفت: من شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «الله متعال کسانی را که مردم را در دنیا شکنجه می‌کنند، عذاب می‌دهد».

باب (5): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده‌اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید

1834ـ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ وَهُوَ يَذْكُرُ الْحِجْرَ، مَسَاكِنَ ثَمُودَ، قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ل قَالَ: مَرَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى الْحِجْرِ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلاَّ أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَذَرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» ثُمَّ زَجَرَ فَأَسْرَعَ حَتَّى خَلَّفَهَا. (م/2980)

ترجمه: ابن شهاب زهری که در مورد حِجر؛ محل سکونت ثمود؛ صحبت می‌کرد، گفت: سالم بن عبد الله روایت نمود که عبد الله بن عمر ل گفت: همراه رسول الله ص (در غزوه‌ی تبوک) از سرزمین حِجر می‌گذشتیم که به ما فرمود: «به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده‌اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید؛ مبادا گرفتار عذابی شوید که آنها بدان گرفتار شدند». آنگاه شترش را نهیب داد و بر او بانگ زد و شتاب نمود تا اینکه از آنجا گذشت.

باب (6): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده‌اند

1835ـ عن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ل: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى الْحِجْرِ، أَرْضِ ثَمُودَ، فَاسْتَقَوْا مِنْ آبَارِهَا، وَعَجَنُوا بِهِ الْعَجِينَ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يُهَرِيقُوا مَا اسْتَقَوْا وَيَعْلِفُوا الإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي كَانَتْ تَرِدُهَا النَّاقَةُ. (م/2981)

ترجمه: عبد الله ابن عمر ل می‌گوید: مردم همراه رسول الله ص (در غزوه‌ی تبوک) در نزدیکی حِجر، سرزمین قوم ثمود، منزل گرفتند و از چاههای آنجا آب کشیدند و آرد، خمیر کردند. رسول الله ص دستور داد تا آبها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و از چاهی که ناقه (شتر صالح ÷) آب می‌خورد، آب بردارند.

1836ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ»؟ قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لاَ دِرْهَمَ لَهُ وَلاَ مَتَاعَ، فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِى، يَأْتِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلاَةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِى قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ، قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ». (م/2581)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آیا می‌دانید مفلس چه کسی است»؟ صحابه ش عرض کردند: مفلس از دیدگاه ما، کسی است که درهم (پول) و کالایی ندارد. پیامبر اکرم ص فرمود: «مفلس از امتیان من، کسی است که روز قیامت، نماز و روزه و زکات با خود می‌آورد در حالی که به این یکی، دشنام داده، به آن یکی، تهمت زده، مال دیگری را خورده و خون آن دیگری را ریخته و یکی را کتک زده است؛ پس نیکی‌هایش را به این یکی و آن یکی می‌دهند. و اگر نیکی‌هایش قبل از بدهکاریهایش به پایان برسد، گناهان آن افراد را بر می‌دارند و بر دوش وی می‌گذارند و او را در آتش جهنم می‌اندازند».

1837ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَتُؤَدُّنَّ الْحُقُوقَ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يُقَادَ لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ». (م/2582)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: « سوگند به الله، روز قیامت، همه‌ی حق و حقوق را به صاحبانشان بر‌می‌گردانید تا جایی که انتقام و قصاص گوسفند بی‌شاخ از گوسفند شاخدار گرفته‌ می‌شود».

57ـ کتاب تقدیر و سرنوشت

باب (1): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم

1838ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: جَاءَ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ يُخَاصِمُونَ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْقَدَرِ، فَنَزَلَتْ: ﴿يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ٤٨ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ٤٩﴾ [القمر: 48-49]. (م/2656)

‏ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: مشرکین قریش نزد رسول الله ص آمدند و با ایشان در مورد تقدیر و سرنوشت، خصومت و جدل کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ٤٨ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ٤٩﴾ (روزی، در آتش جهنم، بر چهره‌هایشان، روی زمین، کشیده می‌شوند ـ و به آنان می‌گویند: ـ لمس دوزخ را بچشید.‏ ‏ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.)‏

باب (2): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی

1839ـ عَنْ طَاوُسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَدْرَكْتُ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُونَ: كُلُّ شَىْءٍ بِقَدَرٍ، قَالَ: وَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ل يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كُلُّ شَىْءٍ بِقَدَرٍ، حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ، أَوِ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ». (م/2655)

ترجمه: طاووس می‌گوید: تعدادی از اصحاب رسول الله ص را دریافتم که می‌گفتند: همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است. همچنین شنیدم که عبد الله بن عمر ل می‌گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی یا زرنگی و ناتوانی».

باب (3): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی

1840ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِىُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ، وَفِي كُلٍّ خَيْرٌ، احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَلاَ تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَىْءٌ فَلاَ تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَرُ اللَّهِ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». (م/2664)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مؤمن قوی و نیرومند نزد الله متعال از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است. و در هر دوی آنها خیر وجود دارد. تلاش کن و بدنبال کارهایی باش که برایت مفید هستند و از الله متعال، کمک بخواه و ناتوان مشو. و اگر به مصیبتی گرفتار شدی، نگو اگر من این کار را انجام می‌دادم، چنین وچنان می‌شد؛ ولی بگو: تقدیر الله متعال اینگونه بود و آنچه که الله متعال بخواهد، انجام می‌دهد؛ زیرا «اگر» دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

باب (4): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است

1841ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلاَئِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ». (م/2653)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «الله متعال تقدیر مخلوقات را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آنها نوشت در حالی که عرش او روی آب، قرار داشت».

باب (5): درباره‌ی اثبات تقدیر

1842ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ عِنْدَ رَبِّهِمَا، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى، قَالَ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلاَئِكَتَهُ، وَأَسْكَنَكَ فِي جَنَّتِهِ، ثُمَّ أَهْبَطْتَ النَّاسَ بِخَطِيئَتِكَ إِلَى الأَرْضِ؟ فَقَالَ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلاَمِهِ، وَأَعْطَاكَ الأَلْوَاحَ فِيهَا تِبْيَانُ كُلِّ شَىْءٍ وَقَرَّبَكَ نَجِيًّا، فَبِكَمْ وَجَدْتَ اللَّهَ كَتَبَ التَّوْرَاةَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ قَالَ مُوسَى: بِأَرْبَعِينَ عَامًا، قَالَ آدَمُ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾ [طه: 121]. قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَتَلُومُنِى عَلَى أَنْ عَمِلْتُ عَمَلاً كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِى بِأَرْبَعِينَ سَنَةً»؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى». (م/2652)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آدم و موسی نزد پروردگارشان، مناطره نمودند. پس آدم موسی را مغلوب ساخت. موسی گفت: تو همان آدم هستی که الله متعال تو را با دست خودش، آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد تا برایت سجده کنند و بهشت را محل سکونت تو قرار داد؛ اما تو با اشتباهی که مرتکب شدی، مردم را به زمین آوردی؟ آدم گفت: تو موسی هستی؛ آن کسی‌که الله متعال تو را برای پیامبری و سخن گفتن با خودش برگزید و الواح را به تو عنایت نمود که همه چیز در آنها بیان شده است و با تو بطور خصوصی و بدون واسطه‌ی فرشته، صحبت نمود؛ حالا به من بگو که الله متعال، تورات را چند سال قبل از آفرینش من نوشته است؟ موسی گفت: چهل سال قبل. آدم گفت: آیا در تورات دیدی که: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾ (آدم از دستور پروردگارش سرپیچی کرد؛ پس سرگردان شد.) موسی گفت: بله. آدم گفت: آیا مرا به خاطر عملی سرزنش می‌کنی که الله متعال آن را چهل سال قبل از آفرینش من نوشته است که من آن را انجام می‌دهم؟ رسول الله ص فرمود: «اینگونه آدم موسی را مغلوب ساخت».

باب (6): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ [الشمس: 7-8]. «و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است».

1843ـ عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ الدِّئَلِىِّ قَالَ: قَالَ لِي عِمْرَانُ بْنُ الْحُصَيْنِ ش: أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ وَيَكْدَحُونَ فِيهِ، أَشَىْءٌ قُضِىَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى عَلَيْهِمْ مِنْ قَدَرِ مَا سَبَقَ؟ أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ وَثَبَتَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ شَىْءٌ قُضِىَ عَلَيْهِمْ، وَمَضَى عَلَيْهِمْ، قَالَ: فَقَالَ: أَفَلاَ يَكُونُ ظُلْمًا؟ قَالَ: فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ فَزَعًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: كُلُّ شَىْءٍ خَلْقُ اللَّهِ وَمِلْكُ يَدِهِ، فَلاَ يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، فَقَالَ لِي: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، إِنِّي لَمْ أُرِدْ بِمَا سَأَلْتُكَ إِلاَّ لأَحْزُرَ عَقْلَكَ، إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ مُزَيْنَةَ أَتَيَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالاَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ، وَيَكْدَحُونَ فِيهِ، أَشَىْءٌ قُضِىَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى فِيهِمْ مِنْ قَدَرٍ قَدْ سَبَقَ، أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ، وَثَبَتَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: «لاَ، بَلْ شَىْءٌ قُضِىَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى فِيهِمْ، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﻷ: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ (م/2650)

ترجمه: ابو الاسود دئلی می‌گوید: عمران بن حصین به من گفت: نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می‌دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می‌کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ من جواب دادم: بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است. عمران بن حصین گفت: آیا این ظلم نیست؟ ابوالاسود می‌گوید: من از این سخنش، بسیار وحشت کردم و گفتم: همه چیز، آفرینش الله متعال است و در دست اوست؛ او هر چه انجام دهد، بازخواست نمی‌شود؛ ولی مردم بازخواست می‌شوند. آنگاه به من گفت: الله متعال تو را رحمت کند؛ صرفا هدفم از این سؤال، آزمایش فکر و اندیشه‌ات بود. دو نفر از طایفه‌ی مزینه نزد رسول الله ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می‌دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می‌کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ رسول الله ص فرمود: «بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است و تصدیق آن در کتاب الله متعال است که می‌فرماید: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ «و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است».

باب (7): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت

1844ـ عَنْ عَلِىٍّ س قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ وَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ مَكَانَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ وَقَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ نَمْكُثُ عَلَى كِتَابِنَا، وَنَدَعُ الْعَمَلَ؟ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ، أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ١٠﴾ [اللیل: 5-10]. (م/2647)

ترجمه: علی س می‌گوید: برای تشییع جنازه‌ای به قبرستان بقیع غرقد، رفته بودیم. در این میان، رسول الله ص نیز تشریف آورد و نشست. ما هم اطراف او نشستیم. پیامبر اکرم ص که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می‌زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلا هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: یا رسول الله! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می‌رود، و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود.

رسول الله ص فرمود: «شما اعمال را انجام دهید؛ چرا که برای هرکس، همان کاری آسان است که اهل آن است؛ برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می‌شود؛ و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می‌گردد». سپس پیامبر اکرم ص این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ١٠﴾ «اما کسی‌که مالش را در راه الله بخشید و تقوا پیشه کرد و آیین و وعده ی نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان ـ که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است ـ قرار خواهیم داد؛ ولی کسی‌که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری ـ که همان گمراهی و در نتیجه، دوزخ است ـ قرار خواهیم داد».

باب (8): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان

1845ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/2651)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل بهشت، عمل می‌نماید؛ اما خاتمه‌ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می‌شود. و چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل دوزخ، عمل می‌نماید؛ اما خاتمه‌ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می‌شود». (دعا کنید الله متعال همه‌ی ما را خاتمه‌ی خوبی عنایت فرماید.)

باب (9): در مورد تعیین اجل‌ها و تقسیم شدن رزق و روزی

1846ـ عَنْجعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: اللَّهُمَّ مَتِّعْنِي بِزَوْجِي، رَسُولِ اللَّهِ ص وَبِأَبِي، أَبِي سُفْيَانَ، وَبِأَخِي، مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّكِ سَأَلْتِ اللَّهَ لآجَالٍ مَضْرُوبَةٍ، وَآثَارٍ مَوْطُوءَةٍ، وَأَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ، لاَ يُعَجِّلُ شَيْئًا مِنْهَا قَبْلَ حِلِّهِ، وَلاَ يُؤَخِّرُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ حِلِّهِ، وَلَوْ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ، وَعَذَابٍ فِي الْقَبْرِ، لَكَانَ خَيْرًا لَكِ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْقِرَدَةُ وَالْخَنَازِيرُ، هِيَ مِمَّا مُسِخَ؟ فَقَالَ النَّبِىُّ ص «إِنَّ اللَّهَ ﻷ لَمْ يُهْلِكْ قَوْمًا، أَوْ يُعَذِّبْ قَوْمًا، فَيَجْعَلَ لَهُمْ نَسْلاً، وَإِنَّ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ». (م/2663)

ترجمه: عبدلله بن مسعود س می‌گوید: ام حبیبه ل گفت: «بار الها! مرا از همسرم؛ رسول الله؛ پدرم؛ ابوسفیان؛ و برادرم؛ معاویه؛ بهره مند گردان. رسول الله فرمود: «تو از الله متعال درخواست اجل‌های تعیین شده، راه‌های طی شده (بوسیله‌ی تقدیر) و رزقهای تقسیم شده را نمودی؛ و هیچ یک از اینها قبل از موعدش، فرا نمی‌رسد؛ و بعد از رسیدن موعدش هم به تأخیر نمی‌افتد؛ اگر از الله متعال می‌خواستی که تو را از عذاب آتش جهنم و عذاب قبر، نجات دهد، برایت بهتر بود». راوی می‌گوید: سپس مردی گفت: یا رسول الله! میمونها و خوک‌ها از امتهایی هستند که مسخ شده‌اند؟ نبی اکرم ص فرمود: «هر امتی را که الله متعال هلاک سازد یا دچار عذاب گرداند، دیگر هیچ نسلی از آنها باقی نمی‌ماند. (منقرض می‌شوند و از بین می‌روند.) و این میمونها و خوک‌ها قبل از آن، وجود داشته‌اند».

باب (10): چگونگی آفرینش و شقاوت وسعادت

1847ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ اللهُ ﻷ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكَتْبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِىٌّ أَوْ سَعِيدٌ، فَوَالَّذِى لاَ إِلَهَ غَيْرُهُ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». (م/2643)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص که صادق مصدوق است، فرمود: «نطفه‌ی هریک از شما به مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می‌شود؛ سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می‌آید؛ و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل می‌شود. آنگاه، الله متعال، فرشته‌ای را می‌فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می‌کند و می‌گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می‌شود. پس سوگند به ذاتی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد که یکی از شما اعمالی انجام می‌دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، ‌باقی می‌ماند؛ ولی تقدیرش، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما اعمال جهنمیان را انجام می‌دهد تا جایی که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به بهشت می‌رود».

1848ـ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ س يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ص قَالَ: «يَدْخُلُ الْمَلَكُ عَلَى النُّطْفَةِ بَعْدَ مَا تَسْتَقِرُّ فِي الرَّحِمِ بِأَرْبَعِينَ، أَوْ خَمْسَةٍ وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَشَقِىٌّ أَوْ سَعِيدٌ؟ فَيُكْتَبَانِ، فَيَقُولُ: أَىْ رَبِّ أَذَكَرٌ أَوْ أُنْثَى؟ فَيُكْتَبَانِ، وَيُكْتَبُ عَمَلُهُ وَأَثَرُهُ وَأَجَلُهُ وَرِزْقُهُ، ثُمَّ تُطْوَى الصُّحُفُ، فَلاَ يُزَادُ فِيهَا وَلاَ يُنْقَصُ». (م/2644)

ترجمه: حذیقه بن اسید س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «چهل یا چهل و پنج شب بعد از اینکه نطفه در رحم مادر، قرار می‌گیرد، فرشته نزد او می‌رود و می‌گوید: پروردگارا! بدبخت است یا خوشبخت؟ آنگاه، بدبختی و خوشبختی او نوشته می‌شود. بعد از آن، می‌پرسد: پروردگارا! پسر است یا دختر؟ آنگاه، پسر یا دختر بودن او را می‌نویسد. همپنین اعمال، آثار، اجل و رزق او را می‌نویسد و صحیفه‌ی تقدیر، جمع می‌شود و بعد از آن، هیچ چیز در آن، کم و زیاد نمی‌شود».

1849ـ عَن عَامِرَ بْنَ وَاثِلَةَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ س يَقُولُ: الشَّقِىُّ مَنْ شَقِىَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ، فَأَتَى رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص يُقَالُ لَهُ: حُذَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِىُّ، فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ: وَكَيْفَ يَشْقَى رَجُلٌ بِغَيْرِ عَمَلٍ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَتَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضِى رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِى رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلاَ يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلاَ يَنْقُصُ» و زاد فی رواية: أَسَوِىٌّ أَوْ غَيْرُ سَوِىٍّ؟ فَيَجْعَلُهُ اللَّهُ سَوِيًّا أَوْ غَيْرَ سَوِىٍّ. (م/2645)

ترجمه: عامر بن واثله می‌گوید: شنیدم که عبدلله بن مسعود می‌گفت: بدبخت، کسی است که در شکم مادرش، بدبخت شود؛ و خوشبخت، کسی است که از دیگران، پند گیرد. عامر می‌گوید: آنگاه من نزد یکی از یاران نبی اکرم بنام حذیفه بن اسید غفاری رفتم و این سخن ابن مسعود را برایش نقل نمودم و گفتم: چگونه شخصی بدون اینکه عملی انجام داده باشد، بدبخت می‌شود؟ حذیفه گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ من شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: هنگامی که چهل و دو شب از عمر نطفه، سپری گردد، الله متعال فرشته‌ای را نزد او می‌فرستد؛ آن فرشته، او را به تصویر می‌کشد و چشم و گوش و پوست و گوشت و استخوان‌هایش را می‌آفریند و می‌گوید: پروردگارا! دختر است یا پسر؟ پس الله متعال هر چه که بخواهد، فیصله می‌کند و فرشته می‌نویسد. سپس فرشته می‌گوید: پروردگارا! اجلش کی فرا می‌رسد؟ پس الله متعال هرچه که بخواهد، فیصله می‌کند و فرشته می‌نویسد. بعد از آن، فرشته می‌گوید: پروردگارا! رزق و روزی‌اش چقدر است؟ پس الله متعال آنچه را که بخواهد فیصله می‌کند و فرشته می‌نویسد. سرانجام، فرشته صحیفه‌ی تقدیر را بدست می‌گیرد و بر این دستورات، هیچ چیزی کم و اضافه نمی‌کند». و در یک روایت آمده است که: «فرشته می‌پرسد: آیا انسان درست و کاملی است یا نادرست و ناقص؟ پس الله متعال او را انسان درست و کامل یا نادرست و ناقص، قرار می‌دهد».

باب (11): بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است

1850ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزِّنَى، مُدْرِكٌ ذَلِكَ لاَ مَحَالَةَ، فَالْعَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالأُذُنَانِ زِنَاهُمَا الاِسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلاَمُ، وَالْيَدُ زِنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرِّجْلُ زِنَاهَا الْخُطَا، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَنَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ وَيُكَذِّبُهُ». (م/2657)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است که حتما مرتکب آن خواهد شد؛ پس زنای چشمها، نگاه کردن (به نامحرم) است؛ زنای گوشها، گوش دادن (به آوازهای حرام) است؛ زنای زبان، سخن گفتن است؛ زنای دست، گرفتن است؛ زنای پا، قدم زدن است؛ و دل هم امید و آرزو می‌کند و شرمگاه آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند».

باب (12): الله متعال دل‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می دهد

1851ـ عن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ». (م/2654)

ترجمه: عبدلله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «قلب‌های همه‌ی فرزندان آدم مانند یک قلب، میان دو انگشت از انگشتان الله رحمان قرار دارد و به هر سمت و سویی که بخواهد، می‌گرداند». بعد از آن، رسول الله ص فرمود: «بارالها! ای گرداننده‌ی دل‌ها! دل‌های ما را بسوی طاعت و فرمانبرداری‌ات بگردان».

باب (13): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید

1852ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ»؟ ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [الروم: 30]. (م/2658)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می‌آید؛ اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می‌آورند؛ همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده‌اید که حیوانی، گوش بریده به دنیا بیاید». سپس، ابوهریره س این آیه را تلاوت کرد: ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ «اسلام، دین فطرت است که الله متعال، تمام انسان‌ها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است؛ نباید سرشت الله متعال را تغییر داد؛ این است آیین محکم واستوار».

باب (14): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است

1853ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ أَطْفَالِ الْمُشْرِكِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ، إِذْ خَلَقَهُمْ». (م/2660)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: از رسول الله ص درباره‌ی کودکان مشرکین ـ که مرده‌اند ـ سؤال شد؛ فرمود: «الله متعال که آفریدگار آنان است، بهتر می‌داند که اگر زنده می‌ماندند، چه عملی انجام می‌دادند».

باب (15): در مورد کودکی که خضر ÷ او را به قتل رساند

1854ـ عَنْ أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ الْغُلاَمَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طُبِعَ كَافِرًا، وَلَوْ عَاشَ لأَرْهَقَ أَبَوَيْهِ طُغْيَانًا وَكُفْرًا». (م/2661)

ترجمه: ابی بن کعب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کودکی را که خضر به قتل رساند، اگر زنده می‌ماند، پدر و مادرش را وادار به طغیان و کفر می‌کرد».

1855ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: دُعِىَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى جَنَازَةِ صَبِىٍّ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ طُوبَى لِهَذَا عُصْفُورٌ مِنْ عَصَافِيرِ الْجَنَّةِ لَمْ يَعْمَلِ السُّوءَ وَلَمْ يُدْرِكْهُ، قَالَ «أَوَغَيْرَ ذَلِكَ، يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِلْجَنَّةِ أَهْلاً، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلاَبِ آبَائِهِمْ، وَخَلَقَ لِلنَّارِ أَهْلاً، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلاَبِ آبَائِهِمْ». (م/2662)

ترجمه: مادر مؤمنان؛ عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص را برای نماز جنازه‌ی یکی از کودکان انصار فرا خواندند. من گفتم: یا رسول الله! خوش به حال این کودک، گنجشکی از گنجشکان بهشت است؛ او مرتکب هیچ کار بدی نشده است و به سن بلوغ نرسیده است (که کار بدی انجام دهد.) رسول الله ص فرمود: «ای عایشه! شاید غیر از این باشد (شما با قاطعیت صحبت نکنید.) الله متعال برای بهشت، افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای بهشت آفریده در حالی که در صلب و پشت پدرانشان بوده‌اند؛ برای آتش نیز افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای آتش آفریده حال آنکه آنان در پشت و صلب پدرانشان بوده‌اند».

(نووی می‌گوید: «اندیشمندان مسلمان و معتبر، اتفاق نظر دارند که هریک از اطفال مسلمین بمیرد، بهشتی است؛ زیرا مکلف نیست. اما برخی از افرادی که فتوای آنان از اعتباری برخوردار نیست، به دلیل این حدیث، در مورد آنان، توقف کرده‌اند. علما می‌گویند: پیامبر اکرم عایشه ل را از این قضاوت، منع نمود؛ زیرا او در این باره، دلیل قاطعی نداشت. باید دانست که فرزند، تابع پدر و مادر است و کسی نمی‌تواند با قاطعیت، ایمان پدر و مادر کودک را بیان کند. هم‌چنین احتمال دارد که پیامبر اکرم ص این حدیث را قبل از اینکه حکم بهشتی بودن کودکان مسلمانان را بداند، ایراد فرموده است). با اختصار از شرح نووی بر صحیح مسلم.

58ـ کتاب علم

باب (1): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی

1856ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: أَلاَ أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لاَ يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِى سَمِعَهُ مِنْهُ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَفْشُوَ الزِّنَا، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيَذْهَبَ الرِّجَالُ وَتَبْقَى النِّسَاءُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً قَيِّمٌ وَاحِدٌ». (م/2671)

ترجمه: انس بن مالک س گفت: آیا برای شما حدیثی را بیان نکنم که از رسول الله ص شنیده‌ام و کسی بعد از من، وجود ندارد که از رسول الله ص شنیده باشد و آن را برای شما بیان ‌کند: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارتند از اینکه: علم از بین می‌رود، جهل و نادانی آشکار می‌گردد، زنا گسترش پیدا می‌کند، مردم شراب می‌خورند و مردان از بین می‌روند و زنان باقی می‌مانند تا جایی که پنجاه زن یک سرپرست دارند».

باب (2): از بین رفتن علم

1857ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيُقْبَضُ الْعِلْمُ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ». (م/157)

ترجمه: از ابو هریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «زمان، کوتاه خواهد شد، علم از میان خواهد رفت، جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد، دل‌ها را بخل فرا خواهد گرفت و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل وکشتار».

باب (3): علم با وفات علما از بین می‌رود

1858ـ عَنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَتْرُكْ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (م/2673)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: از رسول الله ص شنیدم که فرمود: «الله متعال علم را از سینه‌ی انسان‌ها محو نمی‌کند؛ بلکه با وفات علما آن را از بین می‌برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسائل خود را از آنها می‌پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می‌دهند که هم خود گمراه می‌شوند وهم دیگران را به گمراهی می‌کشند».

باب (4): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه گذاری کند

1859ـ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: جَاءَ نَاسٌ مِنَ الأَعْرَابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَيْهِمُ الصُّوفُ، فَرَأَى سُوءَ حَالِهِمْ قَدْ أَصَابَتْهُمْ حَاجَةٌ، فَحَثَّ النَّاسَ عَلَى الصَّدَقَةِ، فَأَبْطَئُوا عَنْهُ حَتَّى رُئِىَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ بِصُرَّةٍ مِنْ وَرِقٍ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، ثُمَّ تَتَابَعُوا حَتَّى عُرِفَ السُّرُورُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلاَ يَنْقُصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَىْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلاَ يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَىْءٌ». (م/1017)

ترجمه: جریر بن عبدلله س می‌گوید: تعدادی بادیه نشین که لباس پشمین به تن داشتند، نزد رسول الله ص آمدند. هنگامی که رسول اکرم ص اوضاع بد آنها را دید و متوجه شد که فقیر هستند، صحابه را تشویق نمود تا صدقه بدهند. مردم تأخیر کردند تا جایی که اثر تأخیر آنان (نگرانی) بر چهره‌ی رسول الله ص نمایان گردید. راوی می‌گوید: آنگاه، یک مرد انصاری، یک کیسه‌ی نقره آورد. بعد از آن، یک نفر دیگر، صدقه داد. سپس مردم، یکی بعد از دیگری، صدقاتشان را آوردند تا جایی که خوشحالی در چهره‌ی رسول الله ص نمایان گردید. سرانجام، رسول الله ص فرمود: «هرکس در اسلام، روش خوب و نیکویی را پایه گذاری نماید و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش پاداشی مانند پاداش کسانی که به آن، عمل می‌کنند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. و هرکس که در اسلام، روش بدی پایه گذاری کند، و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش گناهی مانند گناهان کسانی که به آن، عمل می‌کنند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

باب (5): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند

1860ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ، لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلاَلَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ، لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا». (م/2674)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس مردم را بسوی هدایت ـ کار خیر و سنتی ـ دعوت کند، به اندازه‌ی پاداش کسانی که از او پیروی می‌نمایند، اجر و پاداش می‌برد؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. همچنین اگر کسی مردم را بسوی گمراهی فرا خواند، به اندازه‌ی گناه کسانی که از او پیروی می‌کنند، گناهکار می‌گردد؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

باب (6): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و برحذر داشتن از نسبت دادن سخنان دروغ به رسول الله ص

1861ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَكْتُبُوا عَنِّي، وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ، وَحَدِّثُوا عَنِّي، وَلاَ حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ ـ قَالَ هَمَّامٌ أَحْسِبُهُ قَالَ ـ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (م/3004)

ترجمه: ابو سعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سخنان مرا ننویسید. و هرکس که سخنانی غیر از قرآن از من نوشته است، آنها را پاک کند. البته احادیثم را بیان کنید و در این مورد، نگران نباشید. و هرکس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

1862ـ عَنِ الْمُغِيرَةُ بنِ شُعبَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (م/3)

ترجمه: مغیره بن شعبه س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست؛ هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید».

1863ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ و عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ل قَالاَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّى بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». (م/مقدمة)

ترجمه: سمره بن جندب و مغیره بن شعبه ل می­گویند: رسول الله ص فرمود: «هرکس از من حدیثی را بیان کند، حال آنکه معتقد به دروغ بودن آن است، یکی از دروغگویان بشمار می‌رود».

59ـ کتاب دعا

باب (1): در مورد اسم‌های الله متعال و کسی‌که آنها را حفظ کند

1864ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَنْ حَفِظَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِنَّ اللَّهَ وِتْرٌ، يُحِبُّ الْوِتْرَ». (م/2677)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال نود و نه اسم دارد؛ هرکس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود. و الله متعال، فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

باب (2): دعای رسول الله ص

1865ـ عَنْ فَرْوَةَ بْنِ نَوْفَلٍ الأشجَعيِّ س قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنْ دُعَاءٍ كَانَ يَدْعُو بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَتْ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ». (م/2716)

ترجمه: فروه بن نوفل اشجعی س می‌گوید: از عایشه ل در باره ی دعای رسول الله ص پرسیدم. گفت: پیامبر اکرم ص اینگونه دعا می­نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ» «بار الها! از بدی آنچه که انجام داده‌ام و آنچه که انجام نداده‌ام، به تو پناه می‌برم».

1866ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِى، أَنْتَ الْحَىُّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». (م/2717)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: نبی اکرم ص می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِى، أَنْتَ الـْحَىُّ الَّذِى لاَ يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». «بار الها! من تسلیم تو هستم، بر تو توکل نمودم، به تو ایمان آوردم، به سوى تو برگشتم و بخاطر تو دشمنى ورزیدم؛ بار الها! هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد؛ به عزت‌ات پناه می‌برم از اینکه مرا گمراه کنی؛ تو آن ذات زنده‌ای هستی که هرگز نمی‏میرد ولی جن و انسان‌ها می‏میرند».

1867ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ وَأَسْحَرَ يَقُولُ: «سَمَّعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ بَلاَئِهِ عَلَيْنَا، رَبَّنَا صَاحِبْنَا وَأَفْضِلْ عَلَيْنَا، عَائِذًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». (م/2718)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ص در مسافرت بسر می‌برد و وقت سحر فرا می‌رسید، می‌فرمود: «باشد که شنونده‌ای، حمد و ستایش الله را بشنود و بر خوبى نعمت‌هایش بر ما گواهى دهد: رَبَّنَا صَاحِبْنَا وَأَفْضِلْ عَلَيْنَا، عَائِذًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ».

«پروردگار ما! تو همراه ما باش، و به ما احسان کن، و از آتش دوزخ به تو پناه مى برم».

1868ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ س عَنِ النَّبِىِّ ص: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِى وَجَهْلِى، وَإِسْرَافِى فِي أَمْرِى، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّى، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّى وَهَزْلِى، وَخَطَئِى وَعَمْدِى، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّى، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ». (م/2719)

ابو موسی اشعری ص می‌گوید: نبی اکرم ص اینگونه دعا می‌نمود که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى خَطِيئَتِى وَجَهْلِى، وَإِسْرَافِى فِى أَمْرِى، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى جِدِّي وَهَزْلِي، وَخَطَئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الـْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الـْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «بارالها، اشتباهاتم، نادانی‌هایم، زیاده روی‌های مرا در کارها و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی، مغفرت کن؛ بارالها! شوخی‌ها، جدی‌ها، گناهان سهوی وعمدی مرا ببخشای؛ چرا که من مرتکب همه‌ی اینها شده‌ام؛ خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی، بیامرز؛ تقدیم و تأخیر بدست توست؛ و تو توانایی انجام هر کاری را داری».

1869ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِىَ الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِى، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَاىَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِى، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِى الَّتِي فِيهَا مَعَادِى، وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». (م/2720)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص می‌فرمود: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لي دِيْنِيْ الَّذِيْ هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِيْ، وَأَصْلِحْ لِيْ دُنْيَايَ الَّتِيْ فِيْهَا مَعَاشِيْ، وَأَصْلِحْ لي آخِرَتِيْ الَّتِيْ فِيْهَا مَعَادِيْ، وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيادَةً لي في كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوتَ رَاحَةً لي مِنْ كُلِّ شَرٍ». «بار الها! دینم را که محافظ من از گناهان و مهالک است، و دنیایم را که بوسیله‌ی آن، امرار معاش می‌کنم، و آخرتم را که بازگشت من به سوی آن است، اصلاح کن. و زندگی‌ام را باعث افزایش کارهای خوبم بگردان؛ و مرگم را باعث راحتی و نجاتم از تمام بدی‌ها بگردان».

1870ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مسعودٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتُّقَى، وَالْعَفَافَ وَالْغِنَى». (م/2721)

ترجمه: از ابن مسعود س روایت است که: نبی اکرم ص می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتُّقَى، وَالْعَفَافَ وَالْغِنَى». «بار الها! از تو هدایت، پرهیزگاری، پاکدامنی و بی‌نیازی ـ از مردم ـ مسئلت می‌نمایم».

1871ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ س قَالَ: لاَ أَقُولُ لَكُمْ إِلاَّ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ، وَالْهَرَمِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِى تَقْوَاهَا، وَزَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلاَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لاَ يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لاَ يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لاَ تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لاَ يُسْتَجَابُ لَهَا». (م/2722)

ترجمه: روایت است که زید بن ارقم س گفت: من برای شما همان چیزی را می‌گویم که رسول الله ص فرمود. آنحضرت ص اینگونه دعا می‌نمود:

«اللهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، والبُخْلِ وَالْهَرَمِ، وعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِيْ تَقْوَاهَا، وَزَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلاَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّيْ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لاَ يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لاَ يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لاَ تَشْبَعُ، ومِنْ دَعْوَةٍ لاَ يُسْتَجَابُ لَهَا».

«بارالها! از ناتوانی، تنبلی، بخل، پیر و فرتوت شدن و عذاب قبر به تو پناه می‌برم؛ بار الها! به من تقوای نفس عنایت کن و نفسم را تزکیه و پاک گردان؛ چرا که تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه و پاک می‌گردانی و تو سرپرست و مالک آن هستی؛ بار الها! از علمی که فایده‌ای نمی‌رساند، از قلبی که خشوع نمی‌ورزد، از نفسی که حریص است و سیر نمی‌شود و از دعایی که اجابت نمی‌شود، به تو پناه می‌برم».

باب (3): بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی‌ام ده

1872ـ عَن أَبُو مَالِكٍ الأَشجَعيَّ، عَنْ أَبِيهِ س: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص وَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَقُولُ حِينَ أَسْأَلُ رَبِّى؟ قَالَ: «قُلِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِى وَعَافِنِى وَارْزُقْنِي» وَيَجْمَعُ أَصَابِعَهُ إِلاَّ الإِبْهَامَ «فَإِنَّ هَؤُلاَءِ تَجْمَعُ لَكَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ». (م/2697)

ترجمه: ابو مالک اشجعی به روایت از پدرش می‌گوید: من شنیدم که مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: یا رسول الله! هنگامی که می‌خواهم از پروردگارم مسئلت نمایم، چه بگویم؟ رسول الله ص فرمود: «بگو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِى وَعَافِنِى وَارْزُقْنِى» (بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی‌ام ده.) راوی می‌گوید: رسول الله ص بجز انگشت ابهام، چهار انگشت دیگرش را ـ در اشاره به این چهار چیز ـ جمع نمود و فرمود: «اینها دنیا و آخرت را برایت جمع می‌کنند».

باب (4): (بار الها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده

1873ـ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ـ وَهُوَ ابْنُ صُهَيْبٍ ـ قَالَ: سَأَلَ قَتَادَةُ أَنَسًا س: أَىُّ دَعْوَةٍ كَانَ يَدْعُو بِهَا النَّبِيُّ ص أَكْثَرَ؟ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا يَقُولُ: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: وَكَانَ أَنَسٌ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدَعْوَةٍ دَعَا بِهَا، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدُعَاءٍ، دَعَا بِهَا فِيهِ. (م/2690)

ترجمه: عبد العزیز بن صهیب می‌گوید : قتاده از انس س پرسید: بیشترین دعای نبی اکرم ص چه بود؟ انس گفت: بیشترین دعای نبی اکرم ص این بود که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» «بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات دِه».

راوی می‌گوید: هرگاه انس می‌خواست یک دعا کند، همین دعا را می‌خواند. و هرگاه می‌خواست، دعای طولانی کند، این دعا را در آن می‌خواند.

باب (5):

1874ـ عَنْ عَلِىٍّ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «قُلِ: اللَّهُمَّ اهْدِنِى وَسَدِّدْنِي، وَاذْكُرْ بِالْهُدَى هِدَايَتَكَ الطَّرِيقَ، وَالسَّدَادِ سَدَادَ السَّهْمِ». (م/2725)

ترجمه: علی س می‌گوید: رسول الله ص به من فرمود: «بگو: «اللَّهُمَّ اهْدِنِيْ، وَسَدِّدْنِيْ» (بار الها! مرا هدایت فرما و راست و ثابت قدم نگه دار.) و از هدایت، نشان دادن راه، و از راست و ثابت قدم نگه داشتن، نشانه گرفتن و راستی تیر را مد نظر داشته باش».

باب (6): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که برای رضای الله انجام داده است

1875ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلاَثَةُ نَفَرٍ يَتَمَشَّوْنَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ، فَأَوَوْا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ، فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا أَعْمَالاً عَمِلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ، فَادْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِهَا، لَعَلَّ اللَّهَ يَفْرُجُهَا عَنْكُمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمُ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَامْرَأَتِى، وَلِىَ صِبْيَةٌ صِغَارٌ أَرْعَى عَلَيْهِمْ، فَإِذَا أَرَحْتُ عَلَيْهِمْ حَلَبْتُ، فَبَدَأْتُ بِوَالِدَىَّ فَسَقَيْتُهُمَا قَبْلَ بَنِىَّ، وَأَنَّهُ نَأَى بِي ذَاتَ يَوْمٍ الشَّجَرُ فَلَمْ آتِ حَتَّى أَمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُمَا قَدْ نَامَا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَجِئْتُ بِالْحِلاَبِ فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِىَ الصِّبْيَةَ قَبْلَهُمَا، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمَىَّ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبِى وَدَأْبَهُمْ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ، فَفَرَجَ اللَّهُ مِنْهَا فُرْجَةً، فَرَأَوْا مِنْهَا السَّمَاءَ، وَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةُ عَمٍّ أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرِّجَالُ النِّسَاءَ، وَطَلَبْتُ إِلَيْهَا نَفْسَهَا، فَأَبَتْ حَتَّى آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَتَعِبْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَجِئْتُهَا بِهَا، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، وَلاَ تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ عَنْهَا، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً، فَفَرَجَ لَهُمْ، وَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بِفَرَقِ أَرُزٍّ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ: أَعْطِنِى حَقِّى، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرَقَهُ فَرَغِبَ عَنْهُ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرِعَاءَهَا، فَجَاءَنِى فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تَظْلِمْنِى حَقِّى، قُلْتُ: اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَرِعَائِهَا، فَخُذْهَا، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تَسْتَهْزِئْ بِى، فَقُلْتُ: إِنِّي لاَ أَسْتَهْزِئُ بِكَ، خُذْ ذَلِكَ الْبَقَرَ وَرِعَاءَهَا، فَأَخَذَهُ فَذَهَبَ بِهِ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ لَنَا مَا بَقِىَ، فَفَرَجَ اللَّهُ مَا بَقِىَ. (م/2743)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سه نفر در راه بودند که باران آمد؛ لذا آنها به یک غار که در کوهی بود، پناه بردند؛ در این اثنا، سنگ بزرگی از کوه، سرازیر شد و دهانة غار را کاملاً مسدود نمود. به یکدیگر گفتند: اعمال خوبی را که به خاطر الله متعال انجام داده‌اید بررسی نمایید و به آنها متوسل شوید؛ شاید الله متعال این سنگ را دور نماید و راه ما را باز کند؛ پس یکی از آنان، دعا کرد و گفت: پروردگارا! من پدر و مادر سالخورده، همسر و فرزندان خردسالی داشتم؛ و از راه گوسفند چراندنی، بر آنها انفاق می‌نمودم؛ و هر گاه گوسفندان را از مرتع به خانه می‌آوردم، آنها را می‌دوشیدم و نخست، قبل از فرزندانم، به پر و مادرم شیر می‌دادم. روزی، در جستجوی چراگاه، راهم دور شد و شب هنگام به خانه برگشتم و قبل از اینکه خدمت والدینم برسم، آنها خواب رفته بودند. پس مانند همیشه، شیر دوشیدم و ظرف شیر را بدست گرفتم و بالی سرشان ایستادم. دوست نداشتم آنها را از خواب بیدار کنم و همچنین ناپسند می‌دانستم که کودکانم را قبل از آنها شیر بدهم؛ حال آنکه فرزندانم از گرسنگی، کنار پاهایم داد و فریاد می‌کردند. به هر حال تا طلوع آفتاب اینگونه سپری گردید؛ پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این عمل را بخاطر خوشنودی تو انجام داده ام، سنگ را به اندازه‌ای دور کن که آسمان را ببینیم. آنگاه، سنگ، اندکی تکان خورد طوری که آسمان را دیدند.

سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که فریفتة او شده بودم. روزی می‏خواستم با او زنا کنم؛ ولی وی امتناع ورزید و از من درخواست کرد که صد دینار به او بدهم؛ من بسیار خسته شدم تا اینکه صد دینار را جمع آوری نمودم؛ آنگاه، با آن صد دینار نزد او رفتم؛ هنگامی که کاملاً برای انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: ای بنده ی خدا! از خدا بترس؛ شکستن این گوهر عفت، برای تو حرام است مگر اینکه از راه نکاح باشد. اینجا بود که من برخاستم و از انجام آن عمل، منصرف شدم . (و مبلغ مذکور را به او بخشیدم). پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من بخاطر خوشنودی تو از انجام این عمل، منصرف شدم، ما را از این گرفتاری، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندکی از جایش تکان خورد. (اما نه به اندازه ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند).

سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! یک کارگر را در برابر یک پیمانه برنج به کاری گماشتم؛ هنگامی که کارش را به پایان رساند، گفت: مزدم را بده. من مزدش را به او دادم؛ اما او آن را نپذیرفت. من آن برنجش را همچنان می‌کاشتم تا اینکه مقدار زیادی گاو و گاو چران برایش جمه نمودم. پس از مدتی، آن کارگر نزد من آمد و گفت: از خدا بترس و در مورد مزدم به من ستم روا مدار. گفتم: آن گاوها و گاو چرانان را بردار و برو. او گفت: از خدا بترس و مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم؛ آن گاوها و گاو چرانها را بردار و برو. اینگونه او تمام آنها را در پیش گرفت و با خود برد. پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این کار را بخاطر رضای تو انجام داده ام، ما را از باقیمانده‌ی این گرفتاری نجات بده. آنگاه، الله متعال سنگ را از دهانة غار، دور ساخت».

باب (7): دعای غم و اندوه

1876ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (م/2730)

ترجمه: ابن عباس ل می­گوید : رسول الله ص هنگام اندوه و پریشانی می‌فرمود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْعَظِيمُ الـْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». «هیچ معبودی بجز الله بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجر الله که پروردگار آسمان‌ها و زمین و عرش گرانبها است، وجود ندارد».

باب (8): دعای بنده اجابت می‌شود تا زمانی که عجله نکند

1877ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «لاَ يَزَالُ يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ، مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الاِسْتِعْجَالُ؟ قَالَ: «يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ، وَقَدْ دَعَوْتُ، فَلَمْ أَرَ يَسْتَجِيبُ لِي، فَيَسْتَحْسِرُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَيَدَعُ الدُّعَاءَ». (م/2735)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «دعای بنده همچنان پذیرفته می‌شود تا زمانی که در جهت انجام گناه یا قطع پیوند خویشاوندی، دعا ننماید و عجله نکند». شخصی گفت: یا رسول الله! عجله یعنی چه؟ فرمود: «عجله عبارت است از اینکه شخص بگوید: من بسیار دعا کردم؛ ولی ندیدم که الله متعال دعای مرا قبول کند. بعد از آن، خسته و مستأصل می‌شود و دعا کردن را ترک می‌کند».

باب (9): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی

1878ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ النَّبِىُّ ص: «لاَ يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِى إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمْ فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ صَانِعٌ مَا شَاءَ، لاَ مُكْرِهَ لَهُ». (م/2679)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بار الها! اگر خواستی، مرا مغفرت کن؛ بار الها! اگر خواستی، برمن رحم فرما؛ بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله متعال را مجبور کند».

باب (10): در شب، لحظه‌ای وجود دارد که دعا در آن لحظه، اجابت می‌شود

1879ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً، لاَ يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ، وَذَلِكَ كُلَّ لَيْلَةٍ». (م/757)

ترجمه: جابر س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «در شب، لحظه‌ای وجود دارد که اگر شخص مسلمان، آن را دریابد و خیری از امور دنیا و آخرت را از الله متعال بخواهد، الله متعال آن را به او عنایت می‌نماید؛ و آن، در هر شب، وجود دارد».

باب (11): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت

1880ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِى فَأَسْتَجِيبَ لَهُ وَمَنْ يَسْأَلُنِى فَأُعْطِيَهُ وَمَنْ يَسْتَغْفِرُنِى فَأَغْفِرَ لَهُ». (م/758)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال، در یک سوم آخر هر شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم»؟

باب (12): دعا کردن هنگام بانگ خروس

1881ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا». (م/2729)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم الله را مسئلت نمایید؛ زیرا او در آن هنگام، فرشته‌ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به الله متعال، پناه ببرید؛ زیرا او شیطانی را دیده است».

باب (13): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او

1882ـ عَنْ صَفْوَانَ ـ وَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ ـ وَكَانَتْ تَحْتَهُ الدَّرْدَاءُ قَالَ: قَدِمْتُ الشَّامَ، فَأَتَيْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ أَجِدْهُ، وَوَجَدْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ، فَقَالَتْ: أَتُرِيدُ الْحَجَّ، الْعَامَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَادْعُ اللَّهَ لَنَا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يَقُولُ: «دَعْوَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لأَخِيهِ، بِظَهْرِ الْغَيْبِ، مُسْتَجَابَةٌ، عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ: كُلَّمَا دَعَا لأَخِيهِ بِخَيْرٍ، قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ، وَلَكَ بِمِثْلٍ» قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَى السُّوقِ فَلَقِيتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَقَالَ لِي مِثْلَ ذَلِكَ، يَرْوِيهِ عَنِ النَّبِيِّ ص. (م/2733)

ترجمه: صفوان بن عبد الله بن صفوان ؛شوهر درداء؛ می‌گوید: به شام آمدم و برای دیدن ابو درداء به منزلش رفتم. او آنجا نبود؛ اما ام درداء همانجا بود. وی از من پرسید: امسال، تصمیم داری به حج بروی؟ گفتم: بله. گفت: برای ما دعای خیر کن؛ زیرا نبی اکرم ص می‌فرمود: «دعای غیابی هر شخص در حق برادر مسلمانش، اجابت می‌شود. و بر بالینش، فرشته‌ای مأمور است که هنگام دعا کردن شخص برای برادر مسلمانش، فرشته می‌گوید: آمین (اجابت کن) و برای تو نیز مانند آن باشد». راوی می‌گوید: بعد از آن، به بازار رفتم و ابو درداء را نیز ملاقات نمودم. او هم از من تقاضای دعا کرد و این حدیث را از پیامبر اکرم ص برایم روایت نمود.

باب (14): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا

1883ـ عَنْ أَنَسٍ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَادَ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ خَفَتَ فَصَارَ مِثْلَ الْفَرْخِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَلْ كُنْتَ تَدْعُو بِشَىْءٍ أَوْ تَسْأَلُهُ إِيَّاهُ»؟ قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ أَقُولُ: اللَّهُمَّ مَا كُنْتَ مُعَاقِبِى بِهِ فِي الآخِرَةِ فَعَجِّلْهُ لِي فِي الدُّنْيَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «سُبْحَانَ اللَّهِ! لاَ تُطِيقُهُ ـ أَوْ لاَ تَسْتَطِيعُهُ ـ أَفَلاَ قُلْتَ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: فَدَعَا اللَّهَ لَهُ، فَشَفَاهُ. (م/2688)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص به عیادت مردی از مسلمانان رفت که بسیار ضعیف و لاغر، و مانند یک جوجه شده بود. پیامبر اکرم ص به او فرمود: «آیا دعای خاصی می‌نمودی یا از الله متعال، چیزی مسئلت می‌نمودی»؟ آن مرد گفت: بله، من دعا می‌کردم که: بار الها! عقوبتی را که قرار است در آخرت ببینم، در دنیا برایم معجّل گردان. رسول الله ص فرمود: «سبحان الله، تو توانایی آن را نداری؛ چرا اینگونه دعا نکردی که: بار الها! در دنیا و آخرت به ما خوبی و نیکی عنایت کن و ما را از عذاب آتش، نجات بده». راوی می‌گوید : آنگاه، رسول الله ص نزد الله متعال برایش دعا نمود و الله متعال او را شفا داد.

باب (15): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می‌شود؛ و باید دعای خیر نمود

1884ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ، فَإِنْ كَانَ لاَ بُدَّ مُتَمَنِّيًا فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (م/2680)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، آرزوی مرگ نکند؛ اما اگر چاره‌ای جز این ندارد، بگوید: بار الها! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامی که مرگ به نفع من است، مرا بمیران».

1885ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «لاَ يَتَمَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، وَلاَ يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُ، إِنَّهُ إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ، وَإِنَّهُ لاَ يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمْرُهُ إِلاَّ خَيْرًا». (م/2682)

ترجمه: ابو هریره س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «هیچیک از شما آرزوی مرگ نکند و قبل از فرا رسیدن آن، درخواست مرگ ننماید؛ زیرا هنگامی که یکی از شما می‌میرد، عملش قطع می‌گردد. و باید بدانید که عمر مؤمن، صرفا باعث افزایش خیر و نیکی برایش می‌گردد».

60ـ کتاب ذکر

باب (1): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش

1886ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَقُولُ اللَّهُ ﻷ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِى بِی، وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَذْكُرُنِى، إِنْ ذَكَرَنِى فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِى، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُم، وَإِنِ اقْتَرَبَ مِنِّي شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنِ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبتُ مِنهُ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِى يَمْشِى، أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً». (م/2675)

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال می‌فرماید: من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم؛ و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم؛ پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد؛ و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد؛ و اگر به اندازه‌ی یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک ذراع به او نزدیک می‌شوم؛ و اگر به اندازه‌ی یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک با ع (فاصله‌ی باز کردن دو دوست) به او نزدیک می‌شوم؛ و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد».

باب (2): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن

1887ـ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِىِّ عَنْ حَنْظَلَةَ الأُسَيِّدِيِّ س قَالَ: وَكَانَ مِنْ كُتَّابِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: لَقِيَنِى أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تَقُولُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص يُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّى كَأَنَّا رَأْىَ عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَافَسْنَا الأَزْوَاجَ وَالأَوْلاَدَ وَالضَّيْعَاتِ، فَنَسِينَا كَثِيرًا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَلْقَى مِثْلَ هَذَا، فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَمَا ذَاكَ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَكُونُ عِنْدَكَ، تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّي كَأَنَّا رَأْىَ عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ، عَافَسْنَا الأَزْوَاجَ وَالأَوْلاَدَ وَالضَّيْعَاتِ، نَسِينَا كَثِيرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ إِنْ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي، وَفِي الذِّكْرِ، لَصَافَحَتْكُمُ الْمَلاَئِكَةُ عَلَى فُرُشِكُمْ، وَفِي طُرُقِكُمْ، وَلَكِنْ، يَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً» ثَلاَثَ مَرَّار. (م/2750)

ترجمه: ابو عثمان نهدی می‌گوید: حنظله‌ی أُسیدی س که یکی از کاتبان رسول الله ص بود، گفت: ابوبکر س مرا دید و گفت: ای حنظله! حالت چطور است؟ من جواب دادم: حنظله منافق شده است. گفت: سبحان الله! چه می‌گویی؟ گفتم: هنگامی که ما نزد رسول الله ص هستیم و پیامبر اکرم ص از دوزخ و بهشت صحبت می‌نماید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می‌کنیم. اما هنگامی که از نزد رسول الله ص بیرون می‌رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می‌پردازیم و بسیاری از سخنان پیامبر را فراموش می‌کنیم. ابوبکر س گفت: سوگند به الله متعال که این حالت به ما هم دست می‌دهد. آنگاه من و او نزد رسول الله ص رفتیم و من گفتم: یا رسول الله! حنظله دچار نفاق شده است. رسول الله ص فرمود: «موضوع چیست»؟ گفتم: یا رسول الله! هنگامی که نزد شما هستیم و شما دوزخ و بهشت را برای ما یادآوری می‌نمایید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می‌کنیم. اما هنگامی که از نزد شما بیرون می‌رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می‌پردازیم و بسیاری از سخنان شما را فراموش می‌کنیم. رسول الله ص فرمود: سوگند به کسی‌که جانم در دست اوست، اگر همیشه، همان حالتی را داشته باشید که نزد من دارید و به یاد الله متعال باشید، فرشتگان در خانه‌ها و سرِ راههایتان با شما مصافحه خواهند کرد؛ ولی ای حنظله! هر لحظه، برای یک کار است». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

باب (3): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم

1888ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلاَّ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ، وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». (م/2699)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، مشکلی از مشکلات دنیوی یک مؤمن را برطرف کند، الله متعال یکی از مشکلات اخروی او را برطرف می‌نماید. و هرکس، بر انسان تنگدست، آسان بگیرد، الله متعال در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد. و هرکس، عیب مسلمانی را بپوشاند، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوبش را می‌پوشاند. و تا زمانی که بنده برادر مسلمانش را کمک و یاری کند، الله متعال او را یاری خواهد کرد. و هرکس، راهی برای جستجوی علم، در پیش گیرد، الله متعال برایش راهی بسوی بهشت، هموار می‌سازد. و هر گروهی که در یکی از خانه‌های الله متعال (مساجد) جمع شوند و قرآن را با یکدیگر، تکرار کنند و یاد بگیرند، آرامش بر آنها نازل می‌گردد و رحمت الهی شامل حال آنان می‌شود و فرشتگان آنان را احاطه می‌کنند و الله متعال آنها را در میان کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند. و باید بدانید که هرکس را عملش به جلو نبرد، نسبش او را به جایی نمی‌رساند».

باب (4): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد

1889ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س قَالَ: خَرَجَ مُعَاوِيَةُ عَلَى حَلْقَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: مَا أَجْلَسَكُمْ؟ قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ، قَالَ: آللَّهِ مَا أَجْلَسَكُمْ إِلاَّ ذَاكَ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجْلَسَنَا إِلاَّ ذَاكَ، قَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً لَكُمْ، وَمَا كَانَ أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَقَلَّ عَنْهُ حَدِيثًا مِنِّى، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَرَجَ عَلَى حَلْقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «مَا أَجْلَسَكُمْ»؟ قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا لِلإِسْلاَمِ، وَمَنَّ بِهِ عَلَيْنَا، قَالَ: «آللَّهِ مَا أَجْلَسَكُمْ إِلاَّ ذَاكَ»؟ قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجْلَسَنَا إِلاَّ ذَاكَ قَالَ: «أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً لَكُمْ، وَلَكِنَّهُ أَتَانِى جِبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِى أَنَّ اللَّهَ ﻷ يُبَاهِى بِكُمُ الْمَلاَئِكَةَ». (م/2701)

ترجمه: از ابو سعید خدری س روایت است که: معاویه س نزد جمعی که در مسجد، گِرد هم نشسته بودند، رفت و گفت: چرا اینجا نشسته‌اید؟ آنان گفتند: اینجا نشسته‌ایم و ذکر الله متعال را می‌کنیم. معاویه گفت: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه‌ای بجز این نداریم. معاویه گفت: من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغگویی) سوگند ندادم؛ شما باید بدانید که من از تمام کسانی که منزلتی مانند منزلت من نزد رسول الله ص داشته‌اند، حدیث کمتری روایت نموده‌ام؛ باری، رسول الله ص نزد جمعی از یارانش که در مسجد، گِرد هم نشسته بودند، رفت و فرمود: «چرا اینجا نشسته‌اید»؟ آنان گفتند: اینجا نشسته‌ایم و ذکر الله متعال را می‌کنیم و الله متعال را بخاطر منتی که بر ما گذاشته و ما را به سوی اسلام، هدایت نموده، سپاس می‌گوییم. رسول الله ص فرمود: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه‌ای بجز این نداریم. رسول الله ص فرمود: «من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغگویی) سوگند ندادم؛ ولی جبرئیل ÷ نزد من آمد و مرا اطلاع داد که الله متعال به وسیله‌ی شما نزد فرشتگان افتخار می‌کند».

باب (5): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار

1890ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلاَئِكَةً سَيَّارَةً، فُضْلاً، يَتَبَّعُونَ مَجَالِسَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا مَجْلِسًا فِيهِ ذِكْرٌ قَعَدُوا مَعَهُمْ، وَحَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِأَجْنِحَتِهِمْ، حَتَّى يَمْلَئُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجُوا وَصَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمُ اللَّهُ ﻷ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: جِئْنَا مِنْ عِنْدِ عِبَادٍ لَكَ فِي الأَرْضِ، يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيُهَلِّلُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيَسْأَلُونَكَ، قَالَ: وَمَاذَا يَسْأَلُونِى؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ جَنَّتَكَ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جَنَّتِى؟ قَالُوا: لاَ، أَىْ رَبِّ، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتِى؟ قَالُوا: وَيَسْتَجِيرُونَكَ، قَالَ: وَمِمَّ يَسْتَجِيرُونَنِى؟ قَالُوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا نَارِى؟ قَالُوا: لاَ، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِى؟ قَالُوا: وَيَسْتَغْفِرُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ، فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا وَأَجَرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبِّ فِيهِمْ فُلاَنٌ، عَبْدٌ خَطَّاءٌ، إِنَّمَا مَرَّ فَجَلَسَ مَعَهُمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: وَلَهُ غَفَرْتُ، هُمُ الْقَوْمُ لاَ يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (م/2689)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال، علاوه بر فرشتگانی که مسئولیت‌های مختلف دارند، فرشتگانی دارد که در راه‌ها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال مجالس ذکر می‌گردند. و هرگاه، مجلسی ببینند که به یاد الله متعال مشغول‌اند، با آنان می‌نشینند و یکدیگر را با بال‌هایشان احاطه می‌کنند تا جایی که فضای این مجلس را تا آسمان دنیا پُر می‌کنند؛ و بعد از پراکنده شدن و رفتن مردم، عروج می‌کنند و به آسمان می‌روند. الله متعال که حال بندگانش را بهتر از آنان می‌داند از آنها می‌پرسد که از کجا می‌آیید؟ فرشتگان می‌گویند: ما از نزد گروهی از بندگانت می‌آییم که پاکی و بزرگی تو را بیان می‌کردند و لا اله الا الله می‌گفتند و تو را تعریف و تمجید می‌نمودند و از تو می‌خواستند. الله متعال می‌فرماید: چه می‌خواستند؟ فرشتگان می‌گویند: بهشت می‌خواهند. الله متعال می‌فرماید: آیا بهشت مرا دیده‌اند؟ جواب می‌دهند: نه، ای پروردگار. الله متعال می‌فرماید: اگر بهشت مرا می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو پناه می‌خواستند؟ الله متعال می‌فرماید: از چه چیزی پناه می‌خواستند؟ می‌گویند: پروردگارا! از آتش جهنم. الله متعال می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: نه، ای پروردگار. الله متعال می‌فرماید: اگرآن را می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو طلب مغفرت می‌کردند. الله متعال می‌فرماید: من آنان را مغفرت نمودم و آنچه را که خواستند، به آنها عنایت نمودم و از آنچه که پناه خواستند، پناه دادم. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! در میان آنان، فلان بنده‌ی بسیار گنه‌کار وجود داشت؛ گذرش از آنجا افتاد؛ پس با آنان نشست. الله متعال می‌فرماید: او را نیز بخشیدم؛ آنان گروهی هستند که همنشین آنها هم شقی و بدبخت نمی‌گردد».

باب (6): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می‌کنند

1891ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَسِيرُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَمَرَّ عَلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ جُمْدَانُ، فَقَالَ: «سِيرُوا هَذَا جُمْدَانُ، سَبَقَ الْمُفَرِّدُونَ» قَالُوا: وَمَا الْمُفَرِّدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا، وَالذَّاكِرَاتُ». (م/2676)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص در مسیر مکه بود که از کنار کوهی بنام جُمدان گذشت و فرمود: «افرادِ تنها، سبقت گرفتند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! افرادِ تنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که بسیار الله را یاد می‌کنند».

باب (7): در مورد لا اله الا الله گفتن

1892ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكَانَ يَقُولُ: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلاَ شَىْءَ بَعْدَهُ». (م/2724)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص می‌فرمود: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد؛ او یکتاست؛ لشکرش را عزت بخشید؛ بنده‌اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی، شکست داد؛ پس بعد از او، هیچ چیزی یا قدرتی وجود ندارد». «بجز الله، همه چیز از بین می‌رود».

باب (8): در مورد ذکر کردن با آواز بلند

1893ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ص فِي سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَجْهَرُونَ بِالتَّكْبِيرِ، فَقَالَ النَّبِىُّ ص: «أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلاَ غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، وَهُوَ مَعَكُمْ» قَالَ: وَأَنَا خَلْفَهُ، وَأَنَا أَقُولُ: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، أَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ»؟ فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُلْ: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». (م/2704)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: ما همراه نبی اکرم ص در سفری بودیم که مردم، با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند. نبی اکرم ص فرمود: «برخود، رحم کنید؛ شما کر و غائبی را صدا نمی‌زنید. بلکه کسی را صدا می‌زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری س می‌گوید: من پشت سر رسول الله ص بودم و «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِالله» می‌گفتم. پیامبر اکرم ص فرمود: «ای عبد الله بن قیس! آیا به تو کلمه‌ای را که گنجی از گنج‌های بهشت است، نیاموزم»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِالله».

باب (9): دعای هنگام فرارسیدن شب

1894ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَمْسَى قَالَ: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ» قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ: وَزَادَنِى فِيهِ زُبَيْدٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، رَفَعَهُ، أَنَّهُ قَالَ: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ». وَ فِي رَوَايَةٍ: وَاِذَا أَصبَحَ قَالَ ذلِك أيضاً: «أَصبَحنَا وَ أَصبَحَ المُلك لله».

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: هنگامی که شب فرا می‌رسید، رسول الله ص می‌فرمود: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الـْمُلْكُ لِلَّهِ، وَالـْحَمْدُ لِله، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالـْهَرَمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ».

«ما و تمام جهانیان، روز را براى خدا به شب رسانیدیم؛ و حمد از آنِ الله است؛ هیچ معبودى بجز الله که یکتاست و شریکى ندارد، وجود ندارد؛ الهى! من خیر این شب و خیر آنچه را که در آن، وجود دارد، از تو مسئلت می‌نمایم؛ و از شرّ این شب و شرّ آنچه که در آن، وجود دارد، به تو پناه می‌برم؛ الهى! من از تنبلى، کهنسالی، بدى‌هاى پیرى، فتنه‌های دنیا و عذاب قبر به تو پناه مى‌برم».

و در بعضی از روایات آمده است که رسول الله ص علاوه بر این، می‌فرمود:  
«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الـْمُلْكُ وَلَهُ الـْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ».  
«هیچ معبودى، بجز الله که یکتاست و شریکى ندارد، وجود ندارد؛ پادشاهى و حمد فقط از آنِ اوست و او بر هر چیز قادر است».

و در روایتی آمده است که هنگام صبح می‌فرمود: «أَصبَحنَا وَ أَصبَحَ الـمُلکُ لله...». «ما و تمام جهانیان، شب را برای الله به روز رساندیم....».

باب (10): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن

1895ـ عَن عَلِىِّ بنِ ابي طَالِبٍ س: أَنَّ فَاطِمَةَ اشْتَكَتْ مَا تَلْقَى مِنَ الرَّحَى فِي يَدِهَا، وَأَتَي النَّبِيَّ ص سَبْىٌ، فَانْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، وَلَقِيَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِىُّ ص أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِىءِ فَاطِمَةَ إِلَيْهَا فَجَاءَ النَّبِىُّ ص إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْنَا نَقُومُ، فَقَالَ النَّبِىُّ ص: «عَلَى مَكَانِكُمَا» فَقَعَدَ بَيْنَنَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمِهِ عَلَى صَدْرِى، وَ قَالَ: «أَلاَ أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَا؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا: أَنْ تُكَبِّرَا اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلاَثِينَ، وَتُسَبِّحَاهُ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، وَتَحْمَدَاهُ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» وَ زَادَ فِي أُخرَی: قَالَ عَلِیٌّ: مَا تَرَكتُهُ مُنذُ سَمِعتُهُ مِنَ النَّبِیَّ، قِيلَ لَهُ: وَ لَا لَيلَةَ صِفِّينَ؟ قَالَ: وَ لَا لَيلَةَ صِفِّينَ.

ترجمه: علی بن ابی طالب س می‌گوید: فاطمه ل از سختی کار با آسیا، شکایت داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم ص آوردند، خدمت پیامبر ص رفت ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه ل را دید و در این مورد، با وی سخن گفت. هنگامی که نبی اکرم ص آمد، عایشه ل او را از آمدن فاطمه ل باخبر ساخت. رسول اکرم ص نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدم‌هایش را بر سینه‌ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد الله بگویید؛ اینها برای شما از خدمتکار، بهترند».

علی س می‌گوید: از زمانی که این سخنان را از نبی اکرم ص شنیدم، هرگز این اذکار را ترک نکردم. یکی پرسید: حتی شب جنگ صفین؟ گفت: نه، شب جنگ صفین هم ترک نکردم.

1896ـ عَنِ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلاَةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَجْهِى إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِى إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِى إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، وَاجْعَلْهُنَّ مِنْ آخِرِ كَلاَمِكَ، فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ، مُتَّ وَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ» قَالَ: فَرَدَّدْتُهُنَّ لأَسْتَذْكِرَهُنَّ فَقُلْتُ: آمَنْتُ بِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (م/2710)

ترجمه: از براء ابن عازب س روایت است که رسول الله ص فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْـجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

«پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‏ام را بسوی تو برمی‏گردانم و تمام امورم را به تو می‏سپارم و تو را پشت و پناه خود می‏دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم.) این جملات را آخرین کلام خود قرار بده؛ اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته ای».

راوی (براء) می‏گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ص خواندم. وقتی گفتم: «آمَنْتُ بِرَسُوْلِكَ» پیامبر ص فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه‌ی نبی را بکار ببر.

1897ـ عَنِ الْبَرَاءِ بنِ عَازبٍ ل: أَنَّ النَّبِيَّ صكَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ قَالَ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ»، وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (م/2711)

ترجمه: براء بن عازب ل می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ص به رختخواب می‌رفت، دستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَأَمُوتُ». (بار الها! به نام تو بیدار می‌شوم و می‌خوابم.) و هنگامی که بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الـحَمْدُ لِلهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» «حمد و سپاس از آنِ معبودی است که ما را از خواب، بیدار کرد. و بسوی او حشر خواهیم شد».

1898ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلاً، إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِى وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنْ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَسَمِعْتَ هَذَا مِنْ عُمَرَ؟ فَقَالَ: مِنْ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ، مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2712)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل به مردی که می‌خواست به رختخواب برود، دستور داد تا این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِى وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنْ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ». «بار الها! تو جان مرا آفریدى، و تو آن را دوباره پـس مى‌گیرى، مرگ و زندگى آن بدست تو است. الهى! اگر زنده‌اش نگهداشتى، از آن محافظت کن؛ و اگر آن را میراندى، پس مورد آمرزش قرار ده؛ الهى! من از تو عافیت مى‌خواهم».

مردی از او پرسید: آیا این چیز را از عمر شنیدی؟ ابن عمر گفت: از کسی شنیدم که از عمر بهتر است؛ از رسول الله ص شنیدم.

1899ـ عَنْ سُهَيْلٍ قَالَ: كَانَ أَبُو صَالِحٍ يَأْمُرُنَا، إِذَا أَرَادَ أَحَدُنَا أَنْ يَنَامَ، أَنْ يَضْطَجِعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَىْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَىْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَىْءٌ، وَأَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَىْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». وَكَانَ يَرْوِي ذَلِكَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ص. (م/2713)

ترجمه: سهیل می‌گوید : هرگاه یکی از ما می‌خواست بخوابد، ابوصالح به ما دستور می­داد تا به سمت راستش بخوابد واین دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَىْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَىْءٌ، وَأَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَىْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَىْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». «الهى! پروردگار آسمان‌ها و زمین، و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه‌ى چیزها، شکافنده‌ى دانه و هسته، فرود آورنده‌ى تورات و انجیل و فرقان، از شرّ هر آنچـه که پیشانى‌اش در دست توست به تو پناه مى‌برم؛ الهى! تویى اول؛ و قبل از تو چیزى وجود ندارد؛ تویى آخر، و بعد از تو چیزى نیست؛ تو آشکارى، و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست. تو پنهانى، و هیچ چیز پنهان‌تر از تو نیست؛ الهى! قرض‌هاى ما را ادا کن، و ما را از تنگدستى به غنا و توانگرى برسان».

و این را به نقل از ابو هریره س از رسول الله ص روایت می‌نمود.

1900ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَأْخُذْ دَاخِلَةَ إِزَارِهِ، فَلْيَنْفُضْ بِهَا فِرَاشَهُ، وَلْيُسَمِّ اللَّهَ، فَإِنَّهُ لاَ يَعْلَمُ مَا خَلَفَهُ بَعْدَهُ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَضْطَجِعَ، فَلْيَضْطَجِعْ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، وَلْيَقُلْ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّى بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِى، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِى فَاغْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (م/2714)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آن را با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد؛ زیرا نمی‌داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است؛ سپس این دعا را بخواند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّى بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِى فَاغْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ.

«بارالها! پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آن را بلند می‌کنم؛ اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما؛ و اگر زنده گذاشتی، آن را بوسیله‌ی همان چیزهایی که بندگان نیکوکارت را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن».

1901ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لاَ كَافِيَ لَهُ وَلاَ مُؤوِيَ». (م/2715)

ترجمه: انس س می‌گوید: هنگامی که رسول الله ص به رختخواب می‌رفت، می‌فرمود: «الحَمْدُ لِلهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لاَ كَافِيَ لَهُ وَلاَ مُؤوِىَ».

«تمام ستایش‌ها از آنِ معبودی است که ما را خورانید و نوشانید و تمام امور را ما کفایت کرد و به ما جاى پناه داد؛ براستى که چقدر از مردم هستند که هیچگونه مددکار و پناه دهنده‌اى ندارند».

باب (11): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح

1902ـ عَنْ جُوَيْرِيَةَ ل: أَنَّ النَّبِيَّ ص خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بُكْرَةً حِينَ صَلَّى الصُّبْحَ، وَهِىَ فِي مَسْجِدِهَا، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدَ أَنْ أَضْحَى، وَهِىَ جَالِسَةٌ، فَقَالَ: «مَا زِلْتِ عَلَى الْحَالِ الَّتِي فَارَقْتُكِ عَلَيْهَا»؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ النَّبِىُّ ص: «لَقَدْ قُلْتُ بَعْدَكِ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، لَوْ وُزِنَتْ بِمَا قُلْتِ مُنْذُ الْيَوْمِ لَوَزَنَتْهُنَّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ» و فِي رَوَايةٍ أُخرَی عَنهَا قَالَ: «سُبحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلقِهِ، سُبحَانَ اللهِ رِضَا نَفسِهِ، سُبحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ، سُبحَانَ اللهِ مِدَادَ كلِمَاتِهِ».

ترجمه: از أم المؤمنین جویریه ل دختر حارث روایت است که یک روز صبح، او در محل نماز خواندنش بود که نبی اکرم ص بعد از نماز صبح، از خانه بیرون رفت. سپس هنگام چاشت برگشت در حالی که هنوز جویریه سر جایش نشسته بود. پس فرمود: «همچنان بر همان حالتی که از تو جدا شدم، نشسته‌ای»؟ جویریه گفت: بله. نبی اکرم ص فرمود: «من بعد از رفتن از نزد تو، چهار کلمه را سه بار تکرار نمودم که اگر این کلمات، با اذکاری که تو از هنگام صبح، گفته‌ای، وزن شود، سنگین‌تر خواهد بود: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ». «تسبیح و پاکى الله و ستایش او را به تعداد مخلوقات او، خشنودى او، وزن عرش او و جوهر سخنانش، بیان مى‌نمایم».

و در روایت دیگری از جویریه آمده است که فرمود: «سُبحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلقِهِ، سُبحَانَ اللهِ رِضَا نَفسِهِ، سُبحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ، سُبحَانَ اللهِ مِدَادَ كلِمَاتِهِ».

1903ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ قَالَ، حِينَ يُصْبِحُ وَحِينَ يُمْسِى: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، مِائَةَ مَرَّةٍ، لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلاَّ أَحَدٌ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ». (م/2692)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، هنگام صبح و شام، صد بار سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، هیچ کس، روز قیامت، با عملی بهتر از عمل او نمی‌آید؛ مگر کسی‌که مثل او یا بیشتر از او گفته باشد».

باب (12): فضیلت تسبیح گفتن

1904ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (م/2694)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد الله متعال، محبوب‌اند: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ».

1905ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لأَنْ أَقُولَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». (م/2695)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: ««سُبْحَانَ اللهِ و الـحَمْدُ ِللهِ، و لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، و اللهُ أَكْبَرُ» گفتن برای من از آنچه که خورشید بر آن طلوع کرده است (یعنى همه‌ى دنیا) محبوب‌تر است».

باب (13): در مورد لا اله الا الله، الحمد لله و الله اکبر گفتن

1906ـ عَن مُوسَى الْجُهَنِيُّ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ ش قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: عَلِّمْنِى كَلاَمًا أَقُولُهُ، قَالَ: «قُلْ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» قَالَ: فَهَؤُلاَءِ لِرَبِّى، فَمَا لِي؟ قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِى وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي» قَالَ مُوسَى: أَمَّا عَافِنِي، فَأَنَا أَتَوَهَّمُ وَمَا أَدْرِي. (م/2696)

ترجمه: موسی جهنی به روایت از مصعب بن سعد به نقل از پدرش ش می‌گوید: بادیه نشینى نزد رسول الله ص آمد و گفت: جمله‌اى به من بیاموز تا آن را وِرد زبانم کنم.   
رسول الله ص فرمود: «بگو: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيْكَ لَهُ، اللهُ أَكْبَرُ كَبِيْراً، وَالْحَمْدُ ِللهِ كَثِيْراً، سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ الْعَزِيْزِ الحَكِيْمِ». آن مرد گفت: این جملات از آنِ پروردگار من است؛ براى خودم چه بگویم؟ رسول الله ص فرمود: «بگو: أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِيْ، وَارْحَمْنِيْ، وَاهْدِنِيْ، وَارْزُقْنِيْ» «بار الها! مرا ببخش، به من رحم کن، مرا هدایت کن، و به من روزى عنایت فرما».

موسی می‌گوید: گمان می‌کنم که کلمه‌ی «عَافِنِى» هم در این دعا بود؛ ولی دقیقا نمی‌دانم.

باب (14): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب‌ترین سخن نزد الله متعال است

1907ـ عَنْ أَبِى ذَرٍّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَلاَ أُخْبِرُكَ بِأَحَبِّ الْكَلاَمِ إِلَى اللَّهِ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِى بِأَحَبِّ الْكَلاَمِ إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَبَّ الْكَلاَمِ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ». (م/2731)

ترجمه: ابو ذر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آیا تو را از محبوبترین سخن نزد الله، با خبر نسازم»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله، مرا از محبوب‌ترین سخن نزد الله، با خبر ساز. فرمود: «همانا محبوب‌ترین سخن نزد الله، سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ است».

باب (15): در مورد کسی که روزانه، صد بار لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیک لَهُ بگوید

1908ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ، مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، حَتَّى يُمْسِىَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلاَّ أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَمَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ، مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ، وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (م/2691)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، روزانه صد بار «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بگوید، به او به اندازه‌ی آزاد ساختن ده برده، ثواب می‌رسد، صد نیکی برایش نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش، پاک می‌گردد و آنروز تا شب از شیطان، حفاظت می‌شود. و هیچ‌کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی‌آورد؛ مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد (همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد». و هرکس، روزانه صد بار «سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» بگوید، گناهانش بخشیده می‌شوند اگرچه به اندازه‌ی کف دریا باشند».

1909ـ عَن سَعْدٍ بنِ ابي وَقَّاصٍ س قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَكْسِبَ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ»؟ فَسَأَلَهُ سَائِلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ: كَيْفَ يَكْسِبُ أَحَدُنَا أَلْفَ حَسَنَةٍ؟ قَالَ: «يُسَبِّحُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ، فَيُكْتَبُ لَهُ أَلْفُ حَسَنَةٍ، أَوْ يُحَطُّ عَنْهُ أَلْفُ خَطِيئَةٍ». (م/2698)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: ما نزد رسول الله ص بودیم که فرمود: «آیا هریک از شما توانایی آن را ندارد که روزانه، هزار نیکى بدست آورد»؟ یکى از افرادی که در جلسه حضور داشت، پرسید: چگونه یکى از ما مى‌تواند هزار نیکى بدست آورد؟ فرمود: «هرکس، صد بار سبحان الله بگوید، هزار نیکى برایش نوشته مى‌شود یا هزار گناه از گناهانش، بخشیده مى‌شود».

61ـ کتاب پناه خواستن و امور دیگر

باب (1): پناه خواستن از بدی فتنه‌ها

1910ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صكَانَ يَدْعُو بِهَؤُلاَءِ الدَّعَوَاتِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَاىَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِى مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَاىَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». (م/2706)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص اینگونه دعا می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَاىَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَاىَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الـمَشْرِقِ وَالـمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالمَأْثَمِ وَالمَغْرَمِ».

«بار الها! آزمایش قبر و عذاب آن، فتنه‌ی جهنم و عذاب آن، شرّ فتنه‌ی سرمایه داری، شرّ فتنه‌ی فقر و شرّ فتنه‌ی مسیح دجال به تو پناه می‌برم؛ بار الها! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو دِه و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می‌گردانی و چرکهایش را بر طرف می‌کنی، قلبم را از گناهان، پاک وصا ف بگردان. و همچنانکه میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته‌ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز؛ بار الها! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه و دَین به تو پناه می‌برم».

باب (2): پناه خواستن از عجز (ناتوانی) و تنبلی

1911ـ عَن أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ، وَالْهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (م/2706)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص همواره چنین دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالـجُبْنِ، وَالـهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الـمَحْيَا وَالـمَمَاتِ».

«بار الها! از ناتوانی، تنبلی، بزدلی، کهنسالی شدید، بخل، عذاب قبر و فتنه‌های زندگی و مرگ، به تو پناه می‌برم»

باب (3): پناه خواستن از نگون بختی و قضای بد

1912ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ، وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَمِنْ شَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ، وَمِنْ جَهْدِ الْبَلاَءِ، قَالَ عَمْرٌو فِي حَدِيثِهِ: قَالَ سُفْيَانُ: أَشُكُّ أَنِّي زِدْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا. (م/2707)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص از نگون بختی، قضای بد، خوشحال شدن دشمنان و گرفتاری به خدا پناه می‌برد.

عمرو می‌گوید: سفیان که یکی از راویان این حدیث است، گفت: من شک دارم که یکی از این موارد را من اضافه نمودم.

1913ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ». (م/2739)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: یکی از دعاهای رسول الله ص این بود که می‌فرمود:

«اللَّهمُّ إِنِّيْ أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيْعِ سَخَطِكَ».

«بار الها! از زوال نعمت‌هایت، تغییر صحت و عافیتی که عنایت فرموده‌ای، عذاب ناگهانی و همه‌ی اموری که باعث ناخشنودی تو می‌گردد، به تو پناه می‌برم».

باب (5): «یرحمک الله» گفتن به کسی که عطسه بزند و الحمد لله بگوید

1914ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: عَطَسَ عِنْدَ النَّبِىِّ ص رَجُلاَنِ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ، فَقَالَ الَّذِي لَمْ يُشَمِّتْهُ: عَطَسَ فُلاَنٌ فَشَمَّتَّهُ، وَعَطَسْتُ أَنَا فَلَمْ تُشَمِّتْنِى، قَالَ: «إِنَّ هَذَا حَمِدَ اللَّهَ وَإِنَّكَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ (ﻷ)». (م/2991)

ترجمه: انس س می‌گوید: دو نفر نزد نبی اکرم ص عطسه زدند. رسول الله ص در جواب یکی از آنها «یرحمك الله» گفت و در جواب دیگری، نگفت. شخصی که پیامبر به او «یرحمك الله» نگفت، عرض کرد: فلانی عطسه زد، شما در جوابش «یرحمك الله» گفتید؛ ولی هنگامی که من عطسه زدم، «یرحمك الله» نگفتید؟ فرمود: «این شخص، «الحمد لله» گفت؛ ولی تو نگفتی».

1915ـ عَن إيَاسِ بْنِ سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَاهُ، حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص وَعَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» ثُمَّ عَطَسَ أُخْرَى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الرَّجُلُ مَزْكُومٌ». (م/2993)

ترجمه: ایاس بن سلمه می‌گوید: پدرم گفت: من شنیدم که مردی نزد رسول الله ص عطسه زد و رسول الله ص به او فرمود: «يَرْحَمُكَ الله». (الله متعال بر تو رحم کند.) بعد از آن، دوباره عطسه زد. رسول الله ص فرمود: «این مرد، دچار سرما خوردگی شده است».

62ـ کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله ﻷ و امور دیگر

باب (1): دستور به توبه

1916ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الأَغَرَّ س وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صـ يُحَدِّثُ ابْنَ عُمَرَ ـ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ، فَإِنِّى أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ». (م/2702)

ترجمه: ابو برده می‌گوید: شنیدم که اغرّ بن یسار مزنی س که از یاران نبی اکرم ص می‌باشد، روایت نمود که ابن عمر ل گفت: رسول الله ص فرمود: «ای مردم! بسوی الله، رجوع و توبه نمایید؛ زیرا من روزانه، صد بار، توبه می‌کنم».

باب (2): تشویق به توبه

1917ـ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ أَعُودُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَحَدَّثَنَا بِحَدِيثَيْنِ: حَدِيثًا عَنْ نَفْسِهِ وَحَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ، مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلَكَةٍ، مَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ، فَطَلَبَهَا حَتَّى أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ، ثُمَّ قَالَ: أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِى الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَأَنَامُ حَتَّى أَمُوتَ. فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ وَزَادِهِ». (م/2744)

ترجمه: حارث بن سوید می‌گوید: من برای عیادت عبد الله که مریض بود، رفتم. او دو مطلب برای ما بیان نمود؛ یکی را از طرف خودش گفت و دیگری را از رسول الله ص روایت کرد. وی گفت: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «الله متعال از توبه‌ی بنده‌ی مؤمنش، بیشتر از آن مردی خوشحال می‌شود که با شترش در بیابانی خشک و هلاک کننده بسر می‌برد و آب و غذایش هم بر شتر است؛ پس در آنجا می‌خوابد؛ اما هنگامی که بیدار می‌شود، متوجه می‌شود که شترش، رفته است. آنگاه، به جستجوی شتر می‌پردازد تا جایی که به شدت تشنه می‌شود. سپس با خودش می‌گوید: به همان مکانی که بوده‌ام برمی‌گردم و می‌خوابم تا اینکه بمیرم. آنگاه در انتظار مرگ، سرش را روی ساعدش می‌گذارد؛ بعد از آن، ناگهان بیدار می‌شود و شترش را با توشه و آب و غذایش می‌بیند. الله متعال از توبه‌ی بنده‌ی مؤمنش بیشتر از خوشحالی این شخص که شتر و توشه‌اش را دیده است، خوشحال می‌شود».

باب (3): در مورد صداقت در توبه و آیه‌ی: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ﴾ [التوبة: 118].

1918ـ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ س قَالَ: ثُمَّ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ص غَزْوَةَ تَبُوكَ، وَهُوَ يُرِيدُ الرُّومَ وَنَصَارَى الْعَرَبِ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ بن مالك ـ كَانَ قَائِدَ كَعْبٍ، مِنْ بَنِيهِ، حِينَ عَمِىَ ـ قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حَدِيثَهُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا قَطُّ، إِلاَّ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي قَدْ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهُ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالْمُسْلِمُونَ يُرِيدُونَ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهُمْ، عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلاَمِ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، وَكَانَ مِنْ خَبَرِى، حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلاَ أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُ قَبْلَهَا رَاحِلَتَيْنِ قَطُّ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا، وَاسْتَقْبَلَ عَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلاَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِمُ الَّذِي يُرِيدُ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَثِيرٌ، وَلاَ يَجْمَعُهُمْ كِتَابُ حَافِظٍ ـ يُرِيدُ بِذَلِكَ الدِّيوَانَ ـ قَالَ كَعْبٌ: فَقَلَّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ، يَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْىٌ مِنَ اللَّهِ ﻷ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ص تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلاَلُ، فَأَنَا إِلَيْهَا أَصْعَرُ، فَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَىْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، وَأَقُولُ فِي نَفْسِى: أَنَا قَادِرٌ عَلَى ذَلِكَ، إِذَا أَرَدْتُ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اسْتَمَرَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَادِيًا وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِى شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتَمَادَى بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ، فَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ، فَيَا لَيْتَنِى فَعَلْتُ، ثُمَّ لَمْ يُقَدَّرْ ذَلِكَ لِي، فَطَفِقْتُ، إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ، بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَحْزُنُنِي أَنِّي لاَ أَرَى لِي أُسْوَةً، إِلاَّ رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ فِي النِّفَاقِ، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِى رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى بَلَغَ تَبُوكًا فَقَالَ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ»؟ قَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ وَالنَّظَرُ فِي عِطْفَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِص، فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ رَأَى رَجُلاً مُبَيِّضًا يَزُولُ بِهِ السَّرَابُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «كُنْ أَبَا خَيْثَمَةَ» فَإِذَا هُو أَبُو خَيْثَمَةَ الأَنْصَارِىُّ، وَهُوَ الَّذِي تَصَدَّقَ بِصَاعِ التَّمْرِ حِينَ لَمَزَهُ الْمُنَافِقُونَ، فَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ تَوَجَّهَ قَافِلاً مِنْ تَبُوكَ، حَضَرَنِى بَثِّى، فَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ وَأَقُولُ: بِمَ أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَأَسْتَعِينُ عَلَى ذَلِكَ كُلَّ ذِي رَأْىٍ مِنْ أَهْلِى، فَلَمَّا قِيلَ لِي: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا، زَاحَ عَنِّى الْبَاطِلُ، حَتَّى عَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَنْجُوَ مِنْهُ بِشَىْءٍ أَبَدًا، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَصَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَرَكَعَ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ، وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلاَنِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، حَتَّى جِئْتُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِى حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي، وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنِّي سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً، وَلَكِنِّى، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّى، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَىَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عُقْبَى اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي عُذْرٌ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلاَ أَيْسَرَ مِنِّى حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَمَّا هَذَا، فَقَدْ صَدَقَ فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ» فَقُمْتُ، وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِى، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، لَقَدْ عَجَزْتَ فِي أَنْ لاَ تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، بِمَا اعْتَذَرَ بِهِ إِلَيْهِ الْمُخَلَّفُونَ، فَقَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ، اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ص لَكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونَنِى حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأُكَذِّبَ نَفْسِى، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِىَ هَذَا مَعِى مِنْ أَحَدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ، لَقِيَهُ مَعَكَ رَجُلاَنِ، قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ رَبِيعَةَ الْعَامِرِىُّ، وَهِلاَلُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِىُّ، قَالَ: فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شِهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أُسْوَةٌ، قَالَ: فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، قَالَ: وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلاَمِنَا، أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ، مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، قَالَ: فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ، وَقَالَ: تَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنَكَّرَتْ لِي فِي نَفْسِىَ الأَرْضُ، فَمَا هِيَ بِالأَرْضِ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَاىَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاَةَ وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلاَ يُكَلِّمُنِى أَحَدٌ، وَآتِى رَسُولَ اللَّهِ ص فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاَةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِى: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلاَمِ، أَمْ لاَ؟ ثُمَّ أُصَلِّى قَرِيبًا مِنْهُ وَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاَتِى نَظَرَ إِلَىَّ، وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّى، حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ جَفْوَةِ الْمُسْلِمِينَ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّى، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَىَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلاَمَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَنَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشَدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَاىَ، وَتَوَلَّيْتُ، حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِى فِي سُوقِ الْمَدِينَةِ، إِذَا نَبَطِىٌّ مِنْ نَبَطِ أَهْلِ الشَّامِ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ إِلَىَّ، حَتَّى جَاءَنِى فَدَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، وَكُنْتُ كَاتِبًا، فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلاَ مَضْيَعَةٍ، فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: حِينَ قَرَأْتُهَا: وَهَذِهِ أَيْضًا مِنَ الْبَلاَءِ، فَتَيَامَمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهَا بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ مِنَ الْخَمْسِينَ، وَاسْتَلْبَثَ الْوَحْىُ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَأْتِينِى، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لاَ، بَلِ اعْتَزِلْهَا، فَلاَ تَقْرَبَنَّهَا، قَالَ: فَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَىَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ لاِمْرَأَتِى: الْحَقِى بِأَهْلِكِ فَكُونِى عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِىَ اللَّهُ فِي هَذَا الأَمْرِ، قَالَ: فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَتْ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلاَلَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لاَ، وَلَكِنْ لاَ يَقْرَبَنَّكِ» فَقَالَتْ: إِنَّهُ، وَاللَّهِ، مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَىْءٍ، وَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِى مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، قَالَ: فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِى: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي امْرَأَتِكَ؟ فَقَدْ أَذِنَ لاِمْرَأَةِ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: لاَ أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ص، وَمَا يُدْرِينِى مَاذَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، قَالَ: فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، فَكَمُلَ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نُهِىَ عَنْ كَلاَمِنَا، قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ صَلاَةَ الْفَجْرِ صَبَاحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ ﻷ مِنَّا، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِى وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أَوْفَى عَلَى سَلْعٍ يَقُولُ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ قَالَ فَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّاسَ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا، حِينَ صَلَّى صَلاَةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، فَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَىَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ رَجُلٌ إِلَيَّ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ قِبَلِي، وَأَوْفَى الْجَبَلَ، فَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِى الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِى، فَنَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَىَّ فَكَسَوْتُهُمَا إِيَّاهُ بِبِشَارَتِهِ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، فَانْطَلَقْتُ أَتَأَمَّمُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنِّئُونِي بِالتَّوْبَةِ وَيَقُولُونَ: لِتَهْنِئْكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّأَنِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، قَالَ: فَكَانَ كَعْبٌ لاَ يَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ وَيَقُولُ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «لاَ بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، كَأَنَّ وَجْهَهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، قَالَ: وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِى صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ص، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَمْسِكْ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: فَإِنِّى أُمْسِكُ سَهْمِىَ الَّذِي بِخَيْبَرَ، قَالَ: وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَنْجَانِى بِالصِّدْقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِى أَنْ لاَ أُحَدِّثَ إِلاَّ صِدْقًا مَا بَقِيتُ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاَهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى يَوْمِي هَذَا أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلاَنِي اللَّهُ بِهِ، وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذْبَةً مُنْذُ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى يَوْمِى هَذَا، وَإِنِّى لأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِىَ اللَّهُ فِيمَا بَقِىَ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: 117]. حَتَّی بَلَغَ: ﴿إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ﴾ [التوبة: 117-118]. حَتَّى بَلَغَ: ﴿وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾ [التوبة: 119]. قَالَ كَعْبٌ: وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ ـ بَعْدَ إِذْ هَدَانِى اللَّهُ لِلإِسْلاَمِ ـ أَعْظَمَ فِي نَفْسِى، مِنْ صِدْقِى رَسُولَ اللَّهُ ص أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا، حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْىَ، شَرَّ مَا قَالَ لأَحَدٍ، وَقَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ٩٦﴾ [التوبة: 95-96]. قَالَ كَعْبٌ: كُنَّا خُلِّفْنَا، أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ، عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ﴾ [التوبة: 118]. وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا، تَخَلُّفَنَا عَنِ الْغَزْوِ، وَإِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ. (م/2769)

ترجمه: ابن شهاب س می‌گوید: بعد از آن، رسول الله ص برای مبارزه با روم و نصارای عربی که در سرزمین شام بسر می‌بردند، به تبوک رفت و غزوه‌ی تبوک اتفاق افتاد. ابن شهاب می‌گوید: عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک به من گفت: عبد الله بن کعب که عصاکش دوران نابینایی پدرش نیز بود، گفت: شنیدم که کعب بن مالک جریان بازماندنش را از رسول الله ص در غزوه‌ی تبوک اینچنین تعریف نمود: من از هیچ یک از غزوات رسول الله ص جز غزوه­ی تبوک، باز نماندم. البته از غزوه‌ی بدر نیز باز ماندم؛ اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول الله ص به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه الله متعال، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول الله ص بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه دارتر بودم. سوگند به الله که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. رسول الله ص درگرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول الله ص زیاد بودند طوریکه اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی‌گنجید.

کعب می‌گوید: هرکس می‌خواست غایب شود، چنین تصور می‌کرد که تا زمانی که از جانب الله، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول الله ص به این غزوه رفت که میوه‌ها رسیده و نشستن زیر سایه‌ها لذت بخش بود. من نیز علاقه مند بودم که در آن، شرکت نمایم. به هرحال، پیامبر اکرم ص و مسلمانان همراهش، آماده شدند؛ من هم هر روز صبح، تصمیم می‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می‌گشتم و با خود می‌گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول الله ص و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می‌کردم. ولی این کار، برایم مقدّر نشده بود. پس از خروج رسول الله ص، هنگامی که به میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که الله متعال آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم.

از طرفی دیگر، رسول الله ص به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید؛ آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب بن مالک چه کار کرد»؟ مردی از بنی سلمه گفت: یا رسول الله! او را لباس‌های زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتی؛ یا رسول الله سوگند به الله، ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. با شنیدن این سخنان، پیامبر اکرم ص سکوت نمود.

در این اثنا، رسول الله ص مردی را دید که لباس سفید به تن داشت و از دور به چیزی می‌ماند که سراب آن را به عقب و جلو می‌برد. پیامبر اکرم ص فرمود: «خدا کند که ابو خیثمه باشد». اینجا بود که ابو خیثمه‌ی انصاری س رسید. قابل یاد آوری است که او همان کسی می‌باشد که یک پیمانه خرما در راه الله متعال صدقه نموده بود و منافقان او را به تمسخر گرفته بودند. بلی، نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول الله ص از تبوک به من رسید؛ اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می­گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول الله ص خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول الله ص به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت و دانستم که با سخن دروغ، نمی‌توانم خود را از ناخشنودی پیامبر اکرم ص نجات دهم؛ لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول الله ص آمد. عادت پیامبر اکرم ص این بود که هرگاه از سفری می‌آمد، نخست، به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگانِ جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول الله ص نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به الله متعال واگذار نمود.

من نیز نزد ایشان رفتم؛ هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد؛ البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود؛ سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدنت چه بود؟ مگر سواری نخریده بودی»؟ گفتم: بلی؛ سوگند به الله، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم؛ چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی سوگند به الله، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی الله متعال تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی؛ ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که الله متعال مرا ببخشد؛ خیر، سوگند به الله که هیچ عذری نداشتم؛ سوگند به الله، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. رسول الله ص فرمود: «این شخص، راست گفت؛ برخیز تا الله متعال در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: سوگند به الله، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی؛ تو نتوانستی مانند سایر بازماندگانِ جهاد، عذری برای رسول الله ص بیاوری و باید بدانی که استغفار پیامبر اکرم ص برای گناهت، کافی بود.

سوگند به الله، آنان به اندازه ای مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی.

قابل یادآوری است که آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند؛ بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول الله ص مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم از ما کناره گیری نمودند و رفتارشان را با ما تغییر دادند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان، شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم؛ اما کسی با من، سخن نمی‌گفت. همچنین نزد رسول الله ص که پس از نماز، می‌نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه، نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد؛ ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورتش را از من برمی‌گرداند.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. سوگند به الله که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من الله متعال و پیامبرش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم؛ باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم؛ این بار، گفت: الله متعال و پیامبرش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسّان به من داد. من که خواندن و نوشتن می‌دانستم، نامه را خواندم. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوست‌ات (محمد) به تو ستم کرده است؛ الله متعال تو را خوار نساخته و حق‌ات را ضایع نگردانیده است؛ نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است؛ لذا آن را در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت و در این مدت، وحی نازل نمی‌شد، فرستاده‌ی رسول الله ص نزد من آمد و گفت: رسول الله ص به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه الله متعال در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد پیامبر اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد؛ اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به الله که او هیچگونه حرکتی ندارد؛ سوگند به الله، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول الله ص اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: در این مورد از رسول الله ص اجازه نمی‌گیرم؛ زیرا جواب پیامبر اکرم ص را در این باره نمی‌دانم؛ چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول الله ص مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که الله متعال ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ص بعد از خواندن نماز صبح، پذیرفته شدن توبه‌ی ما را از جانب الله متعال اعلام نموده است؛ بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

به هرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. همچنین مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه‌ی اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند به الله که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم؛ بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول الله ص براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب الله متعال، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم؛ در آنجا دیدم که رسول الله ص نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. با دیدن من، طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول الله ص سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و هم اکنون بر تو گذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: یا رسول الله! آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی الله متعال می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب الله متعال است». قابل یاد آوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره‌ی مبارکش ص مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام اینست که اموالم را در راه الله و پیامبرش، صدقه دهم. رسول الله ص فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه دار؛ این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیبر، نصیبم شده است، نگه می‌دارم.

سپس گفتم: یا رسول الله! همانا الله متعال مرا بخاطر راستگویی، نجات داد؛ یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. سوگند به الله، از زمانی که این سخنان را به رسول الله ص گفتم تا کنون، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش الله متعال، قرار گیرد. و از آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که الله متعال در باقیمانده‌ی عمرم نیز مرا حفاظت کند.

الله متعال بر رسولش این آیات را نازل فرمود: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١١٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 117-119]. «الله متعال، توبه‌ی پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت؛ آن کسانی که از رسول الله ص در لحظه‌ی دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود؛ باز هم الله متعال توبه‌ی آنان را پذیرفت؛ چرا که الله متعال، رؤوف و مهربان است. همچنین الله متعال توبه‌ی آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. ـ و سرانجام ـ دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند؛ پس الله متعال به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند؛ همانا الله متعال، بسیار توبه پذیر و مهربان است؛ ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید».

کعب می‌گوید: سوگند به الله، الله متعال پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول الله ص به من عطا نفرمود؛ چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم؛ زیرا الله متعال، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد؛ چنانکه فرمود: ﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ٩٦﴾ [التوبة: 95-96].

«ـ ای پیامبر ـ شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید؛ پس شما از آنان، روی بگردانید؛ زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان در دوزخ است؛ برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید؛ اگر شما از آنان، خوشنود شوید، پس همانا الله متعال از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد».

کعب می‌گوید: ما ظاهراً از آن گروه که نزد رسول الله ص آمدند و سوگند یاد کردند، و پیامبر اکرم ص از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ص مسئله‌ی ما را تا هنگام داوری الله متعال، به تأخیر انداخت؛ بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ﴾ [التوبة: 118]. «و همچنین توبه‌ی سه نفری را قبول کرد که مسئله ی آنان به تأخیر انداخته شد و زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان، تنگ گردید».

کعب می‌گوید: آنچه الله متعال در آیه‌ی فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست؛ بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله‌ی ما از کسانی است که برای رسول الله ص عذر آوردند و سوگند یاد کردند و پیامبر اکرم ص نیز از آنان پذیرفت.

باب (4): قبول توبه‌ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند

1919ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س: أَنَّ نَبِىَّ اللَّهِ ص قَالَ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَسَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الأَرْضِ فَدُلَّ عَلَى رَاهِبٍ، فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَهَلْ لَهُ مِنَ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: لاَ، فَقَتَلَهُ، فَكَمَّلَ بِهِ مِائَةً، ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الأَرْضِ فَدُلَّ عَلَى رَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ مِائَةَ نَفْسٍ، فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَمَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ التَّوْبَةِ؟ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّ بِهَا أُنَاسًا يَعْبُدُونَ اللَّهَ، فَاعْبُدِ اللَّهَ تَعَالیَ مَعَهُمْ، وَلاَ تَرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ فَإِنَّهَا أَرْضُ سَوْءٍ، فَانْطَلَقَ حَتَّى إِذَا نَصَفَ الطَّرِيقَ أَتَاهُ الْمَوْتُ، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلاَئِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلاَئِكَةُ الْعَذَابِ، فَقَالَتْ مَلاَئِكَةُ الرَّحْمَةِ، جَاءَ تَائِبًا مُقْبِلاً بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ، وَقَالَتْ مَلاَئِكَةُ الْعَذَابِ: إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ، فَأَتَاهُمْ مَلَكٌ فِي صُورَةِ آدَمِىٍّ، فَجَعَلُوهُ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَ الأَرْضَيْنِ، فَإِلَى أَيَّتِهِمَا كَانَ أَدْنَى فَهُوَ لَهُ، فَقَاسُوهُ فَوَجَدُوهُ أَدْنَى إِلَى الأَرْضِ الَّتِي أَرَادَ، فَقَبَضَتْهُ مَلاَئِكَةُ الرَّحْمَةِ» قَالَ قَتَادَةُ، فَقَالَ الْحَسَنُ: ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ الْمَوْتُ نَأَى بِصَدْرِهِ. (م/2766)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در میان یکی از امتهای گذشته، مردی وجود داشت که نود و نه نفر را کشت؛ سپس در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. مردم یکی از راهبان را به او معرفی کردند. او نزد آن راهب رفت و گفت: من نود و نه نفر کشته‌ام؛ آیا راه توبه‌ای برایم وجود دارد؟ راهب گفت: خیر. پس او را هم کشت و با کشتن او صد نفر را کامل کرد. و همچنان در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. این بار، مردی دانشمند را به او معرفی کردند. نزد او رفت و گفت: من صد نفر را کشته‌ام؛ آیا برای من راه توبه‌ای وجود دارد؟ آن مرد گفت: بله، چه کسی می‌تواند میان شما و توبه، مانعی ایجادکند؟ به فلان سرزمین برو؛ زیرا در آنجا انسان‌های عابدی زندگی می‌کنند؛ تو هم با آنها به عبادت الله بپرداز و به سرزمین خودت برنگرد؛ زیرا که سرزمین بدی است. آن مرد به راه افتاد و نصف راه را پیمود که مرگ به سراغش آمد. اینجا بود که فرشتگان رحمت و عذاب در مورد او دچار اختلاف شدند؛ فرشتگان رحمت گفتند: او در حالی که توبه کرده و قلبش متوجه خدا بوده، به اینجا آمده است. فرشتگان عذاب گفتند: او هرگز عمل خوبی انجام نداده است. در این هنگام، فرشته‌ای به شکل انسان، نزد آنها آمد. فرشتگان رحمت و عذاب، او را حَکَم قرار دادند؛ وی گفت: فاصله‌ی این شخص را با هریک از دو سرزمین (خوب و بد) اندازه بگیرید؛ به هریک از آنها که نزدیکتر بود، به همان سرزمین، تعلق می‌گیرد. در نتیجه، فرشتگان، فاصله اش را تا هردو سرزمین اندازه گرفتند. او را به سرزمین مقصد، نزدیکتر یافتند و اینگونه فرشتگان رحمت، او را تحویل گرفتند. قتاده می‌گوید : حسن گفت: برای ما ذکر کرده‌اند که هنگام مرگ، سینه خیز از سرزمین بد دور شد.

(در بعضی از روایت، آمده است که: الله متعال به روستای مقصدف دستور داد که نزدیک شود و به روستای مبدأ، دستور داد که دور شود؛ آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیکتر یافتند؛ در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت).

باب (5): هرکس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد

1920ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/2703)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هر کس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد».

باب (6): قبول توبه‌ی کسی که شب و روز، گناه می‌کند

1921ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِىءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِىءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا». (م/2759)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال شبانه دستش را دراز می‌نماید تا بنده‌ای که در روز، مرتکب گناه شده است، توبه کند. و روزها، دستش را دراز می‌کند تا گناهکار از گناه شبش توبه کند، و این وضعیت، تا هنگام طلوع خورشید از مغرب، ادامه خواهد یافت».

باب (7): در مورد بخشیده شدن گناهان

1922ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». (م/2749)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال شما را از بین می‌برد و ملتی را می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال طلب بخشش نمایند؛ پس الله متعال آنان را می‌بخشید».

باب (8): درباره‌ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد

1923ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ عَلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عِنْدَهُ: إِنَّ رَحْمَتِى تَغْلِبُ غَضَبِي». (م/2751)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هنگامی که الله متعال مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می‌نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می‌دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم‌ام، غلبه پیدا می‌کند».

1924ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س، عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ، أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ، فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ، وَبِهَا يَتَرَاحَمُونَ، وَبِهَا تَعْطِفُ الْوَحْشُ عَلَى وَلَدِهَا، وَأَخَّرَ اللَّهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً، يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2752)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است؛ یکی از آنها را در میان جن و انس و چارپایان و گزندگان فرستاده است که به وسیله­ی آن، با یکدیگر عطوفت و مهربانی می‌کنند. همچنین به وسیله‌ی همین رحمت است که حیوانات وحشی با فرزندانشان مهربانی می‌نمایند. و الله متعال نود و نه قسمت دیگر را نگه داشته است تا در روز قیامت، با آنها بندگانش را مورد رحمت قرار دهد».

باب (9): رحمت و عذاب الهی

1925ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمِعَ بِجَنَّتِهِ أَحَدٌ، وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنِطَ مِنْ جَنَّتِهِ أَحَدٌ». (م/2755)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «اگر مؤمن می‌دانست که چگونه عذاب و عقوبتی نزد الله متعال وجود دارد، هیچ کس، به طمع بهشت نمی‌افتاد. همچنین اگر کافر می‌دانست که الله متعال از چه رحمت بزرگی برخوردار است، هیچ‌کس از بهشت الهی ناامید نمی‌شد».

باب (10): الله متعال بر بندگانش، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است

1926ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س أَنَّهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِسَبْىٍ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْىِ تَبْتَغِى، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْىِ أَخَذَتْهُ فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَتَرَوْنَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ»؟ قُلْنَا: لاَ وَاللَّهِ، وَهِىَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لاَ تَطْرَحَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَلَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا». (م/2754)

ترجمه: عمر بن خطاب س می‌گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد رسول الله ص آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که در جستجوی فرزندش بود، و هر کودکی را که در میان اسیران می‌دید، در آغوش می‌گرفت، به سینه‌اش می‌چسباند و شروع به شیر دادنش می‌نمود. رسول الله ص خطاب به ما فرمود: «آیا فکر می‌کنید این مادر، فرزندش را در آتش می‌اندازد»؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی‌اندازد. فرمود: «بدانید که الله متعال، بر بندگانش از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است».

باب (11): عمل هیچ‌کس باعث نجاتش نمی‌گردد

1927ـ عَنْ عَائِشَةَ ب أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قَالُوا: وَلاَ أَنْتَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلاَ أَنَا، إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِىَ اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ». (م/2818)

ترجمه: عایشه ل می‌گفت: رسول الله ص فرمود: «شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و خوشحال باشید؛ زیرا اعمال هیچ یک از شما باعث ورود شما به بهشت نمی‌گردد». صحابه عرض کردند: حتی اعمال شما یا رسول الله؟! فرمود: «من هم به سبب اعمالم وارد بهشت نمی‌شوم؛ مگر اینکه رحمت الهی، شامل حالم گردد. و بدانید که محبوبترین اعمال نزد الله متعال، عملی است که دوام بیشتری داشته باشد، اگرچه اندک باشد».

باب (12): هیچ‌کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد

1928ـ عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ لَهُ نِدًّا، وَيَجْعَلُونَ لَهُ وَلَدًا، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَرْزُقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ وَيُعْطِيهِمْ». (م/2804)

ترجمه: عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ‌کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد؛ مردم برای او شریک، قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند که فرزند دارد؛ ولی او با وجود این، به آنان، رزق و تندرستی و نعمت‌های دیگر، عنایت می‌فرماید».

باب (13): هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست

1929ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ ﻷ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَأَرْسَلَ الرُّسُلَ». (م/2760)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هیچ کس حمد و ثنا را به اندازه‌ی الله متعال دوست ندارد؛ از این رو، خودش را ستوده است. و هیچ کس، با غیرت­تر از الله متعال نیست؛ به همین سبب، کارهای زشت را حرام ساخته است. همچنین هیچ کس، عذر آوردن را بیشتر از الله متعال، دوست ندارد؛ به همین دلیل، کتابها را نازل نموده و پیامبران را فرستاده است».

1930ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِىَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ». (م/2761)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال به غیرت می‌آید؛ مؤمن نیز به غیرت می‌آید. و باید بدانید که الله متعال، زمانی به غیرت می‌آید که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که الله متعال، برایش حرام گردانیده است».

باب (14): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش

1931ـ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لاِبْنِ عُمَرَ س: كَيْفَ سَمِعْتَ   
رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي النَّجْوَى؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يُدْنَى الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رَبِّهِ ﻷ، حَتَّى يَضَعَ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، فَيُقَرِّرُهُ بِذُنُوبِهِ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُ؟ فَيَقُولُ: أَىْ رَبِّ أَعْرِفُ، قَالَ: فَإِنِّى قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَإِنِّى أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى صَحِيفَةَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكُفَّارُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيُنَادَى بِهِمْ عَلَى رُءُوسِ الْخَلاَئِقِ: هَؤُلاَءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ ﻷ». (م/183)

ترجمه: صفوان بن محرز می‌گوید: مردی به ابن عمر س گفت: از رسول الله ص در مورد در‌گوشی صحبت کردن چه شنیده‌ای؟ عبد الله بن عمر ل گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «روز قیامت، الله متعال بنده‌ی مؤمن را نزد خود فرا می‌خواند و در آغوش می‌گیرد و به دور از انظار دیگران، از او، به گناهانش اعتراف می‌گیرد و به او می‌فرماید: آیا فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می‌گوید: بلی، ای پروردگار من!

آنگاه، الله متعال می‌فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم؛ امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می‌دهم. سپس، کارنامه‌ی اعمال صالح به او داده می‌شود. اما کفار و منافقین را در انظار عمومی صدا می‌زنند و می‌گویند: اینها کسانی هستند که بر الله متعال دروغ گفته‌اند؛ بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است».

باب (15): دیدن الله متعال

1932ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهِيرَةِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ»؟ قَالُوا: لاَ، قَالَ: «فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ»؟ قَالُوا: لاَ، قَالَ: «فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لاَ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ إِلاَّ كَمَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا، قَالَ فَيَلْقَى الْعَبْدَ فَيَقُولُ: أَىْ فُلْ أَلَمْ أُكْرِمْكَ، وَأُسَوِّدْكَ، وَأُزَوِّجْكَ، وَأُسَخِّرْ لَكَ الْخَيْلَ وَالإِبِلَ، وَأَذَرْكَ تَرْأَسُ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، أی ربِّ قَالَ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلاَقِىَّ؟ فَيَقُولُ: لاَ، فَيَقُولُ: فَإِنِّى أَنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِى، ثُمَّ يَلْقَى الثَّانِىَ فَيَقُولُ: أَىْ فُلْ أَلَمْ أُكْرِمْكَ، وَأُسَوِّدْكَ، وَأُزَوِّجْكَ، وَأُسَخِّرْ لَكَ الْخَيْلَ، وَالإِبِلَ، وَأَذَرْكَ تَرْأَسُ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ :بَلَى، أَىْ رَبِّ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلاَقِىَّ؟ فَيَقُولُ: لاَ، فَيَقُولُ: فَإِنِّى أَنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِى، ثُمَّ يَلْقَى الثَّالِثَ فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ آمَنْتُ بِكَ وَبِكِتَابِكَ وَبِرُسُلِكَ وَصَلَّيْتُ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ، وَيُثْنِى بِخَيْرٍ مَا اسْتَطَاعَ، فَيَقُولُ هَهُنَا إِذًا، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: الآنَ نَبْعَثُ شَاهِدَنَا عَلَيْكَ، وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْهَدُ عَلَىَّ؟ فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ، وَيُقَالُ لِفَخِذِهِ وَلَحْمِهِ وَعِظَامِهِ: انْطِقِى، فَتَنْطِقُ فَخِذُهُ وَلَحْمُهُ وَعِظَامُهُ بِعَمَلِهِ، وَذَلِكَ لِيُعْذِرَ مِنْ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ الْمُنَافِقُ، وَذَلِكَ الَّذِي يَسْخَطُ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/2968)

ترجمه: ابوهریره روایت می‌کند که جمعی از مردم به رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم گفتند: یا رسول الله! آیا ما روز قیامت، پرودگارمان را می‌بینیم؟ رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم فرمود: «آیا در دیدن خورشید در یک روز آفتابی برای شما مزاحمتی ایجاد می‌شود»؟ گفتند: نه یا رسول الله. فرمود: «آیا در دیدن ماه شب چهارده که ابری نباشد، برای شما مشکلی پپیش می‌آید و مزاحمتی ایجاد می‌شود»؟ صحابه رضوان الله علیهم جواب دادند: نه یا رسول الله.

پیامبر اکرم صلى الله علیه وآله وسلم فرمود: «هماهنگونه که در دیدن ماه و خورشید هیچ مشکلی ندارید، در دیدن پروردگارتان هم هیچ مشکلی نخواهید داشت». روز قیامت، الله متعال بنده اش را ملاقات می‌کند و می‌گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسب‌ها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می‌گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می‌فرماید: آیا فکر می‌کردی که مرا ملاقات می‌کنی؟ بنده می‌گوید: خیر. الله متعال می‌فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می‌نمایم.

سپس الله متعال بنده ی دوم را ملاقات می‌کند و می‌گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسب‌ها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می‌گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می‌فرماید: آیا فکر می‌کردی که مرا ملاقات می‌کنی؟ بنده می‌گوید: خیر. الله متعال می‌فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می‌نمایم.

سپس الله متعال بنده ی سوم را ملاقات می‌کند و همین سؤالات را از او نیز می‌پرسد. او می‌گوید: پروردگارا! من به تو، کتابهایت و پیامبرانت ایمان آوردم، نماز خواندم، روزه گرفتم و صدقه دادم. و تا جایی که می‌تواند خوبیها را برمی شمارد. الله متعال می‌گوید: همینجا توقف کن. الآن گواهمان را می‌آوریم تا علیه تو گواهی دهد. این بنده با خودش، فکر می‌کند و می‌گوید: چه کسی علیه من گواهی خواهد داد؟ در این هنگام بر دهانش، مُهر زده می‌شود و به ران، گوشت و استخوانش دستور داده می‌شود تا صحبت کنند. اینگونه ران، گوشت و استخوانش صحبت می‌کنند و اعمالش را برمی شمارند؛ البته این بدین خاطر است که عذرش به وسیله ی خودش برطرف گردد.

و باید دانست که این نفر سوم، همان منافق است که الله متعال از او ناراض می‌گردد».

باب (16): روز قیامت، کافر و منافق به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کنند

1933ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَضَحِكَ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مِمَّ أَضْحَكُ»؟ قَالَ: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «مِنْ مُخَاطَبَةِ الْعَبْدِ رَبَّهُ، يَقُولُ: يَا رَبِّ أَلَمْ تُجِرْنِى مِنَ الظُّلْمِ؟ قَالَ: يَقُولُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ: فَإِنِّى لاَ أُجِيزُ عَلَى نَفْسِى إِلاَّ شَاهِدًا مِنِّى، قَالَ: فَيَقُولُ: كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ شَهِيدًا، وَبِالْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ شُهُودًا، قَالَ: فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ، فَيُقَالُ لأَرْكَانِهِ: انْطِقِى، قَالَ: فَتَنْطِقُ بِأَعْمَالِهِ، قَالَ: ثُمَّ يُخَلَّى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلاَمِ، قَالَ: فَيَقُولُ: بُعْدًا لَكُنَّ وَسُحْقًا، فَعَنْكُنَّ كُنْتُ أُنَاضِلُ». (م/2969)

ترجمه: انس بن مالک می‌گوید: مانزد رسول الله ص بودیم که خندید و فرمود: «آیا علت خندیدن مرا می‌دانید»؟ ما گفتیم: الله متعال و پیامبرش بهتر می‌دانند. رسول الله ص فرمود: «من از روش صحبت کردن بنده با پروردگارش می­خندم؛ بنده به پروردگارش می‌گوید: مگر تعهد نداده­ای که به من ستم نکنی؟ الله متعال می‌فرماید: بلی. بنده می‌گوید: من بجز خودم، هیچ گواه دیگری را نمی‌پذیرم. در این هنگام، بر دهانش مُهر می­زنند و به اعضایش می­گویند: صحبت کنید. پس اعضایش، اعمال او را بازگو می­کنند. بعد از آن، او را آزاد می­گذارند تا صحبت کند. او به اعضایش می‌گوید: هلاک و نابود شوید؛ من از شما دفاع می­کردم».

باب (17): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش

1934ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ، لَمْ يَعْمَلْ حَسَنَةً قَطُّ، لأَهْلِهِ: إِذَا مَاتَ فَحَرِّقُوهُ، ثُمَّ اذْرُوا نِصْفَهُ فِي الْبَرِّ وَنِصْفَهُ فِي الْبَحْرِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَيُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا لاَ يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَلَمَّا مَاتَ الرَّجُلُ فَعَلُوا مَا أَمَرَهُمْ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، وَأَمَرَ الْبَحْرَ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، يَا رَبِّ وَأَنْتَ أَعْلَمُ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (م/2756)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مردی که هرگز هیچ کار خوبی انجام نداده بود، به خانواده‌اش گفت: هنگامی که من فوت کردم، مرا آتش بزنید و نصف مرا در بیابان، و نصف دیگر مرا در دریا بریزید؛ سوگند به الله، اگر الله متعال به من دسترسی پیدا کند، مرا آنچنان عذابی خواهد داد که به هیچ یک از جهانیان چنین عذابی نمی‌دهد. بعد از مرگ آن شخص، خانواده‌اش به وصیت او عمل کردند. الله متعال به بیابان و دریا دستور داد تا اجزای او را جمع کنند؛ آنگاه به او فرمود: چرا چنین کردی؟ او می‌گوید: پروردگارا! تو بهتر می‌دانی که از ترس تو این کار را انجام دادم. در نتیجه، الله متعال او را می‌بخشد».

باب (18): در مورد کسی‌که گناه کند و طلب مغفرت نماید

1935ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص فِيمَا يَحْكِى عَنْ رَبِّهِ ﻷ ـ قَالَ: «أَذْنَبَ عَبْدٌ ذَنْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِى ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ: أَىْ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَبْدِى أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ فَقَالَ: أَىْ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِى، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِى ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ» قَالَ عَبْدُ الأَعْلَى: لاَ أَدْرِى أَقَالَ فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «اعْمَلْ مَا شِئْتَ». (م/2758)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص به نقل از پروردگارش فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و گفت: الهی! گناهم را مرا مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند.

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده­ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند.

بعد از آن، مرتکب گناهی دیگر شد و بار دیگر گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده‌ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند. هرچه می‌خواهی، انجام بده؛ تو را بخشیدم».

عبد الاعلی (یکی از راویان) می‌گوید: نمی‌دانم که بار سوم یا چهارم، الله متعال می‌فرماید: هرچه می‌خواهی انجام بده.

باب (19): در مورد کسی‌که مرتکب گناهی شود؛ سپس وضو بگیرد و نماز فرضش را بخواند

1936ـ عَن ابي أُمَامَةَ س قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْمَسْجِدِ، وَنَحْنُ قُعُودٌ مَعَهُ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْهُ عَلَىَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص، ثُمَّ أَعَادَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْهُ عَلَىَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ، وَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ نَبِيُّ اللَّهِ ص قَالَ أَبُو أُمَامَةَ: فَاتَّبَعَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ انْصَرَفَ، وَاتَّبَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنْظُرُ مَا يَرُدُّ عَلَى الرَّجُلِ، فَلَحِقَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ ص: فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْهُ عَلَىَّ، قَالَ أَبُو أُمَامَةَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَرَأَيْتَ حِينَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ، أَلَيْسَ قَدْ تَوَضَّأْتَ فَأَحْسَنْتَ الْوُضُوءَ»؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ثُمَّ شَهِدْتَ الصَّلاَةَ مَعَنَا»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ حَدَّكَ، أَوْ قَالَ ـ ذَنْبَكَ». (م/2765)

ترجمه: ابو امامه س می‌گوید: روزی رسول الله ص در مسجد بود و ما نیز همراه پیامبر ص نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله ص سکوت نمود و به او پاسخی نداد. آن مرد دوباره گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. باز هم رسول الله ص سکوت نمود و به او پاسخی نداد. بعد از آن، نماز، اقامه گردید. ابو امامه می‌گوید: هنگامی که پیامبر اکرم ص برگشت، آن مرد، به دنبال پیامبر ص براه افتاد؛ من نیز همراه رسول الله ص رفتم تا ببینم که به آن مرد چه پاسخی می‌دهد. به هر حال، آن مرد به پیامبر رسید و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله ص فرمود: «آیا هنگامی که از خانه‌ات بیرون آمدی، خوب و کامل، وضو گرفتی»؟ آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. فرمود: «بعد از آن هم همراه ما در نماز، حضور داشتی»؟ آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. رسول الله ص خطاب به او فرمود: «با انجام این کارها، الله متعال گناهت را بخشیده است».

باب (20): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می‌رود

1937ـ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، دَفَعَ اللَّهُ ﻷ إِلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا، فَيَقُولُ: هَذَا فَكَاكُكَ مِنَ النَّارِ». (م/2767)

ترجمه: ابو موسی اشعری س روایت می‌کند که: رسول الله ص فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، الله ﻷ به هر مسلمان یک یهودی یا نصرانی می‌دهد و می‌فرماید: «این، رهایی تو از دوزخ است».

«از آنجایی که الله متعال وعده داده است که جهنم را پر کند، کفار با اعمالشان به جهنم می‌روند و آن را پر می‌کنند؛ در نتیجه، مسلمانان از جهنم نجات پیدا می‌کنند و به بهشت می‌روند».

63ـ کتاب منافقان

باب (1): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ﴾

1938ـ عَن زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ س قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي سَفَرٍ، أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ لأَصْحَابِهِ: ﴿لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْ﴾ [المنافقون: 7]. مِنْ حَوْلِهِ، قَالَ زُهَيْرٌ: وَهِيَ قِرَاءَةُ مَنْ خَفَضَ «حَوْلَهُ» وَقَالَ: ﴿لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾ [المنافقون: 8]. قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ص فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ فَسَأَلَهُ فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ، فَقِيلَ كَذَبَ زَيْدٌ رَسُولَ اللَّهِ ص، قَالَ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِى مِمَّا قَالُوهُ شِدَّةٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقِي: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ قَالَ: ثُمَّ دَعَاهُمُ النَّبِيُّ ص لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ، قَالَ: فَلَوَّوْا رُءُوسَهُمْ، وَقَوْلُهُ: ﴿كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞ﴾ [المنافقون: 4].قَالَ: كَانُوا رِجَالاً أَجْمَلَ شَيْءٍ. (م/2772)

ترجمه: زید بن ارقم س می‌گوید: در یکی از سفرهایی که همراه رسول الله ص بودیم، مردم دچار گرسنگی شدند؛ در نتیجه، عبدالله بن ابی به یارانش گفت: به اطرافیان رسول الله انفاق نکنید تا از اطرافش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسان‌های پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد.

زید بن ارقم س می‌گوید: من نزد رسول الله ص رفتم و سخنان عبد الله بن اُبی را به اطلاع ایشان رساندم. پیامبر اکرم ص شخصی را بدنبال عبدالله بن اُبی فرستاد و در این باره از او پرسید. او چند بار با تأکید زیاد، سوگند یاد کرد که چنین سخنانی نگفته است. در نتیجه، مردم گفتند: زید به رسول الله ص دروغ گفته است. لذا من از این سخنان، به شدت اندوهگین شدم تا اینکه الله متعال در تصدیق سخنانم این آیات را نازل فرمود که: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و الله متعال می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی؛ اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند».

آنگاه نبی اکرم ص منافقان را فراخواند تا برای آنها طلب مغفرت کند؛ اما آنان، متکبرانه، سرهایشان را برگرداندند «طلب مغفرت را نپذیرفتند».

و اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞ﴾ [المنافقون: 4]. به این معناست که آنها مردانی بسیار زیباروی بودند.

باب (2): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم ص

1939ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ يَصْعَدُ الثَّنِيَّةَ، ثَنِيَّةَ الْمُرَارِ، فَإِنَّهُ يُحَطُّ عَنْهُ مَا حُطَّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، قَالَ: فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَعِدَهَا خَيْلُنَا، خَيْلُ بَنِي الْخَزْرَجِ، ثُمَّ تَتَامَّ النَّاسُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَكُلُّكُمْ مَغْفُورٌ لَهُ، إِلاَّ صَاحِبَ الْجَمَلِ الأَحْمَرِ» فَأَتَيْنَاهُ فَقُلْنَا لَهُ تَعَالَ، يَسْتَغْفِرْ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص، فَقَالَ: وَاللَّهِ لأَنْ أَجِدَ ضَالَّتِى أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِي صَاحِبُكُمْ، قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ يَنْشُدُ ضَالَّةً لَهُ. (م/2780)

ترجمه: جابر بن عبد الله می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، از گردنه‌ی مُرار بالا برود، گناهانش بخشیده می‌شوند، همانگونه که گناهان بنی اسرائیل بخشیده شدند». راوی می‌گوید: نخستین اسبهایی که بالا رفتند، اسب‌های ما قبیله‌ی بنی خزرج بودند. آنگاه، سایر مردم، گروه گروه، بطور کامل، بالا رفتند. در این هنگام، رسول الله ص فرمود: «همه‌ی شما مورد مغفرت قرار گرفتید بجز صاحب شتر قرمز». ما نزد صاحب شتر قرمز رفتیم و گفتیم: بیا تا رسول الله ص برایت طلب مغفرت نماید. او گفت: به خدا سوگند، پیدا کردن گم شده‌ام برای من از طلب مغفرت دوست شما بهتر است. راوی می‌گوید: آن مرد چیزی گم کرده بود و بدنبال آن می‌گشت.

باب (3): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان

1940ـ عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ س قَالَ: قُلْنَا لِعَمَّارٍ: أَرَأَيْتَ قِتَالَكُمْ، أَرَأْيًا رَأَيْتُمُوهُ؟ فَإِنَّ الرَّأْىَ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ، أَوْ عَهْدًا عَهِدَهُ إِلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ: مَا عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص شَيْئًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ فِي أُمَّتِي...» قَالَ شُعْبَةُ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: حَدَّثَنِي حُذَيْفَةُ، وَقَالَ غُنْدَرٌ: أُرَاهُ قَالَ: «فِى أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا لاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلاَ يَجِدُونَ رِيحَهَا، حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ، ثَمَانِيَةٌ مِنْهُمْ تَكْفِيكَهُمُ الدُّبَيْلَةُ: سِرَاجٌ مِنَ النَّارِ يَظْهَرُ فِي أَكْتَافِهِمْ، حَتَّى يَنْجُمَ مِنْ صُدُورِهِمْ». (م/2779)

ترجمه: قیس بن عباد س می‌گوید: به عمار گفتیم: نظرت در مورد جنگی که (همراه علی) انجام دادید، چیست؟ آیا این جنگ صرفا رأی و نظر شما بود؟ که در این صورت می‌توان گفت: رأی می‌تواند اشتباه یا درست باشد؛ یا اینکه شما بر اساس وصیت رسول الله ص وارد این جنگ شدید؟ عمار گفت: رسول الله ص هیچ وصیتی به ما نکرد که آن را برای سایر مردم نگوید؛ البته رسول الله ص فرمود: «در میان امت من.....» یکی از راویان به نام شعبه می‌گوید : فکر می‌کنم گفت: حذیفه این حدیث را برایم بیان کرد و راوی دیگر بنام غندر می‌گوید: او خودش گفت که رسول الله ص فرمود: «در میان امتیان من دوازده نفر منافق وجود دارد که وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت هم به مشام آنها نمی‌رسد تا زمانی که شتر وارد سوراخ سوزن نگردد؛ هشت نفر از آنها را بیماری دُبیله به خاک می‌فرستد؛ و دبیله چراغی آتشین است که از شانه‌هایشان ظاهر می‌شود و به سینه‌هایشان می‌رسد».

باب (4): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که خواستند پیامبر اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها

1941ـ عَن ابي الطُّفَيْلِ قَالَ: كَانَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعَقَبَةِ وَبَيْنَ حُذَيْفَةَ بَعْضُ مَا يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ، فَقَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: أَخْبِرْهُ إِذْ سَأَلَكَ، قَالَ: كُنَّا نُخْبَرُ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ، فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ فَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ خَمْسَةَ عَشَرَ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْهُمْ حَرْبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُ، وَعَذَرَ ثَلاَثَةً، قَالُوا: مَا سَمِعْنَا مُنَادِىَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلاَ عَلِمْنَا بِمَا أَرَادَ الْقَوْمُ، وَقَدْ كَانَ فِي حَرَّةٍ فَمَشَى فَقَالَ: «إِنَّ الْمَاءَ قَلِيلٌ، فَلاَ يَسْبِقُنِى إِلَيْهِ أَحَدٌ» فَوَجَدَ قَوْمًا قَدْ سَبَقُوهُ، فَلَعَنَهُمْ يَوْمَئِذٍ. (م/2779)

ترجمه: ابو طفیل می‌گوید: میان حذیفه و یکی از کسانی که در گردنه‌ی تبوک حضور داشتند، یک درگیری عادی که میان سایر مردم نیز بوجود می‌آید، اتفاق افتاد. پس آن مرد گفت: تو را به الله متعال سوگند می‌دهم، افراد ماجرای گردنه‌ی تبوک، چند نفر بودند؟ مردم به حذیفه گفتند: حالا که از تو پرسیده است، جوابش را بده. حذیفه گفت: به ما می‌گفتند: آنها چهارده نفر بودند؛ اما اگر تو از آنان هستی، پس پانزده نفرند. من به نام الله سوگند یاد می‌کنم که دوازده نفر از آنان در دنیا و آخرت دشمن الله و پیامبرش هستند. و نبی اکرم عذر سه نفر از آنان را پذیرفت؛ آنان گفتند: ما صدای منادی رسول الله ص را نشنیدیم و نمی‌دانستیم که این گروه چه هدفی دارند. قابل یاد آوری است که رسول الله در یک زمین سنگلاخ بود؛ پس به راهش ادامه داد و فرمود: «آب، کم است؛ لذا هیچ‌کس جلوتر از من سرِ آب نرود». آنگاه رسول مکرّم اسلام ص گروهی را دید که جلوتر از او به آب رسیده‌اند؛ پس آنان را در آنروز، نفرین کرد.

(ماجرا از این قرار بود که رسول الله ص هنگام بازگشت از غزوه‌ی تبوک، همراه عمار و حذیفه، سوار بر شترش، از یک گردنه، عبور می‌نمود؛ پس دستور داد تا صدا بزنند و به مردم بگویند: رسول الله ص در مسیر گردنه قرار دارد؛ لذا هیچ‌کس از این راه نیاید؛ چونکه راه کوچک و خطرناک بود. در این هنگام، چند سوار نقابدار به آنها نزدیک شدند و تلاش کردند که شتر رسول الله ص را بترسانند تا رَم کند و رسول الله ص از آن بیفتد و زخمی یا کشته شود؛ اما با مقاومت عمار و حذیفه مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند و از طرف صحابه شناسایی شدند.)

باب (5): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است

1942ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الشَّاةِ الْعَائِرَةِ بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ: تَعِيرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً، وَإِلَى هَذِهِ مَرَّةً». (م/2784)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است؛ یک بار به این گله، و یک بار به آن گله می‌رود».

باب (6): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق

1943ـ عَنْ جَابِرٍ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ الْمَدِينَةِ هَاجَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ تَكَادُ أَنْ تَدْفِنَ الرَّاكِبَ، فَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «بُعِثَتْ هَذِهِ الرِّيحُ لِمَوْتِ مُنَافِقٍ» فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَإِذَا مُنَافِقٌ عَظِيمٌ، مِنَ الْمُنَافِقِينَ، قَدْ مَاتَ. (م/2782)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص از سفری برمی‌گشت. هنگامی که نزدیک مدینه رسید، بادی بسیار شدید، وزیدن گرفت تا جایی که نزدیک بود افراد سواره را از دید مردم، پنهان کند و با خود ببرد. رسول الله ص فرمود: «این باد به نشانه‌ی مرگ یک منافق، فرستاده شده است». سپس هنگامی که به مدینه آمدند، دیدند که یکی از منافقان بسیار بزرگ، مُرده است.

باب (7): شدت عذاب منافق در روز قیامت

1944ـ عَن سَلَمَةَ بنِ الأَكوَعِ س قَالَ: عُدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلاً مَوْعُوكًا، قَالَ: فَوَضَعْتُ يَدِى عَلَيْهِ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رَجُلاً أَشَدَّ حَرًّا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ص: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدَّ حَرًّا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ هَذَيْنِكَ الرَّجُلَيْنِ الرَّاكِبَيْنِ الْمُقَفِّيَيْنِ» لِرَجُلَيْنِ حِينَئِذٍ مِنْ أَصْحَابِهِ. (م/2783)

ترجمه: سلمه بن اکوع س می‌گوید: همراه رسول الله ص به عیادت مردی رفتیم که تب داشت. من دستم را روی مریض گذاشتم و گفتم: بخدا سوگند، من تا امروز، کسی را ندیده‌ام که تب و حرارت بدنش بیشتر از این باشد. پیامبر اکرم ص فرمود: «آیا شما را از کسانی که روز قیامت، از تب و حرارت بیشتری برخوردارند، با خبر نسازم؟ این دو مرد سواری که پشت کرده‌اند و می‌روند، روز قیامت، حرارت بیشتری خواهند داشت». و به دو نفر از یارانش اشاره نمود. «آنها به ظاهر، جزو صحابه و یاران پیامبر بودند؛ ولی در حقیقت، منافق بودند».

باب (8): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت

1945ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: كَانَ مِنَّا رَجُلٌ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، قَدْ قَرَأَ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ وَكَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَانْطَلَقَ هَارِبًا حَتَّى لَحِقَ بِأَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: فَرَفَعُوهُ، قَالُوا: هَذَا قَدْ كَانَ يَكْتُبُ لِمُحَمَّدٍ فَأُعْجِبُوا بِهِ، فَمَا لَبِثَ أَنْ قَصَمَ اللَّهُ عُنُقَهُ فِيهِمْ، فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا ثُمَّ عَادُوا فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا، ثُمَّ عَادُوا فَحَفَرُوا لَهُ، فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا، فَتَرَكُوهُ مَنْبُوذًا. (م/2781)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: در میان ما شخصی از قبیله‌ی بنی نجار وجود داشت که سوره‌های بقره و آل عمران را خوانده و یکی از کاتبان رسول الله ص بود. بعد از آن، فرار کرد و به اهل کتاب پیوست. کفار او را بزرگ کردند و گفتند: وی کاتب محمد ص بوده است؛ و از این اقدام او بسیار خوشحال و مغرور شدند. اما دیری نگذشت که الله متعال گردنش را شکست (هلاکش کرد.) آنها برایش قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما زمین او را بیرون انداخت. دوباره قبری حفر کرده و او را دفن کردند. بار دیگر، زمین او را بیرون انداخت. برای بار سوم، قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما باز هم زمین او را بیرون انداخت. سرانجام، او را همچنان افتاده، رها کردند.

64ـ کتاب توصیف قیامت

باب (1): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می‌گیرد ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر:67]. «آسمان‌ها در دست راست الله متعال در هم پیچیده می شود»

1946ـ عَن ابنُ عُمَرَ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَطْوِى اللَّهُ ﻷ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِى الأَرَضِينَ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ»؟ (م/2788)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، الله متعال، آسمان‌ها را در هم می‌پیچد و به دست راستش می‌گیرد و می‌فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند؟ همچنین زمین را با دست چپش در هم می‌پیچد و می‌فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند»؟

(قابل یادآوری است که برخی از علما مانند آلبانی کلمه‌ی «دست چپ» را در روایت فوق، شاذ دانسته­اند؛ زیرا در طرق دیگر، به جای آن، «دست دیگرش» وارد شده؛ همچنین در روایات صحیح آمده است که هردو دست الله متعال، راست هستند والله اعلم).

باب (2): زمین در روز قیامت

1947ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ، عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ النَّقِيِّ، لَيْسَ فِيهَا عَلَمٌ لأَحَدٍ». (م/2790)

ترجمه: سهل بن سعد س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، مردم روی زمینی کاملا سفیدکه مانند نان آردِ بدون سبوس است و هیچ کس، در آن زمین، خط و نشانی ندارد، حشرخواهند شد».

باب (3): هر بنده به همان حالتى برانگیخته مى‌شود که فوت نموده است

1948ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ». (م/2778)

ترجمه: جابر س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «هر بنده به همان حالتى برانگیخته مى‌شود که فوت نموده است».

باب (4): برانگیخته شدن بر اساس اعمال

1949ـ عَن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ل قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (م/2789)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می‌کنند نیز خواهد شد؛ سپس بر اساس اعمالشان، حشر می‌شوند».

باب (5): مردم، پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد

1950ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، النِّسَاءُ وَالرِّجَالُ جَمِيعًا، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟! قَالَ: «يَا عَائِشَةُ الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ». (م/2859)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید : شنیدم که رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، مردم، پا برهنه، لخت و عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد». من گفتم: «یا رسول الله! مردان و زنان، با هم حشر می‌شوند و به یگدیگر، نگاه می‌کنند؟! فرمود: «ای عایشه! مسئله دشوارتر از آن است که به یکدیگر نگاه کنند».

باب (6): مردم در گروههای مختلفی حشر خواهند شد

1951ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاَثِ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلاَثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَتَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (م/2861)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می‌برند. و گروهی دیگر هستند که هردو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده‌ی آنان را که گروه سوم هستند، آتش جمع می‌کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می‌کند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

باب (7): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد

1952ـ عَن أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ س: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى رِجْلَيْهِ فِي الدُّنْيَا، قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ قَالَ قَتَادَةُ: بَلَى، وَعِزَّةِ رَبِّنَا. (م/2806)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: مردی گفت: یا رسول الله! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد؟ رسول الله ص فرمود: «آیا الله متعالی که در دنیا او را بوسیله‌ی پاهایش به حرکت در می‌آورد، این توانایی را ندارد که روز قیامت، او را بر چهره‌اش به حرکت در آورد»؟

قتاده که یکی از راویان است، گفت: بلی، سوگند به عزت پروردگارمان.

باب (8): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت

1953ـ عَن سُلَيْمُ بْنُ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمِقْدَادُ بْنُ الأَسْوَدِ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «تُدْنَى الشَّمْسُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مِنَ الْخَلْقِ، حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ» قَالَ سُلَيْمُ بْنُ عَامِرٍ: فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِى مَا يَعْنِى بِالْمِيلِ؟ أَمَسَافَةَ الأَرْضِ، أَمِ الْمِيلَ الَّذِي تُكْتَحَلُ بِهِ الْعَيْنُ، قَالَ: «فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَقْوَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعَرَقُ إِلْجَامًا» قَالَ: وَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ. (م/2864)

ترجمه: سُلَیم بن عامر می‌گوید: مقداد بن اسود س گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «روز قیامت، خورشید به اندازه‌ی یک میل به انسان‌ها نزدیک می‌شود». سُلَیم بن عامر می‌گوید: سوگند به الله، نمی‌دانم که هدفش میلی بود که مسافت زمین را با آن، اندازه می‌گیرند یا میلی بود که با آن، سرمه در چشم می‌کنند.

«پس مردم به اندازه‌ی اعمال‌شان در عرق، فرو می‌روند؛ بعضی از آنان تا شتالنگ‌ها، بعضی دیگر تا زانوها و تعدادی تا کمر در عرق، فرو می‌روند. و گروهی را هم عرق، افسار می‌کند». و رسول الله ص با دست به دهنش اشاره نمود. (عرق به دهانشان می‌رسد).

باب (9): کثرت عرق در روز قیامت

1954ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الْعَرَقَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيَذْهَبُ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعًا، وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ» يَشُكُّ ثَوْرٌ أَيَّهُمَا قَالَ. (م/2863)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: روز قیامت، عرق هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود؛ همچنین به دهان یا گوش‌های مردم می‌رسد». شک در جمله‌ی اخیر از یکی از راویان بنام ثور است.

باب (10): روز قیامت، کافر می‌خواهد که فدیه بدهد

1955ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لاَ تُشْرِكَ ـ أَحْسَبُهُ قَالَ ـ وَلاَ أُدْخِلَكَ النَّارَ، فَأَبَيْتَ إِلاَّ الشِّرْكَ». (م/2805)

ترجمه: انس بن مالک س روایت می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال از میان دوزخیان، به کسی‌که کم‌ترین عذاب، نصیبش می‌شود، می‌گوید: اگر دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، از آنِ تو می‌بود، برای نجات خود می‌دادی؟ می‌گوید: بلی. الله متعال می‌فرماید: هنگامی که تو در صُلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی تا تو را وارد جهنم نکنم؛ ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

65ـ کتاب توصیف بهشت

باب (1): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند

1956ـ عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: إِمَّا تَفَاخَرُوا وَإِمَّا تَذَاكَرُوا: الرِّجَالُ فِي الْجَنَّةِ أَكْثَرُ أَمِ النِّسَاءُ؟ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ س: أَوَلَمْ يَقُلْ أَبُو الْقَاسِمِ ص: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّتِى تَلِيهَا عَلَى أَضْوَإِ كَوْكَبٍ دُرِّىٍّ فِي السَّمَاءِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ اثْنَتَانِ، يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ، وَمَا فِي الْجَنَّةِ أَعْزَبُ»؟ (م/2834)

ترجمه: محمد می‌گوید: برای افتخار یا یادآوری، این پرسش مطرح شد که: تعداد مردان، در بهشت، بیشتر است یا تعداد زنان؟ ابو هریره س گفت: آیا ابو القاسم ص نفرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. هریک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساق‌هایشان از ورای گوشت، دیده می‌شود. و دربهشت، هیچ فرد مجردی وجود ندارد»؟

1957ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِى، عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، ثُمَّ هُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مَنَازِلُ، لاَ يَتَغَوَّطُونَ وَلاَ يَبُولُونَ وَلاَ يَمْتَخِطُونَ وَلاَ يَبْزُقُونَ، أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، أَخْلاَقُهُمْ عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى طُولِ أَبِيهِمْ آدَمَ، سِتُّونَ ذِرَاعًا».

قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ» وَقَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: «عَلَى خَلْقِ رَجُلٍ» وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ». (م/2834)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. و بعد از آن، بهشتیان، منازل مختلفی دارند؛ در آنجا، ادرار و مدفوعی وجود ندارد، آب دهان و بینی نمی‌اندازند، شانه‌‌هایشان از طلا و آتشدان‌هایشان از عُود، ساخته شده است. عرق‌شان، مُشک است. آنان بر اخلاق یک شخص هستند و قدشان شصت ذراع به اندازه‌ی پدرشان آدم می‌باشد».

باب (2): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود

1958ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «خَلَقَ اللَّهُ ﻷ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ النَّفَرِ، وَهُمْ نَفَرٌ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ جُلُوسٌ، فَاسْتَمِعْ مَا يُجِيبُونَكَ، فَإِنَّهَا تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، قَالَ: فَذَهَبَ فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلاَمُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدَهُ حَتَّى الآنَ». (م/2841)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال، آدم را به صورت خودش (آدم) آفرید؛ قامتش، شصت ذراع بود. بعد از آفریدن، به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می‌دهند؛ این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله‌ی «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم، قد آنها شصت ذراع خواهد بود؛ و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند».

باب (3): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان دارند

1959ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفْئِدَتُهُمْ مِثْلُ أَفْئِدَةِ الطَّيْرِ». (م/2840)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دلهایی مانند دل‌های پرندگان دارند». (توکل می‌کنند و مهربان هستند).

باب (4): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود

1960ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لاَ نَرْضَى يَا رَبِّ؟ وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلاَ أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَأَىُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِى، فَلاَ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (م/2829)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای بهشتیان! آنان می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! آماده‌ و گوش به فرمان تو هستیم و خیر فقط در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم؟ حال آنکه تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات‌ات عنایت نکرده‌ای. الله متعال می‌فرماید: آیا بهتر از این، به شما عنایت نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می‌فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می‌گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی‌شوم».

باب (5): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها

1961ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّىَّ الْغَابِرَ مِنَ الأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تِلْكَ مَنَازِلُ الأَنْبِيَاءِ، لاَ يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (م/2831)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستاره‌ی درخشان و دوری می‌بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می‌خورد؛ و این، بخاطر برتری و تفاضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه ش عرض کردند: یا رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «بلی؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به الله متعال ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل، دست خواهند یافت).

باب (6): بهشتیان در بهشت، غذا می‌خورند

1962ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلاَ يَتَغَوَّطُونَ وَلاَ يَمْتَخِطُونَ وَلاَ يَبُولُونَ، وَلَكِنْ طَعَامُهُمْ ذَاكَ جُشَاءٌ كَرَشْحِ الْمِسْكِ، يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالْحَمْدَ، كَمَا يُلْهَمُونَ النَّفَسَ». (م/2835)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بهشتیان در بهشت، می‌خورند و می‌آشامند؛ اما آب بینی و ادرار و مدفوعی در آنجا وجود ندارد؛ بلکه غذایشان با آروغ زدن و عرق مُشک از بدن، دفع می‌گردد و مانند نفس کشیدن، (بسیار آسان) الله متعال را تسبیح می‌گویند و ستایش می‌کنند».

باب (7): تحفه‌ی بهشتیان

1963ـ عَن ثَوْبَانَ س مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَجَاءَ حَبْرٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، فَدَفَعْتُهُ دَفْعَةً كَادَ يُصْرَعُ مِنْهَا، فَقَالَ: لِمَ تَدْفَعُنِي؟ فَقُلْتُ: أَلاَ تَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْيَهُودِىُّ: إِنَّمَا نَدْعُوهُ بِاسْمِهِ الَّذِي سَمَّاهُ بِهِ أَهْلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اسْمِى مُحَمَّدٌ الَّذِي سَمَّانِى بِهِ أَهْلِى» فَقَالَ الْيَهُودِىُّ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَيَنْفَعُكَ شَىْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ»؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنَيَّ، فَنَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِعُودٍ مَعَهُ، فَقَالَ: «سَلْ» فَقَالَ الْيَهُودِىُّ: أَيْنَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هُمْ فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْجِسْرِ» قَالَ: فَمَنْ أَوَّلُ النَّاسِ إِجَازَةً؟ قَالَ: «فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ». قَالَ الْيَهُودِىُّ: فَمَا تُحْفَتُهُمْ حِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: «زِيَادَةُ كَبِدِ النُّونِ»، قَالَ: فَمَا غِذَاؤُهُمْ عَلَى إِثْرِهَا؟ قَالَ: «يُنْحَرُ لَهُمْ ثَوْرُ الْجَنَّةِ الَّذِي كَانَ يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِهَا». قَالَ: فَمَا شَرَابُهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «مِنْ عَيْنٍ فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً». قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: وَجِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ شَىْءٍ لاَ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ، إِلاَّ نَبِيٌّ أَوْ رَجُلٌ أَوْ رَجُلاَنِ، قَالَ: «يَنْفَعُكَ إِنْ حَدَّثْتُكَ»؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنَىَّ، قَالَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنِ الْوَلَدِ؟ قَالَ: «مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا فَعَلاَ مَنِىُّ الرَّجُلِ مَنِىَّ الْمَرْأَةِ أَذْكَرَا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذَا عَلاَ مَنِىُّ الْمَرْأَةِ مَنِىَّ الرَّجُلِ آنَثَا بِإِذْنِ اللَّهِ»، قَالَ الْيَهُودِىُّ: لَقَدْ صَدَقْتَ، وَإِنَّكَ لَنَبِىٌّ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَذَهَبَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَقَدْ سَأَلَنِي هَذَا عَنِ الَّذِي سَأَلَنِي عَنْهُ، وَمَا لِي عِلْمٌ بِشَىْءٍ مِنْهُ، حَتَّى أَتَانِىَ اللَّهُ بِهِ». (م/315)

ترجمه: ثوبان س؛ برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله ص؛ می‌گوید: یکی از دانشمندان یهودی نزد رسول الله ص آمد و گفت: سلام بر تو ای محمد. من او را به شدت، پس زدم طوری که می‌خواست به زمین بیفتد. او گفت: چرا مرا پس می‌زنی؟ گفتم: چرا نمی‌گویی: یا رسول الله؟ یهودی گفت: با همان اسمی که خانواده‌اش بر او گذاشته‌اند، صدایش می‌زنیم. رسول الله ص فرمود: «اسمی که خانواده‌ام بر من گذاشته‌اند، محمد است». دانشمند یهودی گفت: آمده‌ام تا سؤالاتی از شما بپرسم. رسول الله ص فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد»؟ او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. رسول الله ص چوبی را که در دست داشت، به زمین زد و فرمود: «بپرس». مرد یهودی گفت: روزی که زمین و آسمان‌ها دگرگون می‌شوند، مردم کجا خواهند بود؟ رسول الله ص فرمود: «آنها در تاریکی بالای پل صراط خواهند بود». او پرسید: نخستین انسان‌هایی که از پل صراط عبور می‌کنند، چه کسانی هستند؟ رسول الله ص فرمود: «فقرای مهاجرین هستند». مرد یهودی گفت: هنگامی که وارد بهشت می‌شوند، چه تحفه‌ای به آنان می‌دهند؟ فرمود: «زائده‌ی جگر ماهی». مرد یهودی گفت: بعد از آن، نهار آنها چه خواهد بود؟ فرمود: «گاو بهشت که در اطراف آن چریده است، برای آنها ذبح می‌شود». مرد یهودی پرسید: بعد از آن، از کجا آب می‌نوشند؟ فرمود: «از چشمه‌ای که سَلسَبیل نام دارد». مرد یهودی گفت: راست می‌گویی؛ همچنین آمده‌ام تا از شما در مورد چیزی بپرسم که فقط پیامبر یا یک نفر یا دو نفر در روی زمین، آن را می‌دانند. رسول الله ص فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد»؟ او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. بله، آمده‌ام تا در مورد دختر یا پسر شدن فرزند بپرسم. رسول الله ص فرمود: «آب منی مرد، سفید است، و آب منی زن، زرد است؛ هرگاه، یک جا جمع شوند و منی مرد بر منی زن، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب پسر می‌شوند. و اگر منی زن بر منی مرد، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب دختر می‌شوند». مرد یهودی گفت: راست گفتی؛ حقا که تو پیامبر هستی. آنگاه برخاست و رفت. رسول الله ص فرمود: «در مورد هیچ یک از سؤالاتی که این مرد از من پرسید، هیچگونه آگاهی و اطلاعی نداشتم تا اینکه الله متعال، پاسخ آنها را به من عنایت فرمود».

باب (8): در مورد استمرار نعمت‌های بهشتیان

1964ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لاَ يَبْأَسُ لاَ تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلاَ يَفْنَى شَبَابُهُ». (م/2836)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، وارد بهشت گردد، از ناز و نعمت برخوردار می­شود، دچار فقر نمی‌گردد، لباسهایش کهنه نمی‌شود و جوانی‌اش از بین نمی‌رود».

باب (9): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه‌ی آن، حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند آنرا بپیماید

1965ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لاَ يَقْطَعُهَا» قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَحَدَّثْتُ بِهِ النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ الزُّرَقِىَّ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِىُّ عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ الْجَوَادَ الْمُضَمَّرَ السَّرِيعَ، مِائَةَ عَامٍ، مَا يَقْطَعُهَا». (م/2826)

ترجمه: سهل بن سعد س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه‌ی آن، حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند آن را بپیماید».

ابو حازم می‌گوید : این حدیث را برای نعمان بن ابی عیاش زُرَقی بیان نمودم. او گفت: ابو سعید خدری س برایم روایت نمود که نبی اکرم ص فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سوار بر اسب تیزروى تربیت شده، صد سال، راه می‌رود؛ اما نمی‌تواند مسافت (پهنای) آن را طی کند».

باب (10): خیمه‌های بهشت

1966ـعَن ابي مُوسیَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «فِى الْجَنَّةِ خَيْمَةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ، مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُ». (م/2838)

ترجمه: عبدالله بن قیس س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در بهشت، خیمه‌ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است و در هر زاویه‌ی آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی‌بینند؛ و مؤمنان، گِرد آنان می‌چرخند».

باب (11): بازار بهشت

1967ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالاً، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدِ ازْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالاً، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالاً، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالاً». (م/2833)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در بهشت، بازاری وجود دارد که بهشتیان هر جمعه به آن می‌روند؛ در آنجا، باد شمال می‌وزد و نعمت‌های بهشتی (از قبیل مُشک و غیره) را به چهره‌ها و لباس‌هایشان می‌پاشد و باعث افزایش حُسن و جمال آنان می‌گردد. سپس بهشتیان به خانواده‌هایشان بر می‌گردند در حالی که زیباتر هستند. خانواده‌هایشان به آنها می‌گویند: سوگند به الله که شما زیباتر شده‌اید. آنها می‌گویند: سوگند به الله که بعد از ما، شما نیز زیباتر شده‌اید».

باب (12): در دنیا از نهرهای بهشت، وجود دارد

1968ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «سَيْحَانُ وَجَيْحَانُ، وَالْفُرَاتُ وَالنِّيلُ، كُلٌّ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ». (م/2839)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سیحون و جیحون و فرات و نیل همه از نهرهای بهشت‌اند».

«در این زمینه می‌توان گفت که یعنی مردم این سرزمینها مسلمان می‌شوند و به بهشت می‌روند؛ یا اینکه نهرهایی با همین نام‌ها در بهشت وجود دارد؛ یا اینکه به خاطر برکت زیاد آنها، نهرهای بهشتی نامیده شده‌اند؛ والله اعل».

باب (13): بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است

1969ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ». (م/2823)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آتش، در محاصره‌ی هواهای نفسانی، و بهشت، در محاصره‌ی دشواری‌ها است». (یعنی هرکس، بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هرکس، دشواری‌ها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می‌رود).

باب (14): تعداد کم‌تری از زنان، ساکن بهشت هستند

1970ـ عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ س قَالَ: كَانَ لِمُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ امْرَأَتَانِ، فَجَاءَ مِنْ عِنْدِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتِ الأُخْرَى: جِئْتَ مِنْ عِنْدِ فُلاَنَةَ؟ فَقَالَ: جِئْتُ مِنْ عِنْدِ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، فَحَدَّثَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ أَقَلَّ سَاكِنِى الْجَنَّةِ النِّسَاءُ». (م/2838)

ترجمه: ابو تیّاح س می‌گوید: مطرّف بن عبد الله دو همسر داشت؛ هنگامی که از نزد یکی از آنان آمد، دیگری گفت: از نزد فلانی (همسرت) می‌آیی؟ مطرّف گفت: از نزد عمران بن حصین می‌آیم؛ او گفت: رسول الله ص فرمود: «تعداد کمتری از زنان، ساکن بهشت هستند».

باب (15): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا

1971ـ عَن حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ س: سَمِعَ النَّبِيَّ ص قَالَ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعَّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ». ثُمَّ قَالَ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». (م/2853)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعی س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم»؟ صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر ضعیف و مستضعفی که اگر به الله متعال، سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می‌گرداند». بعد از آن فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم»؟ صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر، جهنمی است».

1972ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «رُبَّ أَشْعَثَ مَدْفُوعٍ بِالأَبْوَابِ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ». (م/2854)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «چه بسا شخص ژولیده مویی که از جلوی درِ خانه‌ها طرد می‌گردد؛ اما اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله ﻷ سوگندش را راست می‌گرداند».

1973ـ عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِيِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ: «أَلاَ إِنَّ رَبِّى أَمَرَنِى أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي، يَوْمِي هَذَا، كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلاَلٌ، وَإِنِّى خَلَقْتُ عِبَادِى حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ، وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ، عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ، إِلاَّ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَقَالَ: إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِىَ بِكَ، وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لاَ يَغْسِلُهُ الْمَاءُ، تَقْرَأُهُ نَائِمًا وَيَقْظَانَ، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا، فَقُلْتُ: رَبِّ إِذًا يَثْلَغُوا رَأْسِى فَيَدَعُوهُ خُبْزَةً، قَالَ: اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ، وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ، وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ، وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةً مِثْلَهُ، وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مَنْ عَصَاكَ، قَالَ: وَأَهْلُ الْجَنَّةِ ثَلاَثَةٌ: ذُو سُلْطَانٍ مُقْسِطٌ مُتَصَدِّقٌ مُوَفَّقٌ، وَرَجُلٌ رَحِيمٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ لِكُلِّ ذِي قُرْبَى، وَمُسْلِمٍ، وَعَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِيَالٍ، قَالَ: وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الَّذِي لاَ زَبْرَ لَهُ، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا لاَ يَتْبَعُونَ أَهْلاً وَلاَ مَالاً، وَالْخَائِنُ الَّذِي لاَ يَخْفَى لَهُ طَمَعٌ، وَإِنْ دَقَّ إِلاَّ خَانَهُ، وَرَجُلٌ لاَ يُصْبِحُ وَلاَ يُمْسِي إِلاَّ وَهُوَ يُخَادِعُكَ عَنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ» وَذَكَرَ الْبُخْلَ أَوِ الْكَذِبَ «وَالشِّنْظِيرُ الْفَحَّاشُ». (م/2865)

ترجمه: عیاض بن حمار مجاشعی س می‌گوید: روزی، رسول الله ص در سخنرانی‌اش فرمود: «امروز، پروردگارم به من دستور داده است که از آنچه به من آموخته است و شما نمی‌دانید، به شما بیاموزم؛ (الله متعال فرمود:) هر مالی که به یکی از بندگانم عنایت کرده‌ام، حلال است. همانا من همه‌ی بندگانم را مسلمان، و بر راه راست آفریدم؛ اما شیطانها آمدند و آنان را از راه اصلی و دینشان، دور ساختند و آنچه را که من برای آنان حلال قرار دادم، حرام ساختند، و آنها را وادار کردند تا با من چیزهایی را شریک قرار دهند که من دلیلی بر آن، نازل نفرمودم. همانا الله متعال، نگاهی به اهل زمین انداخت و بجز تعداد کمی از اهل کتاب، همه‌ی عرب و عجم آنها را مبغوض داشت و فرمود: تو را مبعوث نمودم تا تو را آزمایش کنم و بوسیله‌ی تو دیگران را نیز در بوته‌ی آزمایش قرار دهم؛ و کتابی بر تو نازل نمودم که آب آن را نمی‌شوید (با گذشت زمان، از بین نمی‌رود؛ بلکه در سینه‌ها محفوظ است) و در حالت خواب و بیداری، آن را تلاوت می‌نمایی (چه خواب باشی و چه بیدار، این کتاب، حفظ می‌شود). هم‌چنین الله متعال به من دستور داد تا قریش را آتش بزنم. من گفتم: پروردگارم، در این صورت، سرم را مانند نان می‌شکنند. الله متعال فرمود: آنها را بیرون کن، همانگونه که تو را بیرون کردند؛ با آنها بجنگ؛ ما تو را کمک می‌کنیم؛ انفاق کن که ما بر تو انفاق می‌کنیم؛ لشکری بفرست؛ ما پنج برابر آن را می‌فرستیم؛ و همراه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند، با افراد نافرمان بجنگ؛ و باید بدانی که بهشتیان، سه گروه هستند: 1- سلطان عادلی که صدقه دهد و در مسیرش موفق باشد. 2- مرد رقیق القلبی که با هر خویشاوند و هر مسلمان، با مهربانی برخورد کند. 3- فرد پاکدامن وصاحب عیالی که از مردم، چیزی درخواست نمی‌کند. جهنمیان نیز پنج گروه هستند: 1- افراد ضعیفی که از عقل کافی برخوردار نیستند و دنباله رو هستند و در جستجوی خانواده و مال نیستند. 2- افراد خائنی که هیچ طمع و خیانتی از نگاهشان پنهان نمی‌ماند؛ هر چند که کوچک و ناچیز باشد.

3- افرادی که صبح و شام، با خانواده و اموالشان، شما را فریب می‌دهند». 4- آنگاه رسول اکرم از بخل یا دروغ صحبت نمود (صاحب یکی از این دو وصف را جهنمی دانست. 5- افراد بد اخلاقی که بسیار بد و بی راه می‌گویند».

باب (16): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه در بهشت و دوزخ می‌مانند

1974ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَصَارَ أَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، أُتِىَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لاَ مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (م/2850)

ترجمه: از ابن عمر ل روایت است که رسول الله ص فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می­روند، مرگ را می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می‌کنند و یک منادی، ندا می‌دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد؛ و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود نخواهد داشت. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش، غمگین می‌شوند».

66ـ کتاب توصیف جهنم

باب (1): افسارهای جهنم

1975ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا». (م/2842)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، دوزخ را می‌آورند در حالی که هفتاد هزار افسار دارد؛ و با هر افساری، هفتاد هزار فرشته وجود دارد که آن را می‌کشند».

باب (2): شدت حرارت جهنم

1976ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «نَارُكُمْ هَذِهِ، الَّتِي يُوقِدُ ابْنُ آدَمَ، جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ» قَالُوا: وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّهَا فُضِّلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهَا مِثْلُ حَرِّهَا». (م/2843)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «این آتش شما که فرزند آدم آن را روشن می‌کند، یک هفتادم حرارت آتش جهنم را دارد». صحابه گفتند: یا رسول الله! به الله سوگند که آتش دنیا، کافی است. فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، گرمتر از آتش دنیا است. و هر مرتبه‌ی آن، به اندازه‌ی آتش دنیا، حرارت دارد».

باب (3): عمق زیاد جهنم

1977ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ سَمِعَ وَجْبَةً، فَقَالَ النَّبِىُّ ص: «تَدْرُونَ مَا هَذَا»؟ قَالَ: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «هَذَا حَجَرٌ رُمِىَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا، فَهُوَ يَهْوِى فِي النَّارِ الآنَ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا». (م/2844)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: ما همراه رسول الله ص بودیم که ناگهان، صدای افتادن چیزی را شنید؛ پس فرمود: «می‌دانید این صدای چیست»؟ گفتیم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «این، صدای سنگی بود که هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته‌اند؛ آن سنگ، تاکنون در حال سقوط در عمق جهنم بود تا اینکه الآن به پایان و تهِ آن رسید».

باب (4): در مورد فردی از جهنمیان که آسان­ترین عذاب را می‌بیند

1978ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا مَنْ لَهُ نَعْلاَنِ وَشِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ، يَغْلِى مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِى الْمِرْجَلُ مَا يَرَى أَنَّ أَحَدًا أَشَدُّ مِنْهُ عَذَابًا، وَإِنَّهُ لأَهْوَنُهُمْ عَذَابًا». (م/213)

ترجمه: نعمان بن بشیر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آسان‌ترین عذاب در میان جهنمیان، از آنِ کسی است که دو کفش و دو بند کفش آتشین پوشیده است که مغز سرش از آنها همانند به جوش آمدن دیگ می‌جوشد؛ و او تصور می‌کند که دچار شدیدترین عذاب شده است؛ حال آنکه او از میان جهنمیان، آسان‌ترین عذاب را دارد».

باب (5): قسمت‌هایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد

1979ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «مِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى كَعْبَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى حُجْزَتِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى تَرْقُوَتِهِ». (م/2845)

ترجمه: سمره بن جندب س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «آتش جهنم بعضی از مردم را تا شتالنگ‌ها (قوزک پا)، بعضی را تا زانوها، برخی را تا کمر، و تعدادی را هم تا گلو فرا می‌گیرد».

باب (6): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت

1980ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: فَمَا لِي لاَ يَدْخُلُنِى إِلاَّ ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَغِرَّتُهُمْ؟ قَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحْمَتِى أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِى، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِى أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِى، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلاَ تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، رِجْلَهُ تَقُولُ: قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، فَلاَ يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (م/2846)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر، مجادله کردند؛ دوزخ گفت: من به جباران و متکبران، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر و ساده، وارد من می‌شوند. الله متعال به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی؛ بوسیله‌ی تو به هریک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله‌ی تو، هریک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هردو پُر خواهد شد.

ولی دوزخ پر نمی‌شود مگر اینکه الله متعال پایش را در آن بگذارد؛ آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است؛ بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمت‌هایش در هم پیچیده می‌شود. باید دانست که الله ﻷ به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند».

باب (7): عذاب کسی که سایبه را رواج داد

1981ـ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ س قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ: إِنَّ الْبَحِيرَةَ الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيتِ، فَلاَ يَحْلُبُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَأَمَّا السَّائِبَةُ الَّتِي كَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لآلِهَتِهِمْ، فَلاَ يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ، وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرٍ الْخُزَاعِىَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ». (م/2856)

ترجمه: ابن شهاب س می‌گوید: شنیدم که ابن مسیِّب می‌گفت: بَحِیره، حیوانی بود که دوشیدن آن بخاطر طاغوتها (بتها) ممنوع بود؛ لذا هیچ یک از مردم آن را نمی‌دوشیدند. و سایبه، حیوانی بود که کفار آن را برای معبودانشان رها کرده و هیچ چیز بر آن، حمل نمی‌کردند. ابن مسیِّب روایت می‌کند که ابوهریره گفت: رسول الله ص فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحَی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، به دنبال خود می‌کشید؛ زیرا او نخستین کسی بود که سایبه را رواج داد».

باب (8): بزرگی دندان کافر در جهنم

1982ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ضِرْسُ الْكَافِرِ، أَوْ نَابُ الْكَافِرِ، مِثْلُ أُحُدٍ، وَغِلَظُ جِلْدِهِ مَسِيرَةُ ثَلاَثٍ». (م/2851)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دندان یا نیش کافر (در جهنم) مانند کوه احد است. و کلفتی پوستش به اندازه‌ی مسافت سه (شبانه روز) راه است».

1983ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س يَرْفَعُهُ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَىِ الْكَافِرِ فِي النَّارِ، مَسِيرَةُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ، لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ». (م/2852)

ترجمه: از ابو هریره س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «فاصله‌ی میان دو شانه‌ی کافر به اندازه‌ی مسافتی است که یک سوارِ با شتاب، در سه روز، طی می‌کند».

باب (9): عذاب شکنجه کنندگان مردم

1984ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لاَ يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلاَ يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/2128)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دو گروه جهنمی هستند که من آنها را ندیده‌ام: نخست، گروهی هستند که تازیانه‌هایی شبیه دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها می‌زنند. دوم، گروهی از زنان هستند که به ظاهر، پوشیده‌اند؛ ولی در حقیقت، لخت‌اند؛ حرکاتی انجام می‌دهند که مردان را به سوی خود، جذب می‌کنند و خودشان نیز بسوی مردان، تمایل دارند؛ سرهای‌شان مانند کوهان کج شتران قوی هیکل است. این افراد، نه تنها اینکه وارد بهشت نمی‌شوند؛ بلکه بوی آن نیز به مشام آنان نمی‌رسد؛ با وجود اینکه بوی بهشت از مسافت بسیار طولانی به مشام می‌رسد».

1985ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ، أَوْشَكْتَ أَنْ تَرَى قَوْمًا يَغْدُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ، وَيَرُوحُونَ فِي لَعْنَتِهِ، فِي أَيْدِيهِمْ مِثْلُ أَذْنَابِ الْبَقَرِ». (م/2857)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «اگر برای مدتی طولانی، زنده بمانی، بزودی گروهی را مشاهده خواهی کرد که صبح را در خشنودی الله متعال، و شام را در نفرین و لعنت او بسر می‌برند؛ آنها تازیانه‌هایی مانند دُم گاو، بدست دارند». (و مردم را کتک می‌زنند).

باب (10): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده‌ترین فرد دنیا در بهشت

1986ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُؤْتَى بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ النَّارِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً، ثُمَّ يُقَالُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ، وَيُؤْتَى بِأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا فِي الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيُصْبَغُ صَبْغَةً فِي الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ، هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا مَرَّ بِي بُؤُسٌ قَطُّ، وَلاَ رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ». (م/2807)

ترجمه: انس بن مالک س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، از میان دوزخیان، مرفه‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در آتش جهنم، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز رفاه و آسایشی بر تو گذشته است؟ او می‌گوید: به الله سوگند، نه، پروردگارم. بعد از آن، از میان بهشتیان، رنج دیده‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در بهشت، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز سختی و فقری دیده‌ای؟ آیا هرگز دوران دشواری بر تو گذشته است؟ او جواب می‌دهد: خیر؛ به الله سوگند، هرگز دچار فقر نشده‌ام؛ و هیچ رنجی بر من نگذشته است».

67ـ کتاب فتنه‌ها

باب (1): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود، وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می‌رسد

1987ـ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ب أَنَّ النَّبِيَّ ص اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» وَعَقَدَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ عَشَرَةً، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». (م/2280)

ترجمه: زینب دختر حجش ل (همسر رسول الله ص) می‌گوید: نبی اکرم ص در حالی از خواب بیدار شد که می‌گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب ل می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا ما نابود می‌شویم حال آنکه افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

1988ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» وَعَقَدَ وُهَيْبٌ بِيَدِهِ تِسْعِينَ. (م/2881)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «امروز، این اندازه، از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است». و وُهیب (که یکی از راویان است، برای نشان دادن اندازه‌ی آن) انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت نود در آورد.

باب (2): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران

1989ـ عَنْ أُسَامَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص أَشْرَفَ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى؟ إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلاَلَ بُيُوتِكُمْ، كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (م/2885)

ترجمه: از اسامه س روایت است که روزی، نبی اکرم ص از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سرازیر شدن فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم».

باب (3): عرضه شدن فتنه‌ها بر دل‌ها و ایجاد نقطه در آنها

1990ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَذْكُرُ الْفِتَنَ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: نَحْنُ سَمِعْنَاهُ، فَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَعْنُونَ فِتْنَةَ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَجَارِهِ؟ قَالُوا: أَجَلْ، قَالَ: تِلْكَ تُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ وَالصِّيَامُ وَالصَّدَقَةُ، وَلَكِنْ أَيُّكُمْ سَمِعَ النَّبِيَّ ص يَذْكُرُ الْفِتَنَ الَّتِي تَمُوجُ مَوْجَ الْبَحْرِ؟ قَالَ حُذَيْفَةُ: فَأَسْكَتَ الْقَوْمُ فَقُلْتُ: أَنَا، قَالَ: أَنْتَ، لِلَّهِ أَبُوكَ! قَالَ حُذَيْفَةُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «تُعْرَضُ الْفِتَنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُودًا عُودًا، فَأَىُّ قَلْبٍ أُشْرِبَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، وَأَىُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ، حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ، عَلَى أَبْيَضَ مِثْلِ الصَّفَا، فَلاَ تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ، وَالآخَرُ أَسْوَدُ مُرْبَادًّا كَالْكُوزِ مُجَخِّيًا لاَ يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلاَ يُنْكِرُ مُنْكَرًا، إِلاَّ مَا أُشْرِبَ مِنْ هَوَاهُ» قَالَ حُذَيْفَةُ: وَحَدَّثْتُهُ، أَنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا يُوشِكُ أَنْ يُكْسَرَ، قَالَ عُمَرُ: أَكَسْرًا لاَ أَبَا لَكَ! فَلَوْ أَنَّهُ فُتِحَ لَعَلَّهُ كَانَ يُعَادُ، قُلْتُ: لاَ، بَلْ يُكْسَرُ، وَحَدَّثْتُهُ، أَنَّ ذَلِكَ الْبَابَ رَجُلٌ يُقْتَلُ أَوْ يَمُوتُ، حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ، قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِسَعْدٍ: يَا أَبَا مَالِكٍ مَا أَسْوَدُ مُرْبَادًّا؟ قَالَ: شِدَّةُ الْبَيَاضِ فِي سَوَادٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْكُوزُ مُجَخِّيًا؟ قَالَ: مَنْكُوسًا. (م/144)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: ما در مجلس عمر بن خطاب س بودیم که پرسید: کدام یک از شما سخن رسول الله ص را در مورد فتنه‌ها شنیده است؟ گروهی جواب دادند: ما شنیده‌ایم. عمر س گفت: شاید هدف شما این است که یک شخص با خانواده و همسایه اش دچار فتنه می‌شود؟ آنان گفتند: بلی. عمر س گفت: نماز، روزه و صدقه باعث بخشیده شدن چنین فتنه‌ها و گناهانی می‌گردد؛ اما کدامیک از شما سخنان رسول الله ص را در مورد فتنه‌هایی که مانند دریا موج می‌زنند، شنیده است؟ حذیفه می‌گوید: مردم سکوت کردند. من گفتم: من. عمر س گفت: تو؛ چه پدر خوبی الله متعال به تو عنایت کرده است. حذیفه گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «فتنه‌ها یکی پس از دیگری مانند چوبهای حصیر بر دل‌ها عرضه می‌گردد؛ پس هر قلبی که آنها را بطور کامل، در خودش جای دهد، یک نکته‌ی سیاه در آن، ایجاد می‌گردد؛ و هر قلبی که آنها را قبول نکند، یک نکته‌ی سفید در آن، ایجاد می‌گردد تا جایی که قلبها به دو گروه تقسیم می‌شوند: قلبهای سفیدی که مانند سنگ سفیدی هستند که هیچ گرد و غباری روی آن، وجود ندارد؛ و تازمانی که آسمان‌ها و زمین وجود داشته باشند، هیچ فتنه‌ای به آنها ضرر نمی‌رساند. و قلبهای دیگری هستند که سیاه و خاکستری رنگ مانند کوزه‌ی وارونه هستند و کار خوب را خوب، و کار بد را بد، نمی‌دانند مگر هوی و هوسی که در دلهایشان، جای گرفته است». (هوی و هوس آنها معیار خوبی و بدی است.) حذیفه س می‌گوید: همچنین به عمر بن خطاب س گفتم: میان تو و آن فتنه‌ها دری قفل شده وجود دارد؛ اما بزودی خواهد شکست. عمر س گفت: پدرت را از دست بدهی؛ در می‌شکند؟ اگر باز می‌شد، شاید دوباره بسته می‌شد. حذیفه می‌گوید: من گفتم: نه؛ بلکه شکسته می‌شود. همچنین به وی گفتم که آن دروازه، مردی است که کشته می‌شود یا می‌میرد؛ و در این حدیث من، هیچ سخن غلط و اشتباهی، وجود نداشت.

باب (4): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کنند

1991ـ عَنْ جَابِرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنْزِلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً، يَجِيءُ أَحَدُهُمْ فَيَقُولُ: فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ: مَا صَنَعْتَ شَيْئًا، قَالَ، ثُمَّ يَجِيءُ أَحَدُهُمْ فَيَقُولُ: مَا تَرَكْتُهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ، قَالَ: فَيُدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ: نِعْمَ أَنْتَ» قَالَ الأَعْمَشُ: أُرَاهُ قَالَ «فَيَلْتَزِمُهُ». (م/2813)

ترجمه: جابر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ابلیس تختش را روی آب می‌گذارد؛ سپس لشکریانش را می‌فرستد (تا مردم را دچار فتنه کنند.) و کسی از میان آنها به او نزدیکتر است که فتنه‌ی بزرگتری ایجاد کند. بعد از آن، یکی از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلان و فلان کار را انجام دادم. ابلیس به او می‌گوید: هیچ‌کاری انجام نداده‌ای. سپس یکی دیگر از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلانی را رها نکردم تا اینکه او و همسرش را از یکدیگر جدا ساختم. ابلیس او را به خودش، نزدیک می‌کند و می‌گوید: چه فرد نیکی هستی». و در روایت اعمش آمده است که رسول الله ص فرمود: «آنگاه ابلیس او را در بغل می‌گیرد».

باب (5): در مورد فتنه‌ها و ویژگی‌های آنها

1992ـ عَن ابي إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِىَّ كَانَ يَقُولُ: قَالَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ س: وَاللَّهِ إِنِّي لأَعْلَمُ النَّاسِ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ، فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَمَا بِي إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَسَرَّ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ شَيْئًا، لَمْ يُحَدِّثْهُ غَيْرِى، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ، وَهُوَ يُحَدِّثُ مَجْلِسًا أَنَا فِيهِ عَنِ الْفِتَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ يَعُدُّ الْفِتَنَ: «مِنْهُنَّ ثَلاَثٌ لاَ يَكَدْنَ يَذَرْنَ شَيْئًا، وَمِنْهُنَّ فِتَنٌ كَرِيَاحِ الصَّيْفِ، مِنْهَا صِغَارٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ» قَالَ حُذَيْفَةُ: فَذَهَبَ أُولَئِكَ الرَّهْطُ كُلُّهُمْ غَيْرِى. (م/2891)

ترجمه: ابو ادریس خولانی می‌گوید: حذیفه بن یمان س گفت: سوگند به الله، شناخت من نسبت به هر فتنه‌ای که از هم اکنون تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد از همه‌ی مردم، بیشتر است؛ علت آن هم این است که رسول الله ص رازهایی را در این زمینه، به من گفت که از دیگران، دریغ ورزید. البته رسول الله ص در مجلسی که من نیز در آن، حضور داشتم در مورد فتنه‌ها صحبت نمود و در اثنای برشمردن آنها فرمود: «سه فتنه هستند که چه بسا هیچ چیز نگذارند (همه چیز را نابود کنند.) و برخی از این فتنه‌ها مانند بادهای تابستانی هستند؛ (از شدت اندکی برخوردارند.) بعضی از آنها کوچک، و بعضی دیگر، بزرگ هستند». حذیفه می‌گوید: بجز من، تمام اهل آن مجلس، از دنیا رفته‌اند.

1993ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَقَامًا، مَا تَرَكَ شَيْئًا يَكُونُ فِي مَقَامِهِ ذَلِكَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، إِلاَّ حَدَّثَ بِهِ، حَفِظَهُ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ، قَدْ عَلِمَهُ أَصْحَابِى هَؤُلاَءِ، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ مِنْهُ الشَّىْءُ قَدْ نَسِيتُهُ فَأَرَاهُ فَأَذْكُرُهُ، كَمَا يَذْكُرُ الرَّجُلُ وَجْهَ الرَّجُلِ إِذَا غَابَ عَنْهُ، ثُمَّ إِذَا رَآهُ عَرَفَهُ. (م/2891)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: رسول الله ص در میان ما ایستاد (و به سخنرانی پراخت) و هر چیزی را که تا قیامت اتفاق می‌افتد، برای ما بیان نمود. بعضی‌ها سخنانش را حفظ نمودند و برخی دیگر، فراموش کردند. این دوستانم که در اینجا حضور دارند، ایستادن نبی اکرم ص را به خاطر دارند. و چه بسا که یکی از اموری را که من فراموش کرده‌ام، اتفاق می‌افتد؛ پس با دیدن آن، به یادم می‌آید؛ همانگونه که یک شخص، فردی را می‌بیند و بعد از غیابش، او را فراموش می‌کند؛ اما هنگامی که او را می‌بیند، به خاطر می‌آورد.

1994ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَمَا مِنْهُ شَىْءٌ إِلاَّ قَدْ سَأَلْتُهُ، إِلاَّ أَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ: مَا يُخْرِجُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ. (م/2891)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: رسول الله ص مرا از فتنه‌هایی که تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد، باخبر ساخت؛ من در مورد همه‌ی فتنه‌ها از ایشان، پرسیدم؛ فقط سؤال نکردم که چه چیزی باعث بیرون رفتن مردم مدینه از شهر مدینه می‌شود.

1995ـ عَن ابي زَيْدٍ يَعْنِى عَمْرَو بْنَ أَخْطَبَ س قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَأَعْلَمُنَا أَحْفَظُنَا. (م/2892)

ترجمه: ابو زید (عمرو بن اخطب) س می‌گوید: رسول الله ص نماز صبح را برای ما امامت نمود و بالای منبر رفت و تا ظهر برای ما سخنرانی نمود. آنگاه، از منبر پایین آمد و نماز خواند و دوباره، بالای منبر رفت و تا نماز عصر، سخنرانی نمود. بعد از آن، پایین آمد و نماز خواند و بار دیگر، بالای منبر رفت و تا هنگام غروب خورشید برای ما سخنرانی نمود و ما را از آنچه که اتفاق افتاده است و آنچه که اتفاق خواهد افتاد، با خبر ساخت. فردی از ما این چیزها را بهتر می‌داند که از حافظه‌ی بهتری برخوردار است.

باب (6): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند

1996ـ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ جُنْدُبٌ: جِئْتُ يَوْمَ الْجَرَعَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ فَقُلْتُ: لَيُهَرَاقَنَّ الْيَوْمَ هَهُنَا دِمَاءٌ، فَقَالَ ذَاكَ الرَّجُلُ: كَلاَّ وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلاَّ وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلاَّ وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص حَدَّثَنِيهِ قُلْتُ: بِئْسَ الْجَلِيسُ لِي أَنْتَ مُنْذُ الْيَوْمِ، تَسْمَعُنِى أُخَالِفُكَ وَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلاَ تَنْهَانِى؟ ثُمَّ قُلْتُ: مَا هَذَا الْغَضَبُ؟ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ، فَإِذَا الرَّجُلُ حُذَيْفَةُ. (م/2893)

ترجمه: محمد می‌گوید: جندب گفت: روز جرعه (مکانی در نزدیکی کوفه) آمدم و دیدم که مردی آنجا نشسته است. (روز جرعه، همان روزی است که مردم کوفه سعید بن عاص؛ استاندار عثمان؛ را برگرداندند و از عثمان خواستند که ابوموسی اشعری را تعیین کند و عثمان هم پذیرفت.) گفتم: بطور قطع، امروز اینجا خونهایی ریخته خواهد شد. آن مرد گفت: سوگند به الله که هرگز خونی ریخته نمی‌شود. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز؛ این، حدیث رسول الله ص است. من گفتم: از آن وقت، چه همنشین بدی برای من بودی؛ مخالفت مرا می‌شنوی؛ حال آنکه از رسول الله ص شنیده‌ای؛ ولی با وجود این، مانع من نمی‌شنوی. سپس با خودم گفتم: چرا خشمگین شوم؟ آنگاه رویم را بسوی او برگرداندم و از او پرسیدم و متوجه شدم که حذیفه است.

باب (7): فتنه از سمت مشرق

1997ـ عَن سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ س قَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَا أَسْأَلَكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ، وَأَرْكَبَكُمْ لِلْكَبِيرَةِ، سَمِعْتُ أَبِى، عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِىءُ مِنْ هَهُنَا» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ «مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ» وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ، مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً، فَقَالَ اللَّهُ ﻷ لَهُ: ﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗا﴾ [طه: 40].

ترجمه: سالم بن عبد الله بن عمرس گفت: ای اهل عراق! شما چقدر زیاد در مورد گناهان صغیره می‌پرسید؛ و چقدر زیاد، مرتکب گناهان کبیره می‌شوید. من شنیدم که پدرم؛ عبدلله بن عمر؛ می‌گفت: شنیدم که رسول الله ص با دستش به سوی مشرق، اشاره می‌نمود و می‌فرمود: «فتنه از این سمت، می‌آید؛ از همان جایی که شاخهای شیطان، آشکار می‌شوند». شما گردن یکدیگر را می‌زنید؛ شما می‌دانید که موسی ÷ یک نفر از آل فرعون را اشتباهی، به قتل رساند؛ پس الله متعال ﻷ به او فرمود: ﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗا﴾ «تو یک نفر را به قتل رساندی؛ پس تو را از غم و اندوه، نجات داده و مورد آزمایش‌های مختلف، قرار دادیم».

باب (8): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد

1998ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قَدْ مَاتَ كِسْرَى فَلاَ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلاَ قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِى بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/2918)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرایی نخواهد آمد؛ قیصر نیز هلاک خواهد شد؛ و بعد از او قیصری نخواهد آمد؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گنج‌های آنها در راه الله، تقسیم خواهد شد».

1999ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لَتَفْتَحَنَّ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ـ أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ـ كَنْزَ آلِ كِسْرَى الَّذِي فِي الأَبْيَضِ» قَالَ قُتَيْبَةُ: «مِنَ الْمُسْلِمِينَ» وَلَمْ يَشُكَّ. (م/2919)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «گروهی از مسلمانان یا مؤمنان، گنج‌های پادشاه ایران را که در کاخ سفیدش هستند، فتح خواهند کرد».

باب (9): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند

2000ـ عَنْ ثَوْبَانَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِىَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ، وَإِنِّى سَأَلْتُ رَبِّى لأُمَّتِى أَنْ لاَ يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لاَ يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّى قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لاَ يُرَدُّ، وَإِنِّى أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لاَ أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لاَ أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا ـ أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا ـ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِى بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (م/2889)

ترجمه: ثوبان س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال زمین را برای من جمع نمود و من سرزمین‌های مشرق و مغرب را دیدم. و پادشاهی امت من تا همان جایی که برایم جمع شد، می‌رسد. و دو گنجینه‌ی قیصر و کسری (پادشاه روم و ایران) که سرخ (طلا) و سفید (نقره) هستند، به من عنایت گردید. من از پروردگارم درخواست نمودم که امتم را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نکند و دشمنی بیگانه، بر آنان مسلط نگرداند طوری که آنان را ریشه کن کند. پرودگارم فرمود: ای محمد! هرگاه، من امری را فیصله کنم، رد خور ندارد؛ این درخواست تو را برآورده می‌سازم که امت تو را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نگردانم، و دشمنی بیگانه، بر آنها مسلط نکنم تا آنان را ریشه کن کند؛ اگرچه مردم علیه آنها از سرزمین‌های مختلف، جمع شوند؛ مگر اینکه آنها به جان یکدیگر بیفتند و همدیگر را بکشند و به اسارت بگیرند».

2001ـ عَن عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ ل، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَقْبَلَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْعَالِيَةِ، حَتَّى إِذَا مَرَّ بِمَسْجِدِ بَنِي مُعَاوِيَةَ، دَخَلَ فَرَكَعَ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَدَعَا رَبَّهُ طَوِيلاً، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ: «سَأَلْتُ رَبِّى ثَلاَثًا، فَأَعْطَانِي ثِنْتَيْنِ وَمَنَعَنِى وَاحِدَةً، سَأَلْتُ رَبِّى أَنْ لاَ يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالسَّنَةِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لاَ يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالْغَرَقِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لاَ يَجْعَلَ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَمَنَعَنِيهَا». (م/2890)

ترجمه: عامر بن سعد س به روایت از پدرش می‌گوید: روزی، رسول الله ص از قسمت بالای مدینه آمد و گذرش به مسجد بنی معاویه افتاد؛ پس وارد مسجد شد و دو رکعت نماز در آن خواند. ما نیز همراه ایشان، نماز خواندیم. وی در پیشگاه پروردگارش، یک دعای طولانی نمود. بعد از آن، چهره‌اش را بسوی ما برگرداند و فرمود: «از پروردگارم، سه درخواست نمودم؛ دو درخواستم را برآورده نمود و از برآورده ساختن یک درخواست، دریغ ورزید. من از پروردگارم درخواست نمودم که امتم را با قحطسالی هلاک نکند. این درخواست مرا برآورده نمود. همچنین از الله متعال درخواست نمودم که امتم را با غرق کردن، هلاک نگرداند. این درخواستم را نیز برآورده ساخت. همچنین درخواست نمودم که با یکدیگر، جنگ نکنند؛ الله متعال از برآورده ساختن این درخواست، دریغ ورزید».

باب (10): از راه و روش امت‌های گذشته، پیروی خواهید کرد

2002ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ ضَبٍّ لاَتَّبَعْتُمُوهُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، آلْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ»؟! (م/2669)

ترجمه: ابو سعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از راه و روش امت‌های گذشته، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می‌گوید: ما گفتیم: یا رسول الله! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است»؟!

باب (11): امتم را قریش هلاک می‌کند و دستور کناره گیری از آنان

2003ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «يُهْلِكُ أُمَّتِي هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ» قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ». (م/2917)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می‌کنند». صحابه گفتند: پس به ما چه دستوری می‌دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می‌کردند».

باب (12): فتنه‌ها‌یی رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است

2004ـ عَن ابي بَكْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتَنٌ، أَلاَ ثُمَّ تَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِى إِلَيْهَا، أَلاَ، فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلاَ غَنَمٌ وَلاَ أَرْضٌ؟ قَالَ: «يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ، ثُمَّ لْيَنْجُ إِنِ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ»؟ قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ أُكْرِهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَّيْنِ، أَوْ إِحْدَى الْفِئَتَيْنِ، فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ، أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِى؟ قَالَ: «يَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ، وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». (م/2887)

ترجمه: ابوبکره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بزودی فتنه‌ای رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فردی که راه می‌رود، بهتر است. و کسی‌که در آن هنگام، راه می‌رود از کسی‌که دوان دوان بسوی آنها می‌رود، بهتر است. هشدار می‌دهم؛ هرگاه، این فتنه‌ها فرود آمدند یا اتفاق افتادند، هرکس، شتری دارد به شترانش، ملحق شود؛ و هرکس، گوسفندی دارد، به گوسفندانش، ملحق گردد؛ و هرکس، زمینی دارد، به زمینش بپردازد». مردی عرض نمود: یا رسول الله! کسی‌که شتر و گوسفند و زمینی ندارد، چه کار کند؟ فرمود: «شمشیرش را بردارد و لبه‌ی تیزش را به سنگی بزند و بشکند و اگر توانایی دارد، خودش را نجات دهد. بار الها! آیا رساندم؟ بار الها! آیا رساندم؟ بار الها! آیا رساندم»؟ راوی می‌گوید: سپس مردی دیگر، عرض کرد: یا رسول الله! اگر مرا با اجبار به یکی از دو صف یا دو گروه بردند و مردی با شمشیر مرا زد یا تیری آمد و مرا به قتل رساند، حکمش چیست؟ فرمود: «در این صورت، گناه خودش و گناه تو را متحمل می‌شود و به جهنم می‌رود».

باب (13): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت

2005ـ عَنِ الأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ س قَالَ: خَرَجْتُ وَأَنَا أُرِيدُ هَذَا الرَّجُلَ، فَلَقِيَنِى أَبُو بَكْرَةَ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَحْنَفُ؟ قَالَ: قُلْتُ: أُرِيدُ نَصْرَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ص ـ يَعْنِى عَلِيًّا ـ قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا أَحْنَفُ ارْجِعْ، فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا، فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»، قَالَ: فَقُلْتُ، أَوْ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ». (م/2888)

ترجمه: احنف بن قیس س می‌گوید: من به قصد کمک رساندن به این شخص؛ علی بن ابی طالب س بیرون شدم. ابوبکره س مرا در مسیر راه دید و گفت: ای احنف! کجا می‌روی؟ گفتم: تصمیم دارم به کمک پسر عموی رسول الله ص یعنی علی بن ابی طالب س بروم. ابوبکره س گفت: ای احنف! برگرد؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هردو به دوزخ خواهند رفت». شخصی گفت: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است؛ اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می‌پرورانْد».

باب (14): عمار توسط گروه باغی به قتل می‌رسد

2006ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ب قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَقْتُلُ عَمَّارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ». (م/2916)

ترجمه: ام سلمه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «عمار توسط گروه باغی کشته خواهد شد».

باب (15): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیا مت برپا نخواهد شد

2007ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ، وَتَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، وَدَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ». (م/157)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد، قیامت برپا نخواهد شد».

باب (16): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم

2008ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاَ تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ، وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلاَّ الْبَلاَءُ». (م/157)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای صاحب این قبر می‌بودم؛ حال آنکه او نگرانی دینی ندارد؛ بلکه صرفا به خاطر بلای دنیوی چنین آرزویی می‌کند».

باب (17): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد

2009ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ، الْقَتْلُ». (م/157)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل وکشتار، قتل و کشتار».

باب (18): قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که قاتل نداند چرا قتل می‌کند

2010ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لاَ تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَأْتِىَ عَلَى النَّاسِ يَوْمٌ، لاَ يَدْرِى الْقَاتِلُ فِيمَ قَتَلَ، وَلاَ الْمَقْتُولُ فِيمَ قُتِلَ»، فَقِيلَ:كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «الْهَرْجُ، الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ». (م/2908)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دنیا سپری نمی‌گردد تا زمانی که روزی بر مردم نیاید که قاتل نداند چرا کشته، و مقتول نداند چرا کشته شده است». صحابه عرض کردند: چگونه چنین اتفاقی می‌افتد؟ فرمود: «هرج و مرج زیادی اتفاق می‌افتد و قاتل و مقتول جهنمی می‌شوند».

باب (19): تا زمانی‌که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود، قیامت برپا نخواهد شد

2011ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، تُضِىءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى». (م/2902)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیامت برپا نخواهد شد».

باب (20): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند، قیامت برپا نمی‌شود

2012ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلَيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ، حَوْلَ ذِي الْخَلَصَةِ». وَكَانَتْ صَنَمًا تَعْبُدُهَا دَوْسٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِتَبَالَةَ. (م/2906)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «تا زمانی که کَپَل زنان قبیله‌ی دوس پیرامون ذو الخلصه نلرزد و به حرکت در نیاید، قیامت برپا نخواهد شد». قابل یاد آوری است که ذو الخلصه نام بتی بود که قبیله‌ی دوس در دوران جاهلیت، در تباله (سرزمینی در یمن) عبادت می‌کردند.

باب (21): تا زمانی که لات و عزّی عبادت نگردد، قیامت برپا نمی‌شود

2013ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «لاَ يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللاَّتُ وَالْعُزَّى»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لأَظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٣٣﴾ [التوبة: 33]. أَنَّ ذَلِكَ تَامًّا، قَالَ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً، فَتَوَفَّى كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لاَ خَيْرَ فِيهِ، فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ». (م/2907)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «شب و روز به پایان نمی‌رسد (قیامت برپا نمی‌گردد) تا زمانی که (دوباره) لات و عزی عبادت نشوند». من گفتم: یا رسول الله! هنگامی که الله متعال آیه‌ی زیر را نازل فرمود، من فکر کردم که دین بطور کامل، متحقق می‌گردد (و نقصی به آن راه پیدا نمی‌کند). ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٣٣﴾ «الله است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا اسلام را بر همه‌ی آیین‌های دیگر، چیره گرداند، هرچند که مشرکان، دوست نداشته باشند». رسول الله ص فرمود: «تا هنگامی که الله متعال بخواهد، اینگونه می‌شود؛ بعد از آن، الله متعال نسیم پاکی می‌فرستد و آن نسیم، تمام کسانی را که در قلبشان به اندازه‌ی یک دانه‌ی اسپند، ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می‌کند. در نتیجه، افرادی باقی می‌مانند که هیچ خیری در آنها وجود ندارد و به دین اجدادشان برمی‌گردند».

باب (22): قیامت برپا نمی شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ فلان شهر نروند

2014ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةٍ جَانِبٌ مِنْهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبٌ مِنْهَا فِي الْبَحْرِ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْزُوَهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَاقَ، فَإِذَا جَاءُوهَا نَزَلُوا، فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلاَحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ، قَالُوا: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ أَحَدُ جَانِبَيْهَا»، قَالَ: ثَوْرٌ: لاَ أَعْلَمُهُ إِلاَّ قَالَ: «الَّذِي فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّانِيَةَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ جَانِبُهَا الآخَرُ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّالِثَةَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيُفَرَّجُ لَهُمْ، فَيَدْخُلُوهَا فَيَغْنَمُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْمَغَانِمَ، إِذْ جَاءَهُمُ الصَّرِيخُ فَقَالَ: إِنَّ الدَّجَّالَ قَدْ خَرَجَ، فَيَتْرُكُونَ كُلَّ شَىْءٍ، وَيَرْجِعُونَ». (م/2920)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «اسم شهری را که یک طرف آن در خشکی، و طرف دیگر آن در دریاست، شنیده‌اید»؟ صحابه عرض کردند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ص فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ آن شهر نروند؛ آنان، هنگامی که به شهر برسند، از سلاح استفاده نمی‌کنند و تیر اندازی نمی‌نمایند؛ بلکه یک بار، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ پس آن سمت شهر که در دریا است، سقوط می‌کند و به دست آنها می‌افتد. بعد از آن، دوباره، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ در نتیجه، طرف دیگر آن سقوط می‌کند. سپس، بار سوم، لا اله الا الله و الله اکبر می‌گویند؛ در نتیجه، راهشان، باز می‌شود و وارد شهر می‌شوند و غنایم را جمع آوری می‌کنند. و هنگامی که آنها مشغول تقسیم غنایم هستند، منادی می‌آید و ندا می‌دهد که: دجال ظهور کرده است. آنگاه، آنها همه چیز را رها می‌کنند و بر می‌گردند».

باب (23): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی‌گردد

2015ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ، يَقْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَيُقْتَلُ، مِنْ كُلِّ مِائَةٍ، تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ، وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ: لَعَلِّى أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو». (م/2894)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد؛ و مردم به خاطر آن، نجنگند؛ و از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته نشود؛ و هریک از آنها نگوید: شاید من آن یک نفری باشم که نجات پیدا می‌کند».

2016ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلاَ يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا». (م/2894)

ترجمه: از ابو هریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «بزودی رودخانه‌ی فرات یک گنج طلایی آشکار خواهد ساخت؛ پس هرکس که آنجا حضور پیدا نمود، چیزی از آن نگیرد».

باب (24): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که شما با قومی نجنگید که چهره‌هایی مانند سپر دارند

2017ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، حُمْرُ الْوُجُوهِ، صِغَارُ الأَعْيُنِ». (م/2912)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «در نزدیکی قیامت، شما با قومی می‌جنگید که کفش‌هایشان از مو ساخته شده است، صورت‌هایشان قرمز و مانند سپر است و چشمانی کوچک دارند».

باب (25): تا زمانی‌که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند قیامت برپا نخواهد شد

2018ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». (م/2910)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد».

باب (26): قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی‌که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد

2019ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «لاَ تَذْهَبُ الأَيَّامُ وَاللَّيَالِى، حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجَهْجَاهُ». (م/2911)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد، شب و روز ادامه پیدا می‌کند». (قیامت برپا نمی‌گردد.)

باب (27): قیامت زمانی برپا می‌گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد

2020ـ عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ: اللَّهُ، اللَّهُ». (م/148)

ترجمه: انس س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «تا زمانی که یک نفر وجود داشته باشد که نام الله را به زبان آورد، قیامت برپا نمی‌گردد».

باب (28): نسیمی از یمن می‌وزد و هرکس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می‌کند

2021ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رِيحًا مِنَ الْيَمَنِ، أَلْيَنَ مِنَ الْحَرِيرِ، فَلاَ تَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ ـ قَالَ أَبُو عَلْقَمَةَ: مِثْقَالُ حَبَّةٍ، وَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ ـ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ إِلاَّ قَبَضَتْهُ». (م/117)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله متعال نسیمی از جانب یمن می‌فرستد که از ابریشم نرمتر است و هرکس را که به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان داشته باشد، قبض روح می‌کند».

باب (29): قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود

2022ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ إِلاَّ عَلَى شِرَارِ النَّاسِ». (م/2949)

ترجمه: عبدلله بن مسعود س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «همانا قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود».

باب (30): تا زمانی‌که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد.

2023ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلاَثِينَ،كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». (م/157)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «تا زمانی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می‌کنند، قیا مت برپا نخواهد شد.

2024ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِينَ» و فی رواية: قَالَ جَابِرٌ: فَاحْذَرُوهُمْ. (م/2923)

ترجمه: جابر بن سمره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «در نزدیکی قیامت، دروغگویانی می‌آیند». و در روایتی آمده است که جابر س گفت: پس از آنان بر حذر باشید.

باب (31): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان

2025ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ، فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ، حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِىُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ، فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوِ الشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِىٌّ خَلْفِى، فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ، إِلاَّ الْغَرْقَدَ، فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ». (م/2922)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که مسلمانان با یهودیان نجنگند و آنان را به قتل نرسانند تا جایی که یک یهودی، پشت سنگ و درخت خود را پنهان می‌کند؛ ولی سنگ و درخت می‌گوید: ای مسلمان! این، یک نفر یهودی، پشت من است؛ بیا و او را به قتل برسان؛ بجز درخت غرقد (نوعی درخت خاردار) که از درختان یهود است».

باب (32): قیامت در حالی برپا می‌شود که رومی‌ها (کفار) از همه بیشترند

2026ـ عَن مُوسَى بْنِ عُلَىٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ الْمُسْتَوْرِدُ الْقُرَشِىُّ س عِنْدَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرُّومُ أَكْثَرُ النَّاسِ»، فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو: أَبْصِرْ مَا تَقُولُ، قَالَ: أَقُولُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، قَالَ: لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، إِنَّ فِيهِمْ لَخِصَالاً أَرْبَعًا: إِنَّهُمْ لأَحْلَمُ النَّاسِ عِنْدَ فِتْنَةٍ، وَأَسْرَعُهُمْ إِفَاقَةً بَعْدَ مُصِيبَةٍ، وَأَوْشَكُهُمْ كَرَّةً بَعْدَ فَرَّةٍ، وَخَيْرُهُمْ لِمِسْكِينٍ وَيَتِيمٍ وَضَعِيفٍ، وَخَامِسَةٌ حَسَنَةٌ جَمِيلَةٌ: وَأَمْنَعُهُمْ مِنْ ظُلْمِ الْمُلُوكِ. (م/2898)

ترجمه: موسی بن­ علی به روایت از پدرش می‌گوید: مستورد قریشی س نزد عمرو بن عاص س گفت: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «قیامت در حالی برپا می‌شود که رومیها (کفار) از همه بیشترند». عمرو به او گفت: مواظب باش چه می­گویی. او گفت: آنچه را که از رسول الله ص شنیده‌ام، می­گویم.

عمرو سگفت: هم اکنون که این حدیث را بیان نمودی، باید دانست که آنها چهار خصلت دارند: 1- هنگام فتنه، از همه­ی مردم، بردبارترند. 2- هنگام مصیبت، زودتر از همه­ی مردم به خود می­آیند و آگاه می­شوند. 3- بعد از فرار، زودتر از همه به جنگ می­آیند. 4- برای مسکین و یتیم و ضعیف از همه بهترند؛ و خصلت پنجم و خوب و زیبایی که دارند، این است که بیشتر از سایر مردم، جلوی ستم پادشاهان را می­گیرند.

باب (33): در مورد جنگیدن با رومی‌ها و کثرت قتل هنگام ظهور دجال

2027ـ عَنْ يُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: هَاجَتْ رِيحٌ حَمْرَاءُ بِالْكُوفَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ هِجِّيرَى إِلاَّ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ جَاءَتِ السَّاعَةُ، قَالَ: فَقَعَدَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: إِنَّ السَّاعَةَ لاَ تَقُومُ حَتَّى لاَ يُقْسَمَ مِيرَاثٌ، وَلاَ يُفْرَحَ بِغَنِيمَةٍ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَنَحَّاهَا نَحْوَ الشَّأْمِ فَقَالَ: عَدُوٌّ يَجْمَعُونَ لأَهْلِ الإِسْلاَمِ وَيَجْمَعُ لَهُمْ أَهْلُ الإِسْلاَمِ، قُلْتُ: الرُّومَ تَعْنِى؟ قَالَ: نَعَمْ، وَتَكُونُ عِنْدَ ذَاكُمُ الْقِتَالِ رَدَّةٌ شَدِيدَةٌ، فَيَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ لاَ تَرْجِعُ إِلاَّ غَالِبَةً، فَيَقْتَتِلُونَ حَتَّى يَحْجُزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِىءُ هَؤُلاَءِ وَهَؤُلاَءِ، كُلٌّ غَيْرُ غَالِبٍ وَتَفْنَى الشُّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ، لاَ تَرْجِعُ إِلاَّ غَالِبَةً فَيَقْتَتِلُونَ، حَتَّى يَحْجُزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِىءُ هَؤُلاَءِ وَهَؤُلاَءِ، كُلٌّ غَيْرُ غَالِبٍ، وَتَفْنَى الشُّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شُرْطَةً لِلْمَوْتِ، لاَ تَرْجِعُ إِلاَّ غَالِبَةً، فَيَقْتَتِلُونَ حَتَّى يُمْسُوا، فَيَفِىءُ هَؤُلاَءِ وَهَؤُلاَءِ، كُلٌّ غَيْرُ غَالِبٍ، وَتَفْنَى الشُّرْطَةُ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الرَّابِعِ، نَهَدَ إِلَيْهِمْ بَقِيَّةُ أَهْلِ الإِسْلاَمِ، فَيَجْعَلُ اللَّهُ الدَّبْرَةَ عَلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُونَ مَقْتَلَةً ـ إِمَّا قَالَ: لاَ يُرَى مِثْلُهَا، وَإِمَّا قَالَ: لَمْ يُرَ مِثْلُهَا ـ حَتَّى إِنَّ الطَّائِرَ لَيَمُرُّ بِجَنَبَاتِهِمْ، فَمَا يُخَلِّفُهُمْ حَتَّى يَخِرَّ مَيْتًا، فَيَتَعَادُّ بَنُو الأَبِ، كَانُوا مِائَةً، فَلاَ يَجِدُونَهُ بَقِىَ مِنْهُمْ إِلاَّ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ، فَبِأَىِّ غَنِيمَةٍ يُفْرَحُ؟ أَوْ أَىُّ مِيرَاثٍ يُقَاسَمُ؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعُوا بِبَأْسٍ، هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَجَاءَهُمُ الصَّرِيخُ إِنَّ الدَّجَّالَ قَدْ خَلَفَهُمْ فِي ذَرَارِيِّهِمْ، فَيَرْفُضُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَيُقْبِلُونَ، فَيَبْعَثُونَ عَشَرَةَ فَوَارِسَ طَلِيعَةً، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّى لأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ، وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ، وَأَلْوَانَ خُيُولِهِمْ، هُمْ خَيْرُ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ يَوْمَئِذٍ». (م/2899)

2027- یسیر بن جابر می‌گوید: بادی قرمز رنگ در کوفه وزید؛ آنگاه، مردی نزد ابن مسعود آمد و مرتب می‌گفت: ای عبد الله بن مسعود! قیامت فرا رسید. راوی می‌گوید: عبدلله که تکیه داده بود، نشست و گفت: قیامت برپا نمی­گردد مگر زمانی که هیچ میراثی تقسیم نگردد و مردم از بدست آوردن غنیمت، خوشحال نشوند. آنگاه، با دستش اینگونه بسوی شام، اشاره کرد و گفت: دشمنان علیه مسلمانان گِرد هم می‌آیند؛ مسلمانان نیز جمع می‌شوند. راوی می‌گوید: من پرسیدم: هدف از دشمنان، همان رومی‌ها هستند؟ گفت: بلی، و در آن جنگ، بازگشت و ردّت شدیدی، رخ می‌دهد. آنگاه مسلمانان گروهی از لشکر را برای جنگ می‌فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان به جنگ ادامه می­دهند تا اینکه فرا رسیدن شب، مانع ادامه­ی جنگ می‌شود. سپس هردو گروه، بدون کسب پیروزی بر می‌گردند، حال آنکه هردو گروه، جنگجویان اسلام و کفر، از بین می‌روند. بعد از آن، مسلمانان گروه دیگری را برای جنگیدن می‌فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان نیز به جنگ ادامه می‌دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه­ی جنگ می‌شود. سپس هردو گروه بدون کسب پیروزی، بر می‌گردند حال آنکه جنگجویان هردو گروه اسلام و کفر، نابود می­شوند. برای بار سوم، مسلمانان گروهی را برای جنگیدن می­فرستند که بدون پیروزی برنگردند. آنان به جنگ ادامه می‌دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه­ی جنگ می­شود. سپس هردو گروه بدون کسب پیروزی، بر‌می‌گردند، حال آنکه جنگجویان هردو گروه اسلام و کفر، نابود شده‌اند. روز چهارم، بقیه­ی مسلمانان بر می‌خیزند و به جنگ با دشمن می‌روند و اینگونه الله متعال کفار را شکست می‌دهد. آنگاه مسلمانان، تعداد زیادی از کفار را به قتل می‌رسانند که چنین صحنه‌ای، مشاهده نخواهد شد یا مشاهده نشده است؛ تا جایی که پرنده از کنار آنها عبور می‌کند و هنوز از آنها عبور نکرده که به زمین می­افتد و می­میرد. آنگاه فرزندان یک تیره‌ی صد نفری، یکدیگر را می­شمارند و متوجه می‌شوند که فقط یک نفر از آنها باقی مانده است؛ پس چگونه کسب غنیمت، خوشحالی می‌آورد؟ و چگونه میراث تقسیم می‌شود؟ در این اثنا، آنان خبر جنگی را می‌شنوند که بزرگتر از این است؛ فردی می‌آید و ندا می‌دهد که دجال بعد از آنها به زن و بچه­ی آنها حمله کرده است. اینگونه آنها هر چه در دست دارند، می‌اندازند و به سوی دجال می‌روند. آنان ده نفر از اسب سواران را بعنوان طلایه دار می‌فرستند که رسول الله ص در مورد آنان فرمود: «من نام آنها، نام پدرانشان و رنگ اسبهایشان را می‌دانم؛ در آن روز، آنها بهترین یا از بهترین سواران روی زمین هستند».

باب (34): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال

2028ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ عَنْ نَافِعِ بْنِ عُتْبَةَ ل قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي غَزْوَةٍ، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ ص قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمْ ثِيَابُ الصُّوفِ، فَوَافَقُوهُ عِنْدَ أَكَمَةٍ، فَإِنَّهُمْ لَقِيَامٌ وَرَسُولُ اللَّهِ ص قَاعِدٌ، قَالَ: فَقَالَتْ لِي نَفْسِى: ائْتِهِمْ فَقُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، لاَ يَغْتَالُونَهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: لَعَلَّهُ نَجِىٌّ مَعَهُمْ، فَأَتَيْتُهُمْ فَقُمْتُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، قَالَ: فَحَفِظْتُ مِنْهُ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، أَعُدُّهُنَّ فِي يَدِى، قَالَ: «تَغْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻷ، ثُمَّ فَارِسَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻷ، ثُمَّ تَغْزُونَ الرُّومَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ﻷ، ثُمَّ تَغْزُونَ الدَّجَّالَ، فَيَفْتَحُهُ اللَّهُ» قَالَ: فَقَالَ نَافِعٌ: يَا جَابِرُ، لاَ نَرَى الدَّجَّالَ يَخْرُجُ حَتَّى تُفْتَحَ الرُّومُ. (م/2900)

ترجمه: جابر بن سمره روایت می‌کند که نافع بن عتبه ل گفت: ما همراه نبی اکرم ص در غزوه‌ای بودیم که جماعتی که لباسهای پشمین به تن داشتند از سمت مغرب، نزد رسول الله ص آمدند و در کنار تپه‌ای با پیامبر اکرم ص ملاقات کردند. قابل یاد آوری است که آنها ایستاده بودند و رسول اکرم ص نشسته بود. به ذهنم رسید که نزد آنان برو و میان آنها و رسول الله ص قرار بگیر؛ چرا که مبادا او را ترور کنند. سپس با خود گفتم: شاید رسول اکرم ص با آنها حرفی خصوصی دارد. به هر حال، سرانجام، نزد آنان رفتم و بین آنها و رسول الله ص ایستادم. در آنجا چهار جمله از رسول اکرم ص حفظ نمودم که با دستم می‌شمارم؛ پیامبر اکرم ص فرمود: «شما با شبه جزیره‌ی عربستان می‌جنگید و الله متعال آن را فتح می‌نماید. سپس، با فارس (ایران) می­جنگید و الله متعال آن را فتح می­کند. بعد از آن، با روم می­جنگید و الله متعال آن را فتح می­کند. سرانجام، با دجال می­جنگید و الله متعال به شما فتح و پیروزی، عنایت می­کند». راوی می‌گوید: نافع گفت: ای جابر! ما فکر می­کنیم تا روم فتح نشود، دجال ظهور نمی­کند.

باب (35): درباره‌ی فتح قسطنطنیه

2029ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزِلَ الرُّومُ بِالأَعْمَاقِ، أَوْ بِدَابِقَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنَ الْمَدِينَةِ، مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، فَإِذَا تَصَافُّوا قَالَتِ الرُّومُ: خَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَوْا مِنَّا نُقَاتِلْهُمْ، فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ: لاَ، وَاللَّهِ لاَ نُخَلِّى بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا، فَيُقَاتِلُونَهُمْ، فَيَنْهَزِمُ ثُلُثٌ لاَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا، وَيُقْتَلُ ثُلُثُهُمْ، أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ، وَيَفْتَتِحُ الثُّلُثُ، لاَ يُفْتَنُونَ أَبَدًا، فَيَفْتَتِحُونَ قُسْطُنْطِينِيَّةَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْغَنَائِمَ، قَدْ عَلَّقُوا سُيُوفَهُمْ بِالزَّيْتُونِ، إِذْ صَاحَ فِيهِمُ الشَّيْطَانُ: إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِيكُمْ فَيَخْرُجُونَ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ، فَإِذَا جَاءُوا الشَّأْمَ خَرَجَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يُعِدُّونَ لِلْقِتَالِ، يُسَوُّونَ الصُّفُوفَ، إِذْ أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيهِ السَّلامُ، فَأَمَّهُمْ فَإِذَا رَآهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، فَلَوْ تَرَكَهُ لاَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ، وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ، فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ». (م/2897)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که رومی‌ها به اعماق یا دابق (مکانی در نزدیکی حلب در سرزمین شام) نیایند؛ آنگاه، سپاهی از مردم مدینه که بهترین افراد آن روزگار هستند، بسوی آنان می‌روند؛ هنگامی که در برابر هم قرار بگیرند، رومی‌ها می‌گویند: ما را با کسانی که از ما اسیر گرفته‌اند، به حال خود بگذارید تا با آنان بجنگیم. مسلمانان می­گویند: نه، سوگند به الله، شما را با آنها رها نمی­کنیم. اینگونه مسلمانان با آنها می­جنگند و یک سوم آنها شکست می‌خورند که هرگز الله متعال توبه­ی آنها را قبول نمی­کند. و یک سوم آنها کشته می­شوند که بهترین شهدا نزد الله متعال هستند. و یک سوم دیگر آنها پیروز می‌شوند و هرگز دچار فتنه نمی‌شوند. همچنین این گروه، قسطنطنیه را فتح می­کنند. سپس آنان، شمشیرهایشان را به درختان زیتون، آویزان می‌کنند و مشغول تقسیم غنایم می­شوند که شیطان میان آنها فریاد می‌زند: دجال به خانواده‌های شما حمله­ کرده است. آنها با شنیدن این سخن، حرکت می‌کنند؛ حال آنکه این، سخن باطلی است؛ اما هنگامی که به شام می‌رسند، دجال ظهور می­کند. آنها خودشان را برای جنگ آماده می‌کنند و صفهایشان را تنظیم می‌کنند که نماز برپا می‌گردد و عیسی بن مریم ÷ فرود می‌آید و نماز را برایشان، امامت می­کند. پس هنگامی که دشمن الله؛ دجال؛ عیسی ÷ را می‌بیند، مانند نمکی که در آب، ذوب می‌شود، ذوب و نابودی او شروع می‌شود؛ طوری که اگر عیسی ÷ او را به حال خود بگذارد، خودش هلاک و نابود می‌گردد؛ اما الله متعال او را بدست عیسی ÷ به قتل می­رساند. پس عیسی ÷ اثر خون دجال را روی نیزه‌اش به مسلمانان، نشان می­دهد.

باب (36): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می‌کند، در زمین فرو می­رود

2030ـ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ الْقِبْطِيَّةِ قَالَ: دَخَلَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَفْوَانَ، وَأَنَا مَعَهُمَا، عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ب، فَسَأَلاَهَا عَنِ الْجَيْشِ الَّذِي يُخْسَفُ بِهِ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَعُوذُ عَائِذٌ بِالْبَيْتِ فَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْثٌ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ خُسِفَ بِهِمْ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ بِمَنْ كَانَ كَارِهًا؟ قَالَ: «يُخْسَفُ بِهِ مَعَهُمْ، وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نِيَّتِهِ» وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ بَيْدَاءُ الْمَدِينَةِ. (م/2882)

ترجمه: عبید الله بن قبطیه می‌گوید: من و حارث بن ابی ربیعه و عبدلله بن صفوان نزد ام المؤمنین ام سلمه ل رفتیم؛ آنان از وی در مورد سپاهی که در زمین فرود می‌رود، پرسیدند. قابل یادآوری است که این ماجرا در دوران حکومت عبدلله بن زبیر بود. به هر حال، ام سلمه ل گفت: رسول الله ص فرمود: «فردی در خانه­ی الله، پناه می­گیرد؛ سپس، گروهی را برای جنگیدن با وی می­فرستند؛ هنگامی که به سرزمین صاف و همواری می­رسند، در زمین فرو می­روند». من گفتم: یا رسول الله! حکم کسی‌که مجبور باشد، چه می­شود؟ فرمود: «او هم همراه آنها در زمین فرو می‌رود؛ ولی روز قیامت، بر اساس نیتش، حشر می­گردد». ابو جعفر که یکی از راویان است می‌گوید: هدف، زمین هموار مدینه است.

باب (37): درباره‌ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت

2031ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تَبْلُغُ الْمَسَاكِنُ إِهَابَ أَوْ يَهَابَ» قَالَ زُهَيْرٌ: قُلْتُ لِسُهَيْلٍ: فَكَمْ ذَلِكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا مِيلاً. (م/2903)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «خانه‌های مدینه به إهاب یا یهاب می­رسد». زهیر می‌گوید: به سهیل گفتم: فاصله‌ی اهاب تا مدینه چقدر است؟ گفت: فلان قدر میل است.

باب (38): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد

2032ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رسول الله ص: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (م/2909)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

باب (39): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد

2033ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنَعَتِ الْعِرَاقُ دِرْهَمَهَا وَقَفِيزَهَا.. وَمَنَعَتِ الشَّأْمُ مُدْيَهَا وَدِينَارَهَا، وَمَنَعَتْ مِصْرُ إِرْدَبَّهَا وَدِينَارَهَا، وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ، وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ، وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ» شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ. (م/2896)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بزودی عراق از دادن درهم و پیمانه‌های غذا، خودداری می­کند؛ هم‌چنین شام از پرداخت دینار و پیمانه‌های طعام، خودداری می‌نماید؛ مصر نیز از پرداخت دینار و پیمانه­های غذا خودداری می‌کند و شما همان وضعیت نخست را پیدا می­کنید، و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید، و شما همان وضعیت نخست را پیدا می­کنید». گوشت و خون ابوهریره بر این مطلب، گواهی می‌دهد.

(هدف این است که این مناطق بعد از اینکه فتح می­شوند و مردم آنها مالیات، پرداخت می­کنند، بزودی وضعیت، دگرگون می‌شود و غیر مسلمانان در نزدیکی قیامت، بر این مناطق، مسلط می­شوند و نمی­گذارند که مردم، مالیات بدهند.)

2034ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «لَيْسَتِ السَّنَةُ بِأَنْ لاَ تُمْطَرُوا وَلَكِنِ السَّنَةُ أَنْ تُمْطَرُوا وَتُمْطَرُوا، وَلاَ تُنْبِتُ الأَرْضُ شَيْئًا». (م/2904)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «قحطسالی واقعی، این نیست که باران نبارد؛ بلکه آن است که باران زیادی ببارد؛ اما زمین چیزی نرویاند».

باب (40): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دل‌ها

2035ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ، حَدَّثَنَا «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جِذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ، فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ» ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الأَمَانَةِ قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ» ثُمَّ أَخَذَ حَصًى فَدَحْرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ «فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، لاَ يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّى الأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ فِي بَنِي فُلاَنٍ رَجُلاً أَمِينًا، حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَجْلَدَهُ مَا أَظْرَفَهُ مَا أَعْقَلَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ» وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِى أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَيَّ دِينُهُ، وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلاَّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا. (م/143)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: رسول الله ص دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده‌ام و منتظر دیگری هستم؛ رسول الله ص فرمود: «همانا امانت داری در ریشه‌ی دل‌های مردم، قرار داده شده است؛ سپس، قرآن نازل گردید و این مطلب را از قرآن و سنت هم دانستند». همچنین رسول الله ص درباره‌ی از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می‌خوابد و امانت داری از قلبش برداشته می‌شود طوریکه اثر آن، مثل یک نقطه‌ی کم رنگ در قلبش باقی می‌ماند. سپس بار دیگر که می‌خوابد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می‌شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، باقی می‌ماند؛ مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند؛ شما آن را برآمده می‌بینید؛ اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد». آنگاه سنگریزه‌ای برداشت و آن را بر پایش غلطاند و ادامه داد: «مردم با یکدیگر، داد و ستد می‌کنند؛ اما کسی پیدا نمی‌شود که امانت را برگرداند تا جایی که مردم می‌گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. همچنین در باره‌ی یک شخص می‌گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلبش به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل، ایمان وجود ندارد».

حذیفه س می‌گوید: زمانی بودکه از داد وستد با هریک از شما هیچ پروایی نداشتم؛ زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی یا یهودی بود، حاکمش امانت را به من برمی‌گرداند؛ اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی‌کنم.

باب (41): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی­شود

2036ـ عَنِ الْجُرَيْرِيِّ س، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: يُوشِكُ أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنْ لاَ يُجْبَى إِلَيْهِمْ قَفِيزٌ وَلاَ دِرْهَمٌ، قُلْنَا: مِنْ أَيْنَ ذَاكَ؟ قَالَ: مِنْ قِبَلِ الْعَجَمِ، يَمْنَعُونَ ذَاكَ، ثُمَّ قَالَ: يُوشِكَ أَهْلُ الشَّأْمِ أَنْ لاَ يُجْبَى إِلَيْهِمْ دِينَارٌ وَلاَ مُدْىٌ، قُلْنَا: مِنْ أَيْنَ ذَاكَ؟ قَالَ: مِنْ قِبَلِ الرُّومِ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَيَّةً، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْثِى الْمَالَ حَثْيًا، لاَ يَعُدُّهُ عَدَدًا» قَالَ قُلْتُ لأَبِى نَضْرَةَ وَأَبِى الْعَلاَءِ: أَتَرَيَانِ أَنَّهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ؟ فَقَالاَ: لاَ. (م/2913)

ترجمه: جریری س می‌گوید: ابو نضره گفت: ما نزد جابر بن عبدلله بودیم که گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی­شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب عجم؛ آنها از جمع آوری درهم و پیمانه جلوگیری می­کنند. سپس ادامه داد: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم شام نیز هیچ دینار وپیمانه‌ای، جمع آوری نمی­شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب رومی‌ها. بعد از آن، جابر اندکی سکوت نمود؛ سپس گفت: رسول الله ص فرمود: «در دوران پایانی امت من، خلیفه‌ای خواهد آمد که مال را با دو دستش، مشت می‌کند و بدون اینکه بشمارد، جمع آوری می­نماید». «کنایه از این است که اسلام، قدرت می­گیرد و اموال زیادی بدست می‌آورد».

جریری س می‌گوید: من به ابو نضره و ابو العلاء گفتم: به نظر شما آن خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: خیر.

(حدیث اشاره به این دارد که نخست، اسلام پیروز می­شود و مردم عراق و شام، مالیات پرداخت می­کنند. بعد از آن، کفار عجم و رومی‌ها بر عراق و شام، چیره می‌شوند و آن وقت هیچ مالیاتی به مسلمانان پرداخت نمی­گردد. اما در آخر الزمان خلیفه­ای می‌آید که بر مناطق وسیعی، حکومت می‌کند و از هر طرف، مالیات و پول بسوی او سرازیر می­شود).

باب (42): نشانه‌هایی که قبل از قیامت، آشکار می‌گردد

2037ـ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ الْغِفَارِىِّ ل قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِىُّ ص عَلَيْنَا وَنَحْنُ نَتَذَاكَرُ، فَقَالَ: «مَا تَذَاكَرُونَ»؟ قَالُوا: نَذْكُرُ السَّاعَةَ، قَالَ: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ» فَذَكَرَ الدُّخَانَ، وَالدَّجَّالَ، وَالدَّابَّةَ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ص، وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَثَلاَثَةَ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ، وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ، وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ، تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ. (م/2901)

ترجمه: حذیفه بن اسید غفاری س می‌گوید: ما مشغول صحبت بودیم که نبی اکرم ص نزد ما آمد و فرمود: «در مورد چه چیزی صحبت می­کنید»؟ صحابه عرض کردند: در مورد قیامت، صحبت می­کنیم. فرمود: «تا زمانی که ده نشانه را مشاهده نکرده‌اید، قیامت برپا نمی­شود». آنگاه نبی اکرم ص دود، دجال، دابه (حیوانی که ظهور می‌کند)، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یأجوج و مأجوج و هرسه خسوف (فرو رفتن در زمین) را ذکر کردند که یکی از آنها در مشرق، دیگری در مغرب، و سومی در شبه جزیره‌ی عربستان رخ می­دهد. و در پایان هم آتشی را ذکر کردند که از یمن، بیرون می‌آید و مردم را بسوی محشر، سوق می­دهد.

باب (43): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد

2038ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «بَادِرُوا بِالأَعْمَالِ فِتَنًا كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِى كَافِرًا، أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا». (م/118)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد؛ تا جایی که یک شخص، هنگام صبح، مؤمن است؛ اما شب، کافر می‌شود. یا شب، مؤمن است؛ ولی صبح، کافر می‌گردد. و دین خود را در برابر کالای اندک دنیا می‌فروشد».

باب (44): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید

2039ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «بَادِرُوا بِالأَعْمَالِ سِتًّا: الدَّجَّالَ، وَالدُّخَانَ، وَدَابَّةَ الأَرْضِ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَأَمْرَ الْعَامَّةِ، وَخُوَيِّصَةَ أَحَدِكُمْ». (م/2947)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «به انجام کارهای نیک بشتابید قبل از اینکه شیش اتفاق بیفتد: ظهور دجال، آشکار شدن دود، ظهور دابه‌ی زمین (حیوانی که با آدم حرف می‌زند)، طلوع خورشید از مغرب، امر عامه (حکومت عموم مردم به جای متخصصان، یا قیامت که عموم مردم را در بر می‌گیرد) و واقعه‌ای که ویژه ی هریک از شما است (مرگ یا مشغولیت‌های که هر فرد دارد.)

باب (45): عبادت در دوران هرج و مرج

2040ـ عن مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ س: أن أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «الْعِبَادَةُ فِي الْهَرْجِ، كَهِجْرَةٍ إِلَىَّ». (م/2948)

ترجمه: معقل بن یسار س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «عبادت در دوران هرج و مرج (فتنه و نا امنی) مانند هجرت بسوی من است».

باب (46): داستان ابن صیاد

2041ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س قَالَ: خَرَجْنَا حُجَّاجًا أَوْ عُمَّارًا وَمَعَنَا ابْنُ صَائِدٍ، قَالَ: فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيتُ أَنَا وَهُوَ، فَاسْتَوْحَشْتُ مِنْهُ وَحْشَةً شَدِيدَةً مِمَّا يُقَالُ عَلَيْهِ، قَالَ: وَجَاءَ بِمَتَاعِهِ فَوَضَعَهُ مَعَ مَتَاعِي فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ، فَلَوْ وَضَعْتَهُ تَحْتَ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَفَعَلَ، قَالَ: فَرُفِعَتْ لَنَا غَنَمٌ، فَانْطَلَقَ فَجَاءَ بِعُسٍّ، فَقَالَ: اشْرَبْ أَبَا سَعِيدٍ فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ وَاللَّبَنُ حَارٌّ، مَا بِي إِلاَّ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشْرَبَ عَنْ يَدِهِ ـ أَوْ قَالَ آخُذَ عَنْ يَدِهِ ـ فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آخُذَ حَبْلاً فَأُعَلِّقَهُ بِشَجَرَةٍ ثُمَّ أَخْتَنِقَ مِمَّا يَقُولُ لِي النَّاسُ، يَا أَبَا سَعِيدٍ مَنْ خَفِىَ عَلَيْهِ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا خَفِىَ عَلَيْكُمْ، مَعْشَرَ الأَنْصَارِ، أَلَسْتَ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ أَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هُوَ كَافِرٌ» وَأَنَا مُسْلِمٌ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هُوَ عَقِيمٌ لاَ يُولَدُ لَهُ» وَقَدْ تَرَكْتُ وَلَدِى بِالْمَدِينَةِ؟ أَوَ لَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لاَ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلاَ مَكَّةَ» وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ؟ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِىُّ: حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَعْذِرَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا، وَاللَّهِ، إِنِّي لأَعْرِفُهُ وَأَعْرِفُ مَوْلِدَهُ وَأَيْنَ هُوَ الآنَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبًّا لَكَ، سَائِرَ الْيَوْمِ. (م/2927)

ترجمه: ابو سعید خدری س می‌گوید: ما برای انجام حج یا عمره (از مدینه) بیرون رفتیم؛ ابن صیاد هم در این سفر، ما را همراهی می­کرد. در مسیر راه، برای استراحت، توقف نمودیم و مردم، پراکنده شدند و فقط من و او ماندیم. به علت سخنانی که مردم علیه او می­گفتند، بسیار وحشت کردم و از او ترسیدم. او وسایلش را آورد و با وسایل من گذاشت. من گفتم: گرما بسیار شدید است؛ اگر ممکن است آنها را زیر آن درخت بگذارید. او این کار را انجام داد. سپس، گله‌ای گوسفند، ظاهر شد. او رفت و یک ظرف بزرگ شیر آورد و گفت: ای ابوسعید! بنوش. من گفتم: گرما شدید است و شیرها گرم‌اند. اما واقعیت این است که من دوست نداشتم که از دستش، چیزی بنوشم یا چیزی بگیرم. سپس او گفت: ای ابو سعید! از حرف‌های مردم در مورد من، تصمیم گرفتم تا ریسمانی بردارم و آن را به درختی آویزان کنم و خودم را خفه کنم. ای ابو سعید! اگر احادیث رسول الله ص برای برخی از مردم، پنهان مانده است، برای شما گروه انصار، پنهان نیستند؛ آیا تو یکی از داناترین مردم نسبت به احادیث رسول الله ص نیستی؟ مگر نه این است که رسول الله ص فرمود: «دجال، کافر است» حال آنکه من مسلمانم؟ مگر نه این است که رسول الله ص فرمود: «او عقیم است و بچه‌ای ندارد» در حالی که من فرزندم را در مدینه گذاشته‌ام؟ مگر نه این است که رسول الله ص فرمود: «او وارد مدینه و مکه نمی­شود» حال آنکه من از مدینه می‌آیم و می‌خواهم به مکه بروم؟ ابو سعید می‌گوید: او به اندازه­ای صحبت کرد که نزدیک بود عذرش را بپذیرم. اما سرانجام، او گفت: من دجال، محل تولد او و مکان فعلی‌اش را می‌دانم. ابو سعید می‌گوید: به او گفتم: برای همیشه، هلاک و نابود شوی.

(در مورد اینکه ابن صیاد همان دجال است یا نه؟ اختلافات زیادی در سخنان گذشتگان به چشم می‌خورد؛ ولی پر واضح است که ابن صیاد یکی از دجالان و کذابان روزگار بوده است.)

2042ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ س: أَنَّ ابْنَ صَيَّادٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ص عَنْ تُرْبَةِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ: «دَرْمَكَةٌ بَيْضَاءُ، مِسْكٌ خَالِصٌ». (م/2928)

ترجمه: از ابو سعید خدری س روایت است که ابن صیاد از نبی اکرم ص در مورد خاک بهشت پرسید؛ پیامبر اکرم ص فرمود: «مانند آرد، سفید، و مانند مُشک، خوشبو است».

2043ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَحْلِفُ بِاللَّهِ أَنَّ ابْنَ صَائِدٍ الدَّجَّالُ، فَقُلْتُ: أَتَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ص. (م/2929)

ترجمه: محمد بن منکدر می‌گوید: جابر بن عبدلله را دیدم که به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: ابن صیاد همان دجال است. گفتم: به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کنی؟ گفت: شنیدم که عمر س در این مورد، نزد نبی اکرم ص سوگند یاد نمود و نبی اکرم ص آن را رد نکرد.

2044ـ عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ل انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ، يَوْمَئِذٍ، الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص ظَهْرَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لاِبْنِ صَيَّادٍ: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَاذَا تَرَى» قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنِّى قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا» فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اخْسَأْ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ذَرْنِى، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلاَ خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» وَقَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَأُبَىُّ بْنُ كَعْبٍ الأَنْصَارِىُّ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّخْلَ، طَفِقَ يَتَّقِى بِجُذُوعِ النَّخْلِ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشٍ فِي قَطِيفَةٍ، لَهُ فِيهَا زَمْزَمَةٌ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ص وَهُوَ يَتَّقِى بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لاِبْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافِ ـ وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ ـ هَذَا مُحَمَّدٌ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي النَّاسِ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: «إِنِّى لأُنْذِرُكُمُوهُ، مَا مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ وَقَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ، تَعَلَّمُوا أَنَّهُ أَعْوَرُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ» قَالَ ابْنُ شِهَابٍ وَأَخْبَرَنِى عُمَرُ بْنُ ثَابِتٍ الأَنْصَارِىُّ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ، يَوْمَ حَذَّرَ النَّاسَ الدَّجَّالَ: «إِنَّهُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرَؤُهُ مَنْ كَرِهَ عَمَلَهُ، أَوْ يَقْرَؤُهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ» وَقَالَ: «تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ ﻷ حَتَّى يَمُوتَ». (م/2931)

ترجمه: عبد الله بن عمر ل می‌گوید: عمر بن خطاب س با گروهی از صحابه، همراه رسول الله ص به طرف ابن صیاد رفت؛ ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه‌ها در قِلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود و متوجه آمدن رسول الله ص نشد، تا اینکه پیامبر اکرم ص با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من، پیامبر الله هستم»؟ ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «آری، گواهی می‌دهم که تو رسول اُمّیها هستی». سپس، از رسول الله ص پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من، (ابن صیاد) پیامبر الله هستم؟ رسول الله ص سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و پیامبرانش، ایمان دارم». سپس، پیامبر اکرم ص پرسید: «چه می‌بینی»؟ ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من می‌آیند. رسول الله ص فرمود: «امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام؛ آیا می‌توانی بگویی چیست»؟ ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره‌ی دخان بود.) رسول الله ص فرمود: «الله متعال تو را خوارکند، تو از حد خود، نمی‌توانی تجاوز کنی». عمر س عرض کرد: یا رسول الله! اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول الله ص فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

سالم بن عبد الله می‌گوید: شنیدم که عبد الله بن عمر ل می‌گفت: بعد از آن، رسول الله ص و ابی بن کعب انصاری به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. پیامبر ص خودش را پشت تنه‌ی درختان نخل پنهان می‌نمود و می‌خواست اینگونه بدون اینکه ابن صیاد او را ببیند، سخنانش را بشنود. رسول الله ص ابن صیاد را دید که خودش را در چادری پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می‌کرد. رسول الله ص با اینکه خود را پشت تنه­ی درختان نخل، پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید و به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله ص فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می‌گذاشت، همه چیز، روشن می‌شد».

سالم می‌گوید: ابن عمر ل گفت: سپس رسول الله ص در میان مردم، برخاست و آنطور که شایسته‌ی الله متعال است، او را حمد و ثنا گفت و سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می‌دارم. و بدانید که هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قومش را از او برحذر داشته است؛ از آن جمله، نوح نیز قومش را برحذر داشته است؛ اما من درباره‌ی او سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است. به یاد داشته باشید که دجال، یک چشم و احول است؛ ولی الله متعال، چنین نیست». (زمانی که دجال می‌آید، ادعای خدایی می‌کند).

ابن شهاب زهری می‌گوید: عمر بن ثابت انصاری به من گفت: یکی از یاران نبی اکرم ص برایم بیان نمود که: هنگامی که رسول الله ص مردم را از دجال برحذر داشت، فرمود: «بر پیشانی دجال، کافر نوشته شده است، طوری که هرکس که اعمال او را نمی‌پسندد یا هر مؤمن می‌تواند آن را بخواند». و همچنین فرمود: «این نکته را به یاد داشته باشید که هیچ یک از شما تا هنگامی که نمرده است، نمی‌تواند پروردگارش را ببیند».

2045ـ عَن ابْنِ عَوْنٍ عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ نَافِعٌ يَقُولُ: ابْنُ صَيَّادٍ، قَالَ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَقِيتُهُ مَرَّتَيْنِ، قَالَ: فَلَقِيتُهُ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ: هَلْ تَحَدَّثُونَ أَنَّهُ هُوَ؟ قَالَ: لاَ وَاللَّهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَذَبْتَنِى، وَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرَنِى بَعْضُكُمْ أَنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَكُونَ أَكْثَرَكُمْ مَالاً وَوَلَدًا، فَكَذَلِكَ هُوَ زَعَمُوا الْيَوْمَ، قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا ثُمَّ فَارَقْتُهُ، قَالَ: فَلَقِيتُهُ لَقْيَةً أُخْرَى وَقَدْ نَفَرَتْ عَيْنُهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: مَتَى فَعَلَتْ عَيْنُكَ مَا أَرَى؟ قَالَ: لاَ أَدْرِى قَالَ: قُلْتُ: لاَ تَدْرِى وَهِىَ فِي رَأْسِكَ؟ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَلَقَهَا فِي عَصَاكَ هَذِهِ، قَالَ: فَنَخَرَ كَأَشَدِّ نَخِيرِ حِمَارٍ سَمِعْتُ، قَالَ: فَزَعَمَ بَعْضُ أَصْحَابِى أَنِّي ضَرَبْتُهُ بِعَصًا كَانَتْ مَعِىَ حَتَّى تَكَسَّرَتْ، أَنَا، وَوَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ، قَالَ: وَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فَحَدَّثَهَا فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ إِلَيْهِ؟ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يَبْعَثُهُ عَلَى النَّاسِ غَضَبٌ يَغْضَبُهُ». (م/2932)

ترجمه: ابن عون می‌گوید: نافع او را ابن صیاد می‌دانست و روایت می‌کرد که ابن عمر گفت: من ابن صیاد را دوبار، ملاقات نمودم؛ یک بار که او را دیدم، به یکی از همراهانش گفتم: آیا شما او را دجال می‌دانید؟ جواب داد: نه، سوگند به الله. من گفتم: دروغ می­گویی؛ سوگند به الله، شما بودید که به من گفتید: او نمی­میرد تا اینکه اموال و فرزندانش بیشتر از همه­ی شما می­شود. و گمان مردم هم همین است که او امروز، چنین وضعیتی دارد. ابن عمر ل می‌گوید: بعد از این که صحبت کردیم، از او جدا شدم.

بار دوم او را دیدم در حالی که چشمش ورم کرده و بر آمده بود. گفتم: چه مدت است که چشم­ات چنین وضعیتی دارد؟ گفت: نمی­دانم. گفتم: چگونه نمی­دانی در حالی که در سرت وجود دارد؟ (بسیار به تو نزدیک است). گفت: امیدوارم که الله متعال در این عصایت (که به تو خیلی نزدیک است) یک چشم معیوب خلق کند. (بدون اینکه تو متوجه شوی). سپس خرناسه‌ای کشید که مثل شدیدترین آواز یک الاغ بود که تاکنون شنیده‌ام. ابن عمر می‌گوید: بعضی از همراهانم می­گویند: من او را با عصایی که در دست داشتم، زدم تا جایی که عصا شکست؛ ولی به الله سوگند، من احساس نکردم که او را زدم.

نافع می‌گوید: آنگاه ابن عمر ل نزد ام المؤمنین (خواهرش حفصه) ل آمد و ماجرا را برایش بیان کرد. حفصه ل گفت: با او چه کار کردی؟ مگر نمی­دانی که رسول الله ص فرمود: «نخستین چیزی که باعث ظهور وی در میان مردم می­گردد، خشمگین شدن اوست».

2046ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَّالِ مِنْهُ، مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ، أَحَدُهُمَا، رَأْىَ الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضُ، وَالآخَرُ، رَأْىَ الْعَيْنِ نَارٌ تَأَجَّجُ، فَإِمَّا أَدْرَكَنَّ أَحَدٌ فَلْيَأْتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا، وَلْيُغَمِّضْ، ثُمَّ لْيُطَأْطِئْ رَأْسَهُ فَيَشْرَبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ، وَإِنَّ الدَّجَّالَ مَمْسُوحُ الْعَيْنِ، عَلَيْهَا ظَفَرَةٌ غَلِيظَةٌ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرَؤُهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ، كَاتِبٍ وَغَيْرِ كَاتِبٍ». (م/2934)

ترجمه: حذیفه س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «من بهتر از خودِ دجال می‌دانم که او چه چیزی همراه خود دارد؛ او دو نهر جاری همراه خود دارد که یکی را چشم به ظاهر آب سفید می­بیند؛ و دیگری را چشم به ظاهر، آتشی شعله ور می­بیند. پس اگر کسی زمانش را دریافت، به نهری برود که آن را آتش می­بیند. سپس چشمانش را ببندد و سرش را پایین کند و از آن بنوشد؛ چرا که در حقیقت، آبی سرد است (و در بعضی از روایات آمده است که: «بهشت او جهنم، و جهنم او بهشت است».) و باید بدانید که محل یک چشم دجال، صاف است و پوستی کلفت بالای آن را گرفته است و بر پیشانی‌اش کافر نوشته شده است که هر مؤمن درس خوانده و نخوانده می‌تواند آن را بخواند».

2047ـ عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الدَّجَّالُ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُسْرَى، جُفَالُ الشَّعَرِ، مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ، فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَجَنَّتُهُ نَارٌ». (م/2934)

ترجمه: از حذیفه س روایت است که رسول الله ص فرمود: «چشم چپ دجال، کور است؛ موهای زیادی دارد و بهشت و دوزخی، همراه خود دارد؛ جهنم او بهشت، و بهشت او جهنم است».

2048ـ عَنِ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ س قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الدَّجَّالَ ذَاتَ غَدَاةٍ، فَخَفَّضَ فِيهِ وَرَفَّعَ، حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ عَرَفَ ذَلِكَ فِينَا، فَقَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرْتَ الدَّجَّالَ غَدَاةً فَخَفَّضْتَ فِيهِ وَرَفَّعْتَ، حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «غَيْرُ الدَّجَّالِ أَخْوَفُنِي عَلَيْكُمْ، إِنْ يَخْرُجْ، وَأَنَا فِيكُمْ، فَأَنَا حَجِيجُهُ دُونَكُمْ، وَإِنْ يَخْرُجْ، وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَامْرُؤٌ حَجِيجُ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، إِنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ، عَيْنُهُ طَافِئَةٌ، كَأَنِّى أُشَبِّهُهُ بِعَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قَطَنٍ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ، إِنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةً بَيْنَ الشَّأْمِ وَالْعِرَاقِ، فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالاً، يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاثْبُتُوا» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا لَبْثُهُ فِي الأَرْضِ؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ يَوْمًا: يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشَهْرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَنَةٍ، أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلاَةُ يَوْمٍ؟ قَالَ: «لاَ اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا إِسْرَاعُهُ فِي الأَرْضِ؟ قَالَ: «كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ، فَيَأْتِى عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ، فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ، فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ، وَالأَرْضَ فَتُنْبِتُ، فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ، أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًا، وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا، وَأَمَدَّهُ خَوَاصِرَ، ثُمَّ يَأْتِى الْقَوْمَ، فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ، فَيُصْبِحُونَ مُمْحِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَيَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أَخْرِجِى كُنُوزَكِ، فَتَتْبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيبِ النَّحْلِ، ثُمَّ يَدْعُو رَجُلاً مُمْتَلِئًا شَبَابًا، فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ فَيَقْطَعُهُ جَزْلَتَيْنِ رَمْيَةَ الْغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيُقْبِلُ وَيَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ، يَضْحَكُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ، فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِىَّ دِمَشْقَ، بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ، إِذَا طَأْطَأَ رَأَسَهُ قَطَرَ، وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ، فَلاَ يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفَسِهِ إِلاَّ مَاتَ، وَنَفَسُهُ يَنْتَهِى حَيْثُ يَنْتَهِى طَرْفُهُ، فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍّ، فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يَأْتِى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ، فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى: إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي، لاَ يَدَانِ لأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ، فَحَرِّزْ عِبَادِى إِلَى الطُّورِ، وَيَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» [الانبياء: 96] ﴿وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ﴾ [الأنبیاء: 96]. فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبَرِيَّةَ، فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بِهَذِهِ، مَرَّةً، مَاءٌ، وَيُحْصَرُ نَبِيُّ اللَّهُ عِيسَى ابن مريم وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لأَحَدِكُمُ الْيَوْمَ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى ابن مريم وَأَصْحَابُهُ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهُمُ النَّغَفَ فِي رِقَابِهِمْ، فَيُصْبِحُونَ فَرْسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الأَرْضِ، فَلاَ يَجِدُونَ فِي الأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلاَّ مَلأَهُ زَهَمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ، فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لاَ يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتُ مَدَرٍ وَلاَ وَبَرٍ، فَيَغْسِلُ الأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلَفَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لِلأَرْضِ: أَنْبِتِى ثَمَرَتَكِ، وَرُدِّى بَرَكَتَكِ، فَيَوْمَئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنَ الرُّمَّانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا، وَيُبَارَكُ فِي الرِّسْلِ، حَتَّى أَنَّ اللِّقْحَةَ مِنَ الإِبِلِ لَتَكْفِى الْفِئَامَ مِنَ النَّاسِ، وَاللِّقْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِى الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ، وَاللِّقْحَةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِى الْفَخِذَ مِنَ النَّاسِ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ، فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ، وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ، يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمُرِ، فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ». (م/2937)

ترجمه: نواس بن سمعان س می‌گوید: یک صبح، رسول الله ص سخن از دجال به میان آورد و او را کوچک و حقیر شمرد؛ اما فتنه‌اش را بزرگ دانست و به اندازه‌ای صحبت نمود که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما باشد. پس هنگامی که ما به سوی او رفتیم، رسول الله ص متوجه شد و فرمود: «چکار می‌کنید»؟ گفتیم: یا رسول الله! صبح، شما در مورد دجال صحبت نمودید و او را کوچک و حقیر شمردید؛ اما فتنه‌اش را بزرگ دانستید و به اندازه‌ای صحبت نمودید که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما باشد. رسول الله ص فرمود: «آنچه من برای شما بیم آن را دارم، دجال نیست؛ زیرا اگر دجال ظهور کند و من در میان شما باشم، من با او با حجت و دلیل، مبارزه می‌کنم و از شما دفاع می‌نمایم؛ و اگر ظهور کند و من در میان شما نباشم، پس هر شخصی باید از خودش دفاع کند و الله متعال خلیفه‌ی من بر هر مسلمان است. (مسلمان را کمک می‌کند.) شما باید بدانید که دجال، جوانی است که موهای بسیار مجعدی دارد و یک چشمش برآمده است؛ من او را شبیه عبد العزی بن قطن می­دانم. پس هرکس از شما او را دریافت، آیات نخست سوره‌ی کهف را بخواند. او در راهی، میان شام و عراق، ظهور می‌کند و چپ و راست، فساد می‌کند؛ ای بندگان الله! ثابت قدم باشید».

راوی می‌گوید: ما عرض کردیم: یا رسول الله! چقدر روی زمین می‌ماند؟ فرمود: «چهل روز؛ یک روزش به اندازه‌ی یک سال، یک روزش به اندازه‌ی یک ماه، یک روزش به اندازه‌ی یک هفته، و روزهای دیگرش به اندازه‌ی روزهای شماست».

عرض کردیم: یا رسول الله! آیا در آن روزی که به اندازه‌ی یک سال است، نماز یک روز برای ما کافی است؟ فرمود: «نه. آن روز را اندازه بگیرید». «در هر بیست و چهار ساعت آن، بر اساس اوقات روزهای عادی، پنج بار، نماز بخوانید».

گفتیم: یا رسول الله! شتاب حرکت او روی زمین چقدر است؟ فرمود: «او مانند بارانی که باد به همراه دارد، حرکت می‌کند؛ او نزد هر گروهی که می‌رود، آنها را دعوت می‌کند و آنان به او ایمان می‌آورند و دعوت او را می‌پذیرند؛ آنگاه، وی به آسمان دستور می‌دهد و باران می‌بارد، و به زمین دستور می‌دهد و زمین هم گیاه می‌رویاند؛ لذا چهارپایانشان، شبها، چاقتر، پر شیرتر و سیرتر از هر وقت دیگر، برمی‌گردند.

سپس نزد گروهی دیگر می‌رود و آنها را دعوت می‌دهد؛ آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او روی گردانی می‌کند و می‌رود. آنگاه آنان دچار خشکسالی شده و همه ی اموال آنها نابود می‌گردد. سپس دجال از کنار ویرانه‌ای عبور می‌کند و خطاب به او می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون کن. پس گنجهایش مانند زنبورهای عسل بدنبال وی راه می‌افتد. سپس مردی را که در عنفوان جوانی است، صدا می‌کند و با شمشیرش زده و دو نیمش می‌کند و نیمه‌هایش در فاصله‌ای به اندازه‌ی فاصله‌ی چیزی که نشانه و هدف تیر اندازی است، می‌افتند. آنگاه دوباره او را صدا می‌زند. آن جوان می‌آید در حالی که می‌خندد و چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشد.

در همین اثنا، الله متعال عیسی بن مریم ÷ را می‌فرستد؛ وی که دو لباسِ رنگ شده‌ی با وَرَس و زعفران به تن دارد، در کنار مناره‌ی سفید در شرق دمشق، فرود می‌آید در حالی که کف دستهایش را بر بالهای دو فرشته گذاشته است؛ هرگاه، سرش را پایین می‌کند، قطره‌های آب از آن می‌چکد؛ و هنگامی که سرش را بلند می‌نماید، دانه‌های نقره‌ای رنگ مانند لؤلؤ (آب زلال و روشن) از آن، پایین می‌افتد. پس بویش به مشام هر کافری که می‌رسد، می‌میرد.

بعد از آن، عیسی ÷ به تعقیب دجال می‌پردازد تا اینکه در دروازه‌ی شهر لُدّ (نزدیک بیت المقدس) به او می‌رسد و وی را به قتل می‌رساند.

سپس عیسی ÷ نزد گروهی می‌رود که الله متعال آنها را از شرّ دجال حفظ نموده است؛ پس دستی بر چهره‌ی آنان می‌کشد و از مراتب‌شان در بهشت با آنها صحبت می‌کند. در این اثنا، الله متعال به عیسی ÷ وحی می‌کند که: من بندگانی را آفریده‌ام که هیچ‌کس توانایی جنگیدن با آنان را ندارد. تو بندگانم را برای حفاظت در کوه طور جمع کن.

در این هنگام، الله متعال یأجوج و مأجوج را بر‌می‌انگیزد و آنان از هر فراز و زمین بلند، به راه می‌افتند. گروه‌های اولیه‌ی آنها از از کنار دریاچه‌ی طبریه (در شام) می‌گذرند و همه‌ی آب آن را می‌نوشند. و هنگامی که گروه‌های پایانی آنها از آنجا می‌گذرند، می‌گویند: روزگاری اینجا آب وجود داشته است. و پیامبر الله ،عیسی بن مریم ÷، و یارانش محاصره می‌شوند تا جایی که یک کله‌ی گاو برای آنان بیشتر از صد دینار برای شما در حال حاضر، ارزش دارد.

اینجاست که پیامبر الله ،عیسی ÷، و یارانش رو به الله متعال می‌آورند؛ الله متعال کرمهایی را در گردنهایشان پدید می‌آورد و همه مانند مردن یک نفر، ‌هلاک می‌شوند. سپس پیامبر الله ،عیسی ÷، و یارانش به زمین فرود می‌آیند و هیچ جایی به اندازه‌ی یک وجب نمی‌یابند که آلوده‌ی به چربی و بوی بد آنها نباشد. دوباره پیامبر الله ،عیسی ÷، و یارانش به الله متعال روی می‌آورند (و از او کمک می‌خواهند.) الله متعال پرندگانی را که گردنهایی بلند مانند گردن شتران بُختی (شتر قوی خراسانی یا شتر دو کوهان) دارند، می‌فرستد. آن پرندگان جثه‌های آنان را برمی‌دارند و هر کجا که الله بخواهد، می‌اندازند. بعد از آن، الله متعال بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و گلی و پشمی‌ای از آن، محفوظ نمی‌ماند (همه جا را فرا می‌گیرد). این باران، زمین را می‌شوید و مانند آیینه پاک و صاف می‌گرداند. سپس به زمین گفته می‌شود: میوه‌هایت را برویان و برکت‌ات را آشکار کن. پس در آن روز، یک گروه از یک انار می‌خورند و از پوست آن، بعنوان سایه استفاده می‌کنند. هم‌چنین در آن روز، در شیر، برکت عنایت می‌شود تا جایی که شیرِ یک شترِ شیردِه یک گروه بزرگ را کفایت می‌کند؛ و شیرِ یک گاوِ شیردِه برای یک قبیله، کافی است؛ و شیر یک گوسفند شیرده یک تیره را کفایت می‌کند. در این اثنا، الله متعال باد خوشی را می‌فرستد و آن باد، زیر بغل‌هایشان را گرفته و روح هر مؤمن و مسلمان را قبض می‌کند. و اینگونه فقط افراد بد و شرور باقی می‌مانند که مانند خران با هم می‌لولند و بر آنان قیامت برپا می‌شود».

2049ـ عَن ابي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ س قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ، فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا قَالَ: «يَأْتِي ـ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ ـ فَيَنْتَهِي إِلَى بَعْضِ السِّبَاخِ الَّتِي تَلِى الْمَدِينَةَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ ـ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ ـ فَيَقُولُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، أَتَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لاَ، قَالَ: فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الآنَ، قَالَ: فَيُرِيدُ الدَّجَّالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلاَ يُسَلَّطُ عَلَيْهِ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: يُقَالُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ. (م/2938)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: روزی، رسول الله ص درباره‌ی دجال، یک صحبت طولانی نمود؛ از جمله فرمود: «دجال که ورودش به راه‌ها و خیابان‌های مدینه حرام شده است، در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید؛ بهترین فرد یا یکی از بهترین افراد آن زمان، نزدش می‌رود و می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو دجال هستی؛ همان کسی‌که رسول الله ص در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می‌گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم، بازهم در کار من شک می‌کنید؟ مردم می‌گویند: خیر. دجال او را می‌کشد و دوباره، زنده می‌کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می‌گوید: سوگند به الله، هیچگاه من به اندازه‌ی امروز، بصیرت و شناخت نداشته‌ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می‌گیرد تا دوباره او را بکشد؛ ولی نمی‌تواند».

ابو اسحاق (یک از راویان) می‌گوید: این شخصی که با دجال گفتگو می‌کند، خضر ÷ است.

2050ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَخْرُجُ الدَّجَّالُ فَيَتَوَجَّهُ قِبَلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَلْقَاهُ الْمَسَالِحُ، مَسَالِحُ الدَّجَّالِ، فَيَقُولُونَ لَهُ: أَيْنَ تَعْمِدُ؟ فَيَقُولُ: أَعْمِدُ إِلَى هَذَا الَّذِي خَرَجَ، قَالَ: فَيَقُولُونَ لَهُ: أَوَمَا تُؤْمِنُ بِرَبِّنَا؟ فَيَقُولُ: مَا بِرَبِّنَا خَفَاءٌ، فَيَقُولُونَ: اقْتُلُوهُ، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا أَحَدًا دُونَهُ، قَالَ: فَيَنْطَلِقُونَ بِهِ إِلَى الدَّجَّالِ، فَإِذَا رَآهُ الْمُؤْمِنُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الدَّجَّالُ الَّذِي ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص، قَالَ: فَيَأْمُرُ الدَّجَّالُ بِهِ فَيُشَبَّحُ، فَيَقُولُ: خُذُوهُ وَشُجُّوهُ، فَيُوسَعُ ظَهْرُهُ وَبَطْنُهُ ضَرْبًا، قَالَ: فَيَقُولُ: أَوَمَا تُؤْمِنُ بِى؟ قَالَ: فَيَقُولُ: أَنْتَ الْمَسِيحُ الْكَذَّابُ، قَالَ فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيُؤْشَرُ بِالْمِئْشَارِ مِنْ مَفْرِقِهِ حَتَّى يُفَرَّقَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ، قَالَ: ثُمَّ يَمْشِى الدَّجَّالُ بَيْنَ الْقِطْعَتَيْنِ، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: قُمْ، فَيَسْتَوِى قَائِمًا، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَتُؤْمِنُ بِى؟ فَيَقُولُ: مَا ازْدَدْتُ فِيكَ إِلاَّ بَصِيرَةً، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لاَ يَفْعَلُ بَعْدِى بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، قَالَ: فَيَأْخُذُهُ الدَّجَّالُ لِيَذْبَحَهُ، فَيُجْعَلَ مَا بَيْنَ رَقَبَتِهِ إِلَى تَرْقُوَتِهِ نُحَاسًا، فَلاَ يَسْتَطِيعُ إِلَيْهِ سَبِيلاً، قَالَ: فَيَأْخُذُ بِيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ فَيَقْذِفُ بِهِ، فَيَحْسِبُ النَّاسُ أَنَّمَا قَذَفَهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّمَا أُلْقِىَ فِي الْجَنَّةِ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَذَا أَعْظَمُ النَّاسِ شَهَادَةً عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (م/2938)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دجال ظهور می‌کند و مردی از مؤمنان بسوی او می‌رود. مأموران مسلح دجال، او را می‌بینند و به او می‌گویند: کجا می‌روی؟ می‌گوید: نزد این کسی‌که ظهور کرده است. به او می‌گویند: آیا تو به پروردگار ما (دجال) ایمان نداری؟ می‌گوید: در صفات پروردگار ما هیچ امر مخفی و ابهامی وجود ندارد. نخست، می‌گویند: او را بکُشید. سپس یکی از آنها به دیگری می‌گوید: مگر پروردگار شما (دجال)، به شما نگفت که هیچ‌کس را بدون اجازه و دستور من نکشید؟ آنگاه او را نزد دجال می‌برند. هنگامی که آن شخص مؤمن دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این همان دجالی است که رسول الله ص در مورد او صحبت کرده است. سپس دجال دستور می‌دهد و او را روی زمین می‌خوابانند و می‌گوید: سرش را بشکنید. و اینگونه کتک مفصلی به پشت و شکم او می‌زنند. آنگاه دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ جواب می‌دهد: تو مسیح دروغگو هستی. بعد از آن، فرمان قتلش صادر می‌شود و او را از فَرق سرش تا میان پاهایش اره کرده و به دو نیم، تقسیم می‌کنند. سپس دجال میان دو نیمه‌ی بدن او راه می‌رود و به او می‌گوید: بلند شو. پس او بلند شده و راست می‌ایستد. دجال به او می‌گوید: آیا به من ایمان می‌آوری؟ او می‌گوید: شناخت من نسبت به تو بیشتر شد. و ادامه می‌دهد که: ای مردم! او بعد از من با هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد. سپس دجال او را می‌گیرد تا سرش را از تنش جدا کند. الله متعال، فاصله‌ی میان گردن و جناغ سینه‌اش را تبدیل به مس می‌نماید طوری که دجال نمی‌تواند او را ذبح کند. سپس دست‌ها و پاهایش را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند. مردم تصور می‌کنند که او را به آتش انداخته در صورتی که او به بهشت انداخته شده است». رسول الله ص در ادامه فرمود: «این، بزرگترین شهید نزد پروردگار جهانیان است».

2051ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ س قَالَ: مَا سَأَلَ أَحَدٌ النَّبِيَّ ص عَنِ الدَّجَّالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُ، قَالَ: «وَمَا يُنْصِبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لاَ يَضُرُّكَ» قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ مَعَهُ الطَّعَامَ وَالأَنْهَارَ، قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ». (م/2939)

ترجمه: مغیره بن شعبه س می‌گوید: هیچ‌کس بیشتر از من از رسول الله ص در مورد دجال نپرسید. پیامبر اکرم ص به من فرمود: «چه چیزی باعث نگرانی تو از او شده است؟ او به تو ضرر نمی‌رساند». من گفتم: مردم می‌گویند: او غذا و نهرهایی با خودش دارد. فرمود: «او نزد الله متعال بی ارزش‌تر و خوارتر از این است». (که بتواند مؤمنان را گمراه کند).

2052ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ يَعْقُوبَ بْنَ عَاصِمِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو، وَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي تُحَدِّثُ بِهِ؟ تَقُولُ: إِنَّ السَّاعَةَ تَقُومُ إِلَى كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ ـ أَوْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهُمَا ـ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لاَ أُحَدِّثَ أَحَدًا شَيْئًا أَبَدًا، إِنَّمَا قُلْتُ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدَ قَلِيلٍ أَمْرًا عَظِيمًا، يُحَرَّقُ الْبَيْتُ، وَيَكُونُ، وَيَكُونُ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَخْرُجُ الدَّجَّالُ فِي أُمَّتِي فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ ـ لاَ أَدْرِى: أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا، أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا ـ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ، فَيَطْلُبُهُ فَيُهْلِكُهُ ثُمَّ يَمْكُثُ النَّاسُ سَبْعَ سِنِينَ، لَيْسَ بَيْنَ اثْنَيْنِ عَدَاوَةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّأْمِ، فَلاَ يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ إِيمَانٍ إِلاَّ قَبَضَتْهُ، حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ فِي كَبَدِ جَبَلٍ لَدَخَلَتْهُ عَلَيْهِ، حَتَّى تَقْبِضَهُ» قَالَ: سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِص قَالَ: «فَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ فِي خِفَّةِ الطَّيْرِ وَأَحْلاَمِ السِّبَاعِ، لاَ يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا وَلاَ يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا، فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ: أَلاَ تَسْتَجِيبُونَ؟ فَيَقُولُونَ: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ دَارٌّ رِزْقُهُمْ، حَسَنٌ عَيْشُهُمْ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَلاَ يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلاَّ أَصْغَى لِيتًا وَرَفَعَ لِيتًا، قَالَ: وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ، قَالَ: فَيَصْعَقُ، وَيَصْعَقُ النَّاسُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ ـ أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ ـ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ ـ أَوِ الظِّلُّ نُعْمَانُ الشَّاكُّ ـ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» ﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ٢٤﴾ [الصافات: 24]. ثُمَّ يُقَالُ: أَخْرِجُوا بَعْثَ النَّارِ، فَيُقَالُ: مِنْ كَمْ؟ فَيُقَالُ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَمِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ. قَالَ: فَذَاكَ يَوْمَ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، وَذَلِكَ «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» [القلم: 42]. ﴿يَوۡمَ يُكۡشَفُ عَن سَاقٖ﴾ [القلم: 42]. (م/2940)

ترجمه: نعمان بن ثابت س می‌گوید: شنیدم که یعقوب بن عاصم بن عروه بن مسعود ثقفی می‌گفت: من شنیدم که مردی نزد عبد الله بن عمرو آمد و گفت: این چه حدیثی است که تو بیان می‌کنی؟ تو می‌گویی: قیامت تا فلان و فلان وقت برپا می‌گردد؟ عبد الله بن عمرو بن عاص ل «سبحان الله» یا «لا اله الا الله» یا کلمه‌ای مانند اینها بر زبان آورد و گفت: من تصمیم گرفته بودم که هرگز برای هیچ کس، هیچ حدیثی بیان نکنم؛ من گفتم: شما بعد از مدت کوتاهی، شاهد حادثه‌ی بزرگی خواهید بود؛ بیت الله را آتش می‌زنند و حوادث زیادی اتفاق می‌افتد. رسول الله ص فرمود: «دجال در میان امتم ظهور می‌کند و به مدت چهل ـ نمی‌دانم که چهل روز یا ماه یا سال ـ می‌ماند؛ بعد از آن، الله متعال عیسی بن مریم ÷ را که شبیه عروه بن مسعود است، می‌فرستد. عیسی ÷ او را تعقیب می‌کند و سرانجام او را به قتل می‌رساند. بعد از آن، مردم، هفت سال به گونه‌ای زندگی می‌کنند که میان هیچ دو نفری دشمنی وجود ندارد. سپس الله متعال نسیم سردی را از جانب سرزمین شام می‌فرستد و هرکس را که در قلبش، ذره‌ای خیر یا ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می‌کند؛ تا جایی که اگر یکی از شما به دل کوهی پناه ببرد، آن نسیم، وارد آن خواهد شد تا او را قبض روح کند». همچنین شنیدم که رسول الله ص فرمود: «و مردمِ بد باقی می‌مانند که با سرعت پرواز پرندگان بسوی بدی می‌شتابند و آرزوها و عادات درندگان را دارند. آنان، اعمال خوب را خوب، و اعمال بد را بد نمی‌دانند (بلکه بر عکس تصور می‌کنند.) در این هنگام، شیطان به شکل آدمی زاد ظاهر می‌شود و به آنها می‌گوید: آیا حیا نمی‌کنید؟ می‌گویند: شما به ما چه دستوری می‌دهید؟ اینجا است که شیطان به آنها دستور می‌دهد تا بت‌ها را پرستش کنند. قابل یادآوری است که در این دوران، رزق و روزی از هر طرف به سوی آنان سرازیر است و از زندگی خوبی برخوردارند. بعد از آن، در صور دمیده می‌شود. پس هرکس، صدای آن را بشنود، یک طرف گردنش، مایل می‌شود و طرف دیگرش، بالا می‌آید (یعنی سرش به یک طرف، کج می‌شود و می‌میرد.) و نخستین کسی‌که صدای آن را می‌شنود، مردی است که در حال گِل کاری و اصلاح حوض شترانش می‌باشد؛ در نتیجه، او و سایر مردم، بیهوش می‌شوند (می‌میرند.) بعد از آن، الله متعال بارانی را که مانند شبنم یا سایه ـ شک از نعمان می‌باشد ـ می‌فرستد یا نازل می‌کند و به سبب آن باران، اجساد مردم می‌رویند. آنگاه، بار دیگر در صور دمیده می‌شود و ناگهان، مردم ایستاده و نگاه می‌کنند. سپس گفته می‌شود: ای مردم! بسوی پروردگارتان بشتابید و ﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ٢٤﴾ [الصافات: 24] «و آنان را نگاه دارید که مورد سؤال قرار می‌گیرند».

بعد از آن، گفته می‌شود: دوزخیان را جدا کنید. جواب داده می‌شود: از چقدر؟ گفته می‌شود: نه صد و نود و نه نفر از هر هزار نفر. و آن، روزی است که کودکان را پیر می‌کند و ﴿يَوۡمَ يُكۡشَفُ عَن سَاقٖ﴾ «آن روزی است که ساق، آشکار می‌شود».

باب (47): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است

2053ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص حَدِيثًا لَمْ أَنْسَهُ بَعْدُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ الآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحًى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا فَالأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا». (م/2941)

ترجمه: عبدلله بن عمرو ل می‌گوید: از رسول الله ص حدیثی حفظ کردم که تاکنون، فراموش ننموده‌ام؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «نخستین نشانه‌هایی که از قیامت، ظاهر می‌شوند، طلوع خورشید از مغرب، و ظهور دابه (حیوانی که با مردم، صحبت می‌کند) هنگام چاشت است؛ و هریکی از آنها که زودتر، ظاهر شود، دیگری بزودی بعد از آن، آشکار می‌گردد».

باب (48): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جسّاسه

2054ـ عَن عَامِرُ بْنُ شَرَاحِيلَ الشَّعْبِىُّ ـ شَعْبُ هَمْدَانَ ـ أَنَّهُ سَأَلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسٍ، أُخْتَ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الأُوَلِ فَقَالَ: حَدِّثِينِى حَدِيثًا سَمِعْتِيهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص، لاَ تُسْنِدِيهِ إِلَى أَحَدٍ غَيْرِهِ، فَقَالَتْ: لَئِنْ شِئْتَ لأَفْعَلَنَّ، فَقَالَ لَهَا: أَجَلْ حَدِّثِينِى، فَقَالَتْ: نَكَحْتُ ابْنَ الْمُغِيرَةِ، وَهُوَ مِنْ خِيَارِ شَبَابِ قُرَيْشٍ يَوْمَئِذٍ، فَأُصِيبَ فِي أَوَّلِ الْجِهَادِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمَّا تَأَيَّمْتُ خَطَبَنِى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص، وَخَطَبَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى مَوْلاَهُ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، وَكُنْتُ قَدْ حُدِّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِى فَلْيُحِبَّ أُسَامَةَ» فَلَمَّا كَلَّمَنِى رَسُولُ اللَّهِ ص قُلْتُ: أَمْرِى بِيَدِكَ، فَأَنْكِحْنِى مَنْ شِئْتَ، فَقَالَ: «انْتَقِلِى إِلَى أُمِّ شَرِيكٍ» ـ وَأُمُّ شَرِيكٍ امْرَأَةٌ غَنِيَّةٌ، مِنَ الأَنْصَارِ، عَظِيمَةُ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَنْزِلُ عَلَيْهَا الضِّيفَانُ ـ فَقُلْتُ: سَأَفْعَلُ، فَقَالَ: «لاَ تَفْعَلِى، إِنَّ أُمَّ شَرِيكٍ امْرَأَةٌ كَثِيرَةُ الضِّيفَانِ، فَإِنِّى أَكْرَهُ أَنْ يَسْقُطَ عَنْكِ خِمَارُكِ، أَوْ يَنْكَشِفَ الثَّوْبُ عَنْ سَاقَيْكِ، فَيَرَى الْقَوْمُ مِنْكِ بَعْضَ مَا تَكْرَهِينَ، وَلَكِنِ انْتَقِلِى إِلَى ابْنِ عَمِّكِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» ـ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فِهْرٍ، فِهْرِ قُرَيْشٍ، وَهُوَ مِنَ الْبَطْنِ الَّذِي هِيَ مِنْهُ ـ فَانْتَقَلْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِى سَمِعْتُ نِدَاءَ الْمُنَادِى ـ مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ج يُنَادِى: الصَّلاَةَ جَامِعَةً، فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَصَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَكُنْتُ فِي صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِي تَلِى ظُهُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص صَلاَتَهُ، جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «لِيَلْزَمْ كُلُّ إِنْسَانٍ مُصَلاَّهُ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنِّى، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلاَ لِرَهْبَةٍ، وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ، لأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِىَّ، كَانَ رَجُلاً نَصْرَانِيًّا، فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ، وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَّالِ، حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، مَعَ ثَلاَثِينَ رَجُلاً مِنْ لَخْمٍ وَجُذَامَ، فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَئُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِي أَقْرُبِ السَّفِينَةِ، فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ، لاَ يَدْرُونَ مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ، مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ، فَقَالُوا: وَيْلَكِ مَا أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، قَالُوا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالأَشْوَاقِ، قَالَ: لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلاً فَرِقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، قَالَ: فَانْطَلَقْنَا سِرَاعًا، حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ، فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا، وَأَشَدُّهُ وِثَاقًا، مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ، بِالْحَدِيدِ، قُلْنَا: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ قَالَ: قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبَرِى، فَأَخْبِرُونِى مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ، فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا، ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ، فَجَلَسْنَا فِي أَقْرُبِهَا، فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ، لاَ يُدْرَى مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ فَقُلْنَا: وَيْلَكِ مَا أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، قُلْنَا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتِ: اعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالأَشْوَاقِ، فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا، وَفَزِعْنَا مِنْهَا، وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، فَقَالَ: أَخْبِرُونِى عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ، قُلْنَا: عَنْ أَىِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا، هَلْ يُثْمِرُ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لاَ تُثْمِرَ، قَالَ: أَخْبِرُونِى عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبَرِيَّةِ، قُلْنَا: عَنْ أَىِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِيهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ، قَالَ: أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ، قَالَ: أَخْبِرُونِى عَنْ عَيْنِ زُغَرَ، قَالُوا: عَنْ أَىِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ؟ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ، وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا، قَالَ: أَخْبِرُونِى عَنْ نَبِىِّ الأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ، قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ، قَالَ لَهُمْ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَإِنِّى مُخْبِرُكُمْ عَنِّى، إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ وَإِنِّى أُوشِكُ أَنْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ، فَأَخْرُجَ فَأَسِيرَ فِي الأَرْضِ فَلاَ أَدَعَ قَرْيَةً إِلاَّ هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ، فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَىَّ، كِلْتَاهُمَا، كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً ـ أَوْ وَاحِدًا ـ مِنْهُمَا، اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلْتًا، يَصُدُّنِي عَنْهَا، وَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلاَئِكَةً يَحْرُسُونَهَا» قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَطَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِي الْمِنْبَرِ: «هَذِهِ طَيْبَةُ، هَذِهِ طَيْبَةُ، هَذِهِ طَيْبَةُ ـ يَعْنِي الْمَدِينَةَ ـ أَلاَ هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ»؟ فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ «فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِي حَدِيثُ تَمِيمٍ أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْهُ وَعَنِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ، أَلاَ إِنَّهُ فِي بَحْرِ الشَّامِ أَوْ بَحْرِ الْيَمَنِ، لاَ بَلْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، ما هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص. (م/2942)

ترجمه: از عامر بن شراحیل شعبی­- از شعب همدان- روایت است که وی از فاطمه دختر قیس؛ خواهر ضحاک بن قیس؛ که از مهاجران نخست بود، پرسید و گفت: برایم حدیثی بیان کن که خودت شخصا آن را از رسول الله ص شنیده‌ای و آن را بجز به   
رسول الله ص به کسی دیگر، نسبت نده. فاطمه ل گفت: اگر دوست داری، برایت بیان می‌کنم. عامر گفت: بله، برایم بیان کن. فاطمه ل گفت: من با ابن مغیره که در آن زمان، یکی از بهترین جوانان قریش بشمار می‌رفت، ازدواج نمودم. او در نخستین جهاد همراه رسول الله ص زخمی ‌شد و متضرر گردید (و مرا طلاق داد.) پس هنگامی که بیوه شدم، عبد الرحمن بن عوف س با جمعی از یاران رسول الله ص به خواستگاری من آمد. همچنین رسول الله ص از من برای برده‌ی آزاد شده‌اش؛ اسامه بن زید؛ خواستگاری نمود. قابل یادآوری است که رسول الله ص فرموده بود: «هرکس، مرا دوست دارد، باید اسامه را دوست داشته باشد». لذا هنگامی که رسول الله ص با من صحبت نمود، گفتم: اختیار من با شماست؛ با هرکس که می‌خواهی، مرا عقد کن. پیامبر اکرم ص فرمود: «نقل مکان کن و نزد ام شریک برو». گفتنی است که ام شریک یک زن سرمایه دار انصاری بود که در راه الله بسیار انفاق می‌نمود و مهمانان زیادی نزد او می‌آمدند. به هر حال، من سخن رسول الله ص را پذیرفتم و گفتم: نقل مکان می‌کنم. سپس، پیامبر اکرم ص فرمود: «این کار را نکن؛ زیرا ام شریک زنی است که مهمانان زیادی دارد و من نمی‌پسندم که مقنعه‌ات از سرت بیفتد یا لباست از ساقهایت، کنار برود و مردم، بخشی از بدنت را ببینند که تو آن را ناگوار می‌دانی؛ نقل مکان کن و نزد پسر عمویت؛ عبدلله بن عمرو بن مکتوم؛ برو».- قابل یاد آوری است که عبدلله بن عمرو بن مکتوم از قبیله‌ی بنی فهر قریش بود؛ یعنی همان تیره‌ای که فاطمه دختر قیس هم جزو آنان بود- (و عبدلله پسر عموی مجازی فاطمه بشمار می‌آید). فاطمه می‌گوید: من نقل مکان کردم و نزد او رفتم. پس هنگامی که دوران عده‌ام به پایان رسید، شنیدم که منادی رسول الله ص ندا می‌دهد که: نماز جماعت برگزار می‌شود. پس بسوی مسجد رفتم و همراه رسول الله ص نماز خواندم. قابل یادآوری است که من در صف زنان، پشت سر مردان بودم. هنگامی که رسول الله ص نمازش را به پایان رساند، در حالی که می‌خندید، روی منبر نشست و فرمود: «هرکس، سر جای خودش بنشیند؛ آیا می‌دانید چرا شما را جمع نمودم»؟ صحابه عرض کردند: الله و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «من شما را به خاطر هیچ بیم و امیدی جمع نکردم؛ لیکن من شما را جمع نمودم؛ زیرا تمیم داری که یک مرد نصرانی بود، آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و ماجرایی را برایم بیان کرد که با حدیثی که من برای شما در مورد مسیح دجال، بیان کرده بودم، توافق داشت. وی به من گفت که: همراه سی مرد از قبیله‌ی لخم و جذام سوار کشتی شده است؛ امواج دریا یک ماه آنها را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد و سرانجام، آنان هنگام غروب خورشید به جزیره‌ای در دریا، پناه بردند و در قایق‌های کشتی نشستند و وارد جزیره شدند. در آنجا، حیوانی را دیدند که موهای کلفت و بسیاری داشت و عوراتش از کثرت مو، دیده نمی‌شد. آنها به او گفتند: وای بر تو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جسّاسه هستم. گفتند: جساسه چیست؟ گفت: ای مردم! نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته‌ی اخبار شماست. تمیم گفت: هنگامی که سخن از مردی به میان آورد، از ترس اینکه او شیطانی باشد، به سرعت، براه افتادیم تا اینکه وارد آن کلیسا شدیم. در آنجا با بزرگ‌ترین انسانی که تاکنون دیده بودیم، مواجه شدیم؛ دست‌هایش به گردنش، و از زانوهایش تا شتالنگ‌هایش بسیار محکم با آهن، بسته شده بود. گفتیم: وای بر تو؛ تو کیستی؟ گفت: هم اکنون که از من اطلاع پیدا کردید، بگویید که شما چه کسانی هستید؟ آنها گفتند: ما گروهی از اعراب هستیم؛ سوار کشتی شدیم؛ از قضا، دریا طوفانی بود و امواج دریا یک ماه ما را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد؛ سرانجام، به این جزیره‌ی تو پناه آوردیم. پس در قایق‌های کوچک کشتی نشستیم و وارد جزیره شدیم. در اینجا، حیوانی که موهای بسیار کلفت و زیادی داشت، و از کثرت مو، عوراتش، دیده نمی‌شد، ما را دید. ما گفتیم: وای برتو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جسّاسه (جاسوس) هستم. پرسیدیم: جسّاسه چیست؟ گفت: نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته‌ی اخبار شماست. لذا ما به سرعت، نزد تو آمدیم و از او ترسیدیم؛ زیرا فکر کردیم که او یک شیطان است. آن مرد گفت: در مورد نخل‌های بیسان (روستایی در شام و مرز اردن) برایم بگویید. گفتیم: در مورد چه چیز بیسان می‌پرسی؟ گفت: در مورد نخل‌هایش می‌پرسم که آیا ثمره می‌دهند؟ گفتیم: بله. گفت: بزودی زمانی خواهد رسید که ثمره نمی‌دهند. در ادامه، گفت: در مورد دریاچه‌ی طبریه برایم صحبت کنید. پرسیدیم: درباره‌ی چه چیز طبریه صحبت کنیم؟ گفت: آیا آب دارد؟ جواب دادیم: آب زیادی دارد. گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که آبش، خشک می‌شود. و در ادامه گفت: درباره‌ی چشمه‌ی زغر (شهری در شام) برایم صحبت کنید. ما گفتیم: در مورد چه چیز آن صحبت کنیم؟ جواب داد: آیا آن چشمه آب دارد؟ و آیا ساکنان آن، از آب چشمه، کشاورزی می‌کنند؟ گفتیم: بله؛ چشمه، آب زیادی دارد و ساکنان آنجا با آبش، کشاورزی می‌کنند. گفت: در مورد پیامبر امّی‌ها (افراد درس نخوانده) برایم صحبت کنید که چکار کرد؟ آنها گفتند: از مکه، ظهور کرد و در یثرب (مدینه) سکنی گزید. پرسید: آیا اعراب با او جنگیدند؟ گفتیم: بله. پرسید: با آنها چکار کرد؟ ما به او گفتیم که پیامبر بر اعراب اطراف خودش، پیروز شد و آنها از او اطاعت کردند. آن مرد از آنها پرسید: این اتفاق افتاد؟ جواب دادیم: بله. گفت: برای آنها بهتر است که از او اطاعت کنند. هم اکنون، در مورد خودم برای شما صحبت کنم؛ من مسیح دجّال هستم؛ بزودی به من اجازه‌ی ظهور می‌دهند؛ و من ظهور می‌کنم و به راه می‌افتم و در چهل شب، بجز مکه و طیبه، وارد همه‌ی شهرها می‌شوم؛ ورود به این دو برایم حرام شده است. هرگاه بخواهم وارد یکی از آنها شوم، فرشته‌ای با شمشیری برهنه در برابر من، ظاهر می‌شود و مرا از ورود به آن، جلوگیری می‌کند. و بر هر دروازه و راه آنها فرشتگانی وجود دارند که از آنها حراست می‌کنند». فاطمه دختر قیس ادامه داد و گفت: «آنگاه، رسول الله ص با عصایش روی منبر زد و فرمود: «این، طیبه است؛ این، طیبه است؛ این، طیبه است؛ - یعنی مدینه- آیا من این امور را برای شما بیان کرده بودم»؟ مردم گفتند: بلی. رسول الله ص ادامه داد و فرمود: «از آنجایی که سخنان تمیم با آنچه که من در مورد مکه و مدینه برای شما بیان کرده بودم، یکسان بود، مورد پسند من واقع گردید؛ آگاه باشید که دجال در دریای نزدیک شام یا دریای نزدیک یمن است؛ نه، بلکه از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق ظهور خواهد کرد». و با دست مبارکش بسوی مشرق، اشاره نمود. فاطمه دختر قیس گفت: این حدیث را از رسول الله ص حفظ نمودم.

2055ـ عَن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ، إِلاَّ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَلَيْسَ نَقْبٌ مِنْ أَنْقَابِهَا إِلاَّ عَلَيْهِ الْمَلاَئِكَةُ صَافِّينَ تَحْرُسُهَا، فَيَنْزِلُ بِالسَّبَخَةِ، فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلاَثَ رَجَفَاتٍ، يَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنْهَا كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». (م/2943)

ترجمه: از انس بن مالک س روایت است که رسول الله ص فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه؛ فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می‌کنند؛ در نتیجه، دجال در سبخه (شوره زاری اطراف مدینه) منزل می‌گیرد؛ آنگاه مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و همه‌ی کفار و منافقان از مدینه بسوی دجال می‌روند».

باب (49): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند

2056ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «يَتْبَعُ الدَّجَّالَ، مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ، سَبْعُونَ أَلْفًا، عَلَيْهِمُ الطَّيَالِسَةُ». (م/2944)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان که طیلسان (ردایی که بر شانه می‌اندازند) به تن دارند، از دجال پیروی می‌کنند».

باب (50): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوه‌ها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان

2057ـ عَن أُمُّ شَرِيكٍ ب: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «لَيَفِرَّنَّ النَّاسُ مِنَ الدَّجَّالِ فِي الْجِبَالِ»، قَالَتْ أُمُّ شَرِيكٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيْنَ الْعَرَبُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «هُمْ قَلِيلٌ». (م/2045)

ترجمه: ام شریک ل می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «مردم از ترس دجال به سوی کوه‌ها فرار می‌کنند». من گفتم: یا رسول الله! در آن زمان، اعراب کجا خواهند بود؟ فرمود: «تعداد آنها کم است».

باب (51):

2058ـ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلاَلٍ، عَنْ رَهْطٍ، مِنْهُمْ أَبُو الدَّهْمَاءِ وَأَبُو قَتَادَةَ س قَالُوا: كُنَّا نَمُرُّ عَلَى هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ، نَأْتِى عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ، فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّكُمْ لَتُجَاوِزُونِي إِلَى رِجَالٍ مَا كَانُوا بِأَحْضَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنِّى، وَلاَ أَعْلَمَ بِحَدِيثِهِ مِنِّي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَّالِ». (م/2946)

ترجمه: حُمید بن هلال می‌گوید: گروهی که ابو دهما و ابو قتاده س نیز جزو آنان بودند، گفتند: ما از کنار هشام بن عامر می‌گذشتیم و نزد عمران بن حُصین س می‌رفتیم. روزی، هشام گفت: شما از کنار من عبور می‌کنید و نزد کسانی می‌روید که بیشتر از من در محضر رسول الله ص نبوده‌اند و بهتر از من احادیث پیامبر اکرم ص را نمی‌دانند؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «در میان حد فاصل خلقت آدم تا برپایی قیامت، مخلوقاتی وجود دارد که فتنه‌های آنها از فتنه‌ی دجال، بیشتر و بزرگتر است».

باب (52): نزول عیسی بن مریم ÷ و شکستن صلیب و کشتن خنزیر

2059ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَاللَّهِ لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلاً، فَلَيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ، وَلَيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ، وَلَيَضَعَنَّ الْجِزْيَةَ، وَلَتُتْرَكَنَّ الْقِلاَصُ فَلاَ يُسْعَى عَلَيْهَا، وَلَتَذْهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالتَّبَاغُضُ وَالتَّحَاسُدُ، وَلَيَدْعُوَنَّ إِلَى الْمَالِ فَلاَ يَقْبَلُهُ أَحَدٌ». (م/155)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «سوگند به الله، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد؛ او حاکم عادلی خواهد بود، خوک را از بین خواهد برد و صلیب را خواهد شکست و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود. و شما ماده شتران جوان را رها می‌نمایید و رغبتی برای نگه داری آنها ندارید. و عداوت، بغض و حسادت از بین خواهد رفت. او شما را برای پذیرفتن مال فرامی‌خواند؛ اما (بدلیل کثرت مال) کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

2060ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ فَأَمَّكُمْ مِنْكُمْ»؟ فَقُلْتُ لاِبْنِ أَبِي ذِئْبٍ: إِنَّ الأَوْزَاعِىَّ حَدَّثَنَا عَنِ الزُّهْرِىِّ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ «وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ» قَالَ ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، تَدْرِى مَا أَمَّكُمْ مِنْكُمْ؟ قُلْتُ: تُخْبِرُنِى، قَالَ: فَأَمَّكُمْ بِكِتَابِ رَبِّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ ص. (م/155)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «زمانی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و شما را بر اساس قوانین خودتان، امامت کند، حال شما چگونه خواهد بود»؟

ولید بن مسلم (راوی از ابن ابی ذئب) می‌گوید: من به ابن ابی ذئب گفتم: اوزاعی از زهری از نافع از ابو هریره برای ما روایت نمود که پیامبر اکرم ص فرمود: «و امام نماز شما از شما خواهد بود». ابن ابی ذئب گفت: آیا می‌دانی که «شما را بر اساس قوانین خودتان امامت می‌کند» یعنی چه؟ گفتم: شما معنایش را برایم بگویید. گفت: یعنی براساس کتاب پروردگارتان و سنت پیامبرتان، شما را رهبری می‌نماید.

2061ـ عَن جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ص فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ، تَعَالَ صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لاَ، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ، تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الأُمَّةَ». (م/156)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «همچنان گروهی از امت من به خاطر حق می‌جنگند و تا روز قیامت، غالب و پیروز (یا شناخته شده) خواهند بود. آنگاه، عیسی بن مریم ÷ نزول می‌کند و امیر آنان به او می‌گوید: بیا نماز را برای ما امامت کن. عیسی ÷ به خاطر احترامی که الله متعال به این امت، عنایت فرموده است، می‌گوید: نه، بعضی از شما امیر بعضی دیگر است». (یکی از شما امامت نماز را به عهده بگیرد).

باب (53): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک‌اند

2062ـ عَن سَهلِ بنِ سَعدٍ ل قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ الَّتِي تَلِى الإِبْهَامَ وَالْوُسْطَى، وَهُوَ يَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ هَكَذَا». (م/2950)

ترجمه: سهل بن سعد ل می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص با دو انگشت سبابه و وسطی، اشاره نمود و فرمود: «بعثت من و قیامت، اینگونه به یکدیگر، نزدیک‌اند».

باب (54): در مورد نزدیک بودن قیامت

2063ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ص قَالَ: مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ؟ قَالَ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُنَيْهَةً، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى غُلاَمٍ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ فَقَالَ: «إِنْ عُمِّرَ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: ذَاكَ الْغُلاَمُ مِنْ أَتْرَابِى يَوْمَئِذٍ. (م/2953)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: مردی از نبی اکرم ص پرسید: قیامت کی برپا می‌شود؟ رسول الله ص اندکی سکوت نمود؛ سپس به نوجوان روبرویش که از قبیله‌ی ازد شنوءه بود، نگاه کرد و فرمود: «اگر این زنده بماند، هنوز پیر نشده است که قیامت برپا می‌گردد». انس ص می‌گوید: در آن زمان، آن نوجوان از هم سن و سالان من بود.

(اشاره به نزدیک بودن موت افراد است؛ چرا که انسان بعد از مرگ بسوی آخرت می‌رود؛ چنانکه در روایتی آمده است که: «هنوز پیر نشده است که کسی از شما زنده نمی‌ماند». یا اینکه مبالغه در نزدیک بودن قیامت است. برای توضیح بیشتر به فتح الباری حدیث شماره‌ی (5701) مراجعه نمایید).

2064ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: كَانَ الأَعْرَابُ إِذَا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص سَأَلُوهُ عَنِ السَّاعَةِ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَنَظَرَ إِلَى أَحْدَثِ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ فَقَالَ: «إِنْ يَعِشْ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ، قَامَتْ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (م/2952)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: هنگامی که بادیه نشینان نزد رسول الله ص می‌آمدند، از پیامبر اکرم ص می‌پرسیدند: قیامت کی برپا می‌شود؟ باری، رسول الله ص به یکی از کم سن و سال‌ترین آنان نگاه کرد و فرمود: «اگر این، زنده بماند، قبل از اینکه پیر شود، قیامت شما برپا می‌شود». (شما می‌میرید و حساب و کتاب، آغاز می‌شود).

باب (55): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر دِه است؛ اما قبل از اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌گردد

2065ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س ـ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ص قَالَ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلُ يَحْلُبُ اللِّقْحَةَ، فَمَا يَصِلُ الإِنَاءُ إِلَى فِيهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلاَنِ يَتَبَايَعَانِ الثَّوْبَ، فَمَا يَتَبَايَعَانِهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلُ يَلِطُ فِي حَوْضِهِ، فَمَا يَصْدُرُ حَتَّى تَقُومَ». (م/2954)

ترجمه: از ابو هریره س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیردِه است؛ اما قبل از اینکه ظرف را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌شود. همچنین دو نفر، مشغول خرید و فروش پارچه هستند؛ اما قبل از اینکه معامله‌ی آنها کامل شود، قیامت برپا می‌گردد. شخص دیگری مشغول تعمیر و اصلاح حوضش می‌باشد؛ اما قبل از اینکه کارش را به پایان برساند، قیامت برپا می‌گردد».

باب (56): فاصله‌ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش

2066ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ «ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ» قَالَ: «وَلَيْسَ مِنَ الإِنْسَانِ شَىْءٌ إِلاَّ يَبْلَى، إِلاَّ عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنَبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/2955)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص فرمود: «فاصله‌ی میان دو صور، چهل است». مردم گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. (و در پایان گفت:) «سپس الله متعال آبی از آسمان نازل می‌نماید؛ آنگاه انسان‌ها مانند روییدن گیاهان می‌رویند؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش که روز قیامت، آفرینش، از آن شروع می‌شود».

باب (57): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند

2067ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَسَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ ش أَنَّهُمَا حَدَّثَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِى فِي النَّاسِ، فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (م/2741)

ترجمه: اسامه بن زید بن حارثه و سعید بن عمرو بن نفیل ش می‌گویند: رسول الله ص فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای در میان مردم برای مردان، زیانبارتر از فتنه‌ی زنان، بجای نگذاشتم».

باب (58): برحذر داشتن از فتنه‌ی زنان

2068ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س، عَنِ النَّبِىِّ ص قَالَ: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ». (م/2742)

ترجمه: از ابوسعید خدری س روایت است که نبی اکرم ص فرمود: «دنیا، شیرین و سبز و خرم است و الله متعال شما را در آن، جانشین و وارث خود قرار داده است و به رفتارتان نگاه می‌کند که چگونه است و چگونه عمل می‌کنید؛ بنابراین از (فتنه‌ی) دنیا و (فتنه‌ی) زنان پرهیز نمایید؛ چرا که بنی اسرائیل برای نخستین بار، توسط زنان، دچار فتنه شدند».

68ـ کتاب زهد و رقائق

باب (1): ‌بار الها! آل محمد را به اندازه­­ی سد رَمَق، روزی بده

2069ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا». (م/1055)

ترجمه: ابوهریره س می­گوید: رسو ل الله ص فرمود: «بار الها! آل محمد را به اندازه‌ی سد رَمَق، روزی بده»‌.

باب (2): زندگی دشوار رسول الله ص و خانواده‌اش

2070ـ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: وَاللَّهِ ـ يَا ابْنَ أُخْتِي ـ إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلاَلِ ثُمَّ الْهِلاَلِ ثُمَّ الْهِلاَلِ، ثَلاَثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوقِدَ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص نَارٌ، قَالَ: قُلْتُ: يَا خَالَةُ فَمَا كَانَ يُعَيِّشُكُمْ؟ قَالَت: الأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ، وَكَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ، فَكَانُوا يُرْسِلُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ أَلْبَانِهَا فَيَسْقِينَاهُ. (م/2972)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می‌کردیم؛ ولی در خانه­های   
رسول ‏الله ص آتشی (برای پخت وپز) افروخته نمی­شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می‏ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می‏کردیم. البته رسول ‏الله ص همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای پیامبر اکرم ص شیر می‏فرستادند و رسول ‏الله ص از آن شیرها به ما می‏داد که بنوشیم.

2071ـ عَنْ عَائِشَةَ ب زَوْجِ النَّبِيِّ ص قَالَتْ: لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَمَا شَبِعَ مِنْ خُبْزٍ وَزَيْتٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ. (م/2974)

ترجمه: عایشه ب همسر گرامی نبی اکرم ص می­گوید: رسول الله ص فوت نمود در حالی که از نان و روغن در یک روز، دو بار، سیر نخورد.

2072 ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ص يَوْمَيْنِ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ، إِلاَّ وَأَحَدُهُمَا تَمْرٌ. (م/2970)

ترجمه: عایشه ب می­گوید: خانواده­ی رسول الله ص دو روز از نان گندم، سیر نخوردند؛ بلکه حتما یک روز را خرما می­خوردند.

2073ـ عَن ابي حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ س يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ مِرَارًا يَقُولُ: وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ مَا شَبِعَ نَبِيُّ اللَّهِ ص وَأَهْلُهُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ تِبَاعًا مِنْ خُبْزِ حِنْطَةٍ، حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا. (م/2976)

ترجمه: ابو حازم س می‌گوید: ابو هریره س را دیدم که چند بار با انگشتش اشاره می­نمود و می­گفت: سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، رسول الله ص و خانواده اش سه روز پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند تا اینکه پیامبر اکرم ص دنیا را وداع گفت.

2074ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَمَا فِي رَفِّى مِنْ شَىْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ، إِلاَّ شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي، فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَىَّ، فَكِلْتُهُ فَفَنِىَ. (م/2973)

ترجمه: عایشه ل می­گوید: رسول الله ص در حالی وفات نمود که در قفسه ی خانه­ی من چیزی وجود نداشت که موجود زنده آن را بخورد مگر مقداری جو که در یک قفسه­ام وجود داشت؛ از همان جو برای مدت طولانی خوردم و سرانجام آنها را کیل نمودم؛ پس تمام شدند.

باب (3): نبی اکرم ص خرمای نامرغوبی هم نمی‌یافت که تا سیر بخورد

2075ـ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ النُّعْمَانَ ل يَخْطُبُ قَالَ: ذَكَرَ عُمَرُ مَا أَصَابَ النَّاسُ مِنَ الدُّنْيَا فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَظَلُّ الْيَوْمَ يَلْتَوِى، مَا يَجِدُ دَقَلاً يَمْلأُ بِهِ بَطْنَهُ. (م/2978)

ترجمه: سماک بن حرب می‌گوید: شنیدم که نعمان ل در سخنرانی­اش می­گفت: عمر بن خطاب س از رفاه دنیوی مردم سخن به میان آورد و گفت: من رسول الله ص را مشاهده نمودم که در طول روز از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرمای نامرغوبی هم نمی‌یافت که تا سیر بخورد.

باب (4): فقرای مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندان‌شان سبقت می­گیرند

2076ـ عَن ابي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحُبُلِىَّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل ـ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ ـ فَقَالَ: أَلَسْنَا مِنْ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: أَلَكَ امْرَأَةٌ تَأْوِي إِلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَلَكَ مَسْكَنٌ تَسْكُنُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الأَغْنِيَاءِ، قَالَ: فَإِنَّ لِي خَادِمًا، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الْمُلُوكِ، قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَجَاءَ ثَلاَثَةُ نَفَرٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ـ وَأَنَا عِنْدَهُ ـ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّا، وَاللَّهِ مَا نَقْدِرُ عَلَى شَىْءٍ، لاَ نَفَقَةٍ، وَلاَ دَابَّةٍ، وَلاَ مَتَاعٍ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا شِئْتُمْ، إِنْ شِئْتُمْ رَجَعْتُمْ إِلَيْنَا فَأَعْطَيْنَاكُمْ مَا يَسَّرَ اللَّهُ لَكُمْ، وَإِنْ شِئْتُمْ ذَكَرْنَا أَمْرَكُمْ لِلسُّلْطَانِ، وَإِنْ شِئْتُمْ صَبَرْتُمْ، فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ يَسْبِقُونَ الأَغْنِيَاءَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَى الْجَنَّةِ، بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا» قَالُوا: فَإِنَّا نَصْبِرُ، لاَ نَسْأَلُ شَيْئًا. (م/2979)

ترجمه: ابو عبد الرحمن حُبُلی می‌گوید: شنیدم که مردی از عبد الله بن عمرو بن عاص ل پرسید: آیا ما جزو فقیران مهاجرین نیستیم؟ عبد الله گفت: آیا همسری داری که در کنارش به آرامش می‌رسی؟ آن مرد گفت: بلی. عبد الله پرسید: آیا مسکنی برای سکونت داری؟ گفت: بله. عبد الله گفت: پس شما از ثروتمندان هستید. آن مرد گفت: من خدمتگذاری هم دارم. عبد الله گفت: پس شما از پادشاهان هستید.

ابو عبد الرحمن می‌گوید: همچنین من نزد عبد الله بن عمرو بن عاص بودم که سه نفر نزد وی آمدند و گفتند: ای ابو محمد! ما هیچگونه توانی نداریم؛ نه نفقه‌ای داریم و نه حیوانی و نه کالایی. عبد الله به آنان گفت: شما می‌توانید نزد ما بیایید که در این صورت آنچه را که الله متعال برای ما میسر گرداند، به شما می‌دهیم یا اینکه مشکل شما را به استاندار می‌رسانیم. همچنین می‌توانید صبر نمایید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «روز قیامت، فقرای مهاجرین، چهل سال جلوتر از ثروتمندانشان به بهشت می‌روند». آنان با شنیدن این حدیث گفتند: پس ما صبر می‌کنیم و چیزی نمی‌خواهیم.

باب (5): فقرا بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می‌دهند

2077ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَإِذَا أَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، إِلاَّ أَصْحَابَ النَّارِ، فَقَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». (م/2736)

ترجمه: اسامه بن زید س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کنار دروازه­ی بهشت ایستادم؛ بیشترین کسانی که وارد بهشت می‌شدند، مساکین بودند. سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیانِ آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم ببرند. همچنین کنار دروازه­ی جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می‌شوند، زنان هستند».

باب (6): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال

2078ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرَّ بِالسُّوقِ، دَاخِلاً مِنْ بَعْضِ الْعَالِيَةِ، وَالنَّاسُ كَنَفَيهُ وَ فِي رِوَايَةٍ: كنَفَتَهُ، فَمَرَّ بِجَدْىٍ أَسَكَّ مَيِّتٍ، فَتَنَاوَلَهُ فَأَخَذَ بِأُذُنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنَّ هَذَا لَهُ بِدِرْهَمٍ»؟ فَقَالُوا: مَا نُحِبُّ أَنَّهُ لَنَا بِشَىْءٍ، وَمَا نَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «أَتُحِبُّونَ أَنَّهُ لَكُمْ»؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ حَيًّا، كَانَ عَيْبًا فِيهِ، لأَنَّهُ أَسَكُّ، فَكَيْفَ وَهُوَ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا عَلَيْكُمْ». (م/2957)

ترجمه: جابر بن عبد الله ل می‌گوید: رسول الله ص از نواحی شمالی مدینه، در حالی‌که مردم دو طرف ایشان را احاطه کرده بودند، وارد بازار شد و گذرش به بزغاله‌ی مرداری که گوش‌های کوچکی داشت، افتاد. پیامبر اکرم ص گوش بزغاله را گرفت و آن را برداشت و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که این را به یک درهم بخرد»؟ صحابه عرض کردند: ما دوست نداریم که آن را حتی مجانی برداریم؛ چکارش می‌کنیم؟ رسول الله ص فرمود: «آیا تمایل دارید که از آنِ شما باشد»؟ صحابه گفتند: سوگند به الله، اگر زنده می‌بود، معیوب بود؛ زیرا گوشهایش بسیار کوچک است؛ الآن که مرده است، چگونه ما به آن تمایل داریم؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «سوگند به الله، ارزش دنیا نزد الله متعال کمتر از ارزش این نزد شما است».

2079ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ». (م/2956)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر است».

(در دنیا بسیاری از امور برای مسلمان، حرام است و اعمال زیادی بر او واجب می‌باشد؛ لذا مؤمن در چهار چوبی خاص و در دشواری بسر می‌برد. اما کافر از همه‌ی آنچه که در دنیا وجود دارد، بدون توجه به حلال و حرام بودن، استفاده می‌کند و در آخرت به جهنم می‌رود).

باب (7): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن

2080ـ عَن عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ، يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَوْا صَلاَةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ص انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ رَآهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَىْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ»؟ فَقَالُوا أَجَلْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّى أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ». (م/2961)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاری س می‌گوید: رسول الله ص ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که پیامبر اکرم ص با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول الله ص خواندند و پیامبر اکرم ص رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم ص که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می‌کنم شما شنیده‌اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ص فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت؛ سوگند به الله، من از فقیر شدن شما نمی‌ترسم؛ بلکه از آن بیم دارم که دروازه‌های دنیا به روی شما باز شود، همان‌گونه که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همان‌گونه که آنان را هلاک کرد».

باب (8): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی

2081ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ل عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ، أَىُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ»؟ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ ـ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ ـ ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضَهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ». (م/2962)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هنگامی که ایران و روم فتح شوند، حال شما چگونه خواهد شد»؟ عبد الرحمن بن عوف گفت: سخنانی را به زبان می‌آوریم که الله متعال به ما دستور داده است (الله متعال را سپاس می‌گوییم). رسول الله ص فرمود: «یا اینکه به سمت و سویی دیگر می‌روید؛ با یکدیگر، رقابت می‌کنید؛ بعد از آن، دچار حسادت می‌شوید؛ سپس به یکدیگر، پشت می‌کنید؛ بعد هم با یکدیگر، دشمنی می‌ورزید ـ یا سخنانی مانند این ـ و سرانجام به سراغ مساکین مهاجران می‌روید و برخی از آنان را به عنوان امیر بر برخی دیگر می‌گمارید».

باب (9): دنیا در برابر آخرت به اندازه­ی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی‌دارد

2082ـ عن الـمُسْتَوْرِد أَخَی بَنِي فِهْرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ هَذِهِ ـ وَأَشَارَ يَحْيَى بِالسَّبَّابَةِ ـ فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ أَحدُكم بِمَ يَرْجِعُ»؟ (م/2858)

ترجمه: مستورد که یکی از افراد قبیله­ی بنی فهر س است، می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «سوگند به الله که دنیا در برابر آخرت به اندازه‌ی آبی است که یکی از شما این انگشتش (یحیی ـ یکی از راویان ـ با انگشت سبابه اش اشاره نمود) را در دریا فرو کند؛ نگاه کنید که انگشت شما چقدر آب برمی‌دارد.» (دنیا در برابر آخرت، همین قدر ناچیز است).

باب (10): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن

2083ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «إِنَّ ثَلاَثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى، فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ: أَىُّ شَىْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّى الَّذِي قَدْ قَذِرَنِى النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَذَرُهُ، وَأُعْطِىَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَىُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الإِبِلُ، ـ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ، شَكَّ إِسْحَاقُ ـ إِلاَّ أَنَّ الأَبْرَصَ أَوِ الأَقْرَعَ قَالَ أَحَدُهُمَا: الإِبِلُ، وَقَالَ الآخَرُ: الْبَقَرُ ـ قَالَ: فَأُعْطِىَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَالَ: أَىُّ شَىْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعَرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّى هَذَا الَّذِي قَذِرَنِى النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَالَ وَأُعْطِىَ شَعَرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَىُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، فَأُعْطِىَ بَقَرَةً حَامِلاً فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ تَعَالَی لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الأَعْمَى فَقَالَ: أَىُّ شَىْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: أَنْ يَرُدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِى فَأُبْصِرَ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَالَ: فَأَىُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأُعْطِىَ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا قَالَ: فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنَ الإِبِلِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْبَقَرِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، قَدِ انْقَطَعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِى، فَلاَ بَلاَغَ لِي الْيَوْمَ إِلاَّ بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ ـ بِالَّذِى أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ ـ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِى، فَقَالَ: الْحُقُوقُ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ؟ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا وَرِثْتُ هَذَا الْمَالَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ، قَالَ: وَأَتَي الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، وَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَى هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ، قَالَ: وَأَتَي الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، انْقَطَعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِى، فَلاَ بَلاَغَ لِي الْيَوْمَ إِلاَّ بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِى رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ، شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِى، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِى، فَخُذْ مَا شِئْتَ، وَدَعْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لاَ أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ شَيْئًا أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رُضِىَ عَنْكَ وَسُخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ. (م/2858)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «الله متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پِیس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش قرار دهد؛ پس فرشته‌ای را بسوی آنان فرستاد؛ فرشته نزد فرد پِیس آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا؛ چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبستن، عنایت کرد و گفت: الله متعال آن را برایت مبارک می‌گرداند.

سپس، فرشته نزد مرد کل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالتم بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: الله متعال آنرا برایت مبارک می‌گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله متعال، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و الله متعال، بینایی‌اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر وگاو وگوسفند، زاد و ولد کردند طوریکه نفر اول، صاحب یک وادی پر از شتر، و دومی، یک وادی پر از گاو، و سومی، یک وادی پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پیس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم؛ تمام ریسمان‌ها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از الله، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم؛ بخاطر همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا من تو را می‌شناسم. آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند؛ پس الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ آن مرد گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله متعال تو را به همان حال اول برگرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله متعال تو را به حال اول برگرداند.

سرانجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم و تمام ریسمان‌ها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از الله متعال، فقط با کمک تو می­توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله متعال، بینایی‌ام را به من باز گردانید؛ فقیر بودم؛ الله متعال مرا غنی ساخت؛ هر چقدر می‌خواهی، بردار؛ سوگند به الله که امروز، هر چه بخاطر رضای الله متعال برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار؛ شما مورد آزمایش، قرار گرفتید؛ الله متعال از تو خشنود، و از دوستانت، ناراض شد».

باب (11): قلّت دنیا و صبر در برابر آن، و خوردن برگ درختان

2084ـ عَن سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَوَّلُ رَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَقَدْ كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا لَنَا طَعَامٌ نَأْكُلُهُ إِلاَّ وَرَقُ الْحُبْلَةِ، وَهَذَا السَّمُرُ، حَتَّى إِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِى عَلَى الدِّينِ، لَقَدْ خِبْتُ إِذًا، وَضَلَّ عَمَلِى. (م/2966)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص س می‌گوید: من نخستین شخص در میان اعراب هستم که تیری در راه الله متعال پرتاب نمود. ما همراه رسول الله ص به جهاد می‌رفتیم و بجز برگ درختان خاردار و مَغیلان، چیز دیگری نداشتیم که بخوریم تا جایی که مدفوع ما مانند سرگین و پشکل گوسفندان (سخت) بود؛ هم اکنون بنی اسد دین را به من می‌آموزند و مرا سرزنش می‌کنند!! پس من خیلی بیچاره‌ام و به بی راهه رفته‌ام.

2085ـ عَنْ خَالِدِ بْنِ عُمَيْرٍ الْعَدَوِىِّ قَالَ: خَطَبَنَا عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنَتْ بِصُرْمٍ وَوَلَّتْ حَذَّاءَ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلاَّ صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الإِنَاءِ، يَتَصَابُّهَا صَاحِبُهَا، وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لاَ زَوَالَ لَهَا، فَانْتَقِلُوا بِخَيْرِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ الْحَجَرَ يُلْقَى مِنْ شَفَةِ جَهَنَّمَ، فَيَهْوِى فِيهَا سَبْعِينَ عَامًا لاَ يُدْرِكُ لَهَا قَعْرًا، وَوَاللَّهِ لَتُمْلأَنَّ، أَفَعَجِبْتُمْ؟ وَلَقَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَهُوَ كَظِيظٌ مِنَ الزِّحَامِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُنِى سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا لَنَا طَعَامٌ إِلاَّ وَرَقُ الشَّجَرِ، حَتَّى قَرِحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَالْتَقَطْتُ بُرْدَةً فَشَقَقْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ، فَاتَّزَرْتُ بِنِصْفِهَا وَاتَّزَرَ سَعْدٌ بِنِصْفِهَا، فَمَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ أَصْبَحَ أَمِيرًا عَلَى مِصْرٍ مِنَ الأَمْصَارِ، وَإِنِّى أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ فِي نَفْسِى عَظِيمًا وَعِنْدَ اللَّهِ صَغِيرًا، وَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوَّةٌ قَطُّ إِلاَّ تَنَاسَخَتْ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا، فَسَتَخْبُرُونَ وَتُجَرِّبُونَ الأُمَرَاءَ بَعْدَنَا. (م/2967)

ترجمه: خالد بن عمیر عدوی می‌گوید: عتبه بن غزوان برای ما سخنرانی نمود و پس از حمد و ثنای الله متعال گفت: اما بعد؛ دنیا اعلان کوچ نموده و پشت کرده و به سرعت در حال رفتن است و از آن صرفا به اندازه‌ی آب ته ظرف، باقیمانده است که آن را هم صاحبش می‌نوشد و شما به خانه‌ای کوچ می‌نمایید که از بین نمی‌رود و نابود نمی‌گردد؛ پس همراه بهترین چیزهایی که در توان دارید، کوچ کنید؛ زیرا به ما گفته‌اند که اگر یک سنگ از لبه‌ی جهنم بیندازند تا هفتاد سال پایین می‌رود؛ اما باز هم به عمق جهنم نمی‌رسد. و به الله سوگند که این جهنم پر خواهد شد. آیا تعجب نمودید؟ همچنین به ما گفته‌اند که فاصله‌ی میان دو لنگه‌ی دروازه‌ی بهشت به اندازه‌ی مسافت چهل سال راه می‌باشد. و روزی خواهد آمد که پر از جمعیت می‌شود. بله، من نفر هفتم از هفت نفری هستم که رسول الله ص را همراهی می‌نمودیم و بجز برگ درختان، غذای دیگری نداشتیم تا جایی که گوشه‌های دهانمان زخمی ‌شده بود. همچنین من چادری پیدا نمودم و آن را برای خودم و سعد بن مالک دو قسمت نمودم؛ نصفش را من به عنوان ازار استفاده نمودم، و نصف دیگرش را سعد به عنوان ازار استفاده نمود. ولی امروز هر کدام از ما، والی و فرماندار یک شهر هستیم. من به الله متعال پناه می‌برم از اینکه نزد خودم بزرگ باشم و نزد الله متعال، کوچک.

باید بدانید که هرگز نبوتی نیامده است مگر اینکه اندک اندک در راه و روش آن، تغییر ایجاد شده است تا جایی که سرانجام به پادشاهی تبدیل می‌شود. پس بزودی مبتلا خواهید شد و استانداران بعد از ما را تجربه خواهید نمود.

باب (12): خانواده و مال میت بر می‌گردند و عملش باقی می‌ماند

2086ـ عَن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاَثَةٌ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ، يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ، وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ». (م/2960)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: رسول الله ص ‌فرمود: «سه چیز، میت را همراهی می‌کنند؛ دوتا از آنها برمی‌گردند و یکی باقی می‌ماند؛ خانواده و مال و عملش، او را همراهی می‌کنند؛ پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

باب (13): به کسانی‌که سطح زندگی آنان از شما پایین‌تر است، نگاه کنید

2087ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «انْظُرُوا إِلَى مَنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَلاَ تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ، فَهُوَ أَجْدَرُ أَنْ لاَ تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ ـ قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ ـ عَلَيْكُمْ». (م/2963)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «به کسانی‌که سطح زندگی آنان از شما پایین‌تر است، نگاه کنید؛ و به کسانی که سطح زندگی آنان از شما بالاتر است، نگاه نکنید؛ زیرا این کار، باعث می‌گردد تا نعمت‌هایی را که الله متعال به شما ارزانی داشته است، حقیر و ناچیز نشمارید».

باب (14): الله متعال بنده‌ی پرهیزگارِ ثروتمندِ گمنام را دوست دارد.

2088ـ عَن عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَانَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي إِبِلِهِ، فَجَاءَهُ ابْنُهُ عُمَرُ، فَلَمَّا رَآهُ سَعْدٌ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الرَّاكِبِ، فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ: أَنَزَلْتَ فِي إِبِلِكَ وَغَنَمِكَ وَتَرَكْتَ النَّاسَ يَتَنَازَعُونَ الْمُلْكَ بَيْنَهُمْ؟ فَضَرَبَ سَعْدٌ فِي صَدْرِهِ فَقَالَ: اسْكُتْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِىَّ، الْغَنِىَّ، الْخَفِىَّ». (م/2965)

ترجمه: عامر بن سعد می‌گوید: سعد بن ابی وقاص با شترانش بود که فرزندش عمر آمد؛ هنگامی که سعد او را دید، گفت: از شرّ این اسب سوار به الله متعال پناه می‌برم. به هرحال، عمر بن سعد از اسبش پایین آمد و به سعد گفت: خودت را با شتران و گوسفندانت مشغول ساخته‌ای و مردم را رها نموده‌ای که برای حکومت با یکدیگر درگیر شوند؟ سعد با دستش به سینه‌ی فرزندش زد و گفت: ساکت باش؛ شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «الله متعال بنده‌ی پرهیزگارِ ثروتمند و گمنام را دوست دارد».

باب (15): درباره‌ی کسی‌که در عملش غیر الله را شریک بگرداند

2089ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلاً أَشْرَكَ فِيهِ مَعِى غَيْرِى، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ». (م/2985)

ترجمه: از ابوهریره س روایت است که رسول الله ص گفت: «الله متعال فرمود: من بی نیازترین ذات از شرک هستم؛ هرکس، عملی انجام دهد و در آن عمل، غیر مرا با من شریک قرار دهد، او را با شرکش رها می‌کنم».

باب (16): هرکس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید

2090ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ رَاءَى رَاءَى اللَّهُ بِهِ». (م/2986)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، به دنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می‌نماید؛ و هرکس، ریاکاری کند، الله متعال ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

باب (17): چه بسا که یک سخن باعث سقوط انسان در آتش جهنم شود

2091ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ، مَا يَتَبَيَّنُ مَا فِيهَا، يَهْوِى بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (م/2988)

ترجمه: ابوهریره سمی‌گوید: رسول الله ص فرمود: «چه بسا بنده بدون فکر، سخنی به زبان آورد و آن سخن باعث شود تا به اندازه‌ی مسافتی بیشتر از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش جهنم، سقوط کند».

باب (18): برای مؤمن هرچه اتفاق افتد، خیر است

2092ـ عَنْ صُهَيْبٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «عَجَبًا لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَاكَ لأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ». (م/2999)

ترجمه: صهیبس می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کار انسان مؤمن، جای شگفتی تعجب ‌دارد؛ زیرا همه چیز برایش خیر است؛ و این ویژگی، فقط از آنِ مؤمن است؛ اگر نعمتی به وی ارزانی شود، سپاسگزاری می‌کند و اجر و ثواب می‌برد؛ واگر به مصیبتی گرفتار آید، صبر می‌نماید و باز هم اجر و پاداش می‌برد». (زیرا مؤمن به قضا و قدر الهی، ایمان دارد).

باب (19): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب أخدود

2093ـ عَنْ صُهَيْبٍ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ، فَلَمَّا كَبِرَ قَالَ لِلْمَلِكِ: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَابْعَثْ إِلَيَّ غُلاَمًا أُعَلِّمْهُ السِّحْرَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلاَمًا يُعَلِّمُهُ، فَكَانَ فِي طَرِيقِهِ، إِذَا سَلَكَ، رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلاَمَهُ، فَأَعْجَبَهُ، فَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَهُ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ، فَقَالَ: إِذَا خَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ: حَبَسَنِي أَهْلِى، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحِرُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى عَلَى دَابَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ حَبَسَتِ النَّاسَ فَقَالَ: الْيَوْمَ أَعْلَمُ آلسَّاحِرُ أَفْضَلُ أَمِ الرَّاهِبُ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ حَجَرًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فَاقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّةَ، حَتَّى يَمْضِىَ النَّاسُ، فَرَمَاهَا فَقَتَلَهَا، وَمَضَى النَّاسُ، فَأَتَى الرَّاهِبَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَىْ بُنَيَّ، أَنْتَ، الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنِّي، قَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ مَا أَرَى، وَإِنَّكَ سَتُبْتَلَى، فَإِنِ ابْتُلِيتَ فَلاَ تَدُلَّ عَلَىَّ، وَكَانَ الْغُلاَمُ يُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَيُدَاوِى النَّاسَ مِنْ سَائِرِ الأَدْوَاءِ، فَسَمِعَ جَلِيسٌ لِلْمَلِكِ كَانَ قَدْ عَمِىَ، فَأَتَاهُ بِهَدَايَا كَثِيرَةٍ، فَقَالَ: مَا هَهُنَا لَكَ أَجْمَعُ، إِنْ أَنْتَ شَفَيْتَنِي، فَقَالَ: إِنِّي لاَ أَشْفِى أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ، فَإِنْ أَنْتَ آمَنْتَ بِاللَّهِ دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ، فَآمَنَ بِاللَّهِ فَشَفَاهُ اللَّهُ، فَأَتَى الْمَلِكَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ كَمَا كَانَ يَجْلِسُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ؟ قَالَ: رَبِّي، قَالَ: وَلَكَ رَبٌّ غَيْرِى؟ قَالَ: رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الْغُلاَمِ، فَجِىءَ بِالْغُلاَمِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَىْ بُنَىَّ قَدْ بَلَغَ مِنْ سِحْرِكَ مَا تُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَتَفْعَلُ وَتَفْعَلُ، فَقَالَ: إِنِّي لاَ أَشْفِى أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِى اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الرَّاهِبِ، فَجِىءَ بِالرَّاهِبِ، فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى، فَدَعَا بِالْمِئْشَارِ فَوَضَعَ الْمِئْشَارَ فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ حَتَّى وَقَعَ شِقَّاهُ، ثُمَّ جِيءَ بِجَلِيسِ الْمَلِكِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ فَأَبَي، فَوَضَعَ الْمِئْشَارَ فِي مَفْرِقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّهُ بِهِ حَتَّى وَقَعَ شِقَّاهُ، ثُمَّ جِىءَ بِالْغُلاَمِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ إِلَى جَبَلِ كَذَا وَكَذَا، فَاصْعَدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَإِذَا بَلَغْتُمْ ذُرْوَتَهُ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ، وَإِلاَّ فَاطْرَحُوهُ، فَذَهَبُوا بِهِ فَصَعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، فَرَجَفَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَسَقَطُوا، وَجَاءَ يَمْشِى إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيهِمُ اللَّهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ، فَاحْمِلُوهُ فِي قُرْقُره، فَتَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلاَّ فَاقْذِفُوهُ، فَذَهَبُوا بِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ فَانْكَفَأَتْ، بِهِمُ السَّفِينَةُ فَغَرِقُوا، وَجَاءَ يَمْشِى إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيهِمُ اللَّهُ: فَقَالَ لِلْمَلِكِ: إِنَّكَ لَسْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا آمُرُكَ بِهِ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: تَجْمَعُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَتَصْلُبُنِي عَلَى جِذْعٍ، ثُمَّ خُذْ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِي، ثُمَّ ضَعِ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ قُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْغُلاَمِ ثُمَّ ارْمِنِى، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتَنِى، فَجَمَعَ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَصَلَبَهُ عَلَى جِذْعٍ، ثُمَّ أَخَذَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ وَضَعَ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْغُلاَمِ، ثُمَّ رَمَاهُ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صُدْغِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي صُدْغِهِ فِي مَوْضِعِ السَّهْمِ فَمَاتَ، فَقَالَ النَّاسُ: آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلاَمِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلاَمِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلاَمِ، فَأُتِيَ الْمَلِكُ فَقِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا كُنْتَ تَحْذَرُ؟ قَدْ وَاللَّهِ نَزَلَ بِكَ حَذَرُكَ، قَدْ آمَنَ النَّاسُ. فَأَمَرَ بِالأُخْدُودِ فِي أَفْوَاهِ السِّكَكِ فَخُدَّتْ وَأَضْرَمَ النِّيرَانَ، وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَرْجِعْ عَنْ دِينِهِ فَأَحْمُوهُ فِيهَا، أَوْ قِيلَ لَهُ اقْتَحِمْ، فَفَعَلُوا حَتَّى جَاءَتِ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا صَبِىٌّ لَهَا، فَتَقَاعَسَتْ أَنْ تَقَعَ فِيهَا، فَقَالَ لَهَا الْغُلاَمُ: يَا أُمَّهِ اصْبِرِى، فَإِنَّكِ عَلَى الْحَقِّ». (م/3005)

ترجمه: صهیب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «در میان امت‌های گذشته، پادشاهی بود که یک ساحر داشت. هنگامی که ساحر، پیر شد، به پادشاه گفت: من پا به سن گذاشته‌ام؛ نوجوانی را نزد من بفرست تا به او سحر بیاموزم. پادشاه هم نوجوانی نزد او فرستاد تا به وی سحر آموزش دهد. در مسیر راهِ نوجوان، راهبی وجود داشت. روزی، آن نوجوان نزد راهب رفت و به سخنانش، گوش فرا داد و مورد پسندش واقع شدند؛ لذا هرگاه می‌خواست که نزد ساحر برود، به راهب هم سری می‌زد و لحظاتی را نزد او سپری می‌نمود. اما وقتی که نزد ساحر می‌رفت (به علت تأخیر) او را کتک می‌زد. در نتیجه، او جریان را با راهب در میان گذاشت. راهب گفت: اگر ساحر تو را مؤاخذه کرد، بگو خانواده‌ام مرا نگه داشتند؛ و اگر خانواده‌ات تو را مؤاخذه نمودند، بگو ساحر مرا نگه داشته است. به هرحال، آن نوجوان به همین منوال، کارش را ادامه داد تا اینکه روزی، حیوان بزرگی را دید که راه مردم را سد کرده است؛ لذا با خودش گفت: امروز خواهم دانست که ساحر بهتر است یا راهب؟ پس سنگی برداشت و گفت: بار الها! اگر کار راهب نزد تو از کار ساحر بهتر و پسندیده‌تر است، این حیوان را به قتل برسان تا راه مردم، باز شود و مردم بروند. آنگاه سنگ را پرتاب کرد و اینگونه آن حیوان را کشت و مردم رفتند. بعد از آن، نزد راهب آمد و ماجرا را برایش بازگو نمود. راهب به او گفت: پسرم! تو امروز از من بهتری. کارت به جایی رسیده است که نتایجش را من می‌بینم. بزودی آزمایش خواهی شد. اگر مورد آزمایش قرار گرفتی، از من چیزی مگو. قابل یادآوری است که آن نوجوان کورهای مادرزاد را شفا می‌داد و بیماری پیس را معالجه می‌نمود و همچنین به مداوای سایر بیماریهای مردم می‌پرداخت. یکی از نزدیکان پادشاه که نابینا بود، خبر نوجوان را شنید. پس با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، همه‌ی اینها را به تو خواهم داد. نوجوان گفت: من هیچ‌کس را شفا نمی‌دهم؛ این الله متعال است که شفا می‌دهد؛ البته اگر به الله متعال ایمان بیاوری، دعا می‌کنم تا الله متعال تو را شفا دهد. اینگونه آن فرد، ایمان آورد و الله متعال او را شفا داد. سپس آن فرد مثل همیشه، نزد پادشاه رفت و در جلسه‌اش نشست. پادشاه گفت: چه کسی چشمانت را به تو برگردانده است؟ او گفت: پروردگار من. پادشاه گفت: تو پروردگاری غیر از من هم داری؟ آن مرد گفت: پروردگار من و تو الله است. آنگاه، پادشاه او را دستگیر کرد و به اندازه‌ای شکنجه‌اش کرد که نوجوان را معرفی نمود. سپس نوجوان را آوردند. پادشاه گفت: به اندازه‌ای در سحر و جادو پیشرفت کرده‌ای که کورهای مادرزاد و بیماری پیس و بیماری‌های زیاد دیگری را شفا می‌دهی؟! نوجوان گفت: من نمی‌توانم هیچ‌کس را شفا بدهم؛ بلکه این الله متعال است که شفا می‌دهد. با گفتن این سخنان، او را نیز دستگیر کردند و به اندازه‌ای شکنجه‌اش کردند که راهب را معرفی نمود. سرانجام، راهب را نیز آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. راهب نپذیرفت. آنگاه پادشاه دستور داد و ارّه‌ای آوردند و آن را بر فَرق سرش گذاشتند و او را دو نیم کردند طوری که هردو نیمه‌اش به زمین افتادند. بعد از آن، همنشین پادشاه را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز زیرِبار نرفت. پس ارّه را بر فَرق سرش گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند طوری که دو طرف بدنش به زمین افتاد. بعد از آن، نوجوان را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز نپذیرفت. پادشاه او را به تعدادی از اطرافیانش سپرد و گفت: او را بالای فلان کوه ببرید و هنگامی که به قله‌ی کوه رسیدید، اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در غیر این صورت، او را از بالای کوه، پایین بیندازید. آنان نیز طبق دستور، او را بالای کوه بردند. در آنجا، نوجوان گفت: بار الها؛ آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شرشان، کفایت کن. در این هنگام، کوه به شدت تکان خورد و همگی آنان، سقوط کردند و مردند. و آن نوجوان، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهانت چه شدند؟ نوجوان گفت: الله متعال مرا از شرّ آنان، کفایت نمود. بار دیگر، پادشاه او را به تعداد دیگری از اطرافیانش سپرد و گفت: او را ببرید و بر قایقی سوار کنید و به وسط دریا ببرید؛ در آنجا اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در غیر این صورت، او را در دریا بیندازید. اینگونه، آنان او را بردند. نوجوان گفت: بار الها! آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شرّ آنها کفایت کن. اینجا بود که قایق سرنگون شد و همگی غرق شدند. نوجوان بار دیگر، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه شدند؟ نوجوان به پادشاه گفت: الله متعال مرا از شرّ آنان، کفایت نمود. و باید بگویم تا زمانی که به دستور من عمل نکنی، نمی‌توانی مرا به قتل برسانی. پادشاه گفت: دستور تو چیست؟ نوجوان گفت: همه‌ی مردم را در یک زمین هموار، جمع کن و مرا بالای چوب نخل خرمایی ببر و یک تیر از جعبه‌ی تیر خودم بردار و تیر را در وسط کمان بگذار و بگو: به نام آن خدایی که پروردگار این نوجوان است. آنگاه، تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی، می‌توانی مرا به قتل برسانی.

پادشاه مردم را در یک زمین هموار، جمع کرد و او را بالای چوب نخلی برد و تیری از جعبه‌ی تیرش برداشت و آن را در وسط کمان گذاشت و گفت: به نام خدایی که پروردگار این نوجوان است و به سوی او تیراندازی کرد. اینگونه آن تیر به شقیقه‌اش اصابت نمود و او دستش را بر شقیقه‌اش؛ یعنی همان جایی که تیر اصابت کرد، گذاشت و فوت نمود. مردم با دیدن این صحنه گفتند: ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان. آنگاه تعدادی نزد پادشاه رفتند و به او گفتند: از چه چیزی می‌ترسیدی؟ سوگند به الله، آنچه را که از آن می‌ترسیدی، به آن گرفتار شدی؛ مردم ایمان آوردند. آنگاه، پادشاه دستور داد تا گودالهایی را در ورودی‌های کوچه‌ها حفر کنند و در آنها آتش روشن کنند. دستور پادشاه عملی گردید. بعد از آن، گفت: هرکس از دینش برنگشت، او را در این گودالها بیندازید یا اینکه به آنها بگویید تا وارد آتش شوند. به هرحال، اینگونه بسیاری از مردم را داخل گودالهای آتش انداختند تا اینکه زنی آمد و کودکی همراهش بود. آن زن، توقف نمود و از رفتن به داخل آتش، خودداری کرد. در این هنگام، کودک گفت: مادرعزیزم! صبر را پیشه کن؛ زیرا تو برحقی».

69ـ کتاب فضایل قرآن

باب (1): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه

2094ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: بَيْنَمَا جِبْرِيلُ قَاعِدٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ص سَمِعَ نَقِيضًا مِنْ فَوْقِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: هَذَا بَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فُتِحَ الْيَوْمَ، لَمْ يُفْتَحْ قَطُّ إِلاَّ الْيَوْمَ، فَنَزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ فَقَالَ: هَذَا مَلَكٌ نَزَلَ إِلَى الأَرْضِ، لَمْ يَنْزِلْ قَطُّ إِلاَّ الْيَوْمَ، فَسَلَّمَ وَقَالَ: أَبْشِرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيتَهُمَا لَمْ يُؤْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ، فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلاَّ أُعْطِيتَهُ. (م/806)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: روزی، جبرئیل نزد نبی اکرم ص نشسته بود که از بالای سرش، صدایی شنید. پس سرش را بلند کرد و گفت: «این دروازه‌ای است که امروز از آسمان باز شده است و به جز امروز، هرگز باز نشده است». آنگاه از آن دروازه فرشته‌ای پایین آمد و جبریل گفت: «این فرشته‌ای است که به زمین آمده است و به جز امروز، هرگز به زمین نیامده است». سپس آن فرشته، سلام کرد و گفت: «تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره‌ی فاتحه و آیات پایانی سوره‌ی بقره هستند؛ هر قسمت از آنها را بخوانی، سؤالت اجابت می‌شود». (هدف از خواتیم سوره‌ی بقره از **آمَنَ الرَّسول** تا پایان سوره می‌باشد).

باب (2): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران

2095ـ عَن ابي أُمَامَةَ الْبَاهِلِىُّ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لأَصْحَابِهِ، اقْرَءُوا الزَّهْرَاوَيْنِ: الْبَقَرَةَ وَسُورَةَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا غَيَايَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافَّ: تُحَاجَّانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا، اقْرَءُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ، وَتَرْكَهَا حَسْرَةٌ، وَلاَ تَسْتَطِيعُهَا الْبَطَلَةُ» قَالَ مُعَاوِيَةُ: بَلَغَنِى أَنَّ الْبَطَلَةَ السَّحَرَةُ. (م/804)

ترجمه: ابو امامه باهلی س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ص می‌فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا قرآن روز قیامت برای صاحبانش، شفاعت می‌کند. دو سوره‌ی نورانی بقره و آل عمران را بخوانید؛ زیرا آن دو روز قیامت به شکل دو ابر یا دو سایبان یا دو گروه پرنده که بال گشوده‌اند، می‌آیند و از صاحبانشان، دفاع می‌کنند. سوره‌ی بقره را بخوانید؛ زیرا یاد گرفتن آن برکت است، و ترک کردن آن باعث حسرت می‌شود، و ساحران تاب و تحمل آن را ندارند».

باب (3): فضیلت آیت الکرسی

2096ـ عَنْ أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِى أَىُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ»؟ قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِى أَىُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [البقرة: 255]. قَالَ: فَضَرَبَ فِي صَدْرِى وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ». (م/810)

ترجمه: ابی بن کعب س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا   
می‌دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: الله و پیامبرش بهتر می‌دانند. رسول الله ص دوباره فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا می‌دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: آیة الکرسی است. رسول الله ص به سینه‌ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

باب (4): درباره‌ی آیات پایانی سوره‌ی بقره

2097ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، فِي لَيْلَةٍ، كَفَتَاهُ». (م/808)

ترجمه: ابو مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرکس، شبانه، این دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره را بخواند، او را (از هر بدی) کفایت می‌نمایند».

باب (5): فضیلت سوره‌ی کهف

2098ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ، عُصِمَ مِنَ فتنة الدَّجَّالِ». وَ فِي رِوَايَةٍ: «مِن آخِرِ الكهفِ». (م/809)

ترجمه: ابودرداء س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «هرکس، ده آیه از اول سورة کهف، حفظ نماید، از دجال حفاظت می‌شود». و در روایتی آمده است که فرمود: «از آخر سوره‌ی کهف».

باب (6): فضیلت سوره‌ی اخلاص

2099ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ س عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ»؟ قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١﴾ [الإخلاص: 1]. يَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (م/811)

ترجمه: ابودرداء س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آیا یکی از شما نمی‌تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند»؟ صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می‌تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره‌ی اخلاص برابر با یک سوم قرآن می‌باشد».

2100ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاَتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِـ: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١﴾، فَلَمَّا رَجَعُوا ذُكِرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ: «سَلُوهُ، لأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ». فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (م/813)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: نبی اکرم ص مردی را به عنوان مسئول یک دسته­ی نظامی تعیین فرمود. آن مرد، نماز را برای همراهانش امامت می‌نمود و قرائتش را در نماز با سوره­ی اخلاص به پایان می‌رساند. آنان هنگام بازگشتن از مأموریتشان، موضوع را با نبی اکرم ص در میان گذاشتند. رسول الله ص فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند». آنها علتش را از او پرسیدند. او گفت: سوره­ی اخلاص الله متعال را توصیف نموده است؛ لذا من دوست دارم آن را بخوانم. نبی اکرم ص فرمود: «به او بگویید که الله متعال او را دوست دارد».

باب (7): فضیلت خواندن سوره‌های فلق و ناس

2101ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَلَمْ تَرَ آيَاتٍ أُنْزِلَتِ اللَّيْلَةَ لَمْ يُرَ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١﴾ [الفلق: 1]. ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١﴾ [الناس: 1]. (م/814)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «آیا نمی‌دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره‌های فلق و ناس هستند».

باب (8): درباره‌ی کسانی که بوسیله‌ی قرآن عزت و رفعت می‌یابند

2102ـ عَنْ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ: أَنَّ نَافِعَ بْنَ عَبْدِ الْحَارِثِ لَقِىَ عُمَرَ بِعُسْفَانَ، وَكَانَ عُمَرُ س يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى مَكَّةَ، فَقَالَ: مَنِ اسْتَعْمَلْتَ عَلَى أَهْلِ الْوَادِى؟ فَقَالَ: ابْنَ أَبْزَى، قَالَ: وَمَنِ ابْنُ أَبْزَى؟ قَالَ: مَوْلًى مِنْ مَوَالِينَا، قَالَ: فَاسْتَخْلَفْتَ عَلَيْهِمْ مَوْلًى؟ قَالَ: إِنَّهُ قَارِئٌ لِكِتَابِ اللَّهِ ﻷ، وَإِنَّهُ عَالِمٌ بِالْفَرَائِضِ، قَالَ عُمَرُ: أَمَا إِنَّ نَبِيَّكُمْ ص قَدْ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ آخَرِينَ». (م/815)

ترجمه: عامر بن واثله می‌گوید: نافع بن عبد الحارث که قبلاً از طرف عمر بن خطاب س برای مدتی، استاندار مکه تعیین شده بود، در عسفان با عمر بن خطاب س ملاقات نمود و گفت: چه کسی را به عنوان فرماندار اهل وادی (مکه) تعیین نموده‌ای؟ نافع جواب داد: ابن ابزی را تعیین کرده‌ام. عمر س گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع جواب داد: یکی از بردگان آزاد شده‌ی ماست. عمر س گفت: برده‌ای را بر آنان، حاکم نموده‌ای؟ نافع جواب داد: او قاری قرآن است و علم میراث را خوب می‌داند. عمر س گفت: بدانید که پیامبر شما فرمود: «الله متعال بوسیله‌ی این کتاب (قرآن) به افرادی عزت و سربلندی عنایت می‌کند، و افراد دیگری را خوار و ذلیل می‌نماید». (کسانی را که به آن، ایمان بیاورند و عمل نمایند، عزت می‌دهد و کسانی را که ایمان نیاورند و عمل نکنند، خوار و ذلیل می‌نماید).

باب (9): فضیلت یاد گرفتن قرآن

2103ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَنَحْنُ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَغْدُوَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَى بُطْحَانَ أَوْ إِلَى الْعَقِيقِ، فَيَأْتِىَ مِنْهُ بِنَاقَتَيْنِ كَوْمَاوَيْنِ، فِي غَيْرِ إِثْمٍ وَلاَ قَطْعِ رَحِمٍ»؟ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفَلاَ يَغْدُو أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَيَعْلَمَ أَوْ يَقْرَأَ آيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ نَاقَتَيْنِ، وَثَلاَثٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلاَثٍ، وَأَرْبَعٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَرْبَعٍ، وَمِنْ أَعْدَادِهِنَّ مِنَ الإِبِلِ». (م/803)

ترجمه: عقبه بن عامر س می‌گوید : ما در صُفّه بودیم که رسول الله ص آمد و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که هر روز صبح به بطحان یا عقیق برود و بدون این که مرتکب گناه یا قطع ارتباط خویشاوندی شود، دو شترِ بزرگ کوهان و زیبا بیاورد»؟ ما گفتیم: یا رسول الله! همه­ی ما این کار را دوست داریم. پیامبر اکرم ص فرمود: «بدانید که اگر یکی از شما به مسجد برود و دو آیه از کتاب الله متعال بیاموزد یا تلاوت نماید، برایش از دو شتر ماده بهتر است؛ و سه آیه از سه شتر، و چهار آیه از چهار شتر، و هر تعداد آیه از همان اندازه شتر، بهتر است».

باب (10): مثال کسی که قرآن می‌خواند و کسی که قرآن نمی‌خواند

2104ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ التَّمْرَةِ، لاَ رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». (م/797)

ترجمه: ابوموسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن، عمل می‌کند، مانند ترنجی است که طعم خوبی دارد و از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب، ولی طعمش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانه­ی ابوجهل) است که بویی ندارد و طعمش، تلخ است».

باب (11): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می‌خواند

2105ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ، لَهُ أَجْرَانِ». (م/798)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد، (روز قیامت) منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. و کسی‌که با لکنت زبان و سختی آن را تلاوت نماید، دو پاداش دارد».

باب (12): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می‌شود

2106ـ عَنِ الْبَرَاءِ س قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَعِنْدَهُ فَرَسٌ مَرْبُوطٌ بِشَطَنَيْنِ، فَتَغَشَّتْهُ سَحَابَةٌ، فَجَعَلَتْ تَدُورُ وَتَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ مِنْهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ ص فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ، تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ». (م/795)

ترجمه: براء س می‌گوید: مردی که در نزدیکی‌اش یک اسب با دو طناب، بسته شده بود، قرآن تلاوت می‌نمود؛ پس ابری که در حرکت بود و به او نزدیک می‌شد، او را فرا گرفت؛ اسب از آن ابر دچار وحشت گردید. هنگامی که صبح شد، آن مرد نزد نبی اکرم ص آمد و ماجرا را برای ایشان بیان نمود. پیامبر اکرم ص فرمود: «آن، سکینه و رحمتی بوده است که بخاطر قرآن، نازل شده است».

2107ـ عَن ابي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ س: أَنَّ أُسَيْدَ بْنَ حُضَيْرٍ، بَيْنَمَا هُوَ، لَيْلَةً، يَقْرَأُ فِي مِرْبَدِهِ، إِذْ جَالَتْ فَرَسُهُ، فَقَرَأَ، ثُمَّ جَالَتْ أُخْرَى، فَقَرَأَ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، قَالَ أُسَيْدٌ: فَخَشِيتُ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى، فَقُمْتُ إِلَيْهَا، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فَوْقَ رَأْسِى، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجَتْ فِي الْجَوِّ حَتَّى مَا أَرَاهَا، قَالَ فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَمَا أَنَا الْبَارِحَةَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ أَقْرَأُ فِي مِرْبَدِى، إِذْ جَالَتْ فَرَسِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اقْرَإِ، ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «اقْرَإِ ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اقْرَإِ، ابْنَ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَانْصَرَفْتُ، وَكَانَ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، خَشِيتُ أَنْ تَطَأَهُ، فَرَأَيْتُ مِثْلَ الظُّلَّةِ، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجَتْ فِي الْجَوِّ حَتَّى مَا أَرَاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «تِلْكَ الْمَلاَئِكَةُ كَانَتْ تَسْتَمِعُ لَكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَرَاهَا النَّاسُ، مَا تَسْتَتِرُ مِنْهُمْ». (م/796)

ترجمه: از اسید بن حضیر س روایت است که او در یکی از شب‌ها در محل خشک کردن خرماهایش، قران تلاوت می‌کرد؛ ناگهان، اسبش شروع به دست و پا زدن کرد. اسید به خواندنش ادامه داد، باز هم اسب دست و پا زد. بار دیگر اسید شروع به خواندن نمود. باز هم اسب دست و پا زد. اسید می‌گوید : سرانجام، ترسیدم که اسب فرزندم ؛یحیی؛ را زیر دست و پا بگیرد. لذا برخاستم و بسوی اسب رفتم. ناگهان، بالای سرم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه‌ای در فضا بالا رفت که دیگر آن را ندیدم.

صبح روز بعد، نزد رسول الله ص رفتم و گفتم: یا رسول الله! من در نیمه‌های دیشب در محل خشک کردن خرماهایم قران می‌خواندم که اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. رسول الله ص فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». من شروع به خواندن نمودم و اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره پیامبر اکرم ص فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». من شروع به خواندن نمودم و باز هم اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. بار دیگر پیامبر اکرم ص فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». این بار از خواندن منصرف شدم؛ چون یحیی نزدیک اسب قرار داشت و من ترسیدم که اسب او را لگدمال کند. این بار هم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه‌ای در فضا بالا رفت که دیگر آن را ندیدم.

رسول الله ص فرمود: «آنان فرشتگان بودند که به خواندنت گوش می‌دادند. و اگر تو به خواندنت ادامه می‌دادی، آنها تا صبح، آنجا می‌ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (13): غبطه فقط در دو مورد، جایز است

2108ـ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ س، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَهُوَ يُنْفِقُهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ». (م/815)

ترجمه: سالم به روایت از پدرش س می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: «غبطه جایز نیست مگر در دو مورد؛ یکی، شخصی که الله متعال به او قرآن عنایت نموده است و او در طول شبانه روز، قرآن را تلاوت کرده و به آن، عمل می‌نماید. دوم، کسی‌که الله متعال به او مال و ثروت داده است و او در طول شبانه روز از آن، انفاق می‌نماید».

باب (14): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد

2109ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ل: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (م/789)

ترجمه: ابن عمر ل می‌گوید: رسول الله صفرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آن را بسته باشد؛ اگر از او نگهداری کند، نزدش می‌ماند و اگر او را رها سازد، می‌رود».

2110ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بِئْسَ مَا لأَحَدِكمْ أَن يَقُولُ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ هُوَ نُسِّىَ، اسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَلَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ بِعُقُلِهَا». (م/790)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «چقدر بد است برای کسی‌که می‌گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده‌ام. بلکه فراموش گردانیده شده‌اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتری که زانوی آن بسته است، از سینه‌ی مردم، می‌گریزد».

باب (15): خواندن قرآن با صدای خوب

2111ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَىْءٍ، مَا أَذِنَ لِنَبِيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ، يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». (م/792)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید : رسول الله ص فرمود: «الله متعال به هیچ چیز دیگری به اندازه‌ای که به صدای پیامبر خوش صوتی که قرآن را با آواز خوب و صدای بلند می‌خواند، گوش نداده است».

2112ـ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لأَبِى مُوسَى: «لَوْ رَأَيْتَنِى وَأَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (م/793)

ترجمه: ابو برده به نقل از ابوموسی اشعری س می‌گوید: رسول الله ص به ابوموسی اشعری فرمود: «ای کاش! مرا دیشب می‌دیدی در حالی که به قرآن خواندنت گوش می‌دادم؛ همانا به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است».

باب (16): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن

2113ـ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيَّ س يَقُولُ: قَرَأَ النَّبِىُّ ص عَامَ الْفَتْحِ، فِي مَسِيرٍ لَهُ، سُورَةَ الْفَتْحِ عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَرَجَّعَ فِي قِرَاءَتِهِ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْلاَ أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَجْتَمِعَ عَلَيَّ النَّاسُ، لَحَكَيْتُ لَكُمْ قِرَاءَتَهُ. (م/794)

ترجمه: معاویه بن قرّه می‌گوید: شنیدم که عبدالله بن مغفّل مزنی س می‌گفت: سال فتح مکه، نبی اکرم ص در یکی از مسیرهایش که بر مرکبش سوار بود، سوره‌ی فتح را خواند و هنگام خواندن آن، صدایش را در گلوی خود چرخاند؛ اگر نمی‌ترسیدم که مردم اطراف من جمع شوند، از صدایش، تقلید می‌کردم و برای شما می‌خواندم.

باب (17): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن

2114ـ عَنْ عَائِشَةَ ب: أَنَّ النَّبِيَّ ص سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِى كَذَا وَكَذَا: آيَةً كُنْتُ أَسْقَطْتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/788)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: نبی اکرم ص صدای مردی را که شبانه، قرآن می‌خواند، شنید و فرمود: «الله متعال بر او رحم کند؛ زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، به یادم آورد».

باب (18): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

2115ـ عَن عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ س قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَؤُهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقْرَأَنِيهَا، فَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمْهَلْتُهُ حَتَّى انْصَرَفَ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَرْسِلْهُ، اقْرَأْ» فَقَرَأَ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» ثُمَّ قَالَ لِي: «اقْرَأْ» فَقَرَأْتُ، فَقَالَ: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (م/818)

ترجمه: عمر بن خطاب س می‌گوید: شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره‌ی فرقان را با قرائتی غیر از قرائت من می‌خواند؛ قابل یادآوری است که رسول الله ص آن را برای من خوانده بود؛ نزدیک بود به او که نماز می‌خواند، حمله‌ور شوم؛ اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و او را نزد رسول الله ص بردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره‌ی فرقان را به‌ گونه‌ای می‌خواند که شما به من، یاد نداده‌اید. رسول الله ص فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله ص فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». من نیز خواندم. رسول الله ص فرمود: «اینگونه نازل شده است؛ همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است؛ پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

باب (19): قرآن خواندن نبی اکرم ص برای دیگران

2116ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لأُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ: «إِنَّ اللَّهَ ﻷ أَمَرَنِى أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ: ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [البینة: 1]. قَالَ: وَسَمَّانِى لَك؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ فَبَكَى. (م/799)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ص خطاب به اُبَی بن کعب فرمود: «الله متعال به من دستور داده است تا سوره‌ی ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ (بینه) را برایت بخوانم». اُبی گفت: الله متعال اسم مرا گرفت؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «بلی». اُبَی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (20): قرآن خواندن نبی اکرم ص برای جن‌ها

2117ـ عَنْ عَامِرٍ هو الشَّعبِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ عَلْقَمَةَ س: هَلْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الْجِنِّ؟ قَالَ: فَقَالَ عَلْقَمَةُ: أَنَا سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ فَقُلْتُ: هَلْ شَهِدَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلَةَ الْجِنِّ؟ قَالَ: لاَ، وَلَكِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَفَقَدْنَاهُ، فَالْتَمَسْنَاهُ فِي الأَوْدِيَةِ وَالشِّعَابِ، فَقُلْنَا: اسْتُطِيرَ أَوِ اغْتِيلَ، قَالَ: فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا هُوَ جَاءٍ مِنْ قِبَلِ حِرَاءٍ، قَالَ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَدْنَاكَ فَطَلَبْنَاكَ فَلَمْ نَجِدْكَ، فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَقَالَ: «أَتَانِى دَاعِى الْجِنِّ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ» قَالَ فَانْطَلَقَ بِنَا فَأَرَانَا آثَارَهُمْ وَآثَارَ نِيرَانِهِمْ، وَسَأَلُوهُ الزَّادَ، فَقَالَ: «لَكُمْ كُلُّ عَظْمٍ ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ؛ أَوْفَرَ مَا يَكُونُ لَحْمًا، وَكُلُّ بَعَرَةٍ عَلَفٌ لِدَوَابِّكُمْ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «فَلاَ تَسْتَنْجُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا طَعَامُ إِخْوَانِكُمْ». (م/450)

ترجمه: عامر شعبی می‌گوید: از علقمه س پرسیدم: آیا عبد الله بن مسعود س در شب معروف به شب جن همراه رسول الله ص حضور داشت؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود س پرسیدم که: آیا در شب معروف به شب جن، کسی از شما همراه رسول الله ص بود؟ گفت: خیر؛ ولی شبی، همراه پیامبر اکرم ص بودیم که وی از میان ما ناپدید گردید. ما در دره‌ها و راه‌های کوهستانی به جستجوی ایشان پرداختیم و با خود گفتیم: ربوده یا ترور شده است. به هر حال، بدترین شبی را که یک گروه پشت سر می‌گذارد، ما پشت سر گذاشتیم. هنگام صبح، پیامبر اکرم ص از جانب کوه حراء آمد. ما گفتیم: یا رسول الله! شما از میان ما ناپدید شدید؛ ما تلاش نمودیم تا شما را پیدا کنیم؛ اما شما را نیافتیم. و این‌گونه بدترین شبی را که یک ملت سپری می‌کند، سپری نمودیم. رسول الله ص فرمود: «دعوتگر جن‌ها نزد من آمد؛ من همراه او رفتم و برای آنها قرآن تلاوت کردم». راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله ص ما را برد و آثارشان و آثار آتش‌ آنها را به ما نشان داد. هم‌چنین جن‌ها از پیامبر اکرم ص درخواست غذا کردند. پیامبر اکرم ص فرمود: «هر استخوانی که نام الله متعال بر آن گرفته شده باشد و بدست شما افتاد، بطور کامل، گوشت خواهد داشت و آن، غذای شما خواهد بود. هم‌چنین هر سرگین حیوان، غذای چارپایان شما خواهد بود». راوی می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «پس با استخوان و سرگین حیوانات، استنجا نگیرید؛ چرا که آنها غذای برادران شما هستند».

2118ـ عَنْ مَعْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: سَأَلْتُ مَسْرُوقًا: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ص بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوكَ ـ يَعْنِي ابْنَ مَسْعُودٍ ـ أَنَّهُ آذَنَتْهُ بِهِمْ شَجَرَةٌ. (م/450)

ترجمه: مَعن می‌گوید: از پدرم شنیدم که گفت: از مسروق پرسیدم: شبی که جن‌ها به قرآن، گوش فرا دادند، چه کسی نبی اکرم ص را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ مسروق گفت: پدرت یعنی عبدالله بن مسعود س به من گفت: یک درخت نبی اکرم ص را از وجود آنان با خبر ساخت.

باب (21): نبی اکرم ص به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می‌داد

2119ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص: «اقْرَأْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ»، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ عَلَيْكَ، وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» فَقَرَأْتُ النِّسَاءَ، حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا٤١﴾ [النساء: 41]. رَفَعْتُ رَأْسِي، أَوْ غَمَزَنِي رَجُلٌ إِلَى جَنْبِي فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَرَأَيْتُ دُمُوعَهُ تَسِيلُ. (م/800)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: نبی اکرم ص به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: ‌«دوست دارم آن را از دیگران بشنوم». پس سوره­ی نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا٤١﴾ «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواه اینان، بیاوریم».

در این هنگام، من سرم را بلند کردم، یا مردی که در کنار من وجود داشت، با دستش اشاره نمود و من سرم را بلند نمودم و دیدم که اشک از چشمان مبارک   
رسول اکرم ص سرازیر است.

2120ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: كُنْتُ بِحِمْصَ، فَقَالَ لِي بَعْضُ الْقَوْمِ: اقْرَأْ عَلَيْنَا، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمْ سُورَةَ يُوسُفَ قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَاللَّهِ مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ، قَالَ: قُلْتُ: وَيْحَكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ لِي: «أَحْسَنْتَ» فَبَيْنَمَا أَنَا أُكَلِّمُهُ إِذْ وَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، قَالَ فَقُلْتُ: أَتَشْرَبُ الْخَمْرَ وَتُكَذِّبُ بِالْكِتَابِ؟ لاَ تَبْرَحُ حَتَّى أَجْلِدَكَ، قَالَ فَجَلَدْتُهُ الْحَدَّ. (م/801)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: من در حمص بودم که فردی به من گفت: برای ما قرآن بخوان. من سوره‌ی یوسف را برای آنان خواندم. یک نفر از میان آنان گفت: سوگند به الله که اینگونه نازل نشده است. گفتم: وای بر تو؛ سوگند به الله، من آن را برای رسول الله ص خواندم و پیامبر ص خطاب به من فرمود: «آفرین بر تو». به هر حال، من در حال صحبت با وی بودم که بوی شراب از او به مشامم رسید. پس به او گفتم: شراب می‌خوری و قرآن را تکذیب می‌کنی؟! تا از جایت تکان نخورده‌ای، تازیانه‌ات می‌زنم. پس تازیانه‌اش زدم و حدّ شراب را بر او اجرا کردم.

«احتمالا ابن مسعود س از طرف حکومت وقت، نیابت اجرای حدود را داشته یا اینکه آن شخص را نزد قاضی برده و قاضی حد را بر وی اجرا ساخته است؛ اما چون خودش سبب اجرای حد بوده، آن را مجازا به خود، نسبت داده است».

باب (22): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم

2121ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ل قَالَ: هَجَّرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمًا، قَالَ: فَسَمِعَ أَصْوَاتَ رَجُلَيْنِ اخْتَلَفَا فِي آيَةٍ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبُ فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلاَفِهِمْ فِي الْكِتَابِ». (م/2666)

ترجمه: عبد الله بن عمرو ل می‌گوید: روزی، هنگام ظهر به سوی رسول الله ص رفتم. پیامبر اکرم ص صدای دو نفر را شنید که در مورد (خواندن یا مفهوم) یک آیه با یکدیگر اختلاف داشتند. رسول الله ص که خشم از صورتش نمایان بود، نزد ما آمد و فرمود: «باید بدانید که امت‌های گذشته به سبب اختلاف در کتابهای آسمانی نابود شدند».

2122ـ عَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقُومُوا». (م/2667)

ترجمه: جندب بن عبدالله بجلی س می‌گوید: رسول اللهص فرمود: «قرآن بخوانید تا زمانی که دل‌های شما بر آن، اتفاق دارند؛ و هرگاه در آن، اختلاف نمودید، آن را ترک کنید؛ یا تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید؛ و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آن را ترک کنید».

70ـ کتاب تفسیر

سوره‌ی بقره

باب (1): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید ﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ﴾ (با فروتنی از دروازه‌ی ـ آن شهرـ وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش

2123ـ عَن ابي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡ﴾ [البقرة: 58]. فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا الْبَابَ يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ». (م/3015)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد:  
﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡ﴾ «با فروتنی از دروازه­ی ـ آن شهرـ وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش؛ ما گناهان شما را مغفرت می‌کنیم»؛ اما آنان کلمات را تغییر دادند و با نشیمنگاه‌هایشان خزیده و عقب عقب، وارد شدند و گفتند: «حبة في شعرة» یعنی دانه‌ای در جو».

باب ‌(2): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ ...﴾

2124ـ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: كَانَتِ الأَنْصَارُ إِذَا حَجُّوا فَرَجَعُوا، لَمْ يَدْخُلُوا الْبُيُوتَ إِلاَّ مِنْ ظُهُورِهَا، قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَدَخَلَ مِنْ بَابِهِ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ بِأَن تَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا﴾ [البقرة: 189]. (م/3026)

ترجمه: ابو اسحاق می‌گوید : شنیدم که براء می‌گفت: هنگامی که انصار از حج بر می‌گشتند، فقط از پشت خانه‌ها وارد می‌شدند. باری، یک مرد انصاری از حج آمد و از درِ خانه‌اش وارد شد؛ مردم به او اعتراض کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَيۡسَ ٱلۡبِرُّ بِأَن تَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا﴾ «نیکی در این نیست که شما از پشت خانه‌ها وارد شوید».

باب (3): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [البقرة: 260]. «پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می‌گردانی»

فيه حديث ابي هريرة س، و قد تقدم في كتاب الفضائل (الحديث: 1608)

ترجمه: در این زمینه، حدیث ابو هریره س در کتاب فضایل، شماره‌ی (1608) بیان گردید.

باب (4): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 284].

2125ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص: ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ٢٨٤﴾ [البقرة: 284].قَالَ: فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ص، ثُمَّ بَرَكُوا عَلَى الرُّكَبِ، فَقَالُوا: أَىْ رَسُولَ اللَّهِ! كُلِّفْنَا مِنَ الأَعْمَالِ مَا نُطِيقُ، الصَّلاَةُ وَالصِّيَامُ وَالْجِهَادُ وَالصَّدَقَةُ، وَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيْكَ هَذِهِ الآيَةُ، وَلاَ نُطِيقُهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَقُولُوا كَمَا قَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا؟ بَلْ قُولُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، فَلَمَّا اقْتَرَأَهَا الْقَوْمُ ذَلَّتْ بِهَا أَلْسِنَتُهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي إِثْرِهَا: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٢٨٥﴾ [البقرة: 285]. فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ نَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ [البقرة: 286]. قَالَ: نَعَمْ ﴿وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ قَالَ: نَعَمْ. (م/125)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ٢٨٤﴾ [البقرة: 284]. «آنچه در آسمان‌ها و زمین، وجود دارد، از آنِ الله است؛ و اگر آنچه را که در دل‌ها دارید، آشکار یا پنهان کنید، الله متعال شما را به خاطر آنها محاسبه می‌کند. پس هرکس را که بخواهد، مغفرت می‌کند و هرکس را که بخواهد، عذاب می‌دهد و الله متعال بر انجام همه چیز تواناست».

نزول این آیه بر اصحاب رسول الله ص گران آمد؛ لذا نزد پیامبر اکرم ص آمدند و بر زانوهایشان نشستند و گفتند: یا رسول الله! ما به انجام اعمالی مانند نماز، جهاد، روزه و زکات مکلف شدیم که توانایی انجام آنها را داریم. اما هم اکنون، این آیه نازل شده است که ما توانایی آن را نداریم. رسول الله ص فرمود: «آیا شما هم می‌خواهید سخن اهل تورات و انجیل را تکرار کنید که می­گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم»؛ بلکه شما بگویید: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست». صحابه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست. پس هنگامی که صحابه این کلمات را متواضعانه به زبان آوردند و زبانشان بدان‌ها عادت کرد، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٢٨٥﴾ [البقرة: 285].

«پیامبر به آنچه که از طرف پروردگارش بر او نازل شد، ایمان آورده است؛ همچنین مؤمنان نیز به آن، ایمان آورده‌اند؛ همگی آنها به الله متعال، فرشتگان او، کتاب‌هایش و پیامبران وی ایمان آورده‌اند و می‌گویند: میان هیچیک از پیامبران او، فرقی نمی‌گذاریم و همچنین می‌گویند: پروردگارا! شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست».

هنگامی که این کار را انجام دادند، الله متعال آن آیه را نسخ نمود و این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ «الله متعال هرکس را صرفا به اندازه‌ی توانش، مکلف می‌کند؛ هرکس، هر کار ـ نیکی ـ انجام دهد، برای خودش انجام داده، و هر کار ـ بدی ـ انجام دهد، به زیان خود اوست؛ پروردگارا! اگر دچار فراموشی شدیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه و بازخواست مکن». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم). ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾ «پروردگارا! بار سنگین بر ما نگذار چنانکه بر امتهای قبل از ما گذاشتی». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم». ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ «پروردگار ما! آنچه را که توان آن را نداریم بر ما تحمیل مکن». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم). ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ «و از ما درگذر و عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم کن؛ تو یاور و سرور ما هستی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان». الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم).

سوره‌ی آل عمران

باب (5): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند»

2126ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: تَلاَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾ [آل عمران: 7]. قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ، فَاحْذَرُوهُمْ». (م/2665)

ترجمه: عایشه ل می‌گوید: رسول الله ص این آیه را تلاوت نمود: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾ «الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند که آنها اساس قرآن هستند؛ و برخی دیگر، آیات متشابهات‌اند. اما کسانی‌که در دل‌هایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل ـ نادرست ـ بدنبال متشابهات می‌روند در حالی که تأویل ـ درست ـ آنها را بجز الله متعال، کسی دیگر نمی‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش می‌گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه‌ی آنها از جانب پروردگار ماست. و باید بدانید که این تنها صاحبان خرد هستند که پند می‌پذیرند».

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که الله متعال از آنان، نام برده است؛ پس از آنها دوری کنید».

باب (6): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ...﴾

2127ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانُوا إِذَا خَرَجَ النَّبِىُّ ص إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَإِذَا قَدِمَ النَّبِيُّ ص اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ، وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ فَلَا تَحۡسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٖ مِّنَ ٱلۡعَذَابِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ١٨٨﴾ [آل عمران: 188]. (م/2777)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: در زمان رسول الله ص هنگامی که پیامبر اکرم ص به جهاد می‌رفت، عده‌ای از منافقین از آن، باز می‌ماندند (به جهاد نمی‌رفتند). و از این نشستن­شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ص برمی‌گشت ، عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند. همچنین دوست داشتند به خاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند؛ لذا این آیه نازل گردید: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ فَلَا تَحۡسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٖ مِّنَ ٱلۡعَذَابِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ١٨٨﴾ [آل عمران: 188]. «گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می‌دهند، خوشحال می‌شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای ـ نیکی ـ که انجام نداده‌اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند؛ بلکه برایشان، عذاب دردناکی است».

2128ـ عَن حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ مَرْوَانَ قَالَ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ! لِبَوَّابِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنَّا فَرِحَ بِمَا أَتَى، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، مُعَذَّبًا، لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ الآيَةِ؟ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، ثُمَّ تَلاَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: 187]. هَذِهِ الآيَةَ، وَتَلاَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ﴾ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَأَلَهُمُ النَّبِيُّ ص عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَخَرَجُوا قَدْ أَرَوْهُ أَنْ قَدْ أَخْبَرُوهُ بِمَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ، وَاسْتَحْمَدُوا بِذَلِكَ إِلَيْهِ، وَفَرِحُوا بِمَا أَتَوْا، مِنْ كِتْمَانِهِمْ إِيَّاهُ مَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ. (م/2778)

ترجمه: حُمید بن عبد الرحمن بن عوف می‌گوید: مروان به دربان خود ؛رافع؛ گفت: ای رافع! نزد ابن عباس برو و بگو: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می‌شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه‌ی ما عذاب داده می‌شویم؟ ابن عباس ل گفت: این آیه در مورد شما نیست. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُ﴾ «و به یاد آور هنگامی را که الله متعال از اهل کتاب، پیمان گرفت که باید کتاب خود را برای مردم، آشکار سازید و بیان کنید و آن را کتمان و پنهان نسازید». سپس این آیه را تلاوت نمود که ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ﴾ «گمان مبر آنان که از کارهایی که انجام می‌دهند خوشحال می‌شوند، و دوست ‌دارند که در برابر کارهایی که انجام نداده‌اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند و رستگار شوند؛ بلکه برای آنان، عذاب دردناکی است».

ابن عباس ل در ادامه گفت: نبی اکرم ص از یهود در مورد چیزی پرسید؛ آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و بیرون رفتند و اینگونه وانمود کردند که جواب سؤال او را داده‌اند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده‌اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده‌اند، خوشحال شدند.

سوره‌ی نساء

باب (7): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ همچنین این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِ﴾

2129ـ عَن عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ س: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سبحانه و تعالی: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ [النساء: 3]. قَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِى هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ، وَيَبْلُغُوا بِهِنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ مِنَ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ، سِوَاهُنَّ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ص بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ، فِيهِنَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: 127]. قَالَتْ: وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، الآيَةُ الأُولَى الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِيهَا: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالی فِي الآيَةِ الأُخْرَى: ﴿وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ رَغْبَةَ أَحَدِكُمْ عَنِ الْيَتِيمَةِ الَّتِي تَكُونُ فِي حَجْرِهِ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ إِلاَّ بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ. (م/3018)

ترجمه: عروه بن زبیر س می‌گوید: از عایشه ل درباره‌ی این سخن الله متعال پرسیدم که می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ ‏«و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید عدالت کنید، با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید». عایشه ل گفت: ای خواهر زاده‌ی من! این آیه درباره‌ی دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی‌اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی‌اش مال و جمالش را می‌پسندد و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره‌ی مهریه‌اش رعایت کند و به او همان مهریه‌ای را بدهد که دیگران به او می‌دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می‌باشند، ازدواج کنند؛ مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه‌ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عروه س می‌گوید: عایشه ل در ادامه گفت: پس از نزول این آیه، مردم از   
رسول الله ص فتوا خواستند. آنگاه الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: 127]. «و مردم از تو درباره‌ی زنان سؤال می‌کنند. بگو : الله متعال درباره‌ی آنان به شما پاسخ می‌دهد و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن ـ در زمینه میراث ایشان ـ تلاوت می‌گردد؛ و نیز درباره‌ی زنان یتیمی سخن می‌گوید که ـ به خاطر مال یا جمال ـ می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید؛ ولی چیزی (مهریه ای) را که الله متعال برایشان واجب نموده است، به آنان نمی‌پردازید».

عایشه ل می‌گوید: الله متعال در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ منظور آیه این است: کسانی که می‌خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه ای ندارند، از این کار، منع شده‌اند؛ مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند.

باب (8): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ «و هرکس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد»

2130ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [النساء: 6].قَالَتْ: أُنْزِلَتْ فِي وَالِى مَالِ الْيَتِيمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ وَيُصْلِحُهُ، إِذَا كَانَ مُحْتَاجًا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ. (م/3019)

ترجمه: عایشه ل در مورد این سخن الله متعال ﻷ که: ﴿وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ می‌گوید: این آیه در مورد سرپرست اموال یتیم که اموال وی را نگهداری و محافظت می‌کند، نازل گردید که در صورتی که نیازمند است، از آنها بخورد.

باب (9): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَمَا لَكُمۡ فِي ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيۡنِ﴾ «چرا شما ـ مؤمنان ـ در مورد منافقان دو دسته شده‌اید؟»

2131ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ص خَرَجَ إِلَى أُحُدٍ، فَرَجَعَ نَاسٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ص فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ، قَالَ بَعْضُهُمْ، نَقْتُلُهُمْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لاَ، فَنَزَلَتْ: ﴿فَمَا لَكُمۡ فِي ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيۡنِ﴾ [النساء:88]. (م/2776)

ترجمه: زید بن ثابت س می‌گوید: نبی اکرم ص برای غزوه­ی احد بیرون رفت؛ پس گروهی از همراهانش (منافقان) برگشتند. صحابه‌ی نبی اکرم ص در مورد آنان به دو گروه تقسیم شدند: تعدادی گفتند: آنها را به قتل می‌رسانیم. و تعدادی دیگر، مخالفت کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿فَمَا لَكُمۡ فِي ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيۡنِ﴾ «چرا شما مؤمنان در مورد منافقان، دو دسته شده‌اید؟»

باب (10): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا﴾ «وکسی‌که مؤمنی را از روی عمد، بکشد»

2132- عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ س قَالَ: قُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ: أَلِمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: فَتَلَوْتُ عَلَيْهِ هَذِهِ الآيَةَ الَّتِي فِي الْفُرْقَانِ: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ﴾ [الفرقان: 68]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ، قَالَ: هَذِهِ آيَةٌ مَكِّيَّةٌ، نَسَخَتْهَا آيَةٌ مَدَنِيَّةٌ: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا﴾ (م/2023)

ترجمه: سعید بن جبیر س می‌گوید: به ابن عباس گفتم: آیا توبه‌ی کسی‌که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، پذیرفته می‌شود؟ گفت: خیر. من این آیه‌ی سوره‌ی فرقان را برایش تلاوت نمودم: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨﴾ [الفرقان: 68]. «‏و کسانی که با الله، معبود دیگری را صدا نمی‌کنند و انسانی را که الله متعال خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هرکس این کارها را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند). (و در ادامه آمده است: مگر کسی‌که توبه کند؛ یعنی توبه­اش پذیرفته می‌شود».

ابن عباس ل گفت: این آیه، مکی است که این آیه‌ی مدنی آن را نسخ کرده است: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا﴾ [النساء: 93]. «وکسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند».

«قابل یاد آوری است که در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و صحیح هم همین است و اهل سنت و جماعت نیز بر این باورند و می‌گویند: در صورتی برای همیشه در جهنم می‌ماند که قتل مؤمن را حلال بداند که در این صورت، کافر می‌شود».

باب (11): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ «و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی»

2133ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: لَقِىَ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَجُلاً فِي غُنَيْمَةٍ لَهُ، فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ، فَأَخَذُوهُ فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا تِلْكَ الْغُنَيْمَةَ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: 94]. وَقَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ: «السَّلاَمَ». (م/3025)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: گروهی از مسلمانان با مردی برخورد کردند که تعداد اندکی گوسفند همراهش بود. آن مرد گفت: السلام علیکم. آنان او را گرفتند و به قتل رساندند و گوسفندان را تصرف کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ «و به کسی‌که به شما سلام کرد، نگویید: تو مؤمن نیستی».

باب (12): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خود داری و بی اعتنایی کند»

2134ـ عَنْ عَائِشَةَ ب فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗا﴾ [النساء: 128]. قَالَتْ: نَزَلَتْ فِي الْمَرْأَةِ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ، فَلَعَلَّهُ أَنْ لاَ يَسْتَكْثِرَ مِنْهَا، وَتَكُونُ لَهَا صُحْبَةٌ وَوَلَدٌ، فَتَكْرَهُ أَنْ يُفَارِقَهَا، فَتَقُولُ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ شَأْنِى. (م/3021)

ترجمه: عایشه ل در مورد این سخن الله متعال که: ﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗا﴾ «هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خودداری و بی اعتنایی کند، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند».

عایشه ل گفت: این آیه، درباره‌ی زنی نازل شده است که شوهری دارد؛ اما شوهرش زیاد به او رسیدگی نمی‌کند (همبستر نمی‌شود) و چون مدتی با هم زندگی کرده‌اند و فرزند دارند، زن نمی‌خواهد از او جدا شود؛ لذا به شوهرش می‌گوید: (تو از امور من ـ مثل همه یا بخشی از نفقه یا همبستری ـ معاف هستی. (و اینگونه صلح می‌کنند بدون اینکه طلاقی اتفاق بیفتد و از یکدیگر جدا شوند).

سوره‌ی مائده

باب (13): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل نمودم»

2135ـ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَءُونَهَا، لَوْ عَلَيْنَا نَزَلَتْ، مَعْشَرَ الْيَهُودِ، لاَتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا، قَالَ: وَأَىُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائده:3].فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي لأَعْلَمُ الْيَوْمَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِعَرَفَاتٍ، فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ. (م/3017)

ترجمه: طارق بن شهاب س می‌گوید: یک مرد یهودی نزد عمر آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! یک آیه در کتاب شما وجود دارد که شما آن را تلاوت می‌کنید؛ اگر بر ما یهودیان نازل می‌شد، ما آن روز را جشن می‌گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ او گفت: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ «امروز، دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم». عمر گفت: من روز و مکانی را که این آیه نازل گردید، می‌دانم؛ این ایه، روز جمعه، در عرفات، بر رسول الله ص نازل گردید.

سوره‌ی أنعام

باب (14): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند»

2136ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام:82]. شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَقَالُوا: أَيُّنَا لاَ يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَيْسَ هُوَ كَمَا تَظُنُّونَ، إِنَّمَا هُوَ كَمَا قَالَ لُقْمَانُ لاِبْنِهِ: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13]. (م/124)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند» نازل گردید، این مطلب بر یاران رسول الله ص گران آمد؛ پس گفتند: چه کسی از ما به خودش، ظلم نکرده است؟ رسول الله ص فرمود: «معنایش آنگونه نیست که شما گمان می‌کنید؛ بلکه به این مفهوم است که لقمان به فرزندش گفت: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13]. «ای پسرم! به الله متعال شرک نورز؛ همانا شرک، ظلم بزرگی است».

باب (15): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده‌اند، سودی به حال‌شان نخواهد داشت»

2137ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «ثَلاَثٌ إِذَا خَرَجْنَ: ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗا﴾ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَالدَّجَّالُ، وَدَابَّةُ الأَرْضِ». (م/158)

ترجمه: ابو هریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «هرگاه، سه چیز آشکار گردد، ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗا﴾ (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت): 1ـ طلوع خورشید از مغرب 2ـ دجّال 3ـ دابه‌ی زمین» (حیوانی که با مردم، حرف می‌زند).

2138ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ يَوْمًا: «أَتَدْرُونَ أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ الشَّمْسُ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ تَجْرِى حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلاَ تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِى، ارْجِعِى مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِى حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلاَ تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِى، ارْجِعِى مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِى لاَ يَسْتَنْكِرُ النَّاسُ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا ذَاكَ، تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيُقَالُ لَهَا: ارْتَفِعِى، أَصْبِحِى طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِكِ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِهَا» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَتَدْرُونَ مَتَى ذَاكُمْ؟ ذَاكَ حِينَ ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗا﴾ (م/159)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: روزی، نبی اکرم ص فرمود: «آیا می‌دانید که این خورشید به کجا می‌رود»؟ صحابه ش گفتند: الله متعال و پیامبرش، بهتر می‌دانند. فرمود: «این خورشید به محل استقرارش، زیر عرش می‌رود و در آنجا، به سجده می‌افتد. و همچنان در سجده بسر می‌برد تا اینکه به او می‌گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می‌گردد و از مشرق، طلوع می‌کند. آنگاه حرکت می‌کند تا اینکه بار دیگر به محل استقرارش به زیر عرش می‌رسد و به سجده می‌افتد. و همچنان در سجده بسر می‌برد تا اینکه به او می‌گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می‌گردد و از مشرق، طلوع می‌کند. سپس حرکت می‌کند بدون اینکه مردم امر ناشناخته‌ای ببینند و به مسیرش ادامه می‌دهد تا اینکه به همان محل استقرارش در زیر عرش می‌رسد. آنگاه به او می‌گویند: بلند شو و از مغرب، طلوع کن». رسول الله ص در ادامه فرمود: «آیا می‌دانید چه وقت این اتفاق می‌افتد؟ هنگامی که ﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗا﴾ «ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت».

سوره­ی اعراف

باب (16): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ «در هر سجده گاهی، خود را ـ با لباس مادی و معنوی ـ بیارایید»

2139ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: كَانَتِ الْمَرْأَةُ تَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَهِىَ عُرْيَانَةٌ، فَتَقُولُ: مَنْ يُعِيرُنِى تِطْوَافًا؟ تَجْعَلُهُ عَلَى فَرْجِهَا وَتَقُولُ:

الْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ فَمَا بَدَا مِنْهُ فَلاَ أُحِلُّهُ

فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: 31]. (م/3028)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: (در دوران جاهلیت) یک زن، برهنه، پیرامون کعبه طواف می‌کرد و می­گفت: چه کسی پارچه‌ی طواف به من عاریت می‌دهد؟ و یک قطعه پارچه بر شرمگاهش می‌گذاشت و می‌گفت: امروز، قسمتی از آن یا همه‌اش آشکار می‌گردد؛ پس آنچه از آن که آشکار گردد، حلالش نمی‌دانم. آنگاه این آیه، نازل گردید: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ «در هر سجده گاه و عبادت گاهی، خود را با لباس مادی و معنوی بیارایید».

باب (17): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «مؤمنان ندا داده می‌شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید، به ارث می‌برید».‏

2140ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ س وَأَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «يُنَادِى مُنَادٍ: إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا» فَذَلِكَ قَوْلُهُﻷ: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ [الأعراف: 43]. (م/2837)

ترجمه: ابو سعید خدری و ابو هریره ل می‌گویند: رسول الله ص فرمود: «یک منادی ندا می‌دهد که: حق شماست که به صحت و عافیت برسید و هرگز بیمار نشوید؛ حق شماست که زنده بمانید و هرگز نمیرید؛ حق شماست که جوان شوید و هرگز پیر نشوید؛ حق شماست که که در رفاه و آسایش زندگی کنید و هرگز دچار فقر و بدبختی نشوید؛ همین است مفهوم سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «مؤمنان ندا داده می‌شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید، به ارث می‌برید».

سوره‌ی أنفال

باب (18): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡ﴾ «تا تو در میان آنان هستی، الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی‌کند»

2141ـ عَن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: ﴿وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ٣٢﴾ [الأنفال: 32]. فَنَزَلَتْ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ٣٣ وَمَا لَهُمۡ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمۡ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ [الأنفال: 33-34]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. (م/2796)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: ابو جهل گفت: ﴿وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ٣٢﴾ «بار الها! اگر این ـ دین اسلام ـ حق است و از جانب توست، از آسمان، بر ما سنگ ببار یا اینکه ما را به عذاب دردناکی، گرفتار کن». آنگاه این آیات نازل گردید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ٣٣ وَمَا لَهُمۡ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمۡ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ [الأنفال: 33-34]. ‏«الله متعال آنان را گرفتار عذاب نمی‌کند در حالی که تو در میان آنان هستی؛ و هم‌چنین الله متعال آنها را عذاب نمی‌دهد در حالی که ـ برخی از ـ آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند. چرا الله متعال آنان را عذاب نکند، در حالی که آنها ـ مسلمانان را ـ از مسجدالحرام باز می‌دارند؟».

سوره‌ی برائت (توبه)

باب (19): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِ﴾ [التوبة: 84]. «هرگاه، یکی از آنان مُرد، هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست»

فيه حديث ابن عمر ل، و قد تقدم في كتاب الفضائل، في فضائل عمر (الحديث: 1636)

ترجمه: در این زمینه، حدیث ابن عمر ل در کتاب فضایل، فضایل عمر بن خطاب س، شماره‌ی (1636) بیان گردید.

باب (20): در مورد سوره ی برائت (توبه)، أنفال و حشر

2142ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ س قَالَ: قُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ: سُورَةُ التَّوْبَةِ؟ قَالَ: آلتَّوْبَةِ؟ قَالَ: بَلْ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ: وَمِنْهُمْ، وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لاَ يَبْقَى مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ ذُكِرَ فِيهَا، قَالَ قُلْتُ: سُورَةُ الأَنْفَالِ؟ قَالَ: تِلْكَ سُورَةُ بَدْرٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَالْحَشْرُ؟ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ. (م/3031)

ترجمه: سعید بن جبیر س می‌گوید: از ابن عباس ل پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی توبه چیست؟ گفت: توبه؟ بلکه فاضحه (رسوا کننده) است؛ این سوره همچنان نازل می‌شد و می‌گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را می‌کنند و بعضی از آنها این گونه می‌گویند تا جایی که منافقان گمان می‌کردند که از همه‌ی آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ‌کس باقی نمانده است. پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی أنفال چیست؟ گفت: این، سوره‌ی غزوه‌ی بدر است. پرسیدم: شأن نزول سوره‌ی حشر چیست؟ گفت: در مورد بنی نضیر (یک گروه از یهود) نازل گردید.

سوره‌ی هود

باب (21): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند

2143ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِىِّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي عَالَجْتُ امْرَأَةً فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ، وَإِنِّى أَصَبْتُ مِنْهَا مَا دُونَ أَنْ أَمَسَّهَا، فَأَنَا هَذَا، فَاقْضِ فِي مَا شِئْتَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَقَدْ سَتَرَكَ اللَّهُ، لَوْ سَتَرْتَ نَفْسَكَ، قَالَ: فَلَمْ يَرُدَّ النَّبِىُّ ص شَيْئًا، فَقَامَ الرَّجُلُ فَانْطَلَقَ، فَأَتْبَعَهُ النَّبِيُّ ص رَجُلاً دَعَاهُ، وَتَلاَ عَلَيْهِ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ١١٤﴾ [هود: 114]. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: يَا نَبِىَّ اللَّهِ، هَذَا لَهُ خَاصَّةً؟ قَالَ: «بَلْ لِلنَّاسِ كَافَّةً». (م/2763)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: مردی نزد رسول الله ص آمد و گفت: یا رسول الله! من در بخش پایینی و خلوت مدینه، با زنی، خوش و بِش کردم و بجز همبستر شدن، هر کاری با او انجام دادم؛ هم اکنون هم در خدمت شما هستم؛ در حق من هر چه می‌خواهی، فیصله کن. عمر س گفت: الله متعال، راز تو را پنهان کرد؛ ای کاش! تو هم آن را می‌پوشاندی. راوی می‌گوید: رسول الله ص به او جوابی نداد. سرانجام، آن مرد برخاست و رفت. نبی اکرم ص شخصی را به دنبال او فرستاد تا او را صدا بزند و این آیه را برایش تلاوت نمود: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ١١٤﴾ «در دو طرف روز ـ صبح و ظهر و عصر ـ و هم چنین قسمتی از شب ـ مغرب و عشا ـ نماز را برپا دار؛ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند». فردی از میان جمع سؤال کرد: یا رسول الله! آیا این حکم، ویژه‌ی او است؟ رسول الله ص فرمود: «بلکه شامل حال همه‌ی مردم می‌شود».

سوره‌ی سبحان (اسراء)

باب (22): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ﴾ «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند»

2144ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مسعودٍ س قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِى مَعَ النَّبِيِّ ص فِي حَرْثٍ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ، إِذْ مَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، فَقَالُوا: مَا رَابَكُمْ إِلَيْهِ؟ لاَ يَسْتَقْبِلُكُمْ بِشَىْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالُوا: سَلُوهُ، فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُهُمْ فَسَأَلَهُ عَنِ الرُّوحِ، قَالَ: فَأَسْكَتَ النَّبِىُّ ص، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، قَالَ: فَقُمْتُ مَكَانِى، فَلَمَّا نَزَلَ الْوَحْىُ قَالَ: ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ [الإسراء: 85]. (م/2794)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: من همراه نبی اکرم ص که چوب درخت خرمایی در دست داشت و بر آن تکیه می‌زد، قدم می‌زدم. از قضا، گذر پیامبر اکرم ص به چند نفر یهودی افتاد. یکی از آنان به دیگری گفت: از او (محمد) درباره‌ی روح بپرسید. یکی دیگر گفت: انگیزه­ی شما از پرسیدن چیست؟ مبادا پاسخی به شما بدهد که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی دیگر گفتند: سؤال کنید. در نتیجه، یکی از آنها برخاست و از نبی اکرم ص در مورد روح پرسید. رسول الله ص سکوت نمود و جوابی به او نداد. من متوجه شدم که بر پیامبر ص وحی نازل می‌شود. پس برخاستم و سرجایم ایستادم. بعد از نزول وحی، رسول الله ص این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند، بگو: روح، چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است».

باب (23): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرّب به پروردگارشان وسیله می‌جویند»

2145ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن مسعود س: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: 57]. قَالَ: كَانَ نَفَرٌ مِنَ الإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ، فَأَسْلَمَ النَّفَرُ مِنَ الْجِنِّ، وَاسْتَمْسَكَ الإِنْسُ بِعِبَادَتِهِمْ، فَنَزَلَتْ: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ (م/3030)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س این آیه را تلاوت نمود: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾«آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرّب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند». و گفت: گروهی از انسان‌ها تعدادی از جن‌ها را عبادت می‌کردند. سرانجام، جن‌ها مسلمان شدند؛ اما آن انسان‌ها همچنان به عبادت آنها ادامه دادند. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ «آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند، خودشان، برای تقرّب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند».

باب (24): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾ «نمازت را بلند یا آهسته مخوان»

2146ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل فِي قَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾ [الإسراء: 110]. قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ص مُتَوَارٍ بِمَكَّةَ، فَكَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ص: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ﴾ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ قِرَاءَتَكَ ﴿وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ، أَسْمِعْهُمُ الْقُرْآنَ، وَلاَ تَجْهَرْ ذَلِكَ الْجَهْرَ ﴿وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾ يَقُولُ: بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْمُخَافَتَةِ. (م/447)

ترجمه: ابن عباس ل این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾ «نمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان؛ بلکه میان آن دو، راهی در پیش گیر ـ که میانه‌ روی و اعتدال است».

و گفت: این آیه، زمانی نازل گردید که رسول الله ص در مکه، پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می‌خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می‌کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن و نازل کننده و آورنده‌اش را بد و بیراه می‌گفتند. اینجا بود که الله متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ﴾ یعنی با صدای بلند، قران مخوان تا مشرکان صدایت را بشنوند. ﴿وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾ یعنی هم‌چنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. ﴿وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا﴾ یعنی بلکه راه میانه را انتخاب کن.

2147ـ عَنْ عَائِشَةَ ب فِي قَوْلِهِ ﻷ: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» قَالَتْ: أُنْزِلَ هَذه فِي الدُّعَاءِ. (م/446)

ترجمه: از عایشه ل روایت است که آیه‌ی: ﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾ در باره‌ی دعا نازل گردید؛ «یعنی نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، دعا کن».

سوره‌ی کهف

باب (25): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ «و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی‌شویم»

2148ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِى الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لاَ يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، اقْرَءُوا: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ [الکهف: 105]. (م/2785)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، مرد عظیم الجثه و چاق می‌آید حال آنکه نزد الله متعال به اندازه‌ی یک بال پشه، ارزش ندارد؛ این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ یعنی «روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی‌شویم».

سوره‌ی مریم

باب (26): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ﴾

2149ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدري س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يُجَاءُ بِالْمَوْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ كَبْشٌ أَمْلَحُ ـ زَادَ أَبُو كُرَيْبٍ ـ فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ـ وَاتَّفَقَا فِي بَاقِى الْحَدِيثِ ـ فَيُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: وَيُقَالُ: يَا أَهْلَ النَّارِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ قَالَ فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيُذْبَحُ، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ٣٩﴾ [مریم: 39]. وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الدُّنْيَا. (م/2849)

ترجمه: ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می‌آورند و میان بهشت و دوزغ، نگه می‌دارند؛ سپس می‌گویند: ای بهشتیان! آیا این را می‌شناسید؟ آنها سرهای‌شان را بلند کرده و نگاه می‌کنند و می‌گویند: بلی، این، مرگ است. بعد از آن، ندا داده می‌شود که: ای جهنمیان! آیا این را می‌شناسید؟ آنها نیز سرهای‌شان را بلند کرده و نگاه می‌کنند و می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام، دستور می‌دهند و آن را ذبح می‌کنند. سپس می‌گویند: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد». سپس رسول الله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ٣٩﴾ [مریم: 39]. یعنی «آنان را از روز حسرت، بترسان؛ آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان در غفلت بسر برده‌اند و ایمان نیاورده‌اند». و با دستش به دنیا اشاره نمود. (در دنیا در غفلت بسر برده‌اند).

باب (27): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا﴾ «آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟»

2150ـ عَنْ خَبَّابٍ س قَالَ: كَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لِي، لَنْ أَقْضِيَكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَنْ أَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: وَإِنِّى لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ؟ فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ، قَالَ وَكِيعٌ: كَذَا قَالَ الأَعْمَشُ، قَالَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا٧٧﴾ [مریم: 77]إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَيَأۡتِينَا فَرۡدٗا﴾ (م/2795)

ترجمه: خبّاب س می‌گوید: من از عاص بن وائل مبلغی طلبکار بودم؛ لذا نزد او رفتم و طلب خود را از او خواستم. وی گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. من به او گفتم: تا نمیری و دوباره زنده نشوی، به محمد کفر نمی‌ورزم. او گفت: آیا من بعد از مرگ، زنده می‌شوم؟ اگر دوباره زنده شدم و صاحب مال و فرزند شدم، وام تو را پرداخت خواهم کرد. آنگاه، این آیات نازل گردید: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا٧٧ أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا٧٨ كَلَّاۚ سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا٧٩ وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأۡتِينَا فَرۡدٗا٨٠﴾ [مریم: 77-80]. «آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از الله متعال، چنین تعهدی گرفته است؟ چنین نیست که او می‌گوید. ما سخنانش را می‌نویسیم و پیاپی و پشت سر هم برایش عذاب خواهیم فرستاد.‏ و از او به ارث می‌بریم ـ می‌گیریم ـ آنچه را که از آن دم می‌زند، و تک و تنها نزد ما خواهد آمد».

سوره‌ی أنبیاء

باب (28): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُ﴾ «همان‌گونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد»

2151ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ص خَطِيبًا بِمَوْعِظَةٍ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تُحْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً: ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبیاء: 104]. أَلاَ وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلاَئِقِ يُكْسَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ، أَلاَ وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِى، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لاَ تَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١١٧ إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة: 117-118]. قَالَ: فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ». (م/2859)

ترجمه: ابن عباس ل می‌گوید: رسول الله ص در میان ما برخاست و به موعظه پرداخت و فرمود: «ای مردم! شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ «همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد؛ این وعده‌ای است که ما می‌دهیم؛ قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت».

بدانید که نخستین کسی‌که روز قیامت، لباس پوشانیده می‌شود، ابراهیم ÷ است. بلی، در آن روز، گروهی از امتیانم را می‌آورند و به سمت چپ می‌برند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها اصحاب من هستند. می‌گویند: تو نمی‌دانی که اینها بعد از تو چه بدعتهایی ایجاد کردند. پس من همان سخن بنده‌ی صالح الله ،عیسی ÷، را می‌گویم: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١١٧ إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة: 117-118]. «من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهای‌شان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی». آنگاه به من می‌گویند: آنها از هنگامی که تو از آنان جدا شدی، مرتد شدند و به گذشته‌شان برگشتند.

سوره‌ی حج

باب (29): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند»

2152ـ عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاذَرٍّ س يُقْسِمُ قَسَمًا إِنَّ: ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ [الحج: 19]. إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةُ، وَعَلِىٌّ، وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ ابْنَا رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ. (م/3033)

ترجمه: قیس بن عبّاد می‌گوید: شنیدم که ابوذرس سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: آیه‌ی ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ «اینان دو دسته‌اند که در برابر هم درباره‌ی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته‌اند» در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث ـ از مسلمانان ـ و عتبه و شیبه فرزندان ربیعه، و ولید بن عتبه ـ از کفار ـ نازل گردید که در روز بدر ـ قبل از شروع جنگ عمومی ـ از صفوف، بیرون آمدند (و با هم به مبارزه پرداختند).

سوره‌ی نور

باب (30): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ﴾ «کسانی که این تهمت بزرگ را ـ در مورد عایشه ـ سرهم کردند، گروهی از شما هستند»

2153ـ عَنِ الزُّهْرِىِّ قَالَ: أَخْبَرَنِى سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلْقَمَةُ بْنِ وَقَّاصٍ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ ب زَوْجِ النَّبِىِّ ص حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا، وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنْ حَدِيثِهَا، وَبَعْضُهُمْ كَانَ أَوْعَى لِحَدِيثِهَا مِنْ بَعْضٍ، وَأَثْبَتَ اقْتِصَاصًا، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِى، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا، ذَكَرُوا أَنَّ عَائِشَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ ص قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا، أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا، خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَعَهُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِى، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَذَلِكَ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِى، وَأُنْزَلُ فِيهِ، مَسِيرَنَا، حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ غَزْوِهِ، وَقَفَلَ، وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ مِنْ شَأْنِى أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ، فَلَمَسْتُ صَدْرِى فَإِذَا عِقْدِى مِنْ جَزْعِ ظَفَارِ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِى فَحَبَسَنِى ابْتِغَاؤُهُ، وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يَرْحَلُونَ لِي فَحَمَلُوا هَوْدَجِى، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِىَ الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ، وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنِّي فِيهِ، قَالَتْ: وَكَانَتِ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا، لَمْ يُهَبَّلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ، إِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ حِينَ رَحَلُوهُ وَرَفَعُوهُ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا، وَوَجَدْتُ عِقْدِى بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا دَاعٍ وَلاَ مُجِيبٌ، فَتَيَمَّمْتُ مَنْزِلِى الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، وَظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَىَّ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِى غَلَبَتْنِى عَيْنِى فَنِمْتُ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِىُّ، ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ، قَدْ عَرَّسَ، مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَادَّلَجَ، فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِى، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِى فَعَرَفَنِى حِينَ رَآنِى، وَقَدْ كَانَ يَرَانِى قَبْلَ أَنْ يُضْرَبَ الْحِجَابُ عَلَىَّ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِى، فَخَمَّرْتُ وَجْهِى بِجِلْبَابِى، وَوَاللَّهِ مَا يُكَلِّمُنِى كَلِمَةً وَلاَ سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ، حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، فَوَطِئَ عَلَى يَدِهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ، بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُوغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ فِي شَأْنِى، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَىٍّ ابْنُ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَاشْتَكَيْتُ، حِينَ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، شَهْرًا، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، وَلاَ أَشْعُرُ بِشَىْءٍ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ يَرِيبُنِى فِي وَجَعِى أَنِّي لاَ أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِى، إِنَّمَا يَدْخُلُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ فَذَاكَ يَرِيبُنِى، وَلاَ أَشْعُرُ بِالشَّرِّ، حَتَّى خَرَجْتُ بَعْدَ مَا نَقِهْتُ وَخَرَجَتْ مَعِي أُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ مُتَبَرَّزُنَا، وَلاَ نَخْرُجُ إِلاَّ لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنَّ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا، وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي التَّنَزُّهِ، وَكُنَّا نَتَأَذَّى بِالْكُنُفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا، فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ، وَهِىَ بِنْتُ أَبِي رُهْمِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَأُمُّهَا ابْنَةُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ، خَالَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، وَابْنُهَا مِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَبِنْتُ أَبِي رُهْمٍ قِبَلَ بَيْتِى، حِينَ فَرَغْنَا مِنْ شَأْنِنَا، فَعَثَرَتْ أُمُّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطِهَا، فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، قَالَتْ: أَىْ هَنْتَاهُ أَوَلَمْ تَسْمَعِى مَا قَالَ؟ قُلْتُ: وَمَاذَالذی قَالَ؟ قَالَتْ: فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا إِلَى مَرَضِى، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِى، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ قُلْتُ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِىَ أَبَوَىَّ؟ قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَتَيَقَّنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَجِئْتُ أَبَوَىَّ فَقُلْتُ لأُمِّى: يَا أُمَّتَاهْ مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِى عَلَيْكِ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، وَلَهَا ضَرَائِرُ، إِلاَّ كَثَّرْنَ عَلَيْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا؟ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لاَ يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلاَ أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصَبَحْتُ أَبْكِى، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِىَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْىُ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِالَّذِى يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ لَهُمْ مِنَ الْوُدِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُمْ أَهْلُكَ وَلاَ نَعْلَمُ إِلاَّ خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَإِنْ تَسْأَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ، قَالَتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بَرِيرَةَ فَقَالَ: «أَىْ بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَىْءٍ يَرِيبُكِ مِنْ عَائِشَةَ»؟ قَالَتْ لَهُ بَرِيرَةُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أَمْرًا قَطُّ أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا، فَتَأْتِى الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ، قَالَتْ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى الْمِنْبَرِ، فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَىٍّ، ابْنِ سَلُولَ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعْذِرُنِى مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَ أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِى إِلاَّ مَعِي» فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الأَنْصَارِىُّ فَقَالَ: أَنَا أَعْذِرُكَ مِنْهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا الْخَزْرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ، قَالَتْ: فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ، وَكَانَ رَجُلاً صَالِحًا، وَلَكِنِ اجْتَهَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، كَذَبْتَ، لَعَمْرُ اللَّهِ لاَ تَقْتُلُهُ وَلاَ تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ، فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: كَذَبْتَ، لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتَتِلُوا، وَرَسُولُ اللَّهِ ص قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ص يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ، قَالَتْ: وَبَكَيْتُ يَوْمِى ذَلِكَ، لاَ يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلاَ أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ بَكَيْتُ لَيْلَتِى الْمُقْبِلَةَ، لاَ يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلاَ أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، وَأَبَوَاىَ يَظُنَّانِ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِى، فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي، وَأَنَا أَبْكِى، اسْتَأْذَنَتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِى، قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ لِي مَا قِيلَ، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لاَ يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِى بِشَىْءٍ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ! فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِى إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبٍ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص مَقَالَتَهُ، قَلَصَ دَمْعِى حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، فَقُلْتُ لأَبِى: أَجِبْ عَنِّى رَسُولَ اللَّهِ ص فِيمَا قَالَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا أَدْرِى مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لأُمِىِّ: أَجِيبِى عَنِّى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِى مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ: ـ وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، لاَ أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ ـ إِنِّى، وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ بِهَذَا حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي نُفُوسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، فَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لاَ تُصَدِّقُونِى بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لَتُصَدِّقُونَنِى، وَإِنِّى، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلاَّ كَمَا قَالَ أَبُو يُوسُفَ: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» قَالَتْ: ثُمَّ تَحَوَّلْتُ فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِى، قَالَتْ: وَأَنَا، وَاللَّهِ حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِى بِبَرَاءَتِى، وَلَكِنْ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنْ يُنْزَلَ فِي شَأْنِى وَحْىٌ يُتْلَى، وَلَشَأْنِى كَانَ أَحْقَرَ فِي نَفْسِى مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ ﻷ فِي بِأَمْرٍ يُتْلَى، وَلَكِنِّى كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِى اللَّهُ بِهَا، قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَجْلِسَهُ، وَلاَ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَحَدٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ عَلَى نَبِيِّهِ ص فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ عِنْدَ الْوَحْىِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ، فِي الْيَوْمِ الشَّاتِ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ، قَالَتْ: فَلَمَّا سُرِّىَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ: «أَبْشِرِى، يَا عَائِشَةُ أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ بَرَّأَكِ» فَقَالَتْ لِي أُمِّي: قُومِي إِلَيْهِ، قَالَت: وَاللَّهِ لاَ أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلاَ أَحْمَدُ إِلاَّ اللَّهَ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِى، قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» عَشْرَ آيَاتٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ هَؤُلاَءِ الآيَاتِ بَرَاءَتِى، قَالَتْ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ ـ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقْرِهِ ـ وَاللَّهِ لاَ أُنْفِقُ عَلَيْهِ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: «وَلاَ يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِى الْقُرْبَى» إِلَى قَوْلِهِ: «أَلاَ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» ـ قَالَ حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: هَذِهِ أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﻷ ـ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: لاَ أَنْزِعُهَا مِنْهُ أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَأَلَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجَ النَّبِىِّ ص عَنْ أَمْرِى: «مَا عَلِمْتِ؟ أَوْ مَا رَأَيْتِ»؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْمِى سَمْعِى وَبَصَرِى، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلاَّ خَيْرًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَهِىَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِى مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِىِّ ص فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ، وَطَفِقَتْ أُخْتُهَا حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ تُحَارِبُ لَهَا، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ، قَالَ الزُّهْرِىُّ: فَهَذَا مَا انْتَهَى إِلَيْنَا مِنْ أَمْرِ هَؤُلاَءِ الرَّهْطِ. (م/2770)

ترجمه: زهری می‌گوید: سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، علقمه بن وقاص و عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود از عایشه ل؛ همسر گرامی نبی اکرم ص؛ ماجرای تهمتی را که برخی به او زدند و الله متعال وی را از آن، پاک و مبرّا گرداند، روایت کردند؛ قابل یاد آوری است که هر کدام از آنها بخشی از حدیثش را بیان کردند؛ همچنین بعضی از آنها حدیثش را بهتر از بعضی دیگر، حفظ داشتند و بهتر بیان نمودند. من حدیث هریک از آنها را خوب حفظ کردم. در کل، سخنان آنها در جهت تأیید یکدیگر بود. آنها گفتند: عایشه ل ؛همسر گرامی نبی اکرم ص؛ گفت: هرگاه رسول الله ص می‌خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می‌کرد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود، مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری‌ام می‌نهادند و با همان کجاوه، پایین می‌آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه‌ی رسول الله ص به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری‌ام برگشتم. در آنجا دست به سینه‌ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره‌های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند؛ زیرا غذای اندکی به اندازه‌ی سد رمق، میل می‌کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آن را برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردنبندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می‌شوند و بر می‌گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلّمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه اسلام بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده‌ای را مشاهده نمود.

وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إلیه راجعون) گفتنش از خواب بیدار شدم و چهره‌ام را با چادرم پوشاندم. سوگند به الله که او یک کلمه با من صحبت نکرد و بجز استرجاع، کلمه‌ی دیگری از او نشنیدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه، مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

پس کسانی در مورد من، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدینه آمدیم و من یک ماه، بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شک وا می‌داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی‌ای را که در سایر بیماری‌ها از رسول الله ص مشاهده می‌کردم، در این بیماری نمی‌دیدم. رسول الله ص نزد ما می‌آمد، و سلام می‌کرد و می‌گفت: «بیمار شما چطور است»؟ همین چیز مرا به شک می‌انداخت؛ اما احساس بدی نداشتم.

تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع که محل قضای حاجت بود، بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می‌رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه‌هایمان توالت نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه‌ها دور می‌شدیم و فاصله می‌گرفتیم و از ساختن توالت در نزدیکی خانه‌هایمان، اذیت می‌شدیم. به هر حال، من و امّ مسطح که دختر ابو رهم بن عبد المطلب بن عبد مناف است و مادرش، دختر صخر بن عامر؛ خاله‌ی ابوبکر صدیق؛ است و پسری بنام مسطح بن بن عبّاد بن عبد المطلب دارد، به راه افتادیم و رفتیم. هنگامی که کار ما تمام شد و من و دختر ابو رهم برگشتیم، چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد و گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی؛ آیا به مردی که در غزوه‌ی بدر حضور داشته است، ناسزا می‌گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده‌ای؟ من گفتم: چه گفته است؟ اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری‌ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول الله ص نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است»؟ گفتم: آیا به من اجازه می‌دهید تا نزد والدینم بروم؟ هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جویا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. رسول الله ص هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و به مادرم گفتم: مادر عزیزم! مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر؛ زیرا زنی زیبا که در خانه‌ی مردی باشد و هوو‌هایی داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می‌گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می‌آورند؟!!

به هرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه‌ای چشمانم را با خواب، سرمه نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول الله ص علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده‌اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول الله ص را نسبت به همسرانش، و پاکی و برائت آنها را می‌دانست، گفت: یا رسول الله! او همسر شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب س گفت: یا رسول الله! الله متعال شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند و اگر از کنیز (عایشه) بپرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول الله ص بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده‌ای»؟ بریره گفت: نه؛ سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده‌ام؛ مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود؛ پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول الله ص همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید.) سوگند به الله که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم؛ اگر آن مرد، از قبیله‌ی اوس است، ما گردنش را می‌زنیم؛ و اگر از برادارن خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نماییم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده که قبل از این، مردی نیکوکار بود؛ اما در این لحظه، تعصب قومی‌اش گل کرد، برخاست و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله، نه او را به قتل می‌رسانی و نه این توانایی را داری. در این هنگام، اُسَید بن حُضَیر که پسر عموی سعد بن معاذ است، برخاست و به سعد بن عباده گفت: والله، دروغ می­گویی؛ سوگند به الله که او را می‌کشیم؛ تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که دو قبیله‌ی اوس و خزرج برآشفتند و در حالی که رسول الله ص بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده‌ی این وضع، همچنان رسول الله ص آنها را به آرامش دعوت کرد تا اینکه خاموش شدند و رسول الله ص نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. شب بعدی را هم با گریه، سپری نمودم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. پدر و مادرم گمان می‌کردند شدت گریه، جگرم را تکه پاره می‌کند.

بعد از آن، در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، یک زن انصاری، اجازه‌ی ورود خواست؛ به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول الله ص وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم ننشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول الله ص بعد از نشستن، شهادتین خواند؛ سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است؛ اگر تو پاک و بی‌گناهی، بزودی الله متعال پاکی و بی‌گناهی‌ات را اعلام خواهد کرد؛ و اگر مرتکب گناهی شده‌ای، از الله متعال طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما؛ زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد». هنگامی که رسول الله ص سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره‌ای هم یافت نمی‌شد. به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ص را بده. گفت: سوگند به الله، نمی‌دانم به رسول الله ص چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ص پاسخ دهید. گفت: سوگند به الله که من هم نمی‌دانم به رسول الله ص چه بگویم.

من که دخترِ کم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی‌دانستم، گفتم: به الله سوگند، می‌دانم که شما سخنان مردم را شنیده‌اید و در قلبتان جای گرفته‌اند و آنها را باور کرده‌اید؛ در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی گناه و پاکم؛ حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی گناهم، سخن مرا باور نمی‌کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم ـ حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی گناهم ـ شما مرا تصدیق می‌نمایید؛ سوگند به الله، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: 18]. «صبر جمیل ـ بدون جزع و فزع ـ باید داشت و در برابر سخنان شما تنها از الله متعال، یاری می‌خواهم».

پس از گفتن این کلمات، به رختخواب رفتم. سوگند به الله، در آن هنگام، من می‌دانستم که پاک هستم و بزودی الله متعال، برائت و پاکی‌ام را آشکار می‌سازد؛ اما به الله سوگند، گمان نمی‌کردم الله متعال درباره‌ی من وحیی نازل نماید که تلاوت گردد؛ زیرا خودم را کوچکتر از آن می‌دانستم که الله متعال در مورد من حرفی بزند که تلاوت گردد؛ ولی امیدوار بودم که رسول الله ص خوابی ببیند و الله در آن خواب، پاکی‌ام را آشکار نماید. سوگند به الله، قبل از اینکه پیامبر اکرم ص از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر نبی اکرم ص وحی نازل گردید و همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه‌های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول الله ص بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! به تو مژده می‌دهم؛ الله متعال، برائت و پاکی‌ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول الله ص تشکر کن. گفتم: سوگند به الله، بلند نمی‌شوم و بجز الله، از کسی دیگر، تشکر نمی‌کنم.

بلی، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [النور: 11]. «کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند؛ امّا گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است ، بلکه این مسأله برایتان خوب است». اینگونه الله متعال ده آیه در مورد پاکی من نازل نمود.

در این هنگام، ابوبکر صدیق س که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و فقرش، انفاق می‌کرد، گفت: سوگند به الله که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [النور: 22]. «صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که بر خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه الله، انفاق نکنند؛ بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند؛ آیا مایل نیستید که الله متعال از شما بگذرد؟».

حبان بن موسی می‌گوید: عبد الله بن مبارک گفت: این امیدوار کننده ترین آیه در قرآن کریم است.

آنگاه ابوبکر س گفت: به الله سوگند، من دوست دارم که الله متعال مرا بیامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد و گفت: سوگند به الله، هرگز این نفقه را از او قطع نمی‌کنم.

قابل یادآوری است که همچنین رسول الله ص درباره‌ی من از همسرش زینب دختر جحش پرسید و فرمود: «ای زینب! چه می‌دانی؟ یا چه دیده‌ای؟ زینب ل گفت: یا رسول الله! من چشم و گوشم را حفاظت می‌کنم؛ سوگند به الله، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او سراغ ندارم.

بلی، زینب ل همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول الله ص) با من رقابت می‌کرد. اما (در این جریان) الله متعال او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (درمورد من گمان بد نکرد.) ولی خواهرش؛ حمنه دختر جَحش؛ که از او دفاع می‌کرد و تعصب نشان می‌داد، جزو کسانی بود که هلاک شدند.

زهری می‌گوید: این، آن چیزی است که از این گروه به ما رسید.

2154ـ عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ رَجُلاً كَانَ يُتَّهَمُ بِأُمِّ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِىٍّ: «اذْهَبْ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ» فَأَتَاهُ عَلِىٌّ، فَإِذَا هُوَ فِي رَكِيٍّ يَتَبَرَّدُ فِيهَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: اخْرُجْ، فَنَاوَلَهُ يَدَهُ، فَأَخْرَجَهُ، فَإِذَا هُوَ مَجْبُوبٌ لَيْسَ لَهُ ذَكَرٌ، فَكَفَّ عَلِىٌّ عَنْهُ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمَجْبُوبٌ مَا لَهُ ذَكَرٌ. (م/2771)

ترجمه: انس س می‌گوید: مردی را با امّ ولد رسول الله ص (ماریه قبطیه) متهم می‌کردند. رسول الله ص به علی بن ابی طالب س گفت: «برو و گردنش را بزن». علی رفت و او را دید که داخل چاهی نشسته است تا از گرما محفوظ بماند. به او گفت: بیرون بیا. او دستش را به علی س داد و علی س او را از چاه، بیرون کرد و متوجه شد که او فردی اخته است و اصلا آلت تناسلی ندارد. اینگونه علی س دست نگه داشت و نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: ­یا رسول الله! او اخته است و اصلا آلت تناسلی ندارد.

باب (31): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ﴾ کنیزان‌تان را مجبور به زنا نکنید

2155ـ عَنْ جَابِرٍ س: أَنَّ جَارِيَةً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَىٍّ ابْنِ سَلُولَ يُقَالُ لَهَا: مُسَيْكَةُ، وَأُخْرَى يُقَالُ لَهَا: أُمَيْمَةُ، فَكَانَ يُكْرِهُهُمَا عَلَى الزِّنَى، فَشَكَتَا ذَلِكَ إِلَى النَّبِىِّ ص فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ إِنۡ أَرَدۡنَ تَحَصُّنٗا﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [النور: 33]. (م/3029)

ترجمه: جابرس می‌گوید: عبد الله بن اُبی بن سلول دو کنیزش را که یکی مُسیکه، و دیگری اُمیمه نام داشت، مجبور به زنا می‌کرد. آن دو نزد نبی اکرم ص شکایت کردند. پس الله ﻷ این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ إِنۡ أَرَدۡنَ تَحَصُّنٗا لِّتَبۡتَغُواْ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَمَن يُكۡرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعۡدِ إِكۡرَٰهِهِنَّ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ «به خاطر مال و منال زود گذر دنیا، کنیزانتان را اگر خواهان عفت و پاکدامنی هستند، مجبور به زنا نکنید. و هرکس آنها را وادار به زنا کند، همانا الله متعال بعد از اینکه مجبور شده‌اند، آمرزگار و مهربان است».

سوره‌ی فرقان

باب (32): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند»

2156ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل، أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ قَتَلُوا فَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا فَأَكْثَرُوا، ثُمَّ أَتَوْا مُحَمَّدًا ص فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو لَحَسَنٌ، وَلَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَنَزَلَت: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨﴾ [الفرقان: 68]. وَنَزَلَ: ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ﴾ [الزمر: 53]. الآية (م/3029)

ترجمه: ابن عباس ل می­گوید: تعدای از مشرکین افراد زیادی را به قتل رساندند و بسیار مرتکب زنا شدند؛ سپس نزد رسول الله ص آمدند و گفتند: سخنان شما بسیار زیباست و دعوت شما بسیار عالی است؛ آیا ـ اگر ما مسلمان شویم ـ گناهان گدشته­ی ما بخشیده می‌شوند؟ اینجا بود که این آیه، نازل گردید: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨﴾ [الفرقان: 68]. «و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که الله متعال خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند؛ چرا که هرکس این کارهای ناشایست را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند». هم‌چنین این آیه نازل گردید که: ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِ﴾ [الزمر: 53].

‏«بگو: ای بندگانم که در معاصی زیاده‌روی کرده‌اید، از لطف و رحمت الهی مأیوس و ناامید نگردید».

سوره‌ی الم تنزیل سجده

باب (33): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ﴾ «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرّت بخشی، برایش، نهفته است»

2157ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «يَقُولُ اللَّهُ ﻷ: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِىَ الصَّالِحِينَ مَا لاَ عَيْنٌ رَأَتْ، وَلاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا، بَلْهَ مَا أَطْلَعَكُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ﴾ [السجدة: 17]. (م/2824)

ترجمه: ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «الله ﻷ می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی تدارک دیده‌ و ذخیره نموده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی هم خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول الله ص این آیه را تلاوت نمود: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ﴾ یعنی «هیچ‌کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرّت بخشی، برایش، پنهان نگه داشته شده است».

باب (34): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر ـ دنیا ـ را پیش از عذاب بزرگ‌تر ـ آخرت ـ بدیشان می‌چشانیم»

2158ـ عَنْ أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ س، فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ [السجدة: 21]. قَالَ: مَصَائِبُ الدُّنْيَا، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، أَوِ الدُّخَانُ ـ شُعْبَةُ الشَّاكُّ فِي الْبَطْشَةِ أَوِ الدُّخَانِ. (م/2799)

ترجمه: اُبی ‌بن ‌کعب درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ [السجدة: 21]. «ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر ـ دنیا ـ را پیش از عذاب بزرگ‌تر ـ آخرت ـ بدیشان می‌چشانیم» گفت: مصائب دنیوی، پیروزی رومی‌ها، مؤاخذه‌ی بزرگ ـ روز بدرـ یا تیره و تار شدن آسمان جزو عذاب های دنیوی هستند.

قابل یاد آوری است که شعبه (یکی از راویان) در ذکر مؤاخذه‌ی بزرگ و تیره و تار شدن آسمان، شک کرد.

سوره‌ی أحزاب

باب (35): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ﴾ [الأحزاب: 10]. «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند»

2159ـ عَنْ عَائِشَةَ ب فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ﴾ قَالَتْ:كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ. (م/3020)

‏ترجمه: عایشه ل در مورد این سخن الله متعال که: ﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ﴾ «به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند و زمانی را که چشم‌ها خیره شده بود، و دل‌ها به حنجره‌ها رسیده بود» می‌گوید: این وضعیت در روز خندق، اتفاق افتاد.

سوره‌ی یس

باب (36): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است»

2160ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ س قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﻷ: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَا﴾ **[یس: 38].** قَالَ: «مُسْتَقَرُّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ». (م/159)

ترجمه: ابوذر س می‌گوید: از رسول الله ص در مورد این سخن الله متعال پرسیدم که می‌فرماید: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَا﴾ «و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است». فرمود: «قرارگاه خورشید، زیر عرش است».

سوره‌ی زمر

باب (37): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را نشناختند)

2161ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ إِلَى النَّبِىِّ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ـ أَوْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ـ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْجِبَالَ وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ثُمَّ يَهُزُّهُنَّ فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَعَجُّبًا مِمَّا قَالَ الْحَبْرُ، تَصْدِيقًا لَهُ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٦٧﴾ [الزمر: 67]. (م/2786)

ترجمه: عبدالله بن مسعود س می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: ای محمد! یا ای ابو القاسم! همانا الله متعال آسمان‌ها را بر یک انشگت، زمین را بر یک انگشت، درختان را بر یک انگشت، آب و خاک را بر یک انگشت، و سایر خلایق را بر یک انگشت، قرار می‌دهد و آنها را حرکت می‌دهد و می‌گوید: من پادشاه هستم؛ من پادشاه هستم. رسول الله ص از روی تعجب و برای تصدیق سخنش خندید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٦٧﴾ یعنی «آنان، آنطور که شایسته است الله را نشناختند حال آنکه روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها در دست راستش پیچیده می‌شود. و الله متعال، از آنچه به او شریک می‌گیرند، پاک و منزه است».

سوره‌ی حم سجده (فُصّلت)

باب (38): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ﴾ [فصلت: 22].

2162ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ ثَلاَثَةُ نَفَرٍ، قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِىٌّ، أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِىٌّ، قَلِيلٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ، كَثِيرٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتَرَوْنَ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ وَقَالَ الآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلاَ يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَهُوَ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ﴾ الآيَةَ. (م/2775)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: سه نفر که دو نفرشان قریشی، و یکی از آنان، ثقفی یا دو نفرشان ثقفی، و یکی قریشی بود، و شکم‌های بزرگی داشتند و از فقه اندکی برخوردار بودند، کنار بیت الله جمع شدند. یکی از آنان گفت: آیا فکر می‌کنید که الله متعال سخنان ما را می‌شنود؟ یکی دیگر جواب داد: اگر با آواز بلند، صحبت کنیم، می‌شنود؛ اما اگر آهسته، صحبت کنیم، نمی‌شنود. سومی ‌گفت: اگر آواز بلند ما را بشنود، آهسته را هم می‌شنود. آنگاه، الله ﻷ این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ٢٢﴾ [فصلت: 22]. «و شما اگر گناهان‌تان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هایتان بر ضدّ خودتان بیم داشته باشید؛ بلکه گمان می‌بردید الله متعال بسیاری از اعمالی را که مخفیانه انجام می‌دهید، نمی‌داند».

سوره‌ی دخان

باب (39): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ١٠﴾ «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می‌کند»

2163ـ عَنْ مَسْرُوقٍ س قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ جُلُوسًا، وَهُوَ مُضْطَجِعٌ بَيْنَنَا، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِنَّ قَاصًّا عِنْدَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ يَقُصُّ وَيَزْعُمُ أَنَّ آيَةَ الدُّخَانِ تَجِىءُ فَتَأْخُذُ بِأَنْفَاسِ الْكُفَّارِ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ، وَجَلَسَ وَهُوَ غَضْبَانُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِمَا يَعْلَمُ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلِ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُ أَعْلَمُ لأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ، لِمَا لاَ يَعْلَمُ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ ﻷ قَالَ لِنَبِيِّهِ ص: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: 86]. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِدْبَارًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ» قَالَ: فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَىْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ مِنَ الْجُوعِ، وَيَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ أَحَدُهُمْ فَيَرَى كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ جِئْتَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ١٠ يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ١١﴾ إِلَى قَوْلِهِ  
﴿إِنَّكُمۡ عَآئِدُونَ﴾ [الدخان:١٠-١5] قَالَ: أَفَيُكْشَفُ عَذَابُ الآخِرَةِ؟ ﴿يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ١٦﴾ [الدخان: 16]. فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتْ آيَةُ الدُّخَانِ، وَالْبَطْشَةُ، وَاللِّزَامُ، وَآيَةُ الرُّومِ. (م/2798)

ترجمه: مسروق س می‌گوید: عبد الله بن مسعود س در میان ما دراز کشیده بود و ما کنارش نشسنه بودیم که مردی آمد و گفت: فردی داستان سرا در دروازه‌ی کنده، داستان سرایی می‌کند و می‌گوید: دودی خواهد آمد که کافران را قبضِ روح می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که عصبانی شده بود، نشست و گفت: ای مردم! از الله متعال بترسید؛ هرکس که می‌داند، حرف بزند. و هرکس که نمی‌داند، بگوید: الله متعال بهتر می‌داند؛ زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم؛ همانا الله ﻷ به پیامبرش فرمود: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ٨٦﴾ [ص: 86]. «بگو: من از شما در مقابل رساندن دین الله، هیچ پاداشی طلب نمی‌کنم و از زمره‌ی مدعیان دروغین نیستم».

و هنگامی که مردم به اسلام، پشت کردند، نبی اکرم ص علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحطسالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می‌خوردند. و هرگاه یکی از آنها به آسمان نگاه می‌کرد، آسمان را مانند دود، تیره و تار می‌دید. آنگاه، ابوسفیان نزد رسول الله ص آمد و گفت: ای محمد! تو آمدی و به ما دستور دادی تا از الله متعال اطاعت کنیم و پیوند خویشاوندی را رعایت نماییم؛ هم اکنون، قوم‌ات دارد هلاک می‌شود؛ نزد الله، برای آنان، دعا کن. اینجا بود که الله متعال فرمود: تا ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ١٠ يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ١١﴾ [الدخان: 10-11]. «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می‌کند؛ دودی که همه‌ی مردم را فرا می‌گیرد. این، عذاب دردناکی است. ـ مردم می‌گویندـ: پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود؛ سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می‌گردید».

آیا در صورتی که به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان، برداشته می‌شود؟   
﴿يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ١٦﴾ [الدخان: 16]. «روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می‌کنیم؛ همانا ما انتقام می‌گیریم». که منظور، همان روز بدر است و «لزاماً» نیز که به معنی الزام عذاب می‌باشد، همان روز بدر است. و زمان پیروزی روم هم گذشت.

2164ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مَسعُودٍ س قَالَ: خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ: الدُّخَانُ، وَاللِّزَامُ، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، وَالْقَمَرُ. (م/2798)

ترجمه: عبد الله بن مسعود س می‌گوید: پنج نشانه‌ای که سپری شدند و گذشتند، عبارتند از: 1ـ دخان (مردم، آسمان را بعلت قحط سالی شدید، مانند دود، تیره و تار می‌دیدند.) 2ـ لِزام (که کفار روز بدر، گرفتار عذاب شدند). 3ـ رومی‌ها (که اشاره به آیه‌ی ﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ٣﴾ [الروم: 2-3]. که شکست و پیروزی آنها متحقق گردید). 4ـ مؤاخذه‌ی شدید (که در روز بدر برای کفار، اتفاق افتاد). 5ـ دو نیم شدن ماه.

سوره‌ی فتح

باب (40): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ﴾ «او همان کسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد»

2165ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ ثَمَانِينَ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ هَبَطُوا عَلَى   
رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ جَبَلِ التَّنْعِيمِ مُتَسَلِّحِينَ، يُرِيدُونَ غِرَّةَ النَّبِيِّ ص وَأَصْحَابِهِ، فَأَخَذَهُمْ سَلَمًا، فَاسْتَحْيَاهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ (م/1808)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: هشتاد مرد مسلح از مردم مکه با هدف غافل گیر ساختن نبی اکرم ص و یارانش از کوه تنعیم، پایین آمدند. رسول الله ص بدون جنگ و خونریزی آنها را اسیر کرد و زنده گذاشت (به قتل نرساند.) آنگاه الله ﻷ این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡۚ﴾ [الفتح:24]. «او همان کسی است که در درون مکه ـ در ماجرای صلح حدیبیه ـ دست کافران را از شما، و دست شما را از آنها کوتاه کرد».

سوره‌ی حجرات

باب (41): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ «صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید»

2166ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ [الحجرات: 2]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ جَلَسَ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ: أَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَاحْتَبَسَ عَنِ النَّبِيِّ ص فَسَأَلَ النَّبِيُّ ص سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فَقَالَ: «يَا أَبَا عَمْرٍو مَا شَأْنُ ثَابِتٍ؟ أَشْتَكَى»؟ قَالَ سَعْدٌ: إِنَّهُ لَجَارِى، وَمَا عَلِمْتُ لَهُ بِشَكْوَى، قَالَ فَأَتَاهُ سَعْدٌ فَذَكَرَ لَهُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ ثَابِتٌ: أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي مِنْ أَرْفَعِكُمْ صَوْتًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَذَكَرَ ذَلِكَ سَعْدٌ لِلنَّبِىِّ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «بَلْ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/119)

ترجمه: انس بن مالک س می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید» نازل گردید، ثابت بن قیس داخل خانه‌اش نشست و گفت: من جزو جهنمیان هستم. همچنین از آمدن نزد نبی اکرم ص خودداری نمود. پیامبر اکرم ص از سعد بن معاذ س پرسید و فرمود: «ای ابا عمرو! حال ثابت چطور است؟ آیا مریض است؟» سعد گفت: او همسایه‌ی من است و من سراغ ندارم که مریض باشد. آنگاه سعد نزد ثابت رفت و سخنان رسول الله ص را برایش بازگو کرد. ثابت گفت: این آیه، نازل شده است و شما می‌دانید که من بیشتر از همه‌ی شما صدایم را نزد رسول الله ص بلند می‌کنم؛ لذا من جزو جهنمیان هستم. سعد ماجرا را برای رسول الله ص بیان کرد. پیامبر اکرم ص فرمود: «بلکه او از بهشتیان است».

سوره‌ی ق

باب (42): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ٣٠﴾ [ق: 30]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پُر شده‌ای‌؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد»‌

2167ـ عَن عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَطَاءٍ فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ٣٠﴾ فَأَخْبَرَنَا عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س عَنِ النَّبِىِّ ص أَنَّهُ قَالَ: «لاَ تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ: ﴿هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَيَنْزَوِى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ، وَلاَ يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللَّهُ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ». (م/2848)

‏ترجمه: عبد الوهاب بن عطا در مورد آیه‌ی ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ٣٠﴾ [ق: 30]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شده‌ای‌؟ و او ندای هل من مزید سر می‌دهد» به روایت از سعید از قتاده می‌گوید: انس بن مالک س گفت: نبی اکرم ص فرمود: «همچنان جهنمیان را در جهنم می‌اندازند و جهنم می‌گوید: ﴿هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾«آیا بیشتر از این هم هست؟»تا جایی که پروردگار صاحب عزت، قدم‌اش را در آن می‌گذارد. آنگاه، بخشی از دوزخ با بخشی دیگر، جمع می‌شود و می‌گوید: سوگند به عزت و کرم تو، بس است؛ بس است. و هم‌چنان در بهشت، جای اضافی وجود دارد تا اینکه الله متعال مخلوقاتی برای آن می‌آفریند و در جای اضافی آن، اسکان می‌دهد».

سوره‌ی اقتربت الساعة (قمر)

باب (43): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ «آیا هیچ پند گیرنده‌ای وجود دارد؟»‌

2168ـ عَن ابي إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلاً سَأَلَ الأَسْوَدَ بْنَ يَزِيدَ، وَهُوَ يُعَلِّمُ الْقُرْآنَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كَيْفَ تَقْرَأُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ أَدَالاً أَمْ ذَالاً؟ قَالَ: بَلْ دَالاً، سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: ﴿مُّدَّكِرٖ﴾ دَالاً. (م/823)

ترجمه: ابو اسحاق می‌گوید: اسود بن یزید را دیدم که در مسجد، قران آموزش می‌داد و مردی از او پرسید: آیه‌ی ﴿فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ را چگونه می‌خوانی با دال یا ذال؟ اسود گفت: با دال می‌خوانم؛ زیرا شنیدم که عبد الله بن مسعود س می‌گفت: شنیدم که رسول الله ص ﴿مُّدَّكِرٖ﴾ با دال می‌خواند.

سوره‌ی الرحمن

باب (44): در مورد این سخن الله ﻷ که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ١٥﴾ «و جن را از شعله‌ی آتش آفریده است»

2169ـ عَنْ عَائِشَةَ ب قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «خُلِقَتِ الْمَلاَئِكَةُ مِنْ نُورٍ، ﴿وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ١٥﴾ [الرحمن: 15]. وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». (م/2996)

ترجمه: عایشه لمی‌گوید: رسول الله ص فرمود: «فرشتگان از نور، جن‌ها از شعله‌ی آتش، و آدم از آنچه که برای شما بیان شده، (خاک) آفریده شده‌اند».

سوره‌ی حدید

باب (45): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟»

2170ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلاَمِنَا وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الآيَةِ: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الحدید: 16]. إِلاَّ أَرْبَعُ سِنِينَ. (م/3027)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: فقط چهار سال از اسلام آوردن ما گذشته بود که الله متعال ما را با این آیه، سرزنش نمود: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ «آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کرنش کند؟»

سوره‌ی حشر

باب (46): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ «و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن»

2171ـ عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ ب: يَا ابْنَ أُخْتِى أُمِرُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لأَصْحَابِ النَّبِيِّ ص فَسَبُّوهُمْ. (م/3022)

ترجمه: عروه می‌گوید: عایشه ل به من گفت: ای خواهر زاده‌ام! به مردم، دستور داده شده است تا برای یاران نبی اکرم ص طلب مغفرت کنند؛ اما مردم آنها را بد و بی راه می‌گویند.

سوره‌ی جن

باب (47): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ «بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها ـ به ‌تلاوت من ـ گوش فرا داده‌اند»

2172ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل قَالَ: مَا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى الْجِنِّ وَمَا رَآهُمُ، انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ قَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا ذَاكَ إِلاَّ مِنْ شَىْءٍ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْطَلَقُوا يَضْرِبُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَمَرَّ النَّفَرُ الَّذِينَ أَخَذُوا نَحْوَ تِهَامَةَ ـ وَهُوَ بِنَخْلٍ ـ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّى بِأَصْحَابِهِ صَلاَةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، وَقَالُوا: هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَرَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَ‍َٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا٢﴾ [الجن: 1-2]. فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ [الجن: 1].

ترجمه: عبد الله بن عباس ل می‌گوید: رسول الله ص نه برای جن‌ها قرآن تلاوت نمود و نه آنها را دید؛ بلکه روزی، پیامبر اکرم ص با تنی چند از یارانش به قصد بازار عُکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جِن‌ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود و شهاب‌های آسمانی، آنها را تعقیب می‌کردند. جن‌ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خود باز گشتند. قوم‌شان پرسیدند: چرا برگشتید؟ جن‌ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و ما به وسیله‌ی شهابها تعقیب می‌شویم. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است؛ بروید اطراف و اکناف عالَم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. این‌گونه، جن‌ها در اطراف و اکناف زمین به گشت زنی پرداختند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، بسوی بازار عکاظ رفتند و در محلی بنام نخله، رسول الله ص را دیدند که برای یارانش نماز صبح را امامت می‌نماید. وقتی که صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمان‌ها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، برگشتند و گفتند: ای قوم! ﴿إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَ‍َٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا٢﴾ «ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است؛ پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی‌گردانیم». آنگاه الله ﻷ بر پیامبرش محمدص نازل فرمود: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾«ای محمّد، بگو : به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها ـ به ‌تلاوت من ـ گوش فرا داده‌اند و گفته‌اند : ما قرآن زیبا و شگفت انگیزی را شنیده‌ایم».

سوره‌ی قیامت

باب (48): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ «شتابزده لبهایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده»

2173ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ل فِي قَوْلِهِ ﻷ: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، كَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ، فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُحَرِّكُهُمَا، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ [القیامة: 16-17]. قَالَ: جَمْعَهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرَأُهُ: ﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ١٨﴾ [القیامة: 18]. قَالَ فَاسْتَمِعْ لَه وَأَنْصِتْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ، قَرَأَهُ النَّبِىُّ ص كَمَا أَقْرَأَهُ. (م/448)

ترجمه: ابن عباس ل در مورد آیه‌ی ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ می‌گوید: رسول الله ص هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می‌شد؛ من جمله پیامبر اکرم ص لب‌هایش را تکان می‌داد. ابن عباس ل می‌گوید: من نیز لب‌هایم را همانگونه که رسول الله ص تکان می‌داد، تکان می‌دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله ص چگونه لب‌هایش را تکان می­داد).

سعید (راوی از ابن عباس) گفت: من نیز لب‌هایم را همانگونه که ابن عباس ل تکان می‌داد، تکان می‌دهم. و لب‌هایش را تکان داد.

آنگاه، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ «ای محمد، هنگام نزول قرآن، شتابزده لبهایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده؛ زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، به عهده‌ی ماست».

ابن عباس ل در تفسیر این آیات می‌گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهده‌ی ما است.

﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ١٨﴾ [القیامة: 18]. «پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، بعد از آن، تو از خواندن آن، پیروی کن».

ابن عباس ل در تفسیر این آیه، می‌گوید: پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهده‌ی ماست که توانایی خواندن آن را به شما عنایت نماییم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبرییل وحی می‌آورد، نخست، رسول الله ص گوش فرا می‌داد و پس از بازگشت جبرییل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می‌کرد.

سوره‌ی مطففین

باب (49): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦﴾ «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند»

2174ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ل عَنِ النَّبِىِّ ص: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦﴾ قَالَ: «يَقُومُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (م/2862)

ترجمه: عبدالله بن عمر ل می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦﴾ [مطففین:٦] «روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند» بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرقشان خواهند بود».

سوره‌ی انشقاق

باب (50): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد»

2175ـ عَنْ عَائِشَةَ ب، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ حُوسِبَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عُذِّبَ» فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ ﻷ: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨﴾فَقَالَ: «لَيْسَ ذَاكِ الْحِسَابُ، إِنَّمَا ذَاكِ الْعَرْضُ، مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذِّبَ». (م/2876)

ترجمه: عایشه ل روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «روز قیامت، هرکس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد».

عایشه ل می‌گوید: من گفتم: مگر نه این است که الله ﻷ می‌فرماید ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨﴾ «بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد»؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «این، محاسبه نیست؛ بلکه عَرضه‌ی اعمال است؛ ولی اگر روز قیامت، حساب دقیق به عمل آید، گرفتار عذاب می‌گردد».

سوره‌ی لیل

باب (51): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾

2176ـ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْنَا الشَّامَ، فَأَتَانَا أَبُو الدَّرْدَاءِ س فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا، قَالَ: فَكَيْفَ سَمِعْتَ عَبْدَ اللَّهِ يَقْرَأُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ١﴾ [اللیل: 1]. قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى .... وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى»، قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ هَكَذَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقْرَؤُهَا، وَلَكِنْ هَؤُلاَءِ يُرِيدُونَ أَنْ أَقْرَأَ: ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ٣﴾ [اللیل: 3]. فَلاَ أُتَابِعُهُمْ. (م/824)

ترجمه: علقمه می‌گوید: ما به سرزمین شام رفتیم. ابو درداء س آمد و گفت: آیا در میان شما کسی وجود دارد که بر اساس قرائت ابن مسعود بخواند؟ من گفتم: بلی، من هستم. پرسید: عبد الله آیه‌ی سوره‌ی لیل را چگونه می‌خواند؟ جواب دادم: من شنیدم که می‌خواند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى .... وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى». ابو درداء س گفت: سوگند به الله، من هم شنیدم که رسول الله ص آن را همینگونه می‌خواند؛ اما اینها می‌خواهند که من آن را ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ٣﴾ بخوانم؛ ولی من از اینها پیروی نخواهم کرد.

(قابل یاد آوری است که روایت مشهور و متواتر بر خلاف نظر ابن مسعود و ابودرداء است. علامه ملا علی قاری در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می‌گوید: برخی گفته‌اند: نخست، قران کریم مانند قرائت ابن مسعود نازل گردید؛ سپس کلمه‌ی «وما خلق» بر آن افزوده شد؛ اما ابن مسعود و ابودرداء ل اطلاع نشدند؛ ولی سایر مردم می‌دانستند. والله اعلم)

سوره‌ی ضحی

باب (52): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ٣﴾ «پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است»

2177ـ عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ جُنْدُبَ بْنَ سُفْيَانَ س يَقُولُ: اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاَثٍ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﻷ: ﴿وَٱلضُّحَىٰ١ وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ٢ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ٣﴾ [الضحى: 1-3]. (م/1797)

ترجمه: اسود بن قیس می‌گوید : شنیدم که جُندب بن سفیان می‌گوید: رسول الله ص مریض شد و دو شب یا سه شب برای نماز تهجد، بیدار نشد. پس زنی نزد او آمد و گفت: من امیدوارم که شیطانت تو را رها کرده باشد؛ دو یا سه شب است که او را نمی‌بینم نزد تو بیاید. آنگاه الله ﻷ این آیات را نازل فرمود: ﴿وَٱلضُّحَىٰ١ وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ٢ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ٣﴾ «سوگند به هنگام چاشت، و سوگند به شب در آن هنگام که فرا می‌گیرد، پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته و مورد خشم قرار نداده است».

سوره‌ی تکاثر

باب (53): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ١﴾ «فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است»

2178ـ عن عبدالله بنِ الشَّخَّير س قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ص وَهُوَ يَقْرَأُ «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» قَالَ: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِى، مَالِى، قَالَ وَهَلْ لَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ مَالِكَ إِلاَّ مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ، أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ»؟ (م/2958)

ترجمه: عبدالله بن شخّیر س می‌گوید: نزد نبی اکرم ص رفتم در حالی که ایشان سوره‌ی تکاثر را تلاوت می‌نمود و فرمود: «بنی آدم می‌گوید: مال من! مال من! ولی ای فرزند آدم! مگر از ثروت خودت بجز آنچه که خورده‌ای و تمام کرده‌ای یا پوشیده‌ای و کهنه نموده‌ای، یا صدقه داده‌ای و از دل بخشیدی، چیز دیگری متعلق به تو می‌باشد؟!»

سوره‌ی فتح (نصر)

باب (54): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ [النصر: 1]. «هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا ‌رسید»

2179ـ عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ س قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: تَعْلَمُ ـ وَقَالَ هَارُونُ: تَدْرِى ـ آخِرَ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ، نَزَلَتْ جَمِيعًا؟ قُلْتُ: نَعَمْ: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ قَالَ: صَدَقْتَ.

ترجمه: عبید الله بن عتبه س می‌گوید: ابن عباس ل به من گفت: آیا آخرین سوره‌ی قرآن کریم را که همه‌اش یکجا نازل شده است، می‌دانی؟ گفتم: بلی،   
﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ است. گفت: درست است.

این، آخرین مطلبی است که از صحیح امام ابو الحسن مسلم بن حجاج نیشابوری اختصار نمودم؛ امیدوارم که الله سبحانه و تعالی با لطف و احسان خویش، آن را برای صاحب، نویسنده و خواننده‌اش مفید گرداند.

در پایان، الله متعال را سپاس می­گویم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود تا ترجمه­ی این کتاب را به پایان برسانم و از او مسئلت می­نمایم تا این عمل را خالصانه برای رضای خودش قرار دهد و روز قیامت، آن را در ترازوی اعمال نیکم قرار دهد. آمین

عبد القادر ترشابی

1. - حُسَیل اسم پدر حذیفه، و یمان لقب او می‌باشد که به لقبش شهرت دارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - یعنی به مسلمانان بر می‌گردد؛ چنانکه درباره‌ی زکات آمده است که: گرفته می‌شود و به شما بر می‌گردد؛ بدین معنا که به فقرای شما بر می‌گردد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - چون نجده از خوارج بود، ابن عباس نمی‌خواست جوابش را بدهد؛ ولی از ترس اینکه مبادا باعث کتمان علم گردد، پاسخ داد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صحیح همان ذات العُشَیر است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - این مطلب اخیر همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در متن صحیح مسلم وجود ندارد ولی در الادب المفرد (442) و سنن بیهقی (16433) و مسند احمد بن حنبل (8799) و مؤطا (1792) و کتابهای دیگر آمده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. 1- نحر کردن به معنای بریدن رگ‌ها و گلوی حیوان از کنار سینه‌ی آن است که شتر معمولا اینگونه ذبح می‌شود. [↑](#footnote-ref-6)
7. - اسما چنین پنداشت که رسول الله ص می‌خواهد او را پشت سرش، سوار کند؛ ولی شاید پیامبر ص می‌خواست هسته‌هایش را بالای شتر بگذارد و او را بر شتر، سوار کند و و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری) [↑](#footnote-ref-7)
8. - کسانی که اندکی قبل از فتح مکه، مسلمان شدند و هجرت کردند و کسانی که در فتح مکه، مسلمان شدند و بعد از آن به مدینه، رفتند. البته به اینان، مهاجر اصطلاحی، اطلاق نمی‌شود. چون بعد از فتح، هجرت از مکه به مدینه وجود ندارد. و کسانی که مکه را بعد از فتح رها کردند و به مدینه رفتند، بدون پاداش هستند. [↑](#footnote-ref-8)
9. 1-بعضی این جمله را اینگونه شرح داده‌اند که: «ای مقداد! این رفتار، (خندیدن و به زمین افتادن) یکی از رفتارهای بد تو است». و الله اعلم [↑](#footnote-ref-9)
10. 1 -زرنب، گیاه خوشبویی است. [↑](#footnote-ref-10)